ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد هفتم

علامه سید هاشم بحرانی

متوفای ۱۱۰۷ هجری قمری

با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسير روايى البرهان

نويسنده:

هاشم البحرانى

ناشر چاپى:

نهاد كتابخانه هاى عمومى كشور

ناشر ديجيتالى:

مركز تحقيقات رايانه‌اى قائميه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر روایی البرهان جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه:بحرانی،هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷؟ق.

عنوان قراردادی:البرهان فی تفسیر القرآن .فارسی

مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن .فارسی

عنوان و نام پدیدآور:ترجمه تفسیر روایی البرهان / نویسنده تفسیر سیدهاشم بحرانی؛ مترجمان رضا ناظمیان، علی گنجیان و صادق خورشا.

مشخصات نشر:تهران: کتاب صبح: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری:ج.

شابک:۰ ۱۶۰۰۰۰ ریال : دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۲-۲ ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۱-۵ ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۳-۹ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۵-۳ : ؛ ج.۴: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۶-۰ ؛ ج.۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۷-۷ ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۹-۱ : ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۳۰-۷ : ؛ ۱۸۰۰۰۰ریال: ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۳۹-۰ : ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج.۹: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۴۰-۶

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فیپا).

یادداشت:ج. ۳ - ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت:ج. ۷ - ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت:ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت:ج.۸ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:ج.۱. مقدمه با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار/ تالیف ابوالحسن ابن محمد طاهر عاملی نباطی فتونی.- ج.۲. سوره حمد و بقره.- ج.۳. البرهان فی تفسیرالقرآن/ تالیف هاشم بن سلیمان بحرانی.- ج.۴. انعام، اعراف، انفال و توبه.- ج.۶.

کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان و شعراء.- ج.۷. نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر، یس، صافات، ص، زمر.- ج.۸. سوره های غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح، حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه و صف.-ج.۹. سوره های جمعه تا ناس.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۲ق.

شناسه افزوده:ناظمیان، رضا، ۱۳۴۱ -، مترجم

شناسه افزوده:گنجیان خناری، علی، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسه افزوده:خورشا، صادق، ۱۳۳۳ -، مترجم

شناسه افزوده:شریف، ابوالحسن بن محمدطاهر، - ۱۱۳۸ق. . مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده:نهاد کتابخانه های عمومی کشور

رده بندی کنگره:BP۹۷/۳/ب۳ب ۴۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی:۱۹۰۶۷۵۲

ص:۱

اشاره

ترجمه

تفسیر روایی البرهان

جلد هفتم: نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر، یس، صافات، ص و زمر

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:۳

فهرست

سوره نمل

اشاره

سوره نمل مكّی است و دارای **۹۳** آیه است و پس از سوره شعرا نازل شده است.

ص:۷

فضیلت و ثواب قرائت سوره نمل

فضیلت این سوره در آغاز سوره شعرا بیان شد.

۱) از کتاب «خواص القرآن»: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل است که فرمود: هر که این سوره را بخواند، ده برابر عدد افرادی که سلیمان علیه السلام را تصدیق کردند و افرادی که هود و صالح و ابراهیم علیهم السلام را تکذیب نمودند، حسنه برایش نوشته می شود و در روز قیامت، «لا إله إلاّ الله» گویان از گور برمی خیزد. هر که آن را بر پوست آهو بنویسد و آن را در خانه اش قرار دهد، هرگز نه مار به آن خانه نزدیک می شود و نه عقرب و نه کرم و نه موش و نه سگ هار و نه گرگ و نه چیزی که او را بیازارد. در روایتی دیگر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله «و نه ملخ و نه پشه» به آن افزوده شده است.

۲) و از امام صادق علیه السلام [روایت شده است که فرمود]: هر که در شبی آن را بر پوست آهویی بنویسد و آن را درون پوستی کامل و دبّاغی شده قرار دهد و آن را در صندوقی بگذارد، به اذن خدا، نه ماری به آن خانه نزدیک می شود و نه عقربی و نه پشه ای و یا چیزی که وی را آزار دهد.(۱)

ص:۹

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۱.

تفسیر سوره نمل

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ(١) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ(٢)...ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ(١١) »

«طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ(١) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ(٢) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ(٣) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ(۴) أُوْلَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ(۵) وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ(۶) إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ(٧) فَلَمَّا جَاءهَا نُودِيَ أَن بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ(٨) يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(٩) وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ(١٠) إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ(١١) »

[طا سین، این است آیات قرآن و (آیات) کتابی روشنگر * که (مایه) هدایت و بشارت برای مؤمنان است * همانان که نماز برپا می دارند و زکات می دهند و خود به آخرت یقین دارند * کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم (تا همچنان) سرگشته بمانند * آنان کسانی اند که عذاب سخت برای ایشان خواهد بود و در آخرت خود زیانکارترین (مردم) اند * و حقّا

ص:۱۱

تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می داری * (یاد کن) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: من آتشی به نظرم رسید، به زودی برای شما خبری از آن خواهمآورد یا شعله آتشی برای شما می آورم، باشد که خود را گرم کنید * چون نزد آن آمد، آوا رسید که خجسته (و مبارک گردید) آن که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن است و منزّه است خدا، پروردگار جهانیان * ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم * و عصایت را بیفکن. پس چون آن را همچون ماری دید که می جنبد، پشت گردانید و به عقب بازنگشت. ای موسی! مترس که فرستادگان پیش من نمی ترسند * لیکن کسی که ستم کرده، سپس بعد از بدی، نیکی را جایگزین (آن) گردانیده (بداند) که من آمرزنده مهربانم]

۱) علی بن ابراهیم: «طس تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُّبِینٍ * هُدًی وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ إِنَّ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَیَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ» یعنی متحیّر می شوند: «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ * وَإِنَّکَ» در مقام خطاب به رسول خدا صلّی الله علیه و آله: «لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ» یعنی از نزدِ «حَکِیمٍ عَلِیمٍ». این آیه: «إِذْ قَالَ مُوسَی لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نَارًا» یعنی دیدم و این مربوط به زمانی است که از مدائن و از نزد حضرت شُعیب علیه السلام خارج گشت و خبر آن را در سوره قصص آورده است و این آیه: «یَا مُوسَی لَا تَخَفْ إِنِّی لَا یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ * إِلَّا مَن ظَلَمَ» و معنای «إِلَّا مَن ظَلَمَ» نظیر «ولد مَن ظَلَمَ» است و حرفی جایگزین حرف دیگری شده است «ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ». پس حرفی جایگزین حرف دیگری شده است.(۱)

«وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ(۱۲) »

[و دستت را در گریبانت کن تا سپید بی عیب بیرون آید. (اینها) از (جمله)

ص:۱۲

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲.

نشانه های نه گانه ای است (که باید) به سوی فرعون و قومش (ببری)؛ زیرا که آنان مردمی نافرمانند]

۱) ابن بابویه: از پـدرش، از سـعد بن عبـد الله از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سـنان، از خَلَف بن حَمّاد، از مردی دیگر، از امـام صـادق علیه السـلام نقـل می کنـد که به یکی از یـارانش فرمود: اگر حجـامت کردی و خون از جای حجـامت جـاری گردیـد، قبـل از آن که از حجـامت فـارغ شوی و در حـالی که خون همچنـان خـارج می شود، بگو: «بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیمِ، أعُوذُ بِـاللهِ الکَرِیمِ فِی حِجامَتِی هـذِهِ مِنَ العَینِ فِی الـدَّمِ وَ مِن کُلِّ سُوءٍ» [در این حجامت، از چشم زخم و از هر گونه بـدی به خداونـد پنـاه می برم] گویـد: ای فلانـی! تـا آن جا که من می دانم، اگر تو این دعا را بخوانی، همه چیز را یکجا برای خـود جمـع کرده ای؛ زیرا خداونـد تبـارک و تعـالی می فرمایـد: «وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ»(۱) [و اگر غیب می دانسـتم، قطعـاً خیر بیشتری می انـدوختم و هرگز به من آسـیبی نمی رسـید] و منظور از «سوء»، «فقر» است. و باز خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»(۲) [تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم] یعنی او را از وارد شدن به عمل زنا باز می داریم و به موسی علیه السلام می فرماید: «وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ»، گوید: منظور از «من غیر سوء»، بدون بَرَص (پیسی)(۳) است.

۲) ابو غیاث و حسین، پسران بسطام در کتاب «طبّ الأئمّه»: محمـد بن قاسم بن منجان گویـد: خَلَف بن حَمّاد، از عبـد الله بن مُسکان، از جابر بن یَزید جُعْفی نقل می کند که امام باقر علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: اگر حجامت کردی و خون از محـل حجـامت روان شـد، قبـل از تمـام شـدن کـار و همزمـان با جاری شـدن خون بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم، أعُوذُ بِاللهِ الکَرِیمِ مِنَ العَینِ فِی الدَّمِ وَ مِن کُلِّ سُوءٍ فِی حِجَامَتِی هذِهِ». سپس فرمود: بدان که اگر تو این را بگویی، بی تردید، خیر

۱- [۱] - اعراف/ ۱۸۸.

۲- [۲] - یوسف/ ۲۴.

۳- [۳] - معانی الاخبار، ص ۱۷۲، ح ۱.

را یکجا برای خود گرد آورده ای؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود می فرماید: «وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»(۱) [و اگر غیب می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید] و منظور از «سُوء»، «فقر» است و خداوند جَلَّ جلاله می فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»(۲) [و در حقیقت، (آن زن) آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم] و «سوء» در این جا به معنی «زنا» است و خداوند عزّ و جلّ در سوره نمل می فرماید: «وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاء مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» و منظور از «مِن غَیرِ سُوءٍ»، «بدون بیماری» است و همه این خیرات را در همان حال که خون حجامت از بدن تو جاری است، برای خود جمع کن.(۳)

تفسیر این تعویذ و تفسیر «تِسع آیات»، قبلاً در سوره بنی اسرائیل بیان گردیده است.

«فَلَمَّا جَاءتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ(۱۳)...أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(۱۴) »

«فَلَمَّا جَاءتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ(۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(۱۴) »

[و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری آشکار است * و با آن که دل هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود]

۱) طَبَرْسی گوید: علی بن الحسین علیه السلام «مَبْصَره» را با فتح میم و صاد قرائت کرده اند.(۴)

ص:۱۴

۱- [۱] - اعراف/ ۱۸۸.

۲- [۲] - یوسف/ ۲۴.

۳- [۳] - طب الأئمّه، ص ۵۵.

۴- [۴] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶.

۲) محمـد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از بکر بن صالـح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که: به ایشـان عرض کردم: مرا از وجـوه کفر در کتـاب خـدای عزّ و جـلّ آگـاه نمـا. فرمود: کفر در کتاب خـدا پنـج نوع است: یک و دو: کفر جحود است که خود دو وجه دارد؛ سه: کفر به ترک آنچه خدا به انجام دادنش امر فرموده؛ چهار: کفر برائت؛ پنج: کفر نعمت ها.

کفر جحود، همان انکار ربوبیّت است و این متعلّق به کسـی است که بگویـد: هیچ پروردگاری نیست، هیچ بهشتی نیست، هیچ آتشی در کار نیست. این سخن، سخن دو دسته از زندیقان است که آنان را «دَهریّون» می نامند. اینان همان کسانی هستند که می گویند: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»(۱) [ما را جز طبیعت هلاک نمی کند] آنان این دین را پسندیده و بی آن که درباره آنچه می گویند تحقیقی کرده باشـند، برای خود برگزیدند. خداوند متعال می فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(۲) [و(لی) به این (مطلب) هیچ دانشی ندارند (و) جز (طریق) گمان نمی سپرند.]

اینان به افرادی می ماننـد که خداونـد عزّ و جلّ درباره آنان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ»(۳) [در حقیقت، کسـانی که کفر ورزیدنـد، چه بیمشان دهی چه بیمشان نـدهی، برایشان یکسان است. (آنها) نخواهند گرویـد.] یعنی به «توحیـد» خداونـد ایمـان نمی آورنـد و این یکی از وجوه کفر است. اما وجه دیگر جحود،(۴) انکار از روی آگاهی است و آن این است که جاحد (منکِر) با علم به این که توحید حق است و این امر بر وی مسـلّم شده، آن را انکار کند و خداونـد عزّ و جلّ می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» و باز در آیه ای دیگر می فرماید: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ

۱- [۱] - جاثیه/ ۲۴.

۲- [۲] - جاثیه/ ۲۴.

۳- [۳] - بقره/ ۶.

۴- [۴] - در نسـخه هایی که دیـده ایم، این گونه آمده است، اما شـکل صـحیح آن چنین است: اما وجه دیگر جحود، انکار از روی معرفت است...

کَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ کَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَی الْکَافِرِینَ» [ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد.]

این بود تفسیر دو وجه «جحود».(۱)

و سخن درباره این وجوه پنج گانه در آیه بیست و چهارم از سوره بقره مذکور افتاد که می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ».

«وَلَقَدْ آتَیْنَا دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ...وَأُوتِینَا مِن کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ(۱۶) »

«وَلَقَدْ آتَیْنَا دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنَا عَلَی کَثِیرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِینَ(۱۵) وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ وَأُوتِینَا مِن کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ(۱۶) »

[و به راستی به داود و سلیمان دانشی عطا کردیم و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است * و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم! ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیاتی که به داود و سلیمان داده شده بود، به احدی از پیامبران خدا داده نشده است. [خداوند متعال] به آن دو زبان پرندگان آموخت و آهن و مس را بدون حرارت آتش برایشان نرم گردانید و کوه ها وادار شدند همراه با داود تسبیح گویند و خداوند بر وی زبور را نازل کرد که توحید و ستایش و دعا کردن به درگاه خودش را در آن قرار داد؛ هم چنین اخبار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر امامانی که از ذرّیّه آن دو هستند و اخبار رجعت و حضرت قائم علیه السلام را در آن قرار داد. از این روست که می فرماید: «وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ. »(۲)-(۳) [و در

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱.

۲- [۲] - انبیاء/ ۱۰۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲.

حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سَیف، از یکی از یاران ما، از ابو جعفر ثانی ،امام جواد، علیه السلام روایت کرد که: به ایشان عرض کردم: آنها از کم سنّ و سالی شما ایراد می گیرند. فرمود: خداوند متعال زمانی که به داود وحی فرمود تا سلیمان را به جانشینی خود برگزیند، سلیمان کودک بود و به چوپانی گوسفندان مشغول بود. پس عده ای از عابدان و علمای بنی اسرائیل منکر این امر شدند. پس خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود که عصاهای طعنه زنان را از ایشان بگیر و عصای سلیمان را نیز بگیر و مُهر صاحبان عصاها را بر عصاهایشان بزن و همه آن عصاها را تا فردا در خانه بگذار. فردا عصای هر کس سبز شد و برگ و میوه داد، او خلیفه باشد. داود علیه السلام آنان را از این امر آگاه نمود. پس همگی گفتند: به این پیشنهاد راضی و تسلیم هستیم.(۱)

۳) باز هم از او، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از شُعیب حدّاد، از ضُرَیس کُناسی روایت شده است که گوید: در حالی نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نیز در آن جا حضور داشت، پس امام صادق علیه السلام فرمود: داود علم پیامبران را به ارث بُرد و سلیمان، وارث داود شد و محمّد صلّی الله علیه و آله وارث سلیمان گردید و ما وارثان محمد صلّی الله علیه و آله هستیم و صُحُف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست. پس ابو بصیر عرض کرد: این است علم راستین. پس فرمود: ای ابو محمد! این، علم نیست، بلکه علم آن است که در شب و روز پدید می آید؛ هر روز و هر ساعت.(۲)

۴) طَبْرِسی گوید: واحدی با سند از محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام نقل کرده است که: پادشاهی شرق و غرب عالم به سلیمان بن داود داده شد. وی هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و بر همه جهانیان حُکم راند، از جنّ و اِنس و شیاطین و چهارپایان و پرندگان و درندگان. علم هر چیز و زبان هر چیزی

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۴.

به وی داده شد. در زمان او صنعت های شگفت آوری پدید آمد که همه مردم، خبر آنها را شنیدند و آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»(۱) دالّ بر همین امر است.

۵) از محمد بن حسن صفّار، از عبد الله بن محمد، از کسی که آن را روایت کرد، از محمد بن عبد الکریم، از عبد الله بن عبد الرحمن، از ابان بن عثمان، از زُراره، از ابو عبد الله، امام صادق، علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عبّاس فرمود: خداوند به ما زبان پرندگان را آموخت، همان گونه که به سلیمان بن داود، زبان همه حیوانات خشکی و دریا را آموخت.(۲)

۶) ابن بابویه گوید: علی بن احمد، از عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی، برای ما روایت کرده که پدرم از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، محمد بن خالد، از ابو عبد الله، امام صادق، علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چهار نفر بر کلّ زمین حکومت راندند: دو مؤمن و دو کافر. یکی از این دو مؤمن، سلیمان بن داود بود و دیگری ذو القرنین. اما آن دو کافر یکی نُمْرود بود و دیگری بخْت نصّر؛ و نام ذو القرنین، عبد الله بن ضَحّاک بن مَعَدّ بود.(۳)

۷) و از طریق مخالفین: در تفسیر ثعلبی آمده است که با استناد آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ» گوید: مرغ چکاوک در خروش و فریاد خود گوید: «اَللّٰهُمَّ العَن مُبغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِمُ السَّلامُ» [خدایا! بدخواه آل محمد علیهم السلام را لعن کن.]

«وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ(۱۷) »

[و برای سلیمان سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان جمع آوری شدند و (برای رژه) دسته دسته گردیدند].

۱) علی بن ابراهیم گوید: سلیمان بر تخت خود نشست و باد او را با خود برد و بر وادی النّمل که در آن طلا و نقره می رویید و خداوند، مورچگان را مأمور

ص:۱۸

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۹.
۲- [۲] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۱، ح ۱۲، باب ۱۴.
۳- [۳] - خصال، ص ۲۵۵، ح ۱۳۰.

مراقبت از آن کرده بود، گذر کرد. این سخن، کلام امام صادق علیه السلام نیز هست که می فرماید: خداوند درّه ای دارد که طلا و نقره می رویاند و این درّه را با ضعیف ترین مخلوقاتش یعنی مورچه ها محافظت می کرد، به گونه ای که اگر شتران قوی هیکل هم قصد آن می کردند، از عهده مورچگان محافظ آن برنمی آمدند. چون سلیمان به وادی النّمل رسید، مورچه ای گفت: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» [ای مورچگان! به خانه هایتان داخل شوید. مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند * (سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا! در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس بگزارم و به کار شایسته ای که آن را می پسندی بپردازم، و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته ات داخل کن]

حال سلیمان چنان بود که چون بر تخت خود می نشست، همه پرندگانی که خداوند رام او کرده بود، می آمدند، تخت نشین و کسانی را که بر فرش های اطراف آن نشسته بودند، زیر سایه بال های خود می گرفتند تا از گرمای خورشید در امان بمانند. پس، از میان پرندگان، هدهد غایب شد و از جای استقرار او خورشید به دامان سلیمان تابید. سلیمان سر برداشت و همان طور که خدا در قرآن حکایت فرموده است، گفت: «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» [مرا چه شده است که هُدهُد را نمی بینم یا شاید از غایبان است * قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم، مگر آن که دلیلی روشن برای من بیاورد] یعنی با حجّتی قوی. سپس طولی نکشید که ناگهان هدهد آمد. سلیمان به وی گفت: کجا بودی؟ گفت: «أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ» [از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته ای و برای تو از سبا گزارشی درست آورده ام] یعنی خبری درست. «إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ» [من (آن جا) زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می کرد و از هر چیزی به او داده شده بود] و این از آن جمله مواردی است که لفظش عامّ و معنایش خاصّ است؛ زیرا چیزهای زیادی از جمله آلت مردانه و ریش نداشت.

سپس ادامه داد: «وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ * أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ» [او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می کنند و شیطان، اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه (راست) باز داشته بود. در نتیجه (به حق) راه نیافته بودند * (آری، شیطان چنین کرده بود) تا برای خدایی که نهان را در آسمان ها و زمین بیرون می آورد و آن چه را پنهان می دارید و آن چه را آشکار می نمایید، می داند سجده نکنند.] (منظور از) «الخَبءُ»: باران و منظور از «الأرض»، گیاه است.

سپس سلیمان گفت: «سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ» [خواهیم دید آیا راست گفته ای یا از دروغگویان بوده ای * این نامه مرا ببر و به سوی آنها بیفکن. آن گاه از ایشان روی برتاب، پس ببین چه پاسخ می دهند]

پس هدهد گفت: او در سبأ در دژی استوار است، «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» [و تختی بزرگ داشت.]

سلیمان گفت: «نامه را بر روی سقف قصرش بینداز». پس هدهد رفت و نامه را در دامان وی افکند، به گونه ای که موجب ترس او گشت، از این رو سپاهیانش را فرا خواند و آن گونه که خداوند فرموده به آنان گفت: «يَا أَيُّهَا المَلَأُ إِنِّى أُلقِى الَىَّ كتابٌ كَريمٌ * إِنّهُ مِن سُليمان وَ إِنّهُ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ أَلّا تَعلُوا عَلَىّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ» [ای سران (کشور)! نامه ای ارجمند برای من آمده است * که از طرف سلیمان است و (مضمون آن) این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان * بر من بزرگی مکنید و مرا از در اطاعت درآیید] مقصود از «کتاب کریم»، کتاب مُهر شده است و منظور از «وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ» آن است که بر من تکبر نورزید.

سپس گفت: «يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَفْتُونِى فِى أَمْرِى مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ» [گفت: ای سران (کشور)! در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما (تا به حال) کاری را فیصله نداده ام]، سپس همان گونه که خداوند نقل فرمود، به وی گفتند: «نَحْنُ أُوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِى مَاذَا تَأْمُرِينَ» [گفتند: ما سخت نیرومند و دلاوریم و(لی) اختیار کار با توست؛ بنگر چه دستور می دهی].

پس ملکه به ایشان گفت: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ

أَهْلِهَا أَذِلَّةً» [پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند.] و خداوند در تأیید این سخن در ادامه آیه می فرماید: «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»(۱) [و این گونه می کنند.] سپس گفت که: اگر این مرد — آن گونه که ادعا می کند — پیامبری از جانب خدا باشد، تاب مقابله با او را نخواهیم داشت؛ زیرا خداوند هرگز شکست نمی خورد. اما من هدیه ای برایش خواهم فرستاد، اگر او پادشاهی متمایل به دنیا باشد، آن را می پذیرد و در آن صورت، پی خواهم بُرد که از عهده غلبه بر ما برنمی آید. پس حُقّه(۲) ای برایش فرستاد که گوهری بزرگ در آن قرار داشت و به فرستاده خود گفت: به او بگو که این گوهر را بدون استفاده از آهن و آتش سوراخ کن. چون فرستاده این پیام را به سلیمان رساند، وی به یکی از سربازان خود که نوعی کِرم بود دستور داد [گوهر را سوراخ کند]. آن کرم نخی را به دهان بر گرفت و گوهر را سوراخ کرد و نخ را از سر دیگر گوهر خارج کرد. سلیمان آن گاه به قاصد ملکه گفت: «فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ *اِرجِع اِلیهِم فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنودٍ لاقِبَلَ لَهُم بِها وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ»(۳) [آن چه خدا به من عطا کرده بهتر است از آن چه به شما داده است. (نه)، بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می نمایید * به سوی آنان بازگرد که قطعاً سپاهیانی بر (سر) ایشان می آوریم که در برابر آنها تاب ایستادگی نداشته باشند و از آن (دیار) به خواری و زبونی بیرونشان می کنیم.]

پس قاصد نزد ملکه بازگشت و وی را از ماوَقَع و قدرت سلیمان آگاه نمود. ملکه دریافت که هیچ راه گریزی ندارد، از این رو عازم دیدار سلیمان شد و چون سلیمان از آمدنش آگاهی یافت، به جنّ و شیاطین فرمود: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبلَ أَن يَأتُونِی مُسلِمِينَ * قَالَ عِفرِيتٌ مِّنَ الجِنِّ أَنَا ءَاتِيکَ بِهِ قَبلَ أَن تَقُومَ مِن مقَامِكَ

ص:۲۱

۱- [۱] - نمل/ ۳۲-۳۴.

۲- [۲] - حُقّه: صندوقچه ای چوبی است و ممکن است از عاج نیز ساخته شود. «اقرب الموارد، ماده حقق».

۳- [۳] - نمل/ ۳۷-۳۶.

وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ»(۱) [ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را پیش از آن که مطیعانه نزد من آیند برای من می آورد؟ * عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آن که از جای خود برخیزی، برای تو می آورم و بر این (کار) سخت توانا و مورد اعتمادم.] سلیمان گفت: «می خواهم سریع تر از این باشد.» پس آصف بن برخیا گفت: «أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» [من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم.] سپس خدا را به نام اعظم خواند، ناگهان تخت ملکه از زیر تخت سلیمان بیرون آمد. سلیمان گفت: «نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا» [تخت (ملکه) را برایش ناشناس گردانید.] یعنی ظاهر آن را تغییر دهید. «نَنظُرْ أَتَهْتَدِی أَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذینَ لاَ یَهتَدُونَ *فَلَمَّا جَاءَت قِیلَ أَهَکَذَا عَرشُکِ قَالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ»(۲) [تا ببینیم آیا پی می برد یا از کسانی است که پی نمی برند * پس وقتی (ملکه) آمد (بدو) گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است].

سلیمان دستور داده بود خانه ای از شیشه برای وی ساخته شده و آن را بر روی آب قرار دهند، سپس به ملکه گفته شد: «ادْخُلِی الصَّرْحَ» [وارد ساحت کاخ (پادشاهی) شو.] پس ملکه گمان کرد که آن آب است. لذا دامن خویش را بالا کشید و ساق های پایش آشکار شدند و ناگهان دیدند که ساق های او بسیار پرمو است؛ پس به وی گفته شد: «إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِیرَ قَالَت رَبِّ إِنِّی ظَلَمتُ نفسِی و أَسلَمتُ مَعَ سُلَیمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»(۳) [این کاخی مفروش از آبگینه است. (ملکه) گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم و (اینک) با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.] پس سلیمان با وی ازدواج کرد و او بلقیس بنت الشَّرْح حِمْیَری بود و سلیمان به شیاطین گفت: چیزی به وی دهید که موی بدن او را بزداید. پس حمّام ها برایش ساخته شد و نوره را با زرنیخ [برایش] ترکیب کردند تا داروی موبر ساخته شود. استفاده از حمام و موبر را برای نخستین بار شیاطین برای

۱- [۲] - نمل/ ۳۹-۳۸.

۲- [۳] - نمل/۴۲-۴۱.

۳- [۱] - نمل/ ۴۴.

بلقیس فراهم آوردند و هم چنین «ارحِیَه»(۱) را که به وسیله آب به گردش در می آید.(۲)

۲) امام صادق علیه السلام می فرماید: به سلیمان بن داود – علاوه بر علمش – سخن گفتن به همه زبان ها و شناخت لغات و زبان پرندگان و چهارپایان و وحوش داده شد. به گونه ای که چون در جنگ ها حضور می یافت، به زبان فارسی سخن می گفت و اگر در میان کارگزاران و سربازان و اهل مملکت خود بود، به زبان رومی سخن می گفت و اگر با همسران خویش خلوت می کرد به زبان های سریانی و نَبَطی تکلّم می کرد و اگر به نماز و مناجات با خدا در محراب خود می ایستاد به زبان عربی سخن می گفت و اگر با نمایندگان و فرستادگان دیگر ممالك و دشمنان می نشست به زبان عِبری سخن می گفت.(۳)

۳) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام درباره مفهوم عبارت: «فَهُمْ یُوزَعُونَ» نقل می کند که فرمود: اولینشان به خاطر آخرینشان حبس می شوند و منظور از عبارت «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا»(۴)[قطعاً او را عذابی سخت می‌کنم] آن است که پرهای بدن آن را می کنم. نیز عبارت «أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ»(۵) به معنای «نزد من تظاهر به بزرگی نکنید» است و عبارت «لَا قِبَلَ لَهُم بِهَا»(۶) به معنای تاب تحمل آن را نداشتند است و سخن سلیمان: «لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ»(۷) به خاطر گستردگی مملکت و سلطنت من است. مراد از: «أَمْ أَکْفُرُ»(۸) زمانی است که ببینم کسی که فرودست من است، به جهت علم از من فزون تر است؛ و خداوند متعال «شُکر» را

ص:۲۳

۱- [۱] – الأَرحِیَه: مفرد «رَحَی»، آسیاب آبی «المعجم الوسیط، ماده رحی».

۲- [۲] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- [۳] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴- [۴] – نمل / ۲۱.

۵- [۵] – نمل / ۳۱.

۶- [۶] – نمل / ۳۷.

۷- [۷] – نمل / ۴۰.

۸- [۸] – نمل / ۴۰.

بهره وی کرد.(۱)

۴) ابن بابویه از عبـد الله بن محمد بن عبد الوهّاب قُرَشـی، از منصور بن عبد الله اصـفهانی صوفی، از علی بن مَهْرُویه قزوینی، از داود بن سـلیمان غازی نقل کرده و چنین گوید: شـنیدم علی بن موسی الرّضا علیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمـد علیهم السـلام دربـاره این سـخن خداونـد متعال: «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا»(۲) [(سـلیمان) از گفتـار او دهان به خنـده گشـود] می فرمایـد: وقتی که آن مورچه گفت: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»(۳) [ای مورچگان! به خانه هایتان داخل شویـد. مبادا سـلیمان و سـپاهیانش ندیـده و ندانسـته شـما را پایمال کنند] باد صدای مورچه را به گوش سـلیمان رساند، در حالی که سلیمان در هوا بر روی باد حرکت می کرد، پس توقف نموده و گفت: مورچه را نزد من آورید، و چون وی را نزد سـلیمان آوردند، سـلیمان گفت: ای مورچه! آیا ندانستی که من پیامبرم و به کسـی ستم نمی کنم؟ مورچه گفت: بلی. سلیمان علیه السلام گفت: پس چرا آنان را از ستم من برحذر داشتی و گفتی: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ»؟ مورچه گفت: ترسیدم که چون به شوکت و جلال بنگرند، شیفته آن شوند و از ذکر خدا دور گردند.

سپس مورچه پرسید: تو بزرگ تری یا پدرت داود؟ سلیمان گفت: البته که پدرم داود بزرگتر است. مورچه گفت: پس چرا نام تو یـک حرف بیشتر از نام پـدرت دارد؟ سـلیمان گفت: نمی دانم. مورچه گفت: چون پـدرت زخم خویش را با محبت درمان کرد (داوَی جُرحَهُ بِوِدّ) از این رو «داود» نام گرفت و تو- ای سـلیمان- امیدوارم به مقام پدرت برسـی. سـپس ادامه داد: آیا می دانی چرا از میان چیزهایی که در مملکت است باد را رام تو کردنـد؟ سـلیمان گفت: نمی دانم. مورچه گفت: هـدف این بوده که خداونـد عزّ و جـلّ به تو بفهمانـد که اگر هر چه را در جهان است- همچون این باد- رام تو کنم، همچون این باد زوال می یافت و از دستت

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- [۱] - نمل/۱۹.

۳- [۲] - نمل / ۱۸.

می رفت. در این جا بود که سلیمان علیه السلام از سخن او به خنده افتاد.(۱)

۵) در تحفه الإخوان نقل است که سلیمان بن داود علیه السلام چون جمله پرندگان را گرد آمده دید و میل به سخن گفتن با آنها پیدا کرد- جبرئیل و میکائیل آنها را گرد آورده بودند- جبرئیل، پرندگان را از شرق و غرب و بیابان ها جمع می کرد و میکائیل، پرندگان هوا و کوه ها را گرد می آورد)، به شگفتی آفرینش آنها و زیبایی شکل آنها نگریست و از گونه های مختلفشان پرسش هایی کرد و آنها به وی پاسخ می دادند که کجا زندگی می کنند و چگونه امرار معاش می کنند و آشیانه و لانه هایشان چگونه است و به چه شکل تخم گذاری می کنند و چگونه به آب دست می یابند؟

خروس، آخرین پرنده ای بود که به خدمت سلیمان رسید. سلیمان نگاهی از روی تحسین به جمال و شکوه و فرازی گردن وی انداخت. در این هنگام، خروس بال های خویش را برهم زده و چنان آوازی سر داد که فرشتگان و پرندگان و همه حاضران بشنوند که: ای غافلان! خدا را یاد کنید. سپس رو به سلیمان علیه السلام نموده و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من همراه پدرت آدم علیه السلام بودم و او را از وقت نماز آگاه می کردم و به همراه نوح در کشتی بودم و همراه پدرت ابراهیم خلیل علیه السلام بودم، آن گاه که خداوند وی را بر دشمنش نُمرود به کمک پشه پیروز گردانید، و بسیار می شنیدم پدرت ابراهیم علیه السلام آیه مُلک: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء»(۲) [بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی] را می خواند و آگاه باش — ای پیامبر خدا! — که من آوایی در شب و روز سر نمی دهم، مگر این که جنّیان و شیاطین را به وحشت اندازم، اما ابلیس، چون سُرب ذوب می شود.

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۴، ح ۸.

۲- [۲] - آل عمران/ ۲۶.

بابی درباره این که ائمّه علیهم السلام زبان پرندگان را می دانسته اند

۱) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی وَشّاء، از کسی که آن را روایت کرده، از علی بن اسماعیل میثمی، از منصور بن یونس، از ابو حمزه ثُمالی نقل کرده است که گفت: در محضر علی بن الحسین علیه السلام در خانه اش بودم. در خانه درختی بود که گنجشک ها بر روی آن در حال سر و صدا کردن بودند. امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی چه می گویند؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: پروردگارشان را تسبیح می گویند و روزی خویش را طلب می کنند.(۱)

محمد بن صفّار نیز در بصائر الدّرجات آن را از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی وشّاء، از شخصی که آن را روایت کرده، از میثمی، از منصور، از ثُمالی نقل کرده است که گفت: در محضر علی بن الحسین علیه السلام در منزلش بودم و درختی در آن خانه وجود داشت... (و حدیث را عیناً نقل کرده است). (۲)

۲) احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل بن عیسی، از علی بن حَکَم، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و چون گنجشک ها پراکنده شده و سر و صدا کردند، فرمود: ای ابو حمزه! آیا می دانی چه می گویند؟ عرض کردم: خیر. فرمود: پروردگارشان را تقدیس می کنند و از وی رزق روزانه خویش را طلب می کنند. سپس ادامه داد: ای ابو حمزه! زبان پرندگان به ما آموخته شده است و از هر دانشی بهره مند گشته ایم.(۳)

و آن را صفّار در بصائر الدّرجات از محمد بن اسماعیل، از علی بن حَکَم، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم که گنجشک ها به پرواز درآمده و سر و صدا راه انداختند... و

۱- [۱] - اختصاص، ص ۲۹۲.

۲- [۲] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ح ۱، باب ۱۴.

۳- [۳] - اختصاص، ص ۲۹۱.

سپس حدیث را عیناً ذکر کرده است. (۱)

۳) احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد بَرقی، از یکی از رجال خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی در حضور آن حضرت آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ»(۲) [به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیزی به ما داده شده است] را تلاوت کرد. پس امام صادق علیه السلام فرمود: حرف «مِن» در آن نیست، بلکه به صورت «وَأُوتِينَا كُلَّ شَيْءٍ»(۳) است.

صفّار از احمد بن محمد، از محمد بن خَلَف، از یکی از رجال خود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی نزد آن حضرت این آیه را تلاوت کرد... و سپس حدیث را عیناً روایت می کند. (۴)

۴) احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یَسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: نزد آن حضرت بودم که چشمم به یک جفت کبوتر افتاد که در منزل بودند؛ ناگهان کبوتر نر برای جفت ماده، شروع به درآوردن صداهایی کرد. حضرت فرمود: آیا می دانی چه می گوید؟ عرض کردم: خیر. می گوید: ای آرام جان و همسرم! خداوند کسی را محبوب تر از تو نزد من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد علیه السلام را.(۵)

۵) صفّار نیز آن را روایت کرده، گوید: از احمد بن محمد، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یَسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: نزد آن حضرت بودم که ناگاه چشمم به دو کبوتر افتاد که در خانه اش بودند؛ پس کبوتر نر صداهایی برای جفت ماده خود درآورد. امام علیه السلام به من فرمود: آیا می دانی چه می گوید؟ عرض کردم: خیر. فرمود: می گوید: ای آرام جان و

۱- [۱] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ج ۲.

۲- [۲] - نمل/ ۲۶.

۳- [۳] - اختصاص، ص ۲۹۳.

۴- [۴] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ج ۳.

۵- [۵] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ج ۲.

همسرم! خداوند کسی را محبوب تر از تو برای من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد صادق علیه السلام را .(۱)

۶) از علی بن اسماعیل بن عیسی، از محمد بن عمرو بن سعید زیّات، از پدرش، از فیض بن مختار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: سلیمان بن داود علیه السلام فرمود: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ»(۲) [ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.] و به خدا سوگند، ما نیز زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.(۳)

صفّار نیز از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیّات، از پدرش، از فیض بن مختار آن را روایت کرده که گفته است: شنیدم که امام صادق علیه السلام... سپس حدیث را نقل می کند. (۴)

۷) از محمد بن الحسین بن ابی خطّاب، از نضر بن شعیب، از عمر بن خلیفه، از شَیبه بن فیض، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می فرماید: ای مردم! ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است؛ به راستی که این همان برتری آشکار است.(۵)

صفّار این حدیث را از احمد بن موسی، از محمد بن حسین، از نضر بن شُعیب، از عمر بن خلیفه، از شیبه بن فیض، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می فرماید: ای مردم!... و سپس حدیث را ذکر کرده است.(۶)

۸) از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن احمد بن محمد بن ابی نَصْر، از یکی از دوستان خود روایت کرده که: یک فاخته، یک قُمری و یک نوع کبوتری

۱- [۱] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ح ۴.

۲- [۲] - نمل / ۱۶.

۳- [۳] - اختصاص، ص ۲۹۳.

۴- [۴] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۲، ح ۱۷.

۵- [۵] - اختصاص، ص ۲۹۳.

۶- [۶] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۲، ح ۱۸.

خوش صدا به نام «راعبی»(۱) به امام صادق علیه السلام هدیه شد. پس آن حضرت فرمود: اما فاخته می گوید: شما را از دست دادم، شما را از دست دادم. پس پیش از آن که شما را از دست دهد، آن را از دست دهید – پس دستور داد ذبح شود – و اما قُمری می گوید: مقدّس باشید، مقدّس باشید. پس آن را به یکی از یاران خود هدیه کرد و در ادامه فرمود: اما «راعبی» نزد من می ماند تا با آن مأنوس و سرگرم شوم.(۲)

۹) محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات: از احمد بن موسی، از محمد بن احمد معروف به غَزال، از محمد بن حسین، از سلیمان، از نوادگان جعفر بن ابی طالب روایت کرده: در باغی متعلق به ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم که گنجشکی سراسیمه خود را به محضر امام رساند و سر و صدای بسیاری به راه انداخت. امام رو به من کرده و فرمود: ای فلانی! آیا می دانی این گنجشک چه می گوید؟ عرض کردم: خدا و رسول و فرزند رسول آگاه ترند. فرمود: او می گوید: ماری قصد خوردن جوجه هایم را در خانه دارد، پس عصایی با خود بردار و وارد خانه شو و مار را بکش. گوید: پس یک شاخه درخت خرما را برداشتم و وارد خانه شدم و ناگهان ماری دیدم که در خانه می گشت، پس آن را کُشتم.(۳)

۱۰) باز از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه، از سالم غلامِ ابان، از بیّاع زُطّی(۴) روایت کرده که: به همراه چند نفر در باغی که از آنِ امام صادق علیه السلام بودیم که سر و صدای گنجشک ها برخاست. حضرت فرمود: آیا می دانی اینها چه می گویند؟ عرض کردیم: خدا ما را فدای تو کند! خیر، به خدا سوگند نمی دانیم چه می گویند. فرمود: می گویند: خدایا! ما از جمله مخلوقات توایم

۱- [۱] – راعبی: کبوتری است که از جفت گیری قمری با فاخته متولد می شود. «مجمع البحرین، ج ۲، ص ۷۱».

۲- [۲] – اختصاص، ص ۲۹۴.

۳- [۳] – بصائر الدّرجات، ص ۳۲۳، ح ۱۹.

۴- [۴] – زُطّی: تیره ای از سیاهپوستان یا سرخپوستان هستند. «مجمع البحرین، ماده زطط»

و به روزی تو نیازمندیم. پس ما را اطعام فرما و ما را سیراب کن.(۱)

۱۱) و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از برقی، از نَضْر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از عبد الله بن فَرقَد روایت کرده که: به همراه امام صادق علیه السلام عازم مکّه بودیم تا این که به «سَرِف»(۲) رسیدیم. در آن جا کلاغی قارقارکُنان به سمت امام صادق علیه السلام به پرواز درآمد. پس امام فرمود: از گرسنگی بمیر؛ چیزی نیست که تو بدانی و ما از آن آگاه نباشیم با این تفاوت که من به خدا از تو آگاه ترم. عرض کردیم: آیا چیزی در چهره او دیدید؟ فرمود: بلی، ناقه ای در عرفات زمین خورد.(۳)

۱۲) و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابو احمد، از شُعیب بن حسن روایت کرده است که: در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودم که صدای فاخته ای شنیدم. فرمود: آیا می دانید این پرنده چه می گوید؟ عرض کردیم: به خدا نمی دانیم. فرمود: می گوید: شما را از دست دادم؛ پس شما پیش از آن که او شما را از دست دهد، وی را از دست دهید.(۴)

۱۳) و باز هم از اوست: از محمد بن عبد الجبّار، از حسن بن حسین لؤلؤی، از احمد بن حسن میثمی، از ملیح، از ابو حمزه روایت کرده است که: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم که گنجشک ها بر روی دیوار سر و صدا می کردند. فرمود: ای ابو حمزه! آیا می دانی چه می گویند؟ درباره این موضوع سخن می گویند که اکنون وقت غذا خوردنشان است. ای ابو حمزه! پیش از طلوع آفتاب در خواب مباش که من این را برای تو نمی پسندم؛ زیرا خداوند متعال در این زمان روزی بندگان را تقسیم می کند و آن را بر دست ما جاری می سازد.(۵)

۱- [۱] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۰.
۲- [۲] - سَرِف: محلی است در شش مایلی مکه. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۱۲».
۳- [۳] - بصائر الدّرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۱.
۴- [۴] - بصائر الدرجات، ص ۳۲۱، ح ۸.
۵- [۵] - بصائر الدرجات، ص ۳۲۱، ح ۹.

۱۴) و باز هم از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از بَرقی، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مُسکان، از داود بن فَرْقَد، از علی بن سِنان روایت کرده است که: در حضور امام صادق علیه السلام بودیم که صدای فاخته ای از خانه به گوش رسید.

امام فرمود: این پرنده که صدایش را می شنوم کجاست؟ گفتیم: در خانه است. به یکی از افراد خانه هدیه داده شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: اما پیش از آن که ما را از دست دهی، تو را از دست می دهیم. سپس امر فرمود آن را از خانه بیرون انداختند.(۱)

۱۵) و از اوست: از احمد بن محمد، از ابو بکر بن صالح، از محمد بن ابی حمزه، از عثمان اصفهانی روایت کرده است که: صُلصُلی(۲) (فاخته ای) به اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام هدیه شد. چون امام صادق علیه السلام وارد خانه شد و آن را دید، فرمود: این پرنده شوم چیست؟ آن را بیرون بیندازید؛ زیرا می گوید: شما را از دست دادم؛ پس پیش از آن که شما را از دست دهد، آن را از دست دهید.(۳)

۱۶) و باز هم از اوست: از جامورانی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از محمد بن یوسف تمیمی، از محمد بن جعفر، از پدرش روایت کرده است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: درباره خوش رفتاری با پرنده «خُطّاف»(۴) یکدیگر را سفارش کنید؛ زیرا مأنوس ترین پرنده به مردم است. سپس فرمود: آیا می دانید خُطّاف ها به هنگام ترانه سرایی چه می گویند؟ می گویند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم * الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ * إِیَّاکَ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ * اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ * صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ غَیرِ

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۳.

۲- [۲] - لسان العرب، ماده صلل.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۲.

۴- [۴] - خُطّاف (پرستو) نام پرنده ای است سیاه رنگ از تیره سنونوها که دارای دو بال دراز و دو پای کوتاه است. نام دگر آن خُطُّف است «فرهنگ ابجدی، ماده خَطَفَ» و در زبان عامه به آن گنجشک بهشت می گویند.« لسان العرب، ماده خطف»

المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ.»(۱)

۱۷) و از اوست: از عبـد الله بن محمد، از محمد بن ابراهیم، از عمر، از بشـیر، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که: یکی از چاکران ابو الحسن علیه السـلام بر وی وارد شده و عرض کرد: فدایت گردم! دوست دارم ناهار را در منزل من صرف کنید. امام علیه السـلام با وی همراه شد تا به خانه اش رسید. آن جا تختی بود و امام روی تخت نشست و صاحبخانه به درون رفت تا غـذا بیاورد. امام متوجه گردیـد در زیر تخت دو کبوتر هست که کبوتر نر با صدای خود ماده را به سوی خود می خواند. وقتی صاحبخانه برگشت و امام را در حال تبسُّم دیـد، عرض کرد: خداونـد پیوسـته خنـدانتان کند، از چه خندیدید؟ امام فرمود: این کبوتر نر، آن کبوتر ماده را به خود فرا می خوانـد و می گویـد: ای آرام جان و همسـرم! به خـدا سوگنـد، بر روی زمین کسـی محبوب تر از تو نزد من نیست، مگر این کسی که روی تخت نشسته است. عرض کرد: فدایت گردم! مگر زبان پرندگان را می دانید؟! فرمود: بلی، زبان پرندگان را به ما تعلیم دادهاند و از هر چیزی به ما داده شده است.(۲)

۱۸) از همو، از عبـد الله بن محمـد، از راوی آن، از عبـد الکریم، از عبـد الله بن عبـد الرحمن، از ابان بن عثمان، از زراره، از ابو عبد الله، امام صادق علیه السـلام روایت کرده که: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: خداوند، زبان پرندگان را به ما آموخت، همان طور که زبان همه حیوانات برّی و بحری را به سلیمان بن داود علیه السلام آموخت.(۳)

«وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ(۲۰)»

[و جویای (حال) پرندگان شد و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم یا شاید از غایبان است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا کسی دیگر، از

ص:۳۲

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۴.
۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۳۲۴، ح ۲۵.
۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۳۲۱، ح ۱۲.

محمـد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش، از ابو الحسن اوّل، امام موسـی بن جعفر علیه السـلام روایت کرده اسـت کـه: خـدمت ایشـان عرض کردم: قربـانت گردم! از پیـامبر صـلی الله علیه و آله مرا بـاخبر کنیـد که آیـا وارث همه پیامبران بود؟ فرمود: بلی. عرض کردم: از آدم تا خودشان؟ فرمود: خداونـد پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر این که محمد صلی الله علیه و آله از او اعلم باشد. عرض کردم: عیسی بن مریم به اذن خدا، مردگان را زنده می کرد. فرمود: راست گفتی، و سلیمان بن داود سخن پرندگان را می فهمید و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همه این کارها توانا بود.

سپس ادامه داده و فرمود: سـلیمان بن داود آن گاه که هدهـد را نیافت و در کار او به تردید افتاد، گفت: «مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ» و بر وی خشم گرفته و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ»(۱) [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می... کنم یا سرش را می‌بُرم] و علت خشم سلیمان علیه السلام آن بود که هدهد او را از مکان هایی که آب داشت آگاه می نمود و این در حالی است که هدهد فقط یک پرنده بود، اما قدرتی به او داده شده بود که آن قدرت به سلیمان علیه السلام داده نشده بود. باد و مورچگان و جنّ و انس و شـیاطین و دیوها به فرمان او بودنـد، اما نمی توانست آب را همچون پرنده بیابد و خداوند در کتاب خود می فرمایـد «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُـیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَی»(۲) [و اگر قرآنی بود که کوه هـا بـدان روان می شـد یـا زمین بـدان قطعه قطعه می گردیـد یا مردگان بـدان به سـخن درمی آمدنـد (باز هم در آنان اثر نمی کرد)] و این در حالی است که ما این قرآن که کوه ها بـدان روان گشـته یا زمین بـدان قطعه قطعه گردیـده و مرده، زنـده شده است، به ارث برده‌ایم. می‌دانیم در زیر آسـمان آب کجـاست. در کتـاب خـدا آیـات بسـیاری است که نشـان دهنـده و بیـانگر اموری هستند که جز به اذن خدا تحقق نمی یابند و آن چه گذشتگان درباره برخی از این آیات نوشته اند نیز به اذن خدا

۱- [۱] - نمل/ ۲۱

۲- [۲] - رعد/ ۳۱.

واقع شده و همه آنها را خداوند برای ما در اُمّ الکتاب(۱) قرار داده است. خداوند می فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»(۲) [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(۳) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم]. این برگزیدگان که خداوند عزّ و جلّ می فرماید ما هستیم و این کتاب را که روشنگری هر چیزی در آن است، میراث ما قرار داده است.(۴)

۲) طبرسی گوید: عیّاشی با سند خود روایت کرده است که: ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه سلیمان از میان پرندگان به جست وجوی هدهد پرداخت؟ فرمود: چون هدهد آب را در باطن زمین می بیند، همان طور که شما روغن را در شیشه می بینید. پس ابو حنیفه نگاهی به دوستانش انداخته و خندید. امام صادق علیه السلام فرمود: چرا می خندی؟ عرض کرد: قربانت گردم! شما را محکوم کردم. امام فرمود: چگونه؟ عرض کرد: کسی که آب را در درون زمین می بیند، چگونه دام را در خاک نمی بیند و گردنش در آن گرفتار می شود؟! امام صادق علیه السلام فرمود: ای نُعمان! مگر نمی دانی که چون تقدیر آید، چشم را کور می کند؟(۵)

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ(۲۶) »

[خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است]

۱) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عِمران دَقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل بَرمَکی، از حسین بن

ص:۳۴

۱- [۱] - نام دیگر سوره حمد.

۲- [۲] - نمل/ ۷۵.

۳- [۳] - فاطر/ ۳۲.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۷.

۵- [۵] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷۵.

حسن، از پدرش، از حَنان بن سَدیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «عرش» و «کرسی» پرسیدم. فرمود: عرش دارای صفات بسیار و متفاوتی است، به گونه ای که به هر مناسبتی که قرآن آن را به کار برده، صفتی مستقل و متناسب با آن مناسبت را دارد. «عرش» در عبارت: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیم» به معنای «المُلک العظیم» است و در آیه: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی»(۱) [خدای رحمان که بر عرش استیلاـ یافته است] مفهوم «علی المُلک احتَوَی» را می رساند و این نوع مالکیت را «مالکیت کیفوفیّت (از ماده کیف به معنای چگونگی) در اشیاء» می نامند.

از طرفی، «عرش» در وصل، منفرد از «کرسی» است، زیرا هر دو، دو در از بزرگ ترین درهای غیب اند و کلّ این درها جزء امور غیبی است و در «غیب»، قرین یکدیگرند؛ زیرا «کرسی» درِ ظاهرِ غیبی است که محل برون آمدن امور بدیع (خلاقیت) همه اشیاء از آن است، می باشد. اما «عرش» درِ باطنِ غیبی است که علوم: کَیف، کَون، قَدَر، حَدّ و اَین، مشیّت، صفتِ اراده کردن، علم الفاظ و حرکات و تَرْک و علم عَوْد (بازگشت) و بَداء در آن است. این دو در، در علم، دو درِ مقرون اند، زیرا «مُلک عرش» متفاوت از «مُلک کرسی» است و علم آن غایب تر از علم کرسی است؛ از این رو خداوند فرموده است: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» چون صفتش بزرگ تر از صفت کرسی است. اما به هر حال، این دو لفظ در غیب بودن، قرین یکدیگرند.

عرض کردم: قربانت گردم! پس چرا «عرش» در فضیلت، هم سنگ «کرسی» شده است؟ فرمود: چون علم کیفوفیّت و آن چه که از ابواب بَداء، ظاهر است و أینیَّتِ آن و حدِّ رتق و فتق آن در عرش قرار دارد. پس این دو همجوار و هم سنگ یکدیگرند. یکی از آن دو، دیگری را بر ظرف(۲) خویش برنهاده است، همان طور که علما در علم صرف (بر تغییر و تبدیل حروف) استدلال می‌کنند، عرش و کرسی نیز بر راستی ادعای خود استدلال می‌کنند؛ زیرا خداوند هر که را خواهد به رحمت خویش مخصوص می گرداند و اوست قدرتمند با عزّت.

۱- [۱] - طه/ ۵.

۲- ۲ - در این نسخه به جای کلمه ظرف، صرف آمده بود. در نسخه‌ای دیگر نیز کلمه طرف وارد شده بود که با توجه به سیاق متن، ظرف را ترجیح دادیم. و الله أعلم (مترجمان)

ازجمله تفاوت های صفات عرش، کلام خدای تبارک و تعالی است که می فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»(۱) [پروردگار عرش از آن چه وصف می کنند منزه است] در این آیه منظور از عرش، «عرش وحدانیّت» است؛ زیرا همان طور که گفتم قومی شرک ورزیدند و آن گاه خداوند فرمود: «رَبِّ الْعَرْشِ» یعنی پروردگار وحدانیّت منزّه است از آنچه وصف می کنند و قومی دیگر برای خدا قائل به داشتن «دو دست» شدند و گفتند: «يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ»(۲) [دست خدا بسته است] و گروهی خدا را به داشتن «پا» توصیف کردند و گفتند: پای خود را بر روی صخره بیت المَقْدِس قرار داد و از آن جا به آسمان رفت و جماعتی او را دارای انگشت پنداشته و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله گفته است: من سرمای سر انگشتان او را بر روی قلبم احساس کردم و خداوند به خاطر ردّ این صفات از خود است که می فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» یعنی «ربّ المَثَل الأعلَی» که برتر از همه آن چیزهایی است که وی را بدان ها تشبیه کردند. و «المَثَل الأعلَی» تنها از آن خداست و چیزی به آن شبیه نیست و به همین دلیل است که وصف ناپذیر و خارج از تصوّر انسان است و کسانی را که فواید علم، از سوی خدا به آنان داده نشده است، خدا را با نازل ترین مثال ها توصیف کردند و وی را به چیزهایی تشبیه کردند که نسبت به آن امور نادان بودند. از این رو خداوند درباره ایشان می فرماید: «وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا»(۳) [و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است] زیرا خداوند شبیه و مانند و همتا ندارد و تمام اسمای حُسنایی که دیگران را به آنها می نامند، از آنِ اوست. این اسم ها را خود در قرآن توصیف کرده و فرموده است؛ «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَآئِهِ»(۴) [پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نام های او به کژی می گرایند رها کنید] از روی جهل و بی دانشی به کژی می گرایید. کسی بدون داشتن علم در اسماء الله الحاد می ورزد، ندانسته به شرک می گراید و به او کفر می ورزد، در

۱- ۱ - زخرف/ ۸۲.

۲- [۲] - مائده/ ۶۴.

۳- [۳] - اسراء/ ۸۵.

۴- [۴] - اعراف/ ۱۸۰.

حالی که گمان می برد کار درستی می کند؛ از این رو می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ»(۱) [و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، جز این که (با او چیزی را) شریک می گیرند] آنها ندانسته در اسماء وی الحاد می ورزند و آنها را در غیر جایگاه های مناسبشان به کار می برند. ای حنان! خداوند تبارک و تعالی امر فرمود که قومی را به عنوان اولیای خود بگیرند، زیرا خود او این برتری را به آنها عطا فرموده و خصوصیاتی به آنها داده که به دیگران نداده است؛ بنابراین محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به اذن خدای عزّ و جلّ راهنمای به سوی خدا باشد، و او در حالی از دنیا رفت که راهنمایی هدایتگر بود. سپس وصیّ او علیه السلام بعد از وی راهنمایی و هدایتگری را آن گونه که خدا و رسولش امر فرموده بودند، برعهده گرفت و پس از وی امامان هدایتگر علیهم السلام این مسئولیت را برعهده گرفتند.(۲)

«قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ...شْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ كَرِیمٌ(۴۰) »

«قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِيَبْلُوَنِی أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ كَرِیمٌ(۴۰) »

[کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم. پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است.]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی و دیگری، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضَیل روایت کرده است که: شُرَیسِ وابشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد

۱- [۱] - یوسف/ ۱۰۶.

۲- [۲] - توحید، ص ۳۲۱.

و آصف فقط یکی از این حروف را می دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان خودش و تخت بلقیس را شکافت و تخت را با دست خود آورد، سپس زمین در یک چشم بر هم زدن به شکل سابق خود برگشت، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف دیگر را فقط خداوند تبارك و تعالی می داند و ترجیح داده که آن را نزد خود نگه دارد وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِالله.(۱)

محمد بن حسن صفّار آن را در بصائر الدّرجات، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل روایت کرده است که: شُرَیس بن وابِشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و سپس عین حدیث را عیناً نقل کرده است.(۲)

۲) و باز هم از او، از حسین بن محمد اشعری، از مُعَلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله، از علی بن محمد نَوفَلی، از ابو الحسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند بر هفتاد و سه حرف استوار است که یکی از این حروف را آصِف می دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و سبا شکافته شد، آن گاه دست برد و تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد، آن گاه زمین در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال سابق خود برگشت؛ و هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و آن حرف دیگر نزد خداست و ترجیح داده از امور غیبی باشد.(۳)

۳) باز هم از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از محمد بن خالد، از زکریّا بن عِمران قمی، از هارون بن جَهْم، از مردی از یاران امام صادق علیه السلام – که نامش را به خاطر ندارم – روایت کرده است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف از حروف اعظم خدا را می دانست و آنها را به کار می برد و به موسی علیه السلام چهار حرف

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۳، ح ۱، باب ۱۲.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۳.

داده شد و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف داده شد و به نوح علیه السلام پانزده حرف داده شد و به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف داده شد و خداوند متعال مجموعه این حروف را یکجا برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرده است و اسم اعظم، هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله داده شده است و فقط یک حرف از او بازداشته شد.(۱)

صفّار این حدیث را از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، از زکریا بن عمران قمی، از هارون بن جَهْم، از مردی از یاران امام صادق علیه السلام که نامش را به یاد نداشته روایت کرده و گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: «به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف داده شد» و سپس حدیث را عیناً نقل کرده است. (۲)

۴) محمد بن حسن صفّار از محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم، از محمد بن فُضَیل، از شُرَیس وابِشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! درباره قول آن عالِم: «أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» برای من توضیح دهید که چیست؟ فرمود: ای جابر! خداوند اسم اعظم خویش را بر هفتاد و سه حرف قرار داد. آن عالِم فقط یکی از آن حروف را می دانست و با آن زمین میان قصر سلیمان و تخت بلقیس را شکافت و پس از آوردن تخت، زمین به حال اول خود برگشت و با این یک حرف چنین کاری کرد، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا نزد ماست و علم به یک حرف دیگر نزد خداوند است که آن را در عالم غیب حفظ کرده است.(۳)

۵) نیز او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل، از سعد بن ابی عمرو جَلّاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف استوار است و آصف فقط یکی از این حروف را می دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و تخت بلقیس شکافته شد،

ص:۳۹

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۲.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۲.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۶.

سپس تخت را با دست خود گرفت و آن گاه زمین بلافاصله و در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال اول برگشت، اما هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و یک حرف دیگرِ آن را خداوند از امور غیبی قرار داده است.(۱)

۶) هم از او، از احمد بن موسی، از حسن بن موسی خشّاب، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پس از تلاوت: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» انگشتان دست خود را از هم باز کرد و بر سینه خویش نهاد و فرمود: به خدا سوگند! تمام عِلم کتاب نزد ماست. (۲)

۷) و از او، از احمد بن محمد، از ابو عبد الله برقی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می رساند، روایت کرده است که فرمود: خداوند نام اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، سپس بیست و پنج حرف آن به آدم علیه السلام داده شد و پانزده حرف آن به نوح علیه السلام داده شد و هشت حرف آن به ابراهیم علیه السلام داده شد و چهار حرف به موسی علیه السلام داده شد و دو حرف آن به عیسی علیه السلام داده شد که با آنها مردگان را زنده می کرد و کور مادرزاد و جذامی را شفا می داد؛ و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله داده شد و یک حرف را برای خود نگاه داشت تا کسی از درون او و بندگان او آگاه نشود.(۳)

۸) و باز هم از او، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد الله بن بکیر، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: نزد آن حضرت بودم که از سلیمان علیه السلام و آن چه از علم و مُلک به وی داده شد،سخن به میان آمد. پس امام به من فرمود: به سلیمان بن داوود چه داده شده است؟ نزد او تنها یک حرف از حروف نام اعظم خداوند بود، اما دوست شما که خداوند درباره وی فرموده است: «قُل کَفَی بالله شَهیداً بَینِی وَبَینَکُم وَمَن عِندَهُ عَلمُ الکِتَابِ»(۴)

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۵، ح ۸.
۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، ح ۲.
۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۳.
۴- [۴] - رعد/ ۴۳

[بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]، به خدا سوگند که عِلم کتاب نزد علی علیه السلام بود. عرض کردم: قربانت گردم! به خدا سوگند! راست گفتی.(۱)

۹) باز هم از او، از ابراهیم بن هاشم، از سلیمان، از سَدیر روایت کرده است که: من و ابو بصیر و مُیسَّر و یحیی بزّاز و داود رَقّی در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که امام برافروخته و خشمگین وارد گردید و چون در جای خود نشست، فرمود: در شگفتم از اقوامی که گمان می برند که ما آگاه به عِلم غیب هستیم! جز خدا کسی غیب نمی داند، می خواستم فلان زن خدمتکارم را بزنم که خود را از من پنهان کرد و نتوانستم دریابم در کدام اتاق خانه است.

و چون از آن مجلس برخاست و عازم منزل گردید، من و ابو بصیر و مُیَسَّر بر وی وارد شده و عرض کردیم: قربانت گردیم! آن چه را درباره زن خدمتکارتان فرمودید، شنیدیم و می دانیم که علم بسیاری داری که به غیب منسوب نیست.

فرمود: ای سدیر! مگر قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: قربانت گردیم، قرآن را خوانده ایم. فرمود: آیا آیه: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» را خواندهای؟ عرض کردم: قربانت گردم! آن را خوانده ام. فرمود: آیا آن مرد را شناختی و دانستی چه مقدار از عِلم کتاب نزد اوست؟ عرض کردم: آگاهم کنید تا بدانم. فرمود: به اندازه یک قطره از باران بسیار در دریای سبز. این مقدار چه اندازه از علم کتاب را در بر می گیرد؟ عرض کردم: قربانت گردم! بسیار اندک. فرمود: ای سدیر! این مقدار برای کسی که آن را به علمی که من تو را از آن با خبر می کنم منسوب نمی کند، چقدر زیاد است! ای سدیر! آیا همه آنچه را که در این آیه از کتاب خدا خوانده ای- که می فرماید: « قُل كَفَى بالله شَهيداً بَينِى وَبَينَكُم وَمَن عِندَهُ عَلمُ الكِتَابِ»(۲) [بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]، دانسته ای؟ سپس به سینه خود اشاره نموده و فرمود: تمام عِلم کتاب – به خدا سوگند – نزد ماست؛ و این عبارت را سه بار

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، ح ۱.

۲- [۲] - رعد/ ۴۳

تکرار فرمود.(۱)

۱۰) و از او، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از شُعیب عَقَرقوفی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان علیه السلام که نام اعظم خدا را می دانست – همان نامی که اگر از وی چیزی خواسته می شد، عطا می کرد و اگر به وسیله آن دعایی می شد، اجابت می گردید – اگر امروز در میان ما بود، به ما محتاج می شد.

۱۱) از او، از حسن بن علی بن عبد الله، از حسن بن علی بن فَضّال، از داود بن ابی یزید، از یکی از یاران ما، از عمر بن حنظله روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من گمان دارم که نزد شما از منزلتی برخوردارم. فرمود: بلی. گفتم: حاجتی از شما دارم. فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: این که نام اعظم را به من بیاموزی. فرمود: آیا تحمّل آن را داری؟ عرض کردم: بلی. فرمود: داخل خانه شو. چون وارد خانه شدم، امام باقر علیه السلام دست خود را بر زمین گذاشت. ناگهان خانه تاریک شد و چنان لرزه بر بدنم مستولی شد که مرگ خود را به چشم دیدم. در این هنگام امام فرمود: چه می گویی، تو را بیاموزانم؟ عرض کردم: خیر! پس دست از روی زمین برداشت و اوضاع خانه به حالت اول بازگشت.(۲)

۱۲) سید رضی در خصائص روایت کرده است: نقل است که امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد نشسته بود که دو مرد برای رفع خصومت نزد امام آمدند. یکی از این دو نفر از خوارج بود و حُکم به ضرر وی بود. بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام علیه او رأی داد. آن خارجی به امام گفت: به خدا سوگند! که به عدالت قضاوت نکردی و در این قضیه، راه دادگری پیش نگرفتی و حکم تو در درگاه خدا پذیرفته نیست. پس امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که با انگشت به وی اشاره می کرد، فرمود: مسخ شو ای دشمن خدا! در حال آن مرد تبدیل به یک سگ سیاه شد. کسانی که در مجلس حاضر بودند گفته‌اند: به خدا سوگند! دیدیم که

ص:۴۲

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، ح ۳.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۵، ح ۱.

چگونه جامه های وی در هوا به پرواز درآمدند. سپس دیدیم که آن مرد از روی التماس یا ترس، دم خود را می جنباند(۱) و اشک در چشمانش جمع شده است و بر صورتش جاری است و دیدیم که امیر المؤمنین علیه السلام بر وی دل سوزاند. پس نگاهی به آسمان کرده و چیزهایی فرمود که ما نشنیدیم و به خدا سوگند! دیدیم که دوباره به انسان مبدّل گشت و جامه هایش به وسیله باد برگشته و روی کتف هایش افتادند و دیدیم که چگونه دستپاچه و وحشت زده از مسجد گریخت. لذا همگی حیرت زده به امیر المؤمنین علیه السلام نظر دوختیم. امام علیه السلام فرمود: شما را چه می شود که شگفت زده چنین نگاه می کنید؟ عرض کردیم: ای امیر مؤمنان! چگونه تعجّب نکنیم، در حالی که دیدیم چه کردید؟ فرمود: مگر نمی دانید که آصف بن برخیا، وصیّ سلیمان بن داود علیه السلام کاری شبیه به این انجام داد و خداوند متعال داستان او را نقل کرده و فرموده است: «أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ * قَالَ عِفْریتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ * قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ»(۲) [(سپس) گفت: ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را پیش از آن که مطیعانه نزد من آیند برای من می آورد * عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این (کار) سخت توانا و مورد اعتمادم * کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم. پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم] حال بگویید که کدام یک نزد خدا بزرگوارترند، پیامبر شما یا سلیمان علیه السلام ؟ گفتند: بلکه پیامبر ما ای امیر المؤمنین. فرمود: پس وصیّ نبی شما نیز ارجمندتر از وصیّ سلیمان است و وصیّ سلیمان فقط یک حرف از حروف اسم اعظم خدا را می دانست و خداوند به وسیله همان یک حرف زمین میان او و تخت

۱- [۱] -البَصبَصه: دُم تکان دادن سگ از روی طمع یا ترس. «لسان العرب، ماده بصبص».

۲- [۲] - نمل/ ۴۰-۳۸.

بلقیس را برایش شکافت به گونه ای توانست در کمتر از یک چشم برهم زدن تخت را بیاورد و حال آن که ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا را می دانیم و حرف دیگر آن نزد خداست و آن را به کسی از مخلوقاتش نیاموخته است.

عرض کردند: ای امیر مؤمنان! اگر این را دارید، چه نیازی به یاران برای جنگ با معاویه و دیگران دارید؟ چرا مردم را بر جنگیدن دوباره با او فرا می خوانید؟ فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۱) [بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند] من اینان را برای ثابت شدن حجت و کامل شدن محنت، به جنگ با معاویه فرا می خوانم و اگر اجازه هلاک کردن وی را داشتم، تأخیری در این امر پیش نمی آمد، لیکن خداوند آن گونه که اراده فرماید بندگانش را امتحان می کند. گفتند: پس در حالی که آن چه به وی داده شده را امری عظیم می دانستیم، از حضورش مرخص شدیم.

۱۳) شیخ مفید در اختصاص، از احمد بن محمد، از فَضاله،(۲) از ابان، از ابو بصیر و زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن عالِم – آصف بن برخیا – جز نگاهی به پس و پیش خود نکرد، سپس نظری به سلیمان علیه السلام انداخت و آن گاه دستش را دراز کرد و ناگهان تخت در پیش روی او حاضر بود.(۳)

۱۴) از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد، از حمّاد بن عثمان، از زراره، روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: تنها کاری که دوست سلیمان کرد این بود که با انگشتش اشاره کرده و بگوید: این طور (این طور تخت را حاضر می کنم) و بدین ترتیب تخت بلقیس را حاضر کرد. پس حُمران عرض کرد: خداوند [امور] شما را اصلاح کند، چگونه؟ فرمود: پدرم پیوسته می فرمود: زمین برای او در نوردیده شده بود و هر گاه اراده می نمود طیّ الارض

۱- [۱] - انبیاء/ ۲۷-۲۶.

۲- [۲] - فهرست طوسی، ص ۱۲۶، ت ۵۶۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۷۱.

۳- [۳] - اختصاص، ص ۲۷۰.

می کرد.(۱)

۱۵) طبرسی گوید: عیّاشی در تفسیر خود با اسناد روایت کرده است که: موسی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام و یحیی بن اکثم با هم دیدار کردند و یحیی پرسشی از وی نمود. گوید: پس بر برادرم علی بن محمد علیه السلام که میان ما گفت و گویی شده بود و من از درِ اطاعت وی درآمده بودم، وارد شده و عرض کردم: قربانت گردم! ابن اکثم پرسش هایی از من کرده و فتوا خواسته است. امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: آیا فتوای مسائل وی را دادی؟ عرض کردم: خیر! فرمود: چرا؟ عرض کردم: نمی دانستم! فرمود: این سؤالات چه هستند؟ عرض کردم: گفته است: مرا از سلیمان آگاه کن، آیا نیازمند به عِلم آصف بن برخیا بود؟ سپس دیگر سؤال ها را نیز مطرح کرد.

امام فرمود: برادر! بنویس: - بسم الله الرحمن الرحیم – درباره کلام خدا در کتابش پرسیده ای که می فرماید: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ». او آصف بن برخیا بود و علم سلیمان علیه السلام کمتر از عِلم وی نبود؛ اما وی – درود خدا بر او باد – می خواست به اُمّت خود از انس و جنّ بفهماند که پس از وی آصف حجّت بر مردم است و این خواست خدا بود و سلیمان بن داود علیه السلام بدان آگاهی داشت و خداوند وی را آگاه کرده بود تا پس از او، در خلافت و جانشینی و امامت سلیمان علیه السلام اختلافی پیش نیاید و داود علیه السلام نیز در زمان حیات خود امامت و نبوّت سلیمان را پس از خود به مردم شناساند تا حجّت را بر خلق تمام کرده باشد.(۲)

۱۶) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: مرا از وجوه کفر در قرآن آگاه فرمایید. امام علیه السلام فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است؛ و این پنج وجه را بیان فرمود. وی درباره وجه سوم کفر فرمود: وجه سوم کفر در قرآن، کفر نعمت است. و سپس قول

۱- [۱] - اختصاص، ص ۲۷۰.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۸۵.

حضرت سلیمان علیه السلام در قرآن را ذکر فرمود که: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکَرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکَرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ» و در ادامه این آیه را تلاوت فرمود: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ»(۱) [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود] و باز ادامه دادند: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُواْ لِی وَلاَ تَکْفُرُونِ»(۲)-(۳) [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.]

سخن درباره این پنج وجه در توضیح آیه: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» [در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است، (آنها) نخواهند گروید] در آغاز سوره مذکور افتاد.(۴)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا...ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(۴۹) »

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُونَ(۴۵) قَالَ یَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ(۴۶) قَالُوا اطَّیَّرْنَا بِکَ وَبِمَن مَّعَکَ قَالَ طَائِرُکُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ(۴۷) وَکَانَ فِی الْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَلَا یُصْلِحُونَ(۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(۴۹) »

[و به راستی به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدا را بپرستید. پس به ناگاه آنان دو دسته متخاصم شدند * (صالح) گفت: ای قوم من! چرا پیش از (جستن) نیکی شتابزده خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟ باشد

۱- [۱] - ابراهیم/ ۷.

۲- [۲] - بقره/ ۱۵۲.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱.

۴- [۴] - هنگام تفسیر آیه شش سوره بقره.

که مورد رحمت قرار گیرید * گفتند: ما به تو و به هر کس که همراه توست شگون بد زدیم. گفت: سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست، بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید * و در آن شهر نُه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و از درِ اصلاح درنمی آمدند * (با هم) گفتند: با یکدیگر سوگند بخورید که حتماً به (صالح) و کسانش شبیخون می زنیم. سپس به ولیّ او خواهیم گفت: ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم و ما قطعاً راست می گوییم]

۱) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ» می فرماید: این دو گروه یکی راستگو بودند و دیگری دروغگو. کفّار ایشان گفتند: آیا شما گواهی می دهید که صالح فرستاده خداست؟ و مؤمنانشان گفتند: ما به آن چه با وی فرستاده شده ایمان داریم. کفّار ایشان گفتند: ما به آن چه شما بدان ایمان دارید کافریم و ادامه دادند: ای صالح! اگر راست می گویی به وعده هایی که به ما می دهی عمل کن. پس ناقه ای به نشانه معجزه برایشان آورد، ولی آنان ناقه را پی کردند و آن که ناقه را پی کرد، سرخ آبی و زنازاده بود.

اما درباره آیه «لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» منظور، «عذاب» پیش از «رحمت» است. اما منظور از: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ» این است که خیر و شرّ و شومی تان از جانب خداست و منظور از «تُفتنون» در عبارت: «بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» امکان الهی است که بدان آزموده می شوید.

اما مقصود از آیه «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» کسانی هستند که در زمین مرتکب گناه می شدند و مراد از «تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ» این است که به خدا سوگند یاد کردند. «لَنُبَيِّتَنَّ» در «لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ» به معنای حتماً سوگند یاد می کنیم است. «لِوَلِيِّه» به معنای از آنها است؛ و درباره «مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» می فرماید: منظور «لَنَفْعَلَنّ» است. سپس آنها شبانه برای کشتن صالح علیه السلام رفتند و این در حالی بود که فرشتگانی نزد صالح بودند و از وی نگهبانی می کردند و چون آنها آمدند، فرشتگان در خانه صالح با سنگ با ایشان به جنگ پرداخته و سنگبارانشان کردند و همگی کشته شدند و قوم او گرفتار

زمین لرزه شدنـد و در خـانه هایشـان به قتـل رسـیدند؛ و منظور از «حـاجزاً» در «بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حَـاجِزًا»(۱) [میـان دو دریا برزخی گذاشت]، «فضا» است؛ و امّا مراد از «بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ»(۲) [بلکه علم آنان درباره آخرت نارساست] آن است که به آن چه در دنیـا نمی دانسـتند، آگـاهی پیـدا کردنـد؛ و امـا درباره «وَکُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ»(۳) [و جملگی بـا زبـونی رو به سـوی او آورنـد] می فرمایـد: منظور از «داخرین»، «صاغرین»(۴) است و دربـاره مفهوم آیه «أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ»(۵) [هرچیزی را در کمـال استواری پدیدآورده است] می فرماید: آفرینش هر چیزی را در بهترین شکل خود قرار داد.(۶)

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی آللَّهُ...وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِیلًا مَّا تَذَکَّرُونَ(۶۲) »

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی آللَّهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْرِکُونَ(۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَکُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاء فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَهٍ مَّا کَانَ لَکُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ(۶۰) أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِیَ وَجَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حَاجِزًا أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ(۶۱) أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِیلًا مَّا تَذَکَّرُونَ(۶۲) »

[بگو: سپاس برای خـداست و درود بر آن بنـدگانش که (آنان را) برگزیـده است. آیا خدا بهتر است یا آن چه (با او) شـریک می گردانند؟ * (آیا آن چه شریک می پندارند بهتر است) یا آن کس که آسمان ها و زمین را خلق کرد و برای شما

۱- [۱] - نمل / ۶۱.

۲- [۲] - نمل / ۶۶.

۳- [۳] - نمل / ۸۷.

۴- [۴] - صاغرین: کسانی که به ظلم و ستم راضی می شوند.

۵- [۵] - نمل / ۸۸.

۶- [۶] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۸.

آبی از آسـمان فرود آورد؟ پس به وسـیله آن بـاغ هـای بهجت انگیز رویانیـدیم. کـار شـما نبود که درختانش را برویانیـد. آیا معبـودی بـا خـداست؟ (نه،) بلکه آنـان قومی منحرفنـد * (آیـا شـریکانی که می پندارنـد، بهـتر است) یـا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدیـد آورد و برای آن کوه ها را (ماننـد لنگر) قرار داد و میان دو دریا برزخی گـذاشت؟ آیا معبودی با خـداست؟ (نه،) بلکه بیشترشان نمی داننـد * یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می پذیرید!]

۱) ابن شـهر آشوب از اَنَس بن مالـك روایت کرده است که: هنگـامی که پنـج آیه سوره طس (نمـل) که با عبارت «أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا» آغاز می شوند، نازل شدند، علی علیه السـلام همانند گنجشکی باران زده بر خود لرزید؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو را چه می شود ای علی؟ عرض کرد: یا رسول الله! از کفر آنها و حِلم خـدا شـگفت زده شـدم. پس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دستی بر پیشانی وی کشـیده و فرمود: تو را بشارت باد، زیرا هیـچ مؤمنی از تو نفرت پیدا نمی کند و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نمی شد.(۱)

۲) علی بن ابراهیم درباره اشـخاص مورد نظر آیه «قُلِ الحَمـدُ لِلّهِ وَ سَـلامٌ عَلَی عِبادِهِ الَّذِینَ اصـطَفَی» می گویـد: آنها آل محمد علیهم السـلام هستند و درباره آیه «فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا»(۲) [و این (هم) خانه های خالی آنهاست به (سـزای) بیدادی که کرده اند] گوید: خلافت در آل فلان و آل فلان و آل فلان و طلحه و زبیر نخواهد بود. اما «حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ» در آیه «أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَـاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَـاءِ مَـاء فَأَنبَتْنَا بِهِ حَـدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ» به معنای «باغ های زیبا» است. عبارت «مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَـجَرَهَا» در حـد جمله اسـتفهامیّه است. آیه «أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ» به معنـای این است که: آیا همراه با الله، خـدای دیگری قرار می دهید؟ و درباره

۱- [۱] - مناقب، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- [۲] - نمل / ۵۲.

عبارت «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» می گوید: منظور، عدول از حق است.(۱)

۳) شرف الدین نجفی از علی بن اسباط، از ابراهیم جعفری، از ابو الجارود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مفهوم آیه «أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» آن است که: آیا با وجود امام هدایتگر، همزمان، امامی گمراه کننده برمی گزینید؟!(۲)

۴) شیخ مفید در امالی از ابو بکر محمد بن عمر جِعابی، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از ابراهیم بن حَکَم، از مسعودی، از حارث بن حَصیره، از عِمران بن حُصَین روایت کرده است که: من و عمر بن خطّاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و علی علیه السلام در کنار وی نشسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» تلاوت فرمودند. پس علی علیه السلام از شنیدن این آیه همچون گنجشک باران زده به لرزه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا چنین بی تابی می کنی؟ عرض کرد: چرا بی تابی نکنم در حالی که خداوند می فرماید که ما را خلفای روی زمین قرار می دهد؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی تابی مکن؛ به خدا سوگند! کسی جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و کسی جز منافق با تو دشمنی نمی ورزد.(۳)

باز هم شیخ مفید در امالی خود، آن را از محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر جِعابی، از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عُقْدَه، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از ابراهیم بن حَکَم، از مسعودی، از حارث بن حصیره، از عمران بن حُصین روایت کرده است که: من و عمر بن خطّاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم... و سپس حدیث را عیناً ذکر می کند. (۴)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲.

۳- [۳] - امالی، ص ۳۰۷، ح ۵.

۴- [۴] - امالی، ج ۱، ص ۷۵.

۵) محمد بن عباس از اسحاق بن محمد بن مروان، از پدرش، از عبید الله بن خُنَیس، از صَبّاح مُزَنی، از حارث بن حَصیره، از ابو داود، از بُرَیده روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام کنارش نشسته بود، آیه «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» را تلاوت نمود؛ ناگهان علی علیه السلام را چون گنجشک باران زده، رعشه ای فرا گرفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: چرا بی تابی می کنی ای علی؟ عرض کرد: چگونه بی تابی نکنم در حالی که شما می فرمایید: «وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ»؟ فرمود: بی تابی مکن، به خدا سوگند، هیچ مؤمنی با تو دشمنی نمی ورزد و هیچ کافری تو را دوست نخواهد داشت.(۱)

۶) باز هم از او، از احمد بن محمد بن عباس، از عثمان بن هاشم بن فضل، از محمد بن کَثیر، از حارث بن حَصیره، از ابو داود سَبیعی، از عمران بن حُصین روایت کرده است که: در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم و علی علیه السلام در کنار وی نشسته بود؛ ناگهان پیامبر آیه «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» را تلاوت فرمود. پس علی علیه السلام بر خود لرزید. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود بر شانه وی زد و فرمود: ای علی! تو را چه می شود؟! عرض کرد: ای رسول خدا! این آیه را که خواندی، ترسیدم بدان آزموده شویم، از این رو حالتی را که مشاهده فرمودی به من دست داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! جز مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و جز کافر منافق، کسی با تو دشمنی نمی ورزد تا روز قیامت.(۲)

۷) باز هم از او، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از ابراهیم بن عبد الحمید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون قائم علیه السلام خروج کند، وارد مسجد الحرام می شود و رو به قبله ایستاده به گونه ای که مقام در پشت سر وی قرار گرفته باشد. سپس دو رکعت نماز می خواند و آن گاه برخاسته و می گوید: ای مردم! من نزدیک ترین مردم به آدم علیه السلام هستم؛ ای

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۳.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۴.

مردم! من نزدیک ترین مردم به ابراهیم علیه السلام هستم. ای مردم! من نزدیک ترین مردم به اسماعیل هستم؛ ای مردم! من نزدیک ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله هستم. سپس دستان خود را به طرف آسمان بلند کرده و آن قدر دعا می خوانَد و تضرّع می جوید تا این که به صورت بر زمین می افتد و این خود نشان می دهد که مصداق آیه «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِیلًا مَّا تَذَکَّرُونَ» خود اوست.(۱)

۸) هم از او، از ابراهیم بن عبد الحمید، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر باقر علیه السلام درباره آیه «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ» روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده است. آن حضرت چون خروج کند، عمامه بر سر می نهد و در مقام، نماز می خواند و به درگاه پروردگارش تضرّع می کند، از این رو هرگز شکست نخواهد خورد.(۲)

۹) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی بن فَضّال، از صالح بن عُقبه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد علیهم السلام نازل گردیده است. به خدا سوگند، «مضطر» اوست، آن گاه که در مقام، دو رکعت نماز به جا آورد و به درگاه خدا دعا کند و خداوند دعای وی را مستجاب نموده، بدی را از او دور نماید و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد. این آیه از جمله آیاتی است که گفته ایم تأویل آنها پس از تنزیلشان صورت می گیرد.(۳)

۱۰) محمد بن ابراهیم نُعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن علی تَیمُلی، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از چند نفر، از منصور بن یونس بُزُرج، از اسماعیل بن جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب این امر، غیبتی در یکی از این درّه ها خواهد داشت – و با دستش به ناحیه ذو طُوَی اشاره نمود–(۴) و چون زمان خروجش نزدیک شود، غلامی که همراه اوست، به

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۵.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۶.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴- [۴] - ذوطُوی: نام محلی است در نزدیکی مکه. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵».

ملاقات عده ای از یاران آن حضرت می رود و می پرسد: شما در این جا چند نفر هستید؟ گویند: نزدیک چهل مرد. می گوید: اگر صاحب امر خود را ببینید چه حالی پیدا می کنید؟ گویند: به خدا سوگند، اگر با کوه ها به ستیز برخیزد، با وی خواهیم بود و همان کنیم. سپس روبه روی آنها ایستاده و می گوید: ده نفر از سرکردگان خود را معرفی کنید؛ و چون آن ده نفر به وی معرفی می شوند، آنها را به حضور مولایشان می برد و سپس وعده دیدار در شب بعد را به آنان می دهد.

سپس امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند، گویی می بینم که پشت خود را به حجر الاسود تکیه داده و از خداوند حق خویش را طلب می کند. سپس می گوید: ای مردم! هر که با من درباره خدا احتجاج می کند، بداند که من اولی تر از همه به خدایم و هر که درباره حضرت آدم با من احتجاج کند، بداند که من اولی تر از همه به آدم علیه السلام هستم؛ ای مردم! هر که درباره نوح با من محاجّه کند، بداند که من از همه به نوح نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره ابراهیم علیه السلام با من محاجّه کند، من از همه به ابراهیم علیه السلام نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره موسی با من محاجّه کند، من از همه به موسی علیه السلام نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره عیسی با من به محاجّه برخیزد، من از همه مردم به عیسی علیه السلام نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره محمد صلی الله علیه و آله با من محاجّه کند، من از همه مردم به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک ترم. ای مردم! هر که درباره کتاب خدا با من محاجّه کند، من از همه به کتاب خدا نزدیک ترم. سپس به مقام رفته و دو رکعت نماز به جا می آورد و سپس بانگ برمی آورد که: «اللهُ حقٌّ». امام باقر علیه السلام در ادامه می فرماید: به خدا سوگند که منظور از «مضطر» در آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» اوست و این آیه در حق وی نازل شده است.(۱)

«قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵)»

[بگو: هر که در آسمان ها و زمین است جز خدا غیب را نمی شناسند و نمی دانند

۱- [۱] - غیبه، ص ۱۲۱.

کِی برانگیخته خواهند شد]

۱) طبرسی در احتجاج گوید: ازجمله نامه هایی که توسط امام زمان صلوات الله علیه در پاسخ به ادّعای غُلاه شیعه در مورد علم ائمّه علیهم السلام نوشته شد، نامه ای است که خطاب به محمد بن علی بن هلال کرخی نوشته شده و در آن می فرماید: ای محمد بن علی! خداوند متعال از آن چه به وی نسبت می دهند، پاک تر و منزّه تر است. ما نه در علم او شریک هستیم و نه در قدرتش و جز او کسی غیب نمی داند؛ همان طور که کتاب محکم خویش فرموده است: «قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» و من و همه پدرانم از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و دیگر پیامبران تا آخرین آنها محمد صلی الله علیه و آله و نیز علی بن ابی طالب و حسن و حسین و دیگر ائمّه صلوات الله علیهم اجمعین تا به امروز و خودِ من همگی، بندگان خدای عزّ و جلّ هستیم. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى»(۱)-(۲) [و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم * می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟ * می فرماید: همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی]

«بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا...قُلْ عَسَى أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ(۷۲) .»

«بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ(۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ(۶۷) لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ(۶۸) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ(۶۹) وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ(۷۰) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ(۷۱)

ص:۵۳

۱- [۱] - طه/ ۱۲۶-۱۲۴.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۴۷۳.

قُلْ عَسَی أَن یَکُونَ رَدِفَ لَکُم بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ(۷۲) .»

[(نه،) بلکه علم آنان درباره آخرت نارساست. (نه،) بلکه ایشان درباره آن تردید دارند. (نه،) بلکه آنان در مورد آن کوردلند * و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم آیا حتماً (زنده از گور) بیرون آورده می شویم؟ * در حقیقت، این را به ما و پدرانمان قبلاً وعده داده اند. این جز افسانه های پیشینیان نیست * بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه پیشگان چگونه بوده است و بر آنان غم مخور و از آن چه مکر می کنند تنگدل مباش * و می گویند: اگر راست می گویید این وعده کی خواهد بود؟ * بگو: شاید برخی از آن چه را به شتاب می خواهید در پی شما باشد]

۱) علی بن ابراهیم به روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که منظور از: «بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ» این است که دریافتند که در دنیا چه چیزهایی را نمی دانستند. (۱)

۲) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند، سخن دهریّون را نقل کرده و فرموده است: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَئِذَا کُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ * لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ» و منظور از «اساطیر»، «اکاذیب» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سخن دهریّون کافر اندوهگین شدند. از این رو خداوند آیه «وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَلَا تَکُن فِی ضَیْقٍ مِّمَّا یَمْکُرُونَ» را نازل فرمود. سپس سخن آنان را نقل می کند که: «وَیَقُولُونَ» ای محمد! «مَتَی هَذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» و از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد پاسخ دهد: «قُلْ» به آنها بگو: «عَسَی أَن یَکُونَ رَدِفَ لَکُم» یعنی از پشت سر به شما نزدیک شده است «بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ» سپس فرمود: «إِنَّکَ» ای محمد! «لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاء إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ»(۲) [البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی و این ندا را به کران چون پشت بگردانند نمی توانی بشنوانی] یعنی این که اینهایی که تو دعوت می کنی، سخن شما را نمی شنوند، همان طور که مردگان و ناشنوایان

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- [۲] - نمل/ ۸۰.

نمی شنوند.

«وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِی السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِینٍ (۷۵)»

[و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است]

سخن درباره این آیه، پیش از این و هنگام بررسی مفهوم آیه «وَتَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقَالَ مَا لِیَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ» بیان گردیده است.(۱)

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ...وَلَمْ تُحِیطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۸۴) »

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآیَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ(۸۲) وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن یُكَذِّبُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ(۸۳) حَتَّى إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآیَاتِی وَلَمْ تُحِیطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۸۴) »

[و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم (چنان که باید) به نشانه های ما یقین نداشتند * و آن روز که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند * تا چون (همه کافران) بیایند، (خدا) می فرماید: آیا نشانه های مرا به دروغ گرفتید و حال آن که از نظر علم بدان ها احاطه نداشتید؟ آیا (در طول حیات) چه می کردید؟]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، و احمد بن محمد، و همه آنان از محمد بن حسن، از علی بن حسّان، از ابو عبد الله ریاحی، از ابو صامت حُلوانی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از جانب خدا مأمور تقسیم بهشت و جهنّم هستم. کسی وارد آنها نمی شود، مگر این که من جایگاه وی را مشخص کرده باشم. من فاروق اکبرم و امام کسانی هستم

۱- [۱] - هنگام تفسیر آیه ۲۰ همین سوره (نمل).

که بعد از من می آیند و امانت دار صاحب امانت پیش از خودم هستم. جز احمد صلی الله علیه و آله کسی بر من پیشی نمی گیرد و من و او بر یک مسلک هستیم با این تفاوت که فقط نام وی با من متفاوت است. به من شش چیز داده شده است: مرگ و بلا، وصیت ها، فصل الخطاب، من شیر میدان جنگ و بهترین دولتم، صاحب عصا و آهن داغ (نشان داغ) منم و دابّه ای که با مردم سخن می گوید، منم.(۱)

۲) محمد بن ابراهیم نُعمانی از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن، از علی بن مَهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبد الرحمن بن سیابه، از عمران بن میثم، از عَبایه بن رِبعی اسدی روایت کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که نفر پنجم بودم و کم سن ترین فرد حاضر. پس شنیدم که فرمود: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من خاتم هزار پیامبرم و تو خاتم هزار وصی؛ و به اموری مأمور و مکلَّف شدم که دیگران مکلَّف نشدند. عرض کردم: مردم حق تو را ادا نکردند یا امیر المؤمنین. فرمود: ای برادر زاده! چنین نیست که تو می گویی. به خدا سوگند که من هزار کلمه می دانم که احدی جز من آنها را نمی داند، البته به استثنای محمد صلی الله علیه و آله و آنها فقط یک آیه از آن هزار کلمه را در قرآن می خوانند که می گوید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ولی آنها خوب در این آیه نمی اندیشند. می خواهید شما را از پایان حکومت بنی فلان با خبر گردانم؟ گفتیم: بلی، یا امیر المؤمنین. فرمود: قتل نفسی حرام، در روزی حرام، در شهری حرام، از قومی از قریش؛ و قسم به آن که دانه را شکافت و نفوس را آفرید، حکومتشان بیش از پانزده روز دیگر دوام نخواهد آورد. گفتیم: آیا قبل و بعد از این حادثه اتّفاق دیگری می افتد؟ فرمود: فریادی در ماه رمضان که هشیار را به وحشت می اندازد و خفته را بیدار می کند و دختر را از پشت پرده اش بیرون می کشد.(۲)

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۳.

۲- [۲] - غیبه، ص ۱۷۲.

۳) علی بن ابراهیم از پـدرش، از ابو عُمیر، از ابو بصـیر، از ابو عبـد الله صـادق علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صـلی الله علیه و آله در پی امیر المؤمنین علیه السـلام که در مسـجد مقداری شن گرد آورده و سر بر روی آن نهاده و به خواب رفته بود، رفت. پس با پا او را تکان داده و به وی فرمود: ای جنبنـده زمین! برخیز. یکی از صـحابه عرض کرد: یا رسول الله! می تـوانیم یـک دیگر را به این نـام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خـدا سوگنـد! این نـام فقـط مخصوص علی علیه السـلام است و منظـور از «دابّه الأرض» در آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» کسـی جز علی نیست. سـپس فرمود: یـا علی! چون آخر الزمـان فرا رسـد، خداونـد تو را به بهـترین صورت بیرون می آورد در حالی که آهن داغی با توست که با آن دشمنانت را نشانه دار می کنی.

مردی به امام صادق علیه السـلام عرض کرد: مردم می گویند: آیا این جنبنده آنان را زخمی هم می کند؟ فرمود: خداوند آنان را در آتش دوزخ، داغ دار و نشـانه دار کرده اسـت و امیر المـؤمنین بـا سـخن، آنـان را می سوزانـد و دلیـل ایـن که این امر در رجعت اتفاق می افتـد، آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» است. منظور این دو آیه امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السـلام هستند. آن مرد عرض کرد: عموم مردم بر این گمان اند که منظور از «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» روز قیامت است. امام صادق علیه السلام فرمود: آیـا خداونـد از هر اُمّتی جمعی را محشور کرده و بقیه را رهـا می کنـد؟! هرگز، لیکن در رجعت چرا! اما آیه قیامت این است: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا. »(۱)-(۲) [و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم]

۴) و از اوست، گویـد: پـدرم، از ابن ابی عُمَیر، از حمّـاد، از ابو عبـد الله علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: مردم درباره «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ

۱- [۱] - کهف/ ۴۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

فَوْجًا» چه می گوینـد؟ عرض کردم: می گویند: این اتفاق در قیامت اتفاق می افتد. فرمود: چنین نیست که آنها می گویند. این اتّفاق در رجعت واقع می شود؛ آیا خداونـد در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می کند و بقیه را رها می سازد؟! آیه روز قیامت «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»(۱)-(۲) [و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم] است.

۵) باز هم از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مفضّل، از ابو عبد الله صادق درباره آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» روایت می کنـد که فرمـود: همه مؤمنـانِ کشـته شـده رجعت می کننـد تـا دوبـاره بمیرنـد و هیـچ کس رجعت نمی کنـد، مگر این که ایمانش محضِ محض باشـد یا کفرش محضِ محض باشـد. هم او فرماید: مردی به عمّار یاسـر گفت: ای ابو یقظان! آیه ای در کتاب خـدا هست که قلب مرا آزرده و گرفتار شک و تردید کرده است. عمّار گفت: کدام آیه؟ گفت: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ». این جنبنـده چه جنبنـده ای است؟ عمّار گفت: به خـدا سوگند، نه می نشـینم و نه غذایی می خورم و نه آبی می نوشم تا این که این جنبنده را به تو نشان دهم. سـپس عمّار با آن مرد نزد امیر المؤمنین آمد در حالی که امیر المؤمنین مشغول خوردن خرما و کره بود. پس امام فرمود: ای ابو یقظان! زود باش! پس عمّار نشـست و مشـغول خوردن با امیر المؤمنین علیه السـلام شـد. آن مرد از رفتار عمّار شـگفت زده شـده بود، لـذا چون عمّار برخـاست، به وی گفت: سبحان الله! – ای ابو یقظـان – سوگنـد یـاد کردی که چیزی نخوری و نیاشـامی و ننشـینی، مگر «دَابَّه الْأَرْضِ» را به من نشان دهی؟! عمّار گفت: اگر عاقل باشی، نشانت دادم!(۳)

۶) محمـد بن عباس از جعفر بن محمد حلبی، از عبد الله بن محمد زیّات، از محمد بن عبد الحمید، از مُفضّل بن صالح، از جابر بن یزید، از ابو عبد الله جَدَلی روایت کرده است که: بر علی علیه السلام وارد گشتم، آن حضرت فرمود: «دَابَّه

۱- [۱] - کهف/ ۴۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

الْأَرْضِ» من هستم! (۱)

۷) هم از اوست، از علی بن احمد بن حاتم، از اسماعیل بن اسحاق راشدی، از خالد بن مُخَلَّد، از عبد الکریم بن یعقوب جُعفی، از جابر بن یزید، از ابو عبد الله جدلی، روایت کرده است که: بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم، ایشان فرمودند: می خواهی پیش از این که کسی به جمع ما اضافه شود، تو را از سه چیز باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: من بنده خدا هستم و دابّه الأرض هستم با تمام صِدق و عدلش و برادر پیامبرش هستم. می خواهی تو را از شکل بینی و چشمان مهدی باخبر کنم؟ گفتم: بلی. پس با دست بر سینه خود زد و فرمود: من هستم.(۲)

۸) باز هم از او، از محمد بن حسین قمی، از احمد بن عُبید بن ناصح، از حسین بن عُلوان، از سعد بن طَریف، از اصبَع بن نُباته روایت کرده است که: بر علی، امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی مشغول تناول نان و سرکه و روغن [زیتون] بود. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» این «دابّه» چیست؟ فرمود: دابّه ای است که نان و سرکه و روغن زیتون می خورد! (۳)

۹) باز هم از او، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از سماعه بن مِهران، از فضل بن زبیر، از اصبَغ بن نُباته روایت کرده است که: معاویه به من گفت: ای شیعیان! گمان می کنید «دابّه الأرض» علی است؟ گفتم: این باور ماست و یهود نیز همین باور را دارند. پس شخصی را نزد رأس الجالوت فرستاد تا به وی بگوید: وای بر تو! آیا «دابّه الأرض» در کتاب تورات شما نیز نوشته شده است؟ پاسخ شنید: بلی. گفت: آن چیست؟ گفت: یک مرد است. پرسید: آیا می دانی نامش چیست؟ گفت: بلی! پرسید: نامش چیست؟ گفت: ایلیا! وقتی این سخنان به گوش معاویه رسید، به من رو کرد و گفت: وای بر تو ای اصبَغ! «ایلیا» و

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۷.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۸.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۹.

«علی» چقدر شبیه هم هستند!(۱)

۱۰) از کتاب «رجعت» سید معاصر، از اسحاق بن محمد بن مروان، از عبد الله بن زبیر قرشی، از یعقوب بن شُعیب، از عِمران بن میثم، از عبایه روایت کرده است که وی نزد امیر المؤمنین بوده و شنیده که آن حضرت می فرماید: برادرم صلوات الله علیه و آله به من گفت که خود او خاتم هزار پیامبر و من (علی علیه السلام) خاتم هزار وصی هستم و تکلیفی که بر دوش من گذاشته شد، بر دوش آنها گذاشته نشده و من هزار کلمه می دانم که احدی غیر از محمد صلی الله علیه و آله از آنها خبر ندارد. هریک از این کلمات کلید هزار در است. آنها حتی یک کلمه را از آنها نمی دانند، اما شما یک آیه را از آن در قرآن می خوانید که: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ولی مفهوم آن را نمی دانید.

۱۱) از همان کتاب، از حسین بن اسماعیل قاضی، از عبد الله ابن ایوب مخزومی، از یحیی بن ابی بکر، از ابو جریر، از علی بن زید بن جُدعان، از اوس بن خالد، از ابو هریره روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: دابّه الأرض به همراه عصای موسی و خاتم سلیمان بن داود ظهور می کند و با عصای موسی سیمای مؤمن را نورانی و با خاتم سلیمان سیمای کافر را داغ می نهد.

۱۲) از همان منبع، از احمد بن محمد بن حسن فقیه، از احمد بن عُبید بن ناصح، از حسن بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که مشغول تناول نان و سرکه و روغن زیتون بود، پس عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» این «دابّه» چیست؟ فرمود: جنبنده ای است که مشغول خوردن نان و سرکه و روغن زیتون است!.

۱۳) و باز با سند از حسین بن احمد، از حسین بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از سماعه بن مِهران، از فضل بن زبیر، از اصبغ بن نباته روایت کرده که معاویه گفت: ای شیعیان! براستی می پندارید که منظور از «دابّه الأرض» علی

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۱۰.

است؟! گفتم: بلی، و یهود نیز همین را می گویند. پس فرستاده ای را نزد رأس الجالوت یهودی فرستاد تا ماجرا را از وی سؤال کند. فرستاده نزد رأس الجالوت رفت و گفت: وای بر تو! گمان می کنید «دابّه الأرض» نزد شماست؟ رأس الجالوت پاسخ مثبت داد. پرسید: آن چیست؟ پاسخ داد: یک مرد. پرسید: نامش چیست؟ گفت: نامش «ایلیا»ست. پس راوی رو به من کرد و گفت: ای اصبغ! ایلیا و علی چقدر به هم شباهت دارند!

۱۴) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سِنان و دیگری از عبد الله بن سنان روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک حدیث قدسی آورده است که خداوند به وی فرمود: یا محمد! اولین امامی که میثاق خود را دریافت نمود، علی بود. ای محمد! علی آخرین امامی است که وی را قبض روح می کنم و «دابّه»ای که با مردم سخن می گوید، اوست.(۱)

۱۵) از همان منبع، از یعقوب بن یزید و محمد بن ابی خطّاب و محمد بن عیسی بن عبید، از ابراهیم بن محمد، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذَینه، از محمد بن طیّار، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» فرمود: هیچ مؤمنی به قتل نرسیده است، مگر این که به دنیا بازخواهد گشت تا زمان مرگش فرا رسد و هیچ مؤمن مرده ای نیست که بازنگردد و کشته نشود.(۲)

۱۶) از همان منبع، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو محمد یعنی ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت پرسید: آیا اهل عراق رجعت را انکار می کنند؟ عرض کردم: بلی. فرمود: مگر این آیه را نخوانده اند: «یَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»؟!(۳)

ص:۶۲

۱- [۱] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۶ و ۶۴.

۲- [۲] - مختصر بصائرالدرجات، ص ۲۵.

۳- [۳] - مختصر بصائرالدرجات، ص ۲۵.

۱۷) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از عمر بن اذینه، از طیّار روایت کرده است که: ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره معنای آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» می فرماید: هر مؤمنی که به قتل رسیده رجعت خواهد کرد تا بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد، رجعت خواهد کرد تا کشته شود.(۱) و ان شاء الله سخن در باب آیه «إِنَّ الَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»(۲) [در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] به روایت صالح بن میثم از امام باقر علیه السلام خواهد آمد.

«وَيَوْمَ يُنفَخُ فِى الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَمَن فِى الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ(۸۷) »

[و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند]

۱) علی بن ابراهیم «داخِرین» را معادل «خاشعین» دانسته است.(۳)

۲) در روایت ابو جارود امام باقر علیه السلام «داخرین» را در آیه «وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ» معادل «صاغرین»(۴) دانسته است و سخن درباره «محشر» ان شاء الله در آخر سوره «زُمَر» خواهد آمد.

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِىَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِى أَتْقَنَ كُلَّ شَىْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ(۸۸)»

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۵.

۲- [۲] - در تفسیر آیه ۸۵ از سوره قصص.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۹.

[و کوه ها را می بینی (و) می پنداری که آنها بی حرکتند و حال آن که آنها ابرآسا در حرکتند. (این) صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت، او به آن چه انجام می دهید آگاه است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: امام باقر علیه السلام عبارت «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ» را در آیه «وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ» را معادل «فِعل الله الَّذِی أحکَم کُلَّ شَیءٍ» [کار خدایی که هر چیزی را استوار قرار داده است][(۱)] دانسته است.

۲) اما در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام، آن حضرت عبارت «أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ» را معادل «أحسَنَ کُلَّ شَی ءٍ خَلقه» [هر چیزی را در کمال نیکویی قرارداد][(۲)] دانسته اند.

«مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ(۸۹)...فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۹۰) »

«مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ(۸۹) وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۹۰) »

[هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند * و هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند. آیا جز آن چه می کردید سزا داده می شوید؟]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اوْرَمه و محمد بن عبد الله، از علی بن حَسّان، از عبد الرحمن بن کَثیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: ابو جعفر باقر علیه السلام فرموده است: ابو عبدالله جَدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد گشت، امام به وی فرمود: ای ابا عبدالله! دوست داری درباره آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» تو را آگاه کنم؟ عرض کرد: بلی- ای امیر المؤمنین- قربانت گردم! فرمود: «حسنه» شناخت ولایت و محبت به ما اهل بیت است و «سیِّئه» انکار ولایت و کینه ورزیدن

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۹.

نسبت به ما اهل بیت است.(۱)

۲) از او، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شِمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»(۲) [هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود.] فرمود: هر کس ولایت اوصیای آل محمد علیهم السلام را پذیرفت و دنباله رو آنان گردید، این کار باعث می شود که ثواب ایمان به ولایت پیامبران پیشین تا حضرت آدم علیه السلام نیز به ثواب وی اضافه گردد؛ و منظور از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا» همین است. این فرد وارد بهشت می شود و این فرموده خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»(۳) یعنی: مودّتی که چیزی جز آن از شما طلب نمی کنم، به خود شما برمی گردد، به وسیله آن هدایت می شوید و از عذاب روز قیامت نجات می یابید.(۴)

۳) علی بن ابراهیم از محمد بن سَلَمه، از محمد بن جعفر، از یحیی بن زکریّا لُؤلؤی، از علی بن حَسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(۵) [هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] فرمود: آیه، عموم مسلمانان را در بر می گیرد و منظور از «حَسَنه» ولایت است. پس هر که کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش برایش نوشته می شود؛ اما اگر ولایت نداشته باشد، پاداش کار نیک خود را در همین دنیا دریافت خواهد کرد و در آخرت سودی نخواهد بُرد.

۴) شیخ مفید در کتاب امالی، از جماعتی، از ابن مفضّل، از ابو عَرُوبه حسین بن محمد بن ابی مَعْشر حرّانی، از اسماعیل بن موسی بن بنت سُدّی فَزاری کوفی، از عاصم بن حُمَید حَنّاط، از فُضَیل رسّان، از نُفَیع ابی داود سبیعی، از ابو عبد الله

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۴.

۲- [۲] - شوری/ ۲۳.

۳- [۳] - سبأ/ ۴۷.

۴- [۴] - کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۳.

۵- [۵] - انعام/ ۱۶۰.

جدَلی روایت کرده است که: علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمود: ای ابو عبد الله! آیا تو را از حسنه ای که هر که آن را بیاورد از وحشت روز قیامت درامان خواهد ماند و سیِّئه ای که هر که آن را مرتکب شود خدا او را با صورت در آتش می افکند، آگاه کنم؟ عرض کردم: بلی، ای امیر المؤمنین. فرمود: حَسَنه، محبّت ماست و سیّئه دشمنی با ماست.(۱)

۵) باز هم از او، از محمد بن محمد، از ابو غالب احمد بن محمد زُراری، از عبد الله بن جعفر حِمیَری، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار بن موسی ساباطی روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابو امیّه یوسف بن ثابت از شما نقل کرده که فرمودهای: با وجود ایمان، عملی ضرر ندارد و با وجود کفر نیز عملی سود ندارد. امام فرمود: ابو امیّه تفسیر این حدیث را از من نپرسید. منظور من از این سخن آن بود که هر که امام خود از آل محمد علیهم السلام را شناخت و ولایت او را پذیرفت، آن گاه هر کار خیری که انجام دهد، از وی پذیرفته می شود و ثواب آن برایش چند برابر می گردد و در این صورت با معرفت ولایت از اعمال خیر خود بهره مند می شود. هم چنین اگر مردم، امام جائر را که از جانب خدا نیست ولیّ خود قرار دهند، اعمال نیک آنها نیز پذیرفته نمی شود. پس عبد الله بن ابی یَعفور به وی عرض کرد: مگر خداوند نفرموده است: «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؟ پس چگونه عمل صالح کسانی که امامان جور را برمی گزینند پذیرفته نمی شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می دانی «حسنه»ای که منظور خداوند در این آیه است، چیست؟ آن حسنه شناخت امام و اطاعت از اوست. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» و مراد از «سیِّئه» در این آیه انکار امام منصوب از جانب خداست. پس فرمود: هر کس در روز قیامت با ولایت امامی جائر که از جانب خدا نیست بیاید و منکر حقّ ما باشد و ولایت ما را انکار کرده باشد، خداوند او را در روز قیامت با صورت به آتش

ص:۶۶

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۱۰۷.

خواهد افکند.(۱)

۶) محمد بن عباس، از منذر بن محمد، از پدرش، از حسین بن سعید، از پدرش، از ابان بن تغلب، از فُضَیل بن زبیر، از ابو داود سَبیعی، از ابـو عبـد الله جـدلی روایـت کرده اسـت کـه: امیر المـؤمنین علیه السـلام به من فرمـود: ای ابـا عبـد الله! آیـا می دانی «حسـنه»ای کـه هر کس آن را بیـاورد پاداشـی بهـتر از آن دارد و آورنـده آن از وحشت روز قیـامت درامـان است، چیست؟ و «سیِّئه»ای که هر که آن را مرتکب شـود، بـا صـورت به آتش جهنم انـداخته می شـود کـدام است؟ عرض کردم: خیر، یـا امیر المؤمنین! فرمود: آن «حسنه» حُبّ اهل بیت است و آن «سیّئه» دشمنی با ما اهل بیت است.(۲)

۷) باز هم از او، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن جَبَله کِنانی، از سلّام بن ابی عَمْره خراسانی، از ابو جارود، از ابو عبـد الله جدلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السـلام به من فرمود: آیا می خواهی تو را از «حسـنه»ای باخبر کنم که هر کس آن را با خود بیاورد، از وحشت روز قیامت درامان می مانـد؛ و از «سیِّئه»ای آگاه سازم که هر کس آن را با خود بیاورد، با صورت در آتش جهنم انداخته می شود؟ عرض کردم: بلی، یا امیر المؤمنین! فرمود: آن حسنه، حُبّ ما اهل بیت و آن سیِّئه دشمنی با ما اهل بیت است.(۳)

۸) بـاز هم از او، از احمـد بن ادریس، از احمـد بن محمـد بن عیسـی، از حسن بن محبوب، از هشـام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که: نزد امام صادق علیه السلام بودم که عبد الله بن ابی یعفور درباره آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» از وی سؤال نمود. امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی «حسنه» چیست؟ «حسنه» شناخت امام و اطاعت از اوست و اطاعت از او اطاعت از خداست.(۴)

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۳۱.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۱۶.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۱۷.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۱۸.

۹) و بـا همـان اِسـنادهای مـذکور از امـام صـادق علیـه السـلام روایت کرده است که: آن حضـرت فرمـود: حَسَـنه، ولاـیت امیر المؤمنین علیه السلام است.(۱)

۱۰) بـاز هـم از او، از علی بن عبـد الله، از ابراهیم بن محمـد، از اسـماعیل بن بشّـار، از علی بن جعفر حَضَـرمی، از جـابر جُعفی روایت کرده است که وی از امـام باقر علیه السـلام درباره آیه «مَن جَاء بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِـذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ» پرسـش نمود. امام فرمود: حسـنه، ولایت علی علیه السلام و سیّئه، دشمنی و کینه وی را به دل گرفتن است.(۲)

۱۱) احمـد بن محمد بن خالد برقی، از ابن فَضّال، از عاصِم بن حُمَید، از فُضَـیل رَسّان، از ابو داود، از ابو عبد الله جدَلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السـلام به من فرمود: ای ابـا عبـد الله! آیـا درباره حسـنه ای که هر که آن را با خود آوَرَد، به وسـیله آن از وحشت روز قیـامت درامـان خواهـد بود و سیِّئه ای که هر کس آن را بـا خود آوَرَد، خداونـد او را با صورت در آتش خواهد افکند، با تو سخن بگویم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: آن حسنه، حُبّ ما و آن سیِّئه دشمنی با ماست.(۳)

۱۲) ابو علی، فضل بن حسن طَبَرْسـی در مجمع البیان از سـید ابو حَمـد مهـدی بن نِزار حسـینی، از حاکم ابو القاسم عبید الله بن عبـد الله حَسـکانی، از محمـد بن عبد الله بن احمد، از محمد بن احمد بن محمد، از عبد العزیز بن یحیی بن احمد، از محمد بن زیـد بن علی، از پدرش روایت کرده است: شـنیدم که امام باقر علیه السـلام می فرماید: ابو عبد الرحمن جَدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد گردید. امیر المؤمنین علیه السلام به وی فرمود: ای ابا عبد الله! می خواهی تو را از منظور خداوند متعال از آیه «مَن جَـاء بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَـا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِـذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَـاء بِـالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: حسنه، حُبّ ما اهل بیت و سیّئه، بُغض

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۱۹.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۲۰.
۳- [۳] - محاسن، ص ۱۵۰، ح ۶۹.

ما اهل بیت است.(۱)

۱۳) همان، از سید ابو حَمد، از حاکم ابو القاسم، از ابو عثمان سعید بن محمد بَحیری، از جَدّش احمد بن محمد، از جعفر بن سهل، از ابو زَرعه عثمان بن عبد الله قُرَشی، از ابن لَهیعه، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: ای علی! اگر اُمّت من آن قدر روزه بگیرند که شبیه میخ شوند و آن قدر نماز بخوانند که قامتشان چون کمان خمیده شود، اما کینه تو را به دل داشته باشند، خداوند حتماً آنان را با صورت در آتش خواهد افکند.(۲)

۱۴)علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عُمیر، از منصور بن یونس، از عمر بن ابی شیبه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که آن حضرت می فرماید: چون خدا اراده کند که مخلوقات خود را آشکار نموده و آنان را برای امری حاضر نماید، فرمان می دهد که منادی ندا در دهد. سپس در کمتر از یک چشم برهم زدن جنّ و انس جمع می شوند. آن گاه اجازه می دهد که آسمان دنیا فرود آید و در پشت سر مردم قرار گیرد و به آسمان دوم که دو برابر آسمان دنیاست، اجازه می دهد فرود آید و چون اهل آسمان دنیا آن را ببینند، گویند: آیا پروردگار ماست که آمد؟ گویند: خیر، این امر اوست که نازل می شود؛ و چون همه آسمان فرود آید، پشت سر یکدیگر قرار خواهند گرفت؛ به طوری که پشت سری ها دو برابر آسمان های پیش از خود باشند. آن گاه فرمان او در میان سایه هایی از ابر به همراه فرشتگان نازل می شوند و فرمان خداوند تحقق یافته و همه امور به خدا بازمی گردد. سپس فرمان می دهد یک منادی ندا در دهد که: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»(۳) [ای گروه جنّیان و اِنسیان! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها و زمین به بیرون رخنه کنید. پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی کنید] راوی گوید: آن گاه امام به سختی گریست و چون آرام گرفت، عرض کردم: قربانت

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۰.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۰.

۳- [۳] - رحمن/ ۳۳.

گردم، ای ابا جعفر! در این میان جای رسول خدا، امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان او کجاست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و شیعیان او بر توده ای از مُشک تیز بوی بر روی منبرهایی از نور قرار گرفته اند، به طوری که مردم غمگین می شوند، اما آنها غمگین نمی شوند؛ مردم وحشت زده می شوند و آنها وحشت زده نمی شوند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ.» این حسنه، ولایت علی علیه السلام است. سپس فرمود: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَهُ هَـذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ»(۱)-(۲) [دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند (و به آنان می گویند:) این همان روزی است که به شما وعده می دادند.]

۱۵) علی بن ابراهیم در معنای «حسنه» گفته است: به خدا سوگند! «حسنه» ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.(۳)

۱۶) ابن بابویه، از محمد بن احمد سِنانی، از محمد بن هارون صوفی، از عبید الله بن موسی حَبّال طبری، از محمد بن حسین خشّاب، از محمد بن مُحصِن، از یونس بن ظِبیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: مردم به سه وجه خدای عزّ و جلّ را پرستش می کنند: یک طبقه به امید ثوابش وی را عبادت می کنند، این عبادت، عبادت حریصان است، اینان طمعکارانند؛ طبقه دوم خدا را از ترس دوزخ پرستش می کنند، این عبادت، عبادت بردگان است، اینان ترسویانند. اما من او را به خاطر عشقی که به وی دارم او را پرستش می کنم و این عبادت، عبادت بزرگواران است. اینان درامان اند، زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» و نیز: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»(۴) [بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و

۱- [۱] - انبیاء/ ۱۰۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴- [۴] - آل عمران/ ۳۱.

گناهان شـما را بر شـما ببخشایـد و خداونـد آمرزنـده مهربان است] پس هر که خـدای عزّ و جلّ را دوست داشت، خدای عزّ و جلّ نیز او را دوست می دارد و هر که خدای عزّ و جلّ دوستش بدارد، از ایمنان خواهد بود.(۱)

۱۷) از طریق مخالفین، از حِبَری، در حـدیثی مرفوع از ابو عبـد الله جـدَلی روایت شده است که: بر علی علیه السـلام وارد شدم، پس به من فرمود: ای ابو عبد الله! آیا تو را از «حسـنه»ای آگاه کنم که هر که آن را با خود بیاورد، خداوند او را به بهشت وارد می کند و با وی آن کند که دوست دارد؛ و «سـیِّئه»ای که هر که آن را با خود آوَرَد، خداوند او را با صورت به آتش افکند و با این عمل، هیچ عملی از او پذیرفته نشود؟ عرض کردم: بلی، ای امیر المؤمنین! فرمود: «حسـنه» دوست داشـتن ماست و «سیِّئه» دشمنی کردن با ماست.(۲)

«إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ...فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(۹۳)»

«إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ کُلُّ شَیْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ(۹۱) وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَـا یَهْتَـدِی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَـلَّ فَقُـلْ إِنَّمَـا أَنَا مِنَ الْمُنـذِرِینَ(۹۲) وَقُـلِ الْحَمْـدُ لِلَّهِ سَـیُرِیکُمْ آیَـاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَـا وَمَـا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(۹۳)»

[من مـأمورم که تنهـا پروردگـار این شـهر را که آن را مقـدس شـمرده و هر چیزی از آن اوست پرسـتش کنم و مـأمورم که از مسـلمانان بـاشم * و این که قرآن را بخوانم. پس هر که راه یابـد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه شود بگو: من فقط از هشداردهندگانم * و بگو: سـتایش از آن خداست به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و پروردگار تو از آن چه می کنید غافل نیست]

۱) علی بن ابراهیم گویـد: منظور از «بلـده» در آیه «إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُـدَ رَبَّ هَـذِهِ الْبَلْـدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا»، شـهر «مکه» است، و هر چیزی از آنِ اوست.

۱- [۱] -امالی، ص ۴۱، ح ۴.

۲- [۲] - تفسیر حبری، ص ۲۹۳، ح ۴۷.

خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ * وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا». علی بن ابراهیم گوید: مقصود از «آیات»، امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر امامان علیه السلام است. هنگامی که رجعت می کنند دشمنانشان چون ایشان را ببینند، می شناسند و دلیل این که «آیات» همان أئمّه هستند، قول امیر المؤمنین علیه السلام است که می فرماید: به خدا سوگند، خداوند آیتی بزرگ تر از من ندارد. پس چون ایشان به دنیا بازگردند، دشمنان، ایشان را می شناسند.(۱)

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عُمیر، یا دیگری، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که گوید: به وی عرض کردم: قربانت گردم! شیعیان تفسیر آیه «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»(۲) [درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ * از آن خبر بزرگ] را از شما می پرسند. فرمود: این با من است که اگر صلاح بدانم آنان را از تفسیر آن باخبر کنم یا نکنم. اما تفسیر آن را به شما خواهم گفت. عرض کردم: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ»؟ امام فرمود: آن در(باره) امیر المؤمنین صلوات الله علیه است، زیرا امیر المؤمنین می فرمود: خداوند عزّ و جلّ آیتی بزرگ تر از من ندارد و خداوند هیچ خبری بزرگ تر از من ندارد.(۳) و تفسیر آیات به أئمّه علیهم السلام پیش از این در تفسیر آیه «قُلِ انظُرُواْ مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ»(۴) [بگو: بنگرید که در آسمان ها و زمین چیست و(لی) نشانه ها و هشدارها گروهی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد] در سوره یونس آمده است.

۱- [۱] - تقسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲- [۲] - نبأ/ ۱ و ۲.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳.

۴- [۴] - یونس/ ۱۰۱.

سوره قصص

اشاره

سوره قصص مکی است. آیات ۵۲ تا ۵۵ مدنی هستند و آیه ۸۵ در جحفه و هنگام مهاجرت نازل شد. تعداد کل آیات ۸۸ آیه است که بعد از سوره نمل نازل گردیده است.

ص:۷۳

فضیلت و ثواب قرائت سوره قصص

فضیلت این سوره در آغاز تفسیر سوره شعرا مذکور افتاد.

۱) از خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت گردید که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، ده حسنه پاداش دارد به عدد هر کس که موسی علیه السلام را تصدیق نمود و نیز به عدد کسانی که وی را تکذیب کردند؛ و این که تمام فرشتگان زمین و آسمان در روز قیامت بر راستگویی وی شهادت خواهند داد؛ و هر کس آن را بنویسد [و در آب حل کند] و آن آب را بنوشد، هر دردی که دارد، به اذن خداوند متعال از او زایل می شود.(۱)

۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است: هر کس آن را بنویسد و آن را در آب حل کند و بنوشد، همه دردها از وی زایل می شوند.

۳) از امام صادق علیه السلام روایت است: هر کس آن را بنویسد و به گردن کسی که ورم معده دارد یا از بیماری طحال رنج می برد یا درد کبد دارد یا هر درد داخلی دیگری دارد، بیندازد یا این که آن را درون ظرفی بنویسد و آن را با آب باران بشوید و سپس آن آب را بنوشد، آن بیماری و درد از وی زایل می گردد و از بیماری خود شفا می یابد و ورم معده اش می خوابد، به اذن خداوند متعال.

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۲.

تفسیر سوره قصص

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«طسم(۱) تِلْکَ آيَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِينِ(۲) »

[طا سين ميم* اين است آيات كتاب روشنگر]

۱) على بن ابراهيم گويد: سپس خداوند پيامبرش صلى الله عليه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: اى محمد «نَتْلُوا عَلَيْکَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»(۱) [(بخشى) از گزارش (حال) موسى و فرعون را براى (آگاهى) مردمى كه ايمان مى آورند به درستى بر تو مى خوانيم]

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ...وَيَسْتَحْيِى نِسَاءهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) »

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِى نِسَاءهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) »

[فرعون در سرزمين (مصر) سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه اى از آنان را زبون مى داشت پسرانشان را سر مى بريد و زنانشان را (براى بهره كشى) زنده بر جاى مى گذاشت كه وى از فسادكاران بود]

۱) ابن بابويه از پدرش، از محمد بن حسن بن احمد بن وليد- خداوند از ايشان راضى و خوشنود باد- از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حِمْيَرى و محمد بن يحيى عطاء و احمد بن ادريس، همه اينان، از احمد بن محمد بن عيسى، از احمد بن محمد بن ابى نصر بَزَنطى، از ابان بن عثمان، از محمد حلبى روايت كرده

۱- [۱] - تفسير قمى، ج ۲، ص ۱۱۰

است که امام صادق علیه السلام فرمود: چون مرگ یوسف بن یعقوب علیه السلام فرا رسید، خاندان یعقوب علیه السلام را که هشتاد مرد بودند طلب کرد و به آنان فرمود: این قِبطیان بر شما تسلط خواهند یافت و بدترین عذاب را به شما می چشانند تا این که خداوند شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است و جوانی بلندبالا با موی مجعد و پوستی سبزه است،(۱) نجات خواهد داد.

از آن پس برای هر که پسری به دنیا می آمد، نامش را «عمران» می گذاشت و این عمران ها نام فرزندان خود را «موسی» می گذاشتند.

ابان بن عثمان از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یوسف علیه السلام به آنان گفت: قبل از ظهور موسی، پنجاه نفر دروغگو از قوم بنی اسرائیل پیدا می شوند، و همگی مدّعی می شوند که موسی بن عمران موعود، آنها هستند.

پس به فرعون خبر رسید که آنها موضوع را مورد بررسی قرار داده اند و به دنبال پیدا کردن این کودک هستند. کاهنان و ساحران به فرعون گفتند: هلاک دین و قومت به دست این کودک که امسال متولد خواهد شد، اتفاق خواهد افتاد. پس فرعون قابله هایی را بر زنان باردار مأمور نمود و به ایشان دستور داد: هیچ نوزاد پسری امسال متولد نمی شود، مگر این که کشته شود و قابله ای را هم مأمور مراقبت از مادر موسی علیه السلام کرد. هنگامی که قوم بنی اسرائیل به این موضوع پی بردند، گفتند: اگر پسران کشته شوند و زنان ما بی آبرو شوند، هلاک می شویم و دیگر نامی از ما باقی نمی ماند، پس بیایید به زنانمان نزدیک نشویم. عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با زنان خود نزدیکی کنید، زیرا اگر خداوند مقرر کرده چنین امری واقع شود، علی رغم همه بد خواهان، این موضوع اتفاق خواهد افتاد و

۱- [۱] - آدم: سبزه رو «صحاح، ماده أدم»

سپس گفت: خدایا! شاهد باش که اگر همه این کار را ترک کنند، من این کار را رها نمی کنم و اگر همه آن را تحریم کنند، من آن را تحریم نمی کنم. سپس با مادر موسی علیه السلام نزدیکی کرد و وی به موسی باردار گردید. لذا از سوی حکومت، زنی قابله مأمور مراقبت از مادر موسی گردید و حتی یک لحظه هم او را تنها نمی گذاشت. اما کم کم مهر مادر و نوزادی که در شکم داشت به دل زن قابله نشست و این اراده خدا بود و چون مادر موسی علیه السلام را نگران و افسرده دید، گفت: چرا [رُخَت] چنین زردرنگ است و کم کم آب می شوی؟ مادر موسی گفت: مرا ملامت نکن، می ترسم چون فرزندم به دنیا آید، او را ببرند و ذبح کنند. زن قابله گفت: غم مخور، من راز تو را پنهان خواهم کرد. اما مادر موسی او را باور نکرد و چون نوزاد به دنیا آمد، زن قابله به طرف وی رفته و گفت: ما شاء الله. سپس رو به مادر موسی علیه السلام کرد و گفت: نگفتم که راز تو را پنهان خواهم کرد. سپس کودک را در آغوش گرفت و در گهواره گذاشت و جای او را مرتّب نمود. سپس نزد نگهبانان- که پشت در منتظر بودند- رفت و گفت: بروید، زایمانی در کار نبود، بلکه مقداری خون لخته دفع شد. چون نگهبانان رفتند، مادر موسی علیه السلام به وی شیر داد.

و چون از صدای گریه اش بیمناک بود، خداوند به او وحی کرد که گهواره ای درست کرده و او را در آن قرار ده و شب هنگام آن را به رودخانه نیل بینداز. پس مادر، کودک را در گهواره نهاد و به رود نیل سپرد، اما آب گهواره را به طرف مادر برمی گرداند، لذا مادر با دست خود آن را با آب به پیش می راند. وقتی با چشمان خود دید که امواج آب دارد او را می برد، خواست فریاد بزند، اما خداوند دل وی را محکم کرد.

از طرف دیگر، زن فرعون که از بنی اسرائیل و بانویی صالح بود، به همسرش فرعون گفت: بهار است، خیمه ای برایم در ساحل نیل برپا کنید تا چند روزی تفریح کنیم. فرعون نیز خیمه ای برای وی تدارک دید و بانوان حرم برای تفریح به ساحل آمدند که ناگهان چشمانشان به سبد افتاد. زن فرعون گفت: آیا این چیزی را که من بر روی آب می بینم، شما هم می بینید؟ گفتند: بلی، به خدا ای بانو ما! آن را می بینم. و چون گهواره به وی نزدیک شد، به طرف آب رفت و با دست خود آن را از آب بیرون کشید در حالی که نزدیک بود در آب غرق شود و ندیمه‌ها از ترس فریاد

کشیدند. اما او گهواره را گرفته و آن را کشید و از آب بیرون آورد و در بغل گرفت و ناگهان چشمانش به کودکی افتاد که زیباتر از او کودکی ندیده بود، و گفت: این پسر من است. گفتند: راست گفتی بانوی ما، زیرا تو پسری نداری و پادشاه هم پسر ندارد. پس این کودک را به فرزندی بپذیرید. پس به سوی فرعون رفت و گفت: پسر بچه ای بانمک و زیبا به من رسیده است، دوست دارم او را به فرزندی خود بپذیریم تا چشم ما بدو روشن گردد. فرعون گفت: این پسر از کجا آمده؟ گفت: به خدا سوگند! نمی دانم. آن قدر می دانم که آب آن را آورده است. او آن قدر به فرعون اصرار ورزید تا وی را قانع و مجاب کرد.

وچون مردم شنیدند که پادشاه نوزادی را به فرزندی قبول کرده است، تمام مردان دربار فرعون، زنان خود را به دربار فرستادند تا دایه آن کودک شوند و وی را شیر دهند یا این که او را در آغوش گرفته و تر و خشک کردنش را بر عهده بگیرند. اما نوزاد، سینه هیچ کدام را نگرفت و شیر هیچ کدام را نخورد. پس زن فرعون دستور داد دایه ای برای فرزندش بیابند، اما هیچ کس را مجبور به این کار نکنند.

از طرفی مادر موسی دختر خود را فرستاد تا اثری از وی بیابد. دختر از خانه بیرون شد و چون به در قصر پادشاه رسید، به نگهبانان آن گفت: شنیدم دنبال دایه ای می گردید. من دایه ای درستکار می شناسم که می تواند فرزند شما را بگیرد و مراقبت از او را برعهده بگیرد. زن فرعون دستور داد او را به درون راه دهند و سپس از وی پرسید: از کجایی؟ گفت: از بنی اسرائیل. و زن فرعون گفت: برو دختر، نیازی به تو نداریم. زنان دربار به وی گفتند: خدا شما را به سلامت بدارد، بنگر و ببین آیا فرعون می پذیرد؟ زن فرعون گفت: اگر فرعون موضوع دایه را بپذیرد، اما آیا حاضر است قبول کند که نوزاد از بنی اسرائیل باشد و این دایه نیز از قوم بنی اسرائیل باشد؟ نه، نمی پذیرد. زن فرعون به آن دختر گفت: برو و وی را بیاور. پس دختر نزد مادرش بازگشت و گفت: زن فرعون تو را می خواند. و چون بر زن فرعون وارد شد، موسی را به وی دادند. او موسی را در آغوش گرفت و سپس سینه در دهانش گذاشت و نوزاد با عجله شروع به خوردن شیر کرد به طوری که چند بار شیر در گلویش گیر کرد و چون زن فرعون دریافت که فرزندش دایه مناسب خود را پیدا کرده، نزد فرعون رفت و گفت: دایه خوبی برای پسرم پیدا

کرده ام. فرعون گفت: این زن کیست؟ گفت: از بنی اسرائیل. فرعون گفت: این کار نشدنی است و ممکن نیست بپذیرم. نوزاد از بنی اسرائیل و دایه هم از بنی اسرائیل است؟! اما همسرش آنقدر در گوش وی خواند که این فرزند پسر توست، چرا باید بترسی، او در دامان تو بزرگ می شود و گوش به فرمان تو خواهد بود... تا این که او را راضی کرد.

بدین ترتیب بود که موسی علیه السلام در خاندان فرعون پرورش یافت و مادرش و خواهر و قابله اش، ماجرای واقعی را به کلی پنهان کردند. از این رو موسی بی آن که قوم بنی اسرائیل از تولد وی باخبر شوند، در قصر فرعون بزرگ شد و این در حالی بود که قوم بنی اسرائیل پیوسته در جستجوی او بودند و وی را طلب می کردند، اما هیچ توفیقی در کار خود به دست نمی آوردند. از طرفی به فرعون خبر رسید که بنی اسرائیل در پی منجی موعود خود هستند. لذا آنان را از این کار به شدت منع کرد و تهدید به مجازات سخت نمود و کار برایشان سخت گردید و دچار تفرقه شدند و از پرسیدن از وی منع گردیدند. راوی گوید: پس بنی اسرائیل در یک شب مهتابی نزد پیری سالخورده رفتند که صاحب علم و دانایی بود و به وی گفتند: سخن از پیامبر منجی، مایه آرامش و تسلی خاطر ما بود. اما تا کی باید در این کشور بمانیم؟! گفت: به خدا سوگند که شما در این سرزمین باقی خواهید ماند تا این که خداوند یاد خود را به وسیله فرزندی از نسل لاوی بن یعقوب به نام موسی بن عمران زنده می کند. او جوانی است بالا بلند با موهای مجعد. آنها مشغول سخن بودند که ناگهان موسی علیه السلام سوار بر استری بر ایشان گذشت. پیرمرد چون او را بدید، گفت: نامت چیست؟- خدایت رحمت کند- گفت: موسی. پرسید: پدرت کیست؟ گفت: عمران. پیرمرد فوراً از جا برخاست و دستش را گرفت و بوسید و دیگران هم به پای وی افتادند و بدین ترتیب آنها یکدیگر را شناختند و آنان را به عنوان پیروان خود پذیرفت.

پس مدتی را در میان ایشان گذراند. آن گاه وارد شهری از شهرهای فرعون شد و مشاهده کرد یکی از طرفداران او با مردی از فرعونیان قبطی مشاجره می کند. آن که شیعه او بود، او را به یاری طلبید و موسی یک ضربه به آن مرد زد که موجب مرگ وی شد. موسی علیه السلام مردی تنومند و قوی هیکل بود. این ماجرا آوازه او را همه جا بر سر زبان ها انداخت و گفتند: موسی مردی از آل فرعون را به قتل

رسانده است. موسی شب را در شهر، با ترس و بیم و مراقبت گذراند و چون صبح شد، همان مرد طرفدار او، بار دیگر با یکی دیگر درگیر شده بود و دوباره موسی را به یاری طلبید. موسی علیه السلام به وی گفت: تو مردی شرور و گناهکار و بدزبان هستی. دیگر روز دعوا با یک مرد و امروز دعوا با مردی دیگر؟! و چون موسی خواست آن مرد قبطی را تنبیه کند، گفت: ای موسی! می خواهی مرا چون کسی که دیروز به قتل رساندی، به قتل برسانی؟ یقیناً قصد داری جباری ستمگر بر روی زمین باشی نه انسانی مصلح. در این هنگام مردی از آخر شهر هراسان سررسید و خبر آورد که ای موسی، مردم دست به یکی کرده اند که تو را بکشند، پس با همراهان خیرخواه خارج شو!

پس موسی ترسان و مراقب از آن جا بیرون رفت و بدون مرکب و خادم از مصر خارج شد و پستی و بلندی ها را یکی پس از دیگری طی می کرد تا این که به سرزمین «مَدْیَن» رسید و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. ناگاه دریافت که از زیر این درخت چشمه آبی جاری است و مردمی مشغول آب دادن دام های خویش اند و در این میان دو دختر به همراه گله خود از بقیه دوری می گزیدند. موسی از ایشان پرسید: شما را چه می شود؟ گفتند: پدرمان مردی سالخورده است و ما دو دختر ضعیف هستیم و نمی توانیم همراه مردها شویم و در کنار ایشان قرار گیریم. صبر می کنیم آنها گله هایشان را آب دهند، سپس به آب دادن به گله هایمان می پردازیم. پس موسی علیه السلام مردان چوپان را به کناری زد و از روی ترحّم، دلو آنها را برداشت و آب مورد نیازشان را از چاه خارج کرد تا با خاطری آسوده گله خود را سیراب کنند. سپس موسی بازگشت و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. اما روز بعد دخترها پیش از همه آمدند و این در حالی بود که موسی زیر لب این دعا را زمزمه می کرد: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»(۱) [پروردگارا! من به هر خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم] و این دعا را در حالی بر لب جاری می کرد که به نصف یک خرما محتاج بود.

چون آن دو دختر نزد پدرشان بازگشتند، پدر پرسید: چه زود در این ساعت

ص:۸۲

۱- [۱] - قصص / ۲۴.

آمـده ایـد؟ گفتند: به یک مرد صالح و رحیم برخوردیم که برایمان [از چاه] آب آورد. مرد وقتی داسـتان را از زبان دخترانش شنیـد، به یکی از آنهـا گفت: برو و او را به نزد من دعوت کن. آن دختر در حالی که با شـرم و حیا راه می رفت، پیش موسـی رفت و به او گفت: پـدرم تو را دعوت می کنـد تا پاداش آب دادن به گوسـفندانمان را به شـما بدهد. روایت است که موسـی علیه السـلام به وی گفت: پشت سـرم راه برو و مرا راهنمـایی کن که از کـدام طرف بروم؛ زیرا فرزنـدان یعقوب به پشت زنـان نگاه نمی کنند. چون نزدیک شـعیب رسید و ماجرای خود را برای وی گفت: شعیب به وی گفت: نترس، از قوم ستمگر نجات یـافته ای. یکی از دو دختـر گفت: پـدر، او را اسـتخدام کن، زیرا بهـترین کـارگر، کـارگر قوی و امین است. شـعیب به موسـی گفت: می خواهم یکی از این دو دختر را به نکـاح تو در آورم، مشـروط به این که هشت سال برای من چوپانی کنی و اگر دو سـال بر آن افزودی، از بزرگواری خودت است. نقـل است که موسـی ده سال تمام برای شـعیب چوپانی کرد؛ زیرا انبیای الهی کار ناقص انجام نمی دهند.

و چون موسـی ده سال را پشت سـر گذاشت و با خانواده اش عازم بیت المقدس شد، راه را گم کرد و شـبانه از مسـیر منحرف شد و به بیراهه رفت. در این هنگام از دور آتشی دید. لذا به خانواده اش گفت: درنگ کنید، من آتشی می بینم شاید چوبی از آن آتش را برایتـان بیـاورم یـا از راه درست خبر بگیرم. چون به آتش رسـید، ناگهـان بـا درختی مواجه شـد که از پایین تا بالا شعله ور شـده بود. وقتی که به آن نزدیک می شد، پَسروی می کرد،پس برگشت و ترسـی در دلش افتاد، سـپس درخت به او نزدیـک شـد؛ پس از ساحـل وادی اَیمن در آن بقعه مبـارکه از درخت نـدایی به گوش رسـید که: «يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ* وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ»(۱) [ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی* و (فرمود:) عصای خود را بیفکن. پس چون دیـد آن مثل ماری می‌جنبـد، پشت کرد و برنگشت] ناگهان با ماری به درشتی تنه درخت مواجه شد که نیش هایش صدایی چون صدای به هم ساییدن دندان داشت و زبانه های آتش از آن

۱- [۱] - قصص / ۳۱-۳۰.

بیرون می آمد. پس پا به فرار گذاشت، اما صدای پروردگار از پشت به وی امر کرد که بایستد. پس لرزان برگشت در حالی که زانوانش می لرزید. پس گفت: خدایا! این صدایی که می‌شنوم، سخن توست؟ فرمود: بله، پس نترس. آن گاه، آرامش بر او چیره شد؛ پس پای خود را بر روی دم او گذاشت و سپس دست برد و ریش آن را گرفت، ناگهان دریافت این همان عصای خود اوست و به وی گفته شد: « اخلَع نَعلَیکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی»(۱) [نعل های خود را در آور؛ زیرا که تو در وادی مقدّس طُوی هستی]. نقل است که علت این که خداوند به موسی امر فرمود پای افزار خود را درآور، آن بود که از پوست خر مرده ای ساخته شده بود. و روایت است که مقصود از «نعلیک»، «خوفیک» است؛ یعنی خوف تو برای از دست دادن خانواده و خوف تو از فرعون (هر دو را از خود دور کن). سپس خداوند عزّ و جلّ او را نزد فرعون و قوم او با دو آیت فرستاد: دستش، و عصا.

از امام صادق علیه السلام نقل است که به یکی از یاران خود فرمود: به کسی که به او امید نداری، امیدوارتر باش از کسی که به او امیدوار هستی؛ زیرا موسی بن عمران رفت تا آتشی برای خانواده اش بیاورد، لیکن پیامبر برگشت و خدای متعال در یک شب، عبد و نبی خود موسی علیه السلام را اصلاح فرمود و همین کار را با حضرت قائم علیه السلام یعنی امام دوازدهم خواهد کرد؛ یعنی کار وی را در یک شب به سامان خواهد رساند، همان طور که کار موسی را به سامان رساند. خداوند تبارک و تعالی او را از حیرت و غیبت به سوی نور فرج و ظهور خارج می کند.(۲)

۲) علی بن ابراهیم درباره آیه «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» روایت می کند که: خداوند متعال پیامبرش را از آن چه از قتل و ستم به موسی از جانب فرعون رسید، آگاه نمود تا تسلای خاطری باشد برای شکنجه هایی که از خویشاوندان و قوم خود می بیند. سپس به وی بشارت دارد که وضع به همین شکل باقی نمی ماند و آنان را جانشین خود بر روی زمین قرار خواهد داد و به عنوان امام

۱- [۱] - طه/ ۱۲.

۲- [۲] - کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص ۱۴۷، باب ۶، ح ۱۳

و رهبر امت منصوب خواهد کرد و آنان را به همراه دشمنانشان به دنیا بازخواهد گرداند تا حق خود را از ایشان بستانند(۱).

«وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ...وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ(۶) »

«وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ(۵) وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ(۶) »

[و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قدرتشان دهیم و (از طرفی) به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابو صبّاح کنانی روایت کرده که گفته است: ابو جعفر امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام نگاه کرده و فرمودند: آیا این را می بینی؟ این از کسانی است که خداوند عزّ و جلّ [درباره آنان] فرموده است: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»(۲).

۲) ابن بابویه از احمد بن محمد بن هیثم عجلی، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده که شنیدم امام صادق می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیه السلام نگاه کرد و گریست و سپس فرمود: شما را پس از من به استضعاف می کشند. مفضّل گوید: عرض کردم: معنی این چیست ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: معنایش این است که امامان بعد از من شما هستید و خداوند متعال در همین معنا می فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» این آیه تا روز قیامت

۱- [۱] -. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۰

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱.

درباره ما جاری است.(۱)

۳) از او، از محمد بن عمر، از محمد بن حسین، از احمد بن عثمان بن حکیم، از شُریح بن مَسلمه، از ابراهیم بن یوسف، از عبد الجبّار، از اعشی ثقفی، از ابو صادق روایت کرده است که: علی علیه السلام فرمود: این آیه درباره ما یا در حق ماست که می فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».(۲)

۴) از او، از محمد بن حسن بن احمد ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی عطار، از ابو عبد الله حسین بن رزق الله، از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از حکیمه بنت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده که: ابو محمد حسن بن علی علیه السلام مرا احضار کرده و فرمود: عمّه جان، امشب نزد ما افطار کن؛ زیرا امشب نیمه ماه شعبان است و خداوند تبارک و تعالی حجت خود را در این شب ظاهر خواهد کرد و او حجت خدا بر روی زمین خواهد بود. گوید: عرض کردم: مادرش کیست؟ فرمود: نرجس. عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، اثری از بارداری در وی نیست! فرمود: همان است که گفتم.

گوید: چون آمدم و سلام کردم و نشستم، نرجس آمد تا کفش مرا از پایم درآورد و گفت: بانوی من، چطوری؟ گفتم: بانوی من تویی و بانوی خاندانم تویی. گفت: عمه جان، این چگونه سخن گفتن است؟ گوید: گفتم: دختر عزیزم ، امشب خداوند به شما پسری عطا خواهد فرمود که در دنیا و آخرت سید وسَروَر است. نرجس احساس خجالت کرد و علایم شرم بر رخسارش آشکار شد و چون از نماز عشاء فارغ شدم، افطار کردم و دراز کشیدم تا این که به خواب رفتم و چون نیمه های شب فرا رسید، برای نماز شب بیدار شدم و بعد از فراغت از نماز، دیدم که نرجس به خوابی آرام فرو رفته و هیچ علایمی از بارداری یا درد زایمان در وی

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۷۹؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص ۴۳۰، ح ۵۸۹.

۲- [۲] - امالی، ص ۳۸۷، ح ۲۶.

نیست. پس مدتی نشستم و او را زیر نظر داشتم سپس دراز کشیدم. ناگهان وحشت زده از خواب پریدم، اما کماکان نرجس آرام خوابیده بود. سپس از خواب بیدار شد و پس از ادای نماز دوباره خوابید.

حکیمه گوید: سپس بیرون رفتم تا ببینم سپیده صبح کی خواهد دمید. ناگاه دید، که سپیده صبح اول چون دُم گرگ درآمده و این در حالی بود که نرجس هنوز در خواب بود. ناخواسته شک و تردید وجودم را فراگرفت که ناگاه ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام از اتاق نشیمن فرمود: عجله مکن عمّه جان، نزدیک است. در این هنگام نرجس وحشت زده از خواب بیدار شد. سریع به بالینش رفتم و گفتم: بسم الله، آیا چیز خاصی احساس می کنید؟ گفت: بلی، عمّه جان. گفتم: خودت را جمع کن، دل قوی دار که موضوع همان است که به تو گفتم.

حکیمه گوید: سپس هر دوی ما را چرتی خفیف فرا گرفت و ناگهان احساس کردم چیزی اتفاق افتاده است. ناخودآگاه پیراهن را از وی کنار زدم و دیدم که نوزادی به حالت سجده روی زمین است. سریع او را برداشتم و ناگهان دریافتم کاملاً پاک است و نیاز به تمیز کردن ندارد. در این هنگام ابو محمد علیه السلام فرمود: زود پسرم را نزد من بیاورید عمّه جان. فوری نوزاد را خدمت ایشان بردم. امام علیه السلام نوزاد را از من گرفت و یک دست را زیر باسن او قرار داد و دست دیگرش را به پشت وی تکیه داد و پاهای کوچکش را روی سینه خود قرار داد و آن گاه زبانش را در دهان وی گذاشت و با انگشت، چشمانش را مسح کرد و همین کار را با گوش ها و مفاصل وی تکرار نمود. سپس فرمود: فرزندم، سخن بگو! پس نوزاد گفت: « أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّداً صلّی الله علیه و آله رسول الله.» سپس بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستاد و هم چنین بر دیگر امامان بزرگوار تا این که به پدر بزرگوارش رسید و سکوت کرد. سپس امام ابو محمد علیه السلام فرمود: عمّه جان، او را نزد مادرش ببر تا بر وی سلام کند و بعد وی را نزد من برگردان. پس کودک را نزد مادرش بردم. نوزاد به مادر خود سلام کرد و مادر نیز پاسخ سلام او را داد و او را در محل نشاندن وی گذاشت. سپس امام علیه السلام فرمود: عمّه جان، چون روز هفتم شد، او را نزد ما بیاور. حکیمه گوید: چون صبح شد، آمدم تا بر ابو محمد علیه السلام سلام کنم، ولی متوجه شدم که سرورم، نوزاد نورسیده در رختخواب نیست. عرض کردم:

قربانت گردم! سرورم کجاست؟ فرمود: عمه جان، او را به کسی سپردیم که مادر موسی، موسی علیه السلام را به وی سپرد.

حکیمه گوید: روز هفتم آمدم و سلام کردم و نشستم. امام علیه السلام فرمود: پسرم را نزد من آورید. پس سرورم را که در کهنه پیچیده شده بود، به حضورش بردم و او نیز همان کارهایی را که قبلاً انجام داده بود، دوباره انجام داد. سپس زبان مبارکش را در دهان وی گذاشت و فرمود: «أشهد أن لا إله إلاّ الله» و آن گاه بر پیامبر و امیر المؤمنین و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستاد و چون به پدرش رسید، باز ایستاد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ».

موسی گوید: از عُقبه خادم در این مورد پرسش کردم و او گفت: حکیمه راست می گوید.(۱)

۵) شیخ مفید در ارشاد، از ابان بن عثمان، از ابو صّباح کنانی روایت کرده که گوید: امام باقر علیه السلام نگاهی به فرزندش امام صادق علیه السلام انداخت پس فرمود: این را می بینی؟ این از کسانی است که خداوند عزّ و جلّ در حق ایشان فرموده است: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».(۲)

۶) سید رضی در کتاب خصائص، از سهل بن کَهیل، از پدرش درباره آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»(۳) [و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] روایت کرده است که: یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است. از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت می کند که: امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرماید: دنیا پس از به هم ریختگی و عصیان، مانند شتر فرزند مرده، به

۱- [۱] - کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۹، باب ۴۲، ح ۱.

۲- [۲] - ارشاد، ص ۲۷۱.

۳- [۳] - عنکبوت/ ۸.

ما مهر خواهد ورزید؛ و سپس فرمود: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ».(۱)

۷) طبرسی: روایت منقول از امیر المؤمنین علی علیه السلام صحیح است که فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دنیا پس از به هم ریختگی و عصیان، چنان بر ما دل خواهد سوزاند که حیوانات بر فرزندان خود دل می سوزانند. و پس از این عبارت فرمود: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ».(۲)

۸) عیاشی از ابو صبّاح کنانی روایت کرده است که: امام باقر علیه السلام نگاهی به فرزندش امام صادق علیه السلام نموده. پس فرمود: به خدا سوگند! این از جمله کسانی است که خداوند در حقّشان آیه «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ» نازل کرده است.(۳)

۹) طبرسی گوید: سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود: قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد، ابرار از میان ما اهل بیت هستند و شیعیان آنان به منزله پیروان موسی علیه السلام هستند و دشمن ما و دشمن طرفداران ما به منزله فرعون و طرفدارانش هستند.(۴)

۱۰) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «مسند فاطمه» از ابو مفضّل، از علی بن حسین منقری کوفی، از احمد بن زید دهّان، از مُخوّل بن ابراهیم، از رستم بن عبد الله بن خالد مخزومی، از سلیمان بن اعمش، از محمد بن خلف طاهری، از زاذان، از سلمان روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خداوند متعال پیامبر و رسولی را نفرستاد، مگر این که برای وی دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: یا رسول الله! این را از مسیحیان و یهودیان شنیده ام. پیامبر فرمود: ای سلمان! آیا می دانی نقیبان دوازده گانه من بعد از من که امامت مردم را بر عهده

۱- [۱] - خصائص الأئمه، ص ۷۰.
۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۴.
۳- [۳] - مجمع البیان، ج۷، ص۴۱۴.
۴- [۴] - مجمع البیان، ج۷، ص۴۱۴.

می گیرند چه کسانی هستند؟

عرض کردم: خدا و رسولش می دانند. فرمود: خداوند مرا از نور زلال خویش آفرید. مرا به سوی خویش دعوت کرد و من اطاعتش کردم و از نور من علی علیه السلام را آفرید و او را به خود دعوت کرد. پس علی پذیرفت و از نور علی، فاطمه سلام الله علیها را خلق کرد و او را به سوی خویش دعوت کرد و او اجابت نمود و از علی و فاطمه، حسن علیه السلام را آفرید و او را به خود دعوت کرد و او نیز پذیرفت و از من و علی و فاطمه، حسین علیه السلام را خلق کرد و او را به سوی خود خواند و وی پذیرفت. سپس ما را به پنج نام از نام های خود نامید. خدا، محمود است و من محمد؛ الله، أعَلی است و این علی؛ الله، فاطر است و این فاطمه؛ الله، قدیم الاحسان است و این حسن، و الله، محسن است و این حسین. سپس از ما و نور حسین، نه امام آفرید و آنها را به خود فراخوانده و ایشان پذیرفتند و این زمانی بود که هنوز نه آسمانی بنا شده بود نه زمینی و نه هوایی و نه فرشته ای و نه بشری غیر از ما. ما نورهایی بودیم که خداوند را تسبیح می گفتیم وسخن او می‌شنیدیم و مطیع او بودیم.

سلمان گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت شوند! کسی که اینان را بشناسد، چه بهره ای خواهد برد؟ فرمود: ای سلمان! هر که آنان را به درستی بشناسد و به ایشان اقتدا کند و ولایت ایشان را بپذیرد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا سوگند او از ماست. هر کجا برویم با ماست و هر کجا ساکن باشیم سکونت می کند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا ایمان به ایشان بدون شناختن نام ایشان و نسب شان ممکن است؟ فرمود: خیر. عرض کردم: یا رسول الله! من امام حسین علیه السلام را شناخته ام، بقیه چه کسانی هستند؟ فرمود: بعد از او، سرور عابدان علی بن الحسین و بعد از او فرزندش محمد بن علی، باقر علوم اولین و آخرین، از پیامبران تا مرسلین، سپس جعفر بن محمد، زبان صادق خدا، سپس موسی بن جعفر کاظم که برای خدا خشم خود را فرو می برد، سپس علی بن موسی الرضا که راضی به رضای خداست، سپس محمد بن علی که برگزیده از جانب مردم است، سپس علی بن محمد هادی که هدایتگر به سوی خداست، سپس حسن بن علی صامت و امانت دار سرّ خدا، سپس محمد بن حسن هادی، مهدی، آن ناطق، آن قائم به حق خدا. سپس فرمود: ای سلمان! تو وی را خواهی دید و هر که چون تو

باشد و هر که از روی معرفت، ولایت او را پذیرفته باشد.

سلمان گوید: پس شکر خدا را بسیار به جای آورده، سپس گفتم: یا رسول الله! آیا تا زمان مهدی علیه السلام عمر خواهم کرد؟ آن گاه ایشان این آیه را تلاوت فرمود: «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»(۱) [پس آن گاه که وعده (تحقق) نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه ها(یتان برای قتل و غارت شما) به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است* پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می گردانیم]

سلمان گوید: پس گریه ام شدت گرفت و شوقم افزون گشت و عرض کردم: یا رسول الله! شما این قول را به من می دهید؟ فرمود: آری، به خدایی که مرا به حق فرستاد، من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه امامی که از نسل حسین می آیند، همین قول را به تو می دهیم و هر که از ماست و با ماست و هر که به ما پیوسته است. آری به خدا- ای سلمان- ابلیس و سربازانش و هر که ایمانش را به کمال رسانده یا هر که کفرش را به کمال رسانده، حاضر می شوند تا قصاص و مجازات شوند؛ «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»(۲) [و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد] و این تأویل این آیه است که می فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» سلمان گوید: پس از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم در حالی اهمیت نمی دادم که کی به دیدار مرگ خواهم رفت یا مرگ به دیدار من خواهد آمد.(۳)

۱۱) محمد بن عباس از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از

ص:۹۱

۱- [۱] - اسراء/ ۶-۵.

۲- [۲] - کهف/ ۴۹.

۳- [۳] - دلائل الإمامه، ص ۲۳۴.

یوسف بن کلیب مسعودی، از عمرو بن عبد الغفار با سند خود از ربیعه بن ناجد روایت نموده که: شنیدم که علی علیه السلام درباره این آیه چنین می فرماید، سپس آیه را تلاوت فرمود: «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ» سپس فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید که این دنیا چنان بر ما دل خواهد سوزاند که شتر ماده فرزند مرده به فرزندش. (شتر ضروس به شتری گفته می شود که فرزندش مرده یا کشته شده باشد و سپس پوست آن را از کاه آکنده کنند تا شتر ماده به آن نزدیک شده و محبت خود را نثارش کند) .(۱)

۱۲) و باز می فرماید: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از یحیی بن صالح حویزی، از ابوصالح، از علی علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ» می فرماید: «قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این دنیا چنان بر ما مهر خواهد ورزید که شتر ضَروس فرزند از دست داده، مهر می‌ورزد.» شتر ضروس، شتر ماده ای است که فرزندش مرده یا کشته شده باشد و پوست آن را از کاه پر کرده باشند. پس شتر به آن نزدیک می شود و مهر و محبت خود را نثارش می کند.(۲)

۱۳) شیبانی در کشف البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که این آیه مختص به امام عصر است که در آخر الزمان ظاهر می شود و گردنکشان و فراعنه را از هم می پاشد و شرق و غرب زمین را به تصرف درمی آورد و سپس آن را پر از عدل و داد می کند در حالی که پیش از آن مملو از کفر و ستم بود.

۱۴) شیبانی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: فرعون و هامان در این جا دو شخص از گردنکشان قریش هستند که خداوند آنان را به هنگام ظهور قائم آل محمد علیهم السلام زنده می گردند و از آنان انتقام

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۵۹۰.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج۱، ص ۴۱۴، ح ۲.

می گیرد.

۱۵) علی بن ابراهیم گوید: منظور از آیه «وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا» کسانی هستند که حق آل محمد علیهم السلام را غصب کرده اند و منظور آیه از «منهم»، «من آل محمد» است و مقصود از عبارت «مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» حذر از قتل و عذاب است و اگر این آیه درباره موسی و فرعون نازل می شد، آن را به این شکل بیان می‌فرمود: «وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»- یعنی از موسی- و نفرمود: «مِنْهُم» از این رو درمی یابیم که منظور از آیه «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آن چه خداوند به رسولش وعده داده، پس از وی اتفاق می افتد و امامان از فرزندان او خواهند بود و خداوند این مَثَل را با موسی و بنی اسرائیل زد و دشمنان آنها یعنی فرعون و هامان و سربازانشان. پس فرمود: فرعون بنی اسرائیل را کشت و خداوند موسی را بر فرعون و یارانش مسلط گردانید تا این که خداوند آنها را هلاک نمود. اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از دشمنانشان قتل و غصب بسیار دیدند. لذا خداوند آنان با دشمنانشان را بازمی گرداند تا توسط ائمه کشته شوند.

علی علیه السلام درباره دشمنانش مَثَلی زده است، همان طور که خداوند برای ایشان و دشمنانشان به فرعون و هامان مثال زده است. پس فرمود: ای مردم! اولین کسی که بر خداوند عزّ و جلّ سرکشی و تمرّد کرد، عناق، دخترآدم علیه السلام بود. خداوند برای وی بیست انگشت آفرید و هر انگشت، دو ناخن بلند داشت که شبیه دو چنگال بزرگ بودند. او در یک جریب زمین مخصوص به خود زندگی می کرد و چون گناه و سرکشی کرد، خداوند شیری چون فیل و گرگی چون شتر و عقابی چون الاغ فرستاد که از مخلوقات اولیه بودند. پس آنها بر وی مسلط شده و او را به قتل رساندند. همین طور خداوند فرعون و هامان را کشت و قارون را در زمین فرو برد و همه اینها مثال هایی هستند برای کسانی که حق خدا را غصب کردند و به همین دلیل خداوند ایشان را به هلاکت رساند.

سپس آن حضرت علیه السلام به دنبال مَثَلی که می زند می فرماید: من حقی داشتم که دیگری آن را بی آن که به وی تعلق داشته باشد، یا آن که من او را شریک کرده باشم تصرف کرد. او هیچ توبه ای ندارد، مگر به وسیله کتابی که از

جانب خدا نازل شده باشد یا رسولی که از جانب خدا فرستاده شده باشد. او کجا و رسالت پیامبر کجا؟ در حالی که هیچ پیامبری بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد بود. او چگونه توبه خواهد کرد در حالی که در برزخ قیامت است و آرزوها او را گرفتار کردند و قدرت جسارت به ساحت ذات باری تعالی را به خود داد؟ او بر لبه گودالی در حال فرو ریختن ایستاد و به آتش جهنم سقوط کرد و خداوند هرگز قوم ظالم را هدایت نخواهد کرد. هم چنین مَثَل غائب در غیبت و فرار و استتارش مَثَل موسی علیه السلام است که از ترس، مدتی پنهان بود تا این که خداوند اجازه خروج دهد و در پی احقاق حق خود برآمده، دشمنانش را بکشد. همان طور که خداوند متعال می فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»(۱) [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت (جهاد) داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست* همان کسانی که بناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند] (۲)

۱۶) علی بن ابراهیم گوید: پدرم از نضر بن سُوَید، از عاصم بن حُمَید، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منهال بن عمر به علی بن الحسین علیه السلام برخورد و به وی گفت: چگونه شب را به صبح رساندی ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: وای بر تو! هنوز درنیافته ای که ما چگونه شب را به صبح می رسانیم. ما در میان قوم خود به بنی اسرائیل در میان آل فرعون می مانیم، فرزندانمان را سر می برند، به زنانمان بی حرمتی می شود و کار به جایی رسیده که به بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا (علی علیه السلام) بر بالای منبرها دشنام داده می شود. به دشمن ما اکنون ثروت و شرافت داده می شود و آنان که ما را دوست می دارند، حقیر شده و حقشان کاستی یافته و مؤمنان نیز وضعی مشابه همین را دارند. هم اکنون عجم این حق را برای عرب می شناسد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنان است و قریش بر عجم فخر می فروشد که محمد صلی الله علیه و آله از ماست و عرب نیز حق قریش را می شناسد که محمد صلی الله علیه و

۱- [۱] - حج، ۴۰-۳۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۰.

آله از آنهاست و عرب بر عجم فخر می فروشد که محمد صلی الله علیه و آله از عرب است، ولی با همه این احوال کسی نمی داند که «حق ما چیست و کجاست؟» بلی، ای منهال! ما چنین شدیم.(۱)

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ...أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(۱۳) »

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ(۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ(۸) وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ(۹) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ(۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ(۱۱) وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ(۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(۱۳) »

[و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیمناک شدی، او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و از (زمره) پیامبرانش قرار می دهیم* پس خاندان فرعون او را (از آب) برگرفتند تا سرانجام دشمن (جان) آنان و مایه اندوهشان باشد. آری، فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند* و همسر فرعون گفت: (این کودک) نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید؛ شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم. ولی آنها خبر نداشتند* و دل مادر موسی (از هر چیز جز از فکر فرزند) تهی گشت. اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان آورندگان باشد، چیزی نمانده بود که آن (راز) را افشا کند* و به خواهر (موسی) گفت: از پی او برو. پس او را از دور دید

ص:۹۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۱.

در حالی که آنان متوجه نبودند* و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم. پس (خواهرش آمد و) گفت: آیا شما را بر خانواده ای راهنمایی کنم که برای شما از وی سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند؟* پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش (بدو) روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی دانند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مادر موسی به وی باردار شد، آثار حاملگی تا زمان وضع حمل بر وی ظاهر نشد و فرعون برای همه زنان بنی اسرائیل مراقبانی از قبطی ها قرار داده بود و چون به وی خبر دادند که بنی اسرائیل با خود می گویند مردی به نام موسی بن عمران در میان ما متولد می شود که نابودی فرعون و یارانش بر دست او خواهد بود، فرعون با خود عهد کرد که تمام فرزندان ذکور آنها را بکشد تا این اتفاق نیفتد. از این رو مردان و زنان را از هم جدا کرد و مردها را به زندان ها افکند و چون مادر موسی فرزند خود را به دنیا آورد، با اندوه به وی نگاه کرده، غمگین شد و بسیار گریست و با خود گفت: همین الان او را سر می برند؛ اما خداوند مهر او را به قلب زنی که مراقب او بود انداخت و به مادر موسی گفت: چرا رنگ رخسارت زرد شده است؟ گفت: می ترسم پسرم را سر ببرند. زن گفت: نترس. و موسی چنان زیبا بود که هر که او را می دید شیفته اش می گشت. از این رو خداوند می فرماید: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّی»(۱) [و مهری از خودم بر تو افکندم] از این رو آن زن قبطی که نگهبان و مراقب او بود، مهرش را به دل گرفت.

و خداوند آن صندوق چوبی را بر مادرش نازل فرمود و به وی الهام کرد که موسی را داخل صندوق بگذارد و وی را در دریا رها کند: «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» پس مادر موسی، نوزاد را در صندوق گذاشت و در آن را بست و به آب نیل انداخت. فرعون، قصری برای تفریح در کنار نیل داشت. در این زمان به همراه همسرش آسیه در این قصر بودند که از دور

۱- [۱] - طه/ ۳۹.

چشـمش به یـک سـیاهی افتاد که آب نیل آن را بالا و پایین می برد و باد آن را به طرف قصـر می آورد تا این که به در قصـر فرعون رسـید. فرعون دسـتور داد آن را از آب بگیرنـد و نزد وی ببرنـد و چون صـندوق را نزد وی بردنـد و در آن را باز کرد، کودکی در آن یافت. لذا گفت: این کودک یک اسـرائیلی است. اما خداوند محبت موسـی را هم به دل فرعون افکند و هم به دل آسیه؛ و علی رغم این محبت، فرعون قصد کرد کودک را بکشد. لذا آسیه به وی گفت: «لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» او موسی است. فرعون پسر نداشت، لذا دستور داد برایش دایه ای بیاورند تا او را شیر دهد و تربیت کند. پس چنـد زن را که فرزنـدانشان کشـته شده بود، آوردند، اما نوزاد، شـیر هیچ کدام از آنان را نخورد؛ زیرا خداوند خود چنین خواسته بود: «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ».

از طرفی مـادر موسـی خـبر یـافت که فرعون پسـر او را گرفته، از این رو بسـیار غمگین شـد و بسـیار گریست: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ» یعنی این که نزدیک بود راز او را فاش کند یا این که بمیرد. اما بر خود مسلط شد و حوادث، آن گونه که خداونـد فرموده بود، پیش رفت: «لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا* وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ»، لـذا خواهر موسـی برای گرفتن خبر از خانه بیرون آمـد تـا این که به کنـار قصـر فرعون رسـید و دورادور بی آن که کسـی متوجه شود، مراقب اوضاع بود «فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» و چون موسـی شیر هیچ زنی را نمی خورد، فرعون به شدت اندوهگین شد. در این هنگام خواهر موسی جلو رفت و گفت: آیـا خانواده ای را به شـما معرفی کنم که او را برایتان بزرگ کننـد و نصـیحت گر او باشـند؟ فرعون گفت: بلی. پس رفت و مادر موسـی را آورد و چون موسـی را در آغوش گرفت و سـینه در دهانش گذاشت، بلافاصـله شروع به شیر خوردن کرد. از این رو فرعون و اطرافیان او بسـیار خوشـحال شدنـد و به تشویق مادرش پرداخته و گفتنـد: او را برای ما بزرگ کن و هر چه بخواهی به تو می دهیم و بـدین وسـیله قول خداونـد تحقق یـافت که فرموده است: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

فرعون فرزندان را به قتل می رساند در حالی که به پرورش موسی اهتمام وافر داشت بی آن که بداند هلاک او بر دست همین پسر است. چون موسی کمی بزرگ شد، در کنار فرعون عطسه ای کرد و بلافاصله گفت: «الحمد لله ربّ العالمین»

ص:۹۷

فرعون بـه ایـن گفته او پرخـاش کرد و یـک سـیلی به وی زد و گفت: این چه سـخنی است که می گـویی؟ پس موسـی از جا جست و ریش او را – که بسیار هم بلنـد بـود- گرفت و به سـختی کشـید به گونه ای که فرعون از این بـابت درد کشـید. لـذا فرعون تصـمیم گرفت وی را به قتل برسانـد. زن فرعون که شاهد ماجرا بود، گفت: این کودک نوپایی بیش نیست و نمی داند چه می گویـد. تو او را با سـیلی آزردی و او هم واکنش نشان داد. فرعون گفت: او خوب می دانـد چه می کنـد. آسـیه گفت: مقداری خرما و مقداری زغال گداخته پیش او بگذار، اگر تشـخیص داد که کدام خوراکی هسـتند، حق با توست. پس فرعون چنین کرد و به موسـی گفت: بخور! موسی دست خود را به سوی خرما دراز کرد، اما جبرئیل دستش را به سمت زغال گداخته برد و موسی آن را به سرعت برداشت و به دهان گذاشت و زبانش سوخت. فریاد کودک برخاست و گریه امانش را برید. پس آسـیه بـه فرعـون گفـت: نگفتم که او کـودک نوپـایی بیش نیست و هنـوز قـدرت تمییز نـدارد؟ پس فرعـون از خطـای وی در گذشت.

راوی گویـد: پس به امـام باقر علیه السـلام عرض کردم: موسـی چه مـدت از مادرش غایب بود تا این که خداونـد او را به وی بازگردانـد؟ فرمود: سه روز. عرض کردم: آیا هارون برادر تنی موسـی بود؟ فرمود: بلی. مگر در قرآن نخوانده ای که: «يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي»(۱) [ای پسـر مـادرم! نـه ریش مرا بگیر و نه (مـوی) سـرم را] عرض کردم: کـدامشان مسن تر بودنـد؟ فرمود: هـارون. عرض کردم: آیـا وحی بر هر دوی آنهـا نازل می شـد؟ فرمود: وحی بر موسـی نازل می شـد و موسـی آن را به هارون می گفت. عرض کردم: مرا از احکام، قضا، امر و نهی آگاه فرما که آیا به عهده آن دو واگذار شده بود؟ فرمود: موسی بود که بـا خـدا مناجـات می کرد و علم را می نوشت و میـان بنی اسـرائیل قضـاوت می کرد و در غیـاب موسـی هنگام رفتن به مناجات، هارون جانشـین وی بود. عرض کردم: کدام زودتر از دنیا رفتند؟ فرمود: هارون پیش از موسی از دنیا رفت و هر دوی آنها در زمان سرگردانی از دنیا رفتند. عرض کردم: آیا از موسی پسری بر جای ماند؟ فرمود: خیر، ذریه او از طریق

۱- [۱] – طه/ ۹۴.

هارون ادامه یافت.

راوی گوید: موسی همچنان با عزت و کرامت نزد فرعون بود تا به سن مردانگی رسید؛ ولی سخنان موسی در توحید برای فرعون خوشایند نبود و آزارش می داد. روزی موسی به بازار رفت و مشاهده کرد دو مرد با هم به ستیز برخاسته اند. یکی سخن موسی در توحید را تأیید می کرد و آن دیگر طرفدار فرعون بود. آن که طرفدار موسی بود، چون موسی را دید، از وی یاری طلبید. پس موسی پیش آمد و ضربه ای به آن یکی زد و او را کشت و سپس ناپدید شد. فردای آن روز مرد دیگری با آن مرد که طرفدار موسی بود درگیر شد و مرد طرفدار موسی او را به کمک طلبید. وقتی مرد فرعونی موسی را دید گفت: می خواهی مرا هم مثل آن مرد دیروزی به قتل برسانی؟ پس یقه دوست موسی را رها کرد و گریخت.

خزانه دار فرعون به موسی ایمان داشت و ششصد سال ایمان خود را پنهان کرده بود و او همان کسی است که خداوند درباره وی می فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ»(۱) [و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست]

خبر کشته شدن آن مرد به دست موسی به فرعون رسید. پس وی را طلب کرد تا به قتل رساند. آن مرد مؤمن شخصی را نزد موسی فرستاد تا به او بگوید: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ* فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» [سران قوم درباره تو مشورت می کنند تا تو را بکشند. پس (از شهر) خارج شو، من جدا از خیرخواهان توام* موسی ترسان و نگران از آن جا بیرون رفت] او در حال گریز به چپ و راست خود نگاه می کرد و می گفت: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(۲) [پروردگارا! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش]

و به سمت «مَدْيَن» که سه روز راه بود، حرکت کرد و چون به دروازه مَدْيَن رسید، چاهی دید مردم از آب آن گله ها و چهارپایان خود را سیراب می کنند. پس

۱- [۱] - غافر / ۲۸.

۲- [۲] - قصص / ۲۱-۲۰.

در گوشه ای نشست در حالی که سه روز بود چیزی نخورده بود. ناگهان چشمش به دو دختر افتاد که گله کوچک گوسفندی داشتند، اما به چاه نزدیک نمی شدند. موسی به آنها گفت: چرا گوسفندانتان را آب نمی دهید؟ گفتند: «لَا نَسْقِی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعَاء وَأَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ»(۱) [(ما به گوسفندان خود) آب نمی دهیم تا شبانان (همگی گوسفندانشان را) برگردانند؛ و پدر ما پیری سالخورده است].

پس موسی بر ایشان دل سوزاند و بر سر چاه رفت و به آن که بر بالای چاه بود گفت: آیا می خواهید یک دلو آب برای خودم بکشم و یک دلو برای شما؟ (و کشیدن یک دلو توسط ده نفر صورت می گرفت) و چون آن مرد پذیرفت، موسی به تنهایی یک دلو برای آن که بر سر چاه بود آب کشید و یک دلو دیگر برای دختران شعیب و گوسفندان آنان را سیراب کرد. «ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»(۲) [آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم] او در آن حال بسیار گرسنه بود. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: چون موسی کلیم الله گوسفندان آن دو دختر را سیراب کرد و به سایه رفت تا استراحت کند، گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی نیازمندم. او در این دعا چیزی جز نان نمی خواست تا خود را با آن سیر کند؛ زیرا چند روز را فقط با گیاه خوردن سر کرده بود و آنان از شدت لاغری به راحتی سبزی گیاهان را در لایه زیر پوست زیرین او می دیدند. پس چون دختران شعیب نزد پدرشان رفتند، به آنها گفت: زود برگشتید!

پس آن دو ماجرای موسی علیه السلام را برای وی بازگو کردند بی آن که او را بشناسند. شعیب به یکی از آن دو گفت: نزد او بازگرد و او را اینجا دعوت کن تا بابت سیراب کردن گوسفندانمان به وی پاداشی دهیم. پس آن دختر آن گونه که در قرآن آمده، نزد موسی بازگشت: «تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاء قَالَتْ إِنَّ ابی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا»(۳) [در حالی که به آزرم گام بر می داشت نزد وی آمد (و)

۱- [۱] - قصص / ۲۳.

۲- [۲] - قصص / ۲۴.

۳- [۳] - قصص / ۲۵.

گفت: پـدرم تو را می طلبـد تا تو را به پاداش آب دادن (گوسـفندان) برای ما، مزد دهد] پس موسـی علیه السـلام با وی همراه شـد و آن زن پیشاپیش موسـی حرکت می کرد. ناگهان بادی وزیـد و جامه دختر به بدنش چسبید و باسن او آشـکار شد. پس موسـی به وی گفت: پشت سـر من راه برو و مرا به وسیله سنگ ریزه هایی که به جلوی من پرتاب می کنی، مرا راهنمایی کن؛ زیرا من از قومی هسـتم که به پشت زنان نگاه نمی کننـد. چون بر شـعیب علیه السـلام وارد شد، داسـتان خود را برایش تعریف کرد، پس شـعیب به وی گفت: «لَـا تَخـَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(۱) [مترس که از گروه سـتمگران نجـات یافتی]. یکی از دختران شـعیب گفت: «يَا أَبَتِ اسْـتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْـتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»(۲) [یکی از آن دو (دخـتر) گفـت: ای پـدر! او را اسـتخدام کن؛ چرا که بهترین کسـی است که اسـتخدام می کنی، هم نیرومنـد (و هم) در خور اعتماد است] پس شـعیب به وی گفت: قـدرتش را با کشـیدن دلو آب به تنهایی فهمیـدی. امانتـداری او را از کجا فهمیدی؟ دختر گفت: وقتی به من گفت که پشت سـرش راه بروم و راه را به وی نشـان دهم؛ زیرا او نمی خواست از پشت سـر بـدن زنـان را ببینـد، این دلیـل بر امانتـداری اوست.

پس شـعیب گفت: «إِنِّي أُرِيـدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْـدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْـرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَـتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»(۳) [(شـعیب) گفت: من می خواهم یکی از این دو دختر خود را (که مشاهده می کنی) به نکاح تو در آورم، به این (شرط) که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی خواهم بر تو سخت گیرم، و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت] موسی علیه السلام به وی گفت: «ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ »(۴) [گفت: این (قرار داد)

ص:۱۰۱

۱- [۱] - قصص / ۲۵.

۲- [۲] - قصص / ۲۶.

۳- [۳] - قصص / ۲۷.

۴- [۴] - قصص / ۲۸.

میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی (روا) نباشد] یعنی چه ده سال خدمت کنم و چه هشت سال، مورد مواخذه قرار نگیرم و در ادامه موسی گفت: «وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»(۱) [و خدا بر آن چه می گوییم وکیل است].

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: ده سال تمام خدمت کرد. عرض کردم: قبل از پایان ده سال با همسرش ازدواج کرد یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از پایان مهلت.

عرض کردم: یک مرد با زنی ازدواج می کند و به پدر دختر تعهد می دهد که مثلاً تا دو ماه دیگر به همسرش نزدیک نشود. این چنین شرطی جایز است؟ فرمود: موسی می دانست که تعهد خود را انجام خواهد داد. از این رو او می دانست آن قدر زنده می ماند که به عهد خود وفا کند. عرض کردم: قربانت گردم! شعیب کدامیک از دختران خود را به همسری موسی درآورد؟ فرمود: آن دختری که به پدرش گفت: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»(۲) [یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی، هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است]

چون موسی تعهد خود را به پایان برد، به شعیب گفت: باید به وطنم نزد مادر و خانواده ام برگردم. آیا چیزی نزد تو دارم؟ شعیب گفت: از میان گوسفندانم که امسال زاد و ولد کنند، هر چه گوسفند ابلق (سیاه و سفید) متولد شود، برای تو باشد. پس موسی هنگامی که می خواست قوچ را به میان میش ها برد، ابتدا چوبی را برداشت و آن را شکست و در وسط آغل گوسفندان فرو بُرد و پارچه ای سیاه و سفید (ابلق) روی آن انداخت و آن گاه قوچ را به میان میش ها فرستاد تا آنها را بارور کند. در نتیجه این تدبیر، آن سال میش ها همگی بره های ابلق به دنیا آوردند.

و چون مهلت به سر آمد، موسی به همراه همسرش و توشه ای که شعیب در اختیارشان گذاشته بود، با گله خود راهی سرزمین مصر شد. اما قبل از رفتن به

۱- [۱] - قصص / ۲۸.

۲- [۲] - قصص / ۲۶.

شعیب گفت: عصایی می خواهم که پیوسته با من باشد. و عصای پیامبران نزد شعیب بود و همگی را از آنها به ارث برده بود. پس شعیب به وی گفت: وارد این اتاق شو و عصایی از بین آن همه عصا برای خودت بردار. چون موسی وارد اتاق شد، عصای نوح و ابراهیم علیه السلام از جا کنده شد و در دست موسی قرار گرفت. موسی آن عصا را بیرون آورد و چون چشم شعیب به عصا افتاد، گفت: این عصا را بازگردان و یکی دیگر بردار. موسی آن را برگرداند تا یکی دیگر بردارد، اما همان عصا دوباره خود را در بغل موسی انداخت و این مسئله سه بار تکرار شد و چون شعیب این را دید، به وی گفت: برو، خداوند این عصا را به تو اختصاص داده است. پس موسی گله اش را حرکت داد و قصد سرزمین مصر کرد و چون با خانواده اش به دشتی رسید، دچار سرمای شدیدی شدند که همراه با باد و تاریکی بود و شب نیز از راه فرا رسید و مزید بر علت شد. ناگهان چشم موسی به آتشی افتاد. خداوند در این خصوص می فرماید: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»(۱) [و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را (همراه) برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت: (اینجا) بمانید که من آتشی از دور دیدم. شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید]

سپس به طرف آتش رفت تا شعله ای بیاورد، ناگهان با درختی مواجه شد که زبانه های آتش همه جای آن را فرا گرفته بود و چون به طرف آتش رفت، آتش نیز به طرف او افتاد و چون موسی وحشت زده خود را کنار کشید، آتش هم به جای خود برگشت. موسی دید که چگونه آتش دوباره به درخت برگشت، ولی دوباره سعی کرد شعله ای برگیرد که باز هم آتش به سمت او افتاد. لذا برگشت و دیگر کارش را تکرار نکرد. در همین زمان خدای متعال وی را صدا زد که: «يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»(۲) [ای موسی! منم من خداوند، پروردگار جهانیان] موسی

۱- [۱] - قصص / ۲۹.

۲- [۲] - قصص / ۳۰.

گفت: دلیل این امر چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! در دست راست تو چیست؟ گفت: عصای من است. گفت: «ألقها یا موسی»(۱) [ای موسی! عصای خود را بیفکن] پس موسی آن را انداخت، ناگهان تبدیل به ماری جنبنده شد. پس موسی علیه السلام از آن ترسید و فرار کرد. پس خداوند او را صدا زد که: ای موسی! نترس، آن را بردار که تو در امانی و دستت را در گریبانت فرو کن، خواهی دید وقتی آن را بیرون می آوری سفید بی گزند است؛ زیرا پوست موسی علیه السلام سبزه پررنگ بود. پس دستش را از گریبانش بیرون آورد، ناگهان دنیا را برایش روشن کرد. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّکَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ»(۲) [این دو (نشانه) دو برهان از جانب پروردگار تو است (که باید) به سوی فرعون و سران (کشور) او (ببری)؛ زیرا آنان همواره قومی نافرمانند] پس موسی گفت: «رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ* وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءًا یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ* قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ»(۳)-(۴) [گفت: پروردگارا! من کسی از ایشان را کشته ام. می ترسم مرا بکشند* و برادرم هارون از من زبان آورتر است. پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند؛ زیرا می ترسم مرا تکذیب کنند* فرمود: به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با (وجود) آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهد بود]

«وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلَى حِینِ غَفْلَهٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ...فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِیدُ أَن تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ(۱۹) »

«وَدَخَلَ الْمَدِینَهَ عَلَى حِینِ غَفْلَهٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِیهَا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلَانِ هَذَا مِن شِیعَتِهِ

ص:۱۰۴

۱- [۱] - قصص / ۱۹.

۲- [۲] - قصص / ۳۲.

۳- [۳] - قصص / ۳۵-۳۳.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۲.

وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِینٌ(۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِیرًا لِّلْمُجْرِمِینَ(۱۷) فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَهِ خَائِفًا یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَی إِنَّكَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ(۱۸) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ یَا مُوسَی أَتُرِیدُ أَن تَقْتُلَنِی كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِیدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِیدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ(۱۹) »

[و داخل شهر شد بی آن که مردمش متوجه باشند. پس دو مرد را با هم، در زد و خورد یافت: یکی، از پیروان او و دیگری از دشمنانش (بود). آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست. پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت. گفت: این کار شیطان است؛ چرا که او دشمنی گمراه کننده (و) آشکار است* گفت: پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم، مرا ببخش. پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است* (موسی) گفت:پروردگارا! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود* صبحگاهان در شهر بیمناك و در انتظار (حادثه ای) بود. ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود (باز) با فریاد از او یاری خواست. موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی* و چون خواست به سوی آن که دشمن هر دوشان بود حمله آورد گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی. تو می خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی خواهی از اصلاحگران باشی]

۱) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که: در مجلس مأمون حضور یافتم در حالی که علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در آن مجلس بود و حدیث عصمت پیامبران را بیان می فرمود. مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: درباره آیه «فَوَكَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ»

ص:۱۰۵

چه می گویی؟ امام رضا علیه السلام فرمود: موسی بدون اطلاع مردم وارد شهری از شهرهای فرعون شده بود، در فاصله میان مغرب و عشاء. در آن جا به دو مرد برخورد که با هم می جنگیدند. یکی طرفدار خودش بود و دیگری از دشمنانش. آن که از طرفدارانش بود، از وی یاری خواست تا دشمنش را مغلوب کند. موسی علیه السلام با حکم خدا یک مشت بر وی زد و وی مرد. موسی گفت: «هَـذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» یعنی جنگی که میان آن دو مرد واقع شده بود عمل شیطان بود، نه آن چه موسی علیه السلام مرتکب شده بود. منظور موسی علیه السلام از این آیه، آن است که شیطان دشمنی آشکار و گمراه کننده است. «عَدُوٌّ مُّبِينٌ».

مأمون گفت: معنی قول موسی: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» چیست؟ فرمود: می گوید: من با ورودم به شهر، خودم را در موقعیتی قرار دادم که نباید چنین می شد، پس مرا بیامرز؛ یعنی مرا از دشمنانت بپوشان. مبادا مرا به چنگ آورده و بکشند «فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ» یعنی با قدرتی که به من ارزانی داشته ای که توانستم یکی از مشرکان را با یک مشت بکشم «فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ» بلکه با این قدرت در راه تو جهاد خواهم کرد تا این که تو راضی گردی. پس موسی در شهر بیمناک شد و مراقب اوضاع بود که ناگهان مردی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، دید و به وی گفت: تو مردی مشخّصاً گمراه هستی. دیروز با مردی جنگیدی و امروز هم با این مرد می جنگی؟ من بی شک تو را خواهم آزرد؛ و می خواست او را ادب کند. پس چون خواست او را که از پیروان خودش بود و دشمن هر دوی آنان بود، ادب کند، گفت: ای موسی! «أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ».

مأمون گفت: ای ابا الحسن! خداوند به عوض پیامبرانش تو را جزای خیر دهد.(۱)

۲) طبرسی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: نامتان بر شما مبارک باد! عرض کردم چه اسمی؟ فرمود: «شیعه»

ص:۱۰۶

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه لسلام، ج ۱، ص ۱۷۰.

مگر سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ».(۱)

۳) ابن بابویه از محمـد بن یحیی، از محمـد بن احمـد، از احمـد بن هلال، از محمد بن سـنان، از محمد بن عبد الله بن رباط، از محمـد بن نعمان احول، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که: منظور از: «بَلَغَ أَشُدَّهُ» در آیه «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَی آتَیْنَاهُ حُکْمًا وَعِلْمًا»(۲) [و چون به رشد و کمال خویش رسـید، به او حکمت و دانش عطا کردیم] آن است که موسـی به سن هجده سالگی رسید و «وَ اسْتَوَی» یعنی ریش درآورد.(۳)

«فَسَقَی لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ(۲۴) »

[پس برای آن دو (گوسـفندان را) آب داد. آن گـاه بـه سـوی سـایه برگشـت و گفـت: پروردگـارا! من به هر خیری که سـویم بفرستی، سخت نیازمندم]

۱) محمـد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از ابو عمیر، از دیگری، از ابو عبد الله امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که: مقصود موسی علیه السلام از آیه «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»، طلب طعام بود.(۴)

۲) احمـد بن محمـد بن خالد برقی از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از فردی دیگر روایت می کند که امام صادق علیه السـلام درباره عبارت «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» فرموده است: موسی علیه السلام با این جمله درخواست طعام کرده بود.(۵)

۳) عیاشی از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام درباره گفته موسی

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۲۴.

۲- [۲] - قصص / ۱۴.

۳- [۳] - معانی الاخبار، ص ۲۲۶، ح ۱.

۴- [۴] - کافی، ج ۶، ص ۲۸۷، ح ۵.

۵- [۵] - محاسن، ص ۵۸۵، ح ۷۸.

علیه السلام به جوان همراهش: «آتِنَا غَدَاءنَا»(۱) [غذای ما را بیاور] و عبارت «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» می فرماید: منظور حضرت موسی در هر دو عبارت «غذا» بود. آن گاه امام می فرماید که موسی علیه السلام گرسنگی بسیار می کشید.(۲)

۴) لیث بن سلیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: موسی سه بار از گرسنگی به خدا شکایت برد: «آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِینَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»(۳) [غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم] و «لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْرًا»(۴) [اگر می خواستی (می توانستی) برای آن مزدی بگیری] و در آیه «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ».(۵)

۵) زمخشری در کتاب ربیع الابرار از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین الگو برای تو بود و بهترین راهنما برای نکوهش دنیا و کثرت بدی های آن؛ زیرا اطراف آن از وی گرفته شد و اکناف آن برای دیگری هموار گشت و اگر خواستی می توانی موسی کلیم الله را الگوی دومت قرار بدهی که فرمود: «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» زیرا به خدا سوگند! او در این دعا چیزی جز نان نمی خواست تا آن را بخورد؛ زیرا او علف زمین می خورد به گونه ای که از شدت لاغری و آب شدن گوشت بدنش، می شد رنگ سبز سبزه هایی را که خورده بود از سفیدی و صافی شکمش دید.(۶)

«قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن...أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ(۲۷) »

«قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ(۲۷) »

ص:۱۰۸

۱- [۱] - کهف/ ۶۲.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۴۴.

۳- [۳] - کهف/ ۶۲.

۴- [۴] - کهف/ ۷۷.

۵- [۵] - تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۶۱، ح ۵۰.

۶- [۶] - ربیع الابرار، ج۴، ص ۳۸۳.

[(شعیب) گفت: من می خواهم یکی از این دو دختر خود را (که مشاهده می کنی) به نکاح تو در آورم به این (شرط) که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی خواهم بر تو سخت گیرم و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت]

۱) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی آنها از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده اند که گفت: به ابو الحسن صلوات الله علیهم اجمعین درباره این سخن شعیب علیه السلام که می فرماید: «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ» پرسش نمودم که موسی کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: به دورترین آن وفا کرد، ده سال. عرض کردم: آیا قبل از اتمام شرط با وی عروسی کرد یا پس از اتمام مدت؟ فرمود: پیش از تمام شدن مهلت. عرض کردم: مردی با زنی ازدواج می کند و شرط می کند که دو ماه برای پدر زنش کار کند. آیا این جایز است؟ فرمود: موسی علیه السلام می دانست که این شرط را ادا خواهد کرد. اما این یکی از کجا می داند تا دو ماه دیگر زنده می ماند تا به وعده خود وفا کند؟ در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک مرد به شرط آموختن یک سوره قرآن به زن، با وی ازدواج کرد یا با مقداری درهم یا مقداری گندم.(۱)

۲) باز هم از او، از علی بن محمد بن بندار، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از ابن سنان، از ابو الحسن علیه السلام روایت می کند که درباره اجیر کردن خود از وی سؤال کردم. فرمود: نیکو است، اشکالی ندارد اگر در حد توانش تعهد کند. موسی علیه السلام خود را اجیر نمود و گفت: اگر خواستم هشت سال و اگر خواستم ده سال. پس خداوند عزّ و جلّ درباره اش چنین فرمود: «أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ».(۲)

۳) طبرسی از حسین بن سعید، از صفوان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد: کدام یک از دو دختر شعیب به موسی گفت:

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۴۱۴، ح ۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۵، ص ۹۰، ح ۲.

پـدرم از تو دعوت کرده است؟ فرمود: همانی که همسـر وی شـد. عرض شـد: کدام مهلت را موسـی به سـر برد؟ فرمود: کامل ترین آنها یعنی ده سال. عرض شد: آیا قبل از اتمام شرط با وی عروسی کرد یا پس از پایان تعهدش؟ فرمود: پیش از سرآمدن تعهـدش. عرض شـد: مردی بـا زنی ازدواج می کنـد و تعهـد می سپارد که ده سال اجیر او باشـد. آیـا این جایز است؟ فرمود: موسی علیه السلام می دانست که شرط را به پایان خواهد رساند.(۱)

۴) ابن بـابویه از محمـد بن ابراهیم بن اسـحاق طالقـانی، از ابو حفص عمر بن یوسف بن سـلیمان بن رَیّان، از قـاسم بن ابراهیم رقی، از محمـد بن احمد بن مهدی رقی، از عبد الرزّاق، از مَعْمَر، از زُهری، از انَس روایت کرده است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: شـعیب از حبّ خـدا آن قـدر گریست تا نابینا شـد. پس خداوند بیناییش را به وی بازگرداند. باز هم آن قدر گریست تا نابینا شـد و خدا بینایی وی را بازگرداند. بار چهارم خداوند به وی وحی کرد که: ای شـعیب! این کار را تا کی می خواهی ادامه دهی؟ اگر این کار تو از شدت ترس از آتش است، آن را از تو برداشـتم و اگر به شوق بهشت است، آن را به تو بخشیدم. عرض کرد: ای خدا و سرورم! تو خود می دانی که من نه از ترس آتش و نه به شوق بهشتت گریستم. خداوند به وی فرمود: حال که چنین است، من کلیم خود موسی بن عمران را به خدمت تو می گمارم.(۲)

«وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِرًا وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ(۳۱)»

[و (فرمود:) عصای خود را بیفکن. پس چون دید آن مثل ماری می جنبد، پشت کرد و برنگشت. ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی]

۱) طَبَرسی از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون موسی مهلت را به پایان برد و با خانواده اش عازم بیت

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۱.

۲- [۲] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۴، باب ۵۱، ح ۱.

المقدس شد، هنگام شب راه را اشتباه رفت، سپس آتشی دید. پس به خانواده اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم.(۱)

۲) و هم از اوست که از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی روایت گردید که فرمود: چون موسی علیه السلام نزد همسرش برگشت، همسرش پرسید: از کجا آمدی؟ موسی گفت: از نزد پروردگار آن آتش. سپس امام علیه السلام در ادامه می فرماید: سپس موسی نزد فرعون رفت. به خدا سوگند که گویی هم اکنون او را می بینم با مویی مشکی و پوستینی از پوست الاغ است و بند آن از لیف بافته شده است. پس از رسیدن موسی علیه السلام به قصر فرعون، به فرعون اطلاع داده شد که جوانی بر در است که ادعا می کند فرستاده پروردگار جهانیان است. فرعون به شیربان خود دستور داد زنجیرهای شیرها را باز کند و این شیوه فرعون بود که چون بر کسی خشم می گرفت، زنجیر شیرها را باز می کرد و آن فرد به وسیله شیر دریده می شد. موسی علیه السلام درِ اول را که زد (قصر دارای نه در بود) هر نه در باز شدند و چون وارد شد، شیرها همچون توله سگ هایی رام در اطراف موسی علیه السلام دم می جنباندند. فرعون که این صحنه را دید به اطرافیان خود گفت: آیا تاکنون چنین چیزی دیده اید؟! و چون موسی علیه السلام به وی نزدیک تر شد، فرعون وی را شناخته و گفت: «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِينَ* وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِينَ* قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»(۲) [آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟* و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی* گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم]

سپس فرعون به یکی از اطرافیان خود گفت: برخیز و او را بازداشت کن! و به دیگری گفت: گردنش را بزن! پس جبرئیل با شمشیر شش تن از اطرافیان فرعون را به قتل رساند. آن گاه فرعون فریاد زد: او را رها کنید. سپس موسی علیه السلام دست خود را از گریبان به در آورد که ناگهان نوری سفید از آن ساطع گردید، به

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۳.

۲- [۲] - شعراء/ ۲۰-۱۸.

طوری که از شدت آن نمی شد صورت موسی علیه السلام را دید و آن گاه عصایش را بر زمین انداخت که ناگاه تبدیل به یک اژدها گردید و با نیش های خود به ستون های کاخ حمله برد و آن را خرد کرد. در این هنگام فرعون گفت: ای موسی! مرا تا فردا مهلت ده! و بقیه ماجرا...(۱)

۳) و باز هم از او، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: عصای موسی چوب آسی (مُوْرد) از بهشت بود که جبرئیل علیه السلام آن را زمانی به موسی علیه السلام داد که به سوی «مَدْیَن» می رفت.(۲)

۴) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارات» خود، از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از جدّش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از علی بن حکم، از عَرَفه، از رِبعی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ساحل وادی ایمن که خداوند آن را ذکر فرموده، رود «فرات» است و آن بقعه مبارکه «کربلا» است و آن «شجره» محمد صلی الله علیه و آله است.(۳)

«قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ(۳۵)»

[فرمود: به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با (وجود) آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند، چیره خواهید بود]

۱) محمد بن عباس از حسن بن محمد بن یحیی حسینی، از جدّش یحیی بن حسن، از احمد بن یحیی اودی، از عمرو بن حمّاد بن طلحه، از عبد الله بن مهلّب بصری، از منذر بن زیاد ضَبی، از ابان، از انس بن مالک روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی را برای جمع آوری صدقات و زکات نزد

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۲.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۲.

۳- [۳] - کامل الزیارات، ص ۱۰۹، باب ۱۳، ح ۱۰.

قومی فرستاد. اما آنها به وی حمله کرده و به قتل رساندند. چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام را به جنگ آنها فرستاد. علی علیه السلام قاتلان را کشت و بقیه را به اسارت گرفت و برگشت و چون به نزدیک مدینه رسید، با استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله مواجه گردید، پیامبر او را در آغوش کشید و پیشانی وی را بوسید و فرمود: پدر ومادرم فدایت! ای کسی که خدا بازوی مرا به وسیله او قوی گرداند، همان طور که بازوی موسی را به وسیله هارون قوی گرداند.(۱)

۲) بُرسی گوید: نقل است که چون هارون به موسی پیوست و آن دو نزد فرعون ملعون رفتند، وحشتی از او در دلشان ظاهر شد. ناگهان سواری را دیدند که پیشاپیش آنها ایستاده و لباسی از طلا به تن دارد و شمشیری از طلا به دست گرفته است و فرعون طلاـ را بسیار دوست می داشت. آن سوار به فرعون گفت: دعوت این دو مرد را اجابت کن وگرنه تو را می کشم. فرعون از این وضع ناراحت شد و گفت: فردا نزد من برگردید. و چون بیرون رفتند، دربانان را فراخواند و آنان را بازخواست کرد که چرا اجازه دادید این سوار بدون دستور من وارد قصر شود؟ آنها به عزّت فرعون سوگند یاد کردند که جز این دو مرد، کسی وارد قصر نشده است و آن سوار مثال علی علیه السلام بود. کسی که خداوند پیامبران را به وسیله او در خفا یاری می کرد، محمد صلی الله علیه و آله را آشکارا نصرت و یاری داد؛ زیرا او کلمه کبرای الهی است که وی را به هر صورتی که اراده فرموده بر اولیای خویش ظاهر نموده و آنان را با یاری وی نصرت داده است. آنان خدایشان را با این کلمه می خواندند پس دعایشان مستجاب می شد و آنان را نجات می داد. و آیه «وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا» اشاره به وی دارد. ابن عباس می گوید: این سوار، آیت کبرای الهی برای پیامبران بود.(۲)

۳) بُرسی گوید: تاریخ نویسان روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و یک جن در کنارش پرسش هایی درباره مسائل دشوار می کرد. در

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۵۹۸.
۲- [۲] - مشارق انوار الیقین، ص ۸۱.

این حال امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با ورود ایشان آن جن کوچک و کوچک تر شد تا به اندازه یک گنجشک در آمد و التماس کنان گفت: یا رسول الله! مرا پناه ده! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از چه کسی؟ گفت: از این جوانی که دارد می آید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر او کیست؟ جن گفت: در روز طوفان آمده بودم تا کشتی نوح را غرق کنم و چون دستم به آن رسید، همین جوان با یک ضربت دست مرا قطع کرد. سپس دست قطع شده خود را به پیامبر نشان داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، خود اوست.(۱)

۴) بُرسی گوید: یک جن در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با دیدن امیر المؤمنین علیه السلام جن عرض کرد: یا رسول الله! مرا از این جوانی که می آید پناه ده! فرمود: مگر با تو چه کرده؟ عرض کرد: از سلیمان علیه السلام سرپیچی کرده بودم و او چند جن را در پی من فرستاده بود که از عهده همه آنها برآمدم. ناگهان این سوار به طرفم آمد و مرا مجروح و سپس اسیر کرد. جای ضربه او این است و هنوز هم زخم آن بهبود نیافته است.(۲)

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَهٍ غَیْرِی...وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ لَا یُنصَرُونَ(۴۱) »

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَهٍ غَیْرِی فَأَوْقِدْ لِی یَا هَامَانُ عَلَى الطِّینِ فَاجْعَل لِّی صَرْحًا لَّعَلِّی أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکَاذِبِینَ(۳۸) وَاسْتَکْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنَا لَا یُرْجَعُونَ(۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِینَ(۴۰) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ لَا یُنصَرُونَ(۴۱) »

[و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خویشتن، برای شما خدایی نمی شناسم، پس ای هامان برایم بر گل آتش بیفروز و برجی (بلند) برای من بساز، شاید به

۱- [۱] - مشارق انوار الیقین، ص ۸۵.

۲- [۲] - مشارق انوار الیقین، ص ۸۵.

(حال) خدای موسی اطلاع یابم و من جدّاً او را از دروغگویان می پندارم* و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانیده نمی شوند* تا او و سپاهیانش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم. بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود* و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد]

۱) علی بن ابراهیم گوید: پس هامان، برجی بر روی هوا بنا کرد و آن قدر بلند شد که هیچ انسانی از بیم بادهای شدیدی که می وزیدند نمی توانست بر بالای آن رود. پس به فرعون گفت: بیش از این نمی توانیم بالا برویم. پس خداوند بادی را مأمور کرد و آن برج را در هم شکست. بعد از آن فرعون و هامان صندوق ساختند و به لانه های چهار عقاب رفته و جوجه های آنها را آورده و پرورش دادند تا بزرگ شده و به نهایت قدرت رسیدند و به سراغ چهار گوشه صندوق رفتند و بر هر گوشه ای از صندوق، چوبی نصب کرده و روی آن چوب، قطعه گوشتی قرار می دادند و عقاب را مدتی گرسنه نگاه داشتند. از طرفی پای عقاب ها را به این چوب بسته بودند. عقاب ها با دیدن گوشت شروع به بال زدن و پرواز کردن نمودند تا به گوشت ها که در ارتفاع قرار داشتند برسند. آنها تمام روز به طرف بالا پرواز کردند، ولی به گوشت ها نرسیدند، اما با این کار توانستند مسافت زیادی به آسمان بروند. آن گاه فرعون به هامان گفت: به آسمان بنگر، آیا به آن رسیده ایم؟ هامان نگاهی کرد و سپس گفت: آسمان را همان گونه که از زمین و از فاصله دور می دیدم، می بینم. فرعون گفت: به زمین نگاه کن. هامان گفت: زمین را نمی بینم، اما دریاها و آب ها را می بینم.

راوی گوید: عقاب ها همچنان به طرف بالا پرواز می کردند تا این که آفتاب غروب کرد و دریاها و آب ها از دیده پنهان شدند. آن گاه فرعون گفت: ای هامان! به آسمان نگاه کن. هامان به آسمان نگاه کرد و گفت: آسمان را همان گونه که از زمین می دیدم، مشاهده می کنم. و چون شب فرا رسید هامان به آسمان نگاه کرد. فرعون گفت: آیا رسیدیم؟! هامان گفت: ستاره ها را همان گونه که از زمین می دیدم، می بینم و از زمین چیزی جز تاریکی نمی بینم. راوی گوید: آن گاه بادها مأمور شدند که آنها را واژگون کنند و بدین ترتیب صندوق واژگون گشت و با سرعت زیاد به سمت زمین سرازیر شد و سقوط کرد. اما فرعون در این لحظه ها بسیار

متکبر و خودخواه و لجوج بود، از این رو خداوند درباره وی فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ لَا يُنصَرُونَ».(۱)

۲) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «فَحَشَرَ فَنَادَی»(۲) [و گروهی را فراهم آورد (و) ندا در داد] فرعون است و «نَکال» در آیات «فَقَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی* فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکَالَ الْآخِرَهِ وَالْأُولَی»(۳) [و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم* و خدا (هم) او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد] مجازات و عقوبت است و منظور از «الْآخِرَهِ» عبارت «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی» است و مقصود از «الْأُولَی» سخن فرعون است که گفت: «مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِی» است و خداوند او را بدین دو عبارت هلاک کرد.(۴)

۳) طبرسی گوید: در تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: میان این دو کلمه چهل سال فاصله بود. (۵)

۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ائمّه در کتاب خداوند عزّ و جلّ دو گروه هستند: خداوند متعال می فرماید: «و جعلنا هم أئمه یهدون بأمرنا»(۶) [و آنان را پیشوایانی که به سوی امر ما می‌خوانند قرار دادیم] نه به امر مردم. اینان فرمان و اراده خدا و حکم او را بر خواست خود ترجیح می دهند و باز می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» اینان خواست خود را بر خواست و حکم خدا مقدّم می دارند و برخلاف آن چه در کتاب خدا آمده، به حسب هواهای نفس خود رفتار می کنند.(۷)

ص:۱۱۶

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- [۲] - نازعات/ ۲۳.

۳- [۳] - نازعات/ ۲۵ و ۲۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۷.

۵- [۵] - مجمع البیان، ج۱، ص ۲۵۷.

۶- [۶] - انبیا / ۷۳.

۷- [۷] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۲.

«وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ(۴۴)»

[و چون امر (پیامبری) را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی (طور) نبودی و از گواهان (نیز) نبودی]

۱) محمد بن عباس از علی بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از سلیمان بن محمد بن ابی فاطمه، از جابر بن اسحاق بصری، از نضر بن اسماعیل واسطی، از جُوَیبر، از ضحّاک، از ابن عباس درباره قول خداوند متعال که می فرماید: «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» روایت کرده که این سخن اشاره به این دارد که حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون را به جانشینی خود برگزیده است و خداوند فرموده است که: هیچ پیامبری را بدون وصی نمی گذارم و من پیامبری عربی مبعوث خواهم کرد و علی را وصی او قرار خواهم داد. مفهوم آیه «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ» وصایت است و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام اتفاقات بعد خود را برای امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده است و این که امّت او بعد از وی دچار اختلاف خواهند شد. پس هر کس گمان برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بی آن که وصیت کند از دنیا رفته است، بر خدای عزّ و جلّ و پیامبر او دروغ بسته است.(۱)

۲) در تفسیر اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین آمده است که: یکی از یاران ما از سعید بن خطاب روایتی نقل کرده که سند آن به امام صادق علیه السلام می رسد. امام صادق علیه السلام در این حدیث درباره آیه «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» فرموده است: آیه اینگونه است که: آیا آن گاه که موسی را به نبوت مبعوث کردیم، تو در جانب غربی نبودی و از جمله گواهان نبودی؟(۲)

۳) امام صادق علیه السلام در یکی از نامه های خود می فرماید: هرگز اتفاق نیفتاده که خداوند متعال پیامبرش را شاهد گرفته و از او طلب شهادت دادن کرده باشد مگر این که برادر، قرین، پسرعمّ و وصیّ او نیز حضور داشته و از هر دوی

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۷.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۸.

آنها پیمان گرفته باشد که درود خدا بر هر دوی آنها و بر ذرّیّه پاک آنها باد، درودی پیوسته تا به روز قیامت.(۱)

«وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(۴۶)»

[و آن دم که (موسی را) ندا درداديم تو در جانب طور نبودی، ولی (این اطلاع تو) رحمتی است از پروردگار تو تا قومی را که هیچ هشداردهنده ای پیش از تو برایشان نیامده است، بیم دهی. باشد که آنان پند پذیرند]

۱) محمد بن عباس از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از طاهر بن مدرار، از برادرش، از ابو سعید مدائنی روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» پرسیدم. فرمود: خداوند کتاب خود را در برگی نوشت و نقش آن را ثابت کرد، دو هزار سال قبل از این که مخلوقات را بیافریند و در آن برگ نوشته شده: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من سؤال کنید، به شما بخشش کردم و پیش از آن که آمرزش طلب کنید، شما را آمرزیدم. هر کس از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، او را با رحمت خویش در بهشتم ساکن می کنم.(۲)

۲) از ابو جعفر طوسی، از فضل بن شاذان که سند آن را به سلیمان دیلمی می رساند، از مولایمان جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که به سرورم ابو عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: معنای «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» چیست؟ فرمود: نامه ای است که خداوند متعال دو هزار سال قبل از آفرینش بشر بر روی برگ آس (مُوْرْد) نوشته و آن را بر عرش نهاده است. عرض کردم: سرورم! در این نامه چه نوشته است؟ فرمود: در این نامه نوشته شده: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من بخواهید به شما عطا کردم و پیش از آن که معصیت

۱- [۱] - تأويل الآيات، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۹.
۲- [۲] - تأويل الآيات، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۰.

کنیـد، شـما را بخشـیدم و پیش از آن که گناه مرتکب شویـد، شـما را آمرزیدم. هر کس با ولایت نزد من آید، او را با رحمت خود، در بهشتم ساکن می کنم.(۱)

۳) شیـخ مفیـد در «الاختصاص» از حسن بن زیاد آدمی، از عروه بن یحیی، از ابو سـعید مدائنی روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» چیست؟ فرمود: ای ابو سعید! نامه ای است که خداوند متعال دو هزار سـال قبـل از خلقت انسـان بر روی برگی نوشـته و آن را روی عرش خـود و در کنـار خـویش قرار داده است - یـا زیر تخت عرش خود- و در آن نوشـته است: ای شـیعیان آل محمد! پیش از آن که از من بخواهید به شـما عطا کردم و پیش از آن که از من آمرزش طلب کنید، از شـما درگذشتم؛ هر کدام از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، با رحمت خودم او را در بهشتم ساکن می کنم.(۲)

۴) امام ابو محمـد عسـکری علیه السـلام می فرمایـد: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عزّ و جلّ موسـی بن عمران را به نبوت برگزیـد و دریا را برای وی شـکافت تا بنی اسـرائیل را نجات دهد و تورات و الواح (ده فرمان) را به وی عطا فرمود، موسـی چون به جایگاه خود نزد پروردگارش نگریست، عرض کرد: پروردگارا! مرا کرامتی بخشیدی که پیش از من به کسـی نبخشیدی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که محمد صلی الله علیه و آله نزد من از همه خلقم افضل است؟ موسـی عرض کرد: پروردگـارا! اگر محمـد صـلی الله علیه و آله از همه خلقت نزد تو برتر است، آیا از خانـدان پیامبران کسـی از خاندان من نزد تو گرامی تر است؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسـی! مگر نمی دانی که فضـیلت آل محمد بر همه خاندان انبیا همانند فضیلت محمد بر همه مرسلین است.

موسـی گفت: ای پروردگار من! اگر آل محمد نزد تو چنین مقامی دارند، آیا در میان یاران انبیا کسی بهتر از یاران من داری؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که فضیلت یاران محمد بر یاران همه پیامبران مرسل به مانند فضیلت آل

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۱.
۲- [۲] - اختصاص، ص ۱۱۱.

محمد بر آل همه پیامبران و فضیلت محمد بر همه مرسلین است؟

موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد و خاندان و یارانش از چنین منزلتی که توصیف فرمودی برخوردار هستند، آیا امّتی بهتر از امت من نزد تو وجود دارد که همانند امت من، ابرها را برای ایشان فرستاده باشی تا سایه بان آنان گردد و برایشان «مَنّ» و «سَلْوَی» نازل فرموده باشی و دریا را برایشان شکافته باشی؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که فضیلت امت محمد بر همه امت ها همانند فضیلت او نسبت به همه مخلوقات من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! کاش می توانستم آنها را ببینم. پس خداوند عزّ و جلّ به وی وحی فرمود: ای موسی! تو آنها را نمی بینی، زیرا اکنون زمان ظهور آنان نیست؛ اما در بهشت ایشان را می بینی که در باغ های جاودان و فردوس، در حضور محمد صلی الله علیه و آله هستند و در نعمت های آن غرق اند و از خیرات آن بهره مند. آیا دوست داری سخن ایشان را بشنوی؟ موسی گفت: بلی، پروردگار من! فرمود: در حضور من بایست و اِزار خود را محکم ببند هم چون بنده ای ذلیل که در محضر سروری ارجمند می‌ایستد. پس موسی چنین کرد. آن گاه پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امت محمد! همه آنها در اصلاب پدران و ارحام مادرانشان پاسخ دادند: لبیّک اللّهم لبیّک، لبیّک لا شریک لک لبیّک، إنّ الحمد و النعمه و الملک لک، لا شریک لک لبیّک. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوند این پاسخ آنها را شعار حج قرار داد.

سپس پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امّت محمد! حکم من درباره شما این است که رحمتم بر غضبم پیشی گرفته و عفوم بر مجازاتم؛ پیش از آن که حاجتی از من بخواهید، حاجت شما را برآورده می کنم و پیش از آن که از من سؤال کنید، به شما عطا می کنم. هر یک از شما با شهادت لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله، مرا ملاقات کند و در گفتارش صادق و در رفتارش محقّ باشد و شهادت دهد که علی بن ابی طالب برادر و وصیّ پیامبر، بعد از اوست و ولیّ اوست و از او همانند اطاعت از محمد، اطاعت کند و شهادت دهد که اولیای برگزیده، اخیار، مطهّر و فرخنده او که مبلّغ شگفتی های آیات خدایند و راهنمایان حجت های خدا هستند، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام اولیای اویند، او را به بهشت خود وارد می کنم، هرچند گناهانش به اندازه

کف های دریا باشد. امام عسکری علیه السلام فرمود: پس چون خداوند، پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود، به وی گفت: ای محمد! آن گاه که امت تو را بدین کرامت در کنار طور مفتخر کردیم تو آن جا نبودی. سپس به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصَّنی به من هذه الکرامه و الفضیله. [سپاس خدایی راست که پروردگار جهانیان است به خاطر این کرامت و فضیلتی که مرا مخصوص به آن گردانید]. و به امت وی فرمود: و شما بگویید: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصّنا به من هذا الفضل»(۱) [سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است به خاطر این فضیلتی که ما را به آن مختص گردانیده است] .

۵) و علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ»(۲) [تو در جانب غربی (طور) نبودی] «إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ»(۳) [و چون امر (پیامبری) را به موسی واگذاشتیم] یعنی او را آگاه کردیم. «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» یعنی موسی علیه السلام .

اما مقصود آیه «وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ»(۴) [لیکن ما نسلهایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد] یعنی عمرشان طولانی شد و نافرمانی می کردند. و منظور از «ثاویاً» «وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ»(۵) [و تو در میان ساکنان (شهر) مَدیَن مقیم نبودی] «باقیاً» است و مقصود از دو ساحر در آیه «سِاحْرَانِ تَظَاهَرَا»(۶) [دو ساحر با هم ساختهاند] موسی و هارون هستند.(۷)

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۱.

۲- [۲] - قصص / ۴۴.

۳- [۳] - قصص / ۴۴.

۴- [۴] - قصص / ۴۵.

۵- [۵] - قصص / ۴۵

۶- [۶] - قصص / ۴۸.

۷- [۷] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۸.

«فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءهُمْ...هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ(۵۰)»

«فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ(۵۰)»

[پس اگر تو را اجابت نکردند بدان که فقط هوسهای خود را پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند. بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند]

۱) محمد بن یعقوب از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از ابو الحسن علیه السلام روایت است که درباره آیه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» فرمود: یعنی کسی که دینش را طبق نظر خودش قرار دهد، بدون تبعیت از ائمه هدی علیهم السلام(۱). محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «الغیبه» نیز آن را از محمد بن یعقوب، از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر و بالاخره از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است.(۲)

۲) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوَید، از قاسم بن سلیمان، از معلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» روایت شده است که فرمود: یعنی دین خود را رأی خود بگیرد بدون پیروی از ائمه هدی علیه السلام .(۳)

۳) از او، از عبّاد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن فضیل، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» فرمود: یعنی هوای نفس را دین خود قرار دهد، بدون راهنمایی ائمه هدی علیهم السلام (۴).

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن سلیمان، از مُعَلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» روایت

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص۳۰۶ ح۱

۲- [۲] - غیبه، ص ۱۳۰.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۳۱، باب ۸ ح ۱.

۴- [۴] - بصائر الدرجات، ص ۳۱، باب ۸ ح ۵.

کرده که آن حضرت فرمود: او کسی است که رأی خود را دین خویش قرار می دهد، بدون تبعیت از امامان هدی علیهم السلام که از جانب خدا منصوب شده اند(۱).

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(۵۱) »

[و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم؛ امید که آنان پند پذیرند]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبد الله بن جُنْدُب روایت کرده که: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» پرسیدم. فرمود: منظور از یک امام به امام دیگر است.(۲)

۲) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از معاویه بن حکیم، از احمد بن محمّد، از یونس بن یعقوب، از ابوعبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره مفهوم این آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» می فرماید: امامی بعد از امام دیگر است.(۳)

۳) سعد بن عبد الله از علی بن اسماعیل بن عیسی و احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از یکی از دوستانش، از امام صادق علیه السلام درباره «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» روایت نموده که آن حضرت فرمود: درباره امامی بعد از امام دیگر است.(۴)

۴) شیخ مفید در «امالی» با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره مفهوم آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» فرموده است: امامی بعد از امام دیگر است.(۵)

۱- [۱] - تأويل الآيات، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۳ .
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۸.
۳- [۳] - تفسیر قمی،ج۲، ص۱۱۸.
۴- [۴] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴.
۵- [۵] - امالی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۵) ابن شـهر آشوب از عبد الله بن جندب روایت کرده که: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» پرسیدم. فرمود: امامی بعد از امام دیگر است(۱).

۶) محمد بن عباس از حسین بن احمد، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از حمران روایت کرده که امام صادق علیه السلام درباره مفهوم آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» فرمود: امامی بعد امام دیگر است. (۲)

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ(۵۲)...وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ(۵۵) »

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ(۵۲) وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ(۵۳) أُوْلَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ(۵۴) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ(۵۵) »

[کسانی که قبل از آن کتاب (آسمانی) به ایشان داده ایم آنان به (قرآن) می گروند* و چون بر ایشان فرو خوانده می شود، می گویند: بدان ایمان آوردیم که آن درست است (و) از طرف پروردگار ماست. ما پیش از آن (هم) از تسلیم شوندگان بودیم* آنانند که به (پاس) آن که صبر کردند و (برای آن که) بدی را با نیکی دفع می نمایند و از آن چه روزی شان داده ایم انفاق می کنند، دو بار پاداش خواهند یافت* و چون لَغوی بشنوند از آن روی برمی تابند و می گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آنِ شماست. سلام بر شما، جویای (مصاحبت) نادانان نیستیم]

۱) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از ابو جارود روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند به اهل کتاب، خیر کثیر عطا فرموده است. فرمود: کدام

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۹۶.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۴ .

خیر؟ عرض کردم: در آیـات «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ یُؤْمِنُونَ* وَإِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ* أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا» مذکور هستند. امام علیه السلام فرمود: هرچه خداوند به آنان عطا کرده، به شـما نیز ارزانی داشته است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَیَجْعَل لَّکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»(۱) [ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! از خـدا پروا داریـد و به پیـامبر او بگرویـد تا از رحمت خویش، شـما را دو بهره عطا کنـد و برای شـما نوری قرار دهـد که به (برکت) آن راه سپریـد] و منظور از «نور» در این آیه، امامی است که از وی تبعیت کنید.(۲)

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از ابن ابی عمیر، از هشـام بن سـالم و دیگری، از امام صادق علیه السـلام روایت نموده که آن حضـرت در خصوص آیه «أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا» فرموده است که: منظور، صبر بر تقیّه است. و در آیه «وَیَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ» مراد از «حسنه» تقیّه، و مراد از «سیّئه» اشاعه دادن و ترویج است.(۳)

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از ابی محبوب، از عبـد الله بن کولوم، از ابو سـعید، از امـام صـادق علیه السـلام روایت کرده که آن حضـرت فرمود: چون مؤمن وارد قبرش شود، نماز را در سـمت راست و زکات را در سـمت چپ خواهـد یافت و این در حالی است احسان، پیوسـته بالای سـر اوست و صبر به گوشه ای می رود و چون دو فرشته ای که از او پرسش می کنند بر او وارد شونـد، صبر به نماز و زکات می گویـد: دوست خود را دریابید و اگر شـما نتوانستید کاری بکنید، من به یاریش می شتابم.(۴)

احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم،

۱- [۱] - حدید/ ۲۸.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۵۰، ح ۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۱.

۴- [۴] - کافی، ج ۳، ص ۲۴۰، ح ۱۳.

از امام صادق علیه السلام روایتی مشابه روایت گذشته را نقل کرده است.(۱)

۴) طبرسی- در معنای آیه- گوید: معنای آن این است که: با مدارای با مردم، آزار آنها را از خود دور می کنند. راوی گوید: نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(۲)

۵) از علی بن ابراهیم: در معنای «أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا» فرمود: یعنی ائمه علیهم السلام.(۳)

۶) و امام صادق علیه السلام می فرماید: ما بسیار شکیبا هستیم و شیعیان ما از ما شکیباترند؛ زیرا ما بر اموری صبر کردیم که می دانیم، اما آنها بر اموری صبر می کنند که نمی دانند.(۴)

۷) سپس علی بن ابراهیم گوید: پدرم مرا از ابو عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ما صبوریم و شیعیان ما از ما صبورترند؛ زیرا صبر ما از روی علم است و صبر آنها بر اموری است که برایشان مجهول است.(۵)

۸) هم او گوید: «وَیَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ» بدین معناست که بدی کسی را که به آنها بدی روا داشته با نیکی های خود دفع می کنند و درباره «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ* وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» گوید: لغو: دروغ، و لَهو: غِناء است؛ و مقصود، امامان علیهم السلام هستند که از همه این امور روی برمی تابند(۶).

«إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(۵۶) »

[در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی. لیکن خداست که

۱- [۱] - محاسن، ص ۲۵۷، ح ۲۹۶.
۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۴۶.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۸.
۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۹.
۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.
۶- [۶] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

هر که را بخواهد راهنمایی می کند و او به راه یافتگان داناتر است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در حق ابو طالب نازل شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته می فرمود: ای عمو! بگو: لا ـ إله إلا الله، تا تو را با آن در روز قیامت سود رسانم. و او می گفت: برادر زاده، من به خود آگاه ترم (صلاح کار خودم را بهتر می دانم). و چون در گذشت، عباس بن عبد المطلب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد که هنگام مرگ این عبارت (لا إله إلا الله) را از زبان وی شنیده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما من، این را از وی نشنیدم و امید دارم که در روز قیامت او را به کار آید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بر مقام محمود بایستم، حتماً برای پدر، مادر، عمو و دوستی که در جاهلیت برایم چون برادر بود، شفاعت می کنم.(۱)

۲) عیاشی از زهری روایت کرده که: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از وی چیزی پرسید. امام پاسخی به وی نداد. آن مرد گفت: اگر تو فرزند پدرت باشی، قطعاً از نسل بت پرستانی. پس امام علیه السلام به وی فرمود: دروغ گفتی، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر فرمود که اسماعیل علیه السلام را به مکه آورد و ابراهیم چنین کرد و سپس گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»(۲) [پروردگارا این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] بنابراین، هیچ یک از فرزندان اسماعیل هرگز بت نپرستیده اند. اما اعراب، بت پرستی کردند و فرزندان اسماعیل گفتند: اینان شفیعان ما نزد خدایند. آنها کفر ورزیدند، اما بت نپرستیدند.(۳)

۳) شیخ مفید در امالی از جماعتی، از ابو مفضّل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرّحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علی بن الحسین صلوات الله علیهم، از حسن بن علی علیه السلام،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- [۲] - ابراهیم/ ۳۵.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳۱.

روایت کرده که امام حسن علیه السلام در ماجرای طلحه و معاویه فرموده است: خویشاوندی به حال مشرک هم سودمند است چه رسد به مؤمن که به حال وی سودمندتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا یقین نمی کرد، چیزی نمی فرمود و وعده ای نمی داد و این امر برای کسی جز بزرگ ما ابو طالب پیش نیامد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»(۱) [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم] (۲)

۴) هم او گوید: حسین بن عبید الله از ابو محمد، از محمد بن همّام، از علی بن حسین همدانی، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، از پدرانش، از امام علی صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که: روزی آن حضرت در محله ای نشسته بود و مردم پیرامون آن حضرت جمع بودند. پس مردی برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! تو در چنین مقامی باشی که خداوند به تو عنایت فرموده و با این حال پدرت در آتش عذاب شود؟! امام علیه السلام فرمود: درنگ کن، خدا دهانت را خورد کند! قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری فرستاد، اگر پدرم شفاعت همه گناهکاران روی زمین را بکند، خداوند شفاعت او را در حق آنها می پذیرد. من تقسیم کننده آتش باشم و پدرم در آتش شکنجه شود؟! سپس فرمود: قسم به آن که محمد را به حق مبعوث فرمود، نور پدرم در روز قیامت همه نورها را تحت الشعاع قرار خواهد داد، مگر پنج نور: نور محمد صلی الله علیه و آله، نور من، نور فاطمه سلام الله علیها ، دو نور حسن و حسین علیهما السلام و امامانی که از نسل اویند؛ زیرا نور او از نور ماست، خداوند عزّ و جلّ آن را دو هزار سال قبل از خلقت آدم

۱- [۱] - نساء/ ۱۸.

۲- [۲] - امالی، ج ۲، ص ۱۷۴.

آفرید.(۱)

۵) و او از ابن عباس، از پدرش روایت کرده است: ابو طالب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: برادر زاده! آیا خداوند تو را فرستاده است؟ فرمود: بلی! گفت: آیتی به من بنمایان. فرمود: آن درخت را دعوت کن که به سوی من بیاید. ابو طالب درخت را فراخواند، پس درخت به جلو آمد و در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده کرد و سپس رفت. ابو طالب گفت: شهادت می دهم که تو راستگویی! ای علی! بازوی پسر عمویت باش.(۲)

۶) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مَثَل ابو طالب مَثَل اصحاب کهف است که ایمانشان را پنهان کردند و تظاهر به شرک نمودند؛ از این رو خداوند دوبار به ایشان پاداش مرحمت فرمود.(۳)

۷) از او، از حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از اسحاق بن جعفر، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده که: به وی عرض شد: عده ای گمان می کنند که ابو طالب کافر بوده است؟ پس فرمود: دروغ گفتند، چگونه می تواند کافر باشد در حالی که گفته است:

مگر نمی دانید که ما محمد صلی الله علیه و آله را همچون موسی علیه السلام یک پیامبر یافتیم که نامش در آغاز کتاب های آسمانی پیشین نوشته شده است؟

و در حدیثی دیگر: چگونه ابو طالب با گفتن این ابیات می تواند کافر باشد؟:

به یقین دریافتند که فرزندمان را تکذیب نمی کنیم/ و او به اقوال باطل اهمیتی نمی دهد. او سپید رویی است که به برکت سیمایش طلب باران می شود؛ او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است(۴).

۸) از او، از علی بن محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی، از محمد بن عبد الله

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۳۱۲

۲- [۲] - امالی صدوق، ص ۴۹۱، ح ۱۰.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۸.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۹.

در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد ـ فرمود: ـ با تمام وجود. (توضیح بیشتر در حدیث ۱۳ خواهد آمد). (۱)

۹) از او، از محمد بن یحیی، از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی، از پدرشان، از عبد الله بن مغیره، از اسماعیل بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد.(۲)

۱۰) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و لباسی نو به تن داشت، مشرکان پوست جنین شتری را به سمت او پرتاب کردند و تمام لباس او آلوده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این رفتار بسیار رنجیده خاطر شد و با همان حال نزد ابو طالب رفته و پرسید: ای عمو! من چه نسبتی با شما دارم؟ ابو طالب گفت: چه شده برادر زاده؟! پس پیامبر ماجرا را برای وی بازگو نمود. سپس ابو طالب، حمزه را صدا زد و خود شمشیری به دست گرفت و به حمزه گفت: پوست جنین شتر را بردار سپس به همراه پیامبر نزد آن جماعت رفت و چون به جمع قریشیان در پیرامون کعبه رسید، قریشیان دریافتند که بسیار خشمگین است و از چهره اش شرّ می بارد. سپس ابو طالب به حمزه گفت: این پوست را به سبیل هایشان بمال؛ و حمزه چنین کرد و سبیل آنها را تا آخرین نفر آلوده کرد. سپس ابو طالب رو به پیامبر صلی الله علیه و آله نموده و گفت: برادر زاده، اصل و نسب و نسبت در میان ما تا این حد است.(۳)

۱۱) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون ابو طالب درگذشت، جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت: ای محمد! از مکه

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۳۲.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۳۳.
۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۳۰.

خارج شو، زیرا دیگر در آن یاوری نداری. با مرگ ابو طالب، قریش بر پیامبر صلی الله علیه و آله شوریدند و آن حضرت از مکه گریخت تا به کوهی به نام «الحَجُون» رسید و در آن پناه گرفت(۱).

۱۲) ابن بابویه از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد الله ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از ایشان خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ابو طالب با حساب ابجد در سن شصت و سه سالگی اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد. سپس در ادامه فرمود: مَثَل ابو طالب مَثَل اصحاب کهف است که ایمانشان را پنهان کردند و تظاهر به شرک نمودند؛ از این رو خداوند پاداش آنان را مضاعف نمود.(۲)

۱۳) از او، از ابو الفرج محمد بن مظفّر بن نفیس مصری فقیه، از ابو الحسن محمد بن احمد داودی، از پدرش روایت کرده است که: نزد ابو القاسم حسین بن روح- که خدا روح او را پاک گرداند- بودم که مردی پرسید: معنی سخن عباس به رسول خدا صلی الله علیه و آله که « با حساب ابجد اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد» چیست؟ فرمود: منظور وی اسلام آوردن ابو طالب با گفتن عبارت «إلهٌ أحدٌ جوادٌ» است. زیرا الف = ۱+ لام= ۳۰+ هاء= ۵+ الف= ۱ + ح= ۸+ دال= ۴+ جیم= ۳+ واو= ۶+ الف= ۱+ دال= ۴ -> ۶۳ [۳] - معانی الاخبار، ص ۲۸۶، ح ۲. (۳)

۱۴) از او، از محمد بن حسن، از محمد بن الحسن صفّار، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از علی بن ابی ساره، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ابو طالب تظاهر به کفر کرد و ایمانش را پنهان داشت و چون زمان مرگش فرا رسید، خداوند عزّ و جلّ به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود که از مکه خارج شو، زیرا دیگر یاوری در آن نداری و در پی آن پیامبر به مدینه

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۳۱.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۲۸۵، ح ۱

۳- [۳] - معانی الاخبار، ص ۲۸۶، ح ۲

مهاجرت فرمود.(۱)

۱۵) از او، از احمد بن محمد صائغ، از محمد بن ایّوب، از صالح بن اسباط، از اسماعیل بن محمد و علی بن عبد الله، از ربیع بن محمد مسلمی، از سعد بن طریق، از اصبغ بن نُباتَه روایت کرده که: شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند! نه پدرم و نه جدّم عبد المطلب و نه هاشم و نه عبد مناف، هرگز بتی را پرستش نکردند. به وی گفتند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: آنها رو به کعبه نماز می خواندند و بر کیش ابراهیم علیه السلام بودند و به این دین متمسک بودند.(۲)

۱۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سَعد بن عبد الله، از جماعتی از یاران ما، از احمد بن هلال، از امیّه بن علی قیسی، از درست بن ابی منصور روایت کرده که: از امام هفتم علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از مراوده با ابو طالب منع شده بود؟ فرمود: نه، بلکه او نگهدارنده وصیت نامه ها بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله امانات را به دست وی سپرده بود. گفتم: وصیت نامه ها را به وی می داد، علی رغم این که از مراوده با وی منع شده بود؟! فرمود: اگر از مراوده با او منع شده بود هرگز وصیت نامه ها را به وی نمی سپرد. گفتم: پس حال ابو طالب چگونه بود؟ فرمود: به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و رسالتی که آورده بود، ایمان آورد و وصیت نامه ها را به وی بازگرداند و همان روز در گذشت.(۳)

۱۷) از او، از حسین بن محمد، از محمد بن یحیی فارسی، از ابو حنیفه محمد بن یحیی، از ولید بن ابان، از محمد بن عبد الله بن مسکان، از پدرش روایت کرده که: امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد نزد ابو طالب آمد تا مژده تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی دهد. پس ابو طالب گفت: یک «سَبت» صبر کن تا به فرزندی چون او و البته بدون نبوّت بشارت دهم. سپس امام ادامه داد: یک «سبت» معادل سی سال است و اختلاف سن رسول خدا صلی الله علیه و آله با

۱- [۱] - کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۷۲، ح ۳۱.
۲- [۲] - کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۷۲، ح ۳۲.
۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۱۸.

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بود.(۱)

۱۸) ابن بابویه در کتاب «التوحید» نمونه‌ای از شعر ابو طالب را آورده است:

تو محمد امین هستی، بزرگواری، شریف نژاد و سروری یافته

برای سیادت یافتگانی پاک نهاد که اهل کرم اند و پاک‌نژادی

از میان خوشبختی ها تو آن سعادتی هستی که همه سعادت ها تو را دربرگرفته اند.

از زمان آدم تاکنون همچنان در میان ما وصی و راهنما بوده است

من به یقین، تو را راستگویی یافتم که درمانده نمی شود پیوسته سخن حق بر زبان جاری می سازی، از آن زمان که کودکی موی صورت نروییده بودی

ابن بابویه گوید: ابو طالب، شعر دیگری شبیه این برای پیامبر صلی الله علیه و آله سروده که ضمن قصیده لامیه اوست و در آن می گوید:

در میان مردم سرور قومی چون او یافت نمی شود اگر به هنگام برشمردن صفات پسندیده، او را با دیگران مقایسه کنند.

پروردگارِ بندگان به نور خود، او را مورد تأیید قرار داده و دین حقّ او را که زوال ناپذیر است، آشکار نمود.

و از جمله ابیات این سه بیت زیر است:

سفیدرویی که مردم به برکت روی او طلب باران می کنند، فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان

اطراف او را فدائیان بنی هاشم احاطه کرده اند و آنها نزد وی در نعمت و فضیلت به سر می برند.

او ترازوی راستینی است که به اندازه یک تار مو منحرف نمی شود و ترازوی عدالتی است که هرگز ستم نمی کند. (۲)

۱۹) طبرسی در مجمع البیان گوید: اجماع اهل بیت بر ایمان ابو طالب اثبات

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۱.

۲- [۲] - توحید، ص ۱۵۸، ح۴

شـده و اجمـاع آنـان حجّت است؛ زیرا آنـان یکی از دو ثقـل گران سـنگی هسـتند که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله امر به تمسّک به آنان نموده و فرموده است: «ما إن تمسـکتم بهما لن تَضَلُّوا» [تا زمانی که به آن دو چنگ زده اید، هرگز گمراه نمی شوید]

طبرسی این حدیث را در توضیح آیه «وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْأَوْنَ عَنْهُ»(۱) [و آنان (مردم را) از آن باز می دارند و (خود نیز) از آن دوری می کننـد] و از شـعرهای ابو طـالب مواردی را که ایمـان او را ثـابت می کننـد، ذکر کرده است که در اینجا از بیم اطاله کلام آنها را ذکر نمی کنیم.(۲)

۲۰) ابن طاووس در «طرائف» خود گوید: از عجایب تعصب نشان دادن دشـمنان اهل بیت علیهم السلام نسبت به کفر ابو طالب آن است که به آیه «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ» [در حقیقت تو هر که را دوست داری، نمی توانی راهنمایی کنی] تمسک می جویند. ابو المجد بن رشاده، واعظ واسـطی در کتاب «اسـباب نزول القرآن» در ردّ این باور، مطلبی را نوشـته که لفظ آن چنین است: حسن بن مفضّـل در مفهـوم آیه «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ» گویـد: چگونه گفته می شود که این آیه در حق ابو طـالب نـازل گردیـده در حـالی که این سوره از جمله آخرین سوره هـایی است که در مـدینه نـازل گردیـده در صورتی که ابو طالب زمـانی که اسـلام در آغـاز راه خود بود و پیامبر صـلی الله علیه و آله نیز در مکه بود، از دنیا رفته است؟! این آیه در حق حارث بن نعمان بن عبد مناف نازل گردیده که پیامبر صـلی الله علیه و آله وی را دوست داشت و مایل بود که اسـلام بیاورد؛ اما او به پیـامبر گفت: مـا نیـک می دانیم که تو بر حقّی و آن چه را آوردهای حق است، امـا آن چه مـا را از پیروی تو بـاز می دارد آن است که اعراب ما را از سرزمین مان بیرون می کنند؛ چون تعداد آنها بیشتر از ماست و توان مقابله با آنها را نداریم. سپس این آیه در حق وی نازل گردید و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت

ص:۱۳۴

۱- [۱] - انعام/ ۲۶.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۱.

و مایل بود اسلام بیاورد.(۱)

۲۱) ابن طاووس در جای دیگر می گوید: چگونه یک مسلمان آگاه، با وجود این روایات و مضمون این همه ابیات، ایمان ابو طالب علیه السلام را انکار می کند در حالی که در روایات خودشان آمده است که ابو طالب به فرزندش علی علیه السلام وصیت کرد که پیوسته ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. آنها از طرفی می گویند رسول خدا فرموده که: «ابو طالب جز به خیر دعوت نمی کند» و «خدا پاداش خیرت دهد ای عمو!» و «اگر زنده بود، چشمانش روشن می گشت.» و از آن طرف ادعا می کنند که او کافر از دنیا رفته است. اجماع اهل بیت عصمت و طهارت بر ایمان ابو طالب به تنهایی برای اثبات ایمان ابو طالب کافی است؛ زیرا اینان به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز جدای از قرآن نیستند و شکی نیست که اهل بیت عترت بیش از غریبه ها، ابو طالب را می شناختند. اهل بیت علیهم السلام در باب ایمان ابو طالب مصنّفات و نوشته های زیادی دارند.(۲)

۲۲) ابن بابویه از پدرش، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از پدرش روایت کرده که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: کارتان را به خدا واگذار کنید نه به مردم؛ زیرا هر چه از خدا باشد، از آن خداست و آن چه از آن مردم باشد نزد خدا به بالا نمی رود؛ و بر سر دینتان با مردم خصومت مکنید؛ زیرا مخاصمه، قلب را بیمار می کند. خداوند عزّ و جلّ به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ» و باز می فرماید: «أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ»(۳) [پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند] مردم را به حال خود واگذارید، زیرا دیگران کیش خود را از مردم گرفته اند و شما دینتان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته اید. من شنیدم که پدرم می فرمود: اگر خداوند عزّ و جلّ نوشته باشد که بنده ای به این دین بگرود، تندتر از پرنده ای که به طرف لانه اش پرواز می کند، به آن

۱- [۱] - طرائف، ص ۳۰۶.

۲- [۲] - طرائف، ص ۳۰۶.

۳- [۳] - یونس/ ۹۹.

روی می آورد.(۱)

«وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ...کَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ(۶۱) »

«وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(۵۷) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْکَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ(۵۸) وَمَا كَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ(۵۹) وَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ(۶۰) أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ کَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ(۶۱) »

[و گفتند: اگر با تو از (نور) هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود ربوده خواهیم شد. آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم که محصولات هر چیزی که رزقی از جانب ماست به سوی آن سرازیر می شود، ولی بیشترشان نمی دانند* و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم؛ (زیرا) زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود. این است سراهایشان که پس از آنان جز برای عده کمی مورد سکونت قرار نگرفته و ماییم که وارث آنان بودیم* و پروردگار تو (هرگز) ویرانگر شهرها نبوده است تا (پیشتر) در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند و ما شهرها را تا مردمشان ستمگر نباشند ویران کننده نبوده ایم* و هر آن چه به شما داده شده است کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و(لی) آن چه پیش خداست بهتر و پایدارتر است. مگر نمی اندیشید* آیا کسی که وعده نیکو به او داده ایم و او به آن خواهد رسید، مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره مندش گردانیده ایم؟ (ولی) او روز قیامت از (جمله) احضارشدگان (در آتش) است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ

۱- [۱] - توحید، ص ۴۱۴، ح ۱۳.

أَرْضِنَا» در حق قریش نازل شده و آن زمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را به اسلام و هجرت دعوت فرمود، ولی آنان گفتند: اگر با تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین مان ربوده می شویم. از این رو خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و نیز فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا» بَطِرت: کفر ورزید «فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا»(۱).

۲) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از هشام بن علی، از اسماعیل بن علی معلّم، از بَدَل بن مُحَبَّر، از شعبه، از ابان بن تغلب، از مجاهد روایت کرده است که آیه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ» در حق علی و حمزه علیهما السلام نازل شده است.(۲)

۳) حسن بن ابی الحسن دیلمی با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که درباره آیه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ» فرموده است: موعود: علی بن ابی طالب علیه السلام است که خداوند به وی وعده داد که انتقام او را از دشمنانش در دنیا بگیرد و بهشت را به او و دوستدارانش در آخرت وعده نمود.(۳)

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲)...لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) »

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) »

[و (به یاد آور) روزی را که آنان را ندا می دهد و می فرماید: آن شریکان من که می پنداشتید کجایند؟* آنان که حکم (عذاب) بر ایشان واجب آمده می گویند: پروردگارا! ایناننند کسانی که گمراه کردیم گمراهشان کردیم همچنان که خود گمراه شدیم. (از آنان) به سوی تو بیزاری می جوییم ما را نمی پرستیدند، (بلکه

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۲، ح ۱۷.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۲، ح ۱۸.

پنـدار خـود را دنبـال می کردنـد) * و (به آنـان) گفته می شـود: شـریکان خود را فرا خوانیـد. (پس آنهـا را می خواننـد)، ولی پاسخشان نمی دهند و عذاب را می بینند (و آرزو می کنند که) ای کاش هدایت یافته بودند]

۱) علی بن ابراهیم گویـد: منظـور از آیه «وَیَوْمَ یُنَـادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُـرَکَائِیَ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُون» یعنی کسـانی که گفتیـد آنها شریک خداینـد، است. و منظور از «قال الذین حق علیهم القول رَبَّنَا هَؤُلَاء الَّذِینَ أَغْوَیْنَا أَغْوَیْنَاهُمْ کَمَا غَوَیْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَیْکَ مَا کَانُوا إِیَّانَا یَعْبُدُونَ » یعنی این که آنان عبادت نکردند و مقصود از عبادت، طاعت است «وَقِیلَ ادْعُوا شُـرَکَاءکُمْ» یعنی کسانی که آنها را شریک خدا می خواندید «فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ کَانُوا یَهْتَدُونَ».(۱)

«وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ فَیَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ(۶۵) »

[و روزی را که (خدا) آنان را ندا درمی دهد و می فرماید: فرستادگان (ما) را چه پاسخ دادید؟]

۱) علی بن ابراهیم: مفسـران عـامّه (اهـل سـنت و جمـاعت) روایت کرده انـد که این اتفـاق مربوط به قیـامت است. امـا خواص (مفسـران شـیعه) نظر دیگری دارنـد و در این باره پـدرم از نضـر بن سویـد، از یحیی حلبی، از عبـد الحمیـد طائی، از محمد بن مسـلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقتی بنده ای وارد قبر می شود، مُنکَر نزد او می آید و او از دیدن منکر وحشت زده می شود و از او سـراغ پیغمبر صـلی الله علیه و آله را می گیرد. منکر به او می گوید: درباره این مرد (رسول خدا صـلی الله علیه و آله) که در میان شـما بود، چه می گویی؟ اگر آن عبد، مؤمن باشد، می گوید: شـهادت می دهم که او فرسـتاده خداست و به حق مبعوث گردید. در این صورت به وی گفته می شود: بخواب، آرام بخواب، بی آن که خوابی ببینی. و سپس شیطان از او دور می شود و قبر او از هر طرف هفت ذرع فراخ می گردد و جایگاه خود را در بهشت می بیند. اما اگر کافر باشد، در جواب سؤال منکر می گوید: نمی دانم. پس ضربه ای بر او وارد می شود که جز انسان همه

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

مخلوقات خدا آن را می شنوند و شیطان که دو چشم چون مس یا آتش دارد و چون برق ناگهانی می درخشند، بر او مسلّط می شود و به وی می گوید: من برادر تو هستم، و آن گاه مارها و عقرب ها بر او مسلّط می شوند و قبرش را بر او تاریک می کنند و قبر، چنان بر او فشار وارد می کند که دنده های قفسه سینه اش از دو پهلویش خارج می شوند. سپس فرمود: انگشتان او را چنان به هم می فشارد که خرد می شوند.(۱)

«وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ...وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ(۶۹) »

«وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ(۶۸) وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ(۶۹) »

[و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند. منزه است خدا و از آن چه (با او) شریک می گردانند، برتر است* و آن چه را سینه هایشان پوشیده یا آشکار می دارد، پروردگارت می داند]

۱) علی بن ابراهیم: مقصود از «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ» آن است که امام را خداوند متعال انتخاب می کند و انتخاب امام توسط مردم ممکن نیست؛ و مقصود از «وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ» آن است که آنها از پیش تصمیم به انتخاب امام گرفته بودند و خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را پیشاپیش از این امر آگاه کرده بود.(۲)

۲) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن عَلاء- که رحمت خدا بر او باد- از عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم. در آغاز ورودمان در مسجد جامع شهر در روز جمعه گرد آمدیم و سخن از امامت و کثرت اختلاف مردم درباره آن به میان آمد. پس بر سرورم امام رضا علیه السلام وارد شده و او را از این امر آگاه کردم. امام علیه السلام لبخندی زد و آن گاه فرمود: ای عبد العزیز! مردم را در نادانی و جهل نگاهداشته اند و از دینشان منحرف

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

کرده اند. خداوند عزّ و جلّ تا دین پیامبرش را کامل نکرد، او را نزد خود نبرد. قرآنی که بر پیامبر نازل گشته، روشنگر هر چیزی است. در آن حلال و حرام، حدود، احکام و هرچه مردم به آن نیاز دارند، وجود دارد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ»(۱) [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم] و ازجمله آیات قرآن آیه ای است که در آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حجّه الوداع نازل گردید که می فرماید: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا»(۲) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم] و مسئله امامت به تمام دین مربوط می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رحلت، معالم دین مردم را بر ایشان تبیین فرمود و راهشان را روشن گردانید و آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان جانشین و امام مردم به ایشان معرفی فرمود و هر چه امّت به آن نیازمند بود، برایش روشن کرد. با این احوال هر کس گمان کند که خداوند دین مردم را برایشان کامل نکرده، کتاب خدا را مردود دانسته و هر که کتاب خدا را مردود بداند، به آن کفر ورزیده است. آیا آنها ارزش امامت و جایگاه آن را در میان امّت می دانند؟ آیا آنها گمان می کنند می تواند امام را برگزینند؟ امامت امری ارجمندتر، عظیم الشأن تر، عالی مقام تر، دشوارتر و عمیق تر از آن است که مردم با عقول خود کنه آن را دریابند یا با نظرات و آرای خویش بدان دست یابند یا این که به اختیار خود امامی را برگزینند.

خداوند متعال پس از مقام نبوت و خلیل الله بودن، مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام عطا فرمود و او را بدین فضیلت، شرافت بخشید و آن را در کتاب خود نیز بیان فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»(۳) [من تو را پیشوای مردم قرار دادم]

ص:۱۴۰

۱- [۱] - انعام/ ۳۸.

۲- [۲] - مائده/ ۳.

۳- [۳] - بقره/ ۱۲۴.

پس ابراهیم خلیل شادمانه گفت: «وَمِن ذُرِّيَّتِی»(۱) [از دودمانم (چطور) ؟] و خداوند تبارک و تعالی پاسخ داد: «لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ»(۲) [پیمان من به بیدادگران نمی رسد] و بدین ترتیب این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و امامت مختص به برگزیدگان شد و آن گاه خداوند متعال آن را در نسل این برگزیدگان طاهر قرار داده و فرموده است: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»(۳) [و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم* و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند] این منصب را همچنان در ذرّیّه ایشان طی قرون متمادی نسل اندر نسل قرارداد تا این که خداوند عزّ و جلّ این میراث را به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(۴) [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است] بنابراین، منصب امامت مختص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن گاه پیامبر گرامی به امر پروردگار و بر اساس سنت الهی، آن را به علی علیه السلام واگذار نمود و این منصب در ذرّیّه پاک ایشان که خداوند آنان را به علم و ایمان مفتخر نموده، ادامه خواهد یافت: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ»(۵) [و(لی) کسانی که دانش و ایمان یافته اند می گویند: قطعاً شما (به موجب آن چه) در کتاب خدا(ست) تا روز رستاخیز مانده اید] بنابراین، این

۱- [۱] - بقره/ ۱۲۴.

۲- [۲] - بقره/ ۱۲۴.

۳- [۳] - انبیاء/ ۷۳-۷۲.

۴- [۴] - آل عمران/ ۶۸.

۵- [۵] - روم/ ۵۶.

منصب تا روز قیامت در ذرّیّه علی علیه السلام باقی خواهد ماند؛ زیرا دیگر بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد. پس این نادانان چگونه می توانند امام را انتخاب کنند؟

امامت از منزلت پیامبران برخوردار است و میراث اوصیاست. امامت خلافه الله و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. امامت، زمام دین و نظام و انتظام جامعه مسلمانان و صلاح دنیا و به عزت رسانیدن مؤمنان است. امامت پایه و اساس اسلام پویاست و فرع بالنده آن است. نماز با وجود و راهنمایی امام، به طور کامل ادا می شود و هم چنین زکات، روزه، حج، جهاد و گردآوری غنایم و صدقات و جاری کردن حدود و احکام و پاسداری از مرزها و کشور، همه توسط امام انجام می پذیرد. امام، حلال خدا را حلال می کند و حرام خدا را حرام می گرداند و حدود خدا را جاری می سازد و از دین خدا دفاع می کند و با دانش و حکمت و حجت استوار، مردم را به راه پروردگارش رهنمون می سازد. امام به خورشید شکوهمند و برآمده می ماند که جهان را روشن و نورانی می کند و این در حالی است که خود در جایگاهی است که دست کسی به وی نمی رسد و چشم کسی قادر به رؤیت نور خیره کننده او نیست. امام، بدری درخشان و چراغی فروزان و نوری تابان و ستاره ای راهنما در اعماق تاریکی شب های تار در شهرها و صحراهای بی آب و علف و اعماق دریاهاست. امام، آب گوارایی است که تشنگان را سیراب می کند، رهنمون به سوی هدایت و نجات دهنده از پلشتی هاست. امام به سان آتشی بر قله کوه است. هر که بدان نزدیک شود، از گرمایش بهره مند می گردد و آن که راه گم کرده باشد، بدان از مهلکه نجات می یابد. هر که از او جدا شود، هلاک می گردد. امام ابر باران زا و باران سیل آساست؛ خورشید روشنگر و آسمانِ سایه بان و زمین گسترده و چشمه جوشان و آبگاه و گلستان است. امام، همدمی دلسوز و پدری است مهربان و برادری است همزاد و مادری نیکوکار در حق فرزند کوچک خویش. امام پناهگاه مردم در حوادث هولناک است. امام امین خدا در میان مردم است و حجت خدا بر بندگان. امام خلیفه خدا در بلاد و دعوت کننده به سوی الله است و مدافع حرم خدا. امام کسی است که از گناهان پاک شده باشد و از عیوب مبّرا؛ مخصوص به علم و معروف به حلم. او نظام دین

است و مـایه عزّت مسـلمین و موجب برانگیخته شـدن خشم منـافقین و خشـکاننده ریشه کـافران است. امام یگانه زمانه خویش است، کسی به منزلت او نمی رسد و هیچ عالمی به جایگاه او دست نمی یابد و همتایی برایش یافت نمی شود. نه مانندی دارد و نه نظیری، برخوردار از همه فضـیلت هـاست بی آن که بـابت آن مـدیون کسـی باشـد یـا آن را از کسـی گرفته باشـد؛ بلکه فضیلت او از فضیلت دهنده و بخشاینده نشأت می گیرد و این فضیلت فقط به او اختصاص دارد.

چه کسـی می توانـد به معرفت امام دست یابد یا این که امکان شـناسایی و انتخاب او را به دست آورد؟ هیهات! هیهات! عقل ها در این وادی گمراه می شونـد و به بیراهه ختم می گردنـد و خِردها دچار کاستی می شونـد. انـدیشه ها به حیرت می افتند و چشم ها سـر گردان می شوند و بزرگان احساس حقارت می کنند و حکما به حیرت می افتند. بردباران از درک آن قاصـرند و سخنوران از گفتـار بـاز میماننـد و دانایـان به نادانی خویش اقرار می کننـد و شـعرا از سـتایش او درمانـده می شونـد و ادیبان احساس عجز می کنند. اهل بلاغت از توصیف یکی از صفات او یا فضیلتی از فضایل او گرفتار عجز و ناتوانی می گردند. مگر می توان کـل وجودش را توصـیف یـا در سـتایش کُنه او دادِ سـخن داد یـا چیزی از احوال وی را دریـافت یـا این که کسـی را جایگزین وی کرد به طوری که بتوان بی نیاز از او بود؟ نه، چگونه؟ کجا؟ او چون سـتاره از دسترس کسانی که بخواهنـد او را به دست آورند یا از وصف واصفان دور است. چگونه می توان چنین شخصی را انتخاب کرد و با کدام عقل، و این که نظیر او را در کجا یافت می شود؟! آیا گمان می بریـد که چنین شخصـی را می توانیـد در غیر خاندان محمد صـلی الله علیه و آله پیدا کنیـد؟ به خـدا سوگنـد که تمام وجودشان آنها را تکذیب می کند و اباطیل، آنها را دچار آرزوهای دست نیافتنی کرده است، از این رو قصـد کرده انـد که از دیواری صـاف و لغزنـده بالاـ رونـد. دیواری که آنـان را به حضـیض ذلّت فرو می غلتانـد. در انتخاب امام بر عقل ناقص و تهی خود تکیه کردنـد و با آرای گمراه خود در پی دستیابی به وی بودنـد، لیکن چیزی جز دورتر شدن از امام نصـیبشان نشد. خدایشان بکشد! که دروغ گفته و افترا بسـتند و از راه حق و صـراط مستقیم منحرف شدند و دچار حیرت و سرگردانی گشتند و آگاهانه امام را رها کردند و شیطان، اعمال آنها را برایشان آراست و از گام نهادن در راه درست باز داشت. آنها

آگاهانه از کسی که خدا و رسولش برگزیده بودند، روی برتافتند تا این که مخاطب قرآن واقع شدند که: «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ» و «وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»(۱) [و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد] و «مَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ* أَمْ لَکُمْ کِتَابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ* إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَمَا تَخَیَّرُونَ* أَمْ لَکُمْ أَیْمَانٌ عَلَیْنَا بَالِغَةٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ إِنَّ لَکُمْ لَمَا تَحْکُمُونَ* سَلْهُم أَیُّهُم بِذَلِکَ زَعِیمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَکَاء فَلْیَأْتُوا بِشُرَکَائِهِمْ إِن کَانُوا صَادِقِینَ»(۲) [شما را چه شده چگونه داوری می کنید* یا شما را کتابی هست که در آن فرا می گیرید* که هر چه را برمی گزینید برای شما در آن خواهد بود* یا این که شما تا روز قیامت (از ما) سوگندهایی رسا گرفته اید که هر چه دلتان خواست، حکم کنید* از آنان بپرس کدامشان ضامن این (ادعا)یند* یا شریکانی دارند. پس اگر راست می گویند، شریکانشان را بیاورند] و «أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(۳) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است] یا این که: «وَطَبَعَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ» [و خدا بر دلهایشان مُهر نهاد، در نتیجه آنان نمی فهمند] یا این که گفتند: «سَمِعْنَا وَهُمْ لاَ یَسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لاَ یَعْقِلُونَ* وَلَوْ عَلِمَ اللّهُ فِیهِمْ خَیْرًا لَّأسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ»(۴) [شنیدیم در حالی که نمی شنیدند* قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند* و اگر خدا در آنان خیری می یافت قطعاً شنوایشان می ساخت و اگر آنان را شنوا می کرد، حتماً باز به حال اِعراض روی برمی تافتند]

یا گفتند: «سَمِعْنَا وَعَصَیْنَا»(۵) [شنیدیم و نافرمانی کردیم] بلکه این «فَضْلُ اللَّهِ

۱- [۱] - احزاب/ ۳۶.

۲- [۲] - قلم/ ۴۱-۳۶.

۳- [۳] - محمد/ ۲۴.

۴- [۴] - انفال/ ۲۳-۲۱.

۵- [۵] - بقره/ ۹۳.

یُؤْتِیهِ مَن یَشَـاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ»(۱) [فضل خـداست که به هر کس بخواهـد، آن را می دهـد و خداوند را فزون بخشـی بزرگ است]

آنان چگونه می توانند امام برگزینند در حالی که امام عالِمی است که جهل به او راه ندارد و نگهبانی است که زیردسـتانش را تنها نمی گـذارد. او معـدن قـداست و پاکی است و مرکز عبادت و زهـد و علم. امام به دعوت مخصوص رسول خدا صـلی الله علیه و آله معرفی گشـته و از ذرّیّه پاک حضـرت فاطمه زهرا سـلام الله علیها می باشد. در نَسَـبش هیچ غلّ و غشـی راه ندارد و هیـچ اصل و نسب داری به جایگاهش دست نمی یازد. امام از خاندان قریش و نسل هاشم است و عترت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله که با رضایت خداوند عزّ و جلّ برگزیده می شود. امام اشرفِ اشراف و شاخه ای از عبدِ مَناف است. علمش پیوسته رو به فزونی و حلمش رو به تکامـل است. بر امر امـامت کاملاًـ آگـاه و در کـار سـیاست زبر دست و دانـاست. طاعتش بر همه فرض است و پیوسته به امر خدای عزّ و جلّ عمل می کند. بندگان خدا را نصیحت می کند و از دین خدا پاسداری می نماید.

پیامبران و امامان علیهم السـلام پیوسـته مؤیّد به توفیقات الهی هسـتند و از علوم خفیّه پروردگار و حکمت و دانش او برخوردار می شونـد در حالی که دیگران از این موهبت بی بهره اند. علم آنها از دانش اهل زمانشان فراتر است؛ زیرا خداوند می فرماید: «أَفَمَن یَهْـدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّی إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»(۲) [آیا کسی که به سوی حق رهبری می کنـد سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسـی که راه نمی نمایـد، مگر آن که (خود) هـدایت شود شـما را چه شـده چگونه داوری می کنید؟]

و «وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا»(۳) [و بـه هر کس حکمـت داده شـود، بـه یقین، خیری فراوان داده شـده است]؛ و کلام خدا در حق طالوت: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ

۱- [۱] - حدید/ ۲۱.

۲- [۲] - یونس/ ۳۵.

۳- [۳] - بقره/ ۲۶۹.

عَلَيْكَمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»(۱) [در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست].

و به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَنزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»(۲) [و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود]

و در حقّ امامان اهل بیت پیامبرش و عترت و ذرّیّه او صلوات الله علیهم اجمعین فرموده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا* فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»(۳) [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم* پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است] و اگر خداوند بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، توان و ظرفیت این کار را به وی خواهد داد و چشمه های حکمت را در قلبش به ودیعت خواهد نهاد و علم را بدو الهام خواهد فرمود تا از آن پس، از پاسخ به هیچ پرسشی در نمانند و از عدالت فراتر نرود. او امامی معصوم و مؤیّد است که خداوند پشتیبانیش می کند. از خطا و لغزش در امان است و خداوند او را بدین صفاتش مخصوص می گرداند تا حجّت خویش بر بندگان و گواهی بر آنان قرار دهد، از این روست که می فرماید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(۴) [این فضل خداست که به

ص:۱۴۶

۱- [۱] - بقره/ ۲۴۷.

۲- [۲] - نساء/ ۱۱۳.

۳- [۳] - نساء/ ۵۵-۵۴.

۴- [۴] - حدید/۲۱.

هر کس بخواهد آن را می دهد؛ و خداوند را فزون بخشی بزرگ است]

آیا آنها می توانند چنین شخصی را بیابند و انتخاب کنند؟ یا این که از چنین صفاتی برخوردار باشد و او را بر دیگران برتری دهند؟ به خانه خدا سوگند که پا را از حق فراتر گذاشتند و کتاب خدا را پشت سر نهادند چنان که گویی نمی دانستند مرتکب چه کاری شده اند. هدایت و شفا در کتاب خداست؛ اما آنها آن را رها کرده و در پی هواهای نفسانی خود رفتند. از این رو خداوند آنان را نکوهش و ملامت فرمود و از خود دور ساخت و در حق ایشان فرمود: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»(۱) [و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند] و «فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»(۲) [نگونساری بر آنان باد! و (خدا) اعمالشان را بر باد داد] و فرمود: «كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»(۳) [(این ستیزه) در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند (مایه) عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبّر و زورگویی مُهر می نهد]

و درود بیکران خدا بر محمد نبی و آل محمد باد!(۴) این حدیث را محمد بن علی بن بابویه در کتاب «معانی الاخبار» خود از ابو العبّاس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم. روز جمعه آغاز ورودمان در مسجد گرد آمدیم و سخن امامت را به میان آوردند و سپس عیناً به ذکر حدیث می پردازد.(۵)

۳) ابن شهر آشوب از علی بن جعد، از شُعبه، از حمّاد بن سَلَمه، از اَنس

۱- [۱] - قصص/ ۵۰.

۲- [۲] - محمد/ ۸.

۳- [۳] - غافر/ ۳۵.

۴- [۴] - کافی، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۱.

۵- [۵] - معانی الاخبار، ص ۹۶، ح ۲.

روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا و اهل بیت مرا بر همه خلق برتری داد و ما را برگزید. پس مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را وصیّ من کرد و آن گاه فرمود: «مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ» یعنی در این مورد انتخاب را برای مردم قرار ندادم و خود هر که را بخواهم برمی گزینم. پس من و اهل بیت من برگزیده خدا و بهترین خلق او هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی خدا پاک و منزه است «عَمَّا یُشْرِکُونَ» منظور کفّار مکه است.(۱)

۴) و از طریق مخالفین: حافظ محمد بن مؤمن شیرازی – که از مشایخ اهل سنت است- در کتاب خود «المستخرج من التفاسیر الاثنی عشر» در تفسیر آیه «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ» در حدیثی مرفوع که سند آن را به انس بن مالک می رساند روایت می‌کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مفهوم این آیه پرسش کردم. فرمود: خداوند، آدم را آن گونه که می خواست از گل آفرید و این که خداوند من و اهل بیت مرا از میان خلق برگزید و مرا پیامبر خود کرد و علی بن ابی طالب را وصیّ قرار داد. سپس فرمود: «مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ» و مقصود حق تعالی آن است که بندگان، فاقد حق انتخاب هستند و آن که انتخاب می کند من هستم؛ و من و خاندانم برگزیدگان او از میان خلق وی هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی این که خداوند از شرکی که کفّار مکه می ورزند، منزّه است، سپس ادامه می دهد: «وَرَبُّکَ» یعنی ای محمد: «یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ» یعنی آن چه از بغض و کینه که منافقان از تو و اهل بیت تو در سینه دارند «وَمَا یُعْلِنُونَ» و معارض محبت هایی است که در ظاهر نسبت به تو و خاندانت ابراز می دارند.(۲)

«وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ...وَأَکْثَرُ جَمْعًا وَلَا یُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ(۷۸) »

«وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ(۷۵) إِنَّ قَارُونَ کَانَ مِن قَوْمِ مُوسَی فَبَغَی عَلَیْهِمْ وَآتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا إِنَّ

ص:۱۴۸

۱- [۱] - مناقب، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- [۲] - طرائف، ص ۹۷، ح ۱۳۶.

مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَهِ أَولِی الْقُوَّهِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ(۷۶) وَابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَلَا تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَأَحْسِن کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ(۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی أَوَلَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّهً وَأَکْثَرُ جَمْعًا وَلَا یُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ(۷۸) »

[و از میان هر امتی گواهی بیرون می کشیم و می گوییم: برهان خود را بیاورید. پس بدانند که حق از آن خداست و آن چه برمی بافتند از دستشان می رود* قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می آمد آن گاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد* و با آن چه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد* (قارون) گفت: من اینها را در نتیجه دانش خود یافته ام. آیا وی ندانست که خدا نسلهایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، و(لی این گونه) مجرمان را (نیازی) به پرسیده شدن از گناهانشان نیست]

۱) علی بن ابراهیم به روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنای «وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیدًا» فرموده است: از هر فرقه از این امت امامش را به عنوان گواه گرفته است. «فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ»(۱)

۲) علی بن ابراهیم مراد از «عُصبه» در آیه «إِنَّ قَارُونَ کَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَیْهِمْ وَآتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ» گروهی از مردان نیرومند بین ده تا نوزده نفر بوده که کلیدهای گنجینه های قارون را حمل می کردند. قارون آن گونه که قرآن روایت می کند، مدعی بوده که خود، این ثروت را

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

گرد آورده است «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنـدِی» زیرا کیمیاگری می دانسـته؛ اما خداوند می فرماید: «أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُـوَ أَشَـدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًـا وَلَـا يُسْـأَلُ عَن ذُنُـوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» یعنی این که دربـاره گناهـان اینـان از پیشینیانشان بازخواست نمی شود.(۱)

۳) ابن بابویه از ابو احمد حسن بن عبد الله بن سـعید عسکری، از محمد بن احمد قشیری، از ابو حَریش احمد بن عیسی کوفی، از موسـی بـن اسـماعیل بـن موسـی بن جعفر، از پـدرش از جدّش جعفر بن محمـد، از پـدرش، از جدّش، از پـدرش و از امیر المؤمنین صـلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که آن حضـرت در معنای «وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» فرموده است: فراموش مکن که از تندرستی، قدرت ، آسودگی خیال، جوانی و سرزندگی خودت برای طلب آخرت استفاده کنی.(۲)

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِى زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاهَ...مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ(۸۲) »

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِى زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيـدُونَ الْحَيَـاهَ الـدُّنيَا يَـا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِىَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيم (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ(۸۰) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَهٍ يَنصُـرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ(۸۱) وَأَصْـبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ(۸۲) »

[پس (قـارون) بـا کوکبه خود بر قومش نمایـان شـد. کسانی که خواسـتار زنـدگی دنیا بودنـد، گفتنـد: ای کاش مثل آن چه به قـارون داده شـده بـه مـا (هم) داده می شـد؛ واقعاً او بهره بزرگی (از ثروت) دارد* و کسـانی که دانش (واقعی) یـافته بودنـد، گفتنـد: وای بر شـما برای کسـی که گرویده و کار شایسـته کرده، پاداش خدا بهتر است و جز شـکیبایان آن را نیابند* آن گاه (قارون) را با خانه اش در زمین فرو بردیم و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- [۲] - امالی صدوق، ص ۱۸۹، ح ۱۰.

گروهی نـداشت که در برابر (عـذاب) خـدا او را یاری کنند و (خود نیز) نتوانست از خود دفاع کند* و همان کسانی که دیروز آرزو داشـتند به جای او باشـند، صـبح می گفتند: وای مثل این که خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یـا تنـگ می گردانـد و اگر خـدا بر مـا منت ننهـاده بود، مـا را (هم) به زمین فرو برده بود. وای گویی که کافران رسـتگار نمی گردند]

۱) علی بن ابراهیم: مقصود از: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» لباس های بلند رنگارنگی بود، که روی زمین کشیده می شده است. و در پاسـخ «قَالَ الَّذِينَ يُرِيـدُونَ الْحَيَـاةَ الـدُّنيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَـذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» یاران مخلص حضـرت موسـی گفتنـد: «وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِـلَ صَالِحًـا وَلَـا يُلَقَّاهَـا إِلَّا الصَّابِرُونَ* فَخَسَـفْنَا بِهِ وَبِـدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُـرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ* وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» و «وَيْكَأَنَّ» یک لفظ سریانی است.

و علت هلاکت قارون آن بود که چون موسـی قوم بنی اسرائیل را از مصر خارج کرد و در بیابان مقیم نمود و خداوند بر ایشان «مَنّ» و «سَـلوی» را نازل فرمود و از دل سـنگ، دوازده چشمه برای ایشان جوشید، دچار تکبر و غرور شدند و گفتند: «لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَـامٍ وَاحِـدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِـهَا وَبَصَـلِهَا»(۱) [هرگز بر یـک (نوع) خوراک تاب نیاوریم، از خـدای خود برای ما بخواه تا از آن چه زمین می رویاند از (قبیل) سبزی و خیار و سـیر و عدس و پیاز برای ما برویانـد!]. موسـی به ایشان گفت: «أَتَسْـتَبْدِلُونَ الَّذِى هُوَ أَدْنَى بِالَّذِى هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُواْ مِصْـرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ»(۲) [آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست تریـد؟ پس به شـهر فرود آییـد که آن چه را خواسـته ایـد برای شـما (در آن جا مهیّا) ست] و پاسخ آنها چنین بود: «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ

۱- [۱] - بقره/ ۶۱.

۲- [۲] - بقره/ ۶۱.

يَخْرُجُواْ مِنْهَا»(۱) [در آن جا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم] و سپس به موسی گفتند: «اذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»(۲) [تو و پروردگارت برو(ید) و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم]

اما خداوند ورودشان به شهر را برایشان واجب گردانید و دستیابی به آن را به مدت چهل سال برایشان حرام گردانید. از این رو، بر روی زمین سرگردان بودند. آنها از آغاز شب به خواندن تورات و دعا و زاری کردن می پرداختند و قارون نیز از جمله ایشان بود و چون تورات می خواند، کسی خوش صداتر از او نبود و او را به خاطر صدای دل نوازش «منون» می نامیدند و کارش کیمیاگری بود و کار بر بنی اسرائیل در سرگشتگی و توبه به درازا انجامید و این در حالی بود که قارون به همراه ایشان توبه نکرد و حضرت موسی علیه السلام نیز او را دوست می داشت. از این رو بر وی وارد گشته و به وی گفت: ای قارون! قوم تو مشغول توبه هستند و تو از توبه کردن بازمانده ای؟! با آنها از در توبه در آی و گرنه خداوند بر تو عذاب نازل خواهد کرد. اما قارون اهمیتی به سخن موسی علیه السلام نداد و آن را به تمسخر گرفت، لذا موسی از نزد وی غمگین بیرون آمد و در حیاط قصر وی نشست در حالی که جبّه ای از مو بر تن داشت و یک جفت پای افزار از پوست الاغ در پای داشت که بندهای آن از مو بود و عصا را در دست داشت. سپس قارون دستور داد مقداری خاکستر مخلوط با آب بر سر وی بریزند. چون چنین کردند، موسی به شدت خشمگین شد. در کتف حضرت موسی چند تار مو بود که چون وی به خشم می آمد، سیخ شده و از زیر جامه هایش سر برمی آوردند و از نوک آنها خون جاری می شد. سپس موسی دست به دعا برداشته و گفت: پروردگارا! اگر برای من به خشم نیایی، پیامبر تو نیستم. آن گاه خداوند به وی وحی فرمود: به زمین امر کردم که به فرمان تو باشد، هر دستوری که داری به آن بده.

قارون دستور داده بود که درهای قصر را ببندند و چون موسی قصد رفتن دوباره نزد قارون را کرد و با درهای بسته روبرو شد، به آنها اشاره نمود، در دم باز

۱- [۱] – مائده/ ۲۲.

۲- [۲] – مائده/ ۲۴.

شدنـد و بـدین ترتیب خشـمگین بر قارون وارد گردیـد. چون قارون او را بر آن حال دیـد، دریافت که عـذاب آمده است، لذا گفت: ای موسـی! تو را به آن خویشاوندی که میان ماست سوگند می دهم که از من درگذری. موسـی به وی گفت: ای پسـر لاـوی، سـخن بس کن؛ و ای زمین او را در خود فرو بر!» و ناگـاه زمین، قصـر قـارون را بـا هر چه در آن بود، در خود فرو برد. وقتی قـارون تـا زانو در زمین فرو رفت، به گریه افتاد و موسـی را به صـله رحم سوگنـد داد. پس موسی به وی گفت: ای پسـر لاوی! سـخن بس کن، ای زمین او را در خود فرو بر! و بـدین ترتیب زمین، قارون را با قصـر او و هر چه گنج در آن بود، بلعید ودر خود فرو کشید.

این بود سـخنی که موسـی علیه السلام به قارون در روزی که خداوند هلاکش کرد گفت و خداوند به موسی از بابت آن طعنه زد. اما موسی در پاسخ خداوند عرض کرد: پروردگارا! قارون مرا به رابطه خویشاوندی سوگند داد، اگر به تو سوگند می داد، خواسته اش را اجابت می کردم و عذرش را می پذیرفتم.

پس خداوند فرمود: چرا به پسر لاوی گفتی: سـخن بس کن؟ موسـی عرض کرد: پروردگارا! اگر می دانسـتم که این امر به تو باز می گردد و از پذیرفتن توبه اش خشنود می گردی، حتماً خواسته اش را برآورده می ساختم.

خداونـد فرمود: ای موسـی! به عزّت و جلاـل و جود و عظمت و رفعت جایگـاهم سوگنـد، اگر قـارون آن گونه که تو را مورد خطاب قرار داد، مرا مورد خطاب قرار می داد، حتماً دعای او را مسـتجاب می کردم. اما چون تو را مورد خطاب قرار داد، او را به خودت واگذار کردم. ای پسر عمران! از مرگ نهراس، زیرا من مرگ را بر هر نفسی نوشته ام و بستری برایت فراهم کرده ام که چون بر آن وارد گردی، چشـمانت روشن گردد. پس موسـی علیه السـلام به همراه جانشین خود به سمت طور سینا حرکت کرد و از کوه بالاـ رفت. در بین راه مردی را دیـد که به طرف او می آمـد در حـالی که یـک سـبد بزرگ و یک بیل به همراه داشت. موسـی به او گفت: چه می خواهی؟ گفت: مردی از اولیای خـدا در گذشـته و من می خواهم برای او گوری حفر کنم. موسـی علیه السـلام گفت: آیا می خواهی در این کار تو را یاری کنم؟ گفت: بلی، و چون قبر را حفر کردند، آن مرد خواست وارد قـبر شود. موسـی علیه السـلام پرسـید: چه می کنی؟ آن مرد گفت: وارد قبر می شوم تـا ببینم آرامگـاه (لَحِـد) آن چگونه است. موسی علیه السلام گفت: این کار را به من واگذار.موسی

علیه السلام خود در لحد دراز کشید و ملک الموت جان وی را گرفت و کوه او را در میان گرفت و به هم آمد.(۱)

۲) طبرسی گوید: قارون از بنی اسرائیل و از خاندان موسی علیه السلام و پسر خاله وی بود. عطا از ابن عباسی روایت کرد که سند این حدیث به امام صادق علیه السلام می رسد.(۲)

«تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ(۸۳)»

[آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام (خوش) از آن پرهیزکاران است]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ای حفص! ارزش و منزلت دنیا نزد من به چیزی جز مردار نمی ماند که فقط در صورت اضطرار از آن می خورم. ای حفص! خداوند متعال می دانست که بندگان چه می کنند و به سوی چه سرنوشتی حرکت می کنند، اما به هنگام ارتکاب اعمال ناشایست توسط آنها، بردباری به خرج داد، زیرا از پیش بدانها آگاه بود. پس حُسن طلب از کسی که از مرگ واهمه ندارد، تو را فریب ندهد. سپس آیه «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ» را تا آخر تلاوت کرده و در حالی که می گریست فرمود: به خدا سوگند! با این همه آرزوها بر باد رفت. و سپس فرمود: به خدا سوگند! ابرار پیروز شدند. آیا می دانی آنان چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که آزارشان به مورچه هم نمی رسد. علم برای ترس از خدا و جهل برای دچار غرور شدن کافی است. ای حفص! او پیش از آن که بر عالمی یک گناه ببخشاید، هفتاد گناه را بر جاهل می بخشاید. هر که علم آموزد و آن را به دیگران تعلیم دهد و به آن چه آموخته، عمل کند، در ملکوت آسمان بزرگ نامیده می شود و درباره اش می گویند: برای خدا

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۵۹.

فرا گرفت؛ برای خـدا به علم خود عمـل کرد و برای خـدا علم خود را به دیگران آموزش داد. عرض کردم: قربانت گردم! حدّ زهـد در دنیا کجاست؟ فرمود: حـدّ زهـد در کتاب خدا مذکور است آن جا که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»(۱) [تا بر آن چه از دست شـما رفته انـدوهگین نشویـد و به (سـبب) آن چه به شـما داده اسـت شادمانی نکنیـد] خائف ترین مردم از خدا عالم ترین آنها به اوست و عالم ترین آنها بی توجه ترین آنها به دنیاست. پس مردی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله! مرا نصـیحتی کنید. فرمود: هر کجا باشـی از خدا بترس، در این صورت بیمی بر تو نیست.(۲)

۲) امام صادق علیه السـلام در معنی آیه «عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» فرموده است: مراد از «عُلُوّ»، شـرف است و «فساد» دل بسـتن به آباد کردن دنیا است.(۳)

۳) سـعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که: هشت نفر در محضـر ایشان بودیم و سـخن از رمضان رفت. امام علیه السـلام فرمود: نگوییـد این رمضان است، یا رمضان آمـد یا رمضان رفت؛ زیرا رمضان نامی از نام های خـداست؛ نه می آید و نه می رود. آن که می آیـد و می رود زوال پـذیر است. لیکن بگوییـد: «ماه رمضان» چنین و چنان شد؛ زیرا در این صورت «ماه» به اسم اضافه می شود و اسم از آن خداست و خداوند این ماه را که قرآن در آن نازل گشـته الگو و عید قرار داده است. آگاه باشید، هر که در مـاه رمضـان، فی سبیـل الله از خانه اش خارج شود- و سبیل الله ما هستیم که هر که در آن گام نهـد، دژی پیرامون او را می گیرد و آن دژ امـام اسـت- و بـا رؤیت مـاه، تکـبیر سر دهـد، روز قیـامت سـنگی را در ترازوی وی قرار می دهنـد که از هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آنهاست و هر چه در میان و زیر آنهاست، سنگین تر است.

۱- [۱] - حدید/ ۲۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

عرض کردم: ای ابا جعفر! ترازو کدام است؟ فرمود: ای سعد! قوّت و نگاه تو بیشتر شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ ترازوست و ما ترازو هستیم و این سخن خدای عزّ و جلّ درباره امام است که می فرماید: «لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»(۱) [تا مردم به انصاف برخیزند] و هر که در محضر امام تکبیر گوید و «لا إله إلا الله وحده لا شریک له» را بر زبان جاری کند، خداوند بهشت اکبر خود را به نام او می نویسد و هر که رضوان بزرگ خدا به نامش شود، با ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران در دار شوکت و جلال همراه خواهد بود.

عرض کردم: «دار جلال» چیست؟ فرمود: دار، ماییم و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ» ای سعد! «عاقبت» ماییم. اما خداوند درباره «مودّت» ما برای پرهیزکاران می فرماید: «تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ»(۲) [خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت] جلال و کرامتی که خداوند تبارک و تعالی بندگان را کرامت بخشیده، طاعت ماست.(۳)

«إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ قُل رَّبِّی أَعْلَمُ مَن جَاء بِالْهُدَی وَمَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ(۸۵) »

[در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. بگو: پروردگارم بهتر می داند چه کس هدایت آورده و چه کس در گمراهی آشکاری است]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد، از حریز، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که چون از وی درباره جابر سؤال شد، فرمود: خدا رحمت کند جابر را! آن قدر فقه و فهم او پیش رفته بود که تأویل این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذِی

۱- [۱] - حدید/ ۲۵.

۲- [۲] - رحمن/ ۷۸.

۳- [۳] - مختصر بصائر الدرجات، ص۵۶

فَرَضَ عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(۱) یعنی «رجعت».(۲)

۲) از او، از پدرش، از نَضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از ابو خالد کابلی، از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» فرمود: پیامبرتان صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام نزد شما باز می گردند.(۳)

۳) از او، از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شِمر روایت کرده است که: در حضور امام باقر علیه السلام ذکری از جابر رفت و امام علیه السلام فرمود: خدا جابر را رحمت کند! علم او تا بدان جا رسیده بود که تأویل آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» یعنی «رجعت» را می دانست.(۴)

۴) سعد بن عبد الله، از حمید بن زیاد، از عبید الله بن احد بن نَهیک، از عُبَیس بن هشام، از ابان، از عبد الرحمن بن سَیابه، از صالح بن میثم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: به وی عرض کردم: حدیثی برای من نقل کنید. فرمود: مگر از پدرت حدیث را نشنیده‌ای؟ عرض کردم: کودک بودم که پدرم از دنیا رفت. فرمود: شنیده ای. عرض کردم: چیزی شنیده ام که آن را عرض می کنم، اما اگر اشتباه بود، اشتباه مرا اصلاح فرمایید. فرمود: این آسان تر است. عرض کردم: من بر این باورم که «دابّه الارض» علی علیه السلام است. گفت: امام ساکت شد. گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! چنین می پندارم که خواهی گفت: «علی علیه السلام نزد ما رجعت می کند» و سپس آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: به خدا سوگند! می خواستم درباره آن از شما پرسش کنم، اما فراموش کردم. پس فرمود: آیا می خواهی تو را به امری بزرگ تر از این آگاه کنم؟ «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّهً لِّلنَّاسِ بَشِیرًا وَنَذِیرًا»(۵) [و ما تو را

۱- [۱] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷.

۵- [۵] - سبا/ ۷۸.

جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم]، هیچ سرزمینی نمی ماند، مگر این که صدای أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً صلی الله علیه و آله رسول الله از آن شنیده شود. و با دست خود به آفاق زمین اشاره فرمود .(۱)

۵) از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد خالد برقی، از نضر بن سُوَید، از یحیی بن عمران حلبی، از معلَّی ابی عثمان، از مُعَلَّی بن خُنَیس روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که به دنیا رجعت می کند، حسین بن علی علیه السلام است. آن حضرت آن قدر حکومت می کند که از شدت پیری، ابروهایش جلوی دیدش را می گیرد.(۲)

۶) هم او روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» این است که پیامبرتان نزد شما رجعت می کند. (۳)

۷) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از عبد الله بن احمد بن نهیک، از عُبَیْس بن هشام، از ابان، از عبد الرحمن بن سَیابه، از صالح بن میثم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: به وی عرض کردم: حدیث را برایم بخوانید. فرمود: مگر حدیث را از پدرت نشنیده ای؟ عرض کردم: من کودک بودم که پدرم در گذشت. فرمود: شنیده ای! عرض کردم: می گویم، اما اگر اشتباه کردم آن را اصلاح کنید و اگر درست بود، تصدیق بفرمایید. فرمود: شرط سختی گذاشته ای. عرض کردم: اگر درست بود سکوت کنید و اگر اشتباه کردم اصلاح فرمایید. فرمود: این آسان تر است. سپس گفتم: من بر این باورم که «دابّه الأرض» علی علیه السلام است. امام سکوت فرمود و سپس گفتند: به خدا سوگند! چنین می بینم که هم اکنون می گویی: علی علیه السلام نزد ما رجعت می کند. و سپس آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: قرار گذاشته بودم

۱- [۱] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۹.

۲- [۲] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

۳- [۳] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

این را از شما بپرسم، اما فراموش کردم. پس امام باقر علیه السلام فرمود: نمی خواهی تو را از موضوعی بزرگ تر از این باخبر کنم؟! آن موضوع، سخن خداوند متعال است که می فرماید: «و ما ارسلناك إلاّ كافّه للناس بشيراً و نذيراً»(۱) [و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم] زیرا جایی در زمین نخواهد ماند، مگر این که شهادت لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله شنیده شود و با دست خود به دور دست ها اشاره فرمود.(۲)

۸) هم از او، از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از سعید بن عمر، از ابو مروان روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» پرسیدم. فرمود: « نه به خدا! دنیا به پایان نمی رسد و نمی رود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در «ثویّه» دیدار کنند و در آن جا مسجدی بسازند که دوازده هزار در داشته باشد». و مقصود وی از «ثَوِیَّه» موضعی در کوفه است.(۳)

۹) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: منظور از آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» از نظر مفسّران اهل سنّت «روز قیامت» و از نظر مفسّران شیعه «رجعت» است.(۴)

۱۰) نیز او گوید: چون از امام باقر علیه السلام درباره جابر بن عبد الله سؤال شد، فرمود: خداوند جابر را رحمت کند! او از فقهای ما بود و تأویل آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را که درباره «رجعت» است، می دانست. (۵)

«وَمَا كُنتَ تَرْجُو أَن يُلْقَى إِلَيْکَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن...كُلُّ شَيْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(۸۸) »

«وَمَا كُنتَ تَرْجُو أَن يُلْقَى إِلَيْکَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا

۱- [۱] - سبا/ ۲۸.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۳، ح ۲۰.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۲۱.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۲۲.

۵- [۵] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۲۳.

لِّلْكَافِرِينَ (۸۶) وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ(۸۷) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(۸۸) »

[و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود، بلکه این رحمتی از پروردگار تو بود.پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش* و البته نبایـد تو را از آیات خـدا بعد از آن که بر تو نازل شده است، باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و زنهار از مشـرکان مبـاش* و با خـدا معبودی دیگر مخوان. خـدایی جز او نیست، جز ذات او همه چیز نابود شونـده است. فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می شوید]

۱) علی به ابراهیم: مخاطب عبارت «فَلَا تَكُونَنَّ» محمد صـلی الله علیه و آله است و مقصود از «ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ» مردم کافر است. مخاطب آیه «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» رسول خدا صـلی الله علیه و آله و معنای عبارت، شامل مردم می شود و این با قول امام صـادق علیه السـلام مطـابقت دارد که می فرمایـد: «إنّ الله بعث نبیّه بإیّاک أعنی و اسـمَعی یا جارَه»(۱) [خداونـد پیامبرش را با «منظورم تویی و ای همسایه! تو بشنو» فرستاد.]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسـی، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از کسی که آن را روایت کرده، از حـارث بن مغیره نصـری روایت کرده است که: از امـام صـادق علیه السـلام دربـاره آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال شـد. فرمـود: دربـاره آن چه می گوینـد؟عرض کردم: می گوینـد: جز نَفس خـدا همه هلاک می شونـد. فرمود: سبحان الله! سخن گزافی گفته اند. منظور حق تعالی، رخساری است که از آن طریق، خلایق نزد وی می رسند.(۲)

۳) از او، از عـده ای از یاران ما، از احمـد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصـر، از صـفوان جمّال، از امام صادق علیه السلام درباره آیه «كُلُّ شَيْءٍ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح۱.

هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت شـده است که فرمود: هر کس مطیع محمد صـلی الله علیه و آله بوده و با آن حال نزد خدا آمده باشد، نَفسی(ذاتی) است که هلاک نمی شود؛ و باز می فرماید: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ(۱)»(۲) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده] این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی در «المحاسن» از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده و متن و سند آن را به طور کامل بیان نموده است.(۳)

۴) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو سلام نحّاس، از یکی از یاران ما، از امام باقر علیه السلام روایت شد است که فرمود: «المثانی» که خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود، ما هستیم؛ وجه الله ما هستیم؛ بر روی زمین در پشت سر شما حرکت می کنیم و ما چشم خدا در میان خلق اوییم و ما دست بخشنده و گشاده با رحمتش بر بندگان او هستیم، هر که ما را شناخت، شناخت و هر که ما را نشناخت، امام پرهیزکاران را نشناخته است.(۴)

۵) از او، از محمد بن ابی عبد الله بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید، از هیثم بن عبد الله، از مروان بن صبّاح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند ما را به بهترین شکل آفرید و بهترین صورت داد و ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان گویای او در میان خلقش، دست بخشنده او بر بندگانش با رأفت و رحمت و نَفس او که از سوی او می آید و دری که به سوی او راهنمایی می کند و خزانه دارانش در آسمان ها و زمینش قرار داد. درختان به برکت وجود ما ثمر می دهند و میوه ها می رسند و رودها جاری می شوند؛ ابر آسمان به برکت وجود ما می بارد و گیاه بر روی زمین می روید؛ با

۱- [۱] - نساء/ ۸۰.

۲- [۲] - کافی، ج۱، ص ۱۱۱، ح ۲.

۳- [۳] - محاسن، ص ۲۱۹، ح ۱۱۸.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۳.

عبادت ما خدا پرستش گردید و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی شد.(۱)

۶) از او، از جماعتی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که بدون مقدمه و بی آن که از وی سؤال کرده باشم، فرمود: حجّت خدا ماییم، باب الله ماییم، ما زبان خداییم، وجه الله ماییم، ما چشم خدا در میان خلق او هستیم و ما عهده دار ولایت امر او در میان بندگانش هستیم.(۲)

۷) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از صفوان، از ابو سعید مُکاری، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت کرده که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال کردم. فرمود: همه هلاک می شوند، مگر کسانی که راه شما را انتخاب کنند.(۳)

۸) از او، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از ابو سعید، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت شده است که: از امام صادق علیه السلام در خصوص مفهوم آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال شد. فرمود: جز کسانی که راه حق را برگزیدند (بقیه هلاک می شوند).(۴)

۹) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از علی بن ابی حمزه، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی درباره «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسید. امام فرمود: درباره آن چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: همه چیز هلاک می شود جز نَفس خدا. فرمود: سبحان الله، سخنی به گزافه گفته اند. منظور آیه آن است که همه چیز هلاک می گردد، مگر نَفسی که از آن طریق، خلایق نزد وی می رسند و آن نَفس ماییم.(۵)

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۵.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۷.

۳- [۳] - محاسن، ص ۱۹۹، ح ۳۰.

۴- [۴] - محاسن، ص ۲۱۹، ح ۱۱۷.

۵- [۵] - بصائر الدرجات، ص ۷۸، باب ۴، ح ۱.

۱۰) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از همنشین ابو حمزه، از ابو حمزه روایت کرده است که: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسیدم. فرمود: آیا همه چیز هلاک می شود و فقط آن نَفس باقی می ماند؟! خداوند متعال بزرگ تر از آن است که به نَفس توصیف گردد؛ معنای عبارت این است: هر چیزی جز دین او هلاک می شود و نَفسی که از طریق آن به وی راه می یابند.(۱)

احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب «المحاسن» و از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از منصور بن یونس نیز عین این حدیث را روایت کرده است.(۲)

۱۱) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از جعفر بن بشیر، از عمر بن ابان، از ضُرَیس کناسی، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرده که فرمود: ما آن نَفسی هستیم که (خلایق) از آن طریق بر خداوند متعال وارد می شوند.(۳)

صفّار در «بصائر الدرجات» از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور، عین همین حدیث را روایت کرده است با این تفاوت که عبارت: «الله اعظم من أن یوصف» [خداوند بزرگتر از آن است که به وصف درآید] بدون ذکر کلمه «وجه» آمده است.(۴)

۱۲) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابوسعید مکاری، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت شده که: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسیدم. فرمود: همه هلاک می شوند مگر کسی که

۱- [۱] - توحید، ص ۱۴۹، ح ۱.
۲- [۲] - محاسن، ص ۲۱۸، ح ۱۱۶.
۳- [۳] - کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۲، ح ۳۲.
۴- [۴] - بصائرالدرجات، ص ۷۸، باب ۴، ح ۳.

راه حق را گرفت (به راه حق رفت).(۱)

۱۳) از او، از محمد بن علی ماجیلویه- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی عطّار، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن نصر، از صفوان جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: هر که نزد خدا بیاید در حالی دستور خدا را درباره اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از وی صلوات الله علیهم اجمعین انجام داده باشد، همان نَفسی است که هلاک نمی شود. سپس آیه «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»(۲)-(۳) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] را خواند.

۱۴) از اوست با همین سند: امام صادق علیه السلام فرمود: ما همان نَفس خداییم که هلاک نمی شود.(۴)

۱۵) از او، از محمد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از ربیع ورّاق، از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت درباره مفهوم آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: وجه(نَفس) او ما هستیم.(۵)

۱۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن عمیر، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام درخصوص آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرده که آن حضرت فرمود: آیا همه چیز فنا و نابود می شود و فقط «وجه» باقی می ماند؟! خداوند بزرگ تر از آن است که به وصف درآید. نه، معنایش این است: همه چیز نابود می شود، مگر دینش و ما آن نَفسیم که از طریق آن باید به خدا رسید. تا زمانی که خداوند به ایشان «رُویَه»ی داشته باشد، در بین ایشان خواهیم بود و چون «رویه»ی به ایشان نداشته باشد، ما را نزد خود بالا می برد و با ما چنان

۱- [۱] - توحید، ص ۱۴۹، ح ۲.

۲- [۲] - نساء/ ۸۰.

۳- [۳] - توحید، ص ۱۴۹، ح ۳.

۴- [۴] - توحید، ص ۱۵۰، ح ۴.

۵- [۵] - توحید، ص ۱۵۰، ح ۵.

رفتار می کند که دوست می دارد. عرض کردم: قربانت گردم! «رُویَه» چیست؟ فرمود: «حاجت»(۱) . ابن بابویه در کتاب «الغیبه» این حدیث را با سند خود از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام با اندک تغییری که در معنا تأثیری ندارد، روایت کرده است.(۲)

۱۷) محمد بن عباس از عبد الله بن همّام، از عبد الله بن جعفر، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام در کلام خداوند عزّ و جلّ که می فرماید: «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال کردم. فرمود: به خدا سوگند، «وجه» ما هستیم. نَفس او که خدا فرموده ماییم و تا روز قیامت به سبب دستوری که در اطاعت از ما و دوستداری ما صادر کرد، هرگز هلاک نخواهیم شد و این همان «وجه الله» است که در آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» آمده است و هر که از ما بمیرد، جانشینی از خود برجای می گذارد و این امر تا روز قیامت ادامه دارد.(۳)

۱۸) از او، از عبد الله بن علاء مزاری، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از آن حضرت علیه السلام شنیدم که در معنای آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» می فرماید: وجه خداوند عزّ و جلّ ما هستیم.(۴)

۱۹) از او، از حسن بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از یونس بن یعقوب، از کسی که این حدیث را برای وی روایت کرده، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در مفهوم آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرموده است: مگر آنچه که با آن وجه الله اراده شود و وجه الله، علی علیه السلام است.(۵)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- [۲] - کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۳۱.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۲۵.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۲۶.

۵- [۵] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۲۷.

۲۰) طبرسی در کتاب «احتجاج» از امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که پرسنده ای از وی تفسیر آیاتی از قرآن را خواستار شد، در پاسخ وی در معنای آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: اصل عبارت «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا دینَهُ» بوده؛ زیرا مُحال است که همه چیز خدا هلاک شود و فقط نَفسش باقی بماند و او جلیل‌تر و بزرگ تر و ارجمندتر از این کلام است. آن که هلاک می شود، از او نیست؛ نمی بینی که خود فرموده است: «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ* وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ»(۱) [هر چه بر (زمین) است فانی شونده است* و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند] و بدین ترتیب میان خَلْقَش و نَفس خود جدایی افکند و آنها را از هم متمایز گردانید.(۲)

۱- [۱] - رحمن/ ۲۷-۲۶.

۲- [۲] - احتجاج، ج ۱، ص ۲۵۳.

سوره عنکبوت

اشاره

سوره عنکبوت، مکی و آیات ۱ تا ۱۱ آن مدنی است و ۶۹ آیه دارد که پس از سوره روم نازل شده است.

ص:۱۶۷

فضیلت و ثواب قرائت سوره عنکبوت

۱) ابن بـابویه، از ابو بصـیر، از امـام صادق علیه السـلام روایت کرده که آن حضـرت فرمود: هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان بخواند – به خدا سوگند ای ابا محمد- از بهشتیان است و هرگز هیچ استثنائی هم قائل نمی شوم و از آن بیم ندارم که بابت این سخن، گناهی بر من نوشته شود؛ زیرا این دو سوره نزد خدا جایگاهی والا دارند.(۱)

۲) در کتـاب «خـواص القرآن» از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله روایت گردیـده که آن حضـرت فرمود: هر که این سوره را بخواند، ده حسـنه به عدد زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان منافق برایش نوشـته می شود؛ و هر که آن را نوشـته و آب آن را بنوشد، به اذن خدا تمام دردها و بیماری ها از او زایل می شوند.(۲)

۳) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر که آن را بنویسد و آب آن را بنوشد، به قدرت خداوند متعال همه دردها و بیماری ها از وی زایل می شوند.

۴) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر که آن را بنویسد و آب آن را بنوشد، تب نوبه از او زایل می گردد، هم چنین سرما و درد؛ و هرگز به خـاطر دردی غمگین نخواهـد شـد، مگر درد مرگ که گریزی از آن نیست؛ و تا زنـده است شادی او افزون می گردد؛ و نوشیدن آب آن دل را شاد و سینه را گشاده می دارد. شستن صورت با آن برای دفع گرما و سرخی مفید است؛ و هر که با انگشت پیرامون ناف

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۳۸؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۵.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۵.

خود اشاره کرده و در همان حال این سوره را تلاوت کند، از اول شب تا آخر آن آسوده می خوابد و به اذن خدا تا صبح بیدار نمی شود.

ص:۱۷۰

تفسیر سوره عنکبوت

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الم(١) أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَ...فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ(٦) »

«الم(١) أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ(٢) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ(٣) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاء مَا يَحْكُمُونَ(٤) مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(٥) وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ(٦) »

[الف لام میم* آیا مردم پنداشتند که تا گفتند: ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟* و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند، معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد* آیا کسانی که کارهای بد می کنند می پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه بد داوری می کنند* کسی که به دیدار خدا امید دارد، (بداند که) اجل (او از سوی) خدا آمدنی است و اوست شنوای دانا* و هر که بکوشد، تنها برای خود می کوشد؛ زیرا خدا از جهانیان سخت بی نیاز است]

۱) محمد بن یعقوب گوید: نقل است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضمن خطبه ای می فرماید: اما خداوند عزّ و جلّ بندگانش را به انواع سختی ها امتحان می کند و آنان را به انواع مجاهدت ها به تعبّد وامی دارد و آنان را به اَشکال مختلف گرفتاری ها مبتلا می کند تا تکبّر را از دل های آنان خارج کند و فروتنی را در نفوس آنها جای دهد و اینها را درهایی قرار می دهد که رو به فضل و بخشش او باز

می شوند و راهنمایی برای جلب آمرزش و محبت اویند؛ آن گونه که خود فرموده است: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»(۱)

۲) از او، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد روایت شده که: شنیدم ابو الحسن علیه السلام می فرماید: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، سپس به من فرمود: فتنه چیست؟ عرض کردم: قربانت گردم! فتنه ای که ما می شناسیم فتنه در دین است. فرمود: «يفتنون كما يُفتَنُ الذَّهبُ» [آن گونه که طلا آزموده می شود، آزموده می شوند]،(۲) سپس خالص می شوند آن گونه که طلا خالص می گردد(۳).

۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن فُضَیل، از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: عباس نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: با هم برویم تا مردم با تو بیعت کنند. پس امیر المؤمنین علیه السلام به وی فرمود: گمان می کنی این کار را بکنند؟! گفت: بلی. امام علیه السلام فرمود: پس فرموده خدا چه می شود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» یعنی آن را آزمودیم «فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا» یعنی از دست ما بگریزند «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ* مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» یعنی هر که دیدار خدا را دوست می دارد، اجل او فرا می رسد «وَمَن جَاهَدَ» با نفس خود از لذت ها و شهوات و گناهان «فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»(۴).

۴) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن الحسین، از

۱- [۱] - کافی، ج ۴، ص ۲۰۰، ح ۲.

۲- [۲] - فتنتُ الذهب: هنگام که آن را د رآتش قرار دهد تا کفت آن را ببند و خلوص عیارش روشن گردد.« الصحاح، ماده فتن».

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.

پـدرش، از حُصَـین بن مُخارق، از عبیـد الله بن الحسـین، از پـدرش، از جـدّش، از حسـین بن علی، از پدرش صـلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که فرمود: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ» نازل شـد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: این فتنه چیست؟ فرمـود: ای علی! تو مبتلای به آن هسـتی و نـاگزیر، این جنـگ به سـراغ تو خواهد آمد، پس آماده دشمنی و جنگ باش. (۱)

۵) از او، از جعفر بن محمد حسـنی، از ادریس بن زیاد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از امام باقر علیه السـلام روایت شده که به آن حضرت عرض کردم: آیه «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ»(۲) [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست] را برای من تفسیر کنید. فرمود: رسول خدا صـلی الله علیه و آله اصرار داشتند که بعد از وی علی بن ابی طالب علیه السلام رهبری مردم را بـه دسـت گیرنـد. لیکن خـواست خـدا غیر از این بـود، از این رو فرمـود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ». آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند عزّ و جلّ رضایت دادند.(۳)

۶) از او، از احمـد بن هوذَه، از ابراهیم بن اسـحاق، از عبـد الله بن حمّاد، از سـماعه بن مهران روایت شده است که: شبی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در مسـجد بود و چون صـبح نزدیک شد، امیر المؤمنین علیه السـلام وارد مسـجد گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را صـدا زده و فرمود: یا علی! پاسـخ داد: لبیّک! پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: زود نزد من بیا. چون علی علیـه السـلام بـه وی نزدیـک شـد، فرمـود: ای علی! امشب را همین جـا که می بینی مانـدم و هزار حـاجت از پروردگـارم خواسـتم که همه را برای من برآورده ساخت و برای تو نیز به همین مقدار حاجت خواستم و آنها را نیز برایم برآورده ساخت و از پروردگارم خواستم

ص:۱۷۳

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۲.

۲- [۲] - آل عمران/ ۱۲۸.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۳.

بعد از من امّت مرا با تو یکدل کند، اما خداوند این حاجت مرا نپذیرفت و فرمود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»(۱)

۷) از او، از محمد بن حسین قبیطی، از عیسی بن مهران، از حسن بن حسین عُرَنی، از علی بن احمد بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از حسن بن حسین بن یحیی، از علی بن اسباط، از سُدّی روایت کرده که مقصود آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» علی علیه السلام و یاران او هستند و منظور از عبارت «وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» دشمنان وی هستند.(۲)

۸) ابن شهر آشوب از ابو طالب هروی، از علقمه و ابو ایوب روایت کرده که: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمّار فرمود: بعد از من، شرّ و فساد خواهد بود(۳) تا این که جنگ میان ایشان واقع خواهد شد و همدیگر را خواهند کشت و از یکدیگر بیزاری خواهند جست. پس چون اوضاع را چنین دیدی، با علی بن ابی طالب علیه السلام باش؛ زیرا اگر همه مردم به یک راه روند و او به تنهایی به راه دیگر، راه او بر حق است. ای عمّار! علی تو را از راه هدایت منحرف نمی کند و به بدی نمی افکند. ای عمّار! اطاعت از علی علیه السلام، اطاعت از من است و اطاعت از من، اطاعت از خداست.(۴)

۹) حسین بن علی علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» نازل گردید، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! هم تو امتحان می شوی و هم

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۴.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۵.

۳- [۳] - نهایه، ج ۵، ص ۲۷۹.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳، ص ۲۰۳.

دیگران به [وسیله] تو امتحان می شوند. با تو جنگ خواهد شد، پس برای جنگ آماده شو! (۱)

۱۰) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که «یفتنون» به این معناست که با جان ها و اموالشان آزموده می شوند.(۲)

۱۱) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکّریا، از ایوب بن سلیمان، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ أَن یَسْبِقُونَا سَاء مَا یَحْكُمُونَ» در حق عتبه و شیبه و ولید بن عتبه نازل شده است. این سه نفر در جنگ بدر به مبارزه با علی علیه السلام و حمزه و عبیده پرداختند و در مقابل آیه «مَن كَانَ یَرْجُو لِقَاء اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ* وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» در حق علی علیه السلام و دو یارش نازل شد.(۳)

۱۲) از طریق مخالفان: در خصوص آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَكُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ» این روایت آمده است که: علی علیه السلام گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! آزموده شدن به وسیله توست (دیگران به وسیله تو آزموده می‌شوند) حتماً به خصومت برخواهند خاست؛ پس برای ستیز آماده شو. سپس علی علیه السلام فرمود: منظور از آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(۴) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] ما هستیم.(۵)

«وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ...وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ(۹)»

«وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِی مَا لَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا

ص:۱۷۵

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص۷.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۹، ح۶

۴- [۴] - فاطر/ ۳۲.

۵- [۵] - کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۱۶.

تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكَمْ فَأَنَبِّئُكَم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(٨) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ(٩)»

[و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند و(لی) اگر آنها با تو در کوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی از ایشان اطاعت مکن. سرانجامتان به سوی من است و شما را از (حقیقت) آن چه انجام می دادید با خبر خواهم کرد* و کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، البته آنان را در زمره شایستگان درمی آوریم]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از «والدین» در «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا» کسانی هستند که او را به دنیا آوردند و مقصود از «وَإِن جَاهَدَاکَ» پدر و مادر است «لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ».(۱)

۲) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معَلّی بن محمد، از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده که وی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره مفهوم آیه «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ»(۲) [(آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است] پرسید. فرمود: والدینی که خداوند تشکر از آنها را واجب کرده، کسانی هستند که علم را زادند و دانش را به ارث بردند و خداوند دستور داد از ایشان فرمانبرداری شود. اما درباره معنای «مصیر» در «إِلَیَّ الْمَصِیرُ»(۳)، «مصیر» به معنای بازگشت است و بازگشت بندگان به سوی خداست و دلیل بر این امر، کلمه والدین است. سپس خداوند متعال سخن را متوجه ابن حَنْتَمه و دوستش (اولی و دومی) نموده و در خاص فرموده است: «وَإِن

ص:۱۷۶

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- [۲] - لقمان/ ۱۴.

۳- [۳] - لقمان/ ۱۴.

جَاهَدَاكَ عَلى أَن تُشْرِكَ بِی»(۱) [و اگر تو را وادارند تا به من شرك ورزی] می گوید: در وصیت، و از کسی که دستور داری از او اطاعت کنی، سر بپیچانی، پس از آن دو اطاعت مکن و سخن آن دو را گوش مده. سپس روی سخن را به پدر و مادر برگردانده و می فرماید: «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا»(۲) [و در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن] و فضل آن دو را به مردم بشناسان و مردم را به پیروی از راهشان دعوت کن؛ زیرا این گفته خداست که می فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ»(۳) [و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من باز می گردد] امام علی علیه السلام می فرماید: منظور، بازگشت به سوی خدا و سپس به سوی ماست. پس از خدا پروا کنید و پدر و مادر را نافرمانی نکنید؛ زیرا خشنودی آنها خشنودی خدا و خشم آنها خشم خداست.(۴)

۳) سید رضی در خصائص، با سندی که آن را به سَلَمه بن کهیل و پدرش می رساند، پیرامون آیه «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا» گفته است: یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۵)

۴) امام ابو محمد عسکری علیه السلام در تفسیر آیه «وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(۶) [و به پدر و مادر احسان کنید] روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: برترین دو پدر و مُحقّ ترین آنها به سپاسگزاری شما، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند.(۷)

۵) علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده اند: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی دو پدر این امّت هستیم و حقّ ما بر ایشان بزرگ تر

۱- [۱] - لقمان/ ۱۵.

۲- [۲] - لقمان/ ۱۵.

۳- [۳] - لقمان/ ۱۵.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۵- [۵] - خصائص الائمه، ص ۷۰.

۶- [۶] - بقره/ ۸۳.

۷- [۷] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۲۹، ح ۱۸۹.

است از حق پـدرانی است که موجب به دنیا آمـدنشان بوده انـد؛ زیرا ما- اگر از ما اطاعت کننـد- آنها را از جهنم به سوی دار قرار (بهشت) نجات می دهیم و آنها را از بردگی به آزادی می رسانیم.(۱)

۶) حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرموده است: محمد و علی دو پدر این امت هستند که کژی های آنان را راست می کنند و ایشـان را از عـذاب جاودان نجات می دهنـد- اگر از این دو اطاعت کننـد- بهشت جاودان را به آنان ارزانی می دارنـد، اگر با ایشان همراه شوند.(۲)

۷) حسن بن علی علیهما السـلام می فرماید: محمد و علی پدران این امت اند، پس خوشا به حال آن که حق آنها را می شناسد و در همه حال مطیع آنهاست. خداوند این گونه افراد را در بهترین باغ های بهشتی خود قرار داده و با بخشش و خرسندی خود آنان را خوشبخت می سازد.(۳)

۸) امـام حسـین بن علی علیه السـلام می فرمایـد: هر کس حـق دو پـدر برتر خـود یعنی محمـد صـلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بشناسد و به درستی از ایشان اطاعت کند، به وی گفته می شود: در هر باغی که دوست داری اقامت کن.(۴)

۹) علی بن الحسـین علیه السـلام می فرماید: اگر پدر و مادر به خاطر احسانشان در حق فرزندان، حق بزرگی بر آنان دارند، اما احسان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در حق این امت بزرگ تر و عظیم تر است. این دو به پدر بودن برای امّت سزاوارترند.(۵)

۱۰) محمـد بن علی باقر علیه السـلام می فرمایـد: هر که می خواهـد بداند چه ارزشـی نزد خدا دارد، پس بنگرد که جایگاه دو پدر برترش یعنی محمد و علی علیه

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۰.

۲- [۲] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۱.

۳- [۳] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۲.

۴- [۴] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۳.

۵- [۵] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۴.

السلام نزد وی چگونه است.(۱)

۱۱) جعفر بن محمد علیه السلام می فرماید: هر کس حق دو پدر برتر خویش یعنی محمد و علی علیهما السلام را بشناسد، تباه کردن حق پدر و مادر خودش و دیگر بندگان، زیانی به او نمی رساند؛ زیرا علی و محمد صلوات الله علیهما برای ایشان شفاعت می کنند و با شفاعت خود آنان را خشنود می سازند.(۲)

۱۲) موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: ارزش ثواب نماز به اندازه ارزش بزرگداشت نماز گزار نسبت به دو پدر برتر خود محمد و علی علیهما السلام است.(۳)

۱۳) علی بن موسی علیه السلام می فرماید: آیا کسی دوست دارد او را از پدر و مادری که او را به دنیا آورده اند، دور گردانند؟! گفتند: نه به خدا! فرمود: پس سعی کنید از پدر و مادری که از پدر و مادر خودش بهترند، دور نشوید(۴).

۱۴) محمد بن علی علیه السلام می فرماید: مردی در محضر وی عرض کرد: من محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را چنان دوست می دارم که اگر قطعه قطعه شوم یا گوشت بدنم کنده شود، دست از محبت او بر نمی دارم. محمد بن علی، امام باقر علیه السلام فرمود: مطمئن باش که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز به همین مقدار به تو محبت می ورزند. آنها در روز داوری، دعا می کنند بابت هر کار نیکی که انجام داده ای، صد هزار هزار برابر به تو پاداش داده شود.(۵)

۱۵) علی بن محمد علیه السلام می فرماید: هر کس پدر و مادر دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از پدر و مادر نسبی‌اش نزد وی گرامی تر نباشند، خداوند هرگز از وی نمی گذرد.(۶)

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۵.

۲- [۲] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۱، ح ۱۹۶.

۳- [۳] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۱، ح ۱۹۷.

۴- [۴] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۲، ح ۱۹۸.

۵- [۵] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۲، ح ۱۹۹.

۶- [۶] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۲، ح ۲۰۰.

۱۶) حسن بن علی علیه السلام می فرماید: هر کس پدر و مادر دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بر پدر و مادر نسبی اش ترجیح دهد، خداوند عزّ و جلّ درباره اش می فرماید: من هم تو را برتری می دهم، همان طور که مرا برتری دادی، و تو را نزد پدر و مادر دینی‌ات شرافت می بخشم، همان طور که با برتری دادن محبت آنها بر پدر و مادر نسبی خود، خویشتن را شرافت بخشیدی.(۱)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ...وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ(۱۳) »

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ(۱۰) وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ(۱۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ(۱۲) وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ(۱۳) »

[و از میان مردم کسانی اند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم. و چون در (راه) خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد، حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم. آیا خدا به آن چه در دلهای جهانیان است داناتر نیست؟* و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد و یقیناً منافقان را (نیز) می شناسد* و کسانی که کافر شده اند به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما و(لی) چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. قطعاً آنان دروغگویانند* و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت و مسلماً روز قیامت از آن چه به دروغ برمی بستند پرسیده خواهند شد]

۱) علی بن ابراهیم: در آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ» فرمود: منظور از «أُوذِيَ» آن است که اگر زندگی

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۳، ح ۲۰۱.

انسانی او را آزار دهد، یا زیانی به وی رسد، یا دچار تنگدستی یا ترس از ستمگران شود، به دین آنها نیز سرایت کند و چنین پندارد که آن چه با او می شود، شبیه عذاب خداست که قطع نمی شود؛ و منظور از: «وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ» حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است «لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ».(۱)

۲) نیز او در تفسیر آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ» گوید: کفّار به مؤمنان می گفتند: با ما باشید، زیرا آن که شما از او می ترسید وجود ندارد؛ و اگر حقیقتاً وجود داشت، ما بار گناهان شما را تحمل می کنیم. خداوند دو بار آنان را عذاب می دهد: یک بار به خاطر گناهان خودشان و بار دیگر به خاطر گناهان دیگران. (۲)

۳) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن عبد الله بن مهران کوفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی، در حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عجب امر شگفت انگیزی! حَسَنات دشمنان شما از آنها گرفته می شود و به شیعیان شما داده می شود و گناهان دوستداران شما به دشمنان شما داده می شود! امام علیه السلام فرمود: آری، به خداوندی سوگند که خدایی جز او نیست، آن که شکافنده دانه و آفریننده خلق و شکافنده زمین و آسمان است؛ تو را از چیزی جز حقیقت آگاه نکردم و جز سخن راست با تو نگفتم؛ خداوند به آنان ستم نکرده و خداوند در حق بندگان خویش ستمگر نیست و آن چه به تو خبر دادم، تماماً در قرآن موجود است. عرض کردم: این ها عیناً در قرآن آمده است؟! فرمود: بلی، در بیش از سی جای قرآن ذکر شده است. آیا دوست داری برایت بخوانم؟ عرض کردم: بلی، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! فرمود: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* وَلَيَحْمِلُنَّ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ»(۱).

تمام این حدیث پیش از این در تفسیر آیه «لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ» از سوره نحل به تفصیل بیان گردیده است.(۲)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ(۱۴)»

[و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان، آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت]

۱) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام دو هزار و سیصد سال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سال آن پیش از بعثت وی بود و نهصد و پنچاه سال در زمان بعثت مشغول دعوت کردن مردم به سوی دین خدا بود و پانصد سال دیگر بعد از طوفان و فروکش کردن آب و پایین آمدن از کشتی بود و در این مدت شهرها را ساخت و فرزندانش را در این شهرها ساکن گردانید و چون ملك الموت نزد وی آمد، در زیر نور خورشید بود. ملك الموت بر وی سلام کرد و آن حضرت سلام او را پاسخ داده و پرسید: علت آمدنت چیست؟ گفت: آمده ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام گفت: آیا اجازه می دهید به سایه بروم؟ ملك الموت گفت: بلی. سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و گفت: ای ملك الموت! هر چه عمر کردم، به اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود. مأموریت خویش را انجام بده. آن گاه ملك الموت وی را قبض روح کرد.(۳)

۲) از او، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو و عبد الحمید بن ابی دیلم، از امام صادق

۱- [۱] - علل الشرائع، ص ۳۳۲، ح ۸۱.

۲- [۲] - در تفسیر آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره نحل.

۳- [۳] - کافی، ج ۸، ص ۲۸۴، ح ۴۲۹.

علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: نوح علیه السلام پس از طوفان، پانصد سال زندگی کرد و آن گاه جبرئیل علیه السلام نزد وی آمده و – از جانب خدا به وی – گفت: ای نوح! زمان نبوّت شما به سر رسیده و عمر تو به سر آمده است؛ پس به اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوتی که همراه داری بنگر و آن را به فرزندت سام بسپار؛ زیرا من زمین را ترک نمی کنم، مگر این که عالمی در آن باشد که طاعت من به وسیله او شناخته شود و هدایت من به واسطه وی محقق گردد و در فاصله مرگ یک پیامبر و مبعوث شدن پیامبر دیگر، وسیله نجات باشد و من بدون وجود حجتی برای خودم و هدایتگری برای حرکت در راه من و کسی که آگاه به کار من باشد، زمین را به حال خود وانمی گذارم؛ زیرا من حکم کرده ام که برای هر قومی راهنمایی قرار دهم که به وسیله او سعادتمندان را هدایت کنم و حجتی بر اشقیا باشد.

سپس امام صادق علیه السلام حدیث را ادامه داده و می فرماید: آن گاه نوح علیه السلام اسم اعظم، میراث علم و آثار علم نبوت را به سام سپرد؛ اما دو فرزند دیگرش یعنی «حام» و «یافث» علمی نداشتند که ا ز آن بهره مند شوند و نوح علیه السلام آنها را به نبوت «هود» علیه السلام بشارت داده و به ایشان امر کرد که از وی پیروی نمایند کما این که به ایشان دستور داد تا وصیت نامه او را هر سال بگشایند و بخوانند تا عهد و پیمانی برای آنان باشد.(۱)

۳) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از علی بن حَکَم، از هشام بن سالم، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: نوح دو هزار و پانصد سال عمر کرد. هشتصد و پنجاه سال آن پیش از مبعوث شدن به نبوت و نهصد و پنجاه سال را صرف دعوت قوم خود به راه حق نمود و دویست سال را در ساخت کشتی صرف نمود و پانصد سال بقیه را پس از فروکش کردن طوفان، صرف ساختن شهرها و مرزبندی آنها نمود و فرزندان خویش را در این شهرها ساکن گردانید. آن گاه ملک الموت در حالی نزد وی آمد که زیر نور خورشید بود و به وی سلام کرد.

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۸۵، ح ۴۳۰.

نوح علیه السلام به وی پاسخ داده و گفت: ای ملک الموت! علت آمدنت چیست؟ ملک الموت پاسخ داد: آمده ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام به وی گفت: آیا اجازه دارم از زیر نور خورشید به سایه بروم؟ گفت: بلی. سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و سپس گفت: ای ملک الموت! عمری را که سپری کردم به اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود؛ مأموریتی که به آن امر شده‌ای را اجرا کن! آن گاه ملک الموت وی را قبض روح کرد.(۱)

«وَإِبْرَاهِیمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ...أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(۲۴)»

«وَإِبْرَاهِیمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ(۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْکًا إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْکُرُوا لَهُ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(۱۷) وَإِن تُکَذِّبُوا فَقَدْ کَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِکُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ(۱۸) أَوَلَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ(۱۹) قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ(۲۰) یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ وَیَرْحَمُ مَن یَشَاءُ وَإِلَیْهِ تُقْلَبُونَ(۲۱) وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاء وَمَا لَکُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ(۲۲) وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُوْلَئِکَ یَئِسُوا مِن رَّحْمَتِی وَأُوْلَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(۲۳) فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(۲۴)»

[و (یاد کن) ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بدارید. اگر بدانید این (کار) برای شما بهتر است* واقعاً آن چه را که شما سوای خدا می پرستید، جز بتانی (بیش) نیستند و دروغی برمی سازید. در حقیقت، کسانی را که جز خدا می پرستید، اختیار روزی شما را در دست ندارند. پس روزی را

۱- [۲] - امالی صدوق، ص۴۱۳، ح۷

پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید که به سوی او بازگردانیده می شوید* و اگر تکذیب کنید، قطعاً امتهای پیش از شما (هم) تکذیب کردند و بر پیامبر (خدا) جز ابلاغ آشکار (وظیفه ای) نیست* آیا ندیده اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می کند؛ سپس آن را باز می گرداند؟ در حقیقت، این (کار) بر خدا آسان است* بگو: در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس (باز) خداست که نشئه آخرت را پدید می آورد. خداست که بر هر چیزی تواناست* هر که را بخواهد، عذاب و هر که را بخواهد، رحمت می کند و به سوی او بازگردانیده می شوید* و شما نه در زمین و نه در آسمان، درمانده کننده (او) نیستید و جز خدا برای شما یار و یاوری نیست* و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پُر درد خواهد بود* و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: بکشیدش یا بسوزانیدش؛ ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. آری، در این (نجات بخشی خدا) برای مردمی که ایمان دارند، قطعاً دلایلی است]

۱) علی بن ابراهیم: عبارت «تَخْلُقُونَ إِفْكًا» به معنای «تُقَدّرَون كـذباً» [دروغی را برساخته می‌کنید] می باشد. ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام با آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» قطع می شود و از این پس خداوند امت محمد صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و می فرماید: «وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ* أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ* وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُوْلَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» سپس دوباره به ماجرای ابراهیم علیه السلام بازگشته و می فرماید: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» و این را منقطع معطوف می‌نامند.(۱)

«وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّهَ بَيْنِكُمْ...إِنِّى مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّى إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(۲۶)»

«وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّهَ بَيْنِكُمْ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ(۲۵) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّى مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّى إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(۲۶)»

[و (ابراهیم) گفت: جز خدا فقط بتهایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست. آن گاه، روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود* پس لوط به او ایمان آورد و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگار خود روی می آورم که اوست ارجمند حکیم]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره فراز آخر آیه «وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّهَ بَيْنِكُمْ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» می فرماید: یعنی از یکدیگر بیزاری می جویید.(۲)

۲) علی بن ابراهیم گوید: منظور از: «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ» حضرت ابراهیم علیه السلام است که لوط به وی ایمان آورد. اما «مهاجر» در آیه «وَقَالَ إِنِّى مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّى» به کسی گفته می شود که بدی ها را ترک نموده و به درگاه خدا توبه کرده باشد.(۳)

۳) محمد بن یعقوب، از ابان، از محمد بن مروان، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سپس لوط به وی (ابراهیم علیه السلام) ایمان آورد و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.
۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.

او به همراه ساره و لوط به شام مهاجرت نمود.(۱)

۴) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش و گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد و همگی اینها از حسن بن محبوب، از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم... و حدیث مهاجرت ابراهیم علیه السلام را روایت نموده و در پایان آن آورده است: و ابراهیم علیه السلام به هجرت خویش ادامه داد تا به شمال شامات رسید و لوط را در جنوب شامات به جای خویش نهاد(۲) ... و این حدیثی بلند است که ان شاء الله تعالی در تفسیر آیه «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ»(۳) [و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم. زودا که مرا راه نماید] از سوره صافّات خواهد آمد.

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ...وَلَقَد تَّرَکْنَا مِنْهَا آیَهً بَیِّنَهً لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(۳۵)»

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّهَ وَالْکِتَابَ وَآتَیْنَاهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ(۲۷) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَهَ مَا سَبَقَکُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِینَ(۲۸) أَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِیلَ وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ(۲۹) قَالَ رَبِّ انصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ(۳۰) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَی قَالُوا إِنَّا مُهْلِکُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَهَا کَانُوا ظَالِمِینَ(۳۱) قَالَ إِنَّ فِیهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِیهَا لَنُنَجِّیَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ(۳۲) وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِیءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوکَ وَأَهْلَکَ إِلَّا امْرَأَتَکَ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ(۳۳) إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَی أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ(۳۴) وَلَقَد

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۳۶۸، ح ۵۵۹.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۳۷۰، ح ۵.

۳- [۳] - صافّات/ ۹۹.

تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(۳۵)»

[و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً او در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود* و (یاد کن) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: شما به کاری زشت می پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته است* آیا شما با مردها درمی آمیزید و راه (توالد و تناسل) را قطع می کنید و در محافل (انس) خود پلیدکاری می کنید؟ و(لی) پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب خدا را برای ما بیاور* (لوط) گفت: پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار غالب گردان* و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد؛ زیرا مردمش ستمکار بوده اند* گفت: لوط (نیز) در آن جاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) است، حتماً نجات خواهیم داد* و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، به علت (حضور) ایشان ناراحت شد و دستش از (حمایت) آنها کوتاه گردید. گفتند: مترس و غم مدار که ما تو و خانواده ات را جز زنت که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) است، حتماً می رهانیم* ما بر مردم این شهر به (سزای) فسقی که می کردند، عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد* و از آن (شهر سوخته) برای مردمی که می اندیشند نشانه ای روشن باقی گذاشتیم]

۱) علی بن ابراهیم: مقصود از مفهوم عبارت «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» قوم لوط هستند که برای یکدیگر باد معده از مقعد خارج می کردند.(۱)

۲) شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که در مسجد ریگ بازی می کرد (با انگشت ریگ ها را پرتاب می کرد)، پس فرمود: این ریگ تا زمانی که بر زمین افتد، لعن می فرستد. سپس ادامه دادند: ریگ پرتاب کردن در جمع از اخلاق قوم لوط است، پس آیه «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» را

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.

تلاوت کردند؛ و امام صادق علیه السلام می فرماید «منکر» همان «ریگ بازی» است.(۱)

۳) و هم او: با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مالك بن عطیه، از زیاد بن منذر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من در خدمت آن حضرت حضور داشتم که مردی از ایشان درباره کسی پرسید که از حمام خارج می‌شود یا غسل می‌کند، پس وشاح (حمایل) بر خود می افکند و پیراهن خود را روی اِزار (شلوار) می‌پوشد و با همین حال، نماز هم می‌خواند. فرمود: این کار، عمل قوم لوط است. گفت: عرض کردم: همانا او وشاح را روی پیراهن می... اندازد. فرمود: این کار از رفتارهای جباران است. گفت: عرض کردم: پیراهن نازك است، آن را به دور خود می‌پیچد؟ فرمود: بله، ــ سپس فرمود: ــ بی گمان، باز کردن بند شلوار در نماز و ریگ‌بازی و جویدن کُندُر در مجالس و در گذرگاه‌ها از رفتارهای قوم لوط است(۲).

۴) طبرسی در معنی «وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ» از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: آنها برای یکدیگر در مجالس و اجتماعات خود بی شرمانه باد از خود رها می کردند و از یکدیگر حیا نمی کردند. درباره لوط و شعیب علیهما السلام پیش از این در سوره هود و دیگر سوره ها سخن رفته است و در سوره ذاریات نیز ان شاء الله سخن خواهیم گفت.(۳)

۵) شیخ در امالی خویش از ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان- که رحمت خدا بر او باد- از ابو الحسن علی بن محمد بن حُبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت ضمن نامه ای، محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر منصوب فرمودند، می فرمایند: بدانید- ای بندگان خدا- که مؤمن کسی است

۱- [۱] - تهذیب، ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۷۴۱.
۲- [۲] - تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۱۵۴۲.
۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲.

که سه ثواب را انجام دهد: اما کار خیر، به درستی که خداوند پاداش کار او را در این دنیا به وی عطا کند؛ زیرا خداوند متعال به حضرت ابراهیم می فرماید: «وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» پس هر کس برای خدا کار کند، پاداش او را در دنیا و آخرت مرحمت می کند و نیز در دنیا و آخرت، گرفتاری های سخت را از وی دور می سازد.(۱)

۶) در تحفه الإخوان آمده است: امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام می فرماید: مردم مؤتفکات از بزرگوارترین مردم بودند و بهره مند از حسن و جمال. پس گرفتار قحط و گرانی شدند. آن گاه ابلیس لعین نزد ایشان آمد و گفت: علت این که دچار قحطی شده اید این است که شما مردم را از ورود به خانه هایتان منع کردید، اما ایشان را از ورود به باغ هایتان در صحرا منع نکردید. گفتند: چگونه آنها را از ورود به باغ هایمان منع کنیم؟ گفت: این را میان خود یک سنت کنید که اگر مرد غریبه ای را در شهر خویش دیدید، لباس های وی را به غارت برید و از پشت به او تجاوز کنید و اگر چنین کنید دیگر کسی به شهر شما نخواهد آمد. حضرت فرمود: پس آنها به قصد انجام این کار به سمت حومه شهر بیرون رفتند تا غریبه ای را بیابند و با او آن کنند. در همان حال ابلیس لعین خود به صورت جوانی امرد و زیبا ظاهر شد. مردم با دیدن او، به وی حمله کرده و جامه هایش را به غارت برده و مورد تجاوز جنسی قرار دادند و این کار به مذاقشان خوش آمد و کم کم به صورت عادتی درآمد که در مورد هر غریبی به کار می بستند و به مرور این کار را میان خود نیز انجام دادند و کار به جایی رسید که مردم شهر به دو دسته تقسیم شدند: یا مفعول بودند، یا فاعل.

خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که من لوط را به پیامبری برگزیدم. پس وی را نزد این قوم بفرست. ابراهیم علیه السلام نزد لوط رفت و او را از ماجرا آگاه ساخت و سپس به وی گفت: به شهر سَدُوم(۲) برو و آنان را به پرستش

۱- [۱] - امالی، ج ۱، ص ۲۴.

۲- [۲] - سَدوم: ازمجموعه شهر هایی است که میان حجاز و شام قرار دارد. «آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۲۰۲».

خـدا دعوت کن و آنان را از فرمان و عـذاب خـدا برحذر دار و به خاطرشان بیاور که خداوند با قوم نمرود بن کنعان چه کرد. پس لوط علیه السـلام عازم شـد تا به مجموعه شـهرهایی رسـید و توقف کرد بی آن که بدانـد از کدام شـهر کار خود را آغاز کنـد. اما بالاخره وارد شـهر سـدوم شد که بزرگ ترین شـهرها بود و حاکم آن شـهرها نیز در آن اقامت داشت. چون به وسـط بازار رسید، گفت: ای مردم! از خدا پروا کنید و از من فرمان برید و در انجام این کارهای ناپسند که پیش از این سابقه نداشته، خویشـتن دار باشـید و خودداری کنیـد. بت پرستی را رها کنیـد که من فرسـتاده خدا به سوی شـما هسـتم. این است معنای آیه «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ* إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ* وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَن قَالُواْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»(۱) [و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت(ی) را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است* شما از روی شـهوت به جای زنان با مردان درمی آمیزیـد. آری شـما گروهی تجاوزکاریـد* ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شـهرتان بیرون کنیـد؛ زیرا آنان کسانی انـد که به پاکی تظاهر می کننـد] یعنی خود را از آمیزش با مردان، پاک می دارنـد. و در جـای دیگر می فرمایـد: «أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» و مقصود از «منکر»، ریـگ بـازی، کف زدن، کبوتر بازی، به جان هم انـداختن کبوترهای جنگی، به جان هم انـداختن خروس‌های جنگی، به جان هم انـداختن سـگ هـا، بـاد رها کردن در مجالس و جامه های رنگارنگ پوشـیدن است، «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

چون این خبر به پادشاه سـدوم رسـید، گفت: وی را نزد من آوریـد. و چون لوط علیه السـلام در برابر پادشاه ایسـتاد، پادشاه به وی گفت: کیستی؟ گفت: نام من لوط و برادر زاده ابراهیم علیه السـلام هستم. اما آن که مرا فرستاده، پروردگار من و شماست و اما آن چه را که آورده ام این است که شما را به اطاعت از خدا و اوامر

۱- [۱] - اعراف/ ۸۲-۸۰.

او دعوت کنم و شما را از ارتکاب این اعمال زشت نهی کنم. چون پادشاه این سخنان را از لوط علیه السلام شنید، وحشت و ترس بزرگی در دلش افتاد، لذا به لوط گفت: من یک مرد از قوم خودم هستم و نمی توانم از طرف همه آنها به تو پاسخ دهم. تو خود نزد آنها برو، اگر به تو ایمان آوردند، من هم با آنها هستم. فرمود: پس لوط از نزد وی خارج شد و نزد قوم سدوم رفت و آنان را به پرستش خدا دعوت نمود و از ارتکاب گناه نهی فرمود و از عذاب خدایشان برحذر داشت. اما آنها از هر طرف به وی حمله کرده و گفتند: «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ»(۱)[اگر دست برنداری] «لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ»(۲) [قطعاً از اخراج شدگان خواهی بود] یعنی از شهر ما، «قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم»(۳) [من از کارتان] «مِّنَ الْقَالِينَ»(۴) [از دشمنانم] یعنی از آن متنفرم «رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ»(۵) [پروردگارا! مرا و کسان مرا از آن چه انجام می دهند، رهایی بخش] یعنی از زشت کاری ها.

پس لوط مدت بیست سال در میان ایشان اقامت گزید و آنان را به یکتا پرستی دعوت می کرد. در این مدت همسرش که زنی مؤمن بود، در گذشت و با زنی دیگر از قوم خود به نام «قواب» ازدواج کرد که قبلاً به وی ایمان آورده بود. از آن پس هر دو با هم مردم را به اطاعت خدا فرامی خواندند. اما مردم، لوط را دشنام داده و می زدند. این کار از آغاز بعثت لوط تا چهل سال ادامه داشت و هیچ اهمیتی به سخنان وی نمی دادند و از او اطاعت نمی کردند. در این هنگام زمین، به درگاه پروردگار شکایت برد و درختان و پرندگان و بهشت و دوزخ با زمین همنوا شده و به درگاه پروردگار ناله کردند. اما خداوند به آنان وحی فرمود که من حلیم و بردبارم و با عجله در مورد کسانی که مرا نافرمانی می کنند، تصمیم نمی گیرم تا این که زمان مشخص فرا رسد.

۱- [۱] - شعراء/ ۱۶۷.

۲- [۲] - شعراء/ ۱۶۷.

۳- [۳] - شعراء/ ۱۶۸.

۴- [۴] - شعراء/ ۱۶۸.

۵- [۵] - شعراء/ ۱۶۹.

امـام علیه السـلام ادامه می دهنـد: و چون دعوت پیامبرشـان را سـبک شـمرده و اقرار به اطـاعت از خـدا نکردنـد و همچنـان به گناهـان خود ادامه می دادنـد، خداونـد متعـال، چهـار فرشـته را که عبارت بودنـد از: جبرئیل، میکائیل، اسـرافیل و دردائیل، امر فرمود که نزد ابراهیم علیه السلام رفته و او را به پسری از همسرش ساره، دختر «هاراز بن ناخور» بشارت دهند. ساره، زمانی که خداوند آتش را بر ابراهیم علیه السـلام سـرد و سلامت گردانید، به وی ایمان آورده بود و خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که با وی ازدواج کند و ابراهیم علیه السـلام نیز با وی ازدواج کرد. این چهار فرشته به هیئت انسان هایی که عمامه هایی بر سـر داشـتند، درآمدند. عادت ابراهیم علیه السـلام این بود که جز با مهمان خدا غذا نخورد و سه روز بود که مهمانی نرسیده بود. لذا ابراهیم علیه السلام به ساره فرمود: برخیز و غذایی را تدارک کن تا من بیرون روم شاید مهمانی بیابم. ساره در پی تهیه غذا رفت و ابراهیم علیه السـلام در پی مهمان؛ اما هرچه گشت مهمانی نیافت. لذا در خانه اش نشـست و به خواندن صُحُفی که بر وی نـازل شـده بود، مشـغول گردیـد. ناگهـان متوجه شـد چهار مهمان اسب سوار در حضورش ایسـتاده انـد. این حادثه غیر منتظره به شدت وی را به وحشت انداخت. لذا آن چهار فرشـته به وی سلام کردند و او آرام گرفت و ترسش برطرف گشت و معنای آیه «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُـلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْـرَى قَالُواْ سَـلاَمًا»(۱) [و به راستی فرسـتادگان مـا برای ابراهیم مژده آوردنـد، سـلام گفتنـد] همین است. و خداونـد متعال در آیه دیگری می فرمایـد: «هَلْ أَتَاكَ حَـدِيثُ ضَـيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ* إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَـلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ»(۲) [آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسـید؟* چون بر او درآمدند، پس سـلام گفتند. گفت: سـلام. مردمی ناشناسید] چون صورت آنها را نمی دید و آنها را نمی شناخت. پس به ایشان خوشامد گفت و دعوت به نشسـتن کرد. آن گاه بر ساره وارد شـده و به وی فرمود: چهار مهمان خوش سـیما و خوش لباس بر ما وارد شده اند. آنها وقتی بر من

۱- [۱] - هود/ ۶۹.

۲- [۲] - ذاریات/ ۲۵-۲۴.

وارد شدند، چون درستکاران به من سلام گفتند، لذا از تو می خواهم برخیزی و به ایشان خدمت کنی. عرض کرد: ای ابراهیم! تا آن جا که من تو را می شناسم، با غیرت ترین مردان بوده ای؟! فرمود: هنوز هم هستم، اما این میهمانان عزیز و برگزیده اند.

سپس ابراهیم علیه السلام گوساله فربهی را سر بریده، پاک نمود و سپس تنور را برافروخت و گوساله را در تنور گذاشت تا بریان گشت و این معنای آیه ای است که می فرماید: «فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»(۱) [و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد] «حنیذ» به چیزی گفته می شود که در گودال بریان گردد.

وقتی غذا آماده شد، ابراهیم علیه السلام گوساله بریان را روی سفره نهاد و مقداری نان در اطراف آن گذاشت و به ایشان تعارف کرد که تناول کنند. ساره نیز کمر به خدمت ایشان بسته بود و منتظر بود که هر کدام چیزی احتیاج داشته باشند، فراهم کند که متوجه شد در حالی که ابراهیم علیه السلام بدون نگاه کردن به میهمانان مشغول غذا خوردن است، مهمان ها چیزی نمی خورند. لذا به ابراهیم گفت: ابراهیم! این میهمانان شما چیزی نمی خورند. پس ابراهیم علیه السلام به ایشان گفت: نمی خورید؟ و از این بابت، ترسی در دل او پیدا شد و معنای آیه «فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً»(۲) [و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت] همین است.

سپس ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر می دانستم شما نمی خورید، گوساله را از گاو جدا نمی کردم. پس جبرئیل دستش را به طرف گوساله دراز کرده و گفت: به اذن خدای متعال برخیز! پس گوساله برخاست و به طرف گاو رفت و پستانش را به دهان گرفت و مشغول شیر خوردن شد. در اینجا ترس ابراهیم علیه السلام شدت گرفته و گفت: «إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ* قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ* قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِی عَلَى أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قَالُواْ بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ

۱- [۱] - هود/ ۶۹.

۲- [۲] - هود/ ۷۰.

الْقَـانِطِينَ* قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَهِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ»(۱) [ما از شـما بیمناکیم* گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم* گفت: آیـا بـا این که مرا پیری فرا رسـیده است، بشـارتم می دهیـد؟ به چه بشـارت می دهیـد؟* گفتنـد: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش* گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می شود؟]

امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: ساره ایسـتاده بود و چون این سـخنان را شـنید، گفت: «أوهِ»(۲) کـه از آن در قرآن بـا لفظ «صَرَّه» یاد شده است: «فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّهٍ فَصَکَّتْ وَجْهَهَا»(۳) [و زنش با فریادی (از شگفتی) سر رسید و بر چهره خود زد] یعنی به صورت خود زد «وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِیمٌ»(۴) [و گفت زنی پیر نازا (چگونه بزاید)] یعنی زنی سالخورده که نازاست «قَالَتْ یَا وَیْلَتَی أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِی شَیْخًا إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجِیبٌ* قَالُواْ أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ»(۵) [(همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیـا فرزنـد آورم بـا آن که من پیرزنم و این شـوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است* گفتنـد: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شـما خاندان (رسالت) باد. بی گمان او ستوده ای بزرگوار است] «مجید» به معنای موجود برخوردار از شرافت و بزرگی و کرم است.

در آیه دیگری آمده است: «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَهً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمِ لُوطٍ* وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَهٌ»(۶) [و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم* و زن او ایستاده بود] یعنی برای خدمت به آنها

۱- [۱] - حجر/ ۵۶-۵۲.

۲- [۲] - اَوِهِ، واژه ای است که معنای آن تحسر و اندوه است یعنی: چه اندوهی! « لسان العرب، ماده اوه»

۳- [۳] - ذاریات/ ۲۹.

۴- [۴] - ذاریات/ ۲۹.

۵- [۵] - هود/ ۷۳-۷۲.

۶- [۶] - هود/ ۷۱-۷۰.

ایستاده بود «فَضَحِكَتْ»(۱) یعنی دچار حیض شد «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ»(۲) [پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم]

اسحاق بیش از هشتاد سال عمر کرد و نابینا گشت. وی پیوسته در معبد خود زندگی می کرد. روزی در کنار همسرش نشسته بود. ناگهان از وی خواست با او همبستر شود. زنش که رباب بنت لوط علیه السلام یا قدره نام داشت چنان خندید که دندان های آسیای وی نمایان گشته و به همسرش گفت: اسحاق! اسحاق گفت: بلی، اگر خدا خواهد! پس با وی نزدیکی کرد و همسرش به دو پسر باردار شد و چون خبر باردار بودن خود را به اسحاق داد، به وی فرمود: از این امر تعجب مکن، زیرا در آغاز جوانی شبی در خواب دیدم که درخت تنومند سرسبزی از پشتم رویید که شاخ و برگ های بسیار داشت و هر یک از این شاخ و برگ ها به رنگی بودند. سپس در خواب به من گفته شد: این شاخ و برگ ها فرزندان تو هستند و منزلت هر کدام متناسب با نورانیت آنهاست و ناگهان هراسان از خواب بیدار شدم. این باردار شدن تو تحقق خواب من است. همسرش گفت: ای پیامبر خدا و فرستاده او، آنها دو تا هستند و در شکم من چون دو دشمن با هم می جنگند. اسحاق گفت: ان شاء الله خیر است. چون مدت حمل به پایان رسید و نوزادان به دنیا آمدند، یکی از آنها که دیرتر به دنیا آمده، آن یکی را گرفته بود. از این رو یعقوب نامیده شد و آن که برادر خود را کنار زده و خود اول به دنیا آمده بود را «عیص» نامیدند. گویند ساره نود و نه سال داشت و ابراهیم علیه السلام نود و هشت سال داشت که ساره در همان شبی که خداوند قوم لوط را در زمین فرو برد، به اسحاق باردار گشت و چون مدت حملش کامل شد، در شب جمعه، روز عاشورا، وی را در حالی که نور درخشانی از او می تابید، به دنیا آورد و چون بر زمین افتاد، به درگاه پروردگار سجده کرد، آن گاه نشست و دست به دعا برداشته و حمد و ثنای خدا را به جا آورد.

امام صادق علیه السلام در ادامه می فرماید: سپس ساره مشغول تکرار این

۱- [۱] - هود/ ۷۱-۷۰.

۲- [۲] - هود/ ۷۱-۷۰.

عبارت خود: «پیرزنی نازا» شد، بی آن که بداند این میهمانان فرشته هستند. پس جبرئیل علیه السلام به وی نگریسته و گفت: ای ساره! این سخن پروردگار تو است و اوست حکیم دانا. چون از این موضوع فارغ شدند، ابراهیم به آنها گفت: «فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»(۱) [ای فرستادگان! مأموریت شما چیست؟] یعنی این که بعد از مژده ای که به من دادید، می خواهید چه کنید؟ «قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ»(۲) [گفتند: ما به سوی مردمی پلیدکار فرستاده شده ایم] و منظورشان قوم لوط بود «لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ»(۳) [تا سنگهایی از گل رس بر (سر) آنان فرو فرستیم] قتاده گوید: سنگی گل آلود بوده که در آتش جهنم پخته شده بود «مُسَوَّمَةً»(۴) [نشان گذاری شده] یعنی علامت گذاری شده، و گفته شده: روی هر سنگی نام شخصی از گناهکاران اسراف گر قوم لوط که به وسیله آن کشته می شد، نوشته شده بود.

امام علیه السلام در ادامه می فرماید: سپس جبرئیل به شکل واقعی خود درآمد و ابراهیم علیه السلام وی را شناخت. سپس میکائیل و اسرافیل و دردائیل را به عنوان برادران خود به حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی نمود. سپس ابراهیم علیه السلام به خاطر وضعیت برادر زاده اش لوط و خانواده او غمگین شد و به فرشتگان گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» یعنی زن لوط از جمله کسانی است که گرفتار عذاب می شوند. سپس از جبرئیل از تعداد مؤمنان در آن شهرها پرسید. جبرئیل گفت: جز لوط و دو دخترش کس دیگری وجود ندارد؛ و این همان معنایی است که خداوند بیان فرموده: «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(۵) [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و(لی) در آن جا جز یک

۱- [۱] - ذاریات/ ۳۱.

۲- [۲] - ذاریات/ ۳۲.

۳- [۳] - ذاریات/ ۳۳.

۴- [۴] - ذاریات/ ۳۴.

۵- [۵] - ذاریات/ ۳۶-۳۵.

خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم]

خداونـد متعال می فرمایـد: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الرَّوْعُ»(۱) [پس وقتی ترس ابراهیم زایل شـد] «وَجَاءتْهُ الْبُشْـرَی»(۲) [و مژده (فرزنددار شدن) به او رسید] «یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ»(۳) [درباره قوم لوط با ما (به قصد شـفاعت) چون و چرا می کرد] یعنی آن چه میـان ابراهیم علیه السـلام و جبرئیـل اتفـاق افتـاد. خداونـد متعال می فرمایـد: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُّنِیبٌ»(۴) [زیرا ابراهیم بردبار و نرمـدل و بازگشت کننـده (به سوی خدا) بود] یعنی این که وی در دعا مؤمن است و به عبادت پروردگارش روی می آورد. — می فرمایـد: - آن گاه به ابراهیم علیه السـلام فرمود: «یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَـذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّکَ»(۵) [ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمـده] «وَإِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ»(۶) [و برای آنان عذابی که بی بازگشت است خواهد آمد] «غیرمردود» به معنای «غیر مصـروف» یعنی «بی بازگشت» است. آن گاه ابراهیم علیه السـلام فرمود: ای فرشتگان و رسولان پروردگارم! بروید آن جا که فرمان داده می شوید.

گوید: پس فرشـتگان بر اسـبان خویش نشسـتند و نزدیک غروب به شـهرهای قوم لوط رسـیدند. پس رباب دختر لوط و همسر اسـحاق علیه السـلام که دختر بزرگتر بود و مشـغول برداشـتن آب بود، آنها را دید و متوجه شد مردمی صاحب جمال و خوش ظاهرند. لذا به آنان نزدیک شده و گفت: شـما را چه می شود که می خواهید بر قومی فاسق وارد شوید! کسـی از آنها شـما را میهمان نمی کند، مگر آن پیرمرد. او از بابت قوم، رنج و مصیبت زیادی کشیده است. _فرمود: _ پس آن فرشتگان به سمت حضرت لوط علیه السلام تغییر مسیر دادند که تازه از شخم زدن

ص:۱۹۸

۱- [۱] - سوره هود/ ۷۴.

۲- [۲] - سوره هود/ ۷۴.

۳- [۳] - سوره هود/ ۷۴.

۴- [۴] - سوره هود/ ۷۵.

۵- [۵] - سوره هود/ ۷۶.

۶- [۶] - سوره هود/ ۷۶.

فارغ شـده بود. چون حضـرت لوط ایشان را دیـد، برای آنان غمگین شد و برایشان از قوم خود بیمناک شد و معنای کلام خدا همین است که: «وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ»(۱) [و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به (آمدن) آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز، روزی سخت است] یعنی شرّ آن سخت و شدید است و در آیه دیگری گوید: «فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ* قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ»(۲) [پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند* (لوط) گفت: شـما مردمی ناشـناس هستید] یعنی، لوط علیه السـلام هم مثل ابراهیم علیه السلام ایشان را نشناخت. پس حضـرت لوط علیه السـلام به ایشان گفت: از کجا آمده اید؟ جبرئیل علیه السـلام در حالی که [لوط] وی را نشـناخته بود، گفت: از جـایی دور و به خـانه شـما درآمـده ایم، آیـا می توانی مـا را امشب میهمان کنی و اجر و ثواب شـما نزد خـدا باشـد؟ حضرت لوط علیه السلام گفت: آری، اما از این قوم فاسق- که خدا لعنتشان کند- بر شما بیمناک هستم.

پس جبرئیل به اسرافیل علیه السلام گفت: این یک بار. خداوند به ایشان فرمان داده بود که شهر را نابود نکنند، مگر این که از زبان حضـرت لوط علیه السـلام چهار بار شـهادت بر فسق آنها و لعنت بر ایشان را بشـنوند. سـپس جلو رفته و گفتنـد: ای لوط! شب مـا را دریافته و ما میهمان توایم، پس کاری را که لازم است انجام دهیـد. لوط علیه السـلام به ایشان گفت: به شـما اطلاع دادم که قوم من فسق می ورزند و زنان را رها کرده با مردان شهوت رانی می کنند- که لعنت خدا برایشان باد- پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم دومین شهادت.

سپس لوط به ایشان گفت: از اسب های خویش پیاده شوید و همین جا بنشینید تا تاریکی زیاد شود و آن گاه بی آن که کسی متوجه شـما شود، وارد شوید. آنها- که خدایشان لعنت کند- قوم فاسقی هستند. پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم شهادت سوم. سپس لوط بعد از این که تاریکی بر همه جا سایه افکند پیشاپیش آنها حرکت کرده تا این که وارد خانه او شدند و لوط، در را پشت سرِ آنها

۱- [۱] - هود/ ۷۷.

۲- [۲] - حجر/ ۶۲-۶۱.

بست. سپس زنش را که «قواب» نام داشت، صدا زده و به وی گفت: ای زن! تو چهل سال مرا نافرمانی کرده ای. اینها میهمان من هستند؛ دلم به خاطر ایشان، سرشار از ترس و لرز شده است. امشب از آنها پذیرایی کن تا از گذشته تو بگذرم. زن گفت: باشد!

خداوند متعال می فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَهَ نُوحٍ وَامْرَأَهَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَاهُمَا»(۱) [خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند]

خیانت این دو زن، خیانت به ناموس پیامبران نبوده است، زیرا خداوند متعال پیامبران خود را به این مصیبت مبتلا نمی کند؛ بلکه خیانت زن نوح علیه السلام این بود که به قوم خود می گفت: او را نزنید، چون دیوانه است. پادشاه قوم او مردی جبار و قوی و گمراه به نام دو قیل بن عویل بن لامک بن جنح بن قابیل بود. او نخستین کسی بود که خمر نوشید و بر تخت نشست و اولین کسی است که دستور داد لوازمی از آهن و سرب و مس بسازند و اولین کسی است که لباس زربفت پوشید. او و قومش، بت های پنج گانه را که «ودّا، سُواع، یَغُوث، یَعوق و نَسْر» نام داشتند، می پرستیدند که بت های قوم ادریس علیه السلام بودند. آنان به مرور زمان بر این بت ها افزودند تا به هزار و نهصد بت رسید که آنها را روی صندلی هایی از طلا و تخت هایی از نقره که به وسیله انواع فرش های فاخر فرش شده بود، نشانده بودند و برای بت ها تاج هایی مرصّع به انواع جواهرات و مرواریدها و یاقوت ها ساخته و بر سرشان گذاشته بودند. این بت ها خدمتکارانی داشتند که به آنان خدمت می کردند.

اما خیانت زن حضرت لوط علیه السلام این بود که اگر برای همسرش روز میهمان می آمد، بر پشت بام دود راه می انداخت و اگر شب میهمان سر می رسید، آتش روشن می کرد تا مردم متوجه شوند که در خانه لوط علیه السلام میهمان هست. آن شب نیز با آمدن میهمان ها چراغی به دست گرفت و وانمود کرد که

۱- [۱] - تحریم/ ۱۰.

می خواهـد آن را روشـن کنـد. او بـا این چراغ نزد جمـاعتی از قـوم و خویشاونـدان خـود رفت و آنـان را از حضـور میهمانـان حضرت لوط علیه السلام و جمالشان باخبر ساخت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت لوط متوجه کار وی شد، از این رو در خانه را بست و محکم کرد. فاسقان شهر که متوجه ماجرا شـده بودنـد، از هر طرف فریادزنان راهی خانه حضـرت لوط علیه السـلام شدنـد و پشت در خانه تجمع کردنـد و موجب وحشت آن حضـرت شدنـد؛ و این معنـای سـخن خداونـد متعال است: «وَجَاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»(۱) [و قوم او شـتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می کردند] پس حضـرت لوط علیه السلام آنان را خطـاب قرار داده و فرمود: «قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»(۲) [(لوط) گفت: ای قوم من! اینان دختران مننـد. آنان برای شمـا پـاکیزه ترنـد] یعنی از طریق ازدواج و نکاح آن هم اگر ایمان بیاوریـد «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَـيْفِي»(۳) [پس از خدا بترسید و مرا در کار میهمانانم رسوا مکنید] یعنی آبروی مرا در میزبانی این میهمانان نبرید «أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ»(۴) [آیا در میـان شـما آدمی عقل رس پیـدا نمی شود؟] یعنی آدمی بردبار و حلیم که شـما را امر به معروف کنـد و از منکر باز دارد. به او گفتنـد: «لَقَـدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ»(۵) [تـو خوب می دانی که مـا را به دخترانت حـاجتی نیست] حق در این جـا به معنای حاجت است، یعنی ما نیازی به دخترانت و میلی به آنها نـداریم «وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ»(۶) [و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم] یعنی عمل خبیثشان را می خواستند که همان آمیزش با مردان بود.

ص:۲۰۱

۱- [۱] – هود/ ۷۸.

۲- [۲] – هود/ ۷۸.

۳- [۳] – هود/ ۷۸.

۴- [۴] – هود/ ۷۸.

۵- [۵] – هود/ ۷۹.

۶- [۶] – هود/ ۷۹.

سپس در را شکسته و وارد خانه شده و حضرت را مورد خطاب قرار داده و گفتند: «أَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ»(۱) [آیا تو را از (میهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟]- فرمود:- پس به تنهایی و بدون میهمانانش بر در ایستاد و گفت: به خدا سوگند! تا رگی جنبان در بدن دارم، میهمانان خود را به شما تحویل نمی دهم، مگر این که بمیرم و قادر به انجام کاری نباشم «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ»(۲) [(لوط) گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم]

سپس یکی از مردان به وی نزدیک شده، بر صورت او کوفت و ریش وی را گرفته و از جلوی در، کنار زد. آن گاه لوط علیه السلام گفت: «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ»(۳) - فرمود:- سپس حضرت لوط علیه السلام سر خویش را به آسمان بلند کرده و گفت: خداوندا! حق مرا از قومم بستان و بر آنان لعن بسیار بفرست! آن گاه جبرئیل علیه السلام به اسرافیل علیه السلام گفت: این هم چهارمین شهادت!

سپس جبرئیل فرمود: «یَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُواْ إِلَیْکَ»(۴) [ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت] پس مژده باد تو را و بر ما غمگین مشو. سپس مردم به لوط علیه السلام حمله برده و در حالی که می گفتند: « أَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ»(۵) [آیا تو را از (میهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟] یعنی این که چرا میهمان به خانه ات دعوت می کنی؛ اما ناگاه جمال صورت جوانان را دیدند و حضرت لوط علیه السلام را رها کرده و به سمت آنها حمله آوردند. در این جا بود که خداوند پرده ای بر روی چشم ایشان کشید به طوری که دیگر چیزی نمی دیدند و صورت هایشان چون قیر سیاه گشته و مدام با

۱- [۱] - حجر/ ۷۰.

۲- [۲] - هود/ ۸۰.

۳- [۳] - هود/ ۸۰.

۴- [۴] - هود/ ۸۱.

۵- [۵] - حجر/۷۰.

صورت به دیوارها برخورد می کردنـد. «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَـيْفِهِ فَطَمَسْـنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِی وَنُذُرِ»(۱) [و از میهمان(های) او کام دل خواسـتند. پس فروغ دیدگانشان راستردیم و (گفتیم) (مزه) عذاب و هشدارهای مرا بچشـید] – فرمود:- در این هنگام عده ای دیگر به آنان نزدیک شده و خطاب به دوستان خود گفتند: اگر از ایشان کامجویی کرده اید، بیرون آیید تا ما نیز وارد شـده و شـهوت خود را به وسـیله آنهـا ارضا کنیم. اما فریاد برآمـد که: ای قوم! لوط، قومی جادوگر آورده، آنها چشـمان ما را جادو کرده اند، پس وارد شوید و دست ما را بگیرید و بیرون برید. لذا آنها وارد اتاق شده و آنها را خارج کردند و گفتند: ای لوط! صـبح که شد، می آییم و آن چه را که دوست داری نشانت می دهیم! اما حضرت لوط علیه السلام سکوت کرد تا خارج شدند.

سپس لوط علیه السـلام به فرشـتگان گفت: برای چه کاری فرسـتاده شـده ایـد؟ آنها به وی اطلاع دادند که مأموریتشان نابودی قوم اوست. پس گفت: این اتفـاق کی واقع می شود؟ جبرئیل گفت: «إِنَّ مَوْعِـدَهُمُ الصُّبْـحُ أَلَيْسَ الصُّبْـحُ بِقَرِيبٍ»(۲) [بی گمان وعـده گاه آنان صـبح است، مگر صـبح نزدیک نیست] سـپس جبرئیل علیه السـلام گفت: ای لوط! هم اکنون خارج شو «فَأَسْـرِ بِأَهْلِـكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ»(۳) [پس پاسـی از شـب گذشـته خـانواده ات را حرکت ده] یعنی آخر شب «وَلاَـ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَـدٌ إِلاَّ امْرَأَتَكَ»(۴) [و هیـچ کس از شـما نباید واپس بنگرد، مگر زنت] قواب «إِنَّهُ مُصِـيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ» [که آن چه به ایشان رسد به او (نیز) خواهد رسید] از عذاب.

فرمود: سـپس لوط علیه السـلام دختران و همسـر و گله و وسایل منزل خود را گرد آورد و جبرئیل علیه السـلام آنان را از شـهر خارج کرد. آن گاه جبرئیل علیه السـلام به لوط گفت: ای لوط! خداوند حکم فرموده صبح ریشه اینها کنده شود. پس زن وی به لوط گفت: ای لوط! خانه هایت را رها کرده ای، به کجا می روی؟ حضرت

۱- [۱] - قمر/ ۳۷.

۲- [۲] - هود/ ۸۱.

۳- [۳] - هود/ ۸۱.

۴- [۴] - هود/ ۸۱.

لوط به وی خبر داد که این جوانان فرستادگان خدا هستند و برای هلاک کردن مردم این شهرها آمده اند. زن لوط گفت: ای لوط! پروردگار تو چه قدرتی دارد که بتواند مردم این هفت شهر را هلاک کند؟! هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که سنگی از سجّیل بر سر وی افتاد و به هلاکت رسید و گفته شده: وی به مدت بیست سال به صورت سنگ سیاهی مسخ شده ماند و سپس زمین آن را بلعید.

فرمود: و حضرت لوط علیه السلام از آن شهرها خارج گردید که ناگهان جبرئیل امین علیه السلام بال خشم خود را گسترانید و اسرافیل شهرها را به محاصره در آورد و دردائیل بال خویش را زیر هفت طبقه زمین گسترانید و عزرائیل علیه السلام آماده قبض روح آنان در میان آتش گردید و چون سپیده صبح دمید، جبرئیل امین با بلندترین صدای خود فریاد زد: چه بد است صبحگاه قومی غافل.

فرمود: سپس جبرئیل- طاووس فرشتگان که حلقه ای از نور بر گردن دارد، آن فرشته قدرتمند- ریشه هفت شهر را از اساس برکند و با بال خشم خود هفت طبقه زمین را از لوث وجود ایشان پاک کرد و چون به آب سیاه رسید، هفت شهر را با کوه ها و دره ها و درختان و خانه ها و اتاق ها و رودها و کشتزارها و چراگاه ها برکند و آنها را تا دریای سبز که در آسمان است، برد به گونه ای که ساکنان آسمان، صدای کودکان و عوعو سگان و آواز خروس های ایشان را شنیدند و گفتند: اینان کیانند که مغضوب شده اند؟ پاسخ آمد: اینان قوم لوط علیه السلام هستند؛ و آنان همچنان بر روی بال جبرئیل بودند تا این که بال آن چنان به لرزه افتاد که گویی برگ نخلی در معرض بادی تند قرار گرفته باشد و منتظر است کی دستور نابودی ایشان صادر می شود. سپس ندا آمد: شهرها را در هم بکوب. پس جبرئیل امین علیه السلام آنها را زیر و رو کرد و این معنای سخن حق تعالی است که می فرماید: «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى* فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى»(۱) [و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند* پوشاند بر آن (دو شهر از باران گوگردی) آن چه را پوشاند] منظور کسانی است که فرشتگان از بالا بر آنان سنگ پرتاب کردند.

۱- [۱] - نجم/ ۵۴-۵۳.

خدای متعال می فرماید: «فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا»(۱) [پس چون فرمان ما آمـد] یعنی عذاب ما «جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ»(۲) [آن (شـهر) را زیر و زبر کردیم و سـنگ پـاره هایی از (نوع) سـنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم] یعنی پشت سـر هم و روی هر سـنگی نـام صـاحبش بر آن نوشـته شـده- فرمود:- پس آن قوم از خواب بیـدار شدنـد و ناگهان دریافتند که زمین به همراه آنان در حال سـقوط از بالا هسـتند و زیرشان پر از آتش است و فرشتگان نیز آنان را با سنگ هایی که در آتش جهنم پخته شـده انـد، سـنگ باران می کنند و بدین ترتیب، صـبح کسانی که به ایشان هشدار داده بود، بد شد. و روایت شـده، افرادی از این شـهرها که در جاهای دیگر بودنـد و دین و رفتارهای آنها را داشـتند، از آسـیب سـنگ ها در امان نمانده و بر اثر اصابت سنگ به سرشان کشته شدند.

پیامبر خاتم، محمـد بن عبد الله صـلی الله علیه و آله می فرمود: من صداهای رعد آسای بادها را می شـنوم و گمان می کنم که آنها همان سـنگ هایی هستند که خداوند ستمگران را وعده کرده است، همان طور که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ»(۳) [و (خرابه های) آن از ستمگران چندان دور نیست] و فرموده حق تعالی: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ»(۴) [بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد] یعنی به وسیله سنگ «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»(۵) [یا شما را گروه گروه به هم اندازد] یعنی فرو رفتن در زمین. کعب می گوید: پس دود سیاه متعفنی از این شهرها متصاعد شد که از شدت تعفن، کسی قادر به استشمام آن نبود و آثار این شهرها و مردم آن به جای ماند تا عبرتی باشد برای هر که آن را می بینـد، و این معنای آیه خـدای متعال است که می فرمایـد: «وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». فرمود: حضرت لوط

ص:۲۰۵

۱- [۱] – هود/ ۸۲.

۲- [۲] – هود/ ۸۲.

۳- [۳] – هود/ ۸۳.

۴- [۴] – انعام/ ۶۵.

۵- [۵] – انعام/ ۶۵.

علیه السـلام نزد عمویش ابراهیم علیه السـلام رفت و او را از سـرنوشت قومش آگـاه نمود و این همـان معنـای کلام حق تعالی است که می فرمایـد: «وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ»(۱) [و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که (مردمش) کارهای پلید (جنسی) می کردند نجات دادیم به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند].

«وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ...وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ(۴۳)»

«وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ(۳۹) فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(۴۰) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ(۴۳)»

[و قـارون و فرعـون و هامـان را (هـم هلاـک کردیم) و به راسـتی موسـی برای آنـان دلایـل آشـکار آورد، و(لی آنهـا) در آن سرزمین سرکشـی نمودنـد و (با این همه بر ما) پیشـی نجسـتند* و هر یک (از ایشان) را به گناهش گرفتار (عـذاب) کردیم. از آنـان کسانی بودنـد که بر (سـر) ایشان بادی همراه با شن فرو فرسـتادیم و از آنان کسانی بودنـد که فریاد (مرگبار) آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و (این) خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خـود سـتم می کردنـد* داسـتان کسـانی که غیر از خـدا دوسـتانی اختیـار کرده انـد، همچون عنکبوت است که خـانه ای برای خویش ساخته و در حقیقت، اگر می دانستند سست ترین خانه ها، همان خانه عنکبوت است* خدا می داند هر آن چه

ص:۲۰۶

۱- [۴] – انبیاء/ ۷۴.

را که جز او می خوانند و هم اوست شکست ناپذیر سنجیده کار* و این مثلها را برای مردم می زنیم، و(لی) جز دانشوران آنها را درنیابند]

۱) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» گوید: این آیه باور جبریان را که گمان می کنند فاعل همه افعال خداوند عزّ و جلّ است و آنها هیچ نقشی و ثوابی در آن ندارند، باطل می کند؛ زیرا خداوند به آنها پاسخ داده و می فرماید: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ» و نفرمود: «بفعلنا به» زیرا خدای عزّ و جلّ عادل تر از آن است که بنده اش را به خاطر فعلش که او را مجبور به انجام آن کرده، عذاب دهد. سپس خداوند فرمود: «فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ» و آنان قوم شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام بودند و «وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ»، و آنها قوم هود علیه السلام بودند «وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا» و آنان فرعون و یارانش بودند. سپس گوید: خداوند عزّ و جلّ با تأکید و در ردّ جبری مذهبان، فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، آن گاه خداوند مثلی درباره کسانی که اولیایی جز خدا می گیرند می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا»، و این همان تارهایی است که عنکبوت بر در غاری بافت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد آن گردید و آن سست ترین خانه است- گوید:- کسی که جز الله را به ولایت قبول کند نیز چنین وضعی دارد. سپس فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» یعنی آل محمد علیهم السلام .(۱)

۲) شرف الدین نجفی از احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از سالم بن مکرّم، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام باقر علیه السلام درباره کلام خدای متعال: «كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ» می فرماید: آن حمیراء است(۲).

۳) محمد بن عباس از حسین بن عامر، از محمد بن عیسی، از ابو عمیر، از

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۷.

مالـک بن عطیّه، از محمـد بن مروان، از فضـیل بن یسار، از امام باقر علیه السـلام روایت کرده که آن حضـرت در معنای کلام خـدای متعال: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» فرمود: «ما آنها هستیم»(۱). به هنگام تفسـیر این کلام خدای متعال: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(۲) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم الهی یافته‌اند] حدیثی در این باره گفته خواهد شد.

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْکَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ...وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(۴۶)»

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ(۴۵) وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(۴۶)»

[آن چه از کتـاب به سوی تو وحی شـده است، بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسـند باز می دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می داند چه می کنید* و با اهل کتاب جز به (شیوه ای) که بهتر است مجادله مکنید، مگر (با) کسانی از آنان که سـتم کرده اند و بگویید به آن چه به سوی ما نازل شده و (آن چه) به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم]

۱) علی بن ابراهیم: سـپس خداونـد پیـامبرش صـلی الله علیه و آله را مورد خطـاب قرار داده و فرمود: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ» گفت: هر کس نمـاز، او را از فحشـا و منکر بـاز نـدارد، چیزی جز دوری ار خدا به او اضافه نمی شود.(۳)

۲) طبرسـی: گویـد: یاران ما از امام صادق علیه السـلام روایت کرده اند که آن حضـرت فرمود: هر کس دوست دارد بداند که آیا نمازش پذیرفته است یا نه، نیک

ص:۲۰۸

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۸.

۲- [۲] - عنکبوت/ ۴۹.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.

بنگرد که آیا نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته است یا نه؟ به همان مقدار که نمازش او را باز داشته باشد، از او پذیرفته می شود(۱).

۳) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسین بن عبد الرحمن، از سفیان حریری، از پدرش، از سعد خفّاف، از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که: عرض کردم: ای ابو جعفر! آیا قرآن سخن می گوید؟ آن حضرت تبسّمی فرمود و سپس فرمود: خداوند ضعفای شیعیان ما را رحمت کند،آنها اهل تسلیم هستند. سپس ادامه دادند: بلی، ای سعد و نماز هم سخن می گوید و شکل و شمایل دارد و امر و نهی می کند(۲). سعد گفت: از این سخن رنگ رخسارم دگرگون گشته و عرض کردم: این چیزی است که نمی توانم درباره اش با مردم سخن بگویم. امام باقر علیه السلام فرمود: مگر مردم، کسی غیر از شیعیان ما هستند؟ هر که نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد! آیا کلام قرآن را به گوش تو برسانم؟ عرض کردم: بلی، صلوات خدا بر تو باد! فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ وَلَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ»، نهی کردن سخن است، فحشا و منکر، مردانی هستند و ما ذکر الله هستیم و ما اکبر هستیم.

۴) عیاشی، گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید: ذکر و یاد خدا بزرگ تر است در کنار حلال و حرام الهی.(۳)

۵) علی بن ابراهیم گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره آیه «وَلَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ» می فرماید: ذکر نمازگزاران از جانب خدای متعال بزرگ تر از ذکر خدا توسط نمازگزاران است؛ مگر نمی بینی که می فرماید: «اذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ»(۴) [مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم] و درباره «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ» می فرماید: منظور یهودیان و نصرانیان هستند «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۹.
۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۱.
۳- [۳] - بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۰.
۴- [۴] - بقره/ ۱۵۲.

أَحْسَنُ» یعنی با قرآن(۱) با ایشان مجادله کنید.

۶) امام ابو محمد عسکری علیه السلام می فرماید: امام صادق علیه السلام هنگامی که موضوع جدل در دین در حضورش مطرح گردید و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام از آن نهی کرده اند، فرمود: از آن نهی مطلق نشده، بلکه از جدل به غیر احسن نهی شده است، مگر نشنیده اید خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و «ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»(۲) [با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای]

علما، جدال به احسن را عین دین دانسته اند و جدال به غیر احسن حرام گردیده است. خداوند آن را بر شیعیان ما حرام کرده است و چگونه خداوند جدال را به کلی حرام می کند در حالی که خود می فرماید: «وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاَّ مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»(۳) [و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد] و «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»(۴) [این آرزوهای (واهی) ایشان است. بگو: اگر راست می گویید، دلیل خود را بیاورید] با این سخن خداوند، علم و ایمان راستین را با برهان قرین کرده است و مگر برهان جز با جدال به احسن حاصل می شود؟!

گفته شد: ای فرزند رسول خدا! جدال به احسن چیست و جدال به غیر احسن کدام است؟ فرمود: جدال به غیر احسن آن است که با کسی جدال کنی که مخالف عقیده توست و اشکال نادرستی از تو بگیرد و تو نتوانی با حجتی که خداوند برای آن قرار داده پاسخ دهی، بلکه سخن او را انکار کنی یا این که حقی را انکار نمایی که آن شخص می خواهد برای اثبات باطل خود به آن استناد کند و بدین ترتیب از

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲- [۲] - نحل/ ۱۲۵.

۳- [۳] - بقره/ ۱۱۱.

۴- [۴] - بقره/ ۱۱۱.

ترس این که مغلوب استدلال وی گردی، امر حقی را انکار می کنی؛چون نمی دانی چگونه از دست وی رهایی یابی و این بر شیعه ما حرام است؛ زیرا با این کار باعث می شوند هم شیعیانی که از نظر علمی کم توشه هستند و هم آن باطل گرایان به فتنه گرفتار شوند؛ زیرا آن مبطل یا مخالف از نقطه ضعف شما برای تقویت استدلال باطل خود بهره می برد. اما ضعفای شما چون می بینند آن که بر حق است توان جدال با آن که بر باطل است را ندارد، دل آزرده می شوند. اما جدال به احسن آن است که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور داده برای محکوم کردن کسی که منکر معاد پس از مرگ و زنده شدن مردگان است از آن استفاده کند و آن سخن خداوند متعال است که از قول آن شخص منکر می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ»(۱) [و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟] و در پاسخ به او می فرماید: «قُلْ»(۲) [بگو:] ای محمد «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ* الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» [همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می افروزید] تا انتهای سوره.

بدین ترتیب، خداوند از پیامبر خود خواست که با آن مدّعی که گفته است: چگونه ممکن است که خداوند این استخوان های پوسیده را زنده کند؟ پاسخ داده و بگوید که خداوند متعال فرموده است: «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ»، آیا کسی بار اول آن را از هیچ آفریده از آفرینش دوباره آن- هنگامی که پوسیده شود- ناتوان است؟! آفرینش اولیه او نزد شما دشوارتر است تا زنده کردن دوباره آن.

سپس فرمود: «جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا»، یعنی این که اگر توانسته است آتش داغ را در درخت سرسبز مرطوب پنهان کند و سپس بیرون آرد، به شما فهمانده است که زنده کردن آن کس که پوسیده، برایش آسان تر است. سپس فرمود:

۱- [۱] - یس/ ۷۸.

۲- [۲] - یس/ ۸۰-۷۹.

«أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ»(۱) [آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری. اوست آفریننده دانا] یعنی این که اگر آفرینش آسمان ها و زمین در وهم شما دشوارتر و ناشدنی تر از آفرینش دوباره استخوان های پوسیده است، چگونه آفرینش امر دشوارتر را از جانب خدا که نزد شما شگفت انگیزتر و ناشدنی تر است جایز و روا می دارید، ولی آسان تر از آن را یعنی زنده کردن استخوان های پوسیده را روا و جایز نمی شمارید؟!

سپس امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: جدال به احسن یعنی این؛ زیرا ریشه تفکر کافران را می خشکاند و شبهات آنها را برطرف می سازد. اما جدال به غیر احسن آن است که حقی را انکار کنی که از تشخیص آن از باطل، با آن که با وی جدال می کنی، درمانده باشی و برای این که او را از باطل خودش دور کنی، حق را انکار کنی و این حرام است، چون در این صورت تو هم مثل او هستی. او حقی را انکار کرده و تو نیز حق دیگری را انکار کرده ای.(۲)

«وَکَذَلِکَ أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاء مَن یُؤْمِنُ بِهِ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الْکَافِرُونَ(۴۷) »

[و هم چنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم. پس آنان که بدیشان کتاب داده ایم بدان ایمان می آورند و از میان اینان کسانی اند که به آن می گروند و جز کافران (کسی) آیات ما را انکار نمی کند]

۱) محمد بن عباس از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از حسین بن حمّاد، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره سخن حق تعالی که می فرماید: «فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ» فرموده است: آنان آل محمد علیهم السلام و «وَمِنْ هَؤُلَاء مَن یُؤْمِنُ بِهِ»، یعنی مؤمنان از

۱- [۱] - یس/ ۸۱.

۲- [۲] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۵۲۷.

اهل قبله هستند(۱).

۲) از او، از ابو سعید، از احمد بن محمد، از پدرش، از حُصین بن مُخارق، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ» روایت شده است که آن حضرت فرمود: آنان آل محمد علیهم السلام هستند.(۲)

۳) علی بن ابراهیم گوید: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ» آمده است که آن حضرت فرمود: ایشان آل محمد علیهم السلام هستند «وَمِنْ هَؤُلَاء مَن یُؤْمِنُ بِهِ» یعنی مؤمنان از اهل قبله.(۳)

«وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ(۴۸)»

[و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» معطوف است بر سوره فرقان آیه «اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَى عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلًا»(۴) [آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود] و خداوند به ایشان پاسخ داده و فرموده: چگونه ادعا می کنند که آن چه را که می خوانی و از آن آگاه می شوی را از دیگری رونویسی می کنی، در حالی که تو «وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» یعنی شک کردند.(۵)

ص:۲۱۳

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۹.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۱۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۴- [۴] - فرقان/ ۵.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

«بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ...وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ(۶۹) »

«بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ(۴۹) وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَیْهِ آیَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا
الْآیَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِیرٌ مُّبِینٌ(۵۰) أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ یُتْلَى عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَرَحْمَةً وَذِکْرَى لِقَوْمٍ
یُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ کَفَى بِاللَّهِ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ شَهِیدًا یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِینَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَکَفَرُوا بِاللَّهِ أُوْلَئِکَ هُمُ
الْخَاسِرُونَ (۵۲) وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءهُمُ الْعَذَابُ وَلَیَأْتِیَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ (۵۳) یَسْتَعْجِلُونَکَ
بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ (۵۴) یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَیَقُولُ ذُوقُوا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ
(۵۵) یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَالَّذِینَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ (۵۸) الَّذِینَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ
یَتَوَکَّلُونَ(۵۹) وَکَأَیِّن مِن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ یَرْزُقُهَا وَإِیَّاکُمْ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ(۶۰) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى یُؤْفَکُونَ(۶۱) اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ(۶۲)
وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَیَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ(۶۳) وَمَا هَذِهِ
الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ(۶۴) فَإِذَا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ
فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ یُشْرِکُونَ(۶۵) لِیَکْفُرُوا بِمَا آتَیْنَاهُمْ وَلِیَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۶۶) أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا
وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ یَکْفُرُونَ(۶۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ کَذِبًا أَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا
جَاءهُ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْکَافِرِینَ(۶۸) وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ(۶۹) »

ص:۲۱۴

[و گفتنـد: چرا بر او از جـانب پروردگـارش نشانه هایی (معجزه آسا) نازل نشـده است؟ بگو: آن نشانه ها پیش خـداست و من تنها هشـدار دهنده ای آشـکارم* آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می شود، بر تو فرو فرسـتادیم؟ در حقیقت در این (کار) برای مردمی که ایمان دارنـد، رحمت و یادآوری است * بگو: کافی است خدا میان من و شـما شاهد باشـد. آن چـه را کـه در آسـمان هـا و زمیـن است می دانـد و آنـان کـه بـه باطـل گرویـده و خـدا را انکـار کرده انـد، همـان زیانکارانند* و از تو به شتاب درخواست عذاب (الهی را) دارند و اگر سرآمدی معیّن نبود، قطعاً عذاب به آنان می رسید و بی آن که خبردار شونـد، غافلگیرشـان می کرد* و شـتابزده از تو عـذاب می خواهنـد و حـال آن که جهنم قطعـاً بر کـافران احاطه دارد* آن روز که عـذاب از بالای (سـر) آنهـا و از زیر پاهایشـان آنها را فرو گیرد و (خـدا) می فرمایـد: (نتیجه) آن چه را می کردید بچشـید* ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من فراخ است؛ تنها مرا بپرستید* هر نفسـی چشـنده مرگ است. آن گاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد* و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته کرده اند، قطعاً آنان را در غرفه هایی از بهشت جـای می دهیم که از زیر آنها جویها روان است. جاودان در آن جا خواهنـد بود. چه نیکوست پاداش عمل کننـدگان* همان کسانی که شـکیبایی ورزیـده و بر پروردگارشان توکل نموده انـد* و چه بسـیار جاندارانی که نمی توانند متحمل روزی خود شوند. خداست که آنها و شـما را روزی می دهد و اوست شنوای دانا* و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشـید و ماه را (چنین) رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. پس چگونه (از حق) بازگردانیده می شوند؟ * خـدا بر هر کس از بنـدگانش کـه بخواهـد روزی را گشـاده می گردانـد و (یـا) بر او تنـگ می سـازد؛ زیرا خـدا بـه هر چیزی دانـاست* و اگر از آنان بپرسـی چه کسـی از آسـمان آبی فرو فرسـتاده و زمین را پس از مرگش به وسـیله آن زنـده گردانیـده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. بگو: ستایش از آن خداست با این همه، بیشترشان نمی اندیشند* این زندگی دنیا جز سرگرمی و بـازیچه نیست و زنـدگی حقیقی همانـا (در) سـرای آخرت است. ای کـاش می دانسـتند* و هنگـامی که بر کشـتی سوار می شونـد، خدا را پاکدلانه می خوانند، و(لی) چون به سوی خشـکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شـرک می ورزند* بگذار تا به آن چه بدیشان داده ایم انکار آورند و بگذار تا

برخوردار شونـد. زودا که بداننـد * آیا ندیـده انـد که ما (برای آنان) حرمی امن قرار دادیم و حال آن که مردم از حوالی آنان ربوده می شونـد. آیا به باطل ایمان می آورنـد و به نعمت خـدا کفر می ورزنـد؟* و کیست سـتمکارتر از آن کس که بر خـدا دروغ بنـدد یـا چون حق به سوی او آیـد، آن را تکـذیب کنـد؟ آیـا جـای کـافران (در) جهنم نیست؟ * و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است]

۱) محمـد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حمّاد بن عیسـی، از حسـین بن مختار، از ابو بصـیر روایت کرده است که گفت: شـنیدم که امام باقر علیه السـلام با شنیدن آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» با دست مبارک خود به سینه خویش اشاره فرمود.(۱)

۲) از او، از احمـد بن مهران، از محمـد بن علی، از ابن محبـوب، از عبـد العزیز عبـدی، از امـام صـادق روایت می کنـد که آن حضرت درباره سخن حق تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنها ائمه علیهم السلام هستند.(۲)

۳) از او، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عثمان بن عیسی، از شماعه، از ابو بصیر روایت کرده که گفته است: امام باقر علیه السـلام درباره آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُـدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: ای ابو محمـد! به خـدا سوگند، آن چه فرموده درباره کسانی است که از قرآن جدا نیسـتند. عرض کردم: قربانت گردم! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: چه کسانی جز ما می توانند باشند؟(۳)

۴) از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسـین، از یزید بن شـعر، از هارون بن حمزه غَنوی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفته است: شـنیدم که آن حضرت درباره آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنان اختصاصاً امامان علیهم السلام هستند.(۴)

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۲.
۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۳.
۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۴.

۵) از او، از جمعی از یاران، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت شده است که گفت: درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: آنان اختصاصاً امامان علیهم السلام هستند.(۱)

۶) محمد بن حسن صفّار از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفته است: به آن حضرت عرض کردم: آیا مقصود از آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» شما هستید؟ فرمود: پس ممکن است چه کسانی باشند؟!

۷) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از ابن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده که: آن حضرت آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را تلاوت نموده و سپس فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند! آن چه فرموده درباره کسانی است که از قرآن جدا نیستند. عرض کردم: قربانت گردم! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: جز ما چه کسانی ممکن است باشند؟!(۲)

۸) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از ابن مسکان، از حجر، از حمران، از امام باقر علیه السلام و ابو عبد الله برقی، از ابو جَهْم، از اسباط، از امام صادق علیه السلام در معنای کلام خدای تبارک و تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» روایت کرده که آن حضرت فرمود: ما هستیم.(۳)

۹) از او، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر و حسن بن علی بن فضّال، از مثنّی حنّاط، از حسن صیقَل روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» چه کسانی

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۵.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۱، باب ۱۱، ح ۳.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۱، باب ۱۱، ح ۴.

هستند؟ فرمود: ما، مقصود حق تعالی ما هستیم.(۱)

۱۰) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ایّوب بن حُرّ، از حمران روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره سخن حق تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسیده و عرض کردم: آیا منظور، شما هستید؟ فرمود: پس چه کسی ممکن است باشد؟!(۲)

۱۱) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت شده که گفت: درباره سخن خداوند تبارک تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» از ایشان سؤال کردم، فرمودند: ایشان، امامان هستند.(۳)

۱۲) از او، از محمد بن حسین، از یزید بن شَعر، از هارون بن حمزه روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام در مورد آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» می فرماید: آنها اختصاصاً ائمه علیهم السلام هستند و این را جز عالمان درنمی یابند و فقط کسی که امام و آیات را بشناسد، این را درمی یابد.(۴)

۱۳) از او، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: رجس، خود شک است و ما هرگز در دین خود شک نمی کنیم. سپس آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: آیا شما، همانان هستید؟ فرمود: پس چه کسانی ممکن است باشند؟!(۵)

۱۴) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از محمد بن یحیی، از عبد الرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در قرآن آمده است که این علم به من ختم شده است. سپس انگشتان خود را جمع

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۱۶.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۱، باب ۱۱، ح ۶.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۸.

۴- [۴] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۳، باب ۱۱، ح ۱۷.

۵- [۵] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۱۳.

کرد و آن گاه فرمود: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أَوتُوا الْعِلْمَ».(۱)

۱۵) محمد بن عباس گوید: علی بن سلیمان زراری، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر روایت کرده است که: از ابو جعفر باقر علیه السلام در باب مقصود آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمودم و عرض کردم: آیا شما، همانان هستید؟ پس امام باقر، ابو جعفر علیه السلام فرمود: در حالی که «الرّاسخون فی العلم» ما هستیم، این افراد ممکن است چه کسانی باشند؟(۲)

۱۶) از او، از محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه روایت کرده که گفت: به ابو جعفر باقر علیه السلام درباره منظور خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمودم، فرمود: منظور آن، ما هستیم.(۳)

۱۷) از او، از احمد بن قاسم همدانی، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن خالد برقی، از علی بن اسباط روایت شده که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمود، امام علیه السلام فرمود: آنها ما هستیم. آن مرد عرض کرد: قربانت گردم! تا قیام قائم علیه السلام؟ فرمود: همه ما یکی پس از دیگری قائم به امر خدای عزّ و جلّ هستیم تا این که صاحب شمشیر بیاید و چون ایشان بیاید، فرمانی دیگر می رسد.(۴)

۱۸) از او، از احمد بن هَوْذَه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از عبد العزیز عبدی روایت شده است که گفت: از ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۱۴.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۱.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲.

۴- [۴] - تأویل ا لآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۳.

سؤال نمودم، فرمود: ایشان امامان آل محمّد علیهم السلام هستند.(۱)

۱۹) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا» انکار امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام است «إِلَّا الظَّالِمُونَ» و خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ» ای محمد! «بِالْعَذَابِ» یعنی قریش. از این رو خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»(۲) [و از تو به شتاب درخواست عذاب (الهی را) دارند و اگر سرآمدی معیّن نبود، قطعاً عذاب به آنان می رسید و بی آن که خبردار شوند، غافلگیرشان می کرد]

۲۰) هم او گوید: و در روایت ابو جارود از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درخصوص آیه «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ» آمده است که آن حضرت می فرماید: از ملوک اهل فسق، اطاعت نکنید و چنانچه بیم داشتید شما را در دینتان به فتنه اندازند، سرزمین من گسترده است و هم اوست که فرموده است: «فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ»(۳) [گویند: در چه (حال) بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم] آن گاه فرمود: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا»(۴) [مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید] سپس فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، یعنی بر فرمانبرداری از خدا شکیبا باشید؛ زیرا بی شک شما به سوی او باز می گردید.(۵)

۲۱) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَكَأَيِّن مِن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» گفته است: اعراب از ترس گرسنگی، فرزندان خود را می کشتند. از این رو خداوند فرموده است: «نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ»(۶) [ما شما و آنان را روزی می رسانیم]. و این که خداوند می فرماید: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» یعنی در آن نمی میرند.

۱- [۱] - تأویل ا لآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳- [۳] - نساء / ۹۷.

۴- [۴] - نساء / ۹۷.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۶- [۶] - انعام / ۱۵۱.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا»، یعنی صبوری کردند و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد پرداختند «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» یعنی قطعاً آنها را استوار می گردانیم «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»(۱).

۲۲) یک بار دیگر علی بن ابراهیم به روایت ابو جارود روایت کرده که ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: این آیه(۲) برای آل محمد و شیعیان آنهاست.(۳)

۲۳) ابن بابویه گوید: ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که رحمت خدا بر او باد- از عبد العزیز بن یحیی جَلُودی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از ابو جعفر محمد بن علی، امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: چون امیر المؤمنین از جنگ نهروان به کوفه بازگشت و شنید که معاویه وی را دشنام داده و بر او عیب گرفته و یارانش را به قتل می رساند، خطبه ای ایراد فرمود تا این که به این سخن رسید: بدانید که مرا اختصاصاً در قرآن نام هایی است، بر حذر باشید از این که شما را از آنها دور نسازند که اگر چنین شود در دینتان گمراه می شوید. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصادقین»(۴)، آن «صادق» من هستم. مؤذّن دنیا و آخرت منم. خدای عزّ و جلّ می فرماید: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»(۵) [پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد] آن مؤذّن من هستم. و فرمود: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ»(۶) [و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش] آن اذان از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله منم و «محسن» آیه خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» منم و «صاحبدل» مورد اشاره خدای عزّ و جلّ در آیه «اِنّ فی ذلک لِذکری لِمَن کانَ له قَلب او اَلقی السَّمع

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲- [۲] - منظور وی آیه ۶۹ سوره عنکبوت است.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۴- [۴] - آیه ای به این لفظ در قرآن نیامده بلکه معنای آن ذکر شده است.

۵- [۵] - اعراف/ ۴۴.

۶- [۶] - توبه/ ۳.

وَ هُوَ شَهِید»(۱) [قطعاً در این عقوبت‌ها برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است] من هستم و آن «ذاکر»ی که خدای تبارک تعالی در آیه «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِهِمْ»(۲) [همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می کنند] می‌فرماید، من هستم.

ما صاحبان اعراف هستیم: من و عمویم و برادرم و پسرعمویم. به خدایی که شکافنده دانه و هسته است، دوستدار ما وارد جهنم نمی شود و دشمن ما به بهشت نمی رود. خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ»(۳) [و بر اعراف مردانی هستند که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می شناسند]. آن «صِهر» که خدای عزّ و جلّ در آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»(۴) [و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد] من هستم. من آن «گوش شنوا» هستم که خدای متعال می فرماید: «وَتَعِیَهَا أُذُنٌ وَاعِیَةٌ»(۵) [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد] و «سَلَمٍ» رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ»(۶) [و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است] منم و مهدی این امت از فرزندان من است.(۷)

۲۴) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از عمر بن محمد بن زکی، از محمد بن فضیل، از محمد بن شعیب، از قیس بن ربیع، از منذر ثوری، از محمد بن حنفیّه، از پدرش علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای عزّ و جلّ

۱- [۱] - ق/۳۷

۲- [۲] - آل عمران/ ۱۹۱.

۳- [۳] - اعراف/ ۴۶.

۴- [۴] - فرقان/ ۵۴.

۵- [۵] - حاقه/ ۱۲.

۶- [۶] - زمر/ ۲۹.

۷- [۷] - معانی الاخبار، ص ۵۸، ح ۹.

می فرماید: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». آن «محسن» منم. (۱)

۲۵) از او، از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از حسن بن حمّاد، از ابو جارود، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: مقصود از آیه خدای عزّ و جلّ که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» ما هستیم.(۲)

۲۶) از او، از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از مسلم حذاء، از زید بن علی، روایت شده است که درباره این کلام خداوند تبارک و تعالی: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»گفت: ما همانان هستیم. گفتم: اگر شما نباشید، پس چه کسی می‌خواهد باشد(۳)!

۲۷) شیخ مفید در «الاختصاص» گوید: در باب آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت کرده و فرموده است: این آیه در حق ما اهل بیت نازل شده است.(۴)

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۵.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۶.
۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۷
۴- [۴] - اختصاص، ص ۱۲۷.

سوره روم

اشاره

سوره روم، مکی است جز آیه ۱۷ که مدنی است. این سوره دارای ۶۰ آیه است که پس از سوره انشقاق نازل شده است

ص:۲۲۵

فضیلت و ثواب قرائت سوره روم

فضایل این سوره به هنگام ذکر فضایل سوره عنکبوت مذکور افتاد.

۱) از خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که این سوره را تلاوت کند، به تعداد هر فرشته ای که در زمین و آسمان خدا را تسبیح می گوید، ده حسنه برایش نوشته می شود و هر چه را در یک شبانه روز از دست داده باشد، به دست می آورد. هر که آن را بنویسد و آن را در خانه هر کس که بخواهد قرار دهد، همه افرادی که در آن خانه اند، بیمار می شوند و اگر غریبه ای هم وارد آن خانه شود، او نیز بیمار می گردد.

۲) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که این سوره را بنویسد و در خانه کسی بگذارد، هر که در آن خانه باشد بیمار می شود و هر که آن را در قرطاسی (کاغذی) بنویسد و با آب باران بشوید و آب را در ظرفی سفالی قرار دهد، هر که از آن آب بخورد، بیمار می شود و هر که صورتش را با آن آب بشوید، مبتلا به چشم درد می شود به گونه ای که گویی نزدیک است کور گردد.

ص:۲۲۷

تفسیر سوره روم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الم(۱) غُلِبَتِ الرُّومُ(۲) فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم...بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(۵) »

«الم(۱) غُلِبَتِ الرُّومُ(۲) فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ(۳) فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ(۴) بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(۵) »

[الف لام میم* رومیان شکست خوردند* در نزدیکترین سرزمین و(لی) بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید* (فرجام) کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می گردند* هر که را بخواهد یاری می کند و اوست شکست ناپذیر مهربان]

۱) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن قاسم، به صورت قرائت، از علی بن ابراهیم بن معلّی، از فُضَیل بن اسحاق، از یعقوب بن شُعیب، از عمران بن میثم، از عَبایه، از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ» درباره ما و بنی امیه نازل شده است.(۱)

۲) از او، از حسن بن محمد بن جمهور قمی، از پدرش، از جعفر بن بشیر وشّاء، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره تفسیر «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ» سؤال کردم، فرمود: آنها بنی امیه هستند و خداوند عزّ و جلّ آن آیه را چنین نازل فرموده است: «(الم* غُلِبَتِ الرُّومُ) بنو أمیّه فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ* فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج۱، ص ۴۳۴، ح ۱.

الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ» البته هنگام قیام قائم علیه السلام.(۱)

۳) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «مسند فاطمه سلام الله علیها» از ابو مُفَضّل محمد بن عبد الله، از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از اسحاق بن محمد بن سمیع، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرد که: آن حضرت در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» فرمود: در قبرهایشان به قیام قائم علیه السلام شاد می شوند.(۲)

۴) صاحب ثاقب المناقب، از ابو هاشم جعفری، از محمد بن صالح ارمنی روایت کرده و گفته است: به ابو محمد حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: مرا از مفهوم قول خدای تعالی: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ» آگاه نمایید. فرمود: امر از آن خداست پیش از آن که امر کند و پس از آن که امر کند به آن چه اراده فرماید. با خود گفتم: این تأویل قول خداست که می فرماید: «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»(۳) [(عالم) خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان]. پس آن حضرت رو به من کرده و فرمود: همان است که با خود پنداشتی «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». پس عرض کردم: شهادت می دهم که تو حجّت خدا و فرزند حجّت خدا بر بندگانش هستی.(۴)

۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از جمعی از یاران ما، از سهل بن زیاد و همه آنها از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده اند که گفت: از ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» سؤال کردم، فرمود: ای ابو عبیده! این تأویلی دارد که جز خدا و آنان که از آل محمد علیهم السلام در علم

ص:۲۳۰

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۴، ح ۲.

۲- [۲] - دلائل الإمامه، ص ۲۴۴.

۳- [۳] - اعراف/ ۵۴.

۴- [۴] - الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۴، ح ۵۰۲.

استوارند، کسی آن را نمی داند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گاه که به مدینه مهاجرت فرمود، نامه ای را به وسیله سفیری برای پادشاه روم فرستاد تا وی را به پذیرش اسلام دعوت کند. ایشان نامه ای به پادشاه ایران نوشت و وی را به پذیرش اسلام فراخواند و این نامه را با سفیر خود برایش فرستاد. پادشاه روم به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام گذاشت و سفیر او را تکریم نمود. اما پادشاه ایران به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله توهین نموده و آن را پاره کرد و سفیر او را نیز مورد اهانت قرار داد.

ارسال نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله مصادف با جنگ ایران و روم بود و مسلمانان تمایل داشتند که پادشاه روم بر پادشاه ایران غلبه کند و بیشتر طرفدار پادشاه روم بودند تا پادشاه ایران و چون پادشاه ایران، پادشاه روم را شکست داد، مسلمانان را خوش نیامد و از این بابت غمگین شدند. پس خداوند در این مورد آیاتی از قرآن نازل نموده و فرمود: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ* فِی أَدْنَی الْأَرْضِ» یعنی ایرانیان، رومیان را در نزدیک ترین نقطه زمین که شامات و اطراف آن است شکست دادند. «وَهُم» یعنی ایرانیان «مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ» پس از غلبه شان بر روم، «سَیَغْلِبُونَ» یعنی توسط مسلمانانی مغلوب خواهند شد «فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ» و چون مسلمانان ایران را فتح کردند، به این نصرت خدای عزّ و جلّ شادمان شدند.

عرض کردم: مگر خدای عزّ و جلّ نمی فرماید: «فِی بِضْعِ سِنِینَ» و حال آن که مسلمانان سال های بسیاری را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حکومت ابو بکر گذراندند و غلبه مؤمنان بر ایران در حکومت عُمَر اتفاق افتاد؟ امام علیه السلام فرمود: مگر به شما نگفتم که این آیات هم تأویل دارند و هم تفسیر؟! و قرآن — ای ابو عبیده- آیات ناسخ و منسوخ دارد. مگر نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ» یعنی این که تحقق قول او بستگی به مشیت وی دارد و هرگونه که بخواهد، مقدّم و مؤخّر می دارد، تا این که روزی پیروزی خویش را نصیب مؤمنان فرماید. و این همان قول خدای عزّ و جلّ است که: «وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» روزی حکم خدا مبنی بر پیروزی تحقق

می یابد. (۱)

۶) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل- که خداوند از او خشنود باد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فَضّال، از عبد الرحمن بن حَجّاج، از سدیر صَیرفی، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور فاطمه سلام الله علیها پیش از آن که زمین و آسمان آفریده شوند، آفریده شد. برخی از مردم گفتند: ای پیامبر خدا! پس او از جنس انسان نیست؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها حوری است از جنس انسان. گفتند: ای رسول خدا! چگونه او هم حور است و هم انسان؟ فرمود: خداوند متعال قبل از این که آدم را خلق کند و در حالی که فقط ارواح وجود داشتند، فاطمه را از نوری آفرید و چون خدای عزّ و جلّ آدم را آفرید، آن نور بر آدم عرضه شد.

عرض شد: ای پیامبر خدا! در آن زمان فاطمه کجا بود؟ فرمود: در صندوقی زیر پایه عرش بود. گفتند: ای پیامبر خدا! طعامش چه بود؟ فرمود: تسبیح و تهلیل و تحمید؛ و چون خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد، خدای عزّ و جلّ دوست داشت وی را از صلب من درآورد، لذا او را به صورت سیبی درآورد که جبرئیل علیه السلام آن را نزد من آورد و به من گفت: ای محمد! السلام علیک و رحمه الله و برکاته. گفتم: و علیک السلام و رحمه الله، ای محبوب من، جبرئیل! گفت: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند. گفتم: سلام از اوست و به او بازمی گردد. گفت: ای محمد! این سیبی است که خدای عزّ و جلّ از بهشت به تو هدیه کرده است، پس آن را گرفته و به سینه ام چسباندم. گفت: ای محمد! خداوند جلّ جلاله می فرماید: آن را بخور. پس آن را به دو نیم کردم و نوری ساطع در آن دیدم، از این رو از آن وحشت کردم. پس گفت: تو را چه می شود -ای محمد- که آن را نمی خوری؟ آن را بخور و بیم نداشته باش؛ زیرا این نور متعلق به آن «منصوره» در آسمان است و در زمین «فاطمه» است. گفتم: محبوبم، جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده است؟

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۶۹، ح ۳۹۷.

گفت: بدان جهت در زمین فاطمه نامیده شده چون شیعیان خود را از آتش دور کرده و دشمنانش از محبت او دور گشته اند و در آسمان از آن جهت منصوره نامیده شده چون مصداق قول خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» یعنی نصرت محبّان او از جانب خداوند.(۱)

علی بن ابراهیم گفت: پدرم از محمد بن ابی عُمَیر، از جمیل، از ابو عبیده، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است... و سپس حدیث اول را همان گونه که کلینی روایت کرده، نقل می کند.(۲)

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ...وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ(۱۸) »

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ(۷) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاء رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ(۸) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُون(۱۰) اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(۱۱) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاء وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ(۱۳) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ(۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ(۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاء الْآخِرَةِ فَأُوْلَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ(۱۶) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ(۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ(۱۸) »

[از زندگی دنیا ظاهری را می شناسند و حال آن که از آخرت غافلند* آیا در

ص:۲۳۳

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۳۹۶، ح ۵۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۰.

خودشـان به تفکر نـپرداخته انـد؟ خداونـد آسـمان هـا و زمین و آن چه را که میـان آن دو است جز به حق و تـا هنگـامی معین نیافریـده است و (با این همه) بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند* آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودنـد، چگونه بوده است؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آن چه آنها آبادش کردنـد آن را آباد ساختنـد و پیامبرانشان دلایل آشـکار برایشان آوردنـد. بنابراین خـدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می کردند* آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند (بسی) بدتر بود، (چرا) که آیات خدا را تکـذیب کردنـد و آنها را به ریشـخند می گرفتنـد* خداست که آفرینش را آغاز و سـپس آن را تجدید می کند. آن گاه به سوی او بازگردانیـده می شوید* و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می گردند* و برای آنان از شـریکانشان شـفیعانی نیست و خود منکر شـریکان خود می شونـد* و روزی که رسـتاخیز برپا گردد، آن روز (مردم) پراکنـده می شوند* اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته کرده انـد، در گلسـتانی شادمان می گردنـد* و اما کسانی که کافر شده و آیات ما و دیدار آخرت را به دروغ گرفته انـد، پس آنان در عـذاب حاضـر آیند* پس خدا را تسبیح گویید، آن گاه که به عصـر درمی آیید و آن گاه که به بامداد در می شوید* و ستایش از آن اوست، در آسمان ها و زمین و شامگاهان و وقتی که به نیمروز می رسید]

۱) علی بن ابراهیم: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی آن چه را که حاضـر می بیننـد (بـا چشم ظـاهر می بیننـد) «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» گفت: حاضـر دنیا را می بینند و از آخرت غفلت می ورزند. فرمود: این کلام خداوند: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُون» یعنی ستم ورزیدند و تمسخر کردند. فرمود: این کلام خداوند: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ» یعنی ناامید شدند «وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاء» یعنی شریکانی که آنها را پرستش کرده و اطاعت می‌کننـد بی آن که آنها بتواننـد برایشان شـفاعت کنند. نیز درباره این کلام خداوند :«وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ» فرمـود: به بهشت و دوزخ «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ» یعنی گرامی و مکرم داشـته می شونـد. فرمود: این کلام خداوند «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ» فرمود: یعنی

صبح و شام و نیم روز (ظهر) تسبیح بگویید.(۱)

۲) ابن بـابویه از محمـد بن علی مـاجِیلَویه، از عمویش، محمـد بن ابی القـاسم، از احمـد بن ابی عبـد الله، از ابو الحسن علی بن حسـین برقی، از عبـد الله بن جَبَله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبـد الله، از پـدرانش، از جـدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السـلام روایت کرده که آن حضـرت فرمود: جمعی از یهودیان نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمدند و داناترین آنها سؤالاتی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نمود و از جمله سؤالاتی که مطرح کرد این بود که: مرا از علّت این که چرا خـدای عزّ و جلّ این پنج نماز را در پنج وقت از ساعات شب و روز بر امّت تو واجب گردانید، با خبر کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خورشید به هنگام غروب حلقه ای دارد که در آن وارد می شود وچون وارد آن گشت، خورشـید محو می گردد و هر چیزی که مادون عرش باشـد، تسبیـح گوی پروردگارم جلّ جلاله می شوند و این ساعتی اسـت که پروردگارم بر من صلوات می فرستد. از این رو خدای عزّ و جلّ بر من و امتم در این وقت نماز را واجب گردانید، و فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»(۲) [نمـاز را از زوال آفتـاب تا نهایت تاریکی شب برپادار] و آن ساعتی است که در روز قیـامت در ایـن سـاعت، جهنم احضـار می گردد و هیـچ مؤمنی نیست که این سـاعت را در حـالی دریابـد که مشغول سجده، رکوع یا قیام باشد، مگر این که خداوند بدن او را بر آتش حرام گرداند.

و امـا نمـاز عصـر، در ساعتی است که حضـرت آدم از درخت ممنوعه خورد، از این رو خداونـد وی را از بهشت بیرون کرد و ذرّیّه وی را امر فرمود تا روز قیامت در این ساعت نماز بخوانند و آن را برای امّت من بر گزید و این نماز یکی از محبوب ترین نمازها نزد خداوند عزّ و جلّ است و به من سفارش نمود که بیش از دیگر نمازها بر آن تأکید کنم.

اما نماز مغرب در ساعتی خوانده می شود که خداوند توبه حضرت آدم علیه

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- [۲] - اسرا/ ۷۸.

السلام را پذیرفت و فاصله اخراج آدم از بهشت تا پذیرفته شدن توبه او سیصد سال به حسب تقویم دنیا فاصله بود. اما روزهای آخرت معادل هزار سال به فاصله نماز عصر و نماز عشاء است. در این وقت حضرت آدم علیه السلام سه رکعت نماز خواند: یکی برای اشتباه خودش، یکی برای اشتباه حوّا و یک رکعت برای توبه خودش. خداوند متعال این سه رکعت را بر امّت من واجب گردانید و این نماز در ساعتی که دعا در آن اجابت می گردد خوانده می شود و خداوند متعال به من وعده فرمود که هر که در این ساعت به درگاهش دعا کند، دعای وی را اجابت نماید. این نماز همان نمازی است که خدای عزّ و جلّ مرا بدان امر فرموده و گوید: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ». اما نماز عشاء، بدان جهت است که قبر را ظلمتی است و روز قیامت را نیز ظلمتی است. لذا خدای عزّ و جلّ این نماز را بر من و امتم واجب گردانید تا قبرها نورانی و روشن گردند و به من و امتم نوری بر روی پل صراط عنایت فرماید و هیچ قدمی نیست که برای نماز عشاء برداشته شود، مگر این که خداوند بدن آن را بر آتش حرام گرداند و این نماز، نمازی است که خداوند آن را برای پیامبران پیش از من برگزیده است. اما نماز صبح، بدان جهت است که چون خورشید طلوع کند، بر شاخ دو شیطان طلوع می کند،پس خداوند عزّ و جلّ مرا امر فرمود که نماز صبح را بگزارم پیش از طلوع خورشید، و پیش از آن که کافر بر آن سجده کند، بنابراین امّت من بر خدای عزّ و جلّ سجده می کند و سرعت ادای آن نزد خدای عزّ و جلّ محبوب تر است، و این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز آن را مشاهده می کنند و بر آن گواهی می دهند.

آن مرد یهودی عرض کرد: راست گفتی ای محمد!(۱)

همین حدیث در کتاب من لا یحضره الفقیه به صورت مُرسَل از امام حسن علیه السلام نقل شده است(۲).

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲، باب ۳۴، ح ۱.

۲- [۲] - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۶۴۳.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي...وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ(٢٠)»

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ(١٩) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ(٢٠)»

[زنده را از مرده بيرون مى آورد و مرده را از زنده بيرون مى آورد و زمين را بعد از مرگش زنده مى سازد و بدين گونه (از گورها) بيرون آورده مى شويد* و از نشانه هاى او اين است كه شما را از خاك آفريد. پس بناگاه شما (به صورت) بشرى هر سو پراكنده شديد]

١) على بن ابراهيم: درباره اين كلام خداوند: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» گفته است: يعنى اين كه مؤمن را از كافر و كافر را از مؤمن بيرون مى آورد و پيش از اين نيز حديثى مسند در سوره انعام در اين خصوص بيان گرديد. اما اين كلام خداوند: «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» پاسخى است به دهريّون. سپس فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ» يعنى بر روى زمين راه مى رويد.(١)

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ...ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ(٢٥)»

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ(٢٢) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ(٢٣) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(٢٤) وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاء وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ(٢٥)»

[و از نشانه هاى (قدرت) او آفرينش آسمان ها و زمين و اختلاف زبانهاى شما و رنگهاى شماست. قطعاً در اين (امر نيز) براى دانشوران نشانه هايى است* و از نشانه هاى (حكمت) او خواب شما در شب و (نيم) روز و جستجوى شما (روزى خود را) از فزون بخشى اوست. در اين (معنى نيز) براى مردمى كه مى شنوند قطعاً

ص:٢٣٧

١- [١] - تفسير قمى، ج ٢، ص ١٣١.

نشانه هایی است* و از نشانه های او (این که) برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در این (امر هم) برای مردمی که تعقل می کنند، قطعاً نشانه هایی است* و از نشانه های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند. پس چون شما را با یک بار خواندن فرا خواند، به ناگاه (از گورها) خارج می شوید]

۱) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عبیس بن هشام، از عبد الله بن سلیمان، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از وی درباره امام (حضرت علی علیه السلام) پرسیدم که آیا خداوند آن چه را به سلیمان بن داود علیه السلام تفویض نموده، به امام نیز تفویض نموده است؟

فرمود: بلی، و دلیل این امر آن است که مردی از وی (حضرت علی علیه السلام) مسئله ای پرسید و ایشان آن را پاسخ گفت. سپس دیگری همان سؤال را از وی پرسید و ایشان پاسخ دیگری به سؤال وی داد و آن گاه شخص سومی همان سؤال را مطرح نمود و امام پاسخی متفاوت با دو پاسخ قبلی به وی داد و سپس فرمود: «هَـذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ»(۱) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار]

این آیه با قرائت علی علیه السلام به همین شکل است، (ولی در قرآن های موجود «أمسكْ» به جای «أَعطِ» به کار رفته است).

راوی گوید: عرض کردم: خداوند تو را خیر دهد! آیا امامی که این پاسخ ها را می فرمود، افراد سؤال کننده را می شناخت؟ امام فرمود: سبحان الله! نشنیده ای که خداوند می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»(۲) [به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرت هاست] و آنها امامان علیهم السلام هستند «وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ»(۳) [و

ص:۲۳۸

۱- [۱] - ص / ۳۹.

۲- [۲] - حجر / ۷۵.

۳- [۳] - حجر / ۷۶.

(آثار) آن (شهر هنوز) بر سر راهی (دایر) برجاست] که هرگز از آن خارج نمی شود. سپس به من فرمود: آری، اگر نظر امام بر مردی بیفتد، او را می شناسد و رنگ او را می‌شناسد؛ و اگر سخن وی را از پشت دیواری بشنود، او را و این که کیست (نسب او را) می شناسد. خداوند متعال می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ» و آنها علما هستند، زیرا هیچ سخنی نیست که بشنود، اما آن را نشناسد و نداند که رستگار یا هلاک شونده است؛ از این رو پاسخ آنها را به گونه ای می دهد که آنها را مجاب کند.(۱) صفّار در بصائر الدرجات نیز این روایت را نقل کرده است.(۲)

۲) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ» یعنی آسمان و زمین این دنیاست و «ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ» این پاسخی است به گروه های مختلف زندیق ها.(۳)

«ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ...كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(۲۸)»

«ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(۲۸)»

[(خداوند) برای شما از خودتان مثلی زده است؛ آیا در آن چه به شما روزی داده ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن (مال با هم) مساوی باشید و همان طور که شما از یکدیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟ این گونه، آیات خود را برای مردمی که می اندیشند، به تفصیل بیان می کنیم]

۱) علی بن ابراهیم، گوید: علت نزول آیه آن است که قریش و اعراب، چون حج می گزاردند «تلبیه» می گفتند و لبیک گفتن آنان چنین بود: لبیک اللهمَّ لبیَّک، لبیَّک لا شریک لک لبیَّک، إنَّ الحمدَ و النّعمهَ لَکَ و المُلک،لا شریک لک. [خدایا

ص:۲۳۹

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۳.
۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۳۶۰، باب ۵، ح ۱۳.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

پاسخ مثبت می گوییم تو را، شریکی تو را نیست، پاسخ مثبت می گوییم تو را، حمد و نعمت و ملک تو راست؛ تو را شریکی نیست] و این همان تلبیه ابراهیم علیه السلام و دیگر انبیا بوده است. سپس ابلیس در هیئت پیرمردی نزد آنان آمد و گفت: شیوه تلبیه پیشینیان شما چنین نبوده است. گفتند: پس تلبیه آنها چگونه بوده است؟ گفت: آنها می گفتند: لبیك اللهمَّ لبیَّك، لبیَّك لا شریك لك الا شریك هو لك [خدایا پاسخ مثبت می گوییم تو را، شریکی تو را نیست، مگر شریکی که آن برای توست]

قریش این تلبیه را نپسندیدند، لذا ابلیس به ایشان گفت: عجله نکنید، بگذارید سخنم تمام شود. گفتند: پایان سخنت چیست؟ گفت: الا ـ شریك لك هو لك، تملكهُ و ما يَملِكُ؛ [مگر شریکی که برای توست، برای توست؛ تو مالك اویی و او مالك نیست] مگر نمی بینید که شریک را با هر آن چه دارد می گیرد؟ پس آنها به این پیشنهاد رضایت دادند و از آن پس هم چنان به این شکل تلبیه به جا می آوردند تا این که خداوند متعال رسولش را مبعوث فرمود و آن حضرت این نوع تلبیه را رد کرده و فرمود: این شرک است. آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاء» یعنی این که آیا شما راضی می شوید در آن چه مالك آن هستید، شریکی داشته باشید؟ اگر شما راضی نمی شوید در دارایی تان شریک داشته باشید، چگونه در دارایی من برای من شریک قرار می دهید؟(۱)

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(۳۰)»

[پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند]

ص:۲۴۰

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از ابوجعفر امام باقر علیه السلام در این کلام خداوند متعال: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» روایت کرده که آن حضرت فرمود: منظور از دین «ولایت» است.(۱)

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: گفتم: منظور از آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چیست؟ فرمود: «توحید».(۲)

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم که این فطرت چیست؟ فرمود: اسلام است که خداوند آن گاه که از مردم بر توحید عهد و پیمان گرفت، آنان را بر این فطرت قرار داد و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»(۳) [آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] و مؤمن و کافر هر دو را شامل می شود.(۴)

۴) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده است که گفت: از ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره این کلام خدای عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» سؤال کردم، فرمود: همه را بر فطرت توحید آفرید.(۵)

۵) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از زُراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره این کلام خدای عزّ و جلّ: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ»(۶) [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳۵.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱.

۳- [۳] - اعراف/ ۱۷۲.

۴- [۴] - کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۲.

۵- [۵] - کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۳.

۶- [۶] - حج/ ۳۱.

نه شریک گیرندگان] پرسیدم، فرمود: حنیفی بودن از فطرت است که خداوند براساس آن انسان را آفرید، و آفریده خدا را نمی توان تبدیل کرد- فرمود:- آنها را بر فطرت معرفت خودش آفرید. زراره گوید: درباره قول خدای عزّ و جلّ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی »(۱) [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذرّیّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] از وی پرسیدم، فرمود: ذرّیّه آدم تا روز قیامت را از پشت وی درآورد که همانند ذرات بودند. سپس به آنها شناساند که کیستند و خود را به ایشان نشان داد و اگر چنین نمی شد، کسی پروردگار خویش را نمی شناخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر نوزادی بر فطرت پاک آفریده می شود، یعنی بر معرفت به این که خدای عزّ و جلّ خالق اوست و این کلام خداوند نیز ناظر بر همین معناست: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ(۲)»(۳) [و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است مسلماً خواهند گفت: الله].

ابن بابویه نیز در کتاب «التوحید»، آن را از پدرش، از ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ابی خطاب و یعقوب بن یزید، همگی از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که گفت: از ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ» پرسیدم... و حدیث را تا به آخر ذکر نموده است.(۴)

۶) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فَضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: آنها را بر فطرت توحید آفرید.(۵)

ص:۲۴۲

۱- [۱] - اعراف/ ۱۷۲.

۲- [۲] - لقمان/ ۲۵ ؛ زمر/ ۳۸.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۴.

۴- [۴] - توحید، ص ۳۳۰، ح ۹.

۵- [۵] - کافی، ج ۲، ص ۱۱، ح ۵؛ توحید، ص ۳۲۹، ح ۵.

۸) از او، از محمـد بن حسن بن احمـد بن وليـد- كه رحمت خـدا بر او باد- از محمـد بن حسن صـفّار، از ابراهيم بن هاشم، از محمـد بـن ابى عُمَير، از هشـام بن سـالم، از امـام صـادق عليه السـلام روايت كرده است كه گفت: عرض كردم مقصـود از آيه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چيست؟ فرمود: توحيد.(۱)

۹) از وى، از محمد بن موسـى بن متوكل- كه رحمت خدا بر او باد- از على بن ابراهيم، از محمد بن عيسى بن عبيد، از يونس بن عبـد الرحمن، از عبد الله بن سـنان، از امام صادق عليه السـلام روايت كرده و گفته است: درباره اين كلام خداوند عزّ و جلّ «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسـيدم كه اين «فطرت» چيست؟ فرمود: اسـلام است؛ خداونـد، آن گـاه كه از آنهـا بر توحيد پيمان گرفت و فرمود: «ألست بِرَبِّكُم» [آيا من پروردگار شـما نيستم؟] بر فطرت توحيد آفريد و مؤمن و كافر را شامل مى شود. (۲)

۱۰) از او، از محمـد بن حسن بن احمـد بن وليـد- كه رحمت خـدا بر او باد- از محمـد بن حسن صـفّار، از ابراهيم بن هاشم و يعقوب بن يزيـد، از ابن فضّـال، از ابن بكير، از زراره روايت كرده كه از امـام صادق درباره سـخن خـداى عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسيدم، فرمود: آنها را بر فطرت توحيد آفريد.(۳)

۱۱) از او، از پـدرش، از على بن ابراهيم بن هـاشم، از پـدرش، از ابن فضّـال، از ابو جميله، از محمـد حلبى روايت كرده كه: از امـام صـادق عليه السـلام در معنى اين كلاـم خداونـد عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» سؤال كردم؛ فرمود: آنان را بر فطرت توحيد آفريد.(۴)

۱۲) از او، از پـدرش، از سـعد بن عبـد الله، از احمـد و عبـد الله فرزنـدان محمد بن عيسـى، از ابن محبوب، از على بن رئاب، از زراره روايت كرده كه از امام صادق عليه السلام درباره اين كلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

ص:۲۴۳

۱- [۱] - توحيد، ص ۳۲۸، ح ۲.
۲- [۲] - توحيد، ص ۳۲۸، ح ۳.
۳- [۳] - توحيد، ص ۳۲۹، ح ۴.
۴- [۴] - توحيد، ص ۳۲۹، ح ۵.

سؤال نمودم، فرمود: همه آنها را بر فطرت توحید آفرید.(۱)

۱۳) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن حسن صفّار، از علی بن حسّان واسطی، از حسن بن یونس، از عبد الرحمن بن کثیر، غلام ابو جعفر باقر علیه السلام، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنی سخن خدای عزّ و جلّ: «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: توحید، و محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین- که صلوات خدا برایشان و خاندانشان باد. (۲)

۱۴) از او، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از ابن مُسکان، از زراره روایت کرده و گفته است: به ابو جعفر باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند [امور] شما رابه صلاح آورد! قول خدای عزّ و جلّ در کتابش که می فرماید: «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» چه مفهومی دارد؟ فرمود: آنان را بر فطرت توحید به هنگام گرفتن میثاق و معرفت این که پروردگارشان اوست، آفرید. عرض کردم: آیا آنها با وی سخن گفتند؟ امام علیه السلام سری تکان داده و فرمود: اگر چنین نبود، نمی دانستند پروردگارشان کیست و چه کسی روزی رسان آنهاست.(۳)

۱۵) احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسن علی بن فضّال، از عبد الله بن بُکیر، از زراره روایت کرده و گفته است: از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسیدم، فرمود: آنان بر سرشت و فطرت توحید آفریده شده اند.(۴)

۱۶) از او، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره این کلام خداوند: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ

۱- [۱] - توحید، ص ۳۲۹، ح ۶.

۲- [۲] - توحید، ص ۳۲۹، ح ۷.

۳- [۳] - توحید، ص ۳۳۰، ح ۸.

۴- [۴] - محاسن، ص ۲۴۱، ح ۲۲۲.

مُشْرِکِینَ بِهِ»(۱) [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان] پرسیدم که مقصود از «حنیفیّت» چیست؟ فرمود: فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشت؛ او خَلْق را بر سرشت شناخت خویش آفرید.(۲)

۱۷) از او، از پدرش، از علی بن نعمان، از ابن مُسکان، از زُراره روایت کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسش نمودم؛ فرمود: آنان بر سرشت این که بدانند پروردگارشان اوست آفرید و اگر چنین نبود، چنانچه از ایشان پرسیده می شد؛ پروردگارتان کیست؟ نمی دانستند و روزی دهنده خود را نمی شناختند.(۳)

۱۸) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جُمهور، از جعفر بن بشیر، از علی بن حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا» فرمود: «ولایت» است.(۴)

۱۹) از او، از حسین بن علی بن زکریّا، از هیثم بن عبد الله رُمانی، از علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از جدّش محمد بن علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت در معنی آیه «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: لا إله إلاّ الله، محمد رسول الله صلّی الله علیه و آله، علیّ أمیر المؤمنین ولیّ الله است و توحید تا همین جا است.(۵)

۲۰) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حمّاد بن عثمان ناب و خلف بن حمّاد، از فضیل بن یسار و ربعی بن عبد الله، از ابو عبد الله صادق علیه السلام در معنی آیه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: در نماز برخیز و به چپ و راست رو مگردان.(۶)

۱- [۱] - حج/ ۳۱.

۲- [۲] - محاسن، ص ۲۴۱، ح ۲۲۳.

۳- [۳] - محاسن، ص ۲۴۱، ح ۲۲۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۶- [۶] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲۱) شیخ طوسی در تهذیب، از علی بن حسن طاطری، از محمد بن ابی حمزه، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره کلام خدای عزّ و جلّ «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ» پرسیدم، فرمود: به وی امر کرد که رو به قبله ای کند که هیچ نشانی از پرستش بت ها در آن نباشد و خالص و مخلص برای خدا باشد.(۱)

۲۲) محمد بن عباس از احمد بن حسن مالکی، از محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» از آن حضرت پرسش نمودم، فرمود: ولایت است.(۲)

۲۳) محمد بن حسن صفّار از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده که ابو عبد الله صادق علیه السلام در قول خدای عزّ و جلّ: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: بر توحید، و این که محمد صلّی الله علیه و آله رسول خداست و این که علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.(۳)

۲۴) شیخ طوسی در مجالس خود با سندی که به زراره می رسد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفته است: به وی عرض کردم: «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» یعنی چه؟ فرمود: توحید(۴).

۲۵) عیاشی از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: شریعت نوح علیه السلام آن بود که خداوند براساس توحید، اخلاص، خلع همتایان پرستیده شود و این همان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشت آفرید(۵). این حدیث تتمّه ای دارد که همه آن در تفسیر سوره هود

۱- [۱] - تهذیب، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱۲۳.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۳.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۸۹، ح ۷.

۴- [۴] - امالی، ج ۲، ص ۲۷۴.

۵- [۵] - تفسیر عیاشی،ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۵

علیه السلام بیان گردید.

۲۶) ابن شهر آشوب از امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدش علیه السلام در مورد این کلام خداوند متعال: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» روایت کرده که آن حضرت فرمود: آن، همان توحید است و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی امیر المؤمنین علیه السلام؛ توحید تا همین جاست.(۱)

۲۷) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از بیش از یک نفر، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده که گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است مردی مؤمن باشد و ایمانش نیز ثبت شده باشد و سپس خداوند بعد از ایمان، او را به کفر منتقل کند؟ فرمود: خداوند، عین عدل است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرستاد تا مردم را به سوی ایمان به خدا دعوت کند و کسی را به کفر دعوت نکند. عرض کردم: آیا ممکن است مردی کافر باشد و کفر او نزد خدا ثبت شده باشد و آن گاه خداوند، او را از کفر به ایمان منتقل کند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ، مردم را بر فطرتی که آنان را بر آن سرشت، آفرید. آنها ایمان به هیچ شریعتی را نمی شناختند و با کفر ناشی از انکار آشنا نبودند. سپس خداوند پیامبران را نزد ایشان فرستاد تا آنان را به ایمان به خدا دعوت کند و حجتی از جانب خدا بر آنان باشد. عده ای از اینان را خداوند هدایت کرده و عده ای دیگر را هدایت نکرده است.(۲)

۲۸) طبرسی در تفسیر جوامع الجامع در معنای این آیه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر نوزادی با فطرتی پاک متولد می شود و این پدر و مادر هستند که او را یهودی یا نصرانی بار می آورند.(۳)

«فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذَلِکَ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۳۸)»

«فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذَلِکَ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۱.

۲- [۲] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۵.

۳- [۳] - جوامع الجامع، ص ۳۵۹.

وَأَوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(٣٨)»

[پس حق خویشاونـد و تنگـدست و در راه مانـده را بـده. این (انفاق) برای کسانی که خواهان خشـنودی خداینـد، بهتر است و اینان همان رستگارانند]

١) علی بن ابراهیم از پـدرش، از ابن ابی عمیر، از عثمـان بن عیسـی و حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که آن حضـرت فرمود: چون بـا ابوبکر بیعت شـد و در منصب خود مسـتقر گردیـد و بر همه مهـاجرین و انصـار زعامت یافت، نماینده ای را به فدک فرسـتاد و نماینده فاطمه دخت رسول خدا صـلی الله علیه و آله را از آن اخراج کرد. پس فاطمه سلام الله علیها نزد ابو بکر رفته و فرمود: ای ابو بکر! مرا از میراثی که از رسول خـدا یافته ام منع کردی و وکیل مرا از فـدک بیرون رانـدی در حـالی کـه رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه آن را به امر خـدا آن را به من واگـذار کرده بـود! ابـوبکر گفت: اگر گواهانی بر این مدعا داری، بیاور. فاطمه سـلام الله علیها امّ ایمن را نزد ابو بکر آورد. وی گفت ای ابو بکر! شـهادت نمی دهم مگر این که ابتـدا با سـخن رسول خدا صـلی الله علیه و آله با تو احتجاج کنم. ای ابو بکر! تو را به خدا سوگند می دهم که آیا نمی دانی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ام ایمن از بهشتیان است؟ ابو بکر گفت: آری. گفت: پس شـهادت می دهم که خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله وحی فرمود: «فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» و آن حضرت فدک را به امر خدا به فاطمه سلام الله علیها واگذار نمود. سـپس علی علیه السـلام آمد و به همین شـکل شهادت داد. آن گاه ابو بکر نامه ای مبنی بر بازگرداندن فدک به فاطمه سـلام الله علیها نوشت و آن را به دست وی داد. در این هنگام عمر وارد شد و پرسـید این نامه چیست؟ ابو بکر گفت: فاطمه دعوی فدک را کرد و امّ ایمن و علی برای وی شـهادت دادند؛ من هم نوشـتم فدک را به وی بازگردانند. سـپس عمر نـامه را از فاطمه گرفته و پاره کرد و گفت: این غنیمت، متعلق به مسـلمانان است. سـپس گفت: اوس بن حـدثان، عایشه و حفصه شـهادت می دهنـد که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـوده است: مـا جمـاعت پیـامبران چیزی از خود به ارث نمی گـذاریم و آن چه از مـا می مانـد، صـدقه است. و علی، همسـر فـاطمه هم در این کار ذی نفع است؛ و امّ ایمن زن درسـتکاری است، اگر یکی دیگر با او شهادت می داد، موضوع را بررسی می کردیم.

ص:٢۴٨

پس فاطمه سلام الله علیها گریان و غمگین از نزد آن دو خارج گردید. بعد از این ماجرا علی علیه السلام نزد ابو بکر رفت که در مسجد بود و مهاجران و انصار پیرامون وی را گرفته بودند و فرمود: ای ابو بکر! چرا فاطمه را از ارثی که از رسول خدا برده بود، منع کردی در حالی که آن را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بود. ابو بکر گفت: این جزء اموال عمومی مسلمانان است، مگر این که فاطمه سلام الله علیها شهودی بر ادّعای خود بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه واگذار کرده است و الاّ حقی در فدک ندارد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! به خلاف حکم خدا بین مسلمانان میان ما قضاوت می کنی! ابو بکر گفت: نه. علی علیه السلام فرمود: اگر مسلمانان چیزی در دست داشتند و مالک آن بودند و من مدّعی آن بودم، ارائه دلیل و اثبات آن را از چه کسی طلب می کردی؟ گفت: از تو بابت ادعایی که علیه مسلمانان می کنی، طلب بیّنه می کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر چیزی در دست من بود و مسلمانان مدّعی آن بودند، از من که آن را در تصرّف دارم و در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وی مالک آن بوده ام بیّنه طلب می کنی، ولی از مسلمانانی که ادّعایی در آن دارند بیّنه و شاهد طلب نمی کنی، همان طور که از من طلب کردی؟! ابو بکر سکوت کرد و پاسخی نداد. اما عمر گفت: ای علی! از این سخنان بگذر؛ زیرا توان مقابله با حجت های تو را نداریم. اگر شهود عادلی آوردی که هیچ و گرنه فدک متعلق به عموم مسلمانان است و تو و فاطمه حقی در آن ندارید.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! آیا کتاب خدا را می خوانی؟ گفت: آری. امام فرمود: پس به من بگو آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(۱) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] در حق چه کسانی نازل شده است؟ ما یا شما؟ ابو بکر گفت: در حق شما نازل شده است. امام فرمود: حال اگر دو نفر شهادت دادند و کار ناپسندی را به فاطمه سلام الله علیها نسبت دادند، چه

۱- [۱] - احزاب/ ۳۳.

می کنی؟ گفت: حدّ را بر او جاری می کنم، همان طور که بر سایر مسلمانان جاری می شود. امام علیه السلام فرمود: در این صورت از جمله کافران می شدی. گفت: چگونه؟ فرمود: زیرا شهادت خدا بر پاکی و طهارت فاطمه را نادیده گرفته و شهادت مردم علیه وی پذیرفته ای، همان طور که حکم خدا و رسولش را رد کردی و فدک را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خود به فاطمه داده بود و در حیات پدرش آن را به مالکیت خود درآورده بود، با قبول شهادت یک عرب که بر خود بول می‌کند (بوّال علی عقبیه) مثل أوس بن حدثان، از وی گرفتی و گمان کردی اموال عمومی مسلمانان است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «البیّنه علی المدّعی و الیمین علی من ادّعی علیه» [مدعی باید دلیل بیاورد و بر مدَّعی علیه چیزی جز سوگند خوردن نیست] - راوی گوید:- در این هنگام مردم با هم به زمزمه پرداخته و برخی از آنان به گریه افتاده و گفتند: به خدا سوگند! علی علیه السلام راست گفت.[آن گاه] علی به خانه اش بازگشت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: و فاطمه سلام الله علیها وارد مسجد الحرام شد و قبر پدر را با چشمانی گریان طواف نمود، در حالی که این ابیات را می خواند:

ما همچو زمینی هستیم که باران های درشت دانه خود را از دست داده باشد/ و چون از میان ما رفتی قوم تو به روش قبلی خود بازگشته و در دین اخلال نمودند، پس خود بر ایشان گواه باش.

پس از تو خبرهایی شد و اتفاقات هولناکی پیش آمد/ که اگر زنده بودی این حوادث ناگوار فزونی نمی یافت.

جبرئیل که پیوسته با آیات قرآن با ما مأنوس بود/ اکنون نزد ما نمی آید و هرچه خیر است، روی از ما پنهان می کند.

تو ماه شب چهارده و نوری بودی که از آن روشنی می یافتیم/ قرآن از جانب خدای عزّ و جلّ بر تو نازل می شد.

مردانی اکنون حکومت تو را در دست گرفته اند و ما سبک شمرده شده ایم/ بدان سبب که از میان ما رفته ای، امروزه اموال ما را غصب می کنند.

هر خاندانی برای خود ارزش و منزلتی دارد/ نزد خداوند که بستگی به مقدار نزدیکی به تو را دارد

مردانی مکنونات درونی خویش را بر ما آشکار نمودند/ آن گاه که خاک

گور میان ما و تو فاصله انداخت

ما به چنان مصیبتی گرفتار شدیم از میان مردم عجم و عرب که چنین مصیبتی بر کسی نرفته است

از میان مخلوقات تنها ما بدان دچار شدیم/ که از اصل و نسبی پاک و زلال برخوردار بودیم

تو بهترینِ همه بندگان خدایی/ و راستگوترین مردم به هنگام آشکار شدن راستی و دروغگویی

ما تا زنده ایم و تا زمانی که چشمانی برای ما باقی مانده باشد/ با اشک های سوزان و سیل آسا بر تو خواهیم گریست

آن که خاندان ما را مورد ستم قرار داد، خواهد دانست/ که چگونه روز قیامت، روزگاری واژگون شده خواهد داشت

امام علیه السلام فرمود: سپس ابو بکر به خانه اش برگشت و در پی عمر فرستاد و او را نزد خویش فراخواند. چون عمر آمد به وی گفت: برخورد امروز علی را با ما چگونه یافتی؟ به خدا سوگند! اگر یک بار دیگر چنین مجلسی را تکرار کند، کار ما را تباه خواهد ساخت. نظر تو در این باره چیست؟ عمر گفت: نظر من آن است که دستور دهی کشته شود. ابو بکر گفت: چه کسی وی را بکشد؟ گفت: خالد بن ولید. پس در پی خالد فرستادند و چون آمد، به وی گفتند: می خواهیم کار بزرگی را به تو واگذار کنیم. گفت: هر چه خواهید انجام می دهم حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب باشد. گفتند: همین کار را از تو می خواهیم. خالد گفت: کی او را بکشم؟ ابو بکر گفت: هنگامی که برای نماز به مسجد آمد. در صف نماز کنار وی باش و چون سلام پایان نماز را خواند، برخیز و گردنش را بزن. خالد گفت: باشد! اسماء بنت عمیس که همسر ابو بکر بود، این سخنان را شنید، لذا کنیز خود را احضار کرده و به وی گفت: به خانه علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها برو و سلام مرا به ایشان برسان و به علی بگو: «إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ»(۱) [سران قوم درباره تو

۱- [۱] - قصص/ ۲۰.

مشورت می کنند تا تو را بکشند پس (از شهر) خارج شو. من جدا از خیرخواهان توام]. کنیز نزد علی و فاطمه علیهما السلام آمده و به علی علیه السلام گفت: اسماء بنت عمیس به شما و همسرتان سلام می رساند و می گوید: «إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ». امام علیه السلام فرمود: به وی بگو: خداوند نقشه آنها را نقش بر آب خواهد کرد.

سپس برخاست و آماده نماز شد و به مسجد رفت و پشت سر خلیفه ابو بکر به نماز ایستاد و این در حالی بود که خالد بن ولید با شمشیر در کنار او بود. چون ابو بکر برای گفتن تشهد نشست، از گفته خود پشیمان گشت و از وقوع فتنه و قدرت هیبت علی علیه السلام ترسید و همچنان سکوت کرده و جرأت سلام دادن را نداشت تا جایی که حاضران گمان کردند که وی آن را فراموش کرده است. سپس ابو بکر به طرف خالد برگشت و گفت: خالد دستوری را که به تو دادم انجام مده! السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

امیر المؤمنین علیه السلام به خالد گفت: چه دستوری به تو داده بود؟ خالد گفت: به من دستور داده بود گردن تو را بزنم. امام فرمود: و تو این کار را می کردی؟! گفت: آری به خدا؛ اگر او نمی گفت: «نکن»، پس از سلام دادن حتماً تو را می کشتم. فرمود: پس علی علیه السلام وی را گرفته و بر زمین زد و مردم به نظارت ایستادند. ناگهان عمر فریاد زد: به خدای کعبه سوگند اکنون او را خواهد کشت! مردم نیز گفتند: ای ابو الحسن! خدا را ، خدا را، تو را به حقّ صاحب این قبر سوگند می‌دهیم دست از او بردار. علی علیه السلام دست از او برداشته و رو به عمر کرد و یقه او را گرفته و فرمود: ای پسر صهّاک! اگر نبود عهد و پیمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرنوشتی که خداوند آن را مقدر فرموده، می فهمیدی کدام یک از ما کم یاورتر و کم تعدادتر است؛ پس وارد خانه خود شد.(۱)

۲) طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: چون این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، فدک را به فاطمه سلام الله علیها داده و آن را به وی تسلیم نمود. ابو سعید خُدری و دیگران نیز این روایت را

ص:۲۵۲

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ص ۱۳۲.

آورد ه اند.(۱)

۳) محمد بن عباس از علی بن عباس مقانعی، از ابو کُرَیب، از معاویه بن هشام، از فضل بن مرزوق، از عطیه، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که گفت: چون آیه «فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها را احضار نمود و فدك را به وی عطا فرمود.(۲) این داستان مشهور است و روایات متعلق به آن پیش از این در تفسیر سوره بنی اسرائیل مذکور افتاده است.

«وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ(۳۹) »

[و آن چه (به قصد) ربا می دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی گیرد؛ و(لی) آن چه را از زکات در حالی که خشنودی خدا را خواستارید دادید، پس آنان همان فزونی یافتگانند (و مضاعف می شود)]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ربا، دو گونه است: ربایی که خورده می شود و ربایی که خورده نمی شود. اما ربایی که خورده می شود، هدیه ای است که به مردی به قصد پاداشی برتر از آن می دهی. این ربایی بود که می توان آن را خورد و مصداق سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ» و اما ربایی که خوردنی نیست ربایی است که خدای عزّ و جلّ آن را نهی فرموده و مجازات آن را آتش قرار داده است.(۳)

۲) شیخ طوسی از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۳.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۵.
۳- [۳] - کافی، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۶.

ابو عبـد الله صادق علیه السـلام در معنای آیه «وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ» فرمود: هدیه ای است که به قصد پاداشی برتر از آن به کسی می دهی؛ این ربا خوردنی است. (۱)

۳) علی بن ابراهیم، از پـدرش، از قـاسم بن محمـد، از سـلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده که ابو عبـد الله امام صادق علیه السـلام فرمود: ربا بر دو گونه است: یکی حلال و دیگری حرام؛ اما ربای حلال آن است که شخصی به دوست خود وامی پرداخت کنـد به امیـد این که وی هنگام بازپرداخت چیزی به آن بیفزایـد، اما بدون این که شـرطی میان آنها بر سـر میزان این افزایش گذاشـته شـده باشـد. اگر وام گیرنـده مبلغی بیش از وام دریافتی را به صاحب مال برگرداند، این مبلغ شـرعاً حلال است، لیکن اجر و ثوابی نزد خـدا نـدارد؛ زیرا خداونـد عزّ و جلّ خود فرموده است: «فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ» اما ربای حرام آن است که وام دهنده شرط کند چه مبلغی را اضافه بر اصل پولش دریافت کند. این همان ربای حرام است.(۲)

۴) طبرسـی از ابو جعفر باقر علیه السلام در معنای این آیه آورده است که آن حضرت فرمود: آن، این است که مردی پرداخت وام یا هدیه را به قصد دریافت پاداشی بیشتر انجام دهد. این کار نه ثواب دارد و نه کیفر.(۳)

۵) علی بن ابراهیم: ربای حلال آن است که بدون هیچ چشم داشتی به دوسـتانتان وام دهید. امام صادق علیه السلام می فرماید: بر در بهشت نوشـته شـده است:[ثواب] قرض یک به هجـده و صـدقه یک به ده است. سـپس خداوند عزّ و جلّ با تمام عظمتِ قـدرت و لطفی که به خلق خویش دارد، می فرمایـد: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ* فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ

ص:۲۵۴

۱- [۱] - تهذیب، ج ۷، ص ۱۵، ح ۶۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۳.

مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى»(۱) [خـدا همان کسـی است که بادها را می فرسـتد و ابری برمی انگیزد و آن را در آسـمان هر گونه بخواهـد می گسترانـد و انبوهش می گرداند. پس می بینی باران از لابلای آن بیرون می آید و چون آن را به هر کس از بنـدگانش که بخواهـد، رسانیـد. بناگـاه آنان شادمانی می کننـد* و قطعاً پیش از آن که بر ایشان فرو ریزد. (آری) پیش از آن سخت نومید بودند* پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می گرداند؛ در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده کننده مردگان است] و این خود پاسخ دهریّون است.(۲)

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ...مِن ذَلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ(۴۰)»

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ(۴۰)»

[خدا همان کسـی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید. آن گاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند. آیا در میان شـریکان شـما کسـی هست که کاری از این (قبیل) کنـد؟ منزه است او و برتر است از آن چه (با وی) شـریک می گردانند]

۱) ابن بابویه از محمـد بن علی بن ماجِیلَویه- که رحمت خـدا بر او باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پـدرش، از یاسـر خادم روایـت کرده اسـت که گفت: به امـام رضـا علیه السـلام عرض کردم: در موضـوع تفـویض چه می فرماییـد؟ پس امـام فرمـود: خداونـد متعال امر دین خود را به پیامبرش تفویض نموده و فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(۳) [آن چه را فرسـتاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] اما آفرینش و روزی را به وی نداد. سپس در ادامه می فرماید: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»(۴)

۱- [۱] - روم/ ۵۰-۴۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- [۳] - حشر/ ۷.

۴- [۴] - رعد/ ۱۶.

[خـدا آفریننـده هر چیزی است] و می فرمایـد: «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکَمْ ثُمَّ رَزَقَکَمْ ثُمَّ یُمِیتُکَمْ ثُمَّ یُحْیِیکَمْ هَلْ مِن شُرَکَائِکَم مَّن یَفْعَلُ مِن ذَلِکُم مِّن شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ»(۱)

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُم بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(۴۱)»

[به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشـکی و دریا نمودار شـده است تا (سـزای) بعضـی از آن چه را که کرده اند به آنان بچشاند. باشد که بازگردند]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسـین، از علی بن نعمان، از ابن مُسـکان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر باقر علیه السـلام در مفهوم این کلام خـدای عزّ و جلّ: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَـبَتْ أَیْـدِی النَّاسِ» می فرماید: به خدا سوگند! این متعلق به زمانی است که انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما باشد.(۲)

۲) علی بن ابراهیم از احمـد بن ادریس، از احمـد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن مُسـکان، از میسَّر از امام باقر علیه السـلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم: مفهوم آیه «ظَهَرَ الْفَسَـادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَـا کَسَـبَتْ أَیْـدِی النَّاسِ» چیست؟ فرمود: به خـدا سوگند! این متعلق به روزی است که انصار گفتند: از ما مردی و از شـما مردی.(۳) و در یک نسـخه دیگر: امیری از ما و امیری از شما.

۳) علی بن ابراهیم گویـد: فی البّر: نـابودی حیوان اگر بـاران نبـارد و هم چنین نـابودی جـانوران دریـایی به همین دلیـل. راوی گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید: زندگی جانوران دریایی وابسته به باران است و اگر باران نباشد، فساد

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۵۸، ح ۱۹.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷.

در خشکی و دریا آشکار می شود و این زمانی است که گناه و معصیت زیاد شود.(۱)

باب تفسیر گناهان

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلَّی بن محمد، از احمد بن محمد، از عباس بن علاء، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: گناهی که نعمت ها را تغییر می دهد، زنا؛ گناهی که پشیمانی به بار می آورد، قتل؛ گناهی که خشم خدا را نازل می کند، ستم؛ گناهی که رسوایی به بار می آورد، شراب خواری؛ گناهی که روزی را حبس می کند، ربا؛ گناهی که مرگ جلو می اندازد، قطع صله رحم؛ گناهی که دعا را بالا نمی برد و هوا را تاریک می کند، عاقّ والدین شدن است.(۲)

ابن بابویه این روایت را در معانی الاخبار آورده و گفته است: از پدرم، از سعد بن عبد الله، از معلّی بن محمد، از عباس بن علاء، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایتی شبیه به آن نقل نموده با این تفاوت که در این روایت به جای عبارت: «و گناهی که رسوایی به بار می آورد،» این عبارت است: «و گناهی که عصمت‌ها را می‌درد، عصمت‌ها همان پرده هاست، شُرب خَمر است». (۳)

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده و گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: پدرم می فرمود: از گناهانی که مرگ را جلو می اندازد و اجل ها را نزدیک می کند و آبادی ها را از سکنه خالی می کند که عبارتند از: قطع صله رحم، عاقّ والدین شدن و ترک نیکوکاری، به خدا پناه می بریم.(۴)

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از ایوب بن نوح یا یکی از یارانش، از ایوب، از صفوان بن یحیی، از یکی از یارانش روایت شده است که امام صادق علیه السلام

ص:۲۵۷

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۶.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۱.
۳- [۳] - معانی الاخبار، ص۲۶۹، ح۱.
۴- [۴] - کافی، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۲.

فرمود: اگر چهار چیز رایج شود، چهار چیز آشکار گردد: اگر زنا رایج شود، زلزله می آید؛ اگر ستمگری در حکومت رایج شود، باران قطع گردد؛ اگر وفای به عهد و پیمان از میان برود، مشرکان بر مسلمانان غلبه یابند و اگر زکات ندادن رایج شود، فقر شایع گردد.(۱)

۴) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریای قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از عبد الله بن فضل، از پدرش، از ابو خالد کابلی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: گناهانی که نعمت ها را تغییر می دهند، ستم کردن به مردم، ترک عادت نیکی و احسان، کفران نعمت و ترک شکر است؛ خدای عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ»(۲) [در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند] و گناهانی که پشیمانی به بار می آورند عبارتند از: قتل نفسی که خداوند حرام کرده است؛ خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ»(۳) [نفسی را که خدا حرام گردانیده جز بحق مکشید] و خدای عزّ و جلّ در داستان قابیل آن گاه که هابیل را به قتل رساند و از پنهان کردن وی درماند، فرموده است: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»(۴) [پس از (زمره) پشیمانان گردید]، ترک صله رحم تا این که بی نیاز شوند، ترک نماز تا این که قضا شود، ترک وصیّت، ردّ مظالم و منع زکات تا این که مرگ فرا رسد و زبان بسته شود.

و گناهانی که بلا نازل می کنند عبارتند از: پاسخ نیکی به بدی، دست درازی و ستم به مردم و تمسخر کردن مردم؛ و گناهانی که موجب روگردانی اقبال از انسان می شود عبارتند از: آشکار کردن فقر، خواب اول شب، قضا شدن نماز صبح، تحقیر نعمت ها و سردادن شکایت از خداوند؛ و گناهانی که موجب رسوایی می شوند عبارتند از: شرب خمر، قمار بازی، عادت کردن به خنداندن مردم با سخنان بیهوده

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۳.

۲- [۲] - رعد/ ۱۱.

۳- [۳] - انعام/ ۱۵۱ و اسرا/ ۳۳.

۴- [۴] - مائده/ ۳۱.

و شوخی، یاد کردن عیب های مردم و همنشینی با آنان که تهمت می‌زنند. اما گناهانی که موجب نزول بلا می شوند، عبارتند از: ترک کمک به درماندگان، یاری نکردن به ستم دیده، تباه کردن امر به معروف و نهی از منکر؛ و گناهانی که موجب سلطه دشمنان می شوند عبارتند از: آشکارا ستم ورزیدن، اظهار فجور، مباح کردن محرّمات، نافرمانی از خوبان و تبعیت از اشرار. اما گناهانی که نابودی را تعجیل می کنند، عبارتند از: قطع صله رحم، قسم دروغ، دروغگویی، زنا، راه را بر مسلمانان بستن و ادعای امامت به غیر حق. اما گناهانی که ناامیدی را به بار می آورند، عبارتند از: ناامیدی از نصرت خدا، ناامیدی از رحمت خدا، امید به غیر خدا بستن و تکذیب وعده خدا؛ و گناهانی که هوا را تیره و تار می کنند عبارتند از: جادوگری، کهانت، ایمان به نقش ستارگان در سرنوشت انسان، دروغ پنداشتن قدر و عقوق والدین.

اما گناهانی که پرده ها را به کنار می زنند عبارتند از: وام گرفتن به قصد باز پس ندادن، اسراف در هزینه کردن برای امور باطل، بخل ورزیدن در حق خانواده، فرزندان و خویشاوندان اهل رحم، بداخلاقی، کم صبر بودن، اظهار دلتنگی و تنبلی و سبک شمردن دین داران.

گناهانی که مانع اجابت دعا می شوند عبارتند از: داشتن آرزوهای بد، خبث باطن، دورویی با دوستان، ترک تصدیق با جواب دادن، تأخیر در ادای نمازهای واجب تا این که قضا شوند، ترک تقّرب به خدای عزّ و جلّ با نیکی کردن و صدقه دادن و بد زبانی و فحّاشی در گفتار.

گناهانی که موجب حبس باران می شوند: جور حاکمان و قضات، شهادت دروغ، کتمان شهادت، منع زکات و قرض و کمک، قساوت قلب در حق فقرا و نیازمندان، ستم کردن به یتیم و زن بیوه و دست رد زدن به سینه سائل به هنگام شب.(۱)

«مَن کَفَرَ فَعَلَیهِ کُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ(۴۴)»

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۲۷۰، ح ۲.

[هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست و کسانی که کار شایسته کنند، (فرجام نیک را) به سود خودشان آماده می کنند]

۱) حسین بن سعید در «کتاب زهد» از ابن نعمان، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: عمل صالح به بهشت می رود و راه را برای صاحبش هموار می سازد، همان طور که مردی غلامی را می فرستد تا رختخوابش را پهن کند؛ سپس این آیه را تلاوت نمود. «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»(۱)

۲) ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان حارثی مفید در امالی خود از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن حسن بن ولید قمی، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن نعمان، از داود بن فرقد روایت کرده و گفته است: شنیدم ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیهما می فرماید: عمل صالح به بهشت رفته و راه را برای صاحب خود هموار می کند، همان گونه که مرد خدمتکارش را می فرستد تا بستر او را آماده کند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ».(۲)

۳) طبرسی: منصور بن حازم از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به راستی که عمل صالح پیش از صاحبش به بهشت رفته و جای او را هموار می کند، همان طور که خدمتکار شما جای استراحت شما را فراهم می کند(۳).

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ...وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ(۵۴) »

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ(۵۴) »

[خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی قوّت

۱- [۱] - زهد، ص ۲۶، ح ۴۶.

۲- [۲] - امالی، ص ۱۹۵، ح ۲۶.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۶

بخشید. سپس بعد از قوّت ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد، می آفریند و هموست دانای توانا]

۱) علی بن ابراهیم: «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن ضَعْفٍ» یعنی از نطفه ای متعفّن و ضعیف «ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا» یعنی پیری(۱).

۲) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم، از احمد بن محسن میثمی، از ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام در حدیثی مشتمل بر استدلال بر خداوند صانع آورده است: ابن ابی عوجاء پس از شنیدن سخنان امام صادق علیه السلام مبتنی بر اقامه دلیل بر صانع بودن خدای متعال گفت: به امام عرض کردم: اگر موضوع چنان است که شما می فرمایید، پس چرا خداوند خود بر مخلوقات خویش ظاهر نشد تا آنان را به پرستش خود دعوت کند تا اختلاف میان کسی حاصل نشود؟ و اصولاً چرا خداوند خود را از مردم پنهان کرده است و پیامبران را نزد آنان می فرستد؟ و اگر خود برایشان تجلّی می کرد، آنها به ایمان نزدیک تر می شدند.

پس امام علیه السلام به من فرمود: «وای بر تو! چگونه کسی که قدرت خودش را در وجود تو به تو نشان داده است از تو محجوب مانده است؟ نبودی، تو را آفرید؛ کودک بودی، بزرگ شدی؛ ضعیف بودی، قوی شدی؛ مریض بودی، سالم گشتی؛ خشمگین بودی، راضی شدی؛ غمگین بودی، شاد گشتی؛ کینه توز بودی، دوست شدی؛ دوست بودی، دشمن شدی؛ سست عنصر بودی، مصمّم شدی؛ مصمّم بودی، سست عنصر شدی؛ میل به شهوت پیدا کردی بعد از آن که از آن نفرت داشتی و بی میلی را پس از میل به شهوت در خود احساس کردی؛ تمایل و رغبت داشتی، ترسان گشتی، ترسان بودی، رغبت یافتی؛ ناامید بودی، امیدوار شدی و امیدوار بودی، نومید گشتی، و به خاطر آوردنت آنچه را که در خاطرت نبود و از ذهن رفتن آنچه در ذهنت نقش بسته بود» و باز همچنان به برشمردن توانایی های درونی من که قادر به دفع آنها از خود نبودم، ادامه داد تا این که گمان کردم که

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷

خداوند میان من و او آشکار می گردد.(۱)

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ(۵۶) »

[و(لی) کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند: قطعاً شما (به موجب آن چه) در کتاب خدا(ست) تا روز رستاخیز مانده اید و این روز رستاخیز است. ولی شما خودتان نمی دانستید]

۱) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن علاء، از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که در آن وصف امام و این که امامت از آن کیست و چه کسی به تنهایی استحقاق آن را دارد، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: امامت همچنان در ذرّیّه ابراهیم علیه السلام بود و فرزندان او یکی پس از دیگری آن را به ارث می بردند تا این که خداوند عزّ و جلّ آن را به رسول خاتم صلی الله علیه و آله رسانده و فرمود: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(۲) [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند؛ و خدا سرور مؤمنان است] از این رو امامت مختص او و صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت به امر خدای عزّ و جلّ آن را بر اساس سنت خدا به علی علیه السلام واگذار نمود و بدین ترتیب در ذرّیّه برگزیدگانی قرار گرفت که خداوند متعال علم و ایمان را به ایشان عطا کرده و فرمود: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ». بنابراین، امامت تا روز قیامت در فرزندان علی علیه السلام باقی خواهد ماند؛ چون که پس از محمد صلی الله علیه و آله دیگر پیامبری نخواهد آمد.(۳)

ابن بابویه نیز آن را در کتاب معانی الاخبار آورده و گفته است: از ابو عباس،

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۲.

۲- [۲] - آل عمران/ ۶۸.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۱.

از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدا از او خشنود باد- از ابو القاسم احمد بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام این حدیث روایت شده است که حدیث بلندی است و ما آن را در تفسیر آیه «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» [و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند] از سوره قصص به طور کامل آورده ایم.(۱)

۲) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ» مقدّم و مؤخّر شده است و در اصل چنین بوده است: «وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ فِی کِتَابِ اللَّهِ لَقَدْ لَبِثْتُمْ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ».(۲)

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ(۶۰)»

[پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وادارند]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی «لایغضبنّک»، گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام نماز می خواند و ابن کوّاء پشت سر وی بود. امیر المؤمنین علیه السلام مشغول قرائت بود که ابن کوّاء گفت: «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(۳) [و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] پس امیر المؤمنین علیه السلام سکوت نموده تا این که ابن کوّاء ساکت شد. سپس قرائت خود را ادامه داد و دوباره ابن کوّاء شروع به تلاوت قرآن کرد و امام ساکت شد و این کار سه بار تکرار شد؛ آن گاه امام فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ

۱- [۱] - قصص / ۶۸، معانی الاخبار، ص ۹۶، ح ۲ .

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳- [۳] - زمر / ۶۵.

اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ»(۱)

۲) شیخ طوسی در کتاب تهذیب از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت درباره مردی سؤال کردم که در حالی به امامت جماعت می ایستد که شما به خاطر این که قرائت را با صدای بلند می خواند، از او راضی نیستید. فرمود: اگر شنیدی کتاب خدا تلاوت می شود، به آن گوش فرا ده. عرض کردم: اما او شهادت به شرک من می دهد. فرمود: «اگر او خدا را نافرمانی کرد، تو مطیع خدا باش». پس دوباره سؤال کردم اما او اجازه واکنش دیگری به من نداد. لذا گفتم: بنابراین ابتدا در خانه ام نماز می خوانم و سپس نزد او می روم. فرمود: «اشکالی ندارد». و فرمود: علی علیه السلام در نماز صبح بود و ابن کوّاء که پشت سر آن حضرت بود آیه «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(۲) [و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] را خواند. امام علی علیه السلام به احترام قرآن سکوت فرمود تا این که آن مرد از خواندن آیه فارغ شد. اما ابن کوّاء مجدداً شروع به خواندن آیه نمود و علی علیه السلام دوباره ساکت شد و بار دیگر ابن کوّاء خواند و علی علیه السلام سکوت فرمود و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ»(۳)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- [۲] - زمر/ ۶۵.

۳- [۳] - تهذیب، ج ۳، ص ۳۵، ح ۱۲۷.

سوره لقمان

اشاره

سوره لقمان مکی است به جز آیات ۲۷،۲۸ و۲۹ که مدنی هستند. تعداد کل آیات آن ۳۴ آیه است که پس از سوره صافّات نازل گردیده است

ص:۲۶۵

فضیلت و ثواب قرائت سوره لقمان

۱) ابن بابویه از عمر بن جبیر عرزَمیّ، از پدرش، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هر کس سوره لقمان را در هر شب بخواند، خداوند فرشتگانی را مأمور می کند که در آن شب از وی در مقابل ابلیس و سربازانش تا صبح حمایت کنند. اما اگر روز آن را تلاوت کند، تمام روز تا شب از وی محافظت می کنند.(۱)

۲) در کتاب «خواص القرآن» آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که این سوره را بخواند، روز قیامت، لقمان رفیق او خواهد بود و ده برابر تعداد کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند برایش ثواب نوشته می شود. هر که آن را بنویسد و در آب بشوید و آب آن را به کسی که بیماری داخلی دارد بخوراند، بیماری او شفا می یابد؛ و هر که (چه زن و چه مرد) خونریزی داشته باشد و این سوره را نوشته در جایی که دچار خونریزی شده آویزان کند، به اذن خداوند تعالی خونریزی او قطع می شود.(۲)

۳) در روایتی دیگر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که آن را بنویسد و در آب خیس کند و آب آن را به کسی بدهد که بیماری داخلی دارد یا بدنش خونریزی می کند- چه مرد باشد و چه زن- و آن را در موضع خونریزی بیاویزد، خون او به اذن خدای متعال بند می آید.

ص:۲۶۷

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۴.

۴) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را بنویسد و آب آن را به بیماری که ناراحتی داخلی یا هر بیماری دیگری داشته باشد- چه زن باشد و چه مرد- بدهد، شفا پیدا می کند و تب وی قطع می گردد و هر گزندی به اذن خدا از او دور می شود.

ص:۲۶۸

تفسیر سوره لقمان

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الم(۱) تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ(۲) هُدًی وَرَحْمَهً...أُوْلَئِکَ عَلَی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۵) »

«الم(۱) تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیم(۲) هُدًی وَرَحْمَهً لِّلْمُحْسِنِینَ(۳) الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُم بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ(۴) أُوْلَئِکَ عَلَی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۵) »

[الف لام میم* این است آیات کتاب حکمت آموز* (که) برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است* (همان) کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می دهند و (هم) ایشانند که به آخرت یقین دارند* آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگارانند]

۱) علی بن ابراهیم: در این کلام خدای تعالی «الم* تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ* هُدًی وَرَحْمَهً لِّلْمُحْسِنِینَ* الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُم بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ* أُوْلَئِکَ عَلَی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ» یعنی از جانب پروردگارشان از بیان برخوردارند. (۱)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن...لَّمْ یَسْمَعْهَا کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ(۷) »

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَهَا هُزُوًا

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ(۶) وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(۷) »

[و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا (مردم را) بی(هیچ) دانشی از راه خدا گمراه کنند و (راه خدا) را به ریشخند گیرند. برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود* و چون آیات ما بر او خوانده شود، با نخوت روی برمی گرداند؛ چنان که گویی آن را نشنیده (یا) گویی در گوشهایش سنگینی است. پس او را از عذابی پر درد خبر ده]

۱) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن حمزه، از ابو بصیر روایت کرده که گفته است: از ابو جعفر باقر علیه السلام درباره درآمد زنان آوازه خوان پرسیدم، فرمود: درآمد آن که مردان بر او وارد می شوند، حرام است؛ ولی آن که به عروسی ها دعوت می شود، اشکالی ندارد و این خود فرموده خدای عزّ و جلّ است که: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»(۱).

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گوید: شنیدم که آن حضرت می فرماید: غناء ازجمله اموری است که خداوند کیفر آن را آتش وعده داده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ».(۲)

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: شنیدم که آن حضرت می فرماید: غناء از جمله اموری است که خداوند درباره آن فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۱۱۹، ح ۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۶، ص ۴۳۱، ح ۴.

لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ».(۱)

۴) از او، از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از وشّاء روایت شده است که گفت: شنیدم که از ابو الحسن امام رضا علیه السلام درباره غناء سؤال شد، فرمود: مشمول قول خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ»(۲)

۵) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمد، از حسن بن هارون روایت کرده است که گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: غناء، مجلسی است که خداوند به مردمانش نگاه نمی کند و مصداق کلام خداوند عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ».(۳)

۶) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- که رحمت خدا بر او باد- از جعفر بن محمد مسعود، از پدرش، از حسین بن اِشکیب، از محمد بن سری، از حسین بن سعید، از ابو احمد محمد بن ابی عمیر، از علی بن حمزه، از عبد الاعلی روایت کرده که گفت: از جعفر بن محمد صادق علیه السلام درباره قول خدای متعال پرسیدم که می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ» فرمود: غناء است.(۴)

۷) زمخشری در «ربیع الابرار» از ابو امامه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که: آموزش زنان آوازه خوان و فروش آنها و خرید آنها و تجارت به وسیله آنها جایز نیست و بهای آنها حرام است و این آیه جز در این مورد بر من نازل نشده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ». سپس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، هیچ مردی صدای آوازش را بلند نکرد مگر این که خدای متعال دو شیطان را به سراغ او بفرستد و هر کدام بر روی

۱- [۱] - کافی، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۱۶.
۲- [۲] - کافی، ج ۶، ص ۴۳۲، ح ۸.
۳- [۳] - کافی، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۱۶.
۴- [۴] - معانی الاخبار، ص ۳۴۹، ح ۱.

یک کتف او سوار شده و با پاهایشان بر سینه اش می کوبند تا این که سکوت کند.(۱)

۸) علی بن ابراهیم در معنای این آیه گفت: غنا، شرب خمر و همه خوشگذرانی ها: «لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» گفت: تا آنان را از راه خدا منحرف کند.(۲)

۹) گفت: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» نقل شده است که: او نَضْر بن حارث بن علقمه بن کلده از بنی کلده از بنی عبد الدار بن قُصی است و این نضر راوی گفتار و اشعار مردم بود. خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».(۳)

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى...وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ(۱۰) »

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ(۱۰) »

[آسمان ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوههای استوار بیفکند تا (مبادا زمین) شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع (گیاه) نیکو در آن رویانیدیم]

سخن درباره این آیه پیش از این در آغاز سوره رعد بیان گردید و ان شاء الله تعالی در تفسیر آیه «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْحُبُكِ»(۴) خواهد آمد.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ...مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ(۱۱) »

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ(۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي

۱- [۱] - ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۶۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴- [۴] - ذاریات/ ۷.

مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ(١١) »

[آسمان ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوههای استوار بیفکند تا (مبادا زمین) شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع (گیاه) نیکو در آن رویانیدیم* این خلق خداست. (اینک) به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده اند. (هیچ) بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند]

١) علی بن ابراهیم: درباره سخن خداوند متعال: «وَبَثَّ فِیهَا مِن کُلِّ دَابَّةٍ» گوید: از هر نوع حیوانی در آن قرار داد. گفت: درباره آیه «فَأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ» می فرماید: از هر رنگ زیبایی، و زوج: رنگ زرد و سبز و قرمز، کریم: نیکو. فرمود: سخن خداوند: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ» یعنی مخلوق خدا، زیر «خَلْقُ» همان «فعل» است و فعل دیده نمی شود، بلکه اشاره او به مخلوق و نیز به آسمان و زمین و کوه ها و همه حیوانات بوده است، یعنی «فعل» را به معنای «مفعول» به کار برده است.(١)

«وَلَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ وَمَن...یَا بُنَیَّ لَا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ(١٣) »

«وَلَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ وَمَن یَشْکُرْ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ(١٢) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ یَعِظُهُ یَا بُنَیَّ لَا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ(١٣) »

[و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می گزارد و هر کس کفران کند، در حقیقت خدا بی نیاز ستوده است* و (یاد کن) هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می داد، گفت: ای پسرک من! به خدا شرک میاور که به راستی شرک، ستمی بزرگ است]

١) محمد بن یعقوب از ابوعبد الله اشعری، از یکی از یاران ما در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، گفت: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من

١- [١] - تفسیر قمی، ج ٢، ص ١٣٨.

فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» فرمود: [منظور از حکمت] فهم و عقل است.(۱)

۲) علی بن ابراهیم، از ابو القاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام، از لقمان و حکمتی که خدای عزّ و جلّ ذکر فرموده، سؤال کردم، فرمود: به خدا سوگند، حکمت را به خاطر حسب و نسب یا مال یا خویشاوندان و یا قدرت بدنی، یا زیبایی ندادند، بلکه چون مردی قوی در کار خدا بود، پرهیزکار برای خدا، بسیار کم سخن، ژرف نگر، بلند نظر، تیزبین، بی نیاز از دیگران، هرگز در روز نخوابید، هیچ کسی او را در حال ادرار کردن، قضای حاجت یا غسل کردن ندید، حکمت را به او دادند؛ چون بسیار خوددار و ژرف نگر بود و به کار خویش سرگرم بود؛ از ترس گناه به چیزی نخندید و هرگز خشمگین نشد و با انسانی شوخی نکرد و به خاطر برخوردار شدن از نعمت های دنیا خوشحال نشد و به خاطر امور دنیوی هرگز غم و اندوه به خود راه نداد. او زنانی به همسری گرفت و فرزندانی بسیار یافت و بسیاری از ایشان در کودکی مردند و بر مرگ هیچ کدام از آنها نگریست. و بر دو مرد در حال دعوا و جدل نگذشت، مگر این که آنان را با هم آشتی داد و از آن جا نمی رفت، مگر این که میانشان صلح برقرار می کرد. او هرگز سخنی نشنید و نپسندید، تا این که تفسیر آن را طلب کند و نام راوی آن را بپرسد. او بسیار همنشین فقها و دانشمندان می شد و نزد قاضیان و پادشاهان و حکّام و سلاطین، رفت و آمد بسیار داشت. قاضیان را به خاطر امتحان سختی که در پیش داشتند، رثا می گفت و بر ملوك و سلاطین به خاطر غرورشان و اطمینان از بقای آنها در این مقام ها، دلسوزی می کرد و از آنان عبرت می گرفت و چیز می آموخت که اسباب غلبه او بر نفسش باشد و به وسیله آن با هوای نفس مبارزه می کرد و از شیطان دوری می گزید. او قلبش را با اندیشیدن درمان می کرد و با عبرت ها خود را درمان می نمود، و وارد موضوعی نمی شد، مگر مربوط به وی باشد؛ از این رو به وی حکمت داده شد و عصمت به وی هدیه گشت؛ زیرا خدای تبارك و تعالی به گروه های ملائکه فرمان داد تا آن گاه که روز به نیمه رسید و چشم ها به خواب

ص:۲۷۴

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۳، ح ۱۲.

قیلوله آرام گرفتند، لقمان را بی آن که آنها را ببیند ولی [صدایشان را] بشنود، صدا کرده و گفتند: ای لقمان! آیا می خواهی خدا تو را خلیفه خود بر روی زمین قرار دهد تا در آن، میان مردم قضاوت کنی؟ لقمان گفت: اگر خدا مرا به این کار فرمان دهد، اطاعت می کنم؛ زیرا اگر مرا به این کار وادارد، به یاری من خواهد شتافت و مرا علم داده، عصمت و خویشتن داری عنایت می فرماید. اما اگر مرا مختار بگذارد، قطعاً عافیت طلبی را می پذیرم.

پس فرشتگان گفتند: ای لقمان! چرا چنین گفتی؟ گفت: چون قضاوت کردنم میان مردم سخت ترین منازل دین است و پُر فتنه و پُر بلاترین آنها؛ قاضی تنها است بی آن که یاوری داشته باشد، ستم از هر سو او را احاطه کرده و پیوسته بر سر دو راهی است؛ اگر به حق قضاوت کند، سزاوار است که راه سلامت بپیماید و اگر به اشتباه قضاوت کند، راه بهشت را گم کرده است و هر که در دنیا ذلیل و ضعیف باشد، برای وی آسان تر خواهد بود که در آن دنیا حکیم و دانا و شریف باشد و هر که دنیا را بر آخرت برگزیند، هر دو را می بازد، این (دنیا) می گذرد و به آن یکی هم نمی رسد.- فرمود: - پس فرشتگان از حکمت و دانش او در شگفت شدند و خدای رحمان، منطق او را پسندید.

چون شب فرا رسید و در بستر آرمید، حکمت را بر وی نازل فرمود به گونه ای که او را از سر تا پا دربرگرفت. پس چون از خواب بیدار شد، داناترین مردم زمان خود بود و از آن پس در میان مردم به حکمت میان مردم سخن می گفت و آن را بین مردم رواج می داد.- فرمود:- و چون قضاوت بر او عرضه شد و نپذیرفت، خداوند فرشتگان را امر فرمود تا داود را به پذیرش خلافت فرا خوانند. او آن را پذیرفت بی آن که شرایط لقمان را مطرح کند، پس خداوند خلافت و حکومت زمین را به وی عطا فرمود و بارها او را آزمود؛ اما هر بار دچار اشتباه می شد، اما خداوند از او درمی گذشت. لقمان بسیار به دیدار داود علیه السلام می رفت و با موعظه ها و علم خود، وی را پند و اندرز می داد و داود علیه السلام به وی می گفت: ای لقمان! خوشا به حالت! حکمت را به تو دادند و از بلاها تو را معاف کردند؛ اما خلافت به داود داده شد و به حکومت و فتنه مبتلا گشت.

گفت: سپس امام صادق علیه السلام در معنی این کلام خداوند متعال: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» می فرماید:

پس لقمان فرزندش را به سخنانی پند داد که او را از هم شکافت و گسست و از جمله پندهایی که به وی داد، این بود: ای حمّاد! ای فرزندم! تو از روزی که به این دنیا گام نهادی، پشت به آن کرده ای و راه آخرت در پیش گرفته ای. خانه ای که رو به آن می روی، نزدیک تر از خانه ای است که داری از آن دور می گردی. فرزندم! با علما چنان همنشین و نزدیک شو که زانویت به زانوی آنها برخورد کند و با آنان جدل مکن که علم خود را از تو دریغ خواهند ورزید. از دنیا روزی خویش را برگیر و آن را رد مکن تا نان خور مردم نباشی، و چنان در آن وارد نشو که به آخرت تو زیان رساند. چنان روزه بگیر که شهوتت را قطع کند، نه این که روزه ای بگیری که تو را از نماز باز دارد؛ زیرا نماز نزد خدا محبوب تر از روزه است. فرزندم! دنیا دریایی عمیق است که مردمی بسیار در آن غرق شده اند؛ پس تو کشتی خود را در آن ایمان قرار ده که بادبان آن توکل و توشه تو در آن ترس از خدا باشد، که اگر نجات یافتی به لطف پروردگار بوده و اگر هلاک گشتی، به خاطر گناهانت بوده است.

فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی سود آن را می بری و هر که به ادب اهتمام ورزد، به آن توجه می کند و اهمیت می دهد و هر که به آن اهتمام ورزد، زحمت آموختن را می پذیرد و هر که خود را مکلف به آموختن آن کند، طلبش فزونی می یابد و هر که طلبش زیادت یافت، سود آن را نیز می برد. پس ادب آموزی را عادت خویش قرار ده تا با این کار هم راه گذشتگان را پیموده باشی و هم به آیندگان سود رسانده باشی و کسانی تمایل پیدا می کنند آن را از تو بیاموزند و هیبت تو مانع از آن می شود که دیگران با تو درافتند. از تنبلی در کسب ادب به خاطر پرداختن به غیر آن بر حذر باش، پس اگر مغلوب دنیا شدی مغلوب آخرت مشو؛ زیرا اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، در کسب آخرت مغلوب گشته ای. پس در شب و روز و ساعات عمرت، بخشی را به دانش اندوزی اختصاص ده، که اگر آن را از دست دهی هیچ از دست رفته ای را چون ترک دانش نخواهی یافت. دانش خود را وسیله جدل با لجوج قرار مده و با هیچ فقیه و دانایی جدل مکن و به دشمنی با هیچ سلطانی برمخیز و با هیچ ستمگری مدارا مکن و دوست و همراه وی مباش. هرگز با فاسق مشکوک و متّهم دوستی مکن و با کسی که در معرض تهمت بدکاری قرار دارد مصاحبت مکن. از دانش خویش چون

سکه هـایت محـافظت کن. فرزنـدم! چنان خـدا ترس باش که اگر در قیامت با عمل صالـحِ همه ساکنان آسـمان و زمین آمـده باشی، باز هم از عذاب خدا بیمناک بوده و ایمن نباشی و چنان به رحمتش امیدوار باش که اگر با بار گناه هر دو عالم، قدم در قیامت گذاشتی، امید به آمرزش وی داشته باشی.

آن گاه فرزندش به وی گفت: پدر! با داشتن یک قلب، چگونه چنین امری را تحمل کنم؟

لقمـان گفت: فرزنـدم! اگر قلب مـؤمن را درآورده و بشـکافند، دو نـور در آن می یابنـد، نوری که به ترس و نوری که به امید تعلق دارد که اگر وزن شونـد، هیـچ کـدام بر دیگری کمترین رجحانی ندارنـد. هر که به خـدا ایمان بیاورد، کلام خدا را تأیید می کند و هر که کلام خدا را تأیید کند، دستور خدا را اطاعت می کند و هر که مطیع امر خدا نباشد، قول او را تصدیق نکرده است. این خُلقیّات هر کـدام، گواه بر دیگری هسـتند. پس هر که ایمانش به خـدا راستین باشـد، خالصانه و ناصـحانه برای خدا کار می کند و هر که خالصانه و ناصحانه برای خدا کار کند، ایمانش به خدا ایمانی راستین است و هر که از خدا اطاعت کند، از او می ترسد و هر که از او بترسد، دوسـتش می دارد و آن که خدا را دوست بدارد، امر او را اطاعت می کند؛ و هر که مطیع امر او باشـد، مسـتحق بهشت و رضـای او می گردد و هر که در پی کسب رضای خـدا نباشـد، خشم خـدا را برای خود خریـده اسـت و از خشـم خـدا بـه خـودش پنـاه می بریم. فرزنـدم! به دنیـا تکیه مکن و دل را به آن مشـغول مـدار؛ زیرا خداونـد چیزی نیافریـده که برایش دشـوار بـوده باشـد. آیـا نمی بینی که نعیم دنیـا را پـاداش فرمـانبرداران قرار نـداده و بلاـی آن را مجـازات نافرمانان قرار نداده است؟!(۱)

۳) از او، از حسـین بن محمـد، از معلّی بن محمـد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح، از جعفر بن یحیی، از علی قَصـیر، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده وگفته است: قربانت گردم! آیه «وَلَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَهَ» به چه معناست؟ فرمود: معرفت امام زمانش به وی داده شد.(۲)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴) محمد بن یعقوب: از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از حارث بن مغیره یا از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: به وی عرض کردم: وصیت لقمان به پسرش چه بود؟ فرمود: در این وصیت، شگفتی ها بود و از همه شگفت انگیزتر این که به فرزندش گفت: از خدای عزّ و جلّ چنان بترس که اگر با عمل نیک ساکنان آسمان و زمین نزد وی آیی، تو را عذاب خواهد کرد و چنان به رحمتش امید داشته باش که اگر با گناه هر دو عالم نزد وی آیی، تو را می بخشد. سپس فرمود: پدرم علیه السلام می فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، مگر این که در قلبش دو نور باشد: نور بیم و نور امید؛ و اگر این دو وزن شوند، هیچ کدام فزو ن تر از دیگری نیستند.(۱)

۵) طبرسی: از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد بن عیسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در وصیتی از لقمان به فرزندش آمده است: فرزندم! با شمشیر، کفش، عمامه و خیمه و مشک آب و نخ و درفش خود به سفر برو و در سفر داروهایی به همراه داشته باش که خود و آن که با توست از آن منتفع گردد و با همسفرانت جز در معصیت خداوند عزّ و جلّ همراه و موافق باش. فرزندم! اگر با جمعی سفر کردی، در کار خودت و ایشان با آنان بسیار مشورت کن و با آنان بسیار خنده رو باش و در غذای خود با آنان سخاوتمند باش و اگر تو را به میهمانی دعوت کردند، دعوت آنان را بپذیر و اگر از تو یاری خواستند به یاریشان بشتاب و در همه حال ساکت و کم حرف باش و بسیار نماز بخوان و آب و غذا و چهارپای خود را از دیگران دریغ مدار و اگر از تو شهادت به حق دادن طلبیدند ، برایشان شهادت ده، و اگر با تو مشورت کردند، سعی کن مشاور خوبی برای آنان باشی و تا پیرامون کاری خوب فکر نکرده ای، اقدام مکن و به هیچ مشورتی پاسخ مده، مگر این که مدتی را صرف نظر کردن به آن کرده باشی و هر کس نتواند نصیحت مشفقانه و خیرخواهانه را به طرف مشورت گیرنده ارائه کند، خداوند عقل او را از وی می گیرد.

و اگر دیدی دوستانت راه می روند، با آنان راه برو و اگر دیدی به کاری

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص۵۵، ح۱

مشغولند، به یاریشان بشتاب. پند مسن تر از خود را گوش کن و اگر فرمانی به تو دادند یا چیزی از تو خواستند، بگو: بلی، و پاسخ منفی مده، زیرا «نه» گفتن سنگین و نشانه لئیم بودن است و اگر سرگردان شدید، اتراق کنید و اگر در تصمیم دچار تردید شدید، بایستید و رایزنی کنید و اگر یک مرد را در بین راه دیدید درباره مسیرتان چیزی از وی نپرسید و از او راهنمایی مخواهید، زیرا تنها بودن در بیابان شک برانگیز است و ممکن است جاسوس دزدها باشد و شاید همان شیطانی باشد که شما را سرگردان کرده باشد. از دو شخص نیز بترسید، مگر این که آن چه را من می بینم، شما در آنها نبینید؛ زیرا عاقل اگر با چشم خود چیزی ببیند، حق را از آن تشخیص می دهد و بیننده، چیزهایی را می بیند که غایب نمی بیند.

فرزندم! چون وقت نماز شد، به هیچ بهانه ای آن را به تأخیر مینداز. به موقع آن را اقامه کن و خود را آسوده ساز؛ زیرا نماز یک دَین است. در همه حال سعی کن نمازت را به جماعت برگزار کنی و هرگز بر روی مرکب مخواب؛ زیرا خیلی زود دچار زخم نشیمنگاه می شوی و این کار عاقلانه ای نیست، مگر این که در محملی نشسته باشی و بخواهی دراز بکشی تا به مفاصلت استراحتی داده باشی و اگر قصد اتراق داشتید، خوش رنگ ترین زمین را انتخاب کنید که خاکش نرم و علفش بسیار باشد و چون اُتراق کردید، پیش از آن که بنشینی دو رکعت نماز به جای آر و اگر قصد قضای حاجت کردی، از محل اتراق دور شو و چون عزم ادامه سفر کردی دو رکعت نماز بخوان و با زمینی که در آن اتراق کرده بودی وداع کن و بر مردمان آن سلام کن؛ زیرا هر بقعه ای از زمین به جمعی از فرشتگان تعلّق دارد و اگر نتوانستی لب به غذا بزنی تا صدقه ندهی، این کار را بکن و تا سوار بر مرکبی، تلاوت قرآن را فراموش مکن و تا زمانی که مشغول به کار هستی، تسبیح را فراموش مکن و چون بیکار بودی، از دعا غفلت مکن و بر حذر باش از این که از آغاز تا پایان شب در حرکت باشی و مبادا که در حین حرکت صدایت را بلند کنی.

ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند که حکمت را به خاطر حسب و نسب یا ثروت و مکنت یا قدرت بدن یا جمال رخسار به لقمان ندادند؛ بلکه چون با اراده در کار خدا، پرهیزکار، ساکت و بسیار کم حرف، ژرف نگر، دوراندیش و تیزبین بود، از این نعمت برخوردار شد و هرگز در روز نمی خوابید و هرگز در مجلس تکیه نمی داد و آب دهان بیرون نمی انداخت و هیچ کار عبثی انجام

ص:۲۷۹

نمی داد و هیـچ کس او را در حال ادرار یا قضای حاجت یا غسل به خاطر حیای بسـیار او ندیـد و هرگز به چیزی نخندیـد و به خشم نیامـد تـا مبادا آسیبی به دینش وارد شود و هرگز با انسانی شوخی نکرد و به خاطر امور دنیوی اظهار شادمانی نکرد و به خاطر از دست دادن آن غمگین نشد. او چند همسـر گرفت و فرزندان بسیار یافت که خیلی از آنها در حیات او درگذشتند، اما هرگز بر یکی از آنها نگریست.

اگر بر دو نفر وارد می شدنـد که در حال جنگ و دعوا بودند، آنها را با هم آشتی می داد و تا از هم جدا نمی شدند از آن جا نمی رفت. هیچ سـخن پسـندیده ای نشـنید مگر این که خواسـتار تفسیر و توضیح آن شد و این که گوینده اصلی آن سخن چه کسـی بوده است. با فقها و علما زیاد نشـست و برخاست داشت. پیوسته نزد قضات، حکام و سلاطین می رفت و به آنان سر می زد. قاضـیان را به خـاطر این که در مقابـل امتحـانی سـخت قرار گرفته انـد تسلّی خاطر می داد و بر پادشاهان و حکام به خاطر نخوت و تکبری که در مقابل خدا داشتند و این که چنین در آرامش زندگی می کنند، دل می سوزاند. او پیوسته چیزهایی می آموخت که به وسیله آنها بر نفس خود غلبه کند و از شیطان فاصله بگیرد. او پیوسته خود را با تفکر و عبرت گرفتن درمان می کرد. او وقت خود را فقـط به کـار مفیـد می گذرانـد و در امری که به وی مربوط نبود دخالت نمی کرد؛ و به همین دلیل بود که به وی حکمت داده شد و از نعمت عصمت برخوردار گردید.

۶) طبرسـی با حـذف اسـناد، از حمّاد از امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: لقمان حکیم سال ها قبل از داود علیه السـلام به دنیـا آمـده بود و زمان وی را درک نمود و سال های بسـیاری با او بود و روزی که جالوت را کشت با وی بود. طول (قـد) جالوت هشـتصد ذراع بود و طول داود فقط ده ذراع بود و چون داود جالوت را کشت، خداوند نبوت را به وی عطا فرمود و لقمان همچنان با داوود تا وقتی که داوود مرتکب خطایی شـد و خداونـد از خطای او گذشت و توبه اش را پذیرفت و بعـد از آن بود. لقمان پیوسـته فرزنـدش را انـدرز می داد .... از جمله پندهای لقمان به فرزندش این است: فرزندم! از لحظه ای که به دنیا آمـدی، پشت به آن کرده و رو به آخرت در حرکتی و خانه آخرتی که به سوی آن می روی، نزدیک تر از خانه ای است که داری از آن دور می شوی. فرزندم! هیچ خیری در

سخنی نیست، مگر این که به نام خدای متعال آغاز شده باشد. کم حرف از آرامش و متانت برخوردار است.

فرزندم! با علما همنشین باش؛ زیرا اگر علم در دل سگ هم باشد، خداوند متعال او را عزت می داد و دوست می داشت. فرزندم! چنان با اهل علم همنشین باش که زانو به زانوی آنها بنشینی و با آنها جدل مکن؛ چون از تو نفرت پیدا خواهند کرد و از دنیا روزی خویش را به دست آر و آن را رد مکن تا سربار مردم نباشی؛ ولی چنان نیز در پی دنیا مرو که به آخرت تو زیان برساند. و چنان روزه ای بگیر که شهوت تو را قطع کند و روزه ای مگیر که چنان تو را ضعیف کند که توان نماز را از تو بگیرد؛ زیرا نماز نزد خدا از روزه محبوب تر است و نماز بهترین اعمال است. فرزندم! دنیا، دریای عمیقی است که مردم بسیاری در آن غرق شده اند، پس کشتی خودت را در آن ایمان و بادبان آن را توکل و توشه خویش را در آن ترس از خدا قرار بده؛ اگر نجات یافتی، لطف خدا شامل حال تو شده و اگر هلاک گشتی، علت، گناهان خودت است. فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی از آن بهره مند می شوی و هر که ادب دوست شود، بدان اهمیت می دهد و هر که به آن اهمیت دهد، به آن عمل می کند و هر که به آن عمل کند، طلبش بیشتر می شود و هر که طلبش بیشتر شود، منفعت آن را درمی یابد، پس آن را عادت خود قرار ده. آن گاه تو جانشین خلف و مفید برای سلف خود می گردی و راغب آن به تو امید می بندد و راهب آن از هیبتت می ترسد. بر حذر باش از تنبلی از طلب علم و رو آوردن به طلب چیزی غیر آن. اگر مغلوب دنیا شدی، مغلوب آخرت نیز مشو. فرزندم! هر که علم را به دست آورد، چه چیز را از دست داده؟ و هر که علم را از دست دهد، چه چیزی به دست آورده؟ فرزندم! اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، بدان که هیچ راهی برای تباه کردن آن بهتر از ترک علم نیست. علم را ابزار جدل با لجوج و دانا قرار مده و با آن به ستیز با سلطان برنخیز و با ستمگر مماشات مکن و با دشمن دوستی نورز و با فاسق زناکار و مشکوک پیمان اخوّت مبند و با متهم مصاحبت مکن و همان گونه که از پولت محافظت می کنی از علمت نیز مراقبت کن. فرزندم! از مردم روی بر مگردان و شادمانه و بی‌دردانه بر روی زمین راه مرو و صدایت را پایین بیاور که بدترین صداها، صدای الاغ است و آرام گام بردار. فرزندم! از خدا بترس چنان که اگر با اعمال نیک ساکنان دو عالم به روز قیامت

وارد گردی، بیم داشته باشی خدا تو را عذاب دهد و اگر با گناه دو عالم آمدی، امید به آمرزش و رحمت او داشته باشی.

پس فرزندش گفت: پدر! من یک دل بیشتر ندارم، چگونه همه این نصیحت را به کار گیرم؟

لقمان گفت: ای فرزندم! اگر قلب مؤمن را بیرون آورند و بشکافند، دو نور در آن یافت می شود: نوری برای ترس و نوری برای امید؛ و اگر وزن شوند، هیچ کدام سنگین تر از دیگری نیست حتی به اندازه یک ذرّه. پس هر که به خدا ایمان داشته باشد و کلام خدا را راست بداند، به آن عمل خواهد کرد و هر که به دستور خدا عمل نکند، کلام خدا را باور نکرده است؛ زیرا این اخلاق برای یکدیگر شهادت می دهند. پس هر که صادقانه به خدا ایمان داشته باشد، خالصانه برای خدا کار می کند و هر که برای خدا خالصانه و خیرخواهانه کار کند، صادقانه به خدا ایمان آورده است. هر که خدا را فرمان برد، خدا ترس می شود و خدا ترس، خدا را دوست می دارد و خدا دوست، مطیع امر خدا می شود و هر که مطیع امر خدا شود، بهشت بر او واجب می گردد و هر که در پی کسب رضای خدا نباشد، به خدا خیانت کرده است و هر که به خدا خیانت کند، مستوجب خشم و عذاب خدا می شود؛ و به خدا پناه می بریم از این که دچار خشم و عذاب و رسوایی و انتقام وی گردیم.

فرزندم! به دنیا تکیه مکن و دل را به آن مشغول مدار؛ زیرا خداوند چیزی آسان تر از آن نیافریده است. مگر ندیده ای که نعمت های آن را پاداش مطیعان قرار نداده و بلای آن را مجازات نافرمانان قرار نداده است؟ فرزندم! هر که نفسی را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است؛ یعنی این که او را از کشته شدن یا غرق شدن یا سوختن یا زیر آوار ماندن یا حیوانی درنده برهاند و یا این که او را ضمانت کرده تا بی نیاز شود یا این که او را از فقر به غنا و بی نیازی برساند و بهتر از همه اینها آن است که او را از گمراهی به رستگاری رهنمون شود. فرزندم! نماز را به پا دار، امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آن چه بر تو می گذرد، شکیبا باش که این خود از استواری کارهاست.(۱)

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۳.

«وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ...ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۱۵) »

«وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ(۱۴) وَإِن جَاهَدَاكَ عَلى أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۱۵) »

[و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد. سستی بر روی سستی، و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. (آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است* و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست، به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و(لی) در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد و (سرانجام) بازگشت شما به سوی من است و از (حقیقت) آن چه انجام می دادید، شما را با خبر خواهم کرد]

۱) علی بن ابراهیم: درباره این فرموده خداوند متعال: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ امُّهُ وَهناً عَلَى وَهنٍ» آورده است: یعنی ضعف و سستی روی ضعف و سستی.(۱)

۲) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واحد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است که گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره قول خدای تعالی: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» سؤال شد. فرمود: پدر و مادری که خداوند تشکر کردن از آنها را واجب کرده آنهایی هستند که علم را زاده اند و حکمت را به ارث گذاشته اند. و مردم را امر فرمود از ایشان اطاعت کنند. سپس فرمود: خدای متعال گوید: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ» یعنی بازگشت بندگان به سوی خداست و راهنمای این راه پدر و مادر هستند؛ آن گاه سخن را بر ابن حنتمه و دوستش معطوف کرده و درباره خاص و عام چنین فرموده است: «وَإِن جَاهَدَاكَ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

عَلی أَن تُشْرِکَ بِی» گوید: در وصیت است و این که از کسی که دستور داده شده ای از او اطاعت کنی، اطاعت نکنی؛ از آن دو اطاعت مکن و سخنان ایشان گوش مکن. سپس سخن را متوجه پدر و مادر کرده است: «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا» می گوید: فضیلت آنها را به مردم بشناسان و مردم را به پیروی از راه آنها دعوت کن و این همان کلام خداست که می فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ»، سپس فرمود: به سوی خدا، سپس به سوی ما؛ پس از خدا پروا کنید و از پدر و مادر نافرمانی نکنید؛ زیرا رضای آنها رضای خداست و خشم آنها خشم خداست. (۱)

۳) از او، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن بحر، از عبد الله بن مسکان، از راوی آن، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: در حالی که من در حضورش بودم، به عبد الواحد انصاری درباره نیکی در حق پدر و مادر در کلام خدای متعال: «وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(۲) [و به پدر و مادر (خود) احسان کنید] فرمود: گمان کردیم که این همان آیه ای است که درباره بنی اسرائیل نازل شده است؛ یعنی: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(۳) [و خداوند چنین مقدر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید] سپس از آن حضرت در این مورد سؤال کردم. فرمود: درباره لقمان است که می فرماید: «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ» [یعنی] نیکی کردن «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»، سپس فرمود: این بسیار بزرگ تر و مهم تر از آن است که دستور دهد؛ در هر حال صله و حق آنها به جا آورده شود «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» سپس فرمود: نه، بلکه امر به برقراری صله با آنها می شود هرچند تلاش کنند وی را به شرک دعوت کنند و این حق بیانگر آن است که بر حق آنها تأکید بیشتری نموده و

ص:۲۸۴

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۷۹.

۲- [۲] - اسراء/ ۲۳.

۳- [۳] - اسرا/ ۲۳.

ادای حق آنها را امری عظیم دانسته است. (۱)

۴) محمد بن عباس از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از عبد الله بن سلیمان روایت کرده که گفته است: جابر بن جعفی را نزد امام باقر علیه السلام دیدم، در حالی که آن حضرت می فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام «والدان» (دو پدر) هستند. عبد الله بن سلیمان نیز گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: آن که خمس را حلال کرد، از ماست و آن که سخن راست آورد، از ماست و آن که آن سخن را تأکید کرد، از ماست و در کتاب خدای عزّ و جلّ، مودّت از آن ماست و علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیهما «والدان» هستند که خداوند به ذرّیّه ایشان امر کرده که سپاسگزار آن دو باشند.(۲)

۵) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مسکان، از زراره، از عبد الواحد بن مختار روایت کرده که گفت: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم، پس فرمود: آیا نمی دانستی علی علیه السلام یکی از والدینی است که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ»؟ زراره گوید: من نمی دانستم منظور کدام آیه است، آن که در حق بنی اسرائیل نازل شده یا آن که در حق لقمان وارد گشته است. تا این که قسمت شد به زیارت خانه خدا بروم. پس بر امام باقر علیه السلام وارد شده و با او تنها گشتم و عرض کردم: قربانت گردم! عبد الواحد حدیثی برایم روایت کرده است. فرمود: آری. عرض کردم: کدام آیه است؟ آن که درباره لقمان است یا آن که در حق بنی اسرائیل است؟ فرمود: آن که در حق لقمان نازل شده است.(۳)

۶) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عمرو بن شمر، از مفضل، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که آن حضرت می فرماید: «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ» یعنی رسول خدا صلی

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح۶

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۱.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۲.

الله علیه و آله و علی علیه السلام.(۱)

۷) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از بشیر دهّان روایت کرده است که: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از والدین است. گوید: عرض کردم: و آن دیگری؟ فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۲)

۸) سعید رضی در «الخصائص» از سلمه بن کُهیل، از پدرش درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»(۳) [و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] نقل می کند که: یکی از والدین علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۴) در آغاز سوره عنکبوت احادیثی در این معنا از ائمّه علیهم السلام روایت گردید.

۹) ابن شهر آشوب از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند متعال: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»(۵) روایت کرده است که فرمود: «الوالدان» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام.(۶)

۱۰) از سلام جعفی، از امام باقر علیه السلام، و ابان بن تغلب، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: [این آیه] در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.(۷) عین این حدیث را ابن جبله نیز روایت کرده است.(۸)

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۳.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۴

۳- [۳] - عنکبوت/ ۸.

۴- [۴] - خصائص الائمه، ص ۷۰.

۵- [۵] - بقره/ ۸۳ و نساء/ ۳۶.

۶- [۶] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۷- [۷] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۸- [۸] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۱۱) از برخی ائمّه علیهم السلام در معنی آیه «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ» روایت شده که در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.(۱)

۱۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: من و علی پدران این امت هستیم.(۲)

۱۳) باز هم از او صلی الله علیه و آله روایت است: من و علی پدران این امت هستیم، و من و علی ولایت این امت را بر عهده داریم.(۳)

۱۴) از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل است: من و علی پدران این امت هستیم، پس خدا لعنت کند آن که عاق والدین خویش است.

۱۵) شیخ طوسی در امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر جعابی، از ابو عباس، احمد بن محمد بن سعید همدانی، از ابو عَوانه موسی بن یوسف قطّان کوفی، از محمد بن سلیمان مُقری کندی، از عبد الصمد بن علی نوفلی، از ابو اسحاق سبیعی، از اصبغ بن نُباته عبدی روایت کرده است که گفت: چون ابن ملجم ملعون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زد، با تعدادی از دوستان، صبح هنگام به عیادت آن حضرت رفتیم. من بودم و حارث و سوید بن غفله و عده ای دیگر. وقتی رسیدیم، بر در خانه نشستیم و با شنیدن صدای گریه، گریستیم. پس حسن بن علی علیه السلام نزد ما آمد و فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند به خانه هایتان بروید. پس همه رفتند، ولی من ماندم. با شدت گرفتن گریه از داخل منزل، من هم گریستم. بار دیگر امام حسن علیه السلام بیرون آمده و فرمود: مگر نگفتم بروید؟! عرض کردم: به خدا نه، ای فرزند رسول خدا! نه روحم اجازه می دهد و نه پایم توان راه رفتن دارد تا این که امیر المؤمنین علیه السلام را ببینم، و سپس به گریه ادامه دادم و امام حسن علیه السلام نیز به درون خانه رفت؛ اما طولی نکشید که برگشت و فرمود: داخل شو!. پس بر امیر

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۵۲، ح ۳.

۳- [۳] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵.

المؤمنين علیه السلام وارد شدم و دیدم که سر آن حضرت را با عمامه ای زرد و خون آلود بسته اند و ایشان را به دیوار تکیه داده اند. رنگ چهره آن حضرت چنان زرد بود که نمی شد فهمید رنگ عمامه زردتر است یا رنگ رخسار آن حضرت؟ پس به پای آن حضرت افتاده و در حالی که وی را می بوسیدم، به سختی گریستم. پس آن حضرت به من فرمود: گریه نکن اصبغ، به خدا تا بهشت فاصله ای ندارم. عرض کردم: قربانت گردم! به خدا سوگند! می دانم به بهشت می روی، اما گریه من به خاطر این است که تو را از دست می دهم. یا امیر المؤمنین! قربانت گردم! حدیثی برایم بگو که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشی؛ زیرا گمان دارم از امروز به بعد دیگر از تو هرگز حدیثی نخواهم شنید.

فرمود: آری، اصبغ! روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد خود خواند و به من فرمود: ای علی! برو تا به مسجد من برسی، سپس از منبر من بالا برو و مردم را به سوی خود دعوت کن و حمد و سپاس خدای را به جا آر و بر من بسیار درود فرست و سپس بگو: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و او به شما می گوید: لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسَل و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدر خویش نسبت دهد یا ولایت کسی غیر از ولیّ خود را بپذیرد یا به کارگری که اجیر کرده، ستم ورزد.

پس به مسجد آمده و از منبر بالا رفتم و چون قریشیان و هر که در مسجد بود مرا دیدند، به سمت من آمدند. آن گاه حمد و ستایش خدا را به جای آورده و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود بسیار فرستاده، سپس گفتم: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و او به شما می گوید: لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب او و لعنت پیامبران مرسل خدا و لعنت من بر کسی باد که خود را به غیر پدر خویش منسوب کند یا ولایت غیر ولیّ خود بپذیرد یا به اجرت کارگری که اجیر کرده، ستم ورزد. گوید: پس جز عمر بن خطّاب هیچ یک از آن قوم سخنی نگفت و تنها او بود که گفت: ای ابو الحسن! پیغام را رساندی،اما سخنی آوردی که روشن نیست و احتیاج به توضیح و تفسیر دارد. گفتم: این را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهم گفت. پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشته و وی را از ماجرا آگاه ساختم. فرمود: به مسجدم بازگرد و از منبر بالا برو و سپس حمد و سپاس خدا را به جای آر و بر من درود فرست و آن گاه بگو: ای

مردم! چیزی برای شما نمی آوریم مگر این که تفسیر و تأویل آن نزد ما باشد. هان! بدانید که من پدر شما هستم، آگاه باشید که من مولای شما هستم، و نیز بدانید که من اجیر شما هستم. (۱)

۱۶) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در باب «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» آورده است که آن حضرت می فرماید: منظور این است که از راه محمد صلی الله علیه و آله پیروی کرد. (۲)

«يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ...فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ(۱۶) »

«يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ(۱۶) »

[ای پسرک من! اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمان ها یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد که خدا بس دقیق و آگاه است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آن که — خداوند متعال- متوجه خبر لقمان و داستان او شده و می فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» گوید: یعنی آن رزقی که خداوند به تو می دهد. (۳)

۲) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وَشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده وگفته است: شنیدم که آن حضرت می فرماید: از گناهان کوچک بترسید چون طالب و مدعی دارند. کسی از شما نگوید: گناه می کنم و بعد از خدا استغفار می کنم؛ زیرا خداوند عزّ و

جلّ می فرماید: «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»(۴) [آن چه را از پیش فرستاده اند با آثار (و اعمال)شان درج می کنیم و هر چیزی را در

۱- ۱ - امالی، ج ۱، ص ۱۲۲.
۲- ۲ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۳- ۳ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۴- [۴] - یس / ۱۲.

کارنـامه ای روشن برشـمرده ایم] و باز می فرمایـد: «إِنَّهَا إِن تَکَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ».(۱)

۳) طبرسـی: عیاشـی از ابن مسـکان، از امـام صادق علیه السـلام روایت کرده و گفته است: آن حضـرت می فرمایـد: از گناهان کوچک بپرهیزیـد، چون طالب و مـدعی دارنـد؛ هیـچ کس از شـما نگوید: گناه می کنم و از خدا طلب آمرزش می کنم؛ زیرا خداونـد می فرمایـد: «إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ».(۲)

«یَا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلَاهَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ وَاصْبِرْ عَلَی مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ(۱۷) »

[ای پسـرک من! نماز را برپا دار و به کار پسـندیده وادار و از کار ناپسـند باز دار و بر آسـیبی که بر تو وارد آمده است، شکیبا باش. این (حاکی) از عزم (و اراده تو در) امور است]

۱) طبرسـی: از علی علیه السلام روایت کرده است که در باب مفهوم این آیه فرمود: بر مشقت و آزاری که در امر به معروف و نهی از منکر به تو رسیده، شکیبا باش.(۳)

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ(۱۸) »

[و از مردم (به نخوت) رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسندِ لاف زن را دوست نمی دارد]

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۱۰.
۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۷.
۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۷.

۱) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره و محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در مفهوم آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» می فرماید: چنان باشد که مردم در علم نزد تو یکسان باشند.(۱)

۲) علی بن ابراهیم در معنای آیه گوید: یعنی مردم را به طمع آن چه دارند، تحقیر مکن.(۲)

۳) طبرسی: یعنی این که از روی تکبر روی از مردم برنگردان و از کسی که با تو سخن می گوید از روی تحقیر رو برنگردان. این معنا، سخن ابن عباس و ابو عبد الله علیه السلام نیز هست.(۳)

۴) علی بن ابراهیم: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» یعنی «فرحاً» [با شادمانی](۴)

۵) سپس گفت: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در مفهوم آیه «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» فرموده است: «مرحاً» به معنای با عظمت است.(۵)

«وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ(۱۹) »

[و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خَران است]

۱) علی بن ابراهیم در معنای عبارت «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ» می گوید: به معنای: «عجله نکن» است، «وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ» یعنی: «صدایت را بلند نکن »، «إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» علی بن ابراهیم گوید: روایات دیگری نیز در این

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۷.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

خصوص وارد شده است.(۱)

۲) شیخ بُرسی در تفسیر این سخن خداوند متعال: «إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» گوید: مردی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: معنی این «حمیر» چیست؟ فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که چیزی را خلق کند و سپس به انکارش پردازد. بلکه مقصود خداوند، زُرَیق و دوست اوست، در تابوتی از آتش، به شکل دو الاغ، که چون در آتش نعره کشند، جهنمی ها از شدت نعره و فریاد آنها ناراحت می شوند.(۲)

۳) محمد بن یعقوب از احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بکر حَضْرَمی روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام در معنای سخن خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» فرمود: به معنای عطسه قبیح است.(۳)

۴) طبرسی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: منظور، عطسه بلند و قبیح است.(۴)

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى السَّمَاوَاتِ وَمَا...أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) »

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) »

[آیا ندانسته اید که خدا آن چه را که در آسمان ها و آن چه را که در زمین است، مسخّر شما ساخته و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم درباره خدا بی(آن که) دانش و رهنمود و کتابی روشن (داشته باشند) به

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۲- [۲] - مشارق انوار الیقین، ص ۸۰.
۳- [۳] - کافی، ج۲، ص ۴۸۰، ح۲۱.
۴- [۴] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۸.

مجادله برمی خیزنـد* و چون به آنان گفته شود: آن چه را که خـدا نازل کرده، پیروی کنید؛ می گویند: (نه،) بلکه آن چه که پدرانمان را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند]

۱) علی بن ابراهیم، از پـدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از شـریک، از جابر روایت کرده است که گفت: مردی آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» را در حضور امام باقر علیه السـلام تلاوت نمود. امام فرمود: نعمت ظاهری، پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن چه از معرفه الله و توحیـد آورده است و امـا نعمت بـاطنی، ولایـت مـا اهـل بیت علیهم السـلام و پیمان مودّت ماست. به خـدا سوگنـد! قومی این نعمت ظاهر و باطن را پذیرفتند و قومی دیگر فقط ظاهر آن را پذیرفتند. از این رو خداونـد فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»(۱) [ای پیـامبر! کسانی که در کفر شـتاب می ورزنـد تو را غمگین نسازنـد؛ (چه) از آنان که با زبان خود گفتنـد: ایمان آوردیم و حال آن که دلهایشان ایمان نیاورده بود]، پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله هنگام نزول آن خوشحال گردید؛ زیرا خداوند ایمان آنها را نمی پذیرد، مگر با ولایت و محبت ما.(۲)

۲) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابو احمد محمد بن زیاد ازْدی روایت کرده است که گفت: از سـرورم موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» سؤال کردم. فرمود: نعمت ظـاهری، امـام ظـاهر است و نعمت بـاطنی امـام غایب است. عرض کردم: آیا کسـی از میان امامـان، غایب می شود؟ فرمود: آری، جسم وی از دیـد مؤمنان پنهان و ذکرش در دل مؤمنان آشـکار است. او دوازدهمین نفر از ماست و خداونـد هر سـختی را برایش آسان می گردانـد و هر مشـکلی را برایش رام می گردانـد و تمام گنـج های زمین را برای وی آشکار می سازد. دور را برایش نزدیک و نزدیک را برایش دور می گرداند و به وسیله او ریشه هر

۱- [۱] - مائده/ ۴۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

ستمگر قدرتمندی را خشک می گرداند و به دست وی هر شیطان سرکشی را نابود می سازد. او فرزند سرور کنیزان است که ولادت وی را از مردم پنهان می دارد و نام بردن از او برایشان جایز نمی باشد تا این که خدای عزّ و جلّ وی را آشکار نموده و جهان را پس از پر شدن از جور و ستم، به دست او پر از عدل و داد می کند.

سپس ابن بابویه- که خدا از او خشنود باد- گوید: این حدیث را جز از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- در همدان به هنگام بازگشت از زیارت خانه خدا، نشنیده ام و او مردی ثقه، دیندار و فاضل بود. خدا وی را رحمت کند.(۱)

۳) شیخ طوسی در امالی خود از جماعتی، از ابو مُفَضَّل، از حسن بن آدم بن ابی اسامه لَخمی قاضی قَیّوم مصر، از فضل بن یوسف قصبانی جعفی، از محمد بن عکاشه غنوی، از عمرو بن هاشم ابو مالک جَنبی، از جویبر بن سعید، از ضحاک بن مزاحم، از نِزّال بن سَبره، از علی علیه السلام و ضحّاک از عبد الله بن عباس در معنی آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» روایت کرده اند که فرمود: اما نعمت ظاهر، اسلام است و آن چه از روزی که بر شما تفضّل کرده است، و اما نعمت باطن، عیب های اعمال شماست که بر شما پوشانده است.(۲)

۴) از او، از جماعتی، از ابو مفَضّل، از ابو احمد عبید الله بن حسن بن ابراهیم علوی نصیبی- که رحمت خدا بر او باد- در بغداد گفت: از جدم ابراهیم بن علی، از پدرش علی بن عبید الله، از شیخان بَرّان که از خانواده ماست، از سیّدان، از موسی بن جعفر علیه السلام، از جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علیهم السلام و حسین بن زید بن علی ذو الدّمعه نیز آن را برایم روایت کرده است که گفت: عمویم عمر بن علی برای من روایت کرد و گفت: برادرم محمد بن علی، از پدرش، از جدّش حسین بن علی علیه السلام نقل کرده است که ابو جعفر باقر علیه السلام از عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری- وی جنگ های بدر و احد و بیعت شجره با رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و از جمله یاران

۱- [۱] - کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۸، ح ۶.

۲- [۲] - امالی، ج ۲، ص ۱۰۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رود که محبت خالصانه ای به امیر المؤمنین علیه السلام داشت- روایت کردند که: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد و در میان جمعی از یارانش از جمله ابو بکر، ابو عبیده، عمر، عثمان، عبد الرحمن و دو مرد از قاریان صحابه بود ــ یکی از این قاریان از مهاجرین بود به نام عبد الله بن امّ عبد و دیگری از انصار بود به نام اُبیّ بن کعب که هر دو از اصحاب جنگ بدر بودند ــ عبد الله آیاتی از سوره لقمان تلاوت کرد تا این که به آیه «وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَهً وَبَاطِنَهً» رسید و اُبیّ از سوره ای که ابراهیم علیه السلام در آن ذکر شده بود، آیاتی را تلاوت کرد. از جمله این آیه: «ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللّهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ»(1) [و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این (یادآوری) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت هاست] گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ایام الله، یعنی نعمت، بلا و مجازات خدای سبحان. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و در جمع صحابه چنین فرمود: من از بیم ملالت و دلتنگی خود را ملزم به موعظه شما می دانم و پروردگارم به من وحی فرموده که نعمت های او را به شما یادآوری کنم و از مجازات هایی که در کتابش ذکر فرموده، بر حذر دارم و سپس آیه «وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَهً وَبَاطِنَهً وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًی وَلَا کِتَابٍ مُّنِیرٍ» را تلاوت فرمود.

سپس به ایشان فرمود: اکنون بگویید: کدام نعمت است که خداوند برای اولین مرتبه شما را مایل به آن کرد و شما را به آن آزمود؟ مردم مشغول مشورت با هم شده و نعمت های الهی را یک به یک برشمردند؛ ازجمله: نعمت معاش، جامه های فاخر، فرزندان، همسران و دیگر نعمت هایی ظاهری که خداوند به آنان ارزانی داشته بود. چون آن جماعت ساکت شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده و فرمود: ای ابا الحسن! تو بگو، دوستان تو گفتند. امام علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند! من چه بگویم، در حالی که خدای عزّ و جلّ ما را به واسطه شما هدایت فرموده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با همه این

۱- [۱] - ابراهیم/ ۵.

احوال بگو آن چه داری، اولین نعمتی که خداونـد به تو داد و تو را بدان آزمود، چه بود؟ فرمود: آن بود که مرا از هیچ آفرید. فرمود: راست گفتی، دومی چه بود؟ آن بود که چون مرا از هیـچ آفریـد، در حق من نیکی کرد و مرا زنـده و فعـال قرار داد نه سـاکن و چون مردگـان. فرمود: راست گفتی. سومی چه بود؟ آن بود- که شـکر خـدا- مرا به بهترین شـکل و متعـادل ترکیب آفریـد. فرمود: راست گفتی. چهارمی چه بود؟آن بود که مرا متفکر و مشـتاق آفرید نه ابله و سـهل انگار. فرمود: راست گفتی. پنجمی چه بـود؟ آن بود که برای من مشـاعری قرار داد که هر چه را بخواهم بـا آن درک می کنم و چراغی روشن به من عطا فرمـود. فرمـود: راست گفـتی. ششـمی چه بـود؟ این که مرا به دین خود راهنمـایی کرد و از راه خود منحرف نسـاخت. فرمود: راست گفتی. هفتمی چه بود؟ این بود که بی وقفه مرا تجدید حیات بخشـید. فرمود: راست گفتی. هشتمی چه بود؟ این که مرا مالک قرار داد نه مملوک. فرمود: راست گفتی، نهمی چه بود؟ این بود که آسمان و زمینش را رام من گردانید با هر آن چه از مخلوقـاتش که در آنهـاست. فرمود: راست گفتی، دهمی چه بود؟ این بود که مـا را مرد آفریـد و عهـده دار اداره امور زنانمان قرار داد، نه زن.

فرمود: راست گفتی. دیگر چه؟ فرمود: فزونی نعمت خدا ای نبی الله و پاکی آنها. پس این آیه را خواند: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا»(۱) [و اگر نعمت خـدا را شـماره کنیـد، نمی توانید آن را به شـمار درآورید] پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله تبسّـمی نموده و فرمود: حکمت بر تو گوارا بـاد، دانش بر تو مبـارک بـاد ای ابـا الحسن! تو وارث علم منی و روشـنگر اموری هسـتی که پس از من امتم بر سـر آن اختلاف خواهنـد ورزیـد. هر که تـو را به خـاطر دینت دوست بـدارد و راه تو را در پیش گیرد، او از جمله کسانی است که به راه راست هـدایت یافته و هر که از هدایت تو سـرباز زند و تو را دشـمن دارد، روز قیامت هیچ بهره ای از نیکی نبرده است.(۲)

۵) از او، از ابوحسن محمد بن محمد بن مَخلَد، از رزّار، از محمد بن یونس بن موسـی، از عون بن عَماره، از سـلیمان بن عمران کوفی، از ابو حازم مدنی،

ص:۲۹۶

۱- [۱] - ابراهیم/ ۳۴.

۲- [۲] - امالی، ج ۲، ص ۱۰۵.

از ابن عباس روایت شده است که درباره آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» فرمود: نعمت ظاهری: اسلام و نعمت باطنی: ستر گناهان است.(۱)

۶) از او، از جماعتی، از ابن مفضّل، از علی بن اسماعیل بن یونس بن سکن بن صغیر قنطری صفّار، از ابراهیم بن جابر کاتب مروزی در بغداد، از عبد الرحیم بن هارون غسانی، از هشام بن حسّان، از همّام بن عروه، از پدرش، از عایشه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فضل خدای عزّ و جلّ را بر خود جز در خوردن و نوشیدن نداند، دانش وی اندک و عذابش نزدیک است.(۲)

۷) طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که می فرماید: منظور از نعمت ظاهری، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن چه از معارف الهی و توحید آورده است؛ اما نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت است و پیمان محبت ما.(۳)

۸) علی ابن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود آمده است که از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» نقل شده است که می فرماید: منظور، نضر بن حارث است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: از آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل گردید، پیروی کن. گفت: بلکه از آن چه پدرانم را بر آن یافتم، پیروی می کنم.(۴)

«وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَهُ الْأُمُورِ(۲۲) »

ص:۲۹۷

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۶.

۲- [۲] - امالی، ج۲ ، ص ۱۰۴.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۹.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

[و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد، تسلیم خدا کند، قطعاً به ریسمان استوارتری چنگ درزده و فرجام کارها به سوی خداست]

۱) علی بن ابراهیم، درباره این کلام خدای متعال «وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» گوید: منظور، «ولایت» است.(۱)

۲) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسین بن سعید، از پدرش، از حُصَین بن مُخارق، از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از اجدادش درباره این کلام خدای تعالی «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» روایت کرده که فرمود: منظور مودّت ما اهل بیت است.(۲)

۳) از او، از احمد بن محمد، از احمد بن حسین، از پدرش، از حصین بن مخارق، از هارون بن سعید، از زید بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: عروه الوثقی، محبت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است.(۳)

۴) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه- که خدا از او خشنود باد- از عمویش محمد بن ابو القاسم، از احمد بن ابو عبد الله برقی، از پدرش، از خلف بن حمّاد اسدی، از ابو الحسن عبدی، از اعمش، از عبایه بن ربعی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر که دوست دارد به عروه الوثقی چنگ زند که گسستی ندارد، به ولایت برادر و جانشینم علی بن ابی طالب چنگ زند؛ زیرا هر که او را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد، هلاک نمی شود؛ و هر که از او نفرت داشته باشد و با او به دشمنی برخیزد، نجات نمی یابد.(۴)

۵) و هم او، با سند خود نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: امامان از نسل حسین علیه السلام هستند، هر که از آنان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر که آنان را نافرمانی کند، خدای عزّ و جلّ را

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱۰.
۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱۱.
۴- [۴] - معانی الاخبار، ص ۳۶۸، ح ۱.

نافرمانی کرده است. «عروه الوثقی» آنهایند و وسیله به سوی الله ایشانند.(۱)

۶) شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان از طریق عامّه، از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: پس از من فتنه ای تاریک خواهد آمد، کسی از این فتنه نجات می یابد که به «عروه الوثقی» چنگ زند. عرض شد: ای رسول خدا! عروه الوثقی چیست؟ فرمود: ولایت سید اوصیا.عرض شد: سید اوصیا کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین. عرض شد: ای رسول خدا! امیر المؤمنین کیست؟ فرمود: سرور و امام مسلمانان بعد از من است. عرض شد: بعد از شما چه کسی سرور و امام مسلمانان است؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام.(۲)

۷) ابن شهر آشوب از سفیان بن عیینه، از زهری، از انس بن مالک نقل کرده است که در معنی آیه «وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ» گوید: در شأن علی علیه السلام نازل شده است. وی ادامه می دهد: علی علیه السلام اولین کسی بود که خالصانه به خدا روی آورد و «وَهُوَ مُحْسِنٌ» یعنی مؤمن و مطیع، «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» به معنی «لا اله الا الله» است، «وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»، به خدا سوگند! علی بن ابی طالب علیه السلام جز بر این کشته نشد.(۳) و روایات افزونتر در معنای «الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» بیش از این در تفسیر آیه الکرسی بیان گردید.

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(۲۷) »

[و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعا! خداست که شکست ناپذیر حکیم است]

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۳، ح ۲۱۷.

۲- [۲] - مائه منقبه، ص ۱۴۹، ح ۸۱.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۷۶- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۶۰۹ – ینابیع الموده، ص ۱۱۱.

۱) طبرسی: جعفر بن محمد علیه السلام آن را «و البَحر مِدادُهُ» [دریا مداد آن باشد] خوانده است.(۱)

۲) علی بن ابراهیم: این آیه زمانی نازل گردید که یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره روح پرسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روح از اموری است که فقط پروردگارم به آن آگاهی دارد و به شما جز اندکی از علم داده نشده است. گفتند: این امر مختص به ماست؟ فرمود: خیر، همه مردم چنین هستند. گفتند: ای محمد! چگونه میان این دو مسئله را جمع می کنی؟ از طرفی بر این باوری که جز اندکی از علم داده نشده ای و از طرفی دیگر قرآن بر تو نازل شده است؟! و این در حالی است که تورات به ما داده شده و همان طور که خواندی «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ»(۲) [و به هر کس حکمت داده شود] «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؟(۳) [به یقین، خیری فراوان داده شده است] پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» یعنی این که علم خدا بیش از این است و آن چه به شما داده شد، نزد شما زیاد است، اما نزد خدا اندک است.(۴)

۳) باز هم علی بن ابراهیم در مفهوم آیه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» روایت کرده است که گوید: مفهوم آیه بدان معناست که علم خدا بیش از این است و آن چه از علم به شما داده شده، نزد شما زیاد است. اما نزد خدا بسیار اندک است.(۵)

۴) طبرسی در «الاحتجاج» نقل کرده است که: یحیی بن اکثم از ابو الحسن عسکری علیه السلام درباره معنی آیه «سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» پرسید که منظور چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این هفت دریا عبارتند از: دریای گوگرد،

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۹۲.

۲- [۲] - بقره/ ۲۶۹.

۳- [۳] - بقره/ ۲۶۹.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص۱۴۳.

دریای یمن، دریای برهوت(۱)، دریای طبریه، دریاچه ماسیدان، دریاچه آفریقا و دریای باهوران. و کلماتی که پایان ندارند، فضایل ما هستند که به شمار نمی آیند(۲). شیخ مفید نیز با اندکی تغییر این روایت را در «اختصاص» ذکر کرده است.(۳)

«مَّا خَلْقُکُمْ وَلَا بَعْثُکُمْ إِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَهٍ إِنَّ اللَّهَ...فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ(۳۲) »

«مَّا خَلْقُکُمْ وَلَا بَعْثُکُمْ إِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَهٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ(۲۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(۲۹) ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ(۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُم مِّنْ آیَاتِهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ(۳۱) وَإِذَا غَشِیَهُم مَّوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ(۳۲) »

[آفرینش و برانگیختن شما (در نزد ما) جز مانند (آفرینش) یک تن نیست که خدا شنوای بیناست* آیا ندیده ای که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را (نیز) در شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا وقت معلومی روانند و (نیز) خدا به آن چه می کنید، آگاه است؟* این(ها همه) دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند، باطل است و خدا همان بلند مرتبه بزرگ است* آیا ندیده ای که کشتی‌ها به نعمت خدا در دریا روان می گردند تا برخی از نشانه های (قدرت) خود را به شما بنمایاند؟ قطعاً در این (قدرت نمایی) برای هر شکیبای سپاسگزاری نشانه هاست* و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد (خود) را برای او خالص گردانند؛ و(لی) چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه رو

۱- [۱] - برهوت: نام درّه و مسیلی در یمن است و گفته اند در انتهای صحرای حضرموت است «معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۲۴۶»

۲- [۲] - احتجاج، ج۲،، ص۴۵۴.

۳- [۳] - اختصاص، ص ۹۴.

هستند و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ» آن است که کشتی ها با قدرت خدا در دریا حرکت می کنند.(۱)

۲) گوید: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت در معنای آیه «مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ» فرموده است: آن گونه که به ما رسیده- و الله اعلم- یهودیان گفتند: ای محمد! آن گونه که می پنداری، خداوند به صورت نطفه ها آفرید و آن گاه علقه شدیم و سپس ما را به شکل دیگری درآورد و گمان داری که بعداً هم همه در یک ساعت برانگیخته می شویم؛ درست است؟! خداوند به این سؤال ها چنین پاسخ داد: «مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ»، خداوند اگر اراده اش بر وقوع امری محقق شود، آن امر بی درنگ اتفاق می افتد. اما درباره آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ» می گوید: ورود شب به روز، چیزی از آن نمی کاهد، و ورود روز به شب نیز چیزی از آن نمی کاهد. اما درباره سخن خدای متعال: «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ یَجْرِی إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» گوید: هر کدام از آنها به سوی پایان خود حرکت می کند و عمر آن نه کمتر می شود و نه بیشتر.(۲)

۳) علی بن ابراهیم درباره آیه «إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآیَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» گوید: منظور، کسی است که بر فقر و تنگدستی صبوری کند و در همه حال شکر خدا به جای آورد و این کلام او: «وَإِذَا غَشِیَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ» یعنی در دریا «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ» یعنی صالح «وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ» گوید: الختّار: فریب‌کار و نیرنگ‌باز. و این کلام او: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا یَوْمًا لَّا یَجْزِی وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَیْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» گوید: منظور، روز قیامت است.(۳)

۴) و این کلام او: «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ

ص:۳۰۲

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۴.

خَبِيرٌ» گفت: امام صادق علیه السلام می فرماید: نه فرشته ای مقرب بر این پنج چیز آگاهی می یابد، نه پیامبری مرسل؛ زیرا از صفات خدای عزّ و جلّ است.(۱)

۵) ابن بابویه در «الفقیه»: در روایتی مرسل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در معنای آیه «وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» فرمود: از یک قدم تا قدم دیگر.(۲)

۶) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، گوید: ابن دیزیل روایت کرده است: چون علی علیه السلام از کوفه عازم حَروریّه شد، مردی به وی عرض کرد: ای امیر المؤمنین! سه ساعت از روز گذشته حرکت کنید، زیرا اگر اکنون حرکت کنید به خودتان و همراهانتان آسیب می رسد. امام علیه السلام فرمود: در شکم مادیانم کرّه ای هست، این کرّه نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم می فهم. امام علیه السلام فرمود: هر که تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ» پس فرمود: محمد صلی الله علیه و آله هم ادعای تو را نکرد؛ آیا به راستی گمان می کنی می دانی چه ساعتی سَعد و چه ساعتی نَحس است؟! کسی که تو را باور کند از خدای عزّ و جلّ بی نیاز می شود. پس فرمود: خداوندا! هم سعد از توست و هم نحس از توست و هیچ خدایی جز تو وجود ندارد.

ابن ابی الحدید گوید: مسلم ضَبّی از حبّه عُرَنی روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام در همان ساعتی که منجّم وی را از آن بازداشته بود، حرکت کرد و چون به دشمن رسیدیم، به سوی ما تیراندازی کردند. به علی علیه السلام گفتیم: یا امیر المؤمنین! به ما تیراندازی کردند. فرمود «دست نگهدارید». پس بار دیگر ما را با تیر زدند، فرمود: «دست نگهدارید». و چون بار سوم به طرف ما تیراندازی کردند، فرمود: اکنون جنگیدن بر شما روا گردید، به ایشان حمله برید.(۳)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲- [۲] - من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۴، ح ۳۸۳.

۳- [۳] - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۹.

سوره سجده

اشاره

سوره سجده مکّی است، جز آیات ۱۶ تا ۲۰ که مدنی هستند. تعداد آیات آن ۳۰ آیه است که بعد از سوره مؤمنون نازل شده است

ص:۳۰۵

فضیلت و ثواب قرائت سوره سجده

۱) ابن بابویه: با سند خود از حسن، از حسین بن ابی علاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه تلاوت کند، خداوند در روز قیامت نامه اعمال او را به دست راستش می دهد و بابت کارهایش از او بازخواست نمی کند و او از همراهان محمّد و اهل بیتش علیهم السلام خواهد بود.(۱)

۲) از کتاب خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، مثل این است که شب قدر را اِحیا کرده است و هر که آن را بنویسد و با خود همراه داشته باشد، از تب و سردرد و درد مفاصل درامان خواهد بود.

۳) و در روایتی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که آن را بنویسد و به خود بیاویزد، از سردرد، تب و درد مفاصل در امان خواهد بود.

۴) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را بنویسد و به خود بیاویزد، از تب در امان می ماند و اگر آب آن را بنوشد، از دو دلی و تب نوبه(۲)- به اذن خدای متعال- در امان خواهد ماند.

ص:۳۰۷

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

۲- [۲] - الحُمّی المثلّثه: نوعی تب که روز سوم می‌آید. «مجمع البحرین، ماده ثلث».

تفسیر سوره سجده

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الم(۱) تَنزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ(۲)...قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ(۳) »

«الم(۱) تَنزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ(۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ(۳) »

[الف لام میم* نازل شدن این کتاب که هیچ (جای) شک در آن نیست، از طرف پروردگار جهانیان است* آیا می گویند: آن را بربافته است؟ (نه چنین است) بلکه آن حق و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی. امید که راه یابند]

۱) علی بن ابراهیم: «الم* تَنزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی شکی در آن نیست «مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»، «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ» یعنی قریشیان می گویند که: این دروغ محمد صلی الله علیه و آله است، از این رو خداوند به ایشان پاسخ داده و فرموده است: «بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»(۱)

«اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ...مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ(۴) »

«اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ(۴) »

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

[خدا کسی است که آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است در شش هنگام آفرید. آن گاه بر عرش (قدرت) استیلا یافت. برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست. آیا باز هم پند نمی گیرید؟]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت: شنیدم که ابو عبد الله الحسین علیه السلام می فرماید: خداوند خیر را در روز یکشنبه آفرید و محال است که شرّ را قبل از خیر آفریده باشد و در روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها را آفرید و روزی های آنها را روز سه شنبه آفرید و آسمان ها را چهارشنبه و پنجشنبه آفرید و روزی های آنها را روز جمعه آفرید و خود در این باره می فرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»(۱) و معنی «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» پیش از این و در تفسیر سوره «طه» بیان شد.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ(۵) »

[کار (جهان) را از آسمان (گرفته) تا زمین اداره می کند. آن گاه (نتیجه و گزارش آن) در روزی که مقدارش آن چنان که شما (آدمیان) برمی شمارید، هزار سال است به سوی او بالا می رود]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی اموری که آنها را تدبیر می کند و امر و نهی که بدان امر کرده و اعمال بندگان، تمام اینها روز قیامت آشکار می شود و مقدار آن روز، معادل هزار سال از سال های این دنیاست.(۲)

«ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(۶) »

[اوست دانای نهان و آشکار که شکوهمند مهربان است]

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۱۴۵، ج ۱۱۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۱) ابن بابویه از پـدرش، از سـعد بن عبـد الله، از احمـد بن محمـد بن عیسـی، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از یکی از یـاران ما، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که از آن حضـرت در معنی آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» پرسـید، فرمود: غیب آن است که اتفاق نیفتاده و شهادت آن است که اتفاق افتاده است.(۱)

«الَّذِى أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ(۷)...وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَهَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ(۹) »

«الَّذِى أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ(۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَهٍ مِّن مَّاء مَّهِينٍ(۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَهَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ(۹) »

[همان کسـی که هر چیزی را که آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد* سـپس (تداوم) نسل او را از چکیـده آبی پست مقرر فرمود* آن گاه او را درست انـدام کرد و از روح خویش در او دمیـد و برای شـما گوش و دیدگان و دلها قرار داد. چه اندک سپاس می گزارید]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از «انسـان» در «الَّذِى أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ» حضـرت آدم علیه السـلام است. سـپس «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ» یعنی فرزنـدانش «مِن سُلَالَهٍ» یعنی گزیـده و نیکوترین نوع از خوردنی و نوشـیدنی «مِّن مَّاء مَّهِينٍ» یعنی او را از نطفه به علقه درآورد و پس از علقه به مضغه تا این که روح را در آن دمید.(۲)

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ(۱۱) »

[بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند. آن گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید]

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۴۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا در سفر شبانه (معراج) به آسمان بردند، فرشته ای از فرشتگان را دیدم که لوحی از نور در دست داشت و به چپ و راست توجهی نمی کرد و خیره به آن نگاه می کرد. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است و مشغول قبض ارواح است. گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر تا با او سخن بگویم. پس مرا به نزدیک وی برد. پس به وی گفتم: ای ملک الموت! آیا هر که مرده یا این که بعداً خواهد مرد، خودت آنها را قبض روح می کنی؟ گفت: آری. گفتم: شخصاً بر بالین آنها حاضر می شوی؟ گفت: بلی؛ زیرا دنیا را خداوند چنان برای من رام کرده و مرا بر آن مسلط گردانیده که گویی درهمی است در دست یک مرد که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می کند. هیچ خانه ای در دنیا نیست که روزی پنج بار به آن جا سر نزنم و اگر دیدم ساکنان خانه بر مرده ای از خود گریه می کنند، به آنها می گویم: بر او گریه نکنید زیرا من بارها و بارها به این خانه سر خواهم زد و همه را یکی یکی با خود می برم تا هیچ کدام باقی نمانید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! هیچ بلایی بدتر از مرگ نیست. جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ است، بلایی سخت‌تر و بزرگ تر از مرگ است.(۱)

۲) از او، از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت حدیث اسراء را روایت فرموده و گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس بر فرشته ای از فرشتگان گذر کردم که در جایی نشسته و همه دنیا در میان دو زانوی وی بود؛ ناگاه لوحی از نور در دستش دیدم که کتابی در میان آن بود و او در آن می نگریست بی آن که به چپ و راست برگردد و به آن کتاب با قیافه ای اندوهگین می نگریست. گفتم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: ملک الموت است و پیوسته در حال قبض ارواح است. گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر. پس مرا نزدیک وی برد. سپس به وی سلام کردم و جبرئیل به او گفت که این محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمتی است که خداوند

ص:۳۱۲

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

برای بندگان فرستاده است. پس به من خوشامد گفت و به من سلام کرده و گفت: ای محمد! بشارت باد تو را که من هر چه خیر است در امت تو می بینم. گفتم: شکر خدای منّان را به جا می آورم، صاحب نعمت و احسان در حق بندگان خویش، این لطف و فضل و رحمت خدا است که به من عطا فرموده است.

پس جبرئیل گفت: این پرکارترین فرشته هاست. گفتم: آیا هر که می میرد یا آنهایی که از قبل مرده اند یا آنانی که بعداً خواهند مرد، تو خود آنها را قبض روح می کنی؟ گفت: آری. گفتم: و هر کجا که باشند، آنها را می بینی؟ گفت: آری. خداوند دنیا را برای من چنان قرار داده که گویی درهمی است در دست یک شخص که هرگونه بخواهد آن را می چرخاند و خانه ای نیست که من پنج بار به آن سر نزنم و اگر دیدم بر مرده ای گریه می کنند، می گویم: بر او گریه نکنید؛ زیرا همه شما به دنبال او خواهید رفت تا این که هیچ کس باقی نماند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عجب بلای سخت و بزرگی است مرگ، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ در انتظار است، بسیار بسیار سخت‌تر از مرگ است.(۱)

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرد که امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ خانه ای نیست حتی اگر از موی شتر یا بز ساخته شده باشد، مگر این که ملک الموت روزی پنج بار به ساکنان آن سر بزند.(۲)

۴) از او، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از اسباط بن سالم، غلام ابان، روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم! آیا ملک الموت می داند چه کسی را باید قبض روح کند؟ فرمود: خیر، بلکه نامه هایی از آسمان بر وی نازل می شود که در آنها نوشته شده است: جان فلان بن فلان را بگیر.(۳)

۵) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۸.
۲- [۲] - کافی، ج ۳، ص ۲۰۶، ح ۲۲.
۳- [۳] - کافی، ج ۳، ص ۲۵۵، ح ۲۱.

از زید شحّام روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره ملک الموت سؤال شد که گفته می شود: [آیا] زمین نزد او چون یک قرص نان است که از هر کجای آن می تواند قطعه ای بردارد؟ فرمود: آری.(۱)

۶) از او، از علی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون مرگ کسی فرا رسد، ملک الموت دست و پای او را می بندد، در غیر این صورت آرام و قرار نمی گیرد.(۲)

۷) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حالش خوب بود. اما مرگش فرا رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله ملک الموت را بر بالای سر وی دید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملک الموت فرمود: با دوست من مهربان باش که مردی مؤمن است. ملک الموت پاسخ داد: ای محمد! خرسند باش و چشمانت روشن؛ زیرا من با هر مؤمنی رفیق شفیق هستم و بدان ای محمد! که من چون برای قبض روح بر بالین انسانی حاضر شوم و او را قبض روح کنم، یکی از خاندان وی چنان فریادی برآورد که من همراه روح آن شخص به گوشه ای از خانه می روم و به آنان می گویم: به خدا سوگند! ستمی در حق او روا نداشتیم و اجل او را جلو نینداختیم و در سر آمدن تقدیر او شتاب نکردیم و در گرفتن جان او مرتکب گناهی نشدیم. پس اگر راضی به صنع خدا باشید و صبر پیشه کنید، پاداش داده می شوید و مورد ستایش قرار می گیرید؛ اما اگر بی تابی کنید و به خشم آیید، مرتکب گناه شده و مجازات می شوید و گله ای از ما نمی توانید داشته باشید؛ زیرا ما پیوسته نزد شما برمی گردیم. پس به هوش باشید، به هوش باشید که هیچ خانه ای حتی اگر از موی شتر یا بز یا در صحرا و دریا باشد، نیست، مگر این که روزی پنج بار در وقت نماز به آن جا سر می زنم، به طوری که من از حال آنها باخبرتر از خودشان هستم. اما ای محمد! اگر من بخواهم جان پشه ای را بگیرم، قادر به این کار نیستم، مگر این که

۱- [۱] - کافی، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۲۴.
۲- [۲] - کافی، ج ۳، ص ۲۵۰، ح ۲.

خداوند دستور آن را داده باشد. من به هنگام مرگ مؤمن، شهادت لا إله إلّا الله و محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله را به او تلقین می کنم.(۱)

۸) ابن بابویه در کتاب «من لایحضره الفقیه» گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید: به ملك الموت علیه السلام گفته شد: چگونه ارواح را در یک لحظه قبض می کنی، در حالی که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب؟ گفت: صدایشان می زنم، خودشان می آیند. و در ادامه فرمود: ملك الموت ادامه داد: دنیا در دست من چون قرص نانی در دست یکی از شماست که از هر جای آن که بخواهد، می خورد و دنیا نزد من چون درهمی است که در دست یکی از شما باشد و هر طور که بخواهد آن را می چرخاند.(۲)

۹) از او با ذکر سند گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون به معراج رفتم در آسمان سوم مردی دیدم که یک پایش در مشرق بود و پای دیگرش در مغرب و لوحی در دست داشت که در آن نگاه می کرد و سرش را تکان می داد، گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملك الموت است.(۳)

۱۰) ابن شهر آشوب: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: ای ابوذر! چون به معراج برده شدم، فرشته ای را دیدم که بر تختی از نور نشسته و تاجی از نور بر سر داشت، یک پایش در مغرب بود و پای دیگرش در مشرق و در دستش لوحی بود که در آن نگاه می کرد و همه عالم را همزمان می دید و مردم، جملگی در فاصله میان دو زانوی او قرار داشتند و دستش به مشرق و مغرب می رسید. گفتم: ای جبرئیل! این کیست که هیچ فرشته ای را بزرگ تر از او ندیده ام؟ گفت: این عزرائیل، ملك الموت است، بر او سلام کن. پس نزدیک وی رفته و گفتم: سلام علیك، ای دوست من، ملك الموت! پس گفت: و علیك السلام یا احمد! پسر عمّت علی بن ابی طالب چه می کند؟ گفتم: آیا پسر عموی مرا می شناسی؟ گفت: چگونه او را نمی شناسم؟ زیرا خداوند متعال، قبض روح همه

۱- [۱] - کافی، ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۳.

۲- [۲] - من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۰، ح ۳۵۷.

۳- [۳] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵، ح ۴۸.

مخلوقات را به من واگذار کرده است، مگر روح تو و روح علی بن ابی طالب که ذات اقدس خداوند، خود این کار را برعهده گرفته است.(۱)

۱۱) عبـد الله بن عمر بن خطّاب گویـد: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله روزی در حالی که در مسـجد، علی علیه السـلام را در کنار خود ایسـتانده و دست راست او را در دست گرفته بود، دست علی علیه السلام را آن قدر بلند کرد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان گشت و در همین حال فرمود: ای مردم! آگاه باشـید که الله پروردگار شـماست و محمد پیامبر شماست و اسلام دین شماست و علی راهنمای شـماست و او وصیّ و جانشین من پس از من است. سپس فرمود: ای ابوذر! علی بازوی من و امین من بر وحی پروردگـار من است و پروردگـارم فضـیلتی را به من عطا نفرموده، مگر این که عین آن را به علی علیه السـلام نیز داده باشد. ای ابوذر! خداوند جز با محبت علی بن ابی طالب، واجبی را از کسی نمی پذیرد. ای ابوذر! چون مرا به معراج بردند و به عرش رسیدم، ناگهان با حجابی از زبرجد سبز روبرو شدم، در این هنگام ندایی آمد که می گفت: ای محمد! حجاب را بردار؛ چون حجـاب را برداشـتم، فرشـته ای دیـدم که دنیـا را در مقابـل داشت و لوحی در دست او بود که در آن نگاه می کرد. پس گفتـم: محبـوبم جبرئیـل! ایـن فرشـته کیست که بزرگ تر از او فرشـته ای ندیـده ام؟! گفت: ای محمـد! بر او سـلام کن که او عزرائیل ملک الموت است. پس گفتم: السـلام علیک- ای محبوبم- ملک الموت! گفت: و علیک السـلام- ای خاتم پیامبران- پسـر عمّت علی بن ابی طالب چطور است؟ گفتم: محبوبم، ملک الموت! مگر او را می شناسـی؟! گفت: ای محمد! قسم به آن که تـو را به حـق به نبـوت مبعـوث و به پیـامبری برگزیـد، همـان قـدر که تو را به نبوت می شـناسم، علی را به وصـی بودن می شناسم؛ و چگونه چنین نباشـد، در حالی که خداونـد مرا مأمور قبض روح همه مخلوقات کرده است، مگر روح تو و روح علی که ذات اقدس باری تعالی این امر را مؤکول به مشیّت و اراده خویش نموده است.

۱۲) بستان الواعظین: در یکی از خبرها آمده است که خداوند متعال درختی آفریده که فرع آن زیر عرش است و بر هر برگش نام یکی از بندگانش نوشته شده

۱- [۱] - مناقب، ج ۲، ص ۲۳۶.

است. و چون اجل بنده ای فرا رسد، برگی که نام وی در آن نوشته شده به دامن ملك الموت می افتد و در همان لحظه، قبض روح می شود.

۱۳) همان منبع: در خبری آمده است: مرگ سه هزار سَکره دارد که هر یک از آن سخت تر از هزار ضربه با شمشیر است.

۱۴) همان منبع: در خبری آمده است که تمام دنیا چون سفره ای روبروی یک مرد، مقابل ملك الموت قرار دارد و به هر کجای آن که بخواهد می تواند دست دراز کند. دنیا از شرق تا غرب آن و دریاها و خشکی های آن از یك سفره در مقابل یك مرد هم برای ملك الموت کوچك تر است. ملك الموت دستیارانی دارد که فقط خداوند از تعداد آنها با خبر است و هر کدامشان قادرند با یك اشاره هفت آسمان و هفت زمین را یك جا ببلعند و غُصّه ای از غُصّه های مرگ، از هزار ضربه شمشیر دردناك تر است و هر مخلوق خدا، اجلی دارد که خدای عزّ و جلّ او را تا زمان فرا رسیدن اجلش مهلت می دهد و او حساب دقیق مدت عمر و زمان سرآمدن آن را دارد.

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ...هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۱۴)»

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ(۱۲) وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ(۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۱۴)»

[و کاش هنگامی را که مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده اند می دیدی (که می گویند:) پروردگارا! دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، چرا که ما یقین داریم* و اگر می خواستیم حتماً به هر کسی (از روی جبر) هدایتش را می دادیم. لیکن سخن من محقق گردیده که هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند* پس به (سزای) آن که دیدار این روزتان را از یاد بردید، (عذاب را) بچشید. ما (نیز) فراموشتان کردیم و به (سزای) آن چه انجام می دادید، عذاب جاودان را بچشید]

۱) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ

عِنـدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَـرْنَا وَسَـمِعْنَا» در دنیاست و این که به آن چه دیدیم و شـنیدیم عمل نکردیم. «فَارْجِعْنَا» یعنی به دنیا برگردان «نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ* وَلَوْ شِـئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُـدَاهَا» یعنی اگر می خواستیم همه را معصوم قرار دهیم، می توانستیم. علی بن ابراهیم گوید: اما منظور از «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ» یعنی ما رهایتان کردیم.(۱)

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا...مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(۱۷) »

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَـاجِعِ يَـدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ(۱۶) فَلَـا تَعْلَـمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(۱۷) »

[پهلوهایشـان از خوابگاه ها جـدا می گردد (و) پروردگارشان را از روی بیم و طمع می خواننـد و از آن چه روزیشان داده ایم، انفاق می کننـد* هیچ کس نمی داند چه چیز از آن چه روشـنی بخش دیدگان است به (پاداش) آن چه انجام می دادند، برای آنان پنهان کرده ام]

۱) شـیخ طوسـی با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از ابن رباط، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از اسـلام آگـاه کن، اصل آن چیست و فرعش کـدام است؟ اوجش چیست؟ فرمود: اصـلش نماز و فرعش زکات است و اوجش جهاد در راه خدا.

عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از دروازه های خیر آگاه فرما. فرمود: روزه، سپری است (در برابر آتش جهنم) و صدقه گناه را پـاک می کنـد هم چنین نمـاز شب. سپس فرمـود: «تَتَجَـافَى جُنُـوبُهُمْ عَنِ الْمَضَـاجِعِ يَـدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًـا وَطَمَعًـا وَمِمَّا رَزَقْنَـاهُمْ يُنفِقُونَ»(۲).

۲) ابن بابویه در کتاب «من لا یحضـره الفقیه» با سـند خود از ابو عبیده حذّاء روایت کرده که از امام باقر علیه السلام معنای آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»

ص:۳۱۸

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- [۲] - تهذیب، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۹۵۸.

پرسیدم، فرمود: شاید فکر کنی که آن قوم نمی خوابیدند؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه ترند. فرمود: این بدن را باید استراحت بدهی تا نفس آن خارج شود و چون نفس بیرون رفت، بدن استراحت می کند و روح به آن بازمی گردد که قدرت بر کار همراه آن است. آیه «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا» در حق امیر المؤمنین علیه السلام و پیروان او از شیعیان ما نازل گردیده که در آغاز شب می خوابند و چون دو سوم شب یا زمانی در همین حدود گذشت، از خواب برخاسته و با بیم و امید به آن چه نزد اوست به عبادت می پردازند. از این رو خداوند آنها را برای پیامبرش یاد کرده و آن حضرت را از آن چه به ایشان عطا فرموده آگاه گردانیده و این که آنان را در جوار [رحمت] خود جای داده و به بهشت خویش درآورده و ترس آنان را به امنیّت مبدّل ساخته و وحشتشان را آرام کرده است. گفتم: قربانت گردم! اگر من آخر شب بیدار شدم چه بگویم؟ فرمود: بگو: الحمد لله ربّ العالمین، و إله المرسلین، الحمد لله الذی یحیی المَوتَی و یبعث مَن فی القبور. اگر اینها را بگویی، پلیدی شیطان و وسوسه های او از تو دور می شود. ان شاء الله تعالی.(۱)

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از علی بن نعمان، از مسکان، از سلیمان بن خالد از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آیا تو را از اصل اسلام و فرع و اوجش باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: اصل آن نماز و فرعش زکات و اوج آن جهاد است.

سپس فرمود: اگر بخواهی تو را از دروازه های خیر آگاه می کنم. عرض کردم: آری، قربانت گردم! فرمود: روزه، سپری (در مقابل آتش جهنم) است و صدقه، گناه را پاک می کند، همچنین قیام شب برای ذکر خدا. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ».(۲)

۴) از او، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از علی بن عبد العزیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: می خواهی تو را

۱- [۱] - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱۳۹۴.

۲- [۲] - محاسن، ص ۲۸۹، ح ۴۳۵.

از اصل اسلام و فرع آن و اوجش آگاه کنم؟ عرض کردم: آری، قربانت گردم! فرمود: اصل آن نماز، فرعش زکات و اوج آن جهاد در راه خداست. آیا تو را از دروازه های خیر مطلع سازم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: روزه سپری است و صدقه، گناه را پاک می کند و نیز مناجات با خدا در دل شب. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ».(۱)

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هیچ عمل خوبی نیست که بنده انجام دهد، مگر این که ثواب آن در قرآن آمده باشد، جز نماز شب که به دلیل عظمت آن خداوند، ثواب آن را مشخص نکرده است. سپس این آیات را تلاوت کرد: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ». سپس فرمود: خداوند در هر روز جمعه کرامتی به بندگان مؤمن خود عنایت می فرماید. چون روز جمعه شود، خداوند فرشته ای را با دو جامه به دروازه بهشت می فرستد و می گوید: به فلانی خبر دهید که آماده دیدار پروردگارش گردد. پس به آن مرد گفته می شود: اینک فرستاده پروردگارت بر در منتظر توست. پس مرد رو به همسرانش کرده و می گوید: کدام یک از این دو جامه را برای من بهتر می دانید. گویند: سرور ما! قسم به آن که بهشت را به تو روا داشته، جامه ای زیباتر از این که خداوند برایت فرستاده ندیده ایم. پس آن مؤمن، دو جامه را از فرشته می گیرد و یکی از آن دو را به صورت اِزار بر تن کرده و دیگری را به صورت رَدا بر دوش خود(۲) می افکند و از کنار هر چیزی که گذر می کند، برای او می درخشد تا این که به وعده گاه می رسد. پس هنگامی که تمام مؤمنان گرد هم می آیند، پروردگار تبارک و تعالی بر آنان تجلّی می یابد و چون نگاه آنان به خداوند یعنی به رحمت خداوند

۱- [۱] - محاسن، ص ۲۸۹، ح ۴۳۴.

۲- [۲] - تعطّف بالرداء: یعنی ردا بر خود افکند و وجه تسمیه ردا به عطاف این است که ردا، بر دو عطف (پهلوی) مرد افکنده می شود «لسان العرب، ریشه عطف»

می افتـد، خاضـعانه به سـجده می افتنـد. پس خداوند به آنان می فرماید: ای بندگان من! سـرتان را بالا بگیرید، چرا که امروز، روز سـجده و عبـادت نیست و من، بار زحمت(۱) و مشـقت را از شانه هایتان برداشـته ام. مؤمنان به خداونـد عرض می کننـد: پروردگـارا! هیـچ چیزی بهتر از آن چه به ما ارزانی داشـته ای، نیست؛ چرا که تو بهشت را به ما ارزانی داشـته ای. خداونـد، به آنان می فرمایـد: هفتاد برابر آن چه که در اختیارتان است، برای شـما می باشـد. پس مؤمن در هر جمعه، هفتاد برابر آن چه را که در اختیار او است، به دست می آورد و معنای آیه «لَدَیْنَا مَزِیدٌ»(۲) [پیش ما فزونتر (هم) هست] همین است و منظور از آیه، روز جمعـه اسـت و شب جمعه، شـبی تابنـاک و روز آن، روزی درخشـان است. پس در شب و روز جمعه، بسـیار ذکر تسـبیح (سـبحان الله)، و تهلیل (لا إله إلا الله) و تکبیر (الله أکبر) را بگوییـد و خدا را بسـیار سـتایش کنید و فراوان بر رسولش صـلی الله علیه و آله، درود فرستید.همچنین حضـرت فرمود: مؤمن، عبور می کند و از کنار هر چیزی که می گذرد، برای او می درخشـد تـا این که نزد همسـرانش می رود و آنهـا به او می گوینـد: سوگنـد به کسـی که بهشت را به تو ارزانی داشت، هیـچ گاه تو را زیباتر از این لحظه ندیده ایم و مؤمن می گوید: من به نور پروردگارم نظر افکندم. سـپس حضـرت فرمود: همسران مرد مؤمن، در بهشت به یکـدیگر حسادت نمی ورزند و حیض نمی بینند و نزد شوهر خود بی بهره نگشـته(۳) و مرد، کینـه ای از او به دل نمی گیرد. راوی می گویـد: به حضـرت عرض کردم: جانم به فدای شـما باد! می خواهم سـئوالی را از شـما بپرسم، اما از شـما شرم دارم. حضـرت فرمود: بپرس. راوی می گویـد: عرض کردم: جـانم به فـدای شـما بـاد! آیا غنا و موسـیقی در بهشت وجود دارد؟ حضـرت پاسـخ داد: در بهشت، درختی وجود دارد که خداونـد به بادهای بهشت امر می فرمایـد که بوزند و بادها بر آن درخت می وزند و نغمه هایی تولید می کنند که خلائق، هرگز نغمه هایی به آن زیبایی

۱- [۱] - مؤونه: یعنی زحمت و مشقت «صحاح ، ریشه مأن»

۲- [۲] - ق / ۳۵.

۳- [۳] - صلفت المرأَة: زمـانی این عبـارت به کـار می رود که زن نزد شـوهر خـود بی بهره گردد یـا شوهر، از او کینه به دل بگیرد. «صحاح- ریشه صلف»

نشنیده اند. سپس حضرت فرمود: این نغمه ها، پاداش کسی است که در دنیا، از ترس خداوند، استماع موسیقی را ترک کرده است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! پیرامون بهشت، بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: خداوند، بهشت را با دست خود، آفرید و هیچ چشمی، آن را رؤیت نکرده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. پروردگار، هر بامداد، درهای بهشت را می گشاید و به آن می فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نیز به همین معنا است.(۱)

۶) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضّال و همگی از علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از کسی که برای او روایت کرد، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! چون من در شب اسراء به معراج رفتم، در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین تر از عسل و راست تر از تیر بود و در آن تُنگ هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح کنان، کف می زند و صدایی از خود تولید می کند که پیشینیان و آیندگان، مانند آن را نشنیده اند و میوه ای مانند انار دارد و آن میوه، به سوی مرد افکنده می شود و آن مرد، میوه را می شکافد و صد جامه از آن بیرون می آید و مؤمنین بر روی اریکه هایی از نور تکیه می دهند و آنان غُرّ مُحَجَّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنین، نعلین به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می روند، آن نور، پیش روی آنها را روشن می سازد. در این میان، زنی، از بالای سر مؤمن بر او اشراف یافته و می گوید: سبحان الله، ای

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

بنده خدا! آیا نعمتی از تو به ما نخواهد رسید؟ آن مؤمن می گوید: تو کیستی؟ آن زن می گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آنها فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دستان او است، هر روز، هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می آیند و او را با نام و نام پدرش می نامند.(۱)

۷) ابن بابویه نیز این روایت را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون رسول الله صلی الله علیه و آله در شب اسراء به سوی آسمان رفت به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین تر از عسل و راست تر از تیر بود و در آن تُنگ هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح کنان، کف می زند و صدایی از خود تولید می کند که اولین و آخرین، مانند آن را نشنیده اید و میوه ای مانند انار دارد و آن میوه به سوی مرد افکنده می شود و آن مرد، میوه را می شکافد و صد جامه از آن بیرون می آید و مؤمنین بر روی اریکه هایی از نور تکیه می دهند و غرّ محجّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنان، نعلینی به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می روند، آن نور، پیش روی آنان را روشن می سازد. در این میان، زنی بالای سرمؤمن بر او اشراف یافته و می گوید: سبحان الله، ای بنده خدا! آیا نعمتی از ما به تو نخواهد رسید؟ آن مؤمن می گوید: تو کیستی؟ آن زن می گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آنها فرمود:

۱- [۱] - محاسن، ص ۱۸۰، ح ۱۷۲.

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، هر روز هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می آیند و او را با نام و نام پدرش می نامند.(۱) ابن بابویه، این حدیث را در کتاب بشارات الشیعه نقل کرده است.

۸) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از محمد بن حصین، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: خداوند با دستان خود، بهشت را آفرید و چشمان هیچ کسی بر آن نظر نیفکنده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. درب های بهشت هر صبح به روی پروردگار تبارک و تعالی گشوده می شود و پروردگار به بهشت می فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. همچنین پروردگار می فرماید: مؤمنان، رستگار شدند. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» به همین معنا است.(۲)

۹) از کتاب الجنه و النار: در حدیثی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند و در زمینه توصیف بهشتیان است، امام چنین فرمود: آن زن که از زنان ولیّ خدا نیست، از پشت پرده بر او اشراف یافته و کاخ ها و منازل ولیّ خدا را پر از نور و روشنایی می کند و ولیّ خدا گمان می برد که خداوند یا فرشته ای از فرشتگان، بر او اشراف یافته است. پس سر خود را بالا می گیرد و ناگهان همسری را می بیند که نور او نزدیک است که نور چشمان ولیّ خدا را ببرد. سپس حضرت فرمود: پس آن زن، او را مورد ندا قرار داده و می گوید: زمان آن رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. ولیّ خدا به او می گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می دهد: من، از جمله کسانی هستم که خداوند در مورد آنان فرمود: «لَهُم مَّا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»(۳) [هر چه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزونتر (هم) هست] پس ولیّ خدا، با نیرویی به مانند صد مرد جوان با آن زن، آمیزش می کند و او را هفتاد سال از عمر پیشینیان، در آغوش می گیرد و نمی داند به چهره اش بنگرد یا به پشتش یا به ساق او

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱.

۲- [۲] - زهد، ص ۱۰۲، ح ۲۷۸.

۳- [۳] - ق / ۳۵.

نظر افکند و به هر قسمتی از اندام او که می نگرد، چهره او را در آن مکان می بیند؛ زیرا چهره اش بسیار نورانی و شفّاف و زلال است. سپس همسر دیگری که زیباروی تر و خوشبوتر از همسر اوّلی است بر ولیّ خدا اشراف می یابد و او را مورد ندا قرار داده و می گوید: زمان آن فرا رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. پس ولیّ خدا به آن زن می گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می دهد: من، از جمله کسانی هستیم که خداوند در مورد آنان فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».(۱)

۱۰) ابن بابویه با سند خود از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک روایت می کند که گفت: مردی از ابن عباس پرسید: خداوند که از همسران، خادمان، عطرها، شراب ها و میوه های بهشت خبر داده چه چیزهایی از بهشت را نگفته باقی گذاشته است و دیگر چیزهایی که خداوند درباره ویژگی های بهشت یادآور شده و آنها را در کتاب خویش ذکر کرده، کدامند؟ ابن عباس پاسخ داد: بهشت، جنّه عَدن (بهشتی که اقامت در آن همیشگی است) می باشد. خداوند متعال، آن را در روز جمعه آفرید، سپس آن را از نگاه ها پنهان نگهداشت. پس هیچ یک از موجودات آسمان ها و زمین، بر آن نظر نمی افکنند تا آن که اهل بهشت وارد آن شوند. خداوند عزّ و جلّ سه بار به بهشت فرمود: سخن بگو. بهشت عرض کرد: خوشا به حال مؤمنان! خداوند عزّ و جلّ نیز فرمود: خوشا به حال مؤمنان و خوشا به حال تو ای بهشت! مقاتل، از ضحاک، از ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: هر کسی که شش خصلت در او باشد، از مؤمنان است. این شش خصلت، عبارت است از: کسی که راستگو باشد، به وعده اش عمل کند، امانت نزد خود را به صاحبانش بازگرداند، به پدر و مادرش نیکی ورزد، صله رحم انجام دهد و از گناهش استغفار نماید.(۲)

۱۱) شیخ در کتاب امالی، با سند خود، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» فرمود: یعنی تا وقتی

۱- [۱] - اختصاص، ص ۳۵۲.

۲- [۲] - امالی صدوق، ص ۲۲۵، ح ۹.

که نماز عشا را نمی خواندند، نمی خوابیدند.(۱)

۱۲) طبرسی پیرامون معنای آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» می گوید: یعنی پهلوهایشان از بستر، به منظور خواندن نماز شب، بلند می شود و شب زنده داری می کنند و از بسترهایشان، به منظور خواندن نماز شب، برمی خیزند. طبرسی می گوید: این حدیث، از حسن و مجاهد و عطاء، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.(۲)

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ(۱۸)...وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ(۲۰)»

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ(۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ(۲۰)»

[آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند* اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به (پاداش) آن چه انجام می دادند در باغهایی که در آن جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند* و اما کسانی که نافرمانی کرده اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می شوند و به آنان گفته می شود: عذاب آن آتشی را که دروغش می پنداشتید، بچشید]

۱) شیخ در کتاب مجالس، از جمعی، از ابو مفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن یسار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، در حدیث مرفوعی از ابوذر، از علی علیه السلام نقل می کند که حضرت در حدیثی بر اهل شورا اقامه حجت می کند و در آن حدیث، فضائل خود و آن چه در فضیلت ایشان بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده را برمی شمارد و اهل شورا در برابر گفته های ایشان سر تسلیم فرود می آورند و تصدیق می کنند که آن فضائل تنها به آن حضرت اختصاص دارد و نه آنان، تا این که می فرماید: آیا آیه

۱- [۱] - امالی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۰۷.

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» كه خداوند تا آخر آن، از مؤمنان حکایت می کند، در شأن کسی از شما غیر از من نازل شده است؟ آنها پاسخ دادند: البته که نه.(۱)

۲) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» فرمود: شأن نزول این آیه، این است که حضرت علی علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط با هم مشاجره نمودند. ولید بن عقبه بن ابی معیط فاسق به علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند! من زبان ساده‌تر و گویاتری از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام فرمود: خاموش باش چرا که تو تنها یک فاسق هستی. این گونه بود که خداوند آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را نازل کرد و منظور از آن، علی علیه السلام است. «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِی كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ».(۲)

۳) همچنین علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا» روایت می کند که حضرت فرمود: هنگامی که فاسقان وارد جهنم می شوند، به درون آن می افتند که پیمودنش هفتاد سال طول می کشد، و هنگامی که به قعر آن می رسند، جهنم با دَم خود آنان را از آن جا به بالا پرتاب می کند و چون به بالای آن می رسند، با عمودهای آهنین بر آنان کوفته می شود و دوباره به درون جهنم می افتند. پس حال آنان، این گونه است.(۳)

۴) محمد بن عباس، از ابراهیم بن عبد الله، از حجّاج بن منهال، از حمّاد بن سلمه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس- که خداوند از او خشنود باد- روایت می کند که گفت: ولید بن عقبه بن ابو معیط به علی علیه السلام گفت: من، زبان

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۱۵۹.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

ساده‌تر و گویاتری از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: خاموش باش، ای فاسق! این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ» را نازل کرد(۱).

۵) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عمرو بن حمّاد، از پدرش، از فضیل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» گفت: این آیه، در شأن دو مرد نازل شده است که یکی از آن دو، از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و مردی مؤمن و دیگری مردی فاسق بود. آن مرد فاسق به مرد مؤمن گفت: به خدا سوگند! برّندگی نیزه من، از تو بیشتر است و زبان ساده‌تر و گویاتری از زبان تو دارم و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار من است. آن مرد مؤمن به او پاسخ داد: خاموش باش، ای فاسق! این گونه بود که خداوند آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» را نازل فرمود و سپس خداوند به تبیین حال مؤمنان پرداخته و فرمود: «أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و سپس به تبیین حال فاسقان پرداخته و فرمود: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ».(۲)

۶) ابو مِخنَف- که خدا او را رحمت کند- می گوید: در حضور معاویه، میان حسن بن علی علیه السلام و ولید بن عقبه فاسق، مشاجره ای در گرفت. پس امام حسن علیه السلام به ولید فرمود: از این که به پدرم دشنام می دهی تو را سرزنش نمی کنم؛ چرا که او تو را به خاطر شرب خمر، هشتاد ضربه تازیانه زده و به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، پدرت را با خفّت و خواری به قتل

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۳، ح۳.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۴.

رسانده و خداوند عزّ و جلّ در چندین آیه، او را مؤمن و تو را فاسق نامیده است.(۱)

۷) طبرسی در کتاب احتجاج حدیثی را نقل می کند که در آن مشاجره میان حسن بن علی علیه السلام و جمعی از اصحاب معاویه- در حضور معاویه- ذکر شده و در آن آمده است که امام حسن علیه السلام فرمود: ای ولید بن عقبه! تو را از این که با پدرم دشمنی می ورزی، سرزنش نمی کنم؛ چرا که او تو را به خاطر شرب خمر، هشتاد ضربه تازیانه زده و پدرت را در جنگ بدر، با خفّت و خواری به قتل رساند؛ اما چگونه به او دشنام می دهیّ در حالی که خداوند در ده آیه از آیات قرآن، او را مؤمن و تو را فاسق نامیده است که از جمله آنها، آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» و آیه «إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»(۲) [اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آن چه کرده اید پشیمان شوید] می باشد؛ تو را چه به ذکر قریش؟! تو فقط پسر عُلَیج(۳) از اهل صفوریّه(۴) که ذَکوان نام داشت، هستی. اما پیرامون این که گفتی ما عثمان را به قتل رساندیم باید بگویم که به خداوند سوگند! طلحه، زبیر و عائشه نتوانستند چنین افترائی را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت دهند پس تو چگونه قائل به این افترا هستی؟ و اگر از مادرت بپرسی که پدرت کیست، چون با ذکوان متارکه کرده است نسبت تو را به عقبه بن ابی محیط می چسباند تا در خیال خود با این کار جایگاه درخشان و والایی را کسب کند، با این که خداوند، ننگ و رسوایی دنیا و آخرت را برای تو و پدر و مادرت فراهم نموده است و خداوند، ستم کننده به بندگانش نیست. بنابراین، به خداوند سوگند! تو- ای ولید- از این صفات زشت و ننگ آوری که برای تو گفته شده است بسیار خوارتر و بی نسب تر هستی. پس چگونه به علی علیه السلام دشنام می دهی؟! و اگر نسب خود را وارسی می کردی،

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۵.

۲- [۲] - حجرات/ ۶.

۳- [۳] - علج: مردی از کفار عجم بود (لسان العرب، ریشه علج»

۴- [۴] - صفوریّه: شهری از مناطق اردن که نزدیک طبریه است. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۴».

بر تو آشکار می شد که نسب تو به پدرت ذکوان برمی گردد نه به کسی که به او نسبت داده می شوی و مادرت به تو گفته است که: ای پسرکم! پدرت، پست تر و خبیث تر از عُقبَه است.(۱)

۸) ابن شهر آشوب، از کلبی، از ابو صالح و ابن لهیعه از عمرو بن دینار، از ابو عالیه، از عکرمه و ابو عبیده، از یونس، از ابو عمرو، از مجاهد و همگی از ابن عباس و همین طور نویسنده کتاب «الاغانی» و کتاب «تاج التراجم» از ابن جبیر و ابن عباس و قتاده و همچنین از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که گفتند: ولید بن عقبه به حضرت علی علیه السلام گفت: برندگی نیزه من از تو بیشتر است و زبان من از زبان تو ساده تر و گویاتر می باشد و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: این طور که گفتی نیست، ای فاسق! [در بسیاری از روایات چنین آمده که علی علیه السلام فرمود: خاموش باش، تو فقط فاسق هستی] این گونه بود که این آیات نازل شد: «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «كَمَن كَانَ فَاسِقًا» یعنی ولید «لا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» که در شأن علی علیه السلام نازل شده است «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا» این آیه در شأن ولید نازل شده است. حسّان در این رابطه شعری را سروده که از این قرار است:

انزل الله و الکتاب عزیزٌ

فی علیٍّ و فی الولید قرآنا

خداوند که در کتاب او که ارجمند است

آیاتی را در شأن علی و ولید نازل فرمود

فتبوّا الولید من ذاک فِسقاً

و علی مُبَوّءٌ ایمانا

پس به خاطر آن آیات، ولید در جایگاه فسق قرار گرفت

و علی در جایگاه ایمان نشست

لیس مَن کان مُؤمِناً عَرفَ الله

ص:۳۳۰

۱- [۱] - احتجاج، ص ۲۷۶.

کمَن کان فاسقاً خَوّانا

کسی که مؤمن به خدا و عارف به او باشد

به مانند انسان فاسق و خیانتکار نیست

سوف یجزی الولید خزیاً و ناراً

و علیٌ لاشکَّ یُجزَی جِنانا

جزای ولید، رسوایی و آتش جهنم خواهد بود

و بدون شک پاداش علی علیه السلام، باغ های بهشت می باشد(۱)

۹) از طریق مخالفان: موفق بن احمد، از شیخ زاهد حافظ زین الائمه ابو الحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از قاضی امام شیخ القضاه اسماعیل بن احمد واعظ، از پدرش شیخ السنّه ابو بکر احمد بن حسین بیهقی، از ابو سعد مالینی، از ابو احمد بن عَدی، از ابو یعلی، از ابراهیم بن حجّاج، از حمّاد بن سلمه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می کند که ولید بن عقبه به علی علیه السلام گفت:من زبانی ساده‌تر و گویاتر از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: خاموش باش؛ چرا که تو فاسقی بیش نیستی. این گونه بود که خداوند، آیه «أَفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَّا یَسْتَوُونَ» را نازل کرد که در آن، منظور از مؤمن، علی علیه السلام و منظور از فاسق، ولید می باشد.(۲)

در تفسیر واحدی و کتاب اسباب النزول وی، عین حدیث فوق ذکر شده است.(۳)

«وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(۲۱)»

[و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم. امید که آنها (به خدا) بازگردند]

ص:۳۳۱

۱- [۱] - مناقب، ج ۲، ص ۱۰.

۲- [۲] - مناقب خوارزمی، ص ۱۹۷.

۳- [۳] - اسباب النزول از واحدی، ص ۱۹۸.

۱) علی بن ابراهیم، پیرامون تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى» می گوید: عذاب، در زمان رجعت به وسیله شمشیر است. همچنین پیرامون تفسیر آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» می گوید: یعنی آنان در زمان رجعت، باز می گردند تا عذاب شوند.(۱)

۲) سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: تمام مؤمنین، یک بار کشته می شوند و یک بار می میرند. پس هر مؤمنی که کشته شود دوباره زنده می شود تا بمیرد و هر مؤمنی که می میرد، دوباره زنده می شود تا کشته شود. راوی می گوید: سپس بر امام باقر علیه السلام آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»(۲) [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] را تلاوت کردم و حضرت فرمود: «و منشوره» [یعنی دوباره زنده می شود] راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: منظور شما از «و منشوره» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی این گونه جبرئیل، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ و منشوره» سپس حضرت فرمود: تمام این امت چه افراد صالح و چه افراد بد، دوباره زنده می شوند. علت زنده شدن دوباره افراد مؤمن، برای روشنی چشمشان و دل شاد شدن آنها است و بدکاران و فاسقین دوباره زنده می شوند تا طعم رسوایی و ننگی که خداوند برایشان مقدّر ساخته را بچشند. آیا نشنیده ای که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ».(۳)

۳) محمد بن عباس، از علی بن حاتم، از حسن بن محمد بن عبد الواحد، از حفص بن عمر بن سالم، از محمد بن حسین بن عجلان، از مفضل بن عمر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «العذاب الأدنی»،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- [۲] - آل عمران/ ۱۸۵.

۳- [۳] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.

گرانی قیمت ها و منظور از العذاب الأکبر، حضرت مهدی علیه السلام به همراه شمشیر ایشان است.(۱)

۴) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مفضل بن صالح، از زید، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از العذاب الأدنی، دابّه الأرض است.(۲) پیشتر، به تأویل دابّه الأرض اشاره کردیم و گفتیم که منظور از آن در آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ»(۳) [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم]، امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.

۵) ابن بابویه، در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» فرمود: بی گمان فراق دوستان و عزیزان در دنیا، نشانه و دلیلی است بر فراق مردگان که برای همیشه از مقابل چشم انسان رخت برمی بندند. به همین خاطر بود که یعقوب بر فراق یوسف تأسف می خورد؛ چرا که این فراق، دلیل و نشانه ای بود بر فراق دیگران. یعقوب به همین دلیل یوسف را بسیار یاد می کرد.(۴)

۶) طبرسی می گوید: برخی از مجاهد نقل کرده اند که منظور از العذاب الأدنی، عذاب قبر می باشد. طبرسی می گوید: همچنین این تفسیر از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. سپس می گوید: در بیشتر روایاتی که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده، این طور آمده است: منظور از العذاب الأدنی، دابّه الأرض و دجّال می باشد.(۵)

۷) شیبانی در نهج البیان می گوید: برخی از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: منظور از العذاب الأدنی، قحطی و خشکسالی است و منظور از

ص:۳۳۳

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۶.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۷.

۳- [۳] - نمل / ۸۲.

۴- [۴] - علل الشرائع، ص ۶۶، ح ۱.

۵- [۵] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۱۰.

العذاب الأكبر، قیام حضرت قائم، مهدی علیه السلام با شمشیر در آخر الزمان، است.

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ(۲۴)»

[و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند، آگاه بود از این که ائمّه علیهم السلام بر آن چه که به آن گرفتار می آیند، صبر پیشه می کنند. از این رو آنان را، ائمه قرار داد.(۱)

۲) سپس علی بن ابراهیم، از حمید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: ائمّه، در کتاب خداوند، دو دسته اند: امامان عادل و امامان ظالم. خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی مردم را به امر خدا و نه به امر مردم هدایت می کنند و امر خداوند را بر امر مردم و حکم خداوند را بر حکم آنان مقدّم می دارند. حضرت فرمود: منظور از آیه «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»(۲) [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند، گردانیدیم] این است که آنان، امر مردم را بر امر خداوند و حکم آنان را بر حکم او مقدّم می شمارند و بر خلاف دستوراتی که در کتاب خداوند آمده، به خواسته ها و امیال خود عمل می کنند.(۳)

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در حدیثی پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام حالات زندگی خود صبر پیشه کرد. سپس به ائمه علیهم السلام که از عترت او می باشند، بشارت و مژده داد و آنان نیز به صفت صبر توصیف شدند. حضرت این

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- [۲] - قصص / ۴۱.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

آیه را تلاوت نمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ».(۱)

۴) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن هلال اَحمَسی، از حسن بن وهب عَبسی، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ» فقط در شأن نسل فاطمه سلام الله علیها نازل شده است.(۲)

«أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ أَفَلَا یُبْصِرُونَ(۲۷) وَیَقُولُونَ مَتَی هَذَا الْفَتْحُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(۲۸) قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لَا یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمَانُهُمْ وَلَا هُمْ یُنظَرُونَ(۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ(۳۰)»

[آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمین بایر می رانیم و به وسیله آن کشته ای را برمی آوریم که دامهایشان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟* و می پرسند اگر راست می گویید این پیروزی (شما) چه وقت است؟* بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده اند، سود نمی بخشد و آنان مهلت نمی یابند* پس از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند]

۱) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ» می گوید: منظور از آیه، الأرض الخَراب (زمین ویران) می باشد و آن، مَثَلی است که خداوند پیرامون رجعت و حضرت قائم علیه السلام زده است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله، آنان را از رجعت آگاه نمود، آنان عرض کردند: اگر راست می گویید، این فتح و پیروزی در چه زمانی روی می دهد؟ این آیه «مَتَی هَذَا الْفَتْحُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» بر آیه «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکْبَرِ»(۳) [و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم] عطف شده

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۵.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۵۴، ح ۶۲۵.
۳- [۳] - سجده/ ۲۱.

است. آنان عرض کردند: «مَتَی هَذَا الْفَتْحُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» خداوند فرمود: «قُلْ» یعنی ای محمد! به آنان بگو: «یَوْمَ الْفَتْحِ لَا یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمَانُهُمْ وَلَا هُمْ یُنظَرُونَ* فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» یعنی ای محمد! «وَانتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ».(۱)

۲) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از ابن درّاج روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لَا یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمَانُهُمْ وَلَا هُمْ یُنظَرُونَ» می فرمود: یوم الفتح (روز فتح و پیروزی) روزی است که دنیا برای ظهور حضرت قائم علیه السلام مهیا می شود و تقرب جستن به ایمان، تنها برای کسی سودمند است که پیش از آن هنگام، مؤمن باشد و به آن فتح و پیروزی، یقین داشته باشد. پس تنها مؤمن است که ایمانش برای او سودمند است و نزد خداوند قدر و منزلت والایی دارد و در روز قیامت و بعث (روز برانگیخته شدن انسان از قبر)، باغ های بهشتی او، به خاطر او آراسته و مزیّن می شود و آتش جهنم خداوند از او پرده درمی کشد و این، پاداش ولایتمداران امیر المؤمنین علیه السلام و آل مطهر ایشان است.(۲)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۵، ح ۹.

سوره احزاب

اشاره

سوره احزاب، مدنی است و شامل ۷۳ آیه می باشد و پس از سوره آل عمران، نازل شده است.

ص:۳۳۷

فضیلت و ثواب قرائت سوره احزاب

۱) ابن بابویه با سند خود، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کسی که سوره احزاب را بسیار قرائت کند، در روز قیامت، در جوار محمد صلی الله علیه و آله و همسران آن حضرت خواهد بود. سپس امام علیه السلام فرمود: اعمال فضاحت بار مردان و زنان قریش و دیگران، در سوره احزاب آمده است. ای ابن سنان! سوره احزاب، زنان قریش عرب را رسوا نمود و طولانی تر از سوره بقره بود، ولی آنان، این سوره را کاستند و آن را تحریف نمودند.(۱)

۲) در کتاب خواص القرآن، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره (سوره احزاب) را بخواند و آن را به افرادی که تحت کنف حمایت او هستند- مانند همسر و دیگران- یاد بدهد، از عذاب قبر در امان می ماند و هر کس این سوره را بر روی پوست آهو نوشته و آن را درون حُقّه‌ای(۲)، داخل منزل خود قرار دهد، به اذن خداوند، تعداد خواستگاران، نزد او افزایش می یابد و از او برای ازدواج با دختران، خواهران و سایر نزدیکان وی خواستگاری می کنند و همه کس به او میل پیدا می کنند، اگرچه او درویش و بی نوا باشد.

۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس، سوره احزاب را بر روی

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

۲- [۲] - حُقّ: ظرف کوچک درپوش داری است که از عاج یا شیشه و غیر آن تهیه می شود. «المعجم الوسیط، ریشه حقق»

پـوست آهـو نوشــته و آن را درون حُقّـه‌ای قرار داده و در منزل خـود آویزان کنـد، تعـداد خواســتگاران برای خواسـتگاری از دختران خانواده وی افزایش می یابد و همه کس به آنها میل پیدا می کنند، اگر چه درویش و بی نوا باشند.

۴) امام صادق علیه السـلام فرمود: هر کس سوره احزاب را بر روی پوست آهو نوشـته و آن را در منزل خود قرار دهـد، به اذن خداونـد تعـداد خواسـتگارانی که به منزل آن مرد می آینـد، افزایش می یابـد و از او برای ازدواج بـا دختران، خواهران و سایر قبیله و نزدیکان وی، خواستگاری می کنند.

ص: ۳۴۰

تفسیر سوره احزاب

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا(۱)»

[ای پیامبر! از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر که خدا همواره دانای حکیم است]

۱) علی بن ابراهیم، می گوید: این، همان حدیثی است که امام صادق علیه السلام در آن فرمود: خداوند، پیامبر خود را بر اساس ضرب المثل «به در می گویم تا دیوار بشنود» مبعوث کرد. پس آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار می دهد؛ اما مقصود آن همه مردم است.(۱)

«مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ...وَلَكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(۵)»

«مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ(۴) ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ

ص:۳۴۱

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۹.

اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(۵)»

[خداونـد برای هیـچ مردی در درونش دو دل ننهـاده اسـت و آن همســرانتان را کـه مـورد ظهـار قرار می دهیـد، مـادران شـما نگردانیده و پسرخواندگانتان را پسـران (واقعی) شـما قرار نداده است. این گفتار شـما به زبان شـماست، و(لی) خدا حقیقت را می گویـد و او(ست که) به راه راست هـدایت می کنـد* آنان را به (نام) پـدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه تر است و اگر پـدرانشان را نمی شناسـید، پس برادران دینی و موالی شـمایند و در آن چه به اشـتباه مرتکب آن شـده ایـد بر شـما گناهی نیست، ولی در آن چه دلهایتان عمد داشته است (مسؤولید) و خداست که همواره آمرزنده مهربان است]

۱) محمـد بن عباس، از محمـد بن حسـین بن حُمیـد بن ربیع، از جعفر بن عبـد الله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود، از امام صادق علیه السـلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» فرمود: علی بن ابی طالب علیه السـلام فرموده است: هر بنـده ای از بنـدگان خـدا که خداونـد تبـارک وتعـالی قلبش را به ایمـان بیازمایـد، در قلب خود، مودّت و حبّ ما را می یابد و ما را دوست می دارد و هر بنده ای از بندگان خدا که خداوند بر او خشم گرفته است، دشـمنی و کینه مـا را در قلب خود می یابـد و بـا مـا دشـمنی می ورزد. ما به خاطر دوستی دوسـتدارمان شادمان می شویم و برای او طلب آمرزش می کنیم و دشـمن خود را نیز دشـمن می داریم. دوسـتدار ما به انتظار رحمت خداونـد عزّ و جلّ می باشـد، گویی که درهای رحمت به سوی او گشوده است و دشـمن ما به گونه‌ای می‌شود که بر لبه پرتگاهی قرار می‌گیرد که در حال فروریختن است و به آتش ختم می شود، گویی آن لبه، فرو ریخته و او را در آتش جهنم می افکنـد. پس رحمت، بر اهل آن گوارا باد و وای بر اهل جهنم که بـد منزلی دارند. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»(۱) [حقّا که چه بد است جایگاه متکبران]. هیچ بنده ای از بندگان خداوند نیست که به خاطر خیری که خداوند نزد او قرار داده است، در محبت و دوستی با ما کوتاهی ورزد؛ چرا که دوستدار ما و دشمن ما با هم

۱- [۱] - نحل/ ۲۹.

برابر نیستند و دوستی و دشمنی ما هیچ گاه در یک قلب، گرد نمی آیند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در درون هیچ کس، دو قلب را قرار نداده است که با یکی، کسی را دوست دارد و با دیگری با او دشمنی ورزد. دوستدار ما، چنان که زر با آتش خالص می گردد و هیچ گونه تیرگی و ناخالصی در آن نمی ماند، در دوستی ما اخلاص می ورزد و دشمن ما نیز در دشمنی با ما همین گونه است و ما، نجیب (اصیل) هستیم و فرزندان و نسل به جای مانده از ما همان فرزندان پیامبران هستند و من، جانشین جانشینان (وصیّ الاوصیاء) هستم و گروه سرکش، از حزب شیطان می باشد و شیطان، یکی از آنان است. پس هر کس بخواهد بداند که از جمله دوستداران ما هست یا نه، باید قلب خود را بیازماید؛ اگر در دوستی و محبت ما، دشمن ما را نیز سهیم کند، او از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند، جبرئیل و میکائیل دشمن او هستند و خداوند، دشمن کافران است.(۱)

۲) علی علیه السلام فرمود: محبت و دشمنی با ما در درون یک انسان با هم جمع نمی شود؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ».(۲)

۳) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ» فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: دوستی و دشمنی با ما هیچ گاه درون یک انسان با هم جمع نمی شوند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در درون هیچ کس، دو قلب را قرار نداده که با یکی، کسی را دوست بدارد و با دیگری با او دشمنی ورزد. دوستدار ما چنان که زر با آتش، خالص می گردد و هیچ گونه تیرگی و ناخالصی در آن نمی ماند، در دوستی با ما اخلاص می ورزد. پس هر کسی بخواهد بداند که از جمله دوستداران ما هست یا نه، باید قلب خود را بیازماید؛ اگر در دوستی و محبت به ما، دشمن ما را نیز سهیم کند، او از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند، جبرئیل و

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۱.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۲.

میکائیل دشمن او هستند و خداوند، دشمن کافران است.(۱)

۴) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند در درون هیچ کسی دو قلب را قرار نداده که با یکی، گروهی را و با دیگری، دشمنان آنها را دوست بدارد.(۲)

۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شأن نزول این آیه، این است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، از سوی خدیجه برای تجارت، عازم سوق (بازار) عُکاظ شد و در آن جا مشاهده کرد که زید در معرض فروش گذاشته شده است و او را غلام زیرک و نیک(۳) اندیشی یافت و او را خرید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به نبوت رسید، زید را به اسلام فراخواند و زید، اسلام آورد و مردم او را بنده محمد صلی الله علیه و آله صدا می زدند. چون حارثه بن شراحیل کلبی- که مرد شریفی بود- از وجود پسرش زید با خبر شد، به مکه و نزد ابو طالب آمده و گفت: ای ابو طالب! چندی پیش پسرم اسیر شده و به من خبر رسیده که او الان، بنده برادرزاده تو است. من از او می خواهم که یا زید را به من بفروشد یا فدیه او را بپذیرد و یا این که او را آزاد سازد. ابو طالب، این مطلب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زید آزاد است که به هر کجا که بخواهد برود. حارثه برخاست و دست زید را گرفته و به او گفت: ای پسرکم! به شرافت و نسب خویش ملحق شو. زید گفت: هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی شوم. پدرش به او گفت: آیا حسب و نسب خود را رها می کنی و بنده قریش باقی می مانی؟ زید پاسخ داد: تا زمانی که زنده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی شوم. پدر زید خشمگین شده و گفت: ای جماعت قریش! شما شاهد و گواه باشید که زید، پسر من است و من از او ارث می برم و او نیز وارث من است.

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۹.
۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ۱۱۸.
۳- [۳] - حصیف: نیک اندیش و درست رأی «لسان العرب، ریشه حصف».

مردم زید را ابن محمد (پسر محمد) صدا می زدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت و او را زید الحبّ (زید دوست داشتنی) نامید.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، زینب بنت جحش را به ازدواج زید درآورد. روزی زید در آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تأخیر کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در جستجوی زید به منزل او رفت. زینب در وسط اتاق خود نشسته بود و عطری را با فِهْر(۱) خود می کوبید و نرم می کرد.پیامبر صلی الله علیه و آله به او- که زنی خوش سیما و زیبا بود- نگاه کرد و فرمود: «سبحان الله خالق النور و تبارک الله أحسن الخالقین» [پاک و منزه است خداوند، آفریدگار نور، و خداوند بهترین آفریدگاران است] سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله که زینب به طور عجیبی در دل او جا پیدا کرده بود، به خانه اش بازگشت. وقتی که زید به منزل خود آمد، زینب او را از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله با خبر ساخت. زید به زینب گفت: آیا می خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به ازدواج خود درآورد؟ شاید عشق تو در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله افتاده است. زینب پاسخ داد: ترسم از این است که تو مرا طلاق دهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به ازدواج خود در نیاورد. زید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! زینب مرا از چنین و چنان با خبر ساخت. آیا می خواهید زینب را طلاق دهم تا او را به ازدواج خود درآورید؟ رسول الله به او فرمود: برو و تقوای الهی پیشه کن و همسرت را نگهدار. سپس خداوند سخن پیامبر را حکایت کرده و فرمود: «أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»(۲) [همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آن چه را که خدا

۱- [۱] - فهر: سنگی است که برای خرد کردن گردو و مانند آن مورد استفاده قرار می گیرد «لسان العرب- ریشه فهر».

۲- [۲] - احزاب/ ۳۷.

آشکار کننـده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خـدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن (زن) کام برگرفت (و او را ترک گفت) وی را به نکاح تو درآوردیم تا (در آینده) در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتنـد، گناهی نباشـد و فرمان خـدا صورت اجرا پـذیرد]. پس خداوند، زینب را از فراز عرش، به ازدواج پیامبر صـلی الله علیه و آله درآورد. منافقان گفتند: پیامبر، ازدواج با زنان پسرانمان (عروسانمان) را بر ما حرام می کند در حالی که خود با زن پسرش زید ازدواج می کند! این گونه بود که خداوند در جواب آنان فرمود: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ». سـپس فرمود: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ».

پس بدان که زید، پسر محمد صـلی الله علیه و آله نیست و این که پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرزند خود خواند تنها به آن علت بود که پیشتر ذکر نمودیم و در این رابطه مطالب دیگری نیز هست که آن را در جای دیگری یعنی در آیه «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ ابا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»(۱) [محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خـدا و خـاتم پیـامبران است و خـدا همواره بر هر چیزی دانـاست] می آوریم. سـپس آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ»(۲) [از این پس دیگر (گرفتن) زنان و نیز این که به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست] نازل شد. یعنی پس از آن که زنـان بر او در سوره نسـاء حلال شـده بود. آیه «وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ»(۳)عطف بر ماجرای همسر پسرش یعنی زید است «وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ»(۴) [هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد] یعنی بر تو حلال نیست که به همسر هیچ مردی، متعرّض گردی تا این که شوهر آن زن، او را طلاق دهد و تو، او را به ازدواج خود درآوری. بنابراین، این

۱- [۱] – احزاب/ ۴۰.

۲- [۲] – احزاب/ ۵۲.

۳- [۳] – احزاب/ ۵۲.

۴- [۴] – احزاب/ ۵۲.

کار را پس از این، تکرار نکن.(۱)

«النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ...إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا(۶)»

«النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا(۶)»

[پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند (و) بر مؤمنان و مهاجران (مقدمند)، مگر آن که بخواهید به دوستان (مؤمن) خود (وصیت یا) احسانی کنید و این در کتاب (خدا) نگاشته شده است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از ابن مسکان، از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شأن نزول آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» را پرسیدم که این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟ و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن حکومت نازل شده است. حکم این آیه، در نسل امام حسین علیه السلام جاری شده است. پس ما از مؤمنین، مهاجرین و انصار نسبت به حکومت و رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر هستیم. راوی می گوید. از حضرت پرسیدم: آیا اولاد جعفر در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا اولاد عباس در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: تمام نوادگان عبد المطّلب را برای حضرت برشمردم و می پرسیدم که آیا حقّی در حکومت دارند؟ و حضرت در مورد هر یک از آنان پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: فراموش کردم که در مورد حق اولاد امام حسن علیه السلام بپرسم. از این رو در این باره نزد حضرت رفته و عرض کردم: آیا اولاد امام حسن علیه السلام در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: ای عبد الرحیم! به خدا سوگند!

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۹.

خیر؛ غیر از ما، هیچ یک از نسل محمد صلی الله علیه و آله حقّی در حکومت ندارند.(۱)

۲) محمـد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمـد بن عیسـی، از یونس، از حسـین بن ثویر بن ابی فـاخته، از امـام صـادق علیه السـلام روایت می کنـد که فرمود: پس از امام حسن علیه السـلام و امام حسـین علیه السـلام، هیچ گاه دو برادر با هم به امامت نمی رسـند و امامت، پس از امام حسین علیه السلام، به علی بن حسین علیه السلام رسیده است؛ چنان که خداوند متعال فرمود: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و امامت، پس از علی بن حسـین علیه السـلام به پسر ایشان و نوه های پسری می رسد.(۲)

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسـی، از یونس و علی بن محمد، از سـهل بن زیاد ابی سـعید، از محمد بن عیسـی، از یونس، از ابن مسـکان، از ابو بصـیر، از امام صادق علیه السـلام روایت می کند که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، علی علیه السـلام شایسـته تر از مردم نسبت به خودشان بود؛ چرا که رسول خدا صـلی الله علیه و آله در موارد بسـیاری امر امامت او را به مردم ابلاغ کرده بود و او را جانشـین خود در میان مردم قرار داد. در روز غدیر خُم دسـت او را برافراشـته بود. هنگامی که علی علیه السـلام به شـهادت رسـید، قادر نبود و این حق را نـداشت که پسـران خود، محمـد یا عباس یا دیگر فرزنـدان خود را جانشـین خود قرار دهد و چنین نیز نمی‌کرد. بنابراین امام حسن علیه السـلام و امام حسـین علیه السـلام به علی علیه السـلام عرض کردنـد: خداوند تبارک و تعالی، آیه تطهیر را در شأن ما نازل کرده است، چنان که در شأن تو نازل کرده بود و مردم را به اطاعت و پیروی از ما فرمان داد، چنان که به پیروی از تو فرمان داده بود و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله امر امامت ما را به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو را به مردم ابلاغ فرموده بود و خداونـد ما را از پلیدی و گناه مطهر ساخته است، چنان که تو را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. هنگامی که علی علیه

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۲.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱.

السـلام به شـهادت رسـید، امام حسن علیه السـلام به خاطر سنّ بیشتر شایسته تر از امام حسین علیه السلام نسبت به امامت بود و چون امـام حسن علیه السـلام نیز در گـذشت، نمی توانست و در اختیـار او نبود که فرزنـدان خود را جانشـین خود قرار دهـد و چنین نیز نمی‌کرد. خداونـد عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» پس خداوند، امامت را در نسل او قرار می دهد.

بنابراین، امام حسـین علیه السـلام فرمود: خداونـد تبارک تعالی مردم را به اطاعت و پیروی از من فرمان داد، چنان که به پیروی از تو و پـدرت فرمان داده بود و رسول الله صـلی الله علیه و آله امر امامت مرا به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو و پـدرت را به مردم ابلاغ فرمود و خداونـد مرا از پلیـدی و گناه مطهر ساخت چنان که تو و پـدرت را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. هنگامی که امامت به امام حسـین علیه السـلام رسـید، هیـچ یک از اهل بیت او قادر نبودنـد که ادعای امامت کنند و آن را حق خود بداننـد؛ چنان که او ادعای امامت پس از برادر و پـدر خود را داشت و چنین نیز نمی‌کردنـد. حتی اگر خود حضـرت علی علیه السـلام و امام حسن علیه السلام می خواستند که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کنند، قادر نبودند و این امر در اختیار آنها نبود. سـپس با رسـیدن امامت به امام حسـین علیه السلام تأویل آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» اجرا شد. پس از امام حسین علیه السلام، امامت به علی بن حسین علیه السلام و پس از ایشان به محمد بن علی علیه السلام رسید. حضرت فرمود: رجس به معنای شک است و به خدا سوگند! ما هیچ گاه در پروردگارمان شک نمی ورزیم.(۱)

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از صباح ازرق، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردی از مختاریه(۲) با من ملاقات کرد و ادعا می نمود که محمد بن حنفیه امام است. ابو بصیر می گوید: امام باقر علیه السلام به خشم آمده و

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۱.

۲- [۲] - مختاریه: به یاران مختار بن ابی عبید ثقفی اطلاق می شود که قائل به امامت محمد بن حنفیه می باشـند. «فرق الشیعه، ص ۲۷».

سپس فرمود: آیا چیزی به او نگفته ای؟ ابو بصیر می گوید: عرض کردم: خیر، به خداوند سوگند! نمی دانستم که چه به او بگویم. حضرت فرمود: آیا به او نگفته ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی، حسن و حسین علیهم السلام را جانشینان پس از خود قرار داده است و چون علی علیه السلام درگذشت، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را جانشین خود قرار داد و حتی اگر خود علی علیه السلام می خواست که حق امامت را از آنان سلب کند، نمی توانست و ایشان به او می گفتند که ما به مانند تو، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم و در اختیار علی علیه السلام نبود که این کار را بکند. امام حسن علیه السلام نیز امام حسین علیه السلام را جانشین خود قرار داد و حتی اگر خود امام حسن علیه السلام می خواست که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کند، نمی توانست و امام حسین علیه السلام به او می گفت: من، به مانند تو جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستم و در اختیار امام حسن علیه السلام نبود که این کار را بکند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ» [آن حضرت فرمود:] این آیه در شأن ما و فرزندانمان نازل شده است.(۱)

۵) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمید، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خاله مردی که مرده بود و با بنده آن مرد بر سر میراث نزاع داشت، نزد امیر المؤمنین علیه السلام برای قضاوت آمد و حضرت، آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» را قرائت نموده و میراث را به خاله آن میّت داده و به بنده او چیزی نداد.(۲)

۶) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی و دیگران، از احمد بن محمد، از حسن بن جهم، از حنان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا بندگان، در میراث حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: آنها حقی در میراث ندارند،

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۷.
۲- [۲] - کافی، ج ۷، ص ۱۳۵، ح ۲.

جز آن که خداوند فرمود: «إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكَم مَّعْرُوفًا».(۱)

۷) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن سنان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام هنگامی که بنده او، در می گذشت و نزدیکانی از خود داشت، چیزی از میراث او را برنمی داشت و می فرمود: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ».(۲)

۸) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر وارثانی غیر از دایی و خاله نباشند، آن دو ارث می برند؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».(۳)

۹) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر وارثانی غیر از دایی و خاله نباشند، آن دو ارث می برند؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».(۴)

۱۰) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: علی علیه السلام و عثمان بن عفّان در حکم مردی که بمیرد و خویشاوند مذکر، پدری نداشته باشد تا از او ارث ببرد، ولی نزدیکانی دارد که وارث او نیستند، اختلاف پیدا کردند. علی علیه السلام قائل بود به این که میراث آن مرد باید به آن نزدیکانی که وارث نیستند، برسد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و عثمان، قائل بود به این که باید آن میراث در بیت

۱- [۱] - کافی، ج ۷، ص ۱۳۵، ح ۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۷، ص ۱۳۵، ح ۵.

۳- [۳] - کافی، ج ۷، ص ۱۱۹، ح ۲.

۴- [۴] - کافی، ج ۷، ص ۱۱۹، ح ۳.

المال مسلمین قرار گیرد.(۱)

۱۱) شیخ با سند خود، از علی بن حسن بن فضّال، از محمد بن عبید الله حلبی، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: علی علیه السلام و عثمان بن عفّان در حکم مردی که بمیرد و خویشاوند مذکر، پدری نداشته باشد تا از او ارث ببرد، ولی نزدیکانی دارد که وارث او نیستند، اختلاف پیدا کردند. علی علیه السلام قائل بود به این که میراث آن مرد باید به آن نزدیکانی که وارث نیستند، برسد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و عثمان، قائل بود به این که آن میراث در بیت المال مسلمین قرار گیرد.(۲)

۱۲) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از محمد بن سهل، از حسین بن حکم، از امام جواد علیه السلام نقل می کند که پیرامون حکم مردی که در گذشته بود و دو خاله و چند بنده از خود داشت، آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» را قرائت نموده و فرمود: آن اموال، باید میان آن دو خاله تقسیم شود.(۳)

۱۳) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید، از حماد بن عیسی، از عبد الاعلی بن اعین روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند عزّ و جلّ، حق جانشینی رسول خود و آن چه که به او ارزانی داشته بود را تنها به علی علیه السلام عطا نمود و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به این امر اذعان نمودند. سپس خداوند، این حق را به امام حسن علیه السلام داد و امام حسین علیه السلام آن امر را به امام حسن علیه السلام واگذارد تا این که این حق به امام حسین علیه السلام رسید و هیچ کسی در شایستگی حسین برای جانشینی حسن، توان رقابت با او را نداشت و سپس علی بن حسین علیه السلام مستحق جانشینی شد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و جانشینی پس از علی بن

۱- [۱] - تهذیب، ج۹، ص ۳۹۶، ح ۱۴۱۶.

۲- [۲] - تهذیب، ج۹، ص ۳۲۷، ح ۱۱۷۵.

۳- [۳] - تهذیب، ج۹، ص ۳۲۵، ح ۱۱۶۸.

حسین علیه السلام تنها به پسر ایشان و نوه های پسری می رسد.(۱)

۱۴) ابن بابویه، از محمد بن محمد بن عصام کلینی- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یعقوب کلینی، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی قزوینی، از علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حناط، از محمد بن قیس، از ثابت ثمالی، از علی بن حسین علیه السلام، از پدرش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» و آیه «وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(۲) [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد] در شأن ما نازل شده است و امامت تا روز قیامت، در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده شده است و قائم ما، دو غیبت دارد که یکی از آن دو، طولانی تر از دیگری است. غیبت اول، شش روز یا شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و غیبت دوم، آن قدر طول می کشد که بیشتر کسانی که قائل به ظهور قائم می باشند، اعتقاد خود را از دست می دهند و تنها کسانی که یقین محکم و شناخت درست دارند و در درون خود نسبت به قبول آن چه ما به آن حکم کردیم، هیچ گونه دشواری احساس نمی کنند و در برابر ما اهل بیت، سر تسلیم فرود می آورند، در اعتقاد به ظهور قائم علیه السلام، ثابت قدم باقی می مانند.(۳)

۱۵) ابن بابویه، از محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی، از محمد ابو بکر بن هارون دینوری، از محمد بن عباس مصری، از عبد الله بن ابراهیم غفاری، از حریز بن عبد الله حذّاء، از اسماعیل بن عبد الله، از امام حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که خداوند آیه «وَأُوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» را نازل کرد، از رسول الله صلی الله علیه و آله، تأویل آن را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: به خداوند سوگند! منظور آن، تنها شما هستید و شما، اولو الأرحام (خویشاوندان) می باشید. پس از وفات من، پدرت علی، شایسته ترین فرد نسبت به من و جایگاهم است و پس از وفات پدرت، برادرت حسن، شایسته ترین فرد نسبت

۱- [۱] - علل الشرائع، ص ۲۴۴، ح ۵.

۲- [۲] - زخرف/ ۲۸.

۳- [۳] - کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۳، ح ۸.

به او است و پس از وفات حسن، تو شایسته ترین فرد نسبت به او هستی. امام حسین علیه السلام فرمودند: به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم:یا رسول الله! چه کسی پس از من به امامت می رسد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: پسرت علی، شایسته ترین فرد نسبت به تو، پس از تو است و پس از وفات علی، پسرش محمد، شایسته ترین فرد نسبت به او است و پس از وفات محمد، پسرش جعفر، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او و جایگاهش است و پس از وفات جعفر، پسرش موسی، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به اوست و پس از وفات موسی، پسرش علی، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات علی، پسرش محمد، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به اوست و پس از وفات محمد، پسرش علی، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات علی، پسرش حسن، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات حسن، نهمین امام از نسل تو غائب می شود. پس این نه امام از نسل تو می باشند و خدا دانش و فهم مرا به آنان ارزانی داشته است و سرشت آنان از سرشت من است. هر قومی که با آزار رساندن به آنان مرا بیازارد خداوند، شفاعت مرا در حق آنان نمی پذیرد.

۱۶) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت می کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام شأن نزول آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن نسل امام حسین علیه السلام نازل شده است. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: جانم به فدای شما باد! آیا این آیه پیرامون فرائض و واجبات نازل شده است؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا در مورد میراث نازل شده است؟ حضرت پاسخ داد: خیر، این آیه پیرامون حاکمیّت نازل شده است.(۱)

۱۷) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن عبد الرحمن بن

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۴.

فضل، از جعفر بن حسین کوفی، از پدرش، از محمد بن زید، غلام امام باقر علیه السلام روایت می کند که گفت: از مولای خود، امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام است و معنایش این است که علی علیه السلام، خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله است و شایسته تر از تمامی مؤمنان و مهاجران نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.(۱)

۱۸) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن علی مُقری با سند خود در حدیث مرفوعی از زید بن علی علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» روایت کرده است که گفت: رَحِم و خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حق حکومت و فرمانروایی و ایمان، شایسته ترین است.(۲)

۱۹) ابن شهر آشوب، از تفسیر قطّان و تفسیر وکیع، از سفیان، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: مردم به خاطر پیمان اخوّت و برادری از یکدیگر ارث می بردند تا این که آیه «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» نازل شد و منظور از آیه، کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله میان آنان پیمان برادری بست. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از شما بمیرد و دَینی بر گردن او باشد، پرداخت آن بر عهده من است؛ و هر کس از شما که بمیرد و اموالی را به ارث بگذارد، آن اموال حق ورثه او می باشد. پس این حکم، حکم ارث بردن به خاطر پیمان برادری را منسوخ کرد و میراث، حق نزدیکان گردید به طوری که نزدیک ترین خویشاوند و اگر او نبود خویشاوند نزدیک تر و به همین ترتیب، خویشاوندانی که نسبت نزدیک تری دارند، از میّت ارث می برند.(۳)

ص:۳۵۵

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۵.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۶.
۳- [۳] - مناقب، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲۰) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أَمَّهَاتُهُمْ» گفت: این آیه این گونه نازل شده است: «وَ هَو أبٌ لَکُم وَ أزواجُه أمّهاتکُم» [او پدر شما است و همسران او، مادران شمایند] پس خداوند، مؤمنان را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پدر آنان گردانید. پس خداوند به خاطر کسی که نمی تواند از خودش محافظت کند و اموالی در اختیار ندارد و عهده دار خود نیست و ولایتی بر خود ندارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را صاحب ولایت مؤمنان و شایسته تر از خود آنان به خودشان قرار داد و سخن رسول خدا در روز غدیر خُم به همین معنا است که فرمود: ای مردم! آیا شایسته تر از شما به خودتان نیستم؟ آنها پاسخ دادند: آری، هستید؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت خود را که بر مردم ملزم ساخته بود به علی علیه السلام واگذار کرد و آن را برای علی علیه السلام نیز ملزم گردانید و فرمود: زنهار! هر که من مولای اویم، علی، مولای او است. چون خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را پدر مؤمنان گردانید، هزینه معیشت و تربیت یتیمان آنان را نیز به عهده او گذاشت. در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت و فرمود: هر کس پس از مرگ، اموالی از خود برجای بگذارد، آن اموال، حق ورثه او می باشد و هر کسی قرض یا غرامتی را برجای گذارد، پرداخت آن برعهده من است و باید نزد من بیاید. بنابراین خداوند، پیامبر خود را نسبت به مؤمنان به اموری ملزم کرد که انجام آن بر یک پدر لازم است و مؤمنان را ملزم ساخت که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنند چنان که پسر باید از پدر خود اطاعت کند و همین طور خداوند، آن اموری را که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ملزم ساخته بود بر امیر المؤمنین علیه السلام و تک تک امامان پس از او ملزم ساخت و دلیل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام والدان (پدر و مادر) این امت هستند، آیه «وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(۱) [و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید] می باشد؛ چرا که منظور از والدان در آیه، رسول خدا صلی الله

۱- [۱] - نساء/ ۳۶.

علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمود: اسلام آوردن همه یهودیان، به این دلیل بود؛ زیرا به این ترتیب جان خود و خانواده خود را درامان می دیدند.(۱)

۲۱) علی بن ابراهیم می گوید: آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» در شأن امامت نازل شده است.(۲)

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنکَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّیثَاقًا غَلِیظًا(۷)»

[و (یاد کن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از (همه) آنان پیمانی استوار گرفتیم]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اولین کسی که پیشتر از همه، آن پیمان را بست، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا او نزدیک ترین خلائق به خداوند تبارک و تعالی بود و در مکانی قرار داشت که چون در شب اسراء به آسمان عروج کرد، جبرئیل علیه السلام به او گفت: ای محمد! پیش بیا، در جایی قدم گذاشته ای که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی در آن جا قدم نگذاشته است. اگر روح و جان او متعلق به آن مکان نبود، نمی توانست به آن جا برسد و فاصله او تا خداوند چنان که خود خداوند می فرماید، این گونه بود: «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی»(۳) [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیک تر شد] یعنی بلکه نزدیک تر بود. پس آن گاه که فرمان از خداوند صادر شد، از سوی او بر عهده اولیای او قرار گرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: از آنها، پیمان ربوبیّت خداوند، نبوت رسول او و امامت امیر المؤمنین و ائمه گرفته شده بود و خداوند به آنان

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳- [۳] - نجم/ ۹.

فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد، پیامبرتان نیست و آیا علی علیه السلام امام شما نیست و ائمه هدایت علیهم السلام، امامان شما نیستند؟ آنان پاسخ دادند: آری، گواهی می دهیم. پس خداوند متعال فرمود: این که بگویید در روز قیامت ـ یعنی تا نگویید در روز قیامت که ـ ما از این پیمان، غافل و بی خبر بودیم. پس اولین چیزی که خداوند از پیامبران خود بر سر آن پیمان گرفت، ربوبیت بود و آیه «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ» به همین معنا است. پس تمام پیامبران را ذکر نمود. سپس برترین آنان را با بردن نامشان جلوه داد. پس فرمود: «وَمِنكَ» یعنی ای محمد! خداوند، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش از دیگر انبیا ذکر نمود؛ چون او برترین آنها است. «وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» پس این پنج تن، برترین انبیا هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین این پنج تن است. سپس خداوند از انبیا پیمان گرفت که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند و امیر المؤمنین علیه السلام را یاری کنند. خداوند فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ»(۱) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد] که منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(۲) [البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید] که منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است. یعنی شما (ای پیامبران)، امت هایتان را از پیامبر صلی الله علیه و آله و ولیّ او که از ائمّه علیهم السلام است، آگاه سازید.(۳) ۲) علی بن ابراهیم می گوید: این واو در آیه «وَ مِنكَ» زائده است و معنای آن، از تو است. «وَمِن نُّوحٍ» خداوند، برای خویش از انبیا، پیمان گرفت. سپس برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله از انبیا و امامان علیهم السلام پیمان گرفت. سپس برای انبیا، از رسول

۱- [۱] - آل عمران/ ۸۱.

۲- [۲] - آل عمران/ ۸۱.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.

خدا صلی الله علیه و آله پیمان گرفت.(۱)

«لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا(٨)»

[تا راستان را از صدقشان باز پرسد و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است]

۱) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی از انسان راستگو پیرامون این که به چه شکلی راست گفته است، سؤال می شود و به همان اندازه، به او پاداش داده می شود، پس بنگرید که شخص دروغگو چگونه مؤاخذه می شود!(۲)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ...وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا(٢٢)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا(٩) إِذْ جَاؤُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا(١٠) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا(١١) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا(١٢) وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا(١٣) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا(١٤) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولًا(١٥) قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا(١٦) قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا(١٧)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۴.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا(١٨) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاء الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُوْلَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا(١٩) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا(٢٠) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا(٢١) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا(٢٢)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند. پس بر سر آنان تند بادی و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید فرستادیم و خدا به آن چه می کنید، همواره بیناست* هنگامی که از بالای (سر) شما و از زیر (پای) شما آمدند و آن گاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاهها رسید و به خدا گمانهایی (نابجا) می بردید* آن جا (بود که) مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند* و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است، می گفتند: خدا و فرستاده اش جز فریب به ما وعده ای ندادند* و چون گروهی از آنان گفتند: ای مردم مدینه! دیگر شما را جای درنگ نیست برگردید و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است و(لی خانه هایشان) بی حفاظ نبود. (آنان) جز گریز (از جهاد) چیزی نمی خواستند* و اگر از اطراف (مدینه) مورد هجوم واقع می شدند و آن گاه آنان را به ارتداد می خواندند، قطعاً آن را می پذیرفتند و جز اندکی در این (کار) درنگ نمی کردند* با آن که قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت (به دشمن) نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد* بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی بخشد و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد* بگو: چه کسی می تواند در برابر خدا از شما

حمایت کنـد اگر او بخواهـد برای شـما بـد بیاورد یا بخواهد شـما را رحمت کند و غیر از خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت* خداوند کارشـکنان (و مانع شوندگان) شما و آن کسانی را که به برادرانشان می گفتند: نزد ما بیایید و جز اندکی روی به جنگ نمی آورند، (خوب) می شـناسد* بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد، آنان را می بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته چشـمانشان در حدقه می چرخد (و) به سوی تو می نگرند و چون ترس برطرف شود، شما را با زبانهایی تند نیش می زننـد بر مـال حریصـند. آنان ایمان نیاورده انـد و خـدا اعمالشان را تباه گردانیـده و این (کار) همواره بر خـدا آسان است* اینان (چنین) می پندارند که دسـته های دشمن نرفته اند و اگر دسته های دشمن بازآیند آرزو می کنند کاش میان اعراب بادیه نشین بودند و از اخبار (مربوط به) شما جویا می شدند و اگر در میان شما بودند جز اندکی جنگ نمی کردند* قطعاً برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشـقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند* و چون مؤمنان دسـته های دشـمن را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و فرستاده اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده اش راست گفتند و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود]

۱) محمـد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از احمـد بن محمـد بن ابی نصـر، از هشـام بن سـالم از ابـان بن عثمان، از کسی که برای او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی تاریک و سرد(۱) در غزوه احزاب بر روی تپه ای که الاـن مسـجد فتـح بر روی آن واقع است، ایسـتاده و فرمود: چه کسـی می رود و از آنان برایمان خبر می آورد تا بهشت (پاداش) او باشـد؟ هیچ کس برنخاست. سـپس پیامبر صـلی الله علیه و آله دوباره آن سؤال را پرسـید و (بـاز) هیـچ کس برنخـاست. امـام صـادق علیه السـلام بـا اشاره دست خود چنین فرمود: آن قوم، خواهان بهشت نبودنـد. آیـا چیزی برتر از بهشت را می خواسـتند؟ امـام علیه السـلام در ادامه فرمـود: سـپس پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: این (مرد) کیست؟ آن مرد پاسخ داد: حُذَیفه. پیامبر صلی الله علیه و

۱- [۱] - قُرّ: سردی، سرما «المعجم الوسیط- ریشه قرر».

آله فرمود: آیا از سر شب، سخنم را نمی شنیدی که هیچ دم برنیاوردی؟ نزدیک آی. حذیفه در حالی که می گفت: سرما و بی حالی مرا از پاسخ دادن به شما بازداشته بود، برخاست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: به سوی آنان برو تا سخنانشان را بشنوی و مرا از آنان باخبر سازی. چون حذیفه به راه افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! او را از مقابل، پشت، راست و چپ محافظت کن تا او را به سوی من بازگردانی. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حذیفه فرموده بود: ای حذیفه! هیچ عملی از تو سر نزند، تا آن که به سوی من باز گردی. حذیفه، سلاح، کمان و سپر(۱) خود را برداشت. حذیفه گفت: ا ز آن جا خارج شدم، در حالی که هیچ گونه بی حالی یا سرماخوردگی را احساس نکردم. از مقابل دروازه خندق عبور کردم و دیدم که همه مؤمنان و کفار به این سرماخوردگی و بی حالی دچار شده اند. هنگامی که حذیفه، به راه افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برجست و ندا داد: ای فریادرس دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان! اندوه، غم و غصه من را بزدای؛ چرا که تو چگونگی حال من و اصحابم را مشاهده می کنی. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ سخن و دعای تو را شنیده و تو را مورد اجابت قرار داده است و دیگر از دشمنت بیم و هراس نداشته باش. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو زانو نشست و دستان خود را گشود و اشک از دیدگان ایشان روان شد. سپس عرض کرد: سپاسگزارم، سپاسگزارم چنان که به من و به اصحابم رحم نمودی. سپس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ بادی از آسمان دنیا که حامل سنگریزه است و بادی از آسمان چهارم که حامل سنگ(۲) است به سوی آنان فرستاد. حذیفه گفت: پس بیرون رفتم و ناگهان خود را در میان آتش آن قوم یافتم و لشکر اول خداوند که بادی حامل سنگریزه بود، روی آورد و آتش آنان را به کلی پراکنده و خاموش ساخت و تمام خیمه های آنان را بر زمین افکند و تمامی نیزه های آنان را بر زمین انداخت تا این که سپرهای

۱- [۱] - حَجَفَه: سپر «المعجم الوسیط، ریشه حجف».

۲- [۲] - جَنْدَل: سنگ «لسان العرب، ریشه جندل»

خود را در برابر سنگریزه ها قرار دادند و ما صدای برخورد سنگریزه ها با سپرها را می شنیدیم. در این هنگام حذیفه میان دو مرد از مشرکان نشست. ابلیس در هیئت یک مرد فرمانده که رأی او مطاع است، در میان مشرکان برخاست و گفت: ای مردم! شما در میدان این جادوگر دروغگو قرار گرفته‌اید. اگر الان عقب نشینی کنید چیزی از دست نمی دهید؛ چرا که این عذاب، یک قحطی دائمی نیست و شتران و اسبان شما هلاک گشته اند. پس بازگردید و هر کدام از شما به هم نشین خود بنگرد. حذیفه گفت: به سمت راست خود نگریستم و بر دستان خود کوفته و گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من معاویه هستم. حذیفه می گوید: به کسی که در سمت چپ من بود گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، سهیل بن عمرو هستم.

حذیفه گفت: و لشکر عظیم خداوند روی آورد. در این هنگام ابوسفیان برخاست و به سوی شترش رفت و در میان قبیله قریش فریاد برآورد: النجاء النجاء (فرار، فرار) و طلحه ازدی گفت: محمد، به شما شر و بدی رسانده است و سپس برخاست و به سوی شتر رفت و در میان قبیله بنی اشجع فریاد زد: النجاء النجاء (فرار، فرار) عُیَیَنه بن حِصن نیز همین کار را کرد. سپس حارث بن عَوف مُرّی نیز مانند آن را انجام داد. سپس اقرع بن حابس نیز چنین کرد و تمامی آن حزب ها رفتند و حذیفه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشته و ایشان را از آن خبر، آگاه ساخت. امام صادق علیه السلام فرمود: آن واقعه شبیه به روز قیامت بود.(۱)

۲) علی بن ابراهیم: این آیه پیرامون احزابی که از قریش و قبیله های دیگر عرب بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله تشکیل شد، نازل شده است. علی بن ابراهیم می گوید: ماجرا از این قرار است که قریش در سال پنجم هجری کنار یکدیگر گرد آمدند و به میان قبیله های دیگر عرب رفته و از آنان کمک خواستند و آنان را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله برانگیختند. پس ده هزار جنگجو تدارک دیده شد و قبیله کنانه، سلیم و فزاره با آنان بودند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قبیله بنی نضیر (که تیره ای از یهود می باشند) و از نسل هارون

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۲۷، ح ۴۲۰.

علیه السلام هستند را از مدینه بیرون رانـد و آنان به سوی خیبر رفتند، رئیس آنان که حیّی بن اخطب نام داشت به سوی مکه بیرون رفته و نزد قریش آمده و به آنان گفت: محمد، به ما و شما ستم روا داشته است و ما را از مدینه، از دیارمان و اموالمان بیرون رانده است و پسرعموهایمان، بنی قَینُقاع را نیز بیرون کرده است. پس در تمام زمین بگردید و هم پیمانانتان و دیگران را گرد آورید تا به سوی محمد، حرکت کنیم؛ چرا که از قوم من در یثرب، هفتصد مرد جنگجو که از بنی قریظه می باشند، باقیمانده است. میان آنان و محمد، عهد و پیمانی وجود دارد و من، آنان را وادار می کنم که پیمان میان خود و محمد را بشکنند و در کنار ما بر ضد محمد صف آرایی کنند؛ به این شکل، شما از رودررو و آنان از پشت به محمد هجوم می برند. بنی قریظه در دو مایلی مدینه بودند و محل زندگی آنان بئر مطّلب نام داشت. حیی بن اخطب به همراه قریش، آن قدر میان قبائل عرب دور زد تا توانست از قریش، کنانه، اقرع بن حابس در میان قومش و عباس بن مرداس در میان بنی سلیم، در حدود ده هزار جنگجو را گرد آورند. این خبر، به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و با اصحاب که خود هفتصد مرد بودند در این رابطه مشورت نمود. سلمان فارسی عرض کرد: یا رسول الله! افراد اندک با طولانی شدن جنگ تاب مقاومت در برابر افراد بسیار را ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چه کار کنیم؟ سلمان پاسخ داد: باید خندقی را حفر کنیم تا مانعی میان ما و آنها باشد و به این وسیله شما می توانید با طولانی شدن جنگ نیز مانع آنها شوید و آنها نمی توانند که از هر سو بر ما هجوم آورند. ما مردم عجم در سرزمین فارس، هنگامی که تعداد زیادی از دشمنانمان ناگهان به سوی ما هجوم(1) می آوردند، خندق هایی را حفر می کردیم. بنابراین جنگ تنها در مکان های مشخص صورت می گرفت. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: سلمان، رهنمود درستی ارائه داده است. این گونه بود که رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمود که از ناحیه احد تا راتج، پیموده(2) و اندازه گرفته شده

۱- [۱] - یدهمهم: ناگهان به آنها هجوم برد، دَهم: تعداد بسیار «نهایه، ج ۲، ص ۱۴۵».

۲- [۲] - مسح الارض: زمین را پیمود و آن را اندازه گرفت «صحاح، ریشه مسح».

و در هر بیست یا سی قدم گروهی از مهاجرین و انصار قرار داده شود تا مشغول حفر خندق شوند بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا بیل و کلنگ ها را بیاورند و رسول خدا صلی الله علیه و آله کلنگی را برداشت و خود مشغول کندن خندق در مکانی که برای مهاجرین در نظر گرفته شده بود، شد و امیر المؤمنین علیه السلام خاک را از درون حفره به بیرون انتقال می داد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله عرق کرد و بی حال و ناتوان شد و فرمود: زندگانی جز زندگانی آخرت نیست، خدایا! مهاجرین و انصار را ببخش و بیامرز. چون مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشغول حفر خندق دیدند، بر تلاش خود در کندن، افزودند و خاک ها را به سرعت به بیرون از خندق انتقال دادند و در روز دوم، از صبح زود مشغول حفر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد فتح نشسته بود، در حالی که مهاجرین و انصار مشغول حفر خندق بودند، به صخره ای برخوردند که کلنگ ها در آن کارگر نبود. پس جابر بن عبد الله انصاری را به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند تا ایشان را از این مسئله باخبر سازد. جابر می گوید: به سوی مسجد رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد به پشت دراز کشیده و ردای خود را زیر سرخود قرار داده و سنگی را به شکمشان بسته بودند. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! به صخره ای برخورده ایم که کلنگ ها در آن کارگر نیست. حضرت پس از شنیدن این جمله برخاست و به سرعت نزد آن صخره آمد. سپس یک ظرف آب خواست و با آن صورت و دو ساعد خود را شست و روی سر و پاهای خود مسح کشید. سپس از آن آب نوشید و مقداری از آن آب موجود در دهان خود را بیرون انداخت. پس آب را بر روی آن صخره ریخت و کلنگی را برداشته و با آن ضربه ای به آن صخره وارد نمود. سپس برقی زد و ما در نور آن برق، کاخ های شام را مشاهده نمودیم. سپس حضرت، ضربه دیگری وارد نمود و برق دیگری زد و ما در نور آن برق، کاخ های مدائن را دیدیم. سپس حضرت، ضربه دیگری به آن صخره وارد نمود و برق دیگری زد و در آن کاخ های یمن بر ما جلوه گر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، این سرزمین ها که در آن برق زده بود را بر شما خواهد گشود و شما آنها را فتح خواهید کرد. سپس آن صخره، از هم پاشیده شد چنان که دانه های شن از یکدیگر پاشیده می شود. جابر می گوید: چون مشاهده نمودم که

پیامبر صلی الله علیه و آله سنگی را بر روی شکم خود قرار داده بود، دانستم که حضرت، گرسنه است. پس به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! آیا میل به غذا دارید؟ حضرت پاسخ داد: ای جابر، چه غذایی نزد تو است؟ جابر می گوید: پاسخ دادم: یک بز ماده(۱) و یک صاع (پیمانه) گندم دارم. حضرت فرمود: پس برو و آن غذایی که داری را درست کن. جابر می گوید: نزد همسرم رفته و به او امر کردم که گندم را آرد کند و خود، آن بز را ذبح کرده و پوست کندم و به همسر خود امر کردم که با آن آرد، نان بپزد و آن بز را پخته و بریان کند. چون از این امور فارغ گشتم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! غذا آماده است. پس با هر که دوست دارید به خانه ما بیایید. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به کنار خندق رفته و سپس فرمود: ای جماعت مهاجرین و انصار! دعوت جابر را پاسخ گویید و بیایید به منزل او برویم. جابر می گوید: هفتصد مرد درون خندق بودند و همگی از خندق بیرون آمدند، سپس پیامبر از کنار هر یک از مهاجرین و انصار که می گذشت به آنان می فرمود: دعوت جابر را پاسخ گویید. جابر می گوید: به خانه رفتم و به همسرم گفتم: به خدا قسم، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، شمار زیادی را دعوت کرده است و غذایی که نزد تو موجود است، جوابگوی این همه میهمان نیست. همسرم گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله را از مقدار غذایی که نزد ما است، آگاه نساختی؟ جابر می گوید: پاسخ دادم: آری. همسرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر است نسبت به تعداد مهمانان هایی که دعوت کرده است. جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و نگاهی به دیگ انداخت و سپس فرمود: غذا را بکش و باقی بگذار. سپس به تنور نگاهی کرد و سپس فرمود: نان بیرون بده و باقی بگذار. سپس ظرفی(۲) خواست و نان را در آن ترید کرد و از آن آبگوشت کشید و فرمود: ای جابر! ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شدند و در کاسه

۱- [۱] - عناق: ماده بز «لسان العرب، ریشه عنق».

۲- [۲] - صَفْحَه: ظرفی به مانند کاسه گشاد می باشد. «المعجم الوسیط، ریشه صحف»

آنان جز آثار انگشـتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سـپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! یک دست بز را برایم بیاور. جابر می گوید: آن را نزد حضرت آوردم و آن ده تن از آن خوردند. سپس حضرت فرمود: ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضـرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشـتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سـپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یک دست بز را برایم بیاور. و آن ده تن از آن خوردند و رفتند. سـپس حضـرت فرمود: ده تن دیگر را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و از آن آبگوشت خوردند تا سـیر سـیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشـتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سپس حضرت فرمود: ای جـابر! یـک دست بز را برایم بیاور. جابر می گویـد: آن را آوردم و به حضـرت عرض کردم: ای رسول خـدا!، یک بز چند دست دارد؟ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله پاسـخ داد: دو دست. جابر می گویـد: عرض کردم: سوگند به کسـی که تو را به حق، به پیامبری مبعوث کرد، سه دست برایتان آوردم. پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! اگر خاموش می ماندی، تمام این میهمانان می توانسـتند از دست آن بز بخورند. سپس فرمود: ای جابر! ده تن را نزد من بیاور. جابر می گوید: آن میهمان ها را ده تـا ده تا نزد حضـرت می آوردم و آنها می خوردنـد تا آن که همه از آن آبگوشت خوردنـد و به خداونـد سوگنـد! برای خود ما نیز از آن غـذا به مقداری ماند که غذای چند روز ما را تأمین نمود. جابر می گوید: رسول خدا صـلی الله علیه و آله آن خنـدق را حفر نمـود و برای آن هشـت درب قرار داد و بر روی هر درب، یـک مرد از مهـاجران و یـک مرد از انصـار به همراه گروهی که از آن خنـدق محـافظت کننـد، قرار داد و قریش به همراه قبائل کنانه، سـلیم، هلال روی آورده و در زَغابه(۱) اردو زدنـد. این در حالی بود که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله سه روز پیش از ورود قریش، کار حفر خنـدق را به پایان رسانـده بودنـد و قریش به همراه حیی بن اخطب روی آورد و چـون در عقیـق اردو زدنـد، حیی بن اخطب، در دل شب، نزد بنی قریظه که در داخل دژ خود و وفادار به عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند،

۱- [۱] - زَغابه: منطقه ای نزدیک مدینه «معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۴۱».

آمده و درب دژ را کوبید. کعب بن اسد صدای کوبیدن درب را شنید و به همسر خود گفت: این برادر تو است که برای قوم خود نحسی آورده و حال آمده تا برای ما نیز نحسی آورد و ما را هلاك سازد و به ما امر کند تا عهد میان خود و محمد صلی الله علیه و آله را بشکنیم، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله به ما وفا نموده و حسن هم جواری خود را به ما نشان داده است. کعب بن اسد از اتاق خود بیرون آمده و به سوی حیی بن اخطب رفت و گفت: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، حُیی بن اخطب هستم که عزت روزگار را برایت آورده ام. کعب پاسخ داد: بلکه ذلت و خواری روزگار را برایم آورده ای. حُیی بن اخطب بن او گفت: ای کعب! این قریش است که به همراه فرماندهان و بزرگان خود و با هم پیمانان خود از قبیله کنانه، در عقیق اردو زده است و این فزاره است که به همراه فرماندهان و بزرگان خود در زغابه اردو زده اند و سلیم و دیگر قبائل در دژ بنی ذبیان اردو زده اند و محمد و اصحابش هرگز قادر نیستند از دست این تعداد بسیار جان سالم به در برند. پس درب را بگشا و عهد میان خود و محمد صلی الله علیه و آله را بشکن. کعب پاسخ داد: در را به روی تو نمی گشایم، از همان جایی که آمدی بازگرد. حیی گفت: تنها دلیل این که تو درب را به روی من نمی گشایی، قاووت(۱) گندمی است که در تنور می باشد و بیم آن داری که در خوردن آن با تو سهیم شوم. پس درب را بگشا که من قصد خوردن آن را ندارم و تو از آن در امانی. کعب به او گفت: خداوند تو را لعنت کند! از دری ظریف بر من وارد شدی. سپس کعب گفت: درب را به روی او بگشایید. آنان درب را به روی او گشودند. حیی بن اخطب گفت: ای کعب، وای بر تو! عهد میان خود و محمد را بشکن و با نظر من مخالفت نکن؛ زیرا محمد، هرگز از این تعداد بسیار جان سالم به در نمی برد و اگر این فرصت را از دست دهی، دیگر فرصتی مانند این را به دست نخواهی آورد.

جابر می گوید: تمام رؤسای یهود که در داخل دژ بودند مانند: غزال بن شمول، یاسر بن قیس، رفاعه بن زید، زبیر بن باطا گرد یکدیگر آمدند و کعب به آنان گفت:

۱- [۱] - جشیش: قاووت گندم، مفرد آن جشیشه است و طریقه پخت آن، این است که گندم، باید به خوبی آرد شود و گوشت یا خرما در آن قرار داده شده و پخته شود. «اقرب الموارد، ریشه جشّ».

چه نظری دارید؟ آنان پاسخ دادند: تو مولا و فرمانروای ما هستی و فرمان تو، مورد اطاعت و پذیرش ما است و کسی هستی که حرف آخر را در عهد و پیمان ما می زنی. پس اگر عهد میان خود و محمد را بشکنی ما نیز آن را می شکنیم و اگر بر آن عهد بمانی ما نیز بر آن می ایستیم و اگر بیرون روی ما نیز با تو بیرون می آییم. زبیر بن باطا که پیرمردی سالخورده، کارآزموده و نابینا بود، گفت: در تورات که خداوند آن را در سفر (کتاب) ما نازل کرده است، خواندم که پیامبری در آخر الزمان مبعوث می شود و مکان قیام و دعوت او در مکه است و به سوی مدینه که در این بُحَیره(۱) است مهاجرت می کند و بر الاغ برهنه سوار می شود و عبایی(۲) بر تن می کند و به خرده های نان و دانه های ریز خرما اکتفا می کند. او همیشه لبخند بر لب دارد و بسیار خونریز است. سرخی در چشمان او است و مهر نبوت، میان دو کتف او زده شده است. شمشیر خود را بر روی شانه خود قرار می دهد و به این که با چه کسی روبرو و پیکار می کند، اهمیتی نمی دهد. نفوذ و سلطه او به مناطقی که حتی اسبان و شتران را یارای پیمودن آن نیست، می رسد. پس اگر این پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله باشد، اینان (احزاب) و همراهانشان هیچ ترسی در دل او نخواهند انداخت و اگر این کوه های سر به فلک کشیده با او درگیر می شدند، او بر آنها غلبه پیدا می کرد. حیی گفت: این مرد (محمد)، آن پیامبر نامبرده شده در تورات نیست؛ زیرا آن پیامبر از بنی اسرائیل بود؛ ولی این مرد، از عرب و از نوادگان اسماعیل است و هرگز بنی اسرائیل پیرو نوادگان اسماعیل نمی باشند؛ زیرا خداوند، همگی آنها را بر دیگر مردم برتری داد و نبوت و فرمانروایی را در میان آنان قرار داد و ما با موسی پیمان بسته بودیم که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که یک قربانی برای ما بیاورد که شعله های آتش، آن را ببلعند و محمد، نشانه ای با خود ندارد و طرفداران خود را با جادو گرد یکدیگر آورده است. حیی بن اخطب می خواست به وسیله این سخنان بر آنان غلبه یابد. پس همچنان آنان را از نظرشان

۱- [۱] - بَحْره: شهر، بحیره: شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بُحَیْرَه، مصغّر بَحْرَه است. «نهایه، ج ۱، ص ۱۰۰».

۲- [۲] - شَمْله: پوششی است که مرد به خود می پیچد. «المعجم الوسیط- ریشه شمل».

منصرف می کرد تا آن که او را اجابت نمودند و نظر او را پذیرفتند. پس حیی بن اخطب به بنی قریظه گفت: آن پیمانی که میان شما و محمد نوشته شده را بیاورید. آنان، آن عهدنامه را آوردند و حیی بن اخطب آن را گرفته و پاره پاره کرد و گفت: دیگر همه چیز تمام شده است، خود را مجهز کنید و آماده نبرد شوید. این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و او را بسیار اندوهگین ساخت و هراس در دل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سعد بن مُعاذ و اُسید بن حُضیر که از قبیله اوس بودند و بنی قریظه از هم پیمانان اوس به شمار می آمدند، فرمود: نزد بنی قریظه بروید و ببینید که چه کار کرده اند. پس اگر آن عهد میان ما و خود را شکسته بودند، به هنگام بازگشت نزد من، هیچ کس را باخبر نسازید و تنها مبهم وار به من بگویید: «عَضل و القاره». سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به پشت درب دژ رسیدند و کعب از بالای دژ به آن دو نگریست و به سعد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داد. سعد به او گفت: به خداوند سوگند! قریش می گریزند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دژ تو را به محاصره درخواهد آورد و تو را به ذلت(۱) و خواری(۲) خواهد کشاند و گردنت را خواهد زد. سپس سعد و اسید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و گفتند: «عَضَل و القاره» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن دو قبیله مورد لعنت قرار گرفتند؛ زیرا ما آنان را به نشکستن پیمان امر فرموده بودیم. دلیل این که پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد و اُسید دستور داد تا در موقع بازگشت مبهم وار، نام عَضل و القاره را به زبان بیاورند، این بود که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش، جاسوسانی را گمارده بود تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان خبر برند و عضل و القاره دو قبیله عرب بودند که اسلام آورند و پس از آن سر باز زدند و هرگاه قبیله ای از اسلام سر باز می زد آن دو قبیله مثل زده می شدند و گفته می شد: «عضل و القاره». حیی بن اخطب نزد ابو سفیان و قریش بازگشت و آنان را از این که بنی قریظه پیمان میان خود و

۱- [۱] - صُغُر: مذلت و ستم «لسان العرب، ریشه صغر».

۲- [۲] - قماءه: ذلت و خواری «المعجم الوسیط، ریشه قمأ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکسته‌اند، با خبر ساخت و قریش از این خبر شادمان گشتند. نُعَیم بن مسعود اشجَعی که سه روز پیش از رسیدن قریش به نزدیکی خندق اسلام آورده بود، در دل شب، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من به خدا ایمان آورده و شما را تصدیق نمودم و ایمان خود را از کُفّار پنهان داشتم؛ پس اگر دستور فرمایید که به یاران شما بپیوندم و شما را در این جنگ یاری کنم، این کار را خواهم کرد و اگر دستور فرمایید که میان یهود و قریش جدایی بیندازم و یهود را وادارم که از یاری قریش دست بردارند و از دژ خود بیرون نیایند، این کار را نیز با جان و دل می پذیریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: میان یهود و قریش جدایی بینداز؛ زیرا به نظر من این کار تو از این که خود، به یاری ما بپیوندی و با قریش بجنگی، تأثیرگذارتر است. نعیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا به من این اذن را می دهید که درباره شما هر خبر دروغی را که خواستم بگویم؟ حضرت پاسخ داد: هرچه که به ذهنت می رسد، بگو. پس نعیم نزد ابو سفیان آمد و به او گفت: تو از محبت من نسبت به خودتان آگاه هستی و نصیحت و محبت من این است که خداوند، شما را بر دشمنتان پیروز سازد. به من خبر رسیده که محمد با یهود به توافق رسیده که آنان وارد لشکر شما شوند و سپس به مخالفت با شما برخیزند و محمد به آنان وعده داده که اگر این کار را بکنند، دو یار آنها، بنی نضیر و بنی قَینُقاع که محمد آنان را از مدینه بیرون رانده بود را به سوی آنان و به مدینه بازگرداند. پس مصلحت نمی بینم که از آنان بخواهید تا وارد لشکر شما شوند مگر آن که گروگان هایی از آنان گرفته و به مکه بفرستید تا از مکر و روگردانی آنان در امان بمانید. ابو سفیان به او گفت: خداوند، تو را موفق بدارد و جزای نیک به تو عطا کند! افرادی مانند تو بهترین و هدایت کننده ترین پندها را به انسان می دهند. این درحالی بود که نه ابو سفیان و نه هیچ یک از یهود، از اسلام آوردن نعیم آگاه نبودند. نعیم پس از ملاقات با ابو سفیان بلافاصله نزد بنی قریظه آمد و گفت: ای کعب! تو از محبت من نسبت به خودتان آگاهی. به من خبر رسیده که ابو سفیان گفته است: ما این یهودیان را از دژ خود بیرون می آوریم و آنان را در صف اول و در تیررس محمد قرار می دهیم. پس اگر یهود پیروز شوند، آوازه این پیروزی برای ما باقی می ماند نه برای آنها و اگر معلوم شود که بنی قریظه بر ضد ما بودند، بدین

وسیله آنان در خطّ مقدّم جنگ قرار می گیرند و نمی توانند از پشت سر آسیبی به ما برسانند. پس مصلحت نمی بینم که از قریش بخواهید تا وارد لشکر شما شوند، مگر آن که ده تن از اشراف و بزرگان قریش را در دژ خود به عنوان گروگان نگهدارید تا بدین وسیله اگر بر محمد صلی الله علیه و آله پیروز نشوند آن عهد و پیمانی که میان خود و محمد بسته بودید را به شما بازگردانند؛ زیرا اگر قریش بگریزد و بر محمد پیروز نشود، محمد با شما وارد جنگ خواهد شد و شما را خواهد کشت. بنی قریظه با شنیدن این کلام گفتند: آفرین بر تو! ما را نصیحتی بس شیوا نمودی. تنها در صورتی از دژمان بیرون می رویم که افرادی از قریش را به عنوان گروگان در دژ خود نگهداریم. قریش به سمت خندق آمدند و چون نگاه آنان به خندق افتاد، گفتند: این نیرنگی است که نزد عرب، سابقه نداشته است. برخی به قریش گفتند: این تدبیر مردی از سرزمین فارس است که یار محمد صلی الله علیه و آله می باشد. در این هنگام عَمرو بن عَبد وَدّ، هُبَیرَه بن وَهب و ضِرار بن خطّاب، به خندق رسیدند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را جلوی خویش آرایش می داد. آن سه تن فریادی بر سر اسبان خود کشیده و از روی خندق جَسته و به آن سوی خندق که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا بود، رفتند و تمام یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش انداختند و مردی از مهاجرین که فلانی بود به مرد کنار دست خود که از برادرانش بود، گفت: آیا این شیطان (عمرو) را نمی بینی؟ به خداوند سوگند! هیچ کس قادر نیست از دست او جان سالم به در برد. بیایید محمد صلی الله علیه و آله را پیش اندازیم تا با عمرو پیکار کند و ما به قوم خود بپیوندیم. در این هنگام خداوند آیه «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنکُمْ وَالْقَائِلِینَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنَا وَلَا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا * أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذَا جَاء الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشَی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَی الْخَیْرِ أُوْلَئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرًا »(۱) [خداوند کارشکنان (و

۱- [۱] - احزاب/ ۱۹-۱۸.

مانع شوندگان) شما و آن کسانی را که به برادرانشان می گفتند: نزد ما بیایید و جز اندکی روی به جنگ نمی آورند (خوب) می شناسد* بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد، آنان را می بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته چشمانشان در حدقه می چرخد (و) به سوی تو می نگرند و چون ترس برطرف شود، شما را با زبانهایی تند نیش می زنند و بر مال حریصند. آنان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این (کار) همواره بر خدا آسان است] را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد. عَمرو بن [عبد] وَدّ نیزه خود را در زمین فرو برد و اطراف آن جولان داده و رجزی می خواند و می گفت:

و لقد بُحِحتُ مِنَ النِّدا

ءِ بِجَمعِكُم: هَل مِن مُبارِزِ؟

آن قدر در میان شما جمله «هل من مبارز؟» (آیا مبارزی در میان هست؟) را فریاد زدم که صدایم گرفته است.

و وَقَفتُ إذ جَبُن الشُّجا

عُ مَواقفَ القَرنِ المُناجِز

و در جایگاه بسیار خطرناک و لرزه آوری ایستادم که همه شجاعان از ایستادن در چنین جایگاهی می هراسند.

إنّی کذلك لَم أَزَل

مُتَسَرِّعاً نَحوَ الهَزاهِز

من، این گونه هستم و همچنان به سوی فتنه ها شتابان هستم.

إنّ الشَّجاعَةَ فِی الفَتَی

و الجُودُ مِن خَیرِ الغَرائِز

شجاعت، درون جوانمرد است و بخشش و کرم یکی از بهترین خصلت ها است.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: چه کسی حاضر است با این سگ، پیکار کند؟ هیچ کس خواستِ پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت نکرد و امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله

عرض کرد: ای رسول خدا! من با او پیکار می کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این مرد، عمرو بن عبد وَدّ، دلاور یَلْیل(۱) است. علی علیه السلام عرض کرد: من نیز علی بن ابی طالب هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک من آی. علی علیه السلام به نزدیکی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستان خود عمامه را بر سر حضرت علی علیه السلام بست و شمشیر او ذو الفقار را به او داد و فرمود: برو با این مرد بجنگ. رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنین فرمود: خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست، چپ، بالا ـ و پایین، در امان نگهدار. امیر المؤمنین در حالی که با شتاب راه می رفت، می فرمود:

لا تَعجَلَنَّ فَقَد أتا

کَ مُجیبُ صَوتِکَ غَیرُ عاجِزِ

شتاب مکن چرا که اجابت کننده ندای تو که مرد توانایی است، به سوی تو آمده است.

ذُو نِیَّهٍ وَ بَصِیرَهٍ

وَ الصِّدقُ مُنجِی کُلَّ فائِزِ

او صاحب اراده و بصیرت است و صداقت، نجات بخش تمام کامیابان است.

إنّی لَأَرجُو أن أُقِیمَ

عَلَیکَ نائِحَهَ الجَنائِزِ

من امیدوارم که زن نوحه گر (بساط عزا) را بر سر جنازه تو بگمارم.

مِن ضَربَهٍ نَجلاءَ یَبقَی

صَوتُها بَعدَ الهَزَاهِزِ

و این کار را با ضربه ای جانکاه که صدایش پس از فتنه ها باقی خواهد ماند، انجام خواهم داد.

عمرو به علی علیه السلام گفت: تو کیستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد او هستم.

۱- [۱] - یلیل: روستایی نزدیک وادی صفراء از نواحی مدینه «معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۴۱، لسان العرب، ریشه یلل» و دلاور

یلیل، عمرو بن عبد وَدّ عامِری بود.

عمرو گفت: به خداوند سوگند! پدرت، دوست و ندیم من بود و من میلی به کشتن تو ندارم. پسر عموی تو با فرستادن تو به سوی من در امان نخواهد ماند؛ زیرا من این نیزه ام را در تو فرو خواهم برد و تو را با آن از روی زمین بلند می کنم و نیمه جان، میان آسمان و زمین نگاه می دارم. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: پسرعموی من از این مطالب آگاه بود که اگر تو مرا بکشی، من وارد بهشت و تو وارد جهنم خواهی شد و اگر من تو را بکشم تو وارد جهنم خواهی شد، در حالی که من در بهشت هستم. عمرو پاسخ داد: ای علی! هر دوی آنها (بهشت و جهنم) ارزانی تو باد که در این صورت تقسیم(۱) ناعادلانه ای است. علی علیه السلام فرمود: ای عمرو! این بحث و جدل را رها کن، من درباره تو شنیده ام که تو به پرده کعبه، دخیل بسته بودی و می گفتی: هر کس که در جنگ، سه خصلت را بر من عرضه دارد و از من بخواهد، یکی از آنها را اجابت کنم. من سه خصلت را بر تو عرضه می دارم و یکی از آنها را اجابت کن. عمرو گفت: ای علی! آنها را بر من عرضه دار. علی علیه السلام فرمود: یکی از آنها این است که به یگانگی خداوند و نبوت محمد صلی الله علیه و آله شهادت دهی یعنی بگویی: لا إله إلّا الله و محمد رسول الله. عمرو پاسخ داد: این کار را از من مخواه و خصلت دوم را بگو. علی علیه السلام فرمود: این که بازگردی و این سپاه را از جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله منصرف کنی؛ چرا که اگر او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) در ادّعای خود صادق باشد، شما که از قبیله او هستید و از چشم او به او نزدیک ترید، احترام بیشتری کسب می کنید و اگر او، کاذب باشد، دزدان و اوباش عرب نیز برای از پای در آوردن او کافی اند. عمرو پاسخ داد: آیا با این کار، زنان قریش از من سخن نخواهند گفت و شعراء در اشعارشان نخواهند آورد که من ترسیدم و به جنگ پشت نمودم و قومی را که مرا نماینده خود قرار دادند، تنها گذاردم؟! علی علیه السلام فرمود: خصلت سوم این است که از اسب خود پایین آیی، چرا که تو سواره و من پیاده هستم، تا با هم پیکار کنیم. عمرو از اسب خود پایین جهید و آن را پی کرد و گفت: این خصلتی است که گمان نمی کنم کسی از عرب مرا به خاطر آن ملامت کند.

۱- [۱] - قِسمَةٌ ضِیزَی: یعنی ناعادلانه «القاموس المحیط، ریشه ضوز و ریشه ضأز» و «لسان العرب، ریشه ضیز».

سپس عمرو پیکار را آغاز نمود و با شمشیر خود ضربه ای را بر سر علی علیه السلام زد. علی علیه السلام سپر خود را در برابر آن ضربه قرار داد و آن قدر ضربه شدید بود که آن سپر را برید و شمشیر به سر علی علیه السلام اصابت نمود و ثابت ماند. علی علیه السلام به عمرو گفت: ای عمرو! آیا برای تو که دلاور عرب هستی کافی نیست که من خود به پیکار تو آمدم، ولی تو، کسی را به پشتیبانی از خود فراخواندی؟ عمرو در این هنگام، نگاهی به پشت سر خود انداخت و بلافاصله علی علیه السلام ضربه ای را بر دو ساق عمرو فرو آورد و هر دو را قطع نمود. با درگیری آن دو گرد و غباری برخاست و منافقان گفتند: علی بن ابی طالب، کشته شده است. سپس آن گرد و غبار فرو نشست و همه نگاه کردند و ناگهان دیدند که علی علیه السلام بر سینه عمرو بن عبد ودّ نشسته و ریش او را به دست گرفته و می خواهد سر از تن او جدا کند. علی علیه السلام سر از تن عمرو جدا کرد سپس سر او را گرفت و در حالی که به خاطر ضربه عمرو، خون از سرش می چکید و شمشیر او نیز خون آلود بود، به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و در حالی که سر عمرو در دست او بود، می فرمود:

أنا علِیٌّ وَ ابنُ عَبدِ المُطَّلِبِ

المَوتُ خَیرٌ لِلفَتَی مِنَ الهَرَبِ

من علی و فرزند عبد المطّلب هستم.

مرگ برای جوانمرد بهتر از فرار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا با خدعه او را به قتل رساندی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آری، ای رسول خدا! جنگ، سراسر خدعه و نیرنگ است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله زبیر را برای جنگ با هُبَیرَه بن وَهب فرستاد و زبیر ضربه ای را بر سر هُبَیرَه فرود آورد و سر او را شکافت. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر بن خطّاب امر فرمود تا با ضِرار بن خطّاب بجنگد. چون ضِرار به جنگ عمر آمد، عمر خواست تیری را به سوی او پرتاب کند. ضرار به عمر گفت: وای بر تو ای پسر صَهّاک، آیا در مبارزه تن به تن، از تیر استفاده می کنی؟ به خدا سوگند! اگر به سوی من تیر بیندازی، تمام پیش قراولان مکه را می کشم. در این هنگام عمر، شکست خورد و ضرار به سوی او رفت و با سر خود به نیزه اشاره کرد و سپس گفت: ای عمر! آن را نگهدار؛ زیرا من

قسم یاد کرده ام که هر گاه که توانایی قتل یک قریشی را پیدا کردم، او را به قتل نرسانم. عمر این لطف او را فراموش نکرد و پس از آن که به خلافت رسید، او را حاکم گردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت پانزده روز در خندق با آنها جنگید. ابو سفیان به حییّ بن اخطب گفت: وای برتو ای یهودی! پس قوم تو کجاست؟ حییّ بن اخطب نزد یهود (بنی قریظه) رفت و گفت: وای بر شما! از دژ بیرون بیایید، چرا که با شروع جنگ پیمان میان شما و محمد شکسته شده و الان شما نه هم پیمان با قریش و نه هم پیمان با محمد هستید. کعب گفت: ما تنها در صورتی از دژ بیرون می آییم که قریش ده تن از بزرگان خود را به ما بدهد تا به عنوان گروگان در دژ ما باشند تا بدین وسیله اگر قریش بر محمد پیروز نشد، عهد میان محمد و ما را بازگردانند. پس اگر ما برای جنگ بیرون آییم و قریش پس از شکست بگریزد و ما در خانه هایمان بمانیم، محمد، به ما حمله می کند و مردان ما را می کشد و زنان و فرزندان ما را به اسارت می برد؛ ولی اگر بیرون نیاییم شاید محمد دوباره عهد میان ما و خود را حفظ کند. حییّ بن اخطب به کعب گفت: امید بیجایی داری؛ چرا که با شروع جنگ عرب با محمد، پیمان میان شما و محمد، شکسته شد و الان شما نه هم پیمان با محمد و نه هم پیمان با قریش هستید. کعب گفت: این از نحسی و بداقبالی تو می باشد؛ چرا که تو پرنده ای هستی که فردا به همراه قریش پرواز می کنی و ما را در خانه هایمان تنها می گذاری و محمد به ما حمله می کند. حییّ بن کعب گفت: به خداوند موسی سوگند می خورم که اگر قریش بر محمد پیروز نشد، من به همراه تو به دژ برمی گردم تا در آن چه بر سر شما می آید، سهیم شوم. کعب گفت: جواب همان است که گفتم. اگر قریش افرادی را به عنوان گروگان به ما دهد، از دژ بیرون می آییم وگرنه این کار را نمی کنیم.

حییّ بن اخطب به سوی قریش بازگشت و آنان را از این ماجرا آگاه ساخت. چون حییّ بن اخطب گفت که بنی قریظه افرادی را به عنوان گروگان می خواهد، ابو سفیان گفت: به خداوند سوگند! این اولین نیرنگ آنان است. نعیم بن مسعود، راست گفته بود. ما نیازی به برادران بوزینه و خوک نداریم. چون جنگ بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به طول انجامید، محاصره آنان تنگ تر شد. همچنین در آن موقع هوا، بسیار سرد بود و آنان از گرسنگی نیز رنج می بردند و از یهود، بسیار می ترسیدند. در آن هنگام بود که منافقین سخنانی را به زبان آوردند که

خداونـد در قرآن ذکر نموده است و تمام اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله جز تعداد اندکی، منافق شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از این به اصحاب خود گفته بود که احزاب عرب با یکدیگر متحد می شوند و از رو به رو به ما حمله می کنند و یهود نیرنگ می ورزند و ما باید از پشت سر، از آنها بترسـیم و آنان تلاش زیادی می کنند، ولی سرانجام و عاقبت امر، به نفع من و به ضـرر آنهـا است. چون قریش برای جنـگ آمدنـد و یهود، نیرنگ ورزیدنـد، منافقان گفتنـد: وعـده خـدا و رسولش، فریبی بیش نبوده است. گروهی از منافقان خانه هایی در اطراف مدینه داشتند. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای رسول خدا! آیا به ما اجازه می دهید به خانه هایمان که در اطراف مدینه است بازگردیم؛ چرا که آن خانه ها حصارهای پستی دارد و بیم آن داریم که یهود به آنها شبیخون بزننـد. گروه دیگری نیز گفتنـد: بیاییـد بگریزیم و سـر به بیابان بگـذاریم و به اعراب بادیه نشـین پناهنـده شویم؛ چرا که تمام وعـده های محمد پوچ و بیهوده بوده است. رسول خدا صـلی الله علیه و آله به اصـحابش امر فرموده بود که شب هنگـام از مـدینه محـافظت کننـد وامیر المؤمنین علیه السـلام هنگام شب از کل لشـکر محـافظت می کرد. پس اگر کسـی از قریش حرکـتی انجـام می داد، امیر المـؤمنین بـا او پیکـار می نمـود. همچنیـن امیر المـؤمنین علیه السـلام از خنـدق عبـور می کرد و به نزدیکی قریش می رفت تـا آن را زیر نظر بگیرد و تمـام شب را به تنهـایی بیدار می ماند و نماز می گزارد و به هنگام صبح به پُست خود باز می گشت و مسجد امیر المؤمنین در آن جا معروف است و هر کسـی که می دانـد، به آن جا می رود و در آن مسـجد نماز می خوانـد و مسافت آن از مسـجد فتح تا عقیق بیشتر از فاصـله پرتاب کردن(۱) یک تیر از کمان است.

چون رسول خدا صـلی الله علیه و آله ترس یاران خود را به خاطر طولانی شدن محاصـره مشاهده نمود، به سوی مسجد فتح که کوهی است که الاـن مسـجد فتـح بر روی آن است، رفت و دعا فرمود و با خداونـد، پیرامون وعـده اش راز و نیاز نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاره ای از آن دعا، عرض کرد: ای فریاد رس

۱- [۱] - غَلْوه: اندازه پرتاب کردن یک تیر را گویند «لسان العرب، ریشه غلا».

دردمنـدان و ای اجابت کننـده دعای درمانـدگان و ای برطرف کننده اندوه بزرگ! تو مولا و ولیّ من و ولیّ اجداد پیش از من هستی. انـدوه، غم و غصّه مرا برطرف کن و شـرّ این قوم را بـا نیرو، توان و قـدرت خود رفع سـاز. در این هنگـام، جبرئیـل علیه السـلام بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نازل شـد و گفت: ای محمد! خداوند عزّ و جلّ سـخن و دعای تو را شـنیده و مورد اجابت قرار داده است و به دبور (باد) امر فرموده تا به همراه فرشـتگان، قریش و احزاب را شـکست دهـد. خداونـد آن باد را به سوی قریش فرسـتاد و آنان شـکست خوردنـد و خیمه هایشان کنـده شـد. در این هنگام جبرئیل علیه السـلام نازل شـد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از این موضوع آگـاه ساخت. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله حـذیفه بن نعمان را که در نزدیکی او بود صدا زد و جوابی نشـنید. سـپس رسول خدا صـلی الله علیه و آله بار دیگر حذیفه را صدا زد و دوباره جوابی نشنید. سپس برای بـار سـوم او را صـدا زد و حـذیفه عرض کرد: بله، ای رسـول خـدا! رسول خـدا فرمود: تو را صـدا می زنم و به من جواب نمی دهی؟! حـذیفه پاسـخ داد: دلیـل آن، ترس، سـرما و گرسـنگی است. رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: به درون این قوم (قریش و احزاب) برو و از آنـان برایم خبر بیـاور و هیـچ کـاری انجـام نـده تا آن که نزد من باز گردی؛ زیرا خداونـد مرا آگاه ساخته که بادها را به سوی قریش فرسـتاده و آنان را شـکست داده است. حذیفه گفت: در حالی که از سـرما می لرزیدم به راه افتادم. به خداوند سوگند! به محض این که از خندق گذشتم چنان شدم که گویی در حمّام هستم. پس به سوی خیمه بزرگی رفتم و در آن جا آتشی خاموش و روشن می شد و متوجه شدم که ابو سفیان، در آن خیمه است. ابو سفیان خُصْیه های خود را بر روی آتش آویزان کرده بود و از شدت سرما می لرزید و می گفت: ای جماعت قریش! اگر بخواهیم با آسمانیان- به گمان محمد- پیکار کنیم، توان پیکار با آنان را نداریم و اگر بخواهیم با زمینیان پیکار کنیم، قادریم بر آنها غلبه کنیم. سـپس گفت: هر یک از شـما بایـد به همنشـین و کنار دست خود نگاه کنـد تا جاسوسـی از سوی محمـد نزد ما نباشد. حذیفه می گوید: من شروع کردم و به کسـی که در طرف راست من بود گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من عمرو بن عاص هسـتم. سـپس به کسی که در طرف چپ من بود، گفتم: تو کیستی؟ او پاسـخ داد: من، معـاویه هسـتم و من خود پیشـگام شـدم تا کسـی از آنها از من نپرسد که تو کیستی. سپس ابوسفیان بر شتر خود که بسته شده

بود، سوار شد و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من نمی فرمود که هیچ کاری انجام نده تا آن که نزد من بازگردی، می توانستم او را بکشم. سپس ابو سفیان به خالد بن ولید گفت: ای ابا سلیمان! چاره ای نیست جز آن که من و تو به مردمان ضعیف و ناتوان رسیدگی کنیم. سپس ابو سفیان به اصحاب خود گفت: رهسپار شوید که ما عازم هستیم.آن ها شکست خوردند و بازگشتند. به هنگام صبح، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: این جا را ترک نکنید. چون خورشید طلوع کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران اندک خود که برایش باقی مانده بود، وارد مدینه شدند. ابو فرقد کنانی، تیری را در خندق به سمت سعد بن معاذ- که رحمت خدا بر او باد- پرتاب کرده بود و آن تیر، رگ دست سعد را بریده بود و از آن خون می رفت. سعد پارگی رگ خود را با دست خود گرفته بود. سپس گفت: خدایا! اگر از جنگ میان قریش و رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری باقی مانده، مرا برای آن زنده بدار؛ زیرا هیچ کس بیش از من مشتاق جنگ با قومی که با خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله مخالفت نمودند، نیست و اگر جنگ میان قریش و رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان یافته به زندگی ام پایان بده و آن را شهادت من قرار بده و تا زمانی که از مکر بنی قریظه مطمئن نشدم مرا نمیران. پس جلوی خونریزی را گرفت و دست او ورم کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او خیمه ای در مسجد بر پا کرد و او با رسول خدا صلی الله علیه و آله تجدید عهد می کرد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا* إِذْ جَاؤُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ» منظور، بنی قریظه است به هنگامی که نیرنگ ورزیدند و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان ترسیدند «وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا* هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا* وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» و منظور از آنان، کسانی هستند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: آیا به ما اجازه می دهید تا به

خانه هایمان که در اطراف مدینه است برگردیم؛ زیرا بیم داریم که یهود به آنها حمله کنند. خداوند در شأن آنان این آیه را نازل کرد: «إِنَّ بُیُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ إِن یُرِیدُونَ إِلَّا فِرَارًا»(۱)

۳) طبرسی در معنای آیه «وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ» می گوید: بلکه آن خانه ها، بلند(۲) و محکم است. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت می کند که «إِن یُرِیدُونَ» یعنی نمی خواهند «إِلَّا فِرَارًا» (جز راه فرار).»(۳)

۴) علی بن ابراهیم روایت می کند که: این آیه، در شأن دومی هنگامی که به عبد الرحمن بن عوف گفت که: بیا محمد را پیش بیاندازیم و به جنگ قریش بفرستیم و ما به قوم خود بپیوندیم، نازل شد «یَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَإِن یَأْتِ الْأَحْزَابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِی الْأَعْرَابِ یَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِکُمْ وَلَوْ کَانُوا فِیکُم مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِیلًا* لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیرًا».(۴)

۵) طبرسی، در کتاب احتجاج، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که در حدیثی پیرامون ماجرای امیر المؤمنین علیه السلام با یک یهودی فرمود: یهودی گفت: خداوند، هود را به وسیله باد بر دشمنانش پیروز ساخت. پس آیا خدا به محمد نیز چنین عنایتی داشته است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: همین گونه بوده است و خداوند به محمد صلی الله علیه و آله عنایتی برتر از این ارزانی داشته است. خداوند عزّ و جلّ در جنگ خندق، او را به وسیله باد بر دشمنانش پیروز ساخت؛ هنگامی که بادی را به سوی قریش و احزاب فرستاد که سنگ ریزه ها را در هوا پراکند و همچنین لشکریانی را فرستاد که آنها را نمی دیدند. پس خداوند تبارک و تعالی با فرستادن هشت هزار فرشته، عنایت مضاعفی نسبت به محمد صلی الله علیه و آله داشته است و او را بدین وسیله که باد قوم عاد، باد خشم و عذاب و باد محمد

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- [۲] - سَمکُ البَیت: یعنی سقف خانه «صحاح، ریشه سمک»

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۰.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۳.

صلی الله علیه و آله ، بـاد رحمت بود، بر هود برتری داد. خداونـد تبـارک و تعالی می فرمایـد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَاءتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا».(۱)

۶) علی بن ابراهیم می گویـد: سپس خداوند، به توصیف مؤمنانی پرداخت که پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به مصیبتی که در خندق به آن دچار خواهند شد باور کردند، و فرمود: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا».(۲)

«مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم ...إِن شَاء أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا(۲۴)»

«مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا(۲۳) لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَیُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ إِن شَاء أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا(۲۴)»

[از میان مؤمنان مردانی انـد که به آن چه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شـهادت رسیدند و برخی از آنها در (همین) انتظارنـد و (هرگز عقیـده خود را) تبدیل نکردند* تا خدا راسـتگویان را به (پاداش) راستی شان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد، عذاب کند یا بر ایشان ببخشاید که خدا همواره آمرزنده مهربان است]

۱) محمـد بن عباس، از عبـد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از احمد بن محمد بن یزید، از سـهل بن عامر بجلی، از عمرو بن ابی مقـدام، از ابو اسـحاق، از حارث، از محمد بن حنفیه- که خدا از او خشـنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر، از امام باقر علیه السـلام، از حضـرت علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: من، عمویم حمزه، برادرم جعفر، پسر عمویم عبیده بن حـارث در مـورد موضـوعی بـا خداونـد عزّ و جلّ و رسـول الله صـلی الله علیه و آله عهـد نمـودیم و به آن در مورد خداونـد و رسولش وفا نمودیم. اصحاب من پیش تر از من به آن وفا نمودند و زودتر

ص:۳۸۲

۱- [۱] - احتجاج، ص ۲۱۲.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۳.

شربت شهادت نوشیدند و من پس از آنان، هرگاه که خداوند عزّ و جلّ اراده کند، به آن عهد وفا خواهم کرد. خداوند عزّ و جلّ در شأن ما این آیه را نازل فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی حمزه، جعفر و عبیده «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» پس منظور از کسی که منتظر است و هیچ تغییری نداده است، من می باشم.(۱)

۲) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از یحیی بن صالح، از مالک بن خالد اسدی، از حسن بن ابراهیم، از جدّ خود عبد الله بن حسن، از پدران خود علیهم السلام روایت می کند که فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السلام ، حمزه بن عبد المطّلب و جعفر بن ابی طالب با هم عهد نمودند که در هیچ جنگی، هرگز نگریزند. همه آنان به آن عهد وفا نمودند و خداوند، این آیه را نازل کرد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی حمزه که در روز اُحُد و جعفر که در روز مُؤته به شهادت رسیدند «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» یعنی کسانی که با خداوند، در مورد آن موضوع عهد بستند.(۲)

۳) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن حسین بن سعید، از جعفر بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید، از ابو عبد الله جعفر بن احمد بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، از یعقوب بن عبد الله کوفی، از موسی بن عبیده، از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیه- که خدا از او خشنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که علی بن ابی طالب از واقعه نهروان بازگشته ودر مسجد کوفه نشسته بود، رئیس یهودیان نزد آن حضرت آمده و گفت: ای امیر المؤمنین! می خواهم از تو مسائلی را بپرسم که تنها پیامبر یا جانشین پیامبر از آن آگاه است. پس اگر می خواهی، از تو بپرسم و اگر می خواهی، تو را معاف دارم. علی علیه

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۹، ح ۸.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۹، ح ۹.

السـلام فرمـود: ای برادر یهـودی! هر چه به ذهنت می رسـد، بـپرس. آن یهـودی گفت: مـا در کتـاب خـدا می خـوانیم که اگر خداوند عزّ و جلّ پیامبری را مبعوث کند، به او وحی می کند که از اهل بیت خود کسـی را برگزیند تا پس از او به امور امتش رسیدگی کند و این که در میان آنان سنت و پیمانی بگذارد که همه از آن پیروی کنند و پس از او در میان امتش، به آن عمل شود و خداوند عزّ و جلّ جانشینان پیامبر را در زمان حیات پیامبران و پس از وفات آنان می آزماید. پس به ما بگو که خداوند جانشـینان پیامبر را چنـد بار در زمان حیات پیامبران و چنـد بار در زمان فوتشان امتحان می کند و اگر خداوند، از آزمون آنان راضـی شود، سـرانجام کار آنان چیست؟ علی علیه السـلام به آن یهودی فرمود: سوگند به خدایی که جز او نیست و سوگند به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل فرمود! اگر تو را به حق، از آن چه پرسیدی آگاه سازم، به آن اذعـان می کنی؟ آن یهودی پاسـخ داد: آری. علی علیه السـلام فرمود: سوگنـد به خـدایی که دریـا را برای بنی اسـرائیل شکـافت و تورات را بر موسـی علیه السـلام نـازل کرد! اگر جواب آن سؤال هـا را به تو بگویم، اسـلام می آوری؟ آن یهودی، پاسخ داد: آری. علی علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ جانشینان پیامبر را در هفت مرحله امتحان می کند تا اطاعت آنان را بیازمایـد. پس اگر از اطـاعت و آزمون آنـان راضـی شـد، به انبیـا امر می فرمایـد که آنـان را اولیای خود در دوران حیاتشان و جانشـینان خود پس از وفاتشان قرار دهنـد و اطاعت از جانشـینان آنان بر عهـده آن کسانی از امت هاست که قائل به اطاعت از انبیا می باشـند. سـپس خداونـد، جانشـینان پیامبر را پس از وفات انبیا علیه السـلام، هفت مرحله امتحان می کنـد تا صبر آنان را بیازمایـد. پس اگر از آزمون آنـان راضـی شـد، مُهر گواهی و شـهادت به این که آنـان را به انبیا ملحق می کنـد، خواهـد زد و سعـادت را برای آنـان کامل می کنـد. رئیس یهودیان گفت: ای امیر المؤمنین! راست گفتی، پس مرا آگاه ساز از این که چند مرتبه خداونـد تو را در حیـات محمـد و چنـد مرتبه بعـد از وفـات او مورد امتحـان قرار داده و عاقبت کار تو چیست؟ علی علیه السـلام دست آن یهودی را گرفت و فرمود: ای برادر یهودی! برخیز و بـا مـا بیـا تا تو را از آن آگاه سازم. گروهی از اصـحاب علی علیه السـلام برخاسـتند و عرض کردنـد: ای امیر المؤمنین! مـا را نیز به همراه این مرد یهودی از آن بـا خـبر سـاز. علی علیه السلام فرمود: بیم آن دارم که دل های شما، طاقت شنیدن

آن را نداشته باشد. آنها عرض کردند: ای امیر المؤمنین! چرا دل های ما نمی تواند تاب بیاورد؟ حضرت فرمود: به خاطر اموری که از بسیاری از شما دیده ام. مالک اشتر برخاست و نزد حضرت رفته و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! ما را از آن با خبر ساز، به خداوند سوگند! ما یقین داریم که بر روی زمین، تنها تو جانشین و وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و ما یقین داریم که خداوند پس از پیامبرمان، پیامبر دیگری را مبعوث نمی کند و اطاعت تو در سیاق اطاعت از پیامبرمان صلی الله علیه و آله بر عهده ماست. علی علیه السلام نشست و رو به یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی! خداوند عزّ و جلّ مرا در حیات پیامبرمان صلی الله علیه و آله، در هفت مرحله آزموده است و مرا در آن موارد- بدون این که نفس خود را تزکیه کنم- به نعمت خداوند، مطیع خود یافت. آن یهودی گفت: ای امیر المؤمنین! این موارد چه بوده است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: اولین مورد ـ علی علیه السلام موارد اولی، دومی، سومی و چهارمی را بیان نمود تا آن که فرمود: ـ ای برادر یهودی! پنجمین مورد آن این است که قریش و احزابِ عرب گرد هم آمدند و میان یکدیگر عهد و پیمان بستند که از یکدیگر جدا نشوند تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، ما، یعنی فرزندان عبد المطّلب را نیز بکشند. سپس با ساز و برگ خود روی آوردند تا آن که در کنار مدینه اردو زدند و به پیروزی خود اطمینان داشتند. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و حضرت را از قصد قریش با خبر ساخت و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود و یاران خود از مهاجرین و انصار خندقی کند.

قریش آمد و در پشت خندق، ما را به محاصره در آورد و خود را مقتدر و ما را ناتوان فرض می کرد و بسان رعد و برق می غرّید و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امر قریش، نزد خداوند دعا فرمود و قریش را به حق خویشاوندی و قرابت سوگند داد؛ اما قریش ابا کردند و تنها بر سرکشی آنان افزوده شد و دلاور آنها در آن روز، دلاور عرب، عمرو بن عبد ودّ بود و به مانند شتر خشمگین(۱) نعره

۱- [۱] - مغتلم: خروشان «لسان العرب، ریشه غلم».

می کشید و مبارز می طلبید و رجز می خواند و گاهی نیزه و گاهی شمشیر خود را می چرخاند و هیچ کس برای پیکار با او مبادرت نمی ورزید و هیچ کس میل پیکار با او را نداشت و هیچ تعصبی، او را بر نمی‌آشفت (کسی را علیه او نمی آشفت) و هیچ بصیرتی در او شوق ایجاد نمی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بلند کرد و با دستان خود، به سر من عمامه بست و این شمشیر خود را به من داد (علی علیه السلام با دست خود به ذو الفقار اشاره می کرد). پس من به سوی عمرو رفتم، درحالی که زنان مدینه با چشمانی گریان، به خاطر من در برابر عمرو بن عبد ودّ دلواپس و نگران بودند. پس خداوند عزّ و جلّ او را به دست من، به قتل رساند. این درحالی بود که عرب، تنها او را دلاور خود می دانست و او این ضربه را به من زد (علی علیه السلام با دست خود به فرق سر خود اشاره می کرد) سپس خداوند، قریش و عرب را با کشته شدن عمرو و زخم و آسیبی که من به آنها رسانده بودم، شکست داد. سپس علی علیه السلام رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا این گونه نیست؟ آنها پاسخ دادند: آری، ای امیر المؤمنین. سپس علی علیه السلام موارد ششم و هفتم را ذکر نمود. پس از آن علی علیه السلام به ذکر اولین مورد آن هفت آزمون پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت و موارد دوم، سوم و چهارم را بیان نمود و در خلال ذکر مورد چهارم فرمود: (ای برادر یهودی!) اصحاب محمد صلی الله علیه و آله- چه آنهایی که در این جا حضور دارند و چه آنهایی که غائبند- می دانند که مرگ، نزد من به منزله نوشیدنی خنک در روز بسیار گرم برای انسان بسیار تشنه است. من، عمویم حمزه، برادرم جعفر و پسرعمویم عبیده بر سر موضوعی با خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله عهد نمودیم و به آن عهد برای خداوند عزّ و جلّ و رسولش وفا نمودیم. یاران من پیش از من به آن عهد وفا نمودند و شربت شهادت نوشیدند و وفای من به آن عهد، پس از آنان، به اراده خداوند، به تأخیر افتاد. پس خداوند در شأن ما این آیه را نازل کرد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» که منظور از آن، حمزه، جعفر، عبیده و من هستم که به خداوند سوگند!

منتظر می باشم.(۱)

۴) ابن شـهر آشوب، از ابو وَرد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» یعنی علی، حمزه و «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی به عهد خود که منظور حمزه و جعفر است «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۲)

۵) علی بن ابراهیم، از ابو جـارود، از امام باقر علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» یعنی هرگز تغییر نمی دهنـد «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی اَجَل او، و منظور، حمزه و جعفر بن ابی طالب است «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» یعنی اَجَل او، و منظور، علی علیه السـلام است «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا* لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ».(۳)

۶) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصـحاب ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش روایت می کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر بر ما وارد شد و (حدیث را ذکر کرد تا آن که حضرت فرمود:) ای ابا محمد! خداوند از شـما در کتاب خود یاد کرده است و این آیه را قرائت نمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» شـما به پیمان ولایت ما که خداوند از شـما گرفته است، وفا نمودید و شـما کس دیگری را به جای ما قرار ندادیـد و اگر شـما این کار را نمی کردید، خدا، شـما را توبیخ می کرد؛ چنان که آنان را توبیخ کرده است، آن جا که خداوند می فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»(۴) [و در بیشتر آنان عهدی (استوار) نیافتیم و بیشترشان را جدّاً نافرمان یافتیم].(۵)

۷) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن

۱- [۱] - خصال، ص ۳۶۴، ح ۵۸.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۹۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ۱۶۳.

۴- [۴] - اعراف/ ۱۰۲.

۵- [۵] - کافی، ج ۸، ص ۳۴، ح ۶.

محمد اشعری، از عبد الله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ای علی! هر کس تو را دوست بدارد سپس بمیرد، به پیمان خود وفا نموده است و هر کس تو را دوست بدارد و نمرده باشد، منتظر است و هر خورشیدی که طلوع و غروب می کند برای او نیز با رزق و ایمان طلوع می کند. در نسخه دیگری کلمه « نور» آمده است. (۱)

۸) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از نُصیر ابو حکم خثعمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مؤمنان دو دسته اند: ۱- مؤمنی که به عهد خدا ایمان داشته و وفا نموده است و منظور از آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» همین است. این مؤمن به هراس و وحشت های دنیوی و اخروی مبتلا نمی شود و شفیع دیگران می شود و نیاز به شفاعت ندارد. ۲- مؤمنی که به مانند شاخه(۲) نورس و تر و تازه ای است که گاهی کج و گاهی راست می شود. این مؤمن به هراس و وحشت های دنیوی و اخروی مبتلا می شود و نیاز به شفاعت دارد و قادر به شفاعت دیگران نیست.(۳)

«وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا(۲۵)»

[و خداوند آنان را که کفر ورزیده اند بی آن که به مالی رسیده باشند، به غیظ (و حسرت) برگرداند و خدا (زحمت) جنگ را از مؤمنان برداشت و خدا همواره نیرومند شکست ناپذیر است]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی به نیروی علی بن ابی طالب علیه السلام.(۴)

۲) محمد بن عباس، از علی بن عباس، از ابو سعید عبّاد بن یعقوب، از فضل

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۴۷۵.
۲- [۲] - خامه: یعنی گیاه نورس و تر و تازه «صحاح، ریشه خوم».
۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۱۹۳، ح ۱.
۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۴.

بن قاسم بَرّاد، از سفیان ثوری، از زبید یامی، از مُرّه، از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که او این آیه را به این شکل می خواند: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِعَلِيٍّ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا».(۱)

۳) محمد بن عباس، از محمد بن یونس بن مبارک، از یحیی بن عبد الحمید حِمّانی، از یحیی بن معلّی اسلمی، از محمد بن عمار بن زریق، از ابو اسحاق، از زیاد بن مطر روایت می کند که گفت: عبد الله بن مسعود این آیه را این گونه می خواند: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِعَلِيّ» شأن نزول این آیه، این است که مؤمنان به دست علی علیه السلام از ادامه جنگ بی نیاز شدند. ماجرا از این قرار بود که مشرکان، گرد یکدیگر آمدند و در غزوه خندق به هم پیوستند و آن داستان، مشهور است؛ اما ما گوشه ای از آن را حکایت می کنیم و آن از این قرار است که عَمرو بن عبد وَدّ، دلاور مشهور قریش بود و توان او را برابر با توان هزار دلاور می دانستند. عمرو در جنگ بدر، حضور داشت اما در احد شرکت نکرده بود. در جنگ خندق، برای این که به دیگران مقام و جایگاه خود را نشان دهد، بیرون رفت و چون نگاهش به خندق افتاد، گفت: این، نیرنگی است که نزد ما سابقه نداشت. پس با اسب خود از روی آن پرید و آن را دور زد.

و در برابر مسلمانان ایستاد و فریاد زد: آیا مبارزی در میان شما هست؟ هیچ کس حاضر نشد با او مبارزه کند. علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است، بر جای خود بنشین. عمرو دوباره فریاد زد و مبارز طلبید؛ اما هیچ کسی حاضر نشد با او مبارزه کند. علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است، بر جای خود بنشین. عمرو برای بار سوم فریاد زده و مبارز طلبید و هیچ کسی حاضر به مبارزه با او نشد. سپس علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است. علی علیه السلام عرض کرد: گرچه او عمرو است، با این حال هر که باشد برایم مهم نیست.

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۰، ح ۱۰.

علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله برای مبارزه با عمرو، اجازه خواست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد.

حذیفه- که خدا از او خشنود باد- می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ، زره خود، ذات الفضول را به تن علی علیه السلام پوشاند و ذو الفقار را به او داد و عمامه خود، سحاب را نُه دور به دور سر علی علیه السلام پیچید و به او فرمود: به سوی عمرو برو. چون علی علیه السلام رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفته است. خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست، چپ، بالای سر و زیر پاها محافظت کن. چون نگاه عمرو به علی علیه السلام افتاد، به او گفت: تو کیستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من، علی هستم. عمرو گفت: تو پسر عبد مناف هستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من، علی بن ابی طالب هستم. عمرو گفت: ای پسر برادرم، عموهای تو، از تو بزرگ ترند و من بیزارم از این که خون تو را بریزم. علی علیه السلام به او فرمود: اما من بیزار نیستم از این که خون تو را بریزم. حذیفه می گوید: پس عمرو خشمگین شد و از اسب خود پایین آمده و آن را پی کرد و شمشیر خود را که بسان شعله آتش بود، بر کشید. سپس به سوی علی علیه السلام حمله برد و علی علیه السلام سپر خود را در برابر ضربه او قرار داد و شمشیر، سپر را برید و در آن فرو رفت و به سر علی علیه السلام اصابت نمود و آن را شکافت. سپس علی علیه السلام ضربه ای را به رگ گردن عمرو وارد نمود و عمرو بر زمین افتاد و از کشاکش آن دو، گرد و غباری برخاسته بود و ما صدای تکبیر علی علیه السلام را شنیدیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است، او را کشته است. حذیفه می گوید: علی علیه السلام سر عمرو را جدا نمود و آن را در حالی که چهره او از شادی می درخشید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای علی! مژده بده که اگر عمل امروزت با اعمال تمام امت محمد در دو کفه ترازو قرار داده شود، عمل تو سنگینی می کند؛ زیرا با این عمل تو، دلسردی و یأس در خانه تمام کفّار و عزّت و سربلندی در خانه تمام مسلمین وارد شده است. حذیفه می گوید: چون عمرو کشته شد و احزاب خوار گردیدند، خداوند بادی را به همراه لشکری از فرشتگان، به سوی آنان گسیل داشت و آنان بدون جنگ و خونریزی به سوی مکه بازگشتند و دلیل این که آنان نجنگیدند، کشته شدن عمرو بود.

ص: ۳۹۰

از این رو بود که خداوند فرمود: «وَکَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ» یعنی به وسیله علی علیه السلام.(۱)

۴) ابن شهر آشوب، از امام صادق علیه السلام و ابن مسعود پیرامون تفسیر آیه «وَکَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ» روایت می کند که گفتند: منظور، کشته شدن عمرو بن عبد وَدّ به دست علی علیه السلام است. ابن شهر آشوب می گوید: ابو نعیم اصفهانی،این حدیث را در کتاب «ما نزل من القرآن فی أمیر المؤمنین» با سند خود، از سفیان ثوری، از مردی، از مُرّه، از عبد الله روایت کرده است. همچنین ابن شهر آشوب می گوید: جماعتی از مفسّرین پیرامون شأن نزول آیه «اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَاءتْکُمْ جُنُودٌ»(۲) [نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند] می گویند: این آیه در شأن علی علیه السلام در جنگ احزاب نازل شده است.(۳)

۵) طبرسی در تفسیر این آیه می گوید: برخی از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند که گفت: یعنی به وسیله کشته شدن عمرو بن عبد وَدّ به دست علی بن ابی طالب علیه السلام؛ چرا که علت شکست احزاب، همین بوده است. همچنین طبرسی می گوید: این روایت، از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.(۴)

۶) حافظ منصور بن شهریار بن شیرویه با سند خود، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: چون علی علیه السلام عمرو را به قتل رساند، در حالی که از شمشیرش خون می چکید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و چون نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام افتاد، تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله [به درگاه خداوند متعال] عرض کرد: خدایا! به علی علیه السلام فضیلتی ارزانی دار که به هیچ کس پیش و پس از او نداده ای. ابن عباس می گوید: در این هنگام جبرئیل علیه السلام که تُرنجی

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۲.

۲- [۲] - احزاب/ ۹.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۱۳۴.

۴- [۴] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۶.

(میوه ای شبیه به لیمو) از بهشت را به همراه داشت، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ به تو درود می فرستد و می فرماید: با این میوه به علی بن ابی طالب، زندگی ببخش. ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن میوه را به علی علیه السلام داد و آن میوه در دست علی علیه السلام از وسط شکافته شد و در آن حریر سبز رنگی بود که بر روی آن دو سطر با رنگ سبز نوشته بود: «تحفه ای از طرف خداوند خواهنده و فاتح به علی بن ابی طالب».(۱)

«وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ ...لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا(۲۷)»

«وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا(۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا(۲۷)»

[و کسانی از اهل کتاب را که با (مشرکان) همپشتی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دلهایشان هراس افکند. گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید* و زمینشان و خانه ها و اموالشان، و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید، به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست]

۱) علی بن ابراهیم: آیه «وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا* وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» در شأن بنی قریظه نازل شده است. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و پرچم جنگ پیچیده شده بود و جنگ به پایان رسیده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا غبار را از تن خویش بشوید که جبرئیل ندا داد: سرزنش گر تو خواهان جنگ با تو است. به خداوند سوگند! به خاطر سرزنش و ملامتی که آنان کردند، فرشتگان هنوز دست از جنگ نشسته اند؛ پس تو چگونه آنان را تحمّل کردی و دست از جنگ شستی. خداوند به تو امر فرموده که نماز عصر را در بنی قریظه

۱- [۱] - مناقب خوارزمی، ص ۱۰۵.

بخوانی و من جلودار تو هستم و دژ آنها را به لرزه درخواهم آورد. ما در پی آن قوم می رویم و آنان را می رانیم تا به حمراء الاسد(۱) برسند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و حارثه بن نعمان به استقبال او آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای حارثه! چه خبر؟ حارثه پاسخ داد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! دِحیَه کَلبی، در میان مردم ندا می دهد و می گوید: همه باید نماز عصر را در بنی قریظه بخوانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن منادی، جبرئیل است، علی را صدا بزنید. علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: در میان مردم ندا داده و بگو: همه باید نماز عصر را در بنی قریظه بخوانند. امیر المؤمنین علیه السلام آمد و در میان آنان ندا داده و آن جمله را فریاد زد. مردم بیرون رفته و به سوی بنی قریظه رفتند. علی علیه السلام در حالی که پیشگام رسول خدا صلی الله علیه و آله قدم برمی داشت و پرچم بزرگ را در دست داشت، بیرون رفت. چون قریش شکست خورد، حییّ بن اخطب آمد و وارد دژ بنی قریظه شد. امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دژ آنان را به محاصره درآورد. کعب بن اسد از بالای دژ به آنان نگریست و به آنان و رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام می داد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر الاغ خود آمد و امیر المؤمنین علیه السلام به استقبال او رفت و عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد! نزدیک دژ نیایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! از من می خواهی نزدیک دژ نشوم؛ چرا که آنها شاید مرا دشنام دهند؟! اگر آنها مرا ببینند، خداوند، آنها را خوار و ذلیل می کند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزدیکی دژ بنی قریظه رفت و فرمود: ای برادران میمون و خوک و ای بندگان طاغوت! آیا به من دشنام می دهید؟! اگر ما به سمت قومی حمله بریم، صبحشان بد می شود (روزگارشان سیاه می شود.) در این هنگام کعب بن اسد از بالای دژ به آنها نگریست و گفت: به خداوند سوگند، ای ابو القاسم! تو جاهل نبودی. رسول خدا صلی الله علیه و آله شرمنده شد تا حدی که از شرم آن چه به زبان آورده بود، عبا از دوشش افتاد. در اطراف آن دژ، درختان خرمای زیادی وجود داشت. پس رسول

۱- [۱] - حمراء الاسد: منطقه ای در هشت میلی مدینه. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰۱».

خـدا صـلی الله علیه و آله بـا دست خود به آن درختـان اشـاره کرد و خود از آن جـا فاصـله گرفته و راه بیابان در پیش گرفت. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله لشـکر خود را به دور دژ بنی قریظه مسـتقر کرد و آنان سه روز آن جا را محاصـره کردنـد، در حالی که هیچ کسـی از بنی قریظه جرأت سـرک کشـیدن نداشت. پس از گذشت آن سه روز، غزال بن شمول نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد! همان فرصتی را که به برادرانمان از بنی نَضـیر دادی، به ما نیز بده. از خون ما بگذر و در عوض، ما از سرزمین و اموالمان دست می کشیم و چیزی را از تو کتمان نمی کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسـخ داد: خیر، بایـد تحت حکم من در آییـد. غزال بازگشت و آنان چنـد روزی آن جا ماندند. پس از آن، زنان و کودکان، لشـکر پیامبر را سـرزنش نمودنـد و فغان و ناله شدیـدی سـردادند. چون محاصـره بر بنی قریظه تنگ تر شد، تحت حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردان آنان را که هفتصد تن بودند، به اسارت درآورنـد و زنـان را از شوهرانشـان جـدا سازنـد و آنـان، امر پیـامبر صـلی الله علیه و آله را اطاعت نمودنـد. مردانی از اوس نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله رفتنـد و عرض کردنـد: ای رسول خدا! شأن هم پیمانان ما و دوسـتان ما از مردم دیگر پایین تر نیست؛ چرا که آنان در همه جا ما را در مقابل خَزرَج یاری کردنـد. شـما به عبد الله بن اُبَیّ، در یک صـبح هفتصد زره پوش و هفتصـد بی زره بخشـیدید، در حالی که شأن ما از عبـد الله بن اُبیّ پایین تر نیست. چون زیاد به رسول خدا صـلی الله علیه و آله اصـرار نمودند، رسول خدا صـلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا راضـی نمی شوید از این که داوریِ میان آنان را به مردی از قبیله شما واگذار کنم؟ آنها پاسخ دادند: آری، راضی می شویم، آن مرد کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: سعد بن معاذ. مردان اوس گفتند: ما به داوری او راضـی می شویم. پس او را در مِحَفّه(۱) نشانده و آوردند و مردان اوس به دور او گرد آمده و به او می گفتند: ای ابو عمرو! از خدا بپرهیز و در حق هم پیمانان و دوستان خود نیکی بورز؛ چرا که آنان ما را در بُعاث، حدائق و در همه جا یاری کرده اند. چون

۱- [۱] - محفّه: مرکبی از مراکب زنان به ماننـد هودج است، با این تفاوت که بالای آن گنبدی شـکل نیست. «صـحاح، ریشـه حفف».

مردان اوس زیاد اصرار ورزیدند، سعد به آنان گفت: هنگام آن رسیده که سعد تحت تأثیر هیچ کس قرار نگیرد و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نترسد. مردان اوس گفتند: دردا و دریغا بر قوم! به خداوند سوگند! بنی قریظه به آخر الزمان پیوسته اند. (کار ایشان تمام است) در این هنگام زنان و کودکان، نزد سعد شروع به گریه کردند و چون ساکت شدند، سعد به آنان گفت: ای جماعت یهود! آیا به داوری من در میان شما راضی می شوید؟ آنها پاسخ دادند: آری، به داوری تو راضی هستیم و از تو انصاف و داوری پسندیده و رأی نیک را امید داریم. جماعت یهود دوباره سخن خود را تکرار نمودند و گفتند: آری، ای ابو عمرو. سعد از روی احترام رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! نظر شما چیست؟ حضرت پاسخ داد: ای سعد! در میان آن حکم کن؛ زیرا که من به داوری تو راضی هستم. سعد گفت: ای رسول خدا! حکم من این است که مردانشان باید کشته شوند و زنان و کودکانشان اسیر گردند و غنائمشان میان مهاجرین و انصار تقسیم گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: حکم کردی به همان چه که خداوند از فراز هفت آسمان به آن حکم کرده است. سپس زخم سعد بن معاذ ترکید و سرباز کرد و همچنان از آن خون می رفت؛ تا آن که جان سپرد. اسرا به سوی مدینه برده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا گودالی حفر کنند. پس آن گودال در بقیع حفر شد و به هنگام شب، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود که آن مردان را یکی یکی بیاورند. و به این ترتیب آن مردان یکی یکی آورده و گردن زده می شدند. حییّ بن اخطب به کعب بن اسد گفت: به نظرت با آنها چه می کنند؟ کعب پاسخ داد: تو چه نحس هستی! آیا نمی بینی که آن کسی که این مردان را با خود می برد، باز نمی ایستد و کسی که برده می شود، باز نمی گردد؟ پس صبر پیشه کنید و بر دین خود بمانید. سپس کعب خوش سیما و زیباروی که دستانش به گردنش بسته شده بود را بیرون آوردند. چون نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: ای کعب! آیا سفارش ابن حَواس، همان دانشمند یهودی باهوشی که از شام نزدتان آمده بود، سودی برایت نداشت؟! کعب پاسخ داد: نوشیدن خمر و خوردن گوشت خوک را کنار گذاشتم و زندگی فقیرانه ای پیش گرفتم و به خرما اکتفا نمودم؛ در انتظار پیامبری هستم که مبعوث خواهد شد و دعوت او در مکه است و به این بحیره

(مـدینه) مهـاجرت می کنـد؛ او به تکه های نان و خرما اکتفا نموده و سوار الاغ برهنه می شود. سـرخی، در چشـمان او است و مهر نبوت، در میان دو کتف او زده شده است، شمشیر خود را بر روی شانه اش می اندازد و به این که با چه کسی روبرو شود، اهمیت نمی دهـد. سـلطه او به مناطقی که اسـبان و شتران را یارای پیمودن آن نیست، می رسد. سـپس کعب گفت: ای محمد! همین گونه بوده است و اگر یهود مرا به این که در هنگام کشـته شـدن به عجز و لابه بیفتم سـرزنش نمی کردند، تو را تصدیق نموده و به تو ایمان می آوردم؛ اما من بر دین یهود باقی می مانم. یهودی زنـدگی کردم و یهودی می میرم. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: او را پیش آوریـد و گردنش را بزنید. پس گردن او نیز زده شد. سـپس حییّ بن اخطب را آوردند. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاسق! آیا دیدی که خدا چه بر سـرت آورد؟ حییّ بن اخطب پاسخ داد: ای محمد! به خداوند سوگند! خود را در دشمنی ورزیدن با تو ملامت نمی کنم. تا آن جا که توانستم، تحریک(۱) کردم و تمام تلاش خود را به کـار گرفتم، اما کسـی که خـدا را تنها گـذارد، تنها رها می شود. سـپس حییّ بن اخطب به هنگامی که او را می بُردنـد تا گردش را بزنند، گفت:

لَعَمرُکَ ما لامَ ابنُ أخطَبَ نَفسَهُ

وَ لَکِنَّهُ مَن یَخذُلُ اللهَ یُخذَلُ

سوگنـد به جان تو حیی بن اخطب خود را سـرزنش نمی کند، اما هر کسـی که خدا را تنها گذارد (یاری نرساند)، تنها رها می شود.

پس او را بردند و گردنش را زدند. رسول الله صـلی الله علیه و آله آنان را در طول سه روز به هنگام صـبح و شام به قتل رساند و می فرمود: به آنان آب گوارا بنوشانیـد و غـذای خوب دهیـد و به اسـرای آنان نیکی ورزیـد. تا آن که همگی آنان را به قتل رسانـد، و خداونـد بر رسول خود در شـأن آنـان این آیه را نـازل کرد: «وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ» یعنی از دژهایشان «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا* وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

۱- [۱] - قلقل الشیء: آن را جنباند، پس جنبید و مضطرب شد. «لسان العرب، ریشه قلل».

وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا».(۱)

۲) طبرسی در اِعلام الوَرَی، از ابان بن عثمان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تاریک و سردی بر روی تپه ای- که الان مسجد فتح بر روی آن واقع است- ایستاد و فرمود: چه کسی می رود و از آنان برایمان خبر می آورد تا بهشت، پاداش او باشد؟ هیچ کسی برنخاست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم و سوم درخواست خود را تکرار کرد. کسی برنخاست و حذیفه برخاست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: به سوی آنان برو تا سخنانشان را بشنوی و مرا از آنان باخبر سازی. پس حذیفه رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست و چپ محافظت کن تا آن که او را نزد من بازگردانی. پیامبر صلی الله علیه و آله به حذیفه فرمود: هیچ عملی از تو سر نزند تا آن که نزد من باز گردی. چون حذیفه به راه افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و نماز گزارد. سپس با صدای حزینی ندا سر داد و عرض کرد: ای فریادرس دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان! اندوه و غم مرا بزدای؛ چرا که تو چگونگی حال من و اصحابم را مشاهده می کنی. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ، سخن تو را شنیده دعای تو را مورد اجابت قرار داده است و دیگر از دشمنت بیم و هراس نداشته باش. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو زانو نشست و دستان خود را گشود و اشک از دیدگانش جاری شد. سپس عرض کرد: سپاسگزارم، سپاسگزارم، چنان که به من و اصحابم پناه دادی. جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا! خداوند، تو را یاری کرده و بادی را از آسمان دنیا که حامل سنگریزه است و نیز بادی را از آسمان چهارم که حامل سنگ است، به سوی آنان فرستاد.

حذیفه می گوید: بیرون رفتم و مشاهده کردم که آتش آن قوم (قریش و احزاب) خاموش شده است و لشکر اول خداوند، روی آورد که همان باد شدید

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۴.

حامل سنگریزه بود و تمام آتش ها را خاموش ساخت و تمام خیمه ها را بر زمین افکند و تمام نیزه ها را بر زمین انداخت تا این که سپرهای خود را در برابر سنگریزه ها قرار می دادند و من، صدای برخورد سنگریزه ها با سپرها را می شنیدم. در این هنگام لشکر عظیم خداوند، روی آورد و ابو سفیان به سوی شتر خود رفت. سپس در میان قریش، فریاد برآورد: النَّجاء النَّجاء (فرار، فرار). سپس عُیَیَنه بن حِصن همین کار را کرد و حارث بن عَوف نیز مانند آن را انجام داد و تمام احزاب رفتند. حذیفه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و او را از آن خبر آگاه ساخت، و خداوند این آیه را بر رسول خود نازل کرد: «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»(۱) [نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند. پس بر سر آنان تند بادی و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید، فرستادیم و خدا به آن چه می کنید، همواره بیناست] رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح هنگام به همراه مسلمانان وارد مدینه شد. فاطمه سلام الله علیها آبی را برای شستشوی پیامبر صلی الله علیه و آله مهیا کرد و سر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با آن آب شست. در این هنگام جبرئیل سوار بر استری نزد پیامبر آمد، در حالی که عمامه سفیدی بر سر داشت و ردایی از ابریشم که مروارید و یاقوت از آن آویزان بود، بر دوش افکنده بود و بر آن غباری نشسته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و غبار را از روی آن زدود. جبرئیل به او گفت: خدا تو را رحمت کند! سلاح را بر زمین نهادی، در حالی که آسمانیان هنوز سلاح در دست دارند؟! و من آنان را دنبال کردم تا به رَوحاء رسیدم. سپس جبرئیل علیه السلام گفت: به سوی برادر آنها- که از اهل کتاب هستند- حمله کن. به خدا قسم! آنان را در هم می کوبم چنان که تخم مرغ بر صخره کوفته یا له می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: سپاه مهاجرین را به سوی بنی قریظه بفرست. همچنین فرمود: چنین تصمیم گرفتم که نماز عصر را تنها در بنی قریظه بخوانید. علی علیه السلام به همراه مهاجرین، بنی عبد الاشهل و بنی نَجّار همگی به سوی

۱- [۱] - احزاب/ ۹.

بنی قریظه رفتند و هیچ کس از آنان جا نماند، و پیامبر صلی الله علیه و آله دسته دسته مردان را به سوی علی علیه السلام می فرستاد. سپس برخی از آنان، تنها توانستند نماز عصر را پس از عشاء بخوانند. بنی قریظه بر بالای دژ رفته و به علی علیه السلام دشنام می دادند و می گفتند: خداوند با تو و پسرعمویت چنین و چنان کند، در حالی که علی علیه السلام ایستاده بود و جوابشان را نمی داد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آورد و مسلمانان به دورش گرد آمدند، علی علیه السلام به استقبال حضرت رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! جانم به فدای شما باد! نزد آنان نیایید. خدا خود، سزای آنان را می دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که آنان به او دشنام داده اند. سپس فرمود: اگر آنان مرا ببینند، آن دشنام هایی را که تو شنیدی بر زبان نمی آورند. پیامبر صلی الله علیه و آله روی آورد و سپس فرمود: ای برادران بوزینه! اگر ما به قومی حمله کنیم، چه بد صبحی خواهند داشت (روزگارشان سیاه است) ای بندگان طاغوت! دور شوید (مسخ شوید) که خدا شما را طرد (مسخ) نموده است. بنی قریظه از راست و چپ فریاد می زدند که «یا ابا القاسم، تا به حال تو ناسزاگو نبودی، حال تو را چه شده است؟!»

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این جملات عَنَزَه(۱) از دستش، و ردایش از پشت سر بر زمین افتاد و از شرم آن چه که به آنان گفته بود به عقب برگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و پنج شب آنان را به محاصره درآورد تا این که آنان به داوری سعد بن معاذ تن داده و راضی شدند. سعد چنین حکم کرد که مردان آنها کشته و زنان و فرزندان آنها به اسارت گرفته شوند و اموال آنان تقسیم گردد و املاک آنان، برای مهاجرین باشد نه برای انصار. پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد فرمود: در میان آنان همان حکمی را کردی که خداوند از فراز هفت آسمان حکم کرده بود. چون اسیران به مدینه آورده شدند، در خانه ای محبوس گشته و دستور داده شد تا ده تن بیرون آورده شده و امیر المؤمنین علیه السلام گردن آنها را زد. سپس دستور داده شد تا ده تن دیگر

۱- [۱] - عنزه: عصایی است که طول آن به اندازه نصف یک نیزه یا بیشتر از آن است و در آن تیغه ای به مانند سرنیزه است. «لسان العرب، ریشه عنز»

آورده شوند و زبیر آنها را گردن زد و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر کدام یک یا دو مرد از بنی قریظه را به قتل رساند. همچنین حضرت فرمود: سپس جای زخم سعد، ترکید و سرباز کرد و از آن خون جاری شد تا آن که جان سپرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا از دوش خود افکند و در تشییع جنازه سعد، بدون عبا حرکت می کرد. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله عبد الله بن عَتِیک را به سوی خیبر فرستاد و او ابو رافع بن ابی حُقَیق را به قتل رساند.(۱)

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا(۲۸) وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا(۲۹) یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ مَن یَأْتِ مِنکُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرًا(۳۰) وَمَن یَقْنُتْ مِنکُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَیْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا کَرِیمًا(۳۱)»

[ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و (خوش و) خرّم شما را رها کنم* و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است* ای همسران پیامبر! هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است* و هر کس از شما خدا و فرستاده اش را فرمان بَرَد و کار شایسته کند، پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت]

۱) محمد بن یعقوب، از حمید، از ابن سماعه، از ابن رباط، از عیص بن قاسم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی زن خود را مخیّر سازد و آن زن به جای ادامه زندگی زناشویی با این مرد، خود را برگزیند، آیا بدین وسیله آن زن، از آن مرد جدا می شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، مسئله مخیر

ص:۴۰۰

۱- [۱] - اعلام الوری، ص ۹۲.

گذاشتن تنها خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خداوند به او امر فرمود و او آن را انجام داد و اگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خود را برمی گزیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را طلاق می داد و منظور از آیه «قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» نیز همین است.(۱)

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابو صَبّاح کِنانی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چرا عدالت را در حق ما رعایت نمی کنید با این که شما رسول خدایید؟! و حفصه گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ما را طلاق دهد، در قوم خود شوهران هم کُفو خویش را می یابیم. پس به مدت بیست روز وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد. امام فرمود: خداوند به خاطر گفته های همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد. پس این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا* وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» ـ فرمود: ـ پس همسران پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و رسولش را بر گزیدند و اگر خود را برمی گزیدند، از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می شدند و اگر خدا و رسولش را برمی گزیدند، مشکلی پیش نمی آمد.(۲)

۳) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از جعفر بن سماعه، از داود بن سِرحان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زینب بنت جحش گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله گمان می کند اگر ما را طلاق دهد، شوهری غیر از او نمی یابیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان خود به مدت بیست و نُه شب کناره گیری کرده بود. چون زینب، آن مطلب را گفت، خداوند عزّ و جلّ، جبرئیل را به سوی محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و فرمود: «قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن

۱- [۱] - کافی، ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۲.

۲- [۲] - کافی، ج ۶، ص ۱۳۸، ح ۳.

كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» (هر دو آیه). پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: بلکه ما خدا، رسول او و جهان آخرت را برمی گزینیم.(۱)

۴) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن سماعه، از وُهَیب بن حَفص، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: زینب بنت جَحش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چرا عدالت را در حق ما رعایت نمی کنید با این که شما رسول خدایید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دستانت خاک آلود باد! اگر من عدالت نمی ورزم، پس چه کسی عدالت می ورزد؟ زینب گفت: ای رسول خدا! از خدا می خواهید که دستان مرا قطع کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خیر، اما دستان تو محتاج باد! زینب گفت: اگر ما را طلاق دهی در قوم خود شوهران هم کُفوی می یابیم. پس به مدت بیست و نه شب، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند به خاطر گفته های همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد و این آیه را نازل کرد: «قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (هر دو آیه) پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و رسولش را برگزیدند و هیچ مشکلی پیش نیامد، اما اگر خود را برمی گزیدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا می شدند.(۲)

۵) کلینی، از عبد الله بن جبله، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر عین این روایت را نقل می کند. همچنین کلینی، با همین سند، از یعقوب بن سالم، از محمد بن مسلم روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا مرد می تواند اختیار طلاق را به زنش واگذار کند؟ حضرت، پاسخ داد: این اختیار برای ما است نه برای کس دیگر؛ و در مورد عائشه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله مخيّر شد.

پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا و رسول او را برگزیدند و آنها تنها

۱- [۱] - کافی، ج ۶، ص ۱۳۸، ح ۴.
۲- [۲] - کافی، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۵.

می توانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را برگزینند.(۱)

۶) محمد بن یعقوب، از محمد بن ابی عبد الله، از معاویه بن حُکَیم، از صفوان و علی بن حسن بن رباط، از ابو ایوب خزّار، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون مسئله خِیار (مخیّر ساختن زن) پرسیدم و حضرت پاسخ داد: او را چه به مخیّر ساختن همسر خود؟ مسئله خِیار تنها خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. (۲)

۷) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فَضّال، از ابن بُکَیر، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند عزّ و جلّ از گفته یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به او به خشم آمد. پس آیه تخییر را نازل کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت بیست و نه شب در خانه اُمّ ابراهیم ماند و از آنان کناره گیری نمود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را فراخوانده و مخیّر ساخت و آنها او را برگزیدند و مشکلی پیش نیامد؛ ولی اگر خود را برمی گزیدند، یکی از آنان، از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می شد. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آن زن، به پیامبر صلی الله علیه و آله چه گفت؟ حضرت پاسخ داد: او گفت: آیا محمد گمان می کند که اگر ما را طلاق دهد هم کُفوی از قوم ما با ما ازدواج نخواهند کرد و ما بی شُوی خواهیم ماند؟!(۳)

۸) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از عبد الاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا محمد گمان می کند که اگر ما را طلاق دهد، هم کُفو و همطرازانی از قوم ما، با ما ازدواج نخواهند کرد؟

حضرت فرمود: پس خداوند از فراز آسمان هفتم به خشم آمد و به پیامبر خود

۱- [۱] - کافی، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۶.
۲- [۲] - کافی، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۱.
۳- [۳] - کافی، ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۱.

دستور داد تا زنان خود را مخيّر سازد و او آنان را مخيّر ساخت تا آن كه نوبت به مخيّر ساختن زينب بنت جحش رسيد و پيامبر صلى الله عليه و آله او را مخيّر ساخت و زينب، برخاست و پيامبر صلى الله عليه و آله را بوسيد و گفت: خدا و رسولش را برمى گزينم.(۱)

۹) على بن ابراهيم: شأن نزول اين آيه، اين است كه چون رسول خدا صلى الله عليه و آله از غزوه خيبر بازگشت و بر غنائم آل ابو حُقَيق دست يافت، همسران پيامبر صلى الله عليه و آله به او گفتند: غنائمى را كه به دست آوردى به ما بده. رسول خدا صلى الله عليه و آله به آنان فرمود: آن را ميان مسلمانان بر طبق آن چه كه خداوند امر فرموده تقسيم نموده ام. زنان پيامبر صلى الله عليه و آله از اين گفته خشمگين شدند و گفتند: آيا تو گمان مى كنى كه اگر ما را طلاق دهى، همطرازانى از قوم خود نمى يابيم تا با ما ازدواج كنند؟! خداوند، به خاطر گفته آنان به رسول خود خشمگين شد و به پيامبر صلى الله عليه و آله امر فرمود تا از آنها كناره گيرى كند. پس رسول خدا صلى الله عليه و آله به مدت بيست و نه روز در خانه اُمّ ابراهيم ماند و از آنها كناره گيرى نمود تا اين كه آنها خون حيض ديدند و از آن پاك شدند. سپس خداوند، اين آيه را كه آيه تخيير است، نازل كرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ» پس اولين نفر اُمّ سلمه بود كه برخاست و گفت: خدا و رسولش را برگزيدم. پس از او زنان پيامبر صلى الله عليه و آله همگى برخاستند و پيامبر صلى الله عليه و آله را در آغوش گرفتند و جمله اُمّ سلمه را تكرار نمودند. پس خداوند اين آيه را نازل فرمود: «تُرْجِى مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِى إِلَيْكَ مَن تَشَاء»(۲) [نوبت هر كدام از آن زنها را كه مى خواهى به تأخير انداز] امام صادق عليه السلام فرمود: با هر كسى كه به او پناه داد، نكاح نموده و هر كس را كه موعد او را به تأخير انداخت، طلاق داد. آيه «تُرْجِى مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِى إِلَيْكَ مَن تَشَاء» به همراه آيه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا

۱- [۱] - كافى، ج ۶، ص ۱۳۸، ح ۳.
۲- [۲] - احزاب/ ۵۱.

جَمِيلًا* وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» نازل شده است، ولی در موقع کتابت قرآن، آن را به تأخیر انداخته اند. سپس خداوند عزّ و جلّ، زنان پیامبر را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا».(۱)

۱۰) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: به زن پیامبر صلی الله علیه و آله دو اجر داده می شود و عذاب او دو برابر است و همه آن در آخرت است؛ چرا که مکان اجر و عذاب، آن جا می باشد.(۲)

۱۱) علی بن ابراهیم، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الله بن غالب، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از حمّاد، از حَریز روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از فاحشه، قیام علیه امام با شمشیر است.(۳)

۱۲) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از کَرّام، از محمد بن مسلم، از امام صادق روایت می کند که گفت: حضرت به من فرمود: آیا معنای «فاحشه مبیّنه» را می دانی؟ محمد بن مسلم پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: منظور، جنگیدن با امیر المؤمنین علیه السلام یعنی همان اهل [جنگ] جمل است.(۴)

۱۳) طبرسی، از محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از علی بن عبید الله بن حسین، از پدرش، از علی بن حسین زین العابدین علیه السلام روایت می کند که مردی به حضرت فرمود: شما اهل بیت علیهم السلام، آمرزیده شده اید.

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۱۳.

راوی می گوید: امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ما شایسته ایم که همان حکمی که خداوند در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جاری نمود، در مورد ما نیز جاری نماید و آن طور که تو می گویی نیست. ما برای هر کسی که به ما نیکی می کند، اجری دو برابر و برای کسی که به ما بدی می کند، عذابی دو برابر قائل هستیم. سپس حضرت این دو آیه را قرائت فرمود.(۱)

«وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی...إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا(۳۳)»

«وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی وَأَقِمْنَ الصَّلَاهَ وَآتِینَ الزَّکَاهَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا(۳۳)»

[و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینتهای خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند]

۱) علی بن ابراهیم، از حمید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی» فرمود: یعنی جاهلیت دیگری خواهد بود.(۲)

۲) ابن بابویه، از علی بن احمد دقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از حمزه بن قاسم، از ابو الحسن علی بن جنید رازی، از ابو عَوانه، از حسن بن علی، از عبد الرزاق، از پدرش، از مینا، بنده عبد الرحمن بن عوف، از عبد الله بن مسعود روایت می کند که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسی شما را پس از وفاتتان، غسل می دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: هر پیامبری را وصی و جانشین او غسل می دهد. عرض کردم: ای رسول خدا!

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

وصیّ شما کیست؟ حضرت پاسخ داد: علی بن ابی طالب علیه السلام. عرض کردم: ای رسول خدا! او چند سال پس از شما زندگی می کند؟ حضرت پاسخ داد: سی سال زندگی می کند، یوشع بن نون، جانشین موسی بود و پس از موسی علیه السلام سی سال زیست و صفراء دختر شعیب زن موسی علیه السلام، علیه او قیام کرد و گفت: من شایسته تر از تو به جانشینی موسی هستم. پس یوشع با صفراء پیکار کرد و جنگجویان او را کشت و او را به اسارت درآورد و در دوره اسارت به نیکی با او رفتار کرد؛ و دختر ابو بکر نیز علیه علی علیه السلام به همراه چندین و چند هزار تن از امت من قیام خواهد کرد و علی علیه السلام با او نبرد می کند و جنگجویان او را می کشد و او را به اسارت درمی آورد و در دوره اسارت با او به نیکی رفتار می کند و خداوند در شأن او آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» را نازل کرد و منظور از آن، صفراء دختر شعیب است.(۱)

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از مفضل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فرمود: منظور، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان می باشد و هر کس وارد ولایت شود، در بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است.(۲)

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابو سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان،از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»(۳) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. ابو بصیر می گوید: عرض کردم: مردم می گویند: چرا نام علی علیه السلام و اهل بیتش در کتاب

۱- [۱] - کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۸.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۵۴.

۳- [۳] - نساء/ ۵۵.

خداوند نیامده است؟ امام علیه السلام پاسخ داد: به آنها بگویید: نماز در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، ولی خداوند برای آنان ذکر نکرد که سه رکعت یا چهار رکعت خوانده شود تا این که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله تعداد رکعات آن را برای آنان تفسیر و تبیین نمود. همچنین زکات در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، اما خداوند برای آنان ذکر نکرد که باید از هر چهل درهم، یک درهم به عنوان زکات بدهند تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدار زکات را برای آنان تفسیر و تبیین نمود. همچنین حج، در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد؛ اما خداوند برای آنان ذکر نکرد که هفت بار باید طواف کنید، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعداد طواف را برای آنان تفسیر و تبیین کرد؛ همین طور آیه «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» نازل شد و شأن نزول آن علی، حسن و حسین علیهم السلام بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای او است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش و وصیت می کنم؛ زیرا من از خدا خواسته ام که میان آن دو جدایی نیندازد تا آن که آن دو را در کنار حوض، نزد من بیاورد و خداوند این خواسته را اجابت نمود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان (اهل بیت) چیزی نیاموزانید؛ زیرا آنان داناتر از شما هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای دیگر فرمود: آنان (اهل بیت) شما را از درب هدایت بیرون نمی برند و در درب ضلالت و گمراهی وارد نمی سازند. پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش می ماند و این که منظور از اهل بیت او چه کسانی هستند را تبیین نمی کرد، آل فلان و آل فلان ادعا می کردند که آن آیه در شأن آنها نازل شده و آنان اهل بیت پیامبرند؛ اما خداوند عزّ و جلّ در تصدیق و تأیید پیامبر خود، در کتابش این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و ماجرا از این قرار بود که علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله که در خانه اُمّ سلمه بود آنان را زیر عبا برد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! هر پیامبری، اهل بیت و چیز گرانبهایی دارد و اینان، اهل بیت و چیز گرانبهای من هستند. اُمّ سلمه عرض کرد:

آیـا من از اهـل بیت شـما نیسـتم؟ حضـرت پاسـخ داد: تو در مسـیر خیر و نیکی هستی، امـا اینان، اهل بیت و چیز گرانبهای من هستند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، علی علیه السلام شایسته تر از مردم نسبت به خودشان بود؛ زیرا رسول خدا صـلی الله علیه و آله در موارد بسـیاری امر امامت او را به مردم ابلاغ کرده بود و او را جانشین خود در میان مردم قرار داده و در روز غـدیر خم، دست او را بر فراز برده بود. چون علی علیه السـلام درگـذشت، قادر نبود و این حق را نداشت که پسـران خود، محمـد یا عباس یا دیگر فرزندان خود را جانشـین قرار دهد؛ بنابراین امام حسن علیه السـلام و امام حسـین علیه السـلام به علی علیه السـلام عرض کردنـد: خداونـد تبـارک و تعـالی آیه تطهیر را در شـأن ما نازل کرده است، چنان که در شأن تو نازل کرده بود و مردم را به اطـاعت و پیروی از مـا فرمان داد، چنان که به پیروی از تو فرمان داده بود و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، امر امامت ما را به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو را به مردم ابلاغ فرموده بود و خداوند، ما را از پلیدی و گناه مطهر ساخته، چنان که تو را از پلیـدی و گناه مطهر ساخته بود. چون علی علیه السـلام درگذشت، امام حسن علیه السـلام به خاطر سن بیشتر، برای امامت، شایسـته تر از امام حسـین علیه السلام بود و چون امام حسن علیه السلام در گذشت، نمی توانست و در اختیار او نبود که فرزنـدان خود را جانشـین قرار دهـد و خداونـد عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ»(1) [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند]

پس خداوند، امامت را در نسل او قرار داد؛ بنابراین امام حسـین علیه السـلام به امام حسن علیه السـلام گفت: خداوند تبارک و تعالی مردم را به اطاعت و پیروی از من فرمان داد، چنان که به من پیروی از تو و پـدرت را فرمان داده بود و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله امر امـامت مرا به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امر امامت تو و پـدرت را به مردم ابلاغ فرمود، و خداونـد متعال مرا از رِجس (شَـک) مطهر سـاخته است، همـان طور که تو و پـدرت را از رِجس (شَـک) مطهر سـاخته است. چون امـامت به امام حسین علیه السلام رسید، هیچ یک از اهل بیت او قادر نبودند که

۱- [۱] - انفال/ ۷۵.

ادعای امامت کنند و آن را حق خود بدانند؛ چنان که او ادعای امامت پس از برادر و پدر خود داشت. حتی اگر خود حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام می خواستند که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کنند، قادر نبودند و این امر در اختیار آنان نبود.

سپس با رسیدن امامت به امام حسین علیه السلام تأویل آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» اجرا شد. پس از امام حسین علیه السلام امامت به علی بن حسین علیه السلام و پس از ایشان به محمد بن علی علیه السلام رسید. حضرت فرمود: رجس، به معنای شک است و به خدا سوگند! ما هیچ گاه در پروردگارمان شک نمی ورزیم.(۱) همچنین محمد بن یعقوب، عین این روایت را از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حُرّ و عمران بن علی حلبی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.(۲)

۵) محمد بن حسن صفار، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رِجس به معنای شک است، و ما هرگز در دینمان شک نمی ورزیم.(۳)

۶) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از عبد الله بن جعفر بن حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از نضر بن شعیب، از عبد الغَفّار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فرمود: رجس، به معنای شک است.(۴)

۷) ابن بابویه، از علی بن حسین بن محمد، از هارون بن موسی تلعکبری، از عیسی بن موسی هاشمی در سامّراء، از پدرم، از پدرش، از اجدادش، از حسین بن

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، ح ۳.

۴- [۴] - معانی الاخبار، ص ۱۳۸، ح ۱.

علی، از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانه اُمّ سلمه بود، رفتم و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این آیه در شأن تو و دو فرزندت (حسن و حسین) و امامانی که از نسل تو هستند، نازل شده است. علی علیه السلام می فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! چند امام پس از شما می آیند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اول آنها، تو (ای علی) هستی، سپس دو پسرت: حسن و حسین و پس از حسین، پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش جعفر و پس از جعفر، پسرش موسی و پس از موسی، پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش علی و پس از علی، پسرش حسن و پس از حسن، پسرش حجّت است که همگی از نسل حسین علیهم السلام هستند.

نام های آنان را بر روی ساق عرش دیدم که این گونه نوشته شده بود؛ پس از خداوند پرسیدم که اینان کیستند؟ خداوند پاسخ داد: ای محمد! اینان امامان پس از تو هستند که پاک و معصوم می باشند و دشمنان آنان، ملعون هستند.

۸) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان واسطی، از عمویش عبد الله بن کثیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شأن نزول آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، امیر المؤمنین علیه السلام امام شد. پس از او حسن و پس از او حسین علیهما السلام امام شدند. سپس تأویل آیه «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ» (۱) [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند] اجرا شد و علی بن حسین علیه السلام امام گردید. سپس این حکم در ائمّه که از نسل علی بن حسین علیه السلام هستند و

۱- [۱] - انفال/ ۷۵.

یکی پس از دیگری جانشین و وصی بودند، جاری شد. پس اطاعت از آنان، به منزله اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنان، به منزله نافرمانی از خداوند عزّ و جلّ است.(۱)

۹) ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدِّب و جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت نقل می کند که در ماجرای مأمون و علما و سؤالات آنان از امام رضا علیه السلام، حضرت فرمود: وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به عترت مطهر او- و نه غیر آنان- رسید. مأمون پرسید: عترت مطهر چه کسانی هستند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود مورد توصیف قرار داده است. امام علیه السلام این آیه را قرائت نمود: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» امام علیه السلام در ادامه فرمود: آنان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان فرمود: من در میان شما، دو چیز گرانبها برجای می گذارم: کتاب خداوند و عترتم که اهل بیت من هستند. آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که در کنار حوض نزد من آیند. سپس خوب نظر کنید که چگونه پس از من از آنان دنباله روی می کنید. ای مردم! به آنان چیزی نیاموزید؛ چرا که آنان داناتر از شما هستند. همچنین در این حدیث آمده که علما از امام رضا علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند مسئله اصطفاء (خلافت) را در قرآن تبیین نموده است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند مسئله اصطفاء را به غیر از باطن قرآن، در دوازده مورد از ظاهر قرآن تبیین نموده است. اولین مورد آن، آیه «وأنذِر عَشیرَتَک الأقرَبین و رَهطَك المُخلصین» است که در قرائت اُبیّ بن کعب این گونه آمده و در مصحف عبد الله بن مسعود این گونه مرقوم است. این آیه، منزلت رفیع و فضیلت بسیار و شرف بزرگی است که خداوند عزّ و جلّ از آن، اهل بیت را قصد کرده و آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نموده است. پس این آیه، اولین مورد بود. آیه دوم که مبین مسئله اصطفاء (خلافت) است، آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۲.

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» است و تنها، شخص لجوج و خیره سر، منکر این فضیلت می شود؛ زیرا این، فضیلتی است که بعد از طهارت و پاکی برون و درون حاصل می شود. پس این آیه، نشان دهنده فضیلت دوم است. سپس امام در آن حدیث به ذکر بقیه آن دوازده مورد پرداخت.(۱)

۱۰) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حکم بن مسکین ثقفی، از ابو جارود و هشام ابو ساسان و ابو طارق سرّاج، از عامر بن وائله روایت می کند که گفت: در روز شورا، در خانه بودم و از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردم ابو بکر را به خلافت برگزیدند، در حالی که به خداوند سوگند! من مستحق تر و شایسته تر از او به امر خلافت بودم و ابو بکر عمر را به خلافت برگزید، در حالی که به خداوند سوگند! من مستحق تر و شایسته تر از او به خلافت بودم و عمر نزدیک مرگ خود، مرا به همراه پنج نفر دیگر قرار داد و من ششمی آنها بودم، در حالی که هیچ کدام برتری و فضیلتی بر من نداشتند و اگر می خواستم، دلائلی را برایشان می آوردم که هریک از عرب، عجم، کفار ذمّی و مشرکین، قادر به تغییر و نقض آن دلائل نبودند. سپس حضرت علی علیه السلام به ذکر آن دلایلی که برای اهل شورا آورده بود پرداخته و فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا در میان شما کسی هست که آیه تطهیر که خداوند آن را بر رسول خود صلی الله علیه و آله نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در شأن او باشد؟ رسول خدا، عبای خیبری خود را گرفت و بر دوش خود انداخت و من، فاطمه، حسن و حسین را در آن جای داد و سپس فرمود: پروردگارا! اینان، اهل بیت من هستند، پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. اهل شورا در جواب گفتند: خدایا نه، این آیه در شأن ما نازل نشده است.(۲)

۱۱) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از عبد الرحمن بن محمد حسنی، از

ص:۴۱۳

۱- [۱] - امالی، ص ۴۲۱، ح ۱.

۲- [۲] - خصال، ص۳۵۵، ح ۳۱.

ابو جعفر محمـد بن حفص خثعمی، از حسن بن عبـد الواحـد، از احمد بن تغلبی، از احمد بن عبد الحمید، از حفص بن منصور عطار، از ابو سعید ورّاق، از پدرش، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از جدّش علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون مردم پس از وفات پیامبر صـلی الله علیه و آله با ابو بکر بیعت نمودند و با علی بن ابی طالب علیه السـلام بیعت نکردنـد، ابو بکر به علی علیه السـلام خوشـرویی نشـان می داد، ولی علی علیه السـلام از او بریـده بود و روی خوش به او نشان نمی داد. این امر، بر ابو بکر گران آمـد و دوست داشت که با حضـرت ملاقات و از او دلجویی کنـد و به خاطر آن که مردم او را به خلافـت برگزیدنـد و در امور و مسائـل امت از او تقلیـد می کننـد- در حـالی که خود او رغبتی به این امر نـدارد و از آن کناره گیری می کنـد- از علی علیه السـلام معذرت خواهی کند. پس مخفیانه نزد علی علیه السـلام آمد و از او خواست که در خلـوت بـا او صـحبت کنـد. ابـو بکر بـه علی علیـه السـلام عرض کرد: ای ابـو الحسن! به خداونـد سوگنـد! این امر (رسـیدن به خلافـت) بـا توافق من صورت نگرفت و من به آن چه که در آن واقع شـدم (خلافت)، رغبت و شوق نداشـتم و از خود مطمئن نیستم که بتوانم پاسخ گوی نیاز این امت باشم و این که من خلافت را به دست گرفتم، به خاطر این نبود که من مال فراوانی یا عشـیره و خویشاوندان بیشتری دارم یا این که بخواهم آن را از دیگران به زور بگیرم و غصب کنم. پس چرا در درون خود آن چه را که مستحق آن نیستم می پرورانی و نسبت به این که من خلیفه شده ام، از من اظهار کراهت و بیزاری می کنی و با چشم تنفر به من می نگری؟ حضرت فرمود: علی علیه السلام پاسخ داد: اگر تو میلی به خلافت نداشتی و به آن اشتیاق نمی ورزیدی و نسـبت به آن چه که در امور خلافت بایـد انجام دهی و نیازهای آن را برطرف سازی به خود اطمینان داشتی، پس چه چیز تو را به پذیرش خلافت سوق داده است؟ ابو بکر پاسخ داد: دلیل پذیرش خلافت از سوی من حدیثی بود که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـنیدم که فرمود: خداوند، امت مرا بر گمراهی، گرد هم نمی آورد پس چون اجتماع و گرد آمدن تمام مردم را دیـدم که از من می خواسـتند تا خلیفه شوم، از حدیث پیامبر صـلی الله علیه و آله پیروی کردم و این که اجتماع آنان بر خلاف هـدایت و در مسـیر گمراهی باشـد را غیر ممکن دانسـتم، خواسـته آنان را اجابت نمودم و اگر می دانسـتم که احـدی مخالفت ورزیده، از پذیرش خلافت امتناع می ورزیدم. حضرت

فرمود: علی علیه السلام فرمود: اما در مورد این که گفتی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند، امت مرا بر گمراهی گرد هم نمی آورد، باید بگویم آیا من جزء این امت بودم یا نه؟ ابو بکر پاسخ داد: آری. علی علیه السلام فرمود: آیا آن گروه که متشکل از سلمان، عمّار، ابوذر، مقداد، ابن عباده و چند تن دیگر از انصار که با آنها بودند و با خلافت تو مخالفت ورزیدند، جزء این امت بودند یا نه؟ ابو بکر پاسخ داد: همه آنها جزء این امت هستند. علی علیه السلام فرمود: چگونه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می کنی، در حالی که اینان که هیچ یک از این امت به آنان عیبی وارد نمی کنند و نقطه ضعفی ندارند و در همراهی پیامبر و دادن مشورت به وی هیچ کوتاهی نکردند، با تو مخالفت ورزیدند. ابو بکر پاسخ داد: پس از آن که کار، از کار گذشت و خلافت مسجّل شد، به مخالفت آنان پی بردم و ترسیدم که اگر خلافت را کنار بگذارم، اوضاع و احوال امت وخیم شود و مردم از این اسلام مرتد شوند و اگر شما با من همراهی کنید و به من پاسخ مثبت دهید، به دین ضربه کمتری می زند و بار منفی کمتری برای دین دارد و بهتر از آن است که مردم با یکدیگر بجنگند و به کفر بازگردند. از سوی دیگر دریافتم که تو بدون من نمی توانی این مردم را آرام کنی و دین آنها را نگهداری. علی علیه السلام پاسخ داد: آری، اما به من بگو کسی که مستحق خلافت است، باید چه ویژگی هایی داشته باشد؟ ابو بکر پاسخ داد: او باید پند دهنده و با وفا باشد و از چاپلوسی و طرفداری از خویشاوندان پرهیز کند و باید سیرت نیکو داشته باشد و عدالت را اظهار و اجرا نماید؛ همچنین باید به قرآن و سنّت علم داشته باشد و کلام او فصل الخطاب باشد و او باید نسبت به دنیا، زهد پیشه کرده و میل اندکی به آن داشته باشد و حق مظلوم را از ظالم بستاند، چه خویشاوند او باشد یا یک شخص غریبه. ابو بکر پس از ذکر این اوصاف، ساکت شد. پس علی علیه السلام به او فرمود: ای ابو بکر! تو را به خداوند سوگند می دهم، این صفات را در خود می یابی یا در من؟ ابو بکر پاسخ داد: در شما، ای ابو الحسن! سپس علی علیه السلام دلایلی که برای ابو بکر از کلام خداوند سبحان و رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بود ذکر نمود تا آن که فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم، آیه تطهیر در شأن من، همسر و فرزندانم نازل شد یا در شأن تو و اهل بیتت؟ ابو بکر پاسخ داد: بلکه در شأن شما و اهل بیتتان. علی علیه السلام فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم، آیا رسول خدا

صلی الله علیه و آله در روز کساء در شأن من، همسر و فرزنـدانم دعا فرمود که: «خدایا! اینان اهل من هسـتند، آنان را از آتش (جهنم) دور بـدار» یـا در شـأن تو؟ ابو بکر پاسـخ داد: بلکه در شأن شـما، همسـر و فرزنـدان شـما این دعا را فرمود. سـپس امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد فضیلت را بر شمرد. (در آن حدیث، پس از بر شمردن آن هفتاد فضیلت، چنین آمده:) همچنان علی علیه السـلام فضـایلی را که خداونـد برای او و نه برای ابو بکر قرار داده را بر می شـمرد و می پرسـید: آیا این فضـیلت برای من است یا برای تو؟ و ابو بکر پاسخ می داد: بلکه آن فضـیلت برای شما است. حضرت فرمود: به خاطر این و مانند آن، او مستحق خلافـت و به عهـده گرفتن امور امت محمـد صـلی الله علیه و آله بود. علی علیه السـلام به ابو بکر فرمود: چه چیز تو را در برابر خدا و رسول و دین او مغرور ساخته و فریب داده که با این که مایحتاج دینداران در تو نیست، خلافت آنها را به دست گرفتی. حضـرت فرمود: در این هنگـام اشک از چشـمان ابو بکر جاری شـد و گفت: راست گفتی ای ابا الحسن! امروز را به من مهلت بده تا در مورد حال خود و آن چه از شما شنیدم، تدبیری بیاندیشم. حضرت فرمود: علی علیه السلام به ابو بکر فرمود: امروز را به تو مهلت می دهم ای ابو بکر! ابو بکر از نزد علی علیه السـلام بـاز گشت و آن روز را بـا خود خلوت کرد و به هیـچ کسـی تا شب اجـازه نـداد که نزد او برود. عمر در میـان مردم تردد می کرد که به او خـبر رسـید ابـو بکر بـا علی علیه السـلام در خلوت ملاقات کرده است.ابو بکر آن شب را به همان حال گذراند و رسول خدا صـلی الله علیه و آله را در خواب دید که برای او در همان جایی که همیشه می‌نشست، جلوه گر شده است. ابو بکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت تا به او سلام کند؛ اما رسول خدا صـلی الله علیه و آله رویش را برگرداند. ابو بکر به پیامبر صـلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به کاری امر فرمودیـد که من آن را انجام نـدادم؟ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله پاسـخ داد: سـلام تو را پاسـخ می گویم، و بدان که تو با کسـی که خداونـد و رسول او، به او ولا‌یت بخشـیده و او را خلیفه گردانیـده، دشـمنی ورزیـده ای! آن حق را (خلافـت را) به اهلش بازگردان. ابو بکر می گوید: عرض کردم: اهل آن حق کیست؟ رسول خدا صـلی الله علیه و آله پاسخ داد: همان کسـی است که تو را مورد ملامت قرار داده است و او علی علیه السلام می باشد. ابو بکر عرض کرد: ای

رسول خدا! جانشینی شما را به او بازگرداندم. حضرت فرمود: ابو بکر شب را به صبح رساند و گریست و به علی علیه السلام عرض کرد: دستتان را بگشایید و ابو بکر با او بیعت نمود و خلافت را به او واگذار کرد و به او عرض کرد: بیایید به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم تا مردم را از خوابی که دیشب دیدم و ماجرای من و شما آگاه سازم و خود را از دایره خلافت بیرون کشیده و آن را به شما واگذار کنم. حضرت فرمود: علی علیه السلام فرمود: موافقم. ابو بکر که رنگش پریده بود از نزد علی علیه السلام برخاست و بیرون رفت و در راه، ناگهان به عمر که در جست و جوی او بود، برخورد. عمر به او گفت: تو را چه شده، ای خلیفه رسول خدا؟ ابو بکر او را از آن چه بر او گذشته بود و خوابی که دیده بود و ماجرای میان خود و علی علیه السلام آگاه ساخت. عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا! تو را به خداوند سوگند می دهم که با جادوی بنی هاشم، فریب نخوری؛ چرا که این اولین بار نیست که آنان از جادو و سحر استفاده می کنند. آن قدر با او سخن گفت تا این که او را منصرف کرد و از خواسته اش بازداشت و او را به ادامه خلافت ترغیب کرد و به او امر کرد که بر آن ثابت قدم باشد و به امور آن بپردازد. حضرت فرمود: علی علیه السلام در همان زمانی که با ابو بکر قرار گذاشته بود، به مسجد الحرام آمد و هیچ یک از آنان را در آن جا ندید و دریافت که شرارتی از سوی آنان صورت گرفته است. پس در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست. سپس عمر از کنار حضرت عبور کرده و گفت: «یا علی! دون ما تروم خرط القتاد»(۱) [دست کشیدن بر بوته خار، از آن چه تو قصد آن را داری، آسان‌تر است] علی علیه السلام به ماجرا پی برد و برخاست و به خانه اش بازگشت.(۲)

۱۲) ابن بابویه، با سند خود از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیّه- که خدا از او خشنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که علی علیه السلام در حدیثی با رئیس

۱- [۱] - مثلی است که برای یک امر مشکل زده می شود. «المستقصی فی أمثال العرب، ج ۲، ص ۸۲». قتاد: خار مغیلان «لسان العرب، ریشه قتد»

۲- [۲] - خصال، ص ۵۴۸، ح ۳۰.

یهودیان پیرامون مواردی که خداوند، جانشینان پیامبر را با آنها امتحان می کند سخن گفت. راوی، حدیث را تا این جا نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: دریافتم که باید جام غم نوشیده و آه بکشم و صبر پیشه سازم تا آن که خداوند، گشایشی حاصل کند یا آن چه را که مطلوب من است، مقدر سازد تا به بخت خود بیفزایم و با گروهی که حالتشان را توصیف نمودم، همراه شوم «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»(۱) [و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است] و ای برادر یهودی! اگر از این اوضاع بیم نداشتم و حق خود را (خلافت را) طلب می کردم، از کسی که آن را برای خود خواسته بود، شایسته تر بودم؛ زیرا آن دسته از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که درگذشتند و آنانی که در حضور تو هستند، می دانند که تعداد من بیشتر، قبیله من شریف تر، مردان من شجاع تر و ثابت قدم تر و فرمانبردارتر، و حجت و دلیل من آشکارتر، و فضایل و آثار من در این دین بیشتر بوده است و دلیل آن، سوابق من، نزدیکی و حق وراثت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. علاوه بر این که من، به خاطر وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ کس قادر به انکار آن نیست و به دلیل بیعتی که از پیش برگردن کسانی بود که با من بیعت کرده بودند، مستحق خلافت بودم. محمد صلی الله علیه و آله درگذشت و ولایت امت در دستان او و در خانه او بود و نه دستان و خانه آنانی که به آن دست درازی کرده بودند و ولایت، خاص اهل بیت او است که خداوند پلیدی و گناه را از آنان زدوده و آنان را مطهر ساخته است و آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص ولایت امت، شایسته تر از دیگران در تمام خصائص و ویژگی ها بودند. سپس علی علیه السلام رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا این گونه نیست؟ آنان پاسخ دادند: آری، ای امیر المؤمنین.(۲)

این حدیث، در این جا به طور خلاصه آورده شده و سند آن پیش از این در تفسیر آیه «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ»(۳) [برخی از آنان به شهادت رسیدند] آمده است.

ص:۴۱۸

۱- [۱] - احزاب/ ۳۸.

۲- [۲] - خصال، ص ۳۷۴.

۳- [۳] - احزاب/ ۲۳.

۱۳) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن موسی دقّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکَتِّب و علی بن عبد الله ورّاق- که خداوند از او خشنود باد- از ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از سلیمان بن حکیم، از ثور بن یزید، از مکحول روایت می کند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آن دسته از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که آیات خداوندی را در سینه دارند، می دانند که تمام فضایل و مناقب آنان در من است؛ اما هفتاد فضیلت برای من است که هیچ کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با من در آن سهیم نیستند و تنها به من اختصاص دارد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین! مرا از آن فضایل آگاه سازید. امیر المؤمنین علیه السلام آن فضایل را برشمرد تا آن که فرمود: هفتادمین فضیلت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و من، همسرم فاطمه سلام الله علیها، دو پسرم حسن و حسین علیهما السلام را خواباند و عبای سفید کوتاهی را بر روی ما انداخت. پس خداوند در شأن ما این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» و جبرئیل علیه السلام فرمود: ای محمد! من، یکی از شما (اهل بیت) هستم. پس ششمی ما (اهل بیت)، جبرئیل علیه السلام بود.(۱)

۱۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عثمان بن عیسی و حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به ابو بکر فرمود: ای ابو بکر! آیا قرآن، می خوانی؟ ابو بکر پاسخ داد: آری. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به من بگو آیا آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» در شأن ما نازل شده است یا در شأن دیگران؟ او پاسخ داد: بلکه در شأن شما نازل شده است.(۲)

۱۵) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن علی بن بزیع، از اسماعیل بن بشّار هاشمی، از قتیبه بن محمد اعشی، از هاشم بن برید، از زید بن

۱- [۱] - خصال، ص ۵۷۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۴.

علی، از پدرش، از جدش علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه بود که حریره ای(۱) آورده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنها از آن خوردند، سپس پوشش خیبری را بر آنها انداخت. سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من، یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ حضرت پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۲)

۱۶) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: خداوند عزّ و جلّ، ما اهل بیت را بر دیگران برتری داده است و چگونه این طور نباشد در حالی که خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟ پس خداوند گناهان ظاهری و باطنی را از ما زدوده است. بنابراین ما در مسیر حق می باشیم.(۳)

۱۷) محمد بن عباس، از عبد الله بن علی بن عبد العزیز، از اسماعیل بن محمد،از علی بن جعفر بن محمد، از حسین بن زید، از عمر بن علی علیه السلام روایت می کند که گفت: پس از آن که علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه السلام در میان مردم خطبه ای ایراد نموده و فرمود: امشب، مردی از دنیا رفته که هیچ یک از گذشتگان در هیچ از یک علوم بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان، او را درک نخواهند کرد. او از خود بر روی زمین، هیچ زردی یا سفیدی (کنایه از طلا و نقره) را بر جا نگذاشته است، مگرهفتصد درهم، که این مقدار از بخشش او باقیمانده بود و می خواست که با آن خادمی را برای خانواده اش خریداری کند. سپس امام حسن علیه السلام فرمود: ای مردم! هر کس که مرا شناخته که شناخته؛

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۷، ح ۲۱.

۲- [۲] - حریره: آردی است که به همراه شیر یا روغن پخته می شود. «المعجم الوسیط، ریشه حرر».

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۲۲.

اما اگر کسی مرا نمی شناسد[بداند که] من، حسن بن علی و پسر کسی هستم که بشارت دهنده و هشدار دهنده بود و با اذن خداوند، مردم را به سوی خداوند فرامی خواند و چراغ روشنی بخش بود. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل در میان آنان از آسمان نازل می شد و به سوی آن صعود می کرد و من از اهل بیتی هستم که خداوند، پلیدی و گناه را از آنان زدود و آنان را مطهّر ساخت.(۱)

۱۸) محمد بن عباس، از مظفر بن یونس بن مبارک، از عبد الاعلی بن حمّاد، از مخوّل بن ابراهیم، از عبد الجبار بن عباس، از عمّار دُهنی، از عَمره بنت اَفعَی، از امّ سلمه روایت می کند که گفت: این آیه در حالی در خانه من نازل شد که هفت تن در آن بودند: جبرئیل، میکائیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. امُ سلمه گفت: من دمِ در ایستاده بودم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو یکی از همسران پیامبر هستی؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود که: تو از اهل بیت هستی.(۲)

۱۹) شیخ در کتاب امالی خود، از ابو عبد الله محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر- که رحمت خدا بر او باد- از احمد بن عیسی بن ابو موسی در کوفه، از عبدوس بن محمد حضرمی، از محمد بن فرات، از ابو اسحاق، از حارث،از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بامداد به در خانه ما می آمد و می فرمود: نماز، نماز، خدا شما را رحمت کند! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(۳) شیخ در کتاب امالی خود، این حدیث را از ابو بکر محمد بن عمر روایت کرده است و بقیه سند و متن را نیز در آن ذکر کرده است.(۴)

۲۰) شیخ، از ابو عمر، از احمد بن محمد، از حسین بن عبد الرحمن بن محمد

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۲۲.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۲۴.

۳- [۳] - امالی، ج ۱، ص ۸۷.

۴- [۴] - امالی، ص ۳۱۸، ح ۴.

ازدی، از پدرش، از عبد النور بن عبد الله بن شیبان، از سلمان بن قَرم، از ابو جَحّاف و سالم بن ابی حفصه، از نُفیع ابی داود، از ابو حمراء روایت می کند که گفت: با چشمان خود مشاهده نمودم که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت چهل صبح به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و دو لنگه در را گرفته و می فرمود: درود و رحمت خدا بر شما اهل بیت باد! بشتابید به سوی نماز. خداوند شما را رحمت کند! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(۱)

۲۱) شیخ، از ابو عمر عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن مهدی، از احمد بن محمد یعنی ابن سعید بن عقده، از احمد بن یحیی، از عبد الرحمن، از پدرش، از ابو اسحاق، از عبد الله بن مغیره، بنده امّ سلمه، از امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که گفت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرمود تا شخصی را به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بفرستم. چون آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در سمت راست خود، حسن علیه السلام را در سمت چپ خود، حسین علیه السلام را در مقابل شکم خود و فاطمه سلام الله علیها را کنار پاهای خود در آغوش گرفت و سپس فرمود: خدایا! اینان، اهل و عترت من هستند، پس پلیدی و گناه را از از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه این جمله را تکرار کرد. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو- ان شاء الله- در مسیر خیر و نیکی هستی.(۲)

۲۲) شیخ با سند خود، از علی بن حسین علیه السلام، از امّ سلمه روایت می کند که گفت: این آیه در خانه من و در روزی که نوبت من بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من حضور داشت، نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور خواست و جبرئیل

۱- [۱] - امالی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- [۲] - امالی، ج ۱، ص ۲۶۹.

عبای فدکی را بر روی آنان انداخت و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینان، اهل بیت من هستند. خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهّر ساز. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا من یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: ای جبرئیل! تو یکی از ما هستی. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت تو هستم؟ پس آمدم تا در میان آنان قرار گیرم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ سلمه! در جای خود باقی بمان. تو در مسیر خیر و نیکی هستی و از همسران رسول خدا می باشی. جبرئیل گفت: ای محمد! بخوان «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» که در شأن رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم سلام الله اجمعین می باشد.(۱)

۲۳) شیخ از حفّار، از ابو بکر محمد بن عمّار جِعابی حافظ، از ابو الحسن علی بن موسی خزّار از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از ثویر بن ابی فاخته، از عبد الرحمن بن ابی لیلی، از پدرش روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در جنگ خیبر به دست علی بن ابی طالب علیه السلام داد و خداوند به وسیله او خیبر را فتح نمود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در روز غدیر خم، به فراز برد و به مردم اعلام نمود که او مولای تمام مردان و زنان مؤمن است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو از من، و من از تو هستم. همچنین به او فرمود: تو بر اساس تأویل می جنگی، چنان که من بر اساس تنزیل قرآن پیکار کردم. همین طور به او فرمود: تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پیامبری پس از من نیست. همچنین به او فرمود: من با هر کس که تو صلح کنی، صلح می کنم و با هر کس که تو بجنگی، می جنگم. همچنین به او فرمود: تو عروه الوثقی (دستگیره بسیار محکم) هستی. در جای دیگر به او فرمود: تو پس از من مسائلی را که بر آنان مشتبه می شود، تبیین می سازی؛ و نیز به او فرمود: تو پس از من، امام و ولیّ هر مرد و زن مؤمن هستی. در جای

۱- [۱] - امالی، ج ۱، ص ۳۷۸.

دیگر به او فرمود: تو همان کسی هستی که خداوند در شأن تو فرمود: «وَ أَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ»(۱) [و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر] همچنین به او فرمود: تو همان کسی هستی که سنت من را در پیش می گیری و از آیین من دفاع می کنی. در جایی دیگر به او فرمود: من اولین کسی هستم که زمین شکافته شده و خارج می شوم و در آن هنگام تو به همراه من هستی. همچنین به او فرمود: من اولین کسی هستم که وارد بهشت می شوم و تو پس از من وارد آن می شوی و سپس حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام وارد آن می شوند. در جای دیگر به او فرمود: خداوند به من وحی نمود که فضیلت و برتری تو را آشکار سازم و من آن را در میان مردم آشکار ساختم و آن چه که خداوند دستور تبلیغ و رساندن آن را به من داده بود، به مردم ابلاغ نمودم. همچنین به او فرمود: از کینه هایی که نسبت به تو در دل های کسانی است که پس از وفات من آن را اظهار می کنند، بپرهیز. خداوند و لعنت کنندگان، بر آن لعنت می فرستند.سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست. برخی پرسیدند: ای رسول خدا! علت گریه شما چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: جبرئیل برایم خبر آورده که آنان به علی ستم روا می دارند و او را از حقش بازداشته و با او می جنگند و فرزندان او را می کشند و به فرزندان او پس از او ستم روا می دارند. همچنین جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عزّ و جلّ برایم خبر آورده که این ستم به هنگام قیام قائم اهل بیت علیه السلام برطرف می شود و در آن هنگام قدرت آنان زیاد می شود و تمام امت اسلام از دوستداران آنها می شوند و بدخواهان آنان، اندک گشته و بیزاران از آنها ذلیل و خوار می شوند و ستایش کنندگان آنها افزایش می یابد و قیام حضرت قائم به هنگامی است که این سرزمین تغییر می یابد و بندگان ضعیف می شوند و از حاصل شدن فرج و گشایش ناامید می گردند و در همین هنگام حضرت قائم در میان آنان ظهور می کند. برخی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: نام او چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: او همنامِ من، و پدرش همنامِ پدرم و او از نسل دخترم است.

۱- [۱] - توبه/ ۳.

خداوند، حق را به وسیله آنان آشکار می سازد و آتش باطل را به وسیله شمشیر آنان خاموش می سازد و مردم چه آنان که به آنها علاقه دارند و چه آنان که از آنها می ترسند، از آنها پیروی می کنند. راوی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گریه دست کشید و فرمود: ای جماعت مؤمنین! مژده فرج و گشایش بدهید؛ چرا که وعده خداوند، تخلف ناپذیر و قضاء خداوند غیر قابل انکار است و او، حکیم و آگاه می باشد. بنابراین فتح و گشایش خداوند نزدیک است. خدایا! آنها اهل من هستند. پس گناه و پلیدی را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. خدایا! از آنان محافظت(۱) کن و آنان را مورد عنایت و توجه خود قرار بده و برای آنان باش و آنان را در کنف حمایت خود بگیر و آنان را یاری و نصرت عطا فرما و عزیز بدار و آنان را خوار و ذلیل مساز و آنان را جانشین من ساز؛ چرا که تو بر همه چیز توانایی.(۲)

از طریق مخالفین نیز موفق بن احمد، از مهذّب الائمّه، ابو مظفر عبد الملک بن علی بن محمد همدانی از طریق اجازه، از محمد بن حسین بن علی بزّاز، از ابو منصور محمد بن عبد العزیز، از هلال بن محمد بن جعفر، از ابو بکر محمد بن عمر حافظ، از ابو حسن علی بن موسی خزّاز از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از شویر بن ابی فاخته، از عبد الرحمن بن ابی لیلی، از پدرش همین روایت را نقل می کند که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در جنگ خیبر به علی بن ابی طالب- که خداوند از او خشنود باد- سپرد و خداوند به دستان او خیبر را گشود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در روز غدیر خم به پا داشت و به مردم اعلام نمود که علی، مولای هر مرد و زن مؤمن است... راوی، بقیه این حدیث را تا آخر آن نقل نمود.(۳)

۲۴) شیخ در کتاب مجالس خود، از جمعی، از ابو مفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن یسار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، در حدیث مرفوعی از ابوذر- که خدا از او خشنود باد- نقل کرده است

۱- [۱] - کَلأَهُ: یعنی از او محافظت و مراقبت کرد. «صحاح، ریشه کلا».

۲- [۲] - امالی، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳- [۳] - مناقب، خوارزمی، ص ۲۳.

که گفت: عمر بن خطّاب به علی علیه السلام، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الله بن عوف و سعد بن ابی وقّاص امر کرد تا وارد خانه ای شوند و در را به روی خود ببندند و پیرامون تعیین جانشین با یکدیگر مشورت نمایند. عمر به آنان سه روز مهلت داد و گفت: اگر پنج نفر بر یک نظر به توافق رسیدند و یک مرد از آنان مخالفت ورزید، باید آن مرد کشته شود و اگر چهار نفر به توافق رسیدند و دو مرد مخالفت ورزیدند، آن دو باید کشته شوند. چون همه بر یک نظر توافق کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان فرمود: دوست دارم که به سخن من گوش دهید، اگر حق بود، آن را بپذیرید و اگر باطل بود، آن را انکار کنید. آنها گفتند: بگو. علی علیه السلام فضایلی را که خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اختصاص داده بودند را برشمرد و آنان با علی علیه السلام موافقت و کلام او را تصدیق نمودند. بخشی از سخن علی علیه السلام این بود که فرمود: آیا در میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را در شأن او نازل کرده باشد، و آیا این آیه تنها در شأن من، همسرم و دو پسرم نازل نشده است؟ آنها پاسخ دادند: خیر، [در شأن ما نازل نشده، بلکه در شأن تو، همسر و دو پسرت نازل شده است].(۱)

شیخ همچنین از جمعی، از ابو مفضل، از ابو طالب محمد بن احمد بن ابی معشر سلمی حرّانی در حَرّان، از احمد بن اسود ابو علی حنفی قاضی، از عبید الله بن محمد بن حفص عائشی تَیمی، از پدرش، از عمر بن اذینه عبدی، از وهب بن عبد الله بن اُبیّ هُنَائی، از ابو حرب بن ابی الاسود دولی، از پدرش ابو الاسود روایت می کند که گفت: چون ابو لؤلؤه، عمر بن خطّاب را مجروح کرد، عمر، تعیین جانشین برای خود را میان یکی از شش نفر قرار داد که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان بن عفّان، عبد الرحمن بن عَوف، طلحه، زبیر، سعد بن مالک، و عبد الله بن عمر با آنان (در آن شورا) بود و شاهد صحبت محرمانه آنان بود، ولی در این که به عنوان جانشین انتخاب شود، بهره و نصیبی نداشت. او حدیث مُناشده را که علی علیه السلام آنان را در آن به خداوند سوگند می دهد و فضایل خود را

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۱۵۹.

برمی شمارد- به مانند حدیث پیشین- نقل می کند.(۱)

۲۵) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از محمد بن عبد الله بن جورویه جُندی شاپوری از اصل کتابش، از علی بن منصور تَرجُمانی، از حسن بن عَنبَسه نَهشَلی، از شریک بن عبد الله نخعی قاضی، از ابو اسحاق، از عمرو بن میمون اودی روایت می کند که نام علی بن ابی طالب نزد او برده شد و او گفت: گروهی که به او آسیب و ضرری برسانند، هیزم آتش جهنم می باشند. من از جمعی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله ازجمله حذیفه بن یمان و کعب بن عُجره شنیدم که هر کدام از آنان می گفتند: فضایلی به علی علیه السلام عطا شده که به هیچ بشری عطا نشده است؛ چرا که او همسر فاطمه سلام الله علیها، سرور زنان پیشینیان و آیندگان است. چه کسی همسری به مانند فاطمه دیده یا شنیده که مردی از پیشینیان یا آیندگان با مانند او ازدواج نموده است؟ علی علیه السلام پدر حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت- چه گذشتگان و چه آیندگان آنها- است. سپس ای مردم! چه کسی، پسرانی مانند دو پسر او دارد؟ همچنین پدر زن علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او وصیّ و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله است. تمام درهای خانه هایی که به مسجد الحرام راه داشت به جز درب خانه علی علیه السلام بسته شد. علی علیه السلام، صاحب درب خیبر و او است که آن را گشود. همچنین او پرچمدار روز خیبر می باشد و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام، آب دهان خود را به چشمان او- که درد می کرد- زد و او پس از آن از درد چشم شکایتی نکرد و بعد از آن روز، هیچ گونه گرما یا سرمایی در خود احساس نکرد. علی علیه السلام صاحب روز غدیر خم است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نام او را ذکر کرده و امت خود را به ولایت او پایبند ساخته است و آنان را به اهمیت و منزلت او آشنا کرده و فرموده است: ای مردم! چه کسی شایسته تر از شما به شما است؟ آنها پاسخ دادند: خدا و رسولش. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر که من مولای اویم، این علی، مولای اوست. همچنین علی علیه السلام صاحب

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۱۶۹.

کِساء است و کسی است که خداوند، پلیدی و گناه را از او زدوده و او را مطهر ساخته است. همچنین علی علیه السلام صاحب آن اقبال است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! آن آفریده را که از همه بیشتر دوست می داری نزد من آور تا با من غذا بخورد. پس علی علیه السلام آمد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا خورد. همچنین علی علیه السلام صاحب سوره برائت است. هنگامی که جبرئیل آن سوره را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را به همراه آن سوره به سوی مشرکین مکه فرستاده بود. پس جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! تنها تو یا علی علیه السلام می توانید پیام این سوره را به مشرکان برسانید؛ چرا که علی از تو و تو از او هستی. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات و پس از وفات خود، از علی علیه السلام بود و علی علیه السلام گنجینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: من، شهر علم هستم و علی دروازه آن است؛ پس هر کسی که خواهان دانش است باید از دروازه این شهر وارد شود. همچنان که خداوند به آن دستور داده و فرموده است: «وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»(۱) [و به خانه ها از در (ورودی) آنها درآیید]. همچنین علی علیه السلام کسی است که در جنگ ها ناراحتی و اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله را می زدود و او، اولین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و او را تصدیق نموده و از او پیروی کرد و او، اولین کسی بود که نماز گزارد. پس براساس این اوصاف و فضایل که برشمردیم، هر کسی که او را با شخص دیگری مقایسه کند و شبیه بشر دیگری داند، بزرگ ترین دروغ و افترا را بر خداوند و رسولش بسته است.(۲)

۲۶) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام، از

۱- [۱] - بقره/ ۱۸۹.

۲- [۲] - امالی، ج ۲، ص ۱۷۰.

پـدرش، از جدّ خود، علی بن حسـین علیه السـلام روایت می کنـد که فرمود: چون حسن بن علی علیه السـلام با معاویه بر سـر صلـح موافقت نمود، بیرون رفت تا آن که به او برخورد و چون هر دو در یک جا گرد آمدنـد، معاویه برای سـخنرانی به بالای منبر رفت و به امام حسن علیه السلام دستور داد تا یک پله پایین تر از او بایستد. سپس معاویه شروع به سخنرانی کرده و گفت: ای مردم! این، حسن، پسـر علی و فاطمه است. او ما را شایسـته خلافت دانسته و خود را شایسته خلافت نمی داند و نزد ما آمده تـا به خواست خود- و نه به زور- بیعت کنـد. سـپس گفت: برخیز ای حسن! امام حسن علیه السـلام برخاست و شـروع به ایراد خطبه کرده و فرمود: سـتایش، مخصوص خـداست. او بـا نعمت هـا و آسایشـی که همواره به ما ارزانی داشـته، بر ما منت نهاده است. او سـختی ها و بلایا را از آنان که می فهمنـد و نمی فهمنـد و بنـدگانی که به بنـدگی او معترفند، برطرف می سازد؛ زیرا ذات کبریـایی و بـا عظمت و برتر او از هر گونه اوهـام و پنـداری هـای غلـط دربـاره قـدمت و ابـدی بودن او دور و مـبرّا است. خداونـدی که از سـطح گمان آفریـدگان خویش بسـیار بالاتر است و دیده عقل و اندیشه عاقلان را به مکنونات غیب او راهی نیست و نمی تواننـد آن را درک کنند و گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و او در ربوبیّت و وحدانیّتش یگانه است. او بی نیاز است و شـریکی ندارد. او تنها است و پشتیبانی ندارد. گواهی می دهـم که محمد صـلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است که خداونـد او را انتخاب کرده و برگزیـده و او را نیکو شـمرده است و او را به پیامبری مبعوث ساخته تا مردم را به سوی حق فرا خوانـد و برای آنان چراغی روشـنی بخش باشد و بندگان را به آن چه از آن بیم دارند، هشدار و به آن چه آرزوی آن را دارنـد، مژده دهـد. پس او این امت را پنـد داد و بر رسـالت خود فـائق آمـد و برای آنان درجات پاداش را تبیین نمود. من با شهـادت و گـواهی به نبـوت می میرم و محشـور می شوم و در قیـامت به وسـیله آن تقرّب می جویم و دلشـاد می گردم. ــ ای جماعت خلائق! ــ برای شـما سـخن می گویم: پس گوش فرا دهید؛ چرا که همه شـما گوش و قلب دارید. پس آگاه باشید از این که خداوند ما اهل بیت را با اسلام گرامی داشت و ما

را انتخاب کرده و برگزیـد و رِجس و گناه را از ما زدود و ما را مطهر ساخت و رِجس به معنای شک و تردید است و ما هرگز در پروردگـار حق و دین او شک نمی ورزیم. خداونـد، ما را از هر گونه عیب(۱) و گنـاه مطهر ساخت و ما به خاطر نعمت، به آدم اخلاص می ورزیم. خداوند هیچگاه مردم را به دو گروه تقسیم نکرده، مگر آن که ما را در بهترین آن دو گروه قرار داد. پس تمام امور امت های سابق به انجام رسـید تا آن که روزگار منجر شـد به این که خداونـد، محمد صـلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث ساخت و او را برای رسالت برگزید و کتابش را بر او نازل کرد. سپس خداوند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا مردم را به سوی او فرا بخواند، و اولین کسـی که دعوت خدا و رسولش را اجابت نمود و ایمان آورده و خداوند و رسولش را تصـدیق نمود، پـدرم علیه السـلام بود. خداونـد متعـال در کتـاب خود که بر رسول خود نازل نموده، فرموده است: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»(۲) [آیـا کسـی که از جـانب پروردگـارش بر حجتی روشن است و شاهـدی از (خویشان) او پیرو آن است] پس منظور از آن کسی که از خداوند، دلیل روشنی به همراه دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از آن کسـی که به دنبال او می آیـد و شاهـد و گواهی از او است، پـدرم می باشد. رسول خدا صـلی الله علیه و آله به هنگامی که به پـدرم امر کرد تا سوره برائت را به مکه در موسم (حج) ببرد، فرمود: ــ ای علی! ــ تو این سوره را به سوی مکه ببر؛ چرا که خداونـد به من امر فرموده که این سوره را فقـط من یا مردی که از من است به سوی مکه ببرد و تو، ای علی! همان مرد هستی. پس علی، از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و رسول خدا، از علی علیه السـلام است. همچنین رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه هنگـامی که میـان او و برادرش جعفر بن ابی طـالب علیه السـلام و بنـده اش زیـد بن حـارثه نسبت به دختـر حمزه قضاوت نمود، فرمود: تو ــ ای علی! ــ از من و من از تو هسـتم و تو، پس از من، ولیّ تمامی مؤمنین هستی. پس پدرم پیشتر از همه، رسول خدا صلی

۱- [۱] - أفن: یعنی عیب «صحاح، ریشه أفن» أفن همچنین به معنای کمبود عقل است «المعجم الوسیط، ریشه أفن».

۲- [۲] - هود/ ۱۷.

الله علیه و آله را تصدیق نمود و با جان خود از او محافظت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه جا، پدرم را مقدّم می داشت و در هر مأموریت سختی او را می فرستاد؛ چرا که به او اطمینان داشت و با سپردن آن وظیفه به او، احساس آرامش می کرد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست که او نسبت به خدای متعال و پیامبرش مخلص می باشد و او، مقرّب ترین مقرّبان نسبت به خدا و رسول است و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(۱) [و سبقت گیرندگان مقدّمند* آنانند همان مقرّبان (خدا)] پس پدرم اولین پیشی گیرندگان نسبت به خداوند عزّ و جلّ و رسولش صلی الله علیه و آله و مقرّب ترین مقرّبان است. خداوند فرموده است: «لَا یَسْتَوِی مِنکُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً»(۲) [کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده اند، (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگ ترند] پس پدرم اولین نفر از آنان بود که اسلام و ایمان آورد و اولین نفر بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرده و به آنان پیوست و اولین آنان بود که انفاق(۳) بسیار انجام داد. خداوند سبحان فرمود: «وَالَّذِینَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»(۴)[و (نیز) کسانی که بعد از آنان (=مهاجران و انصار) آمده اند (و) می گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند (هیچ گونه) کینه ای مگذار. پروردگارا! راستی که تو رئوف و مهربانی] پس مردم تمام امت ها، برای او طلب استغفار می کنند؛ چرا که او در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه آنان پیشی گرفته و هیچ کسی پیش تر از او به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد و خداوند فرمود: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُم

۱- [۱] – واقعه/ ۱۱-۱۰

۲- [۲] – حدید/ ۱۰.

۳- [۳] – وُجد: توانگری و ثروت «لسان العرب، ریشه وجد».

۴- [۴] – حشر/ ۱۰.

بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ»(۱) [و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند. خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند] پس او، اولین پیشی گیرندگان است و چنان که خداوند عزّ و جلّ پیشی گیرندگان را بر عقب ماندگان و متأخّران برتری داده است، پس همین طور اولین پیشی گیرندگان را بر دیگر پیشی گیرندگان برتری داده است و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّهِ»(۲) [آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند] پس منظور از کسی که مؤمن به خدا است و به حق در راه او جهاد می کند، پدرم می باشد و این آیه، در شأن او نازل شده است. از جمله کسانی که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نمودند، حمزه عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پسرعموی او جعفر بود که هر دو به همراه بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند. پس خداوند به علت شأن، منزلت و خویشاوندی آن دو نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، حمزه را سید الشهداء (سرور شهیدان) نامید و برای جعفر دو بال قرار داد که به وسیله آن دو به همراه فرشتگان هر کجا که می خواهد در میان آنان پرواز کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان تمام شهدایی که به همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها برای حمزه،هفتاد بار دعا فرموده و آمرزش طلبید. همچنین خداوند متعال برای زنان نیکوکار پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر جایگاهشان نسبت به او دو اجر و برای گناهکار از آنان، دو گناه می نویسد. همچنین خداوند، نماز خواندن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به او، برابر با هزار نماز در سایر مساجد- به جز مسجد الحرام و مسجد خلیل خود ابراهیم علیه السلام در مکه- قرار داد، و این به خاطر جایگاه و منزلت [والای] رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد پروردگارش خداوند می باشد.

۱- [۱] - توبه/ ۱۰۰.

۲- [۲] - توبه/۱۹.

خداوند عزّ و جلّ صلوات بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت. پس مؤمنان عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه بر تو درود بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: بگویید: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد (خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست). پس بر هر مسلمانی، حق و واجب است که به همراه درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، بر ما نیز درود بفرستد و خداوند متعال یک پنجم غنیمت را بر رسول خود حلال نموده و دادن آن به رسول خود را در کتابش واجب نموده است و همان مقداری را که برای او به مردم واجب نموده، نسبت به ما نیز واجب کرده است. همچنین خداوند، صدقه را بر پیامبر خود حرام نموده و همچنین بر ما نیز حرام نموده است. پس خداوند- که حمد مخصوص او است- فضایلی را که به پیامبر خود اختصاص داده، به ما نیز اختصاص داده و گناهانی را که از او منزّه ساخته، از ما نیز دور ساخته است و این، کرامتی است که خداوند عزّ و جلّ به وسیله آن ما را گرامی داشته و فضیلتی است که خداوند ما را به وسیله آن، بر سایر بندگان برتری داده است. خداوند متعال هنگامی که کافران اهل کتاب، محمد صلی الله علیه و آله را انکار نموده و با او اقامه حجّت کردند، به او فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»(۱) [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، از مردان همراه خود، پدرم و از پسران، من و برادرم و از زنان، فاطمه، مادرم سلام الله علیها را از میان تمام مردم برای مباهله بیرون برد. بنابراین ما، اهل بیت، گوشت، خون و جان او هستیم و ما، از او و او از ماست. خداوند متعال فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله من، برادرم، مادر و پدرم را گرد هم آورد و عبای خیبری را در خانه اُمّ سلمه بر روی ما و خود انداخت. آن روز، نوبت امّ سلمه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق امّ سلمه بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا!

۱- [۱] - آل عمران/ ۶۱.

اینان اهل بیت من هستند و اینان اهل و عترت من می باشند. پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. امّ سلمه- که خداوند از او خشنود باد- عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من نیز به همراه آنان به زیر عبا بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خدا تو را رحمت کند! تو بر (جاده) خیر و نیکی و در مسیر آن هستی و چقدر من از تو خشنود و راضی هستم، ولی این آیه، مخصوص من و آنان است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیه عمر خود تا روز وفاتش هر روز به هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: بشتابید به سوی نماز، خدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام در هایی که در مسجدش نصب شده بود و رو به مسجد باز می شد را به جز در خانه ما بست. پس صاحبان آن خانه ها دلیل آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: من از پیش خود درِ خانه های شما را نبستم و درِ خانه علی علیه السلام را نگشودم، بلکه من به آن وحی که از سوی خدا بر من نازل شده، عمل می کنم و خداوند امر فرمود که آن در ها را ببندم و درِ خانه علی را باز کنم. پس هیچ کس از آن به بعد به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، جُنُب نشد و نوزادی در آن به دنیا نیامد و این عنایتی از سوی خداوند بود که خداوند ما را با آن گرامی داشت و فضیلتی بود که خداوند به ما اختصاص داد و ما را به وسیله آن بر سایر مردم برتری داد. درِ خانه پدرم به درِ خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجدش متّصل بود و منزل ما، میان منازل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چرا که خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرموده بود که مسجدش را بنا کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مسجد، ده خانه بنا نمود که نُه تای آن برای فرزندان و همسرانش بود و دهمین آن که خانه وسطی می شد، متعلق به پدرم بود و آن، همان راه همیشگی است و منظور از بیت، مسجد مطهر است و منظور از آیه «أَهْلَ الْبَيْتِ» همین می باشد و ما، اهل بیت و همان کسانی هستیم که خداوند، پلیدی و گناه را از ما زدود و ما را مطهر ساخت. ای مردم! اگر من سال های پی درپی این جا بایستم و خصایصی را که خداوند عزّ و جلّ به ما ارزانی داشته و فضایلی را که در کتاب خود و بر زبان رسول خود به ما اختصاص داده برشمرم، از عهده آن برنمی آیم. من،

پسـر کسی هستم که هشدار دهنده و بشارت دهنده و چراغ روشنی بخش بود و همان کسی بود که خداوند او را رحمتی برای جهانیان قرار داد. پدرم، علی، امیر مؤمنان علیه السلام است که شبیه هارون بود. معاویه بن صَخْر گمان برد که من او را شایسته خلافت می دانم و خـود را شایسـته آن نمی دانم! امـا به خداونـد سوگنـد! که او دروغ می گویـد؛ زیرا مـا در کتـاب خـداوند شایسـته تریـن مردم به خودشـان هسـتیم و رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله نیز آن را بر زبـان جـاری کرده و گفته است و تنها مسئله، این است که ما اهل بیت از زمان وفات رسول خدا همچنان در هراس بوده و مورد ظلم و ستم هستیم. پس خداوند میان ما و کسانی که به ما سـتم روا داشـتند و حقّ ما را غصب نمودند و بر شانه های ما سوار شده و مردم را نیز بر شانه های ما سوار کردند و ما را از فَیء(غنیمتی که بدون جنگ به دست آید) و غنائم که در کتاب خدا سـهم ما قرار داده شده است، منع نموده اند و ارث مادرمان، فاطمه، سلام الله علیها را که از پدرش به او ارث رسیده بود از او بازداشته اند، حکم کند. نام کسی را نمی بریم، ولی دوبـاره به خداونـد سوگنـد می خورم که اگر مردم به سـخن خـدا و رسولش گوش فرا می دادنـد و به آن عمل می کردند، آسمان، باران رحمت خود را بر آنان نازل، و زمین، برکت خود را به آنان ارزانی می داشت و دو شمشیر، در میان این امـت، پدیـدار نمی شـد و تـا روز قیـامت از برکت هـای آن بهره منـد می شدنـد و تـو ای معـاویه! هیـچ گـاه در آن طمـع نمی ورزیـدی؛ اما زمانی که معیار (حق از باطل) را به طور زود هنگام از جایگاه اصـلی خویش خارج کردند و آن را از مسـیر خود منحرف ساختند، قریشـیان با یکدیگر بر سـر آن به نزاع برخاستند و آن را همچون توپ، به یکدیگر پاس دادند تا این که تو ــ ای معـاویه! ــ و یـاران تـو پس از تو در آن به طمع افتادیـد، در حـالی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هر امـتی که مردی را حـاکم خود گردانـد، در حالی که در میان آنان فردی داناتر از او باشد، حکومت آنان آن قدر به سوی قهقرا پیش می رود تا این که دوباره به دور آن کسی که او را رها کرده اند، جمع می شوند. بنی اسرائیل (که یاران موسی علیه السلام بودند) برادرش، هارون را- که جانشین و وزیر او بود- رها کردند و خود را وقف گوساله کرده و در آن از سامری پیروی نمودند، در حالی که آنان می دانسـتند که هارون، جانشین موسی است؛ و این امت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حدیث را نسبت به پدرم شنیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او

نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است، جز آن که پیامبری پس از من نیست؛ و همه دیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم را در روز غدیر خم جانشین خود قرار داد و همه شنیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت او را فریاد زد. سپس امر فرمود که آنانی که حاضر بودند به غائبین خبر دهند. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از ترس قوم خود (هنگامی که توافق کردند تا با او مکر بورزند، در حالی که او آنان را دعوت می کرد) به آن غار پناه برد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله یارانی در مقابل آنان نداشت و اگر یارانی در مقابل آنان می یافت، علیه آنان جهاد می کرد. پدرم از خلافت بازداشته شد و آنان را سوگند داد و از اصحاب خود کمک خواست، ولی هیچ کسی او را اجابت و یاری نکرد و اگر یارانی را در مقابل آنان می یافت، جانشینی آنان را نمی پذیرفت و به همین خاطر [خداوند متعال] عذر او را به مانند پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته است. همچنین این امت مرا تنها رها کردند و من با تو ــ ای پسر حرب! ــ بیعت نمودم و اگر یاران مخلصی را در مقابل تو می یافتم با تو بیعت نمی کردم و خداوند عذر هارون را پذیرفت، هنگامی که قوم او، او را ناتوان قلمداد کردند و با او دشمنی ورزیدند. همین طور من و پدرم، عذرمان نزد خداوند پذیرفته است، هنگامی که این امت ما را رها نمودند و از دیگران پیروی کردند و ما یارانی در مقابل آنان نیافتیم و اینها، قوانین و مثل های روزگار است که یکی پس از دیگری به وقوع می پیوندند. ای مردم! اگر شما مشرق و مغرب را در جستجوی مردی که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، بکاوید، کسی را جز من و برادرم نمی یابید. پس از خداوند بترسید و پس از این دلایل آشکار گمراه نشوید. شما چرا باید به این مقام چشم بدوزید؟! و آن را از کجا آورده اید؟ من با این مرد ــ در حالی که به معاویه اشاره می فرمود ــ بیعت کردم. «وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّکُمْ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ»(۱) [و نمی دانم شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی (وسیله) برخورداری باشد] ای مردم! کسی به خاطر دست کشیدن از حقّش ملامت نمی شود و ملامت شونده، تنها، کسی است که چیزی

۱- [۱] - انبیاء/ ۱۱۱.

را مال خود کند که متعلق به او نیست، و هر امر صحیحی، سودمند، و هر اشتباهی نسبت به اهل خود، زیان آور است. و قضیه این گونه بوده است و سلیمان آن را به دیگران تفهیم کرد و به سلیمان سود رساند و به داود ضرری نرساند؛ اما خویشاوندی، به مشرک سود رساند و آن، به خداوند سوگند! برای مؤمن سودمندتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله به عمویش ابو طالب به هنگام مرگ فرمود: بگو خدایی جز الله نیست و این در روز قیامت، شفیع تو خواهد شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط سخنی به او می گفت و وعده ای به او می داد که خود به آن یقین داشت و آن، تنها خاص شیخ ما یعنی ابو طالب بود. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»(۱) [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم] ای مردم! گوش فرا دهید و درک کنید و از خداوند بپرهیزید و به سوی حق بازگردید و بعید است از شما که به سوی حق باز گردید؛ زیرا عقب نشینی و رفتن به قهقهرا با شما درآویخته و سرکشی و انکار بر شما چیره شده است. «أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»(۲) [آیا ما (باید) شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم] و درود بر کسی که از هدایت پیروی کرد. راوی می گوید: معاویه گفت: به خداوند سوگند! به محض این که حسن از منبر پایین آمد. دنیا بر من تیره و تار گشت و خواستم که با او درافتم؛ ولی دانستم که چشم پوشی و نادیده گرفتن، به عافیت و سالم ماندن از فتنه ها نزدیک تر است.(۳)

۲۷) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از عبد الرحمن بن محمد بن عبید الله عَرزمی، از پدرش، از عمّار بن ابی یقظان، از ابو عمر زاذان روایت می کند که گفت:

۱- [۱] - نساء/ ۱۸.

۲- [۲] -هود/۲۸

۳- [۳] - امالی، ج ۲، ص ۱۷۴.

زمانی که حسن بن علی علیه السلام با معاویه صلح نمود، معاویه بالای منبر رفت و مردم را گرد آورده و خطبه ای ایراد کرد و گفت: حسن بن علی، مرا شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته خلافت نمی داند. امام حسن علیه السلام بر بالای منبر یک پله پایین تر از معاویه نشسته بود. چون معاویه کلامش را به پایان رساند، امام حسن علیه السلام برخاست و خداوند را به آن چه که شایسته آن بود، حمد و ثنا گفت و سپس به روز مباهله اشاره کرده و فرمود: رسول خدا از مردان، پدرم، و از پسران، من و برادرم و از زنان، مادرم را به همراه آورد و ما اهل بیت و خاندان او بودیم و او از ما و ما از او هستیم. چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در زیر عبای خیبری که برای امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد- بود گرد آورد و سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و عترت من هستند. پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. پس در زیر آن عبا، تنها من، برادرم، پدرم و مادرم بودیم و هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم در مسجد، جُنُب نشد و یا فرزندی برای او زاده نشد و این کرامتی بود که خداوند متعال ما را به وسیله آن گرامی داشت و فضیلتی بود که ما را با آن برتری بخشید و شما مکان قرار گرفتن خانه ما نسبت به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده اید. به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر شد که تمام در های خانه هایی که به مسجد راه داشت را ببندد. پس تمام در ها را بست؛ اما درِ خانه ما را نبست. برخی دلیل آن را پرسیدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: من از پیش خود آن در ها را نبستم و در خانه علی علیه السلام را باز رها نکردم، بلکه خداوند عزّ و جلّ به من امر فرموده بود که تمام در ها را ببندم و تنها درِ خانه علی علیه السلام را باز بگذارم. معاویه در مقابل شما ادعا کرده که من او را شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته آن ندانستم؛ اما این حرف معاویه دروغ است؛ زیرا ما در کتاب خدا شایسته تر از مردم به خودشان هستیم و این سخن بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جاری شده است؛ اما مسئله، تنها این است که ما اهل بیت، از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مورد ظلم و ستم هستیم. پس خداوند میان ما و کسانی که به ما ظلم روا داشته و حق ما را غصب نموده اند و بر شانه هایمان پریدند و مردم را علیه ما شورانیدند و ما را از فَیء که سهم ما است منع کردند و مادر ما را از ارثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش به ارث گذاشته بود بازداشته اند،

قضاوت کند و حق ما را از آنان بگیرد. به خداوند سوگند! اگر مردم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، با پدرم بیعت می کردند، آسمان، باران رحمت خود را بر آنان نازل می کرد و زمین، برکت خود را به آنان ارزانی می داشت و تو ای معاویه! هیچ گاه در آن (خلافت) طمع نمی کردی؛ اما زمانی که معیار (حق از باطل) را به طور زود هنگام از مسیر خود منحرف ساختند، قریشیان با یکدیگر بر سر آن به نزاع برخاستند و طُلَقا (آنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه به آنها امان داد) و فرزندانشان، یعنی تو و اصحابت در آن طمع ورزیدید، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ امتی نیست که مردی را حاکم خود گرداند، در حالی که در میان آنان، فردی داناتر از او باشد، مگر این که حکومت آنان، آن قدر به سوی قهقهرا پیش می رود تا این که دوباره به دور آن کسی که او را رها کرده اند، جمع می شوند. بنی اسرائیل هارون را رها کردند، در حالی که می دانستند که او جانشین موسی در میان آنان است، و از سامری پیروی کردند و این امت نیز پدر من را رها نمودند و با دیگران بیعت کردند، در حالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند که به پدرم می فرمود: تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز آن که پیامبری پس از من نیست. و همه دیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، پدرم را در روز غدیر خم، جانشین خود قرار داد و به آنان امر فرمود که حاضرین به غائبین خبر دهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود که آنان را به سوی خداوند متعال دعوت می کرد، گریخت تا این که وارد غار شد و اگر یارانی را در مقابل آنان می یافت، نمی گریخت. پدرم، از خلافت بازداشته شد و آنان را سوگند داد و کمک خواست ولی یاری نشد. پس خداوند، عذر هارون را پذیرفت هنگامی که قوم او، او را ناتوان قلمداد کردند و نزدیک بود او را بکشند؛ و خداوند عذر پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، هنگامی که وارد غار شد و یارانی نیافت. همین طور پدرم و من عذرمان پذیرفته است، هنگامی که این امت ما را تنها رها نموده و با تو - ای معاویه!- بیعت کرده اند و اینها، قوانین و مثل های روزگار است که یکی پس از دیگری به وقوع می پیوندد.

ص:۴۳۹

ای مردم! اگر شما مشرق و مغرب را در جستجوی مردی که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد بکاوید، کسی را جز من و برادرم نمی یابید و من با این مرد (معاویه) بیعت کردم «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ».(۱)

۲۸) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از ابو علی احمد بن علی بن مهدی بن صدقه برقی که از کتاب خود برای او به شکل املا گفته بود، از پدرش، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام کاظم علیه السلام، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: چون ابو بکر و عمر به منزل امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و با او در مورد بیعت سخن گفته و بیرون رفتند، امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمده و به مسجد رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و او را به خاطر جایگاهی که به اهل بیت داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از میان آنان مبعوث داشت و آنان را از پلیدی و گناه مطهر ساخت، ستود. سپس فرمود: فلانی و فلانی، نزد من آمده و از من خواستند تا با کسی بیعت کنم که حق، این است که او با من بیعت کند؛ زیرا من، پسرعموی پیامبر و پدر دو فرزند او و صدیق اکبر (راستگوی بزرگ) و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و هر کسی غیر از من این اوصاف را به خود نسبت دهد، دروغگو است. من اسلام آورده و نماز خواندم و من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و شوهر دختر او، سرور زنان جهانیان، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و پدر حسن و حسین، نوه های رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و ما اهل بیت رحمت هستیم. خداوند تنها به وسیله ما شما را هدایت کرد و تنها به وسیله ما شما را از گمراهی نجات داد و من صاحب روز دَوح هستم و سوره ای از قرآن، در شأن من نازل شده است و من وصیّ مردگان از اهل بیتش صلی الله علیه و آله هستم، و من مورد اعتماد او هستم که مرا کفیل و امین زندگان امت خویش قرار داد.

پس، از خداوند بپرهیزید تا شما را ثابت قدم گرداند و نعمتش را بر شما کامل

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۱۷۱.

سازد. علی علیه السلام پس از ایراد این سخنان به خانه خود بازگشت.(۱)

۲۹) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از محمد بن هارون بن حمید بن مجدّر، از محمد بن حمید رازی، از جریر، از اشعث بن اسحاق، از جعفر بن ابی مغیره، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می کند که گفت: نزد معاویه که در ذی طوی سُکنی گزیده بود، بودم که سعد بن ابی وقّاص نزد معاویه آمد و بر او سلام کرد. معاویه گفت: ای مردم شام! این، سعد بن ابی وقّاص و دوست علی است. راوی می گوید: آن مردم، سر را به زیر انداخته و به علی علیه السلام دشنام دادند. پس سعد گریست و معاویه به او گفت: چرا گریه می کنی؟ سعد پاسخ داد: چرا نگریم در حالی که نزد تو به مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داده می شود و من نمی توانم کاری بکنم؟! در حالی که در علی علیه السلام صفاتی بود که اگر یکی از آنها در من بود، آن را بیشتر از دنیا و آن چه که در آن است، دوست می داشتم. یکی از آن صفات این است که مردی در یمن بود و علی بن ابی طالب علیه السلام از او اِعراض نمود. آن مرد به علی علیه السلام گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو شکایت می کنم. پس آن مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و درباره علی علیه السلام از او پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مدح نموده و فرمود: تو را به خدایی که این کتاب را بر من نازل فرمود و رسالت را به من اختصاص داد، سوگند می دهم، آیا از روی خشم این مطالب را پیرامون علی بن ابی طالب می گویی؟ آن مرد پاسخ داد: آری، ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی دانی که من شایسته تر از مؤمنان به خودشان هستم؟ آن مرد پاسخ داد: آری می دانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر که من مولای اویم، علی، مولای او است. دومین صفت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر، عمر بن خطّاب را برای جنگ فرستاد و او و یارانش شکست خوردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا، پرچم را به دست انسانی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند. پس مسلمانان و علی- که از درد چشم

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۱۸۱.

ناراحت بود- نشستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را فراخواند و فرمود: این پرچم را بگیر. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چشمانم همان طور که می بینید درد می کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به چشمان او آب دهان خود را زد و علی علیه السلام برخاست و آن پرچم را گرفت. سپس با آن پرچم پیش رفت و خداوند به وسیله او خیبر را فتح نمود. سومین صفت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک از غزوه های خود علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. سپس علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا با زنان و کودکان بر جای می گذارید و به همراه خود به جنگ نمی برید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آیا خشنود نیستی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟ چهارمین صفت این است که تمام در های خانه هایی که به مسجد راه داشت به جز درِ خانه علی علیه السلام بسته شد. پنجمین صفت این است که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را فراخواند و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز.(۱)

۳۰) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» روایت کرده است که فرمود: این آیه، در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و در خانه امّ سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که این آیه نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و عبای خیبری خود را بر روی آنان انداخت و خود نیز داخل آن شد. سپس فرمود: خدایا!اینان اهل بیت من هستند که در مورد آنان به من وعده‌های بسیاری دادی، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. پس امّ سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من هم از ایشان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص:۴۴۲

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۲۱۱.

پاسخ داد: تو را مژده باد ای امّ سلمه! که تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۱)

۳۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از زید بن علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: نادانانی از مردم ادعا می کردند که مقصود از این آیه، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند؛ اما دروغ گفته و مرتکب گناه شده اند. به خداوند سوگند! اگر منظور خداوند همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید این چنین می فرمود: «لِيُذْهِبَ عَنكُنُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُنّ تَطْهِيرًا» و باید سیاق کلام، خطاب به مؤنث بود، چنان که خداوند فرمود: «وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ»(۲) [و آن چه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز) در خانه های شما خوانده می شود] و «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ»(۳) [مانند هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید](۴).

۳۲) طبرسی، از ابو حمزه ثمالی در تفسیرش، از شهر بن حوشب، از امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد- روایت کرده است که گفت: فاطمه سلام الله علیها برای پیامبر صلی الله علیه و آله حریره ای را آورد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر و دو پسرت را فرا بخوان. پس فاطمه سلام الله علیها آنان را آورد و همگی از آن حریره خوردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای خیبری را بر روی آنان انداخت و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و عترت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من با آنان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۵)

۳۳) ثعلبی در تفسیر خود، با سندی از امّ سلمه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه او بود و فاطمه سلام الله علیها دیگی(۶) را که در آن حریره

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- [۲] - احزاب/ ۳۴.

۳- [۳] - احزاب/ ۳۲.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ۱۶۸.

۵- [۵] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۶.

۶- [۶] - بُرمه: به مطلق دیگ گفته می شود و در اصل از سنگ معروفی در حجاز و یمن ساخته می شود. «لسان العرب، ریشه برم».

بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: همسر و دو پسرت را فرا بخوان. امّ سلمه بقیه این حدیث را به مانند حدیث قبل، ذکر می کند و سپس می گوید: خداوند آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله، اضافه عبا را برداشت و بر آنان انداخت. سپس دست خود را از آن بیرون آورد و آن را به سوی آسمان برگرداند و سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند، پس گناه و پلیدی را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: من سر خود را وارد آن عبا نموده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۱)

۳۴) از طریق مخالفین، از ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد، از محمد بن مصعب و او قَرقَسائی است، از اوزاعی، از شدّاد ابی عمار روایت می کند که گفت: بر واثله بن اسقع که نزد او گروهی بودند، وارد شدم. آنان نام علی علیه السلام را بر زبان آورده و به او دشنام دادند و من نیز به همراه آنان به او دشنام دادم. پس چون برخاستند، واثله به من گفت: چرا به این مرد (علی علیه السلام) دشنام دادی؟ پاسخ دادم: دیدم این گروه به او دشنام دادند، پس من نیز به همراه آنان به او دشنام دادم. واثله گفت: آیا می خواهی تو را از آن چه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نموده ام، آگاه سازم؟ پاسخ دادم: آری. او گفت: نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و سراغ علی علیه السلام را از او گرفتم. او گفت: علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. پس من به انتظار او نشستم تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و نشست و علی، حسن و حسین که هر کدام دست او را گرفته بودند، وارد شدند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه را به خود نزدیک کرده و آنان را مقابل خود قرار داد و هر کدام از حسن و حسین علیهما السلام را بر روی زانوان خود نشاند. سپس جامه ای

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۶.

(یا این که گفت: عبایی) را به دور آنان پیچید و سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من، شایسته ترین هستند.(۱)

۳۵) ابو عبـد الرحمن عبـد الله بن احمـد بن حنبـل، از پـدرش احمـد بن حنبل، از محمـد بن جعفر، از عوف، از ابو معـدّل عطیّه طُفاوی، از پـدرش، از امّ سـلمه روایت می کند که گفت: در حالی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله روزی در خانه من بود، خادم آمـد و گفت: علی و فاطمه سـلام الله علیهما در درگاه هسـتند. رسول خدا صـلی الله علیه و آله به من فرمود: از مقابل من کنار برو تا اهل بیت من وارد شوند. من برخاسـته و کمی آن طرف تر رفتم و علی، فاطمه، حسن و حسـین علیهم السلام که دو پسـربچه بودنـد، وارد شدنـد. رسول خدا صـلی الله علیه و آله آن دو کودک را در دامان خود قرار داده و آن دو را بوسـید و با یکی از دسـتانش، علی علیه السـلام را و بـا دست دیگرش، فـاطمه را در آغوش گرفت و فاطمه و علی را بوسـید و خَمیصـه(۲) (عبای) سیاهی را بر آنان(۳) انداخت و فرمود: خدایا! من و اهل بیت من را از آتش دور ساز. امّ سـلمه گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز یکی از اهل بیت هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو نیز یکی از اهل بیت هستی.(۴)

۳۶) ابو عبـد الرحمن عبـد الله بن احمـد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عبد الله بن نمیر، از عبد الملک، از عطاء بن ابی ربـاح، از کسـی روایت می کنـد که از امّ سـلمه شـنیده است که می گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله در خانه من بود و فاطمه سلاـم الله علیهـا، دیگی را که در آن حریره بود برای پیـامبر صـلی الله علیه و آله آورد. من او را نزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله بردم. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را فرا بخوان. امّ سلمه می گوید:

ص:۴۴۵

۱- [۱] - مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷- طرائف، ص ۱۲۳، ح ۱۸۸.
۲- [۲] - أعذف السّتر: پوششی را انداخت و آن را فرو هشت «نهایه، ج ۳، ص ۳۴۵».
۳- [۳] - خمیصه: کساء سیاه چهارگوشی است که دو عَلَم دارد «صحاح، ریشه خمص».
۴- [۴] - مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۶؛ طرائف، ص ۱۲۴، ح ۱۹۱.

پس علی، حسن و حسین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و همگی از آن حریره خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله، در خوابگاه خویش بر دُکّان قرار داشت که زیر او همان عبای خیبری افتاده بود. من در اتاق مشغول نماز خواندن بودم که خداوند، آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را نازل فرمود: پس پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه آن عبا را برداشته و آنان را بر روی آنان انداخت و سپس دستش را بیرون آورد و آن را به سوی آسمان چرخاند و فرمود: اینان، اهل بیت و خواص من هستند، خدایا! پس آنان را از پلیدی و گناه دور کن و آنان را پاك و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: سر خود را وارد آن عبا نموده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ رسول خدا پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۱)

عبد الملك، از داود بن ابی عوف ابو جَحّاف، از شهر بن حَوشَب، از امّ سلمه عین این حدیث را نقل کرده است.(۲)

۳۷) عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عفّان، از حمّاد بن سلمه، از علی بن زید، از شهر بن حوشب، از امّ سلمه روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را نزد من آر. فاطمه سلام الله علیها آنها را آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عبای فدکی را بر روی آنان انداخت. امّ سلمه می گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر روی آنان قرار داده و فرمود: خدایا! اینان آل محمد علیهم السلام هستند، پس درودها و برکات خود را برای محمد و آل محمد قرار بده؛ زیرا تو ستوده و صاحب مجد هستی. امّ سلمه می گوید: آن عبا را را بالا ـ بردم تا به همراه آنان وارد شوم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از دست من کشید و فرمود: تو در مسیر خیر هستی.(۳)

ص:۴۴۶

۱- [۱] - مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲؛ طرائف، ص ۱۲۵، ح ۱۹۲.

۲- [۲] - مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۳- [۳] - مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ طرائف، ص ۱۲۵، ح ۱۹۳.

۳۸) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از ابراهیم بن عبد الله، از سلیمان بن احمد، از ولید بن مسلم، از اوزاعی، از شداد ابو عمار، از واثله بن اسقع روایت می کند که گفت: به خانه علی علیه السلام رفته و سراغ او را از فاطمه سلام الله علیها گرفتم. فاطمه سلام الله علیها گفت: با پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفته است. پس با هم آمدند و وارد خانه شدند و من نیز به همراه آنها وارد شدم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در سمت چپ خود، فاطمه را در سمت راست خود و حسین و حسین علیهما السلام را در مقابل خود نشاند. سپس جامه اش را به دور آنان پیچید(۱) و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» خدایا! اینان، اهل بیت من هستند. خدایا! اینان، شایسته‌ترینند. واثله می گوید: از گوشه اتاق عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت تو هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: و تو نیز از اهل بیت من هستی. واثله می گوید: این پاسخ، نهایت امیدواری من از کارم بود.

۳۹) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عبد الله بن سلیمان، از احمد بن محمد بن عمر حنفی، از عمر بن یونس، از سلیمان بن ابی سلیمان زهری، از یحیی بن ابی کثیر، از عبد الرحمن بن ابی عمرو، از شدّاد بن عبد الله، روایت می کند که پس از آن که سر حسین بن علی علیه السلام آورده شد، شنیدم که مردی از اهل شام آن را مشاهده نموده و اظهار شادمانی کرد. واثله بن اسقع خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند! من علی، حسن، حسین و فاطمه را تا ابد همواره دوست می دارم، پس از آن که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه درباره آنان آن مطالب را فرمود. واثله گفت: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانه امّ سلمه بود رفتم و حسن علیه السلام آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر زانوی راست خود نشاند و او را بوسید. سپس حسین علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر روی زانوی چپ خود نشاند و او را بوسید. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله

۱- [۱] - التفاع: پیچاندن با جامه «لسان العرب، ریشه لفع».

علیه و آله او را مقابل خود نشاند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را فراخواند و علی علیه السلام آمد.آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبای خیبری را بر روی آنان انداخت. گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مقابل خود می بینم که سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» راوی می گوید: به واثله گفتم: رجس به چه معنا است؟ واثله پاسخ داد: به معنای شک در خداوند عزّ و جلّ است.

۴۰) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از یحیی بن حمّاد، از ابو عَوانه، از ابو بَلج، از عمرو بن میمون روایت می کند که گفت: نزد ابن عباس نشسته بود که نُه گروه نزد او آمدند. _ این حدیث طولانی است _ ابن عباس- که خدا از او خشنود باد- گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه خود را برداشت و آن را بر روی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام انداخت و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(۱)

۴۱) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از ابو نضر هاشم بن قاسم، از عبد الحمید _ یعنی ابن بهرام _ از شهر بن حوشب روایت می کند که گفت: شنیدم که چون خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام را آوردند، امّ سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مردم عراق را لعنت کرد و گفت: او را کشتند که خدا آنان را بکشد! او را فریفته و به خواری کشاندند که خدا آنان را لعنت کند! من با چشمان خود مشاهده کردم که صبح هنگام، فاطمه، دیگی که در آن حریره درست کرده بود را درون سینی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و مقابل او گذاشت. رسول خدا به فاطمه سلام الله علیها فرمود: پسرعموی تو کجا است؟ فاطمه پاسخ داد: او در خانه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برو و او را فرا بخوان و دو پسرش را نیز به همراه خود بیاور. امّ سلمه می گوید: فاطمه سلام الله علیها در حالی که دو پسرش هر کدام یکی از دستان او را در دست داشتند و علی علیه السلام به دنبال آنان حرکت می کرد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و حضرت رسول اکرم، دو پسر فاطمه سلام الله علیها را بر دامان

۱- [۱] - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰.

خود نشاند و علی علیه السلام در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه در سمت چپ پیامبر نشستند. امّ سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای خیبری که فرش ما بر روی خوابگاه در مدینه بود را از زیر من کشید و آن را به دور آنان پیچید و با دست چپ خود دو گوشه عبا را گرفت و دست راست خود را به سوی پروردگارش چرخاند و فرمود:خدایا! اینان، اهل بیت من هستند، پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آری. و مرا پس از آن که دعایش برای پسرعمویش علی، دو پسر ایشان و دخترش فاطمه علیهم السلام به پایان رسید، به زیر آن عبا برد.(۱)

مؤلف می گوید: این احادیث، از مسند احمد بن حنبل روایت شده است.

۴۲) مسلم بن حجّاج صاحب کتاب صِحاح، از ابو بکر بن ابی شیبه و محمد بن عبد الله بن نمیر ـ و این عبارت ها، از ابو بکر است ـ، از محمد بن بشر، از زکریا، از مُصعَب بن شیبه، از صَفیّه بنت شَیبه از عائشه نقل می کند که: عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله صبح هنگام در حالی که بر دوش خود عبایی(۲) که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده بود و از موی سیاه بافته شده بود، داشت، بیرون رفت و حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد. سپس حسین آمد و رسول خدا او را نیز به زیر آن عبا برد. پس از او فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا او را نیز به زیر آن عبا برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیز به زیر آن عبا برد و سپس فرمود: : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(۳)

همچنین ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحاح در

ص:۴۴۹

۱- [۱] - مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸، طرائف، ص ۱۲۶، ح ۱۹۴.

۲- [۲] - مرط: عبا، مرحل: یعنی چیزی که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده است. «نهایه، ج ۲، ص ۲۱۰، ج ۴، ص ۳۱۹».

۳- [۳] - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

حدیث مرفوعی از مصعب بن شیبه، از صَفیّه بن شَیبه، از عائشه، عین این حدیث را نقل می کند.

۴۳) ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، صاحب کتاب تفسیر در توضیح آیه «طه»(۱) از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از «طه»، طهارت و پاکی اهل بیت محمد علیهم السلام است. سپس حضرت آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را قرائت فرمود.(۲)

۴۴) همچنین ثعلبی، در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ»(۳) [ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و به او (توسل و) تقرب جویید]، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که فرمود: در بهشت، دو مروارید وجود دارد که تا بُطنانِ(۴) عرش امتداد دارد. یکی از آن دو به رنگ سفید و دیگری به رنگ زرد است و در هر یک از آن دو، هفتاد هزار اتاق وجود دارد که ظرف ها و درهای آنها از یک چیز است و آن مروارید که به رنگ سفید است، مخصوص محمد و اهل بیت او و آن که به رنگ زرد است، مخصوص ابراهیم و اهل بیت او- که خداوند بر همه آنان درود فرستد- می باشد.(۵)

۴۵) ثعلبی، از عقیل بن محمد جرجانی، از مُعافَی بن زکریا بغدادی، از محمد بن جریر، از ابو بکر بن یحیی بن ریّان غَنَوی، با سندی از مَندل، از اعمش بن عطیه، از ابو سعید خُدری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در شأن پنج تن نازل شده است: من، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام.(۶)

۱- [۱] - طه/ ۱.

۲- [۲] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب/ ۳۳.

۳- [۳] - مائده/ ۳۵.

۴- [۴] - بطنان العرش: یعنی میانه آن و برخی گفته اند: یعنی بیخ و بنیان آن «نهایه، ج ۱، ص ۱۳۷».

۵- [۵] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

۶- [۶] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

۴۶) ثعلبی، از ابو عبـد الله بن فنجویه، از ابو بکر بن مالک قطیعی، از عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرم، از عبد الله بن نُمیر، از عبـد الملک ـ یعنی ابن سـلیمان ـ از عطاء بن ابی رباح، از کسـی روایت می کند که: از امّ سـلمه- که خدا از او خشـنود باد- شنیدم که می گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله در خانه او بود و فاطمه سلام الله علیها ظرفی را که در آن حریره پخته بود برای پیامبر صـلی الله علیه و آله آورد و امّ سلمه، فاطمه سلام الله علیها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فـاطمه سـلام الله علیهـا فرمـود: شـوهر و دو پسـرت را فرا بخوان. پس علی، حسن و حسـین علیهم السـلام نزد پیـامبر آمـده و همگی نشسته و از آن حریره خوردنـد و پیـامبر صـلی الله علیه و آله و آنان در خوابگاه بر روی دُکّان قرار داشـتند و زیر پیامبر صلی الله علیه و آله همان عبای خیبری افتاده بود. امّ سـلمه می گوید: من در داخل اتاق مشـغول نماز خواندن بودم که خداوند عزّ و جلّ آیه «إِنَّمَا یُرِیـدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» را نازل کرد فرمود. پیامبر صـلی الله علیه و آله اضافه آن عبا را گرفته و آنها را با آن پوشاند و سـپس دست خود را از داخل عبا بیرون آورد و به آسـمان اشاره نموده و سپس فرمود: اینان، اهل بیت و خواصّ من هستند. پس خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: من، سـرم را وارد آن عبا کرده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز با شـما هسـتم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۱)

۴۷) ثعلبی، از حسـین بن محمـد بن حسـین بن عبـد الله ثقفی، از عمر بن خطاب، از عبد الله بن فضل، از حسن بن علی، از یزید بن هـارون، از عوّام بن حوشب، از پسـرعمویش که از قبیله بنی حـارث بن تیم الله بود و به او مُجَمِّع گفته می شـد روایت کرده است که گفت: به همراه مادرم نزد عائشه رفتم و مادرم از او پرسـید: آیا دیدی که چگونه در روز جَمَل خروج کردی؟ عائشـه پاسـخ داد: آن خروج، تقدیری از سوی خداوند متعال بود. مادرم از عائشه درباره علی پرسـید و عائشه پاسخ داد: از من درباره کسی پرسیدی که محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- [۱] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

بود. روزی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله عبایی(۱) را به دور علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام پیچیده بود و سپس فرمود: اینـان، اهل بیت و خواصّ من هسـتند. پس خـدایا! پلیـدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: در جای خود بمان، تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۲)

۴۸) ثعلبی، از حسـین بن محمد، از ابن حبش مّقری، از ابو زُرعه، از عبد الرحمن بن عبد الملک بن شـیبه، از ابو فُدَیک، از ابن ابی مُلیکه، از اسـماعیل بن عبـد الله بن جعفر طیّار، از پـدرش نقـل می کنـد که گفت: چون نگاه رسول خـدا به رحمت که از آسـمان نازل می شد، افتاد، دو بار فرمود: چه کسـی فرا می خواند؟ زینب پاسخ داد: من، ای رسول خدا! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسـین علیهم السـلام را فرا بخوان. راوی می گوید: رسول خدا صـلی الله علیه و آله حسن را در طرف راست خود، حسـین را در طرف چپ خود و علی و فاطمه را در مقابل خود نشاند و سپس عبای خیبری را به روی آنان انداخت و سـپس فرمود: خدایا! برای هر پیامبری، اهل بیتی است و اینان، اهل بیت من هستند. پس خداوند عزّ و جلّ آیه «إِنَّمَا یُرِیـدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» را نازل فرمود. زینب عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می توانم با شـما به زیر عبا بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: در جای خود بمان؛ چرا که تو ان شاء الله در مسیر خیر و نیکی هستی.(۳)

۴۹) ثعلبی، از حسین بن محمد، از عمر بن خطّاب، از عبد الله بن فضل، از ابوبکر بن ابی شیبه، از محمد بن مصعب، از اوزاعی، از شدّاد ابی عمّار روایت کرده است که گفت: بر واثله بن اسـقع که نزد او گروهی نشسته بودند، وارد شدم. آن گروه نام علی علیه اسلام را برده و به او دشنام دادند و من نیز به همراه آنان به علی علیه

۱- [۱] - لفاع: ملافه یا عبا «لسان العرب، ریشه لفع».
۲- [۲] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)، طرائف، ص ۱۲۷، ح ۱۹۶.
۳- [۳] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)، طرائف، ص ۱۲۷، ح ۱۹۷.

السلام دشنام دادم. واثله به من گفت: آیا می خواهی تو را از مطلبی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم آگاه سازم؟ گفتم: آری. واثله گفت: نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و سراغ علی علیه السلام را از او گرفتم. او گفت: علی علیه السلام، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. پس نشستم و رسول خدا به همراه علی، حسن و حسین علیهم السلام که هر یک از آن دو، یکی از دستان آن حضرت را در دست داشتند، آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و علی و فاطمه سلام الله علیها را نزدیک خود آورده و مقابل خود نشاند و حسن و حسین را بر روی زانوان خود نشاند. سپس جامه اش ـ یا گفت: عبای خود را - به دور آنان پیچاند و سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من، شایسته ترند.(۱)

۵۰) ثعلبی، از ابو عبد الله بن فنجویه دَینوری، از ابن حَبش مُقری، از محمد بن عمران، از ابو کُرَیب، از وکیع، از پدرش، از سعید بن مسروق، از یزید بن حیان، از زید بن ارقم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که دو بار فرمود: شما را نسبت به اهل بیتم سوگند می دهم.(۲)

۵۱) ثعلبی، از ابو عبد الله، از ابو سعید احمد بن علی بن عمر بن حبش رازی، از احمد بن عبد الرحیم شامی ابو عبد الرحمن، از ابو کریب، از هشام، از یونس، از ابو اسحاق، از نُفَیع، از ابو داود، از ابو حمراء روایت کرده است که گفت: در مدینه نُه ماه اقامت کردم که به مانند یک روز بر من گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بامداد به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: بشتابید به سوی نماز! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(۳)

۵۲) ثعلبی، از ابو عبد الله، از عبد الله بن احمد بن یوسف بن مالک، از محمد بن ابراهیم بن زیاد رازی، از حارث بن عبد الله حارثی، از قیس بن ربیع، از اعمش،

۱- [۱] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

۲- [۲] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

۳- [۳] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

از عبابه بن ربعی، از ابن عباس- که خدا از او خشنود باد- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: خداوند، آفریده های خود را به دو قسمت تقسیم نمود و مرا در بهترین قسمت آن قرار داد. آن جا که فرمود: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»(۱) [و یاران راست، یاران راست کدامند؟] پس من، بهترین اصحاب یمین هستم. سپس آن دو قسم را به سه قسمت تقسیم نمود و مرا در سومین قسمت از آن قرار داد، آن جا که فرمود: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ* السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»(۲) [یاران دست راست کدامند؟ یاران دست راست* و یاران چپ کدامند؟ یاران چپ* و سبقت گیرندگان مقدّمند] پس من، از دسته پیش گیرندگان و از بهترین آنها هستم. سپس خداوند آن سه قسم را به قبیله هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین قبیله قرار داد. آن جا که فرمود: «شُعُوبًا وَقَبَائِلَ»(۳) [و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم] پس من پرهیزکارترین فرزندان آدم و گرامی ترین آنها نزد خداوند هستم و این، فخرفروشی نیست، بلکه یک حقیقت است. سپس خداوند آن قبیله ها را به خانه هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین خانه قرار داد آن جا که فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(۴)

۵۳) ابو عبد الله بن ابی نصر حمیدی در شصت و چهارمین حدیثی که هر دو کتاب صحیح بخاری و مسلم بر آن اتفاق نظر دارند، از مسند عائشه، از مصعب بن شیبه، از صفیّه بنت شیبه، از عائشه نقل کرده است که گفت: یک روز صبح، رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش خود عبایی داشت که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده بود و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت. پس حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سپس حسین علیه السلام آمد و او نیز به همراه حسن به زیر عبا رفت.

۱- [۱] - واقعه/ ۲۷.

۲- [۲] - واقعه/ ۱۰-۸.

۳- [۳] - حجرات/ ۱۳.

۴- [۴] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد و سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد و سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» تنها حدیث صحیحی که از مصعب بن شیبه، از صفیّه در مسند عائشه نقل شده، همین حدیث است.(۱)

۵۴) ابو حسن رَزین بن معاویه عبدری سَرَقُسطِی اَندَلُسی که او گردآورنده کتاب صِحاح سِتّه که عبارتند از: مُوطّأ مالك، صحیح مسلم و بخاری، سُنَن ابو داود سِجستانی، صحیح تِرمِذی و نسخه بزرگی از صحیح نَسائی است، می باشد، در جزء دوم از سه جزء سوره احزاب، از صحیح ابو داود سجستانی در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» از عائشه نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر دوش خود عبایی که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده بود، داشت و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت و حسن علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. آن گاه حسین علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیز به زیر عبای خود برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیز به زیر عبای خود برد و آن گاه فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(۲)

۵۵) از امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شد و من دمِ در نشسته بودم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی و تو یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشی. امّ سلمه می گوید: در خانه، رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام حضور

۱- [۱] - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

۲- [۲] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

داشـتند. پس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله عبـایی را بر روی آنـان افکنـد و فرمود: خـدایا! اینـان، اهل بیت من هسـتند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز.(۱)

۵۶) ابو الحسن رزین بن معاویه عبدری سَرَقُسطی اندلُسی، با سندی که در سنن ابو داود و مُوطّأ مالک ذکر شده، از انس نقل می کنـد که گفت: پس از نازل شدن این آیه، پیامبر صـلی الله علیه و آله در حدود شـش ماه، وقتی برای نماز صـبح بیرون می رفت، از در خـانه فاطمه سـلام الله علیها عبور می کرد و می فرمود: بشـتابید به سوی نماز، ای اهل بیت! «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا».(۲)

۵۷) ابو الحسن زرین بن معاویه عبدری سرقسطی اندلسی، در مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از جزء سوم کتاب مـذکور، از صـحیح ابو داود و آن همان سُـنَن است، با سـندی که پیشتر آوردیم از صـفیه بنت شـیبه، از عائشه نقل می کند که گفت: یـک روز صـبح رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در حـالی که بر دوش خود عبـایی داشت که بر آن نقش و نگـاری از جهاز سـفر بود و از موی سـیاه بافته شده بود، بیرون رفت. پس حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سـپس حسـین علیه السلام به همراه او آمد و زیر عبا رفت. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد و سپس فرمود: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا».(۳)

۵۸) مسلم بن حجّاج در صحیح خود، از زهیر بن حرب و شجاع بن مَخلَد و همگی از ابن عُلیّه، از زهیر، از اسماعیل بن ابراهیم، از ابو حیّان، از یزید بن حیّان، از زید بن ارقم روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار برکه

۱- [۱] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

۲- [۲] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

۳- [۳] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

آبی که میان مکه و مدینه است و خُمّ نامیده می شود برخاست و خداوند را حمد و ستایش نمود و پس از موعظه و تذکر به مردم فرمود: اما بعد، ای مردم! من، بشری به مانند شما هستم و نزدیک است که پیک اَجَل- از سوی پروردگارم- نزد من بیاید و من او را اجابت نمایم. من در میان شما دو چیز گرانبها را بر جای می گذارم. اولین آنها، کتاب خداوند می باشد که نور و هدایت در آن است. پس کتاب خدا را سرمشق خود قرار دهید و به آن تمسّک جویید. پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به پیروی از کتاب خدا، تشویق و ترغیب نمود و سپس فرمود: دومین آنها، اهل بیت من هستند که به شما یادآوری می کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیرید. به شما یادآوری می کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیرید. به شما یادآوری می کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیرید. حُصَین پرسید: ــ ای زید! ــ اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا زنان او از اهل بیت او به شمار نمی آیند؟ زید پاسخ داد: زنان او از اهل خانه او هستند، ولی اهل بیت او همان کسانی هستند که پس از او، صدقه بر آنان نیز حرام شده است. (۱)

۵۹) مسلم بن حجّاج، از محمد بن بکّار بن رَیّان، از حَسّان ــ یعنی ابن ابراهیم ــ از سعید ــ که همان ابن مسروق است ــ از یزید بن حیّان، از زید بن ارقم، از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: من، در میان شما دو چیز گرانبها را بر جای می گذارم، یکی از آن دو، کتاب خدا است که ریسمان الهی می باشد و هر که از آن پیروی کند، در مسیر هدایت و هر که آن را رها کند، در مسیر گمراهی و ضلالت است. دومی، اهل بیت من هستند. ما پرسیدیم: اهل بیت او کیستند؟ آیا زنان او هستند؟ پاسخ داد: به خداوند سوگند! زن، مدتی از روزگار را با مرد سپری می کند و سپس مرد او را طلاق می دهد و او به سوی خانواده و قوم خود باز می گردد. اهل بیت او، از ریشه او و همان نزدیکان او هستند که پس از او، صدقه بر آنان نیز حرام شده است.(۲)

۶۰) موفّق بن احمد، که نزد مخالفین ملقّب به صدر الائمّه و اخطَب الخُطَباء

۱- [۱] - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۳، ح ۲۴۰۸.

۲- [۲] - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۴، ح ۳۷.

است، از شیخ زاهد ابو الحسن علی بن احمد عاصمی، از شیخ القضاه اسماعیل بن احمد واعظ، از پدرش احمد بن حسین بیهقی، از ابو محمد عبد الله بن یوسف اصفهانی، از بکیر بن احمد بن سهل صوفی در مکه، از موسی بن هارون، از ابراهیم بن حبیب، از عبد الله بن مسلم مُلّائی، از ابو جَحّاف، از عطیّه، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ازدواج علی علیه السلام با فاطمه سلام الله علیها به مدت چهل صبح به در خانه آنها می آمد و می فرمود: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد، ای اهل بیت! بشتابید به سوی نماز! خداوند شمار را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا».(۱)

۶۱) موفّق بن احمد، از ابو سعید خُدری روایت می کند که گفت: چون آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ»(۲) [و کسان خود را به نماز فرمان ده] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت نُه ماه به هنگام نماز به در خانه فاطمه و علی علیهما السلام می آمد و می فرمود: بشتابید به سوی نماز! خداوند شما را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا».(۳)

۶۲) موفّق بن احمد، با همین سند، از احمد بن حسین، از ابو عبد الله حافظ و ابو بکر احمد بن حسین قاضی و ابو عبد الرحمن سَلَمی، از ابو عباس محمد بن یعقوب، از حسن بن مُکَرَّم، از عثمان بن عمر، از عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار، از شریک بن ابی نَمِر، از عطاء بن یَسار، از امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد-روایت می کند که گفت: آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» در خانه من نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و فرمود: اینان، اهل بیت من هستند.امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آری، تو از اهل بیت من هستی

۱- [۱] - مناقب خوارزمی، ص ۲۲.

۲- [۲] - طه/ ۱۳۲.

۳- [۳] - مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

ان شاء الله.(۱)

۶۳) ابن شهر آشوب می گوید: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» به اجماع تمام راویان در شأن علی علیه السلام نازل شده است.(۲)

۶۴) علی بن ابراهیم: سپس مخاطب قرار دادن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا قطع شد و خداوند، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داد و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» سپس آیه «وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»(۳) [و آن چه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز) در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید. در حقیقت، خدا همواره دقیق و آگاه است] را بر آیه قبل از آیه تطهیر که مربوط به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بود عطف نمود. سپس خداوند آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»(۴) [مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای (همه) آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است] را بر آیه تطهیر که مربوط به آل محمد علیهم السلام است، عطف می کند.(۵)

۱- [۱] - مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

۲- [۲] - مناقب، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳- [۳] - احزاب/ ۳۴.

۴- [۴] - احزاب/ ۳۵.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ...وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا(۳۶)»

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا(۳۶)»

[و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد، و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» فرمود: ماجرا از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از زینب بنت جحش اَسَدیّه که از قبیله بنی اسد بن خُزَیمه و دختر عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای زید بن حارثه خواستگاری کرد. زینب عرض کرد: ای رسول خدا! باید با خودم فکر کنم و تصمیم بگیرم. در این هنگام بود که خداوند آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» را نازل فرمود: پس زینب عرض کرد: ای رسول خدا! اختیارم دست شما است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب را به ازدواج زید در آورد. زینب مدت زمانی که خداوند اراده فرموده بود با زید زندگی کرد، سپس آن دو بر سر چیزی با یکدیگر مشاجره نموده و برای حل مشکل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به زینب انداخت و از او خوشش آمد. پس زید عرض کرد: به من اجازه بدهید تا او را طلاق دهم؛ چرا که او خودخواه است و با زخم زبان های خود مرا می آزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: از خداوند بپرهیز و همسر خود را نگهدار و به او نیکی کن. سپس زید، زینب را طلاق داد و عده زینب به سر آمد و خداوند دستور نکاح زینب با رسول خدا صلی الله علیه و آله را نازل کرده و فرمود: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا»(۱) [پس چون زید از آن (زن)

۱- [۱] - احزاب/ ۳۷.

کام برگرفت (و او را ترک گفت)، وی را به نکاح تو درآوردیم].(۱)

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا(۳۷) مَّا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا(۳۸)»

[و آن گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار، و آن چه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن (زن) کام برگرفت (و او را ترک گفت)، وی را به نکاح تو درآوردیم تا (در آینده) در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند، گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد* بر پیامبر در آن چه خدا برای او فرض گردانیده، گناهی نیست. (این) سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان (معمول) بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است]

۱) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتّب و علی بن عبد الله ورّاق- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمد برمکی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که گفت: چون مأمون، صاحب نظرانی از دین اسلام و دین های دیگر مانند: یهود، مسیحیان، مجوس، صائبین و سائر صاحب نظران را برای مجادله با علی بن موسی الرضا علیه السلام گرد آورد، هر کدام از آنها که به مجادله برخاستند، امام رضا علیه السلام او را به پذیرفتن حجت وادار کرد و او را ساکت نمود، گویی سنگی را قورت

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

داده است. علی بن محمـد بن جَهم برای مجادله برخاست و عرض کرد: ای فرزنـد رسول خـدا! آیا شـما قائل به عصـمت انبیا هستیـد؟ امام رضا علیه السـلام پاسـخ داد: آری. علی بن محمـد پرسـید: پس اگر این گونه باشد که شـما می گویید معنای آیه «وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی»(۱) [آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت]، و آیه «وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ»(۲) [و ذو النون را (یـاد کن) آن گـاه که خشـمگین رفت و پنـداشت که مـا هرگز او را در تنگنا و مضـیقه قرار نمی دهیم] و آیه خداونـد پیرامون یوسف علیه السـلام «وَلَقَـدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَـا»(۳) [و در حقیقـت (آن زن) آهنـگ وی کرد و...] چیست؟ (تفسـیر این آیـات و جواب امـام رضـا علیه السلام پیرامون معنـای آنهـا، در جای خود آمـده است.) همچنین علی بن محمـد پرسـید: پس معنای آیه خداوند پیرامون داود علیه السـلام «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»(۴) [داود دانست که مـا او را آزمایش کرده ایم] چیست؟ (تفسـیر آیه و جواب امام رضا علیه السلام در مورد معنای آن، ان شاء الله در جای خود خواهد آمد.) همین طور علی بن محمد پرسـید: پس معنای سخن خداوند در مورد پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسـخ داد: وای بر تو ای علی! از خدا بپرهیز و به انبیا نسبت گناه مده و کتاب خدا را با نظر خود به تأویل مبر؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»(۵) [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسـی نمی داند] امام رضا علیه السلام جواب آیات قبلی را ذکر نمود تا این که فرمود: اما پیرامون این که خداونـد در مـورد محمـد صـلی الله علیه و آله فرمـود: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِـكَ مَـا اللَّهُ مُبْـدِيهِ وَتَخْشَـى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَـقُّ أَن تَخْشَاهُ» باید گفت که: به این خاطر بود که خداوند متعال، پیامبر خود صلی الله علیه و آله را از نام همسرانش در

۱- [۱] – طه/ ۱۲۱.

۲- [۲] – انبیاء/ ۸۷.

۳- [۳] – یوسف/ ۲۴.

۴- [۴] – ص/ ۲۴.

۵- [۵] – آل عمران/ ۷.

دنیا و آخرت آگاه کرده بود و به او خبر داده بود که همسرانش، مادر تمام مؤمنین هستند و یکی از آنها که خداوند او را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده بود،زینب بنت جحش بود که در آن هنگام در عقد زید بن حارثه بود. پس رسول خدا نام او را در درون خود پنهان داشت و آن را اظهار نکرد تا هیچ یک از منافقین نگوید که او در مورد زنی که در خانه و عقد مرد دیگری است، قائل شده که یکی از همسرانش و یکی از مادران مؤمنین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخن منافقین می ترسید. پس خداوند متعال فرمود: «وَ تَخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» و منظور این بود که از خداوند در درون خود بترس. خداوند عزّ و جلّ از میان خلایق خود، تنها ازدواج میان حوّا و آدم علیه السلام، زینب و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وسیله آیه «فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا» و ازدواج میان فاطمه و علی علیهما السلام را خود برعهده گرفت. راوی می گوید: علی بن محمد بن جهم گریست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من به سوی خداوند توبه می کنم از این که پس از امروز در مورد انبیای خدا، مطلبی را غیر از آن چه که شما بیان داشتید، بر زبان جاری کنم.(۱)

۲) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قُرَشی- که خدا از او خشنود باد- از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت می کند که گفت: در مجلس مأمون که امام رضا علیه السلام در آن جا بود، حضور یافتم. مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا این سخن از گفته های شما نیست که انبیا معصوم هستند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آری. پس مأمون، آیاتی را پیرامون انبیا از امام رضا علیه السلام پرسید (و ما تفسیر و جواب امام رضا علیه السلام پیرامون معنای آنها را در جای خود آورده ایم.) تا این که مأمون پرسید: اگر انبیا معصوم هستند پس معنای آیه «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر کاری در پی زید بن حارثه بن

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۱.

شَراحیل کَلبی، به خانه او رفت و زن او را در حال شستشو مشاهده نمود و به زن او فرمود: پاک و منزه است خدایی که تو را آفرید. و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله تنها این بود که خدا را از سخن کسانی که قائل بودند ملائکه، دختر خدا هستند، منزه بداند؛ چرا که خداوند می فرماید: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»(۱) [آیا (پنداشتید که) پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان، دخترانی برگرفته است؟ حقّا که شما سخنی بس بزرگ می گویید] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که زن زید را در حال شستشو دید، فرمود: پاک و منزه است کسی که تو را آفرید از این که برای خود فرزندی را برگزیند که نیاز به طهارت و شستشو داشته باشد. چون زید به خانه خود بازگشت، زن زید او را از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که به او فرمود: پاک و منزه است کسی تو را آفرید، آگاه ساخت و زید، خواست و منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله را نفهمید و گمان کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از زیبایی زن او و خوشش آمده، این جمله را گفته است. پس زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! زن من، اخلاق بدی دارد و می خواهم که او را طلاق دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر خود را نگهدار و از خدا بپرهیز. خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را از تعداد همسرانش و این که زن زید، یکی از آنها است آگاه ساخته بود؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را در خود پنهان داشت و آن را نزد زید آشکار نساخت و ترسید از این که مردم بگویند: محمد به بنده خود می گوید: زن تو، همسر من خواهد شد. و بدین وسیله بر او خرده بگیرند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» یعنی به وسیله اسلام «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» یعنی به وسیله آزاد کردن او «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» سپس زید بن حارثه، زن خود را طلاق داد و عدّه او به پایان رسید و خداوند او را به ازدواج پیامبر خود صلی الله علیه و آله در آورد و در مورد آن، آیه را نازل کرد و فرمود: «فَلَمَّا قَضَى

۱- [۱] - اسراء/ ۴۰.

زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» خداوند آگاه بود از این که منافقین بر پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر ازدواج با زن زید، خرده می گیرند. پس این آیه را نازل فرمود: «مَّا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا! سینه ام را شفا دادی و از درد این شبهه رهاندی و آن چه را که بر من مشتبه شده بود، برایم واضح ساختی. پس خداوند متعال از سوی انبیای خود و اسلام، به تو جزای خیر ارزانی دارد.(۱)

۳) طبرسی می گوید: برخی گفته اند: آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درون خود پنهان می کرد، این بود که خداوند سبحان او را از این که زینب، از همسران او خواهد شد و زید او را طلاق خواهد داد، آگاه ساخت. چون زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: می خواهم زینب را طلاق دهم، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر خود را نگهدار. پس خداوند سبحان فرمود: ای پیامبر! چرا گفتی: همسر خود را نگهدار، در حالی که من تو را از این که او همسر تو خواهد شد، آگاه کرده بودم؟! طبرسی می گوید: برخی این حدیث را از علی بن حسین علیه السلام نقل کرده اند و این تأویل مطابق با تأویل آیه است.(۲)

روایت دیگری نیز در این مورد، پیشتر در تفسیر آیه «وَمَا جَعَلَ أَدْعِیَاءکُمْ أَبْنَاءکُمْ»(۳) [و پسرخواندگانتان را پسران (واقعی) شما قرار نداده است] آمده است.

«مَّا کَانَ مُحَمَّدٌ ابا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِکُمْ وَلَکِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ وَکَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا(۴۰)»

[محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۲.

۳- [۳] - احزاب/ ۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله، پدر زید نبود. همچنین علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آیه «وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ» این است که پس از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد.(۱)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا(۴۱) وَسَبِّحُوهُ...لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا(۴۳)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا(۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا(۴۲) هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا(۴۳)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را یاد کنید، یادی بسیار* و صبح و شام او را به پاکی بستایید* اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است]

۱) علی بن جعفر در رساله خود می گوید: از برادرم امام موسی کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا» پرسیدم: کسی که دویست بار ذکر خداوند گوید، آیا این مقدار از مصادق ذکر کثیر (ذکر بسیار) است؟ حضرت پاسخ داد: آری.

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از بکر بن ابی بکر، از زراره بن اعین، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها از جمله مصادیق ذکر کثیر (ذکر بسیار) می باشد که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا».(۲)

همچنین محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابو اُسامه زید شحّام و منصور بن حازم و سعید

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۹.
۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۴.

اعرج، از امام صادق علیه السلام، عین این حدیث را نقل کرده است.(۱)

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یعقوب بن عبد الله، از اسحاق بن فرّوخ، بنده آل طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای اسحاق بن فرّوخ! هر کس ده مرتبه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، خداوند و فرشتگان او صد مرتبه بر او درود می فرستند و هر کس که صد مرتبه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، خداوند و فرشتگان او بر او هزار مرتبه درود می فرستند. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا»؟(۲)

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زید، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر چیزی جز ذکر خداوند، حدّی دارد که نباید از آن تجاوز کرد؛ اما ذکر خداوند حدّی ندارد. خداوند عزّ و جلّ، واجبات را بر ما واجب نموده و هر کس آنها را به جا آورد، حدّ آنها همین مقدار است. همچنین خداوند، روزه ماه رمضان را واجب نموده است؛ پس هر کس در ماه رمضان روزه بگیرد، حدّ آن، همین مقدار است. همچنین خداوند، حج را واجب نموده، پس هر کس اعمال حج را به جای آورد، حدّ آن همین مقدار است. پس برای همه چیز، حدّی است؛ اما برای ذکر، حدّی نیست؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ به ذکر اندک راضی نشده و برای آن حدّی قرار نداده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا* وَسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَأَصِیلًا» پس حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ برای ذکر، حدّی قرار نداده است. سپس حضرت فرمود: پدرم علیه السلام بسیار ذکر می گفت. من به همراه او راه می رفتم و او ذکر خداوند متعال می گفت و به همراه او غذا می خوردم و او ذکر خداوند متعال می گفت و با مردم سخن می گفت و سخن گفتن موجب نمی شد تا از ذکر خداوند دست بکشد. می دیدم که زبان او به کام او چسبیده بود و

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۴.

می فرمود: لا إله إلّا الله و ما را گرد هم می آورد و به ما امر می فرمود که تا طلوع خورشید، ذکر بگوییم و آن کسانی از ما را که قرائت می دانست به قرائت، و آن کسانی را که قرائت نمی دانست، به ذکر گفتن امر می فرمود. خانه ای که در آن قرآن خوانده و ذکر خداوند عزّ و جلّ گفته می شود، برکت آن زیاد شده و فرشتگان در آن خانه حضور می یابند و شیاطین از آن خانه رخت برمی بندند و آن خانه برای آسمانیان می تابد؛ چنان که ستاره درخشان برای زمینیان می تابد و خانه ای که در آن قرآن خوانده و ذکر خداوند در آن گفته نمی شود، برکت آن کاهش می یابد و فرشتگان از آن خانه رخت برمی بندند و شیاطین در آن خانه حاضر می شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آیا می خواهید بهترین اعمال شما را برایتان بازگو کنم، آن اعمالی که باعث علوّ بیشتر درجات شما می شود و شما را نزد پروردگارتان پاک تر جلوه می دهد و برایتان از درهم و دینار و از این که به دشمنان برخورد کرده و آنان را بکشید یا به دستشان کشته شوید، بهتر است؟ آنها پاسخ دادند: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن عمل، این است که بسیار ذکر خداوند عزّ و جلّ بگویید. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چه کسی بهترین مسجد نشینان است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: او کسی است که از همه آنان بیشتر ذکر خداوند گوید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که خداوند به او زبان ذکرگویی عطا کند، خیر دنیا وآخرت را به او ارزانی داشته است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ»(۱) [و منت مگذار و فزونی مطلب] فرمود: یعنی اعمال خیری را که برای خداوند انجام دادی، بسیار مشمار.(۲)

۵) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شیعیان ما کسانی

ص:۴۶۸

۱- [۱] - مدثر/ ۶.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۱.

هستند که چون به خلوت رسند، بسیار ذکر خداوند را می گویند.(۱)

۶) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد و جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد و همگی از حسن بن علی وشّاء، از داود بن سِرحان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که بسیار ذکر خداوند گوید، خداوند او را دوست می دارد و هر کس که بسیار ذکر خداوند گوید، دو برائت در نامه اعمال او نوشته می شود: اول: برائت و رهایی از آتش جهنم. دوم: برائت و رهایی از نفاق.(۲)

۷) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از داود حَمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس بسیار ذکر خداوند را بگوید، خداوند او را در بهشت خود پناه خواهد داد.(۳)

۸) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی علاء، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که نام رسول خدا صلی الله علیه و آله برده شد، بسیار بر او درود بفرستید؛ چرا که هر کس یک درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد، خداوند هزار درود در هزار صف از فرشتگان بر او می فرستد و به خاطر درود فرستادن خداوند و فرشتگانش بر آن بنده، تمام آفریده های خداوند نیز بر او درود می فرستند. پس هر کس به این درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله میل نداشته باشد، نادان و مغرور است و خداوند، و پیامبر او، و اهل بیت پیامبر علیهم السلام از او برائت می جویند.(۴)

۹) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بر من درود فرستد، خداوند و

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۲.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۵.

۴- [۴] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۶.

فرشتگانش بر او درود می فرستند و هر کسی که بخواهد می تواند اندک درود فرستد و هر کسی که بخواهد می تواند بسیار درود فرستد. ان شاء الله، معنای درود فرستادن خداوند متعال و چگونگی درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند] خواهد آمد.(۱)

۱۰) ابن بابویه در حدیثی مرسل روایت کرده است که برخی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» پرسیدند: ذکر کثیر (ذکر بسیار) چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را بگوید، ذکر بسیار گفته است.(۲)

۱۱) محمد بن عباس، از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: تسبیح فاطمه سلام الله علیها یکی از مصادیق ذکر بسیار خداوند است که خداوند متعال در این باره فرموده است: «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا».(۳)

۱۲) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسماعیل بن عمّار روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حدّ ذکر در آیه «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» چیست؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها تعلیم داد که سی و چهار مرتبه الله اکبر، سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوید. پس اگر تو یک بار در شب و یک بار در روز این تسبیح را بگویی، ذکر کثیر خداوند گفته ای.(۴)

۱۳) شرف الدین نجفی، در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت می کند که وی در تأویل آیه «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» گفت: منظور، درود فرستادن بر

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۷.

۲- [۲] - معانی الأخبار، ص ۱۹۳، ح ۵.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۱۵.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۱۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام است.(۱)

۱۴) طبرسی، از زراره و حمران دو پسر اعیَن، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کس تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را گوید، ذکر کثیر (بسیار) خداوند را گفته است.(۲)

۱۵) از برخی از ائمّه ما علیهم السلام روایت شده است که: هر کس که سی و سه بار بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلّا الله وَ الله أکبر، ذکر بسیار خداوند را گفته است.(۳)

۱۶) عمر بن ابراهیم اوسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: در آن شبی که به معراج برده شدم، (شب اسراء) جبرئیل در مقام خود ایستاد و من دیگر صدای تحیت و سلام دادن فرشتگان و سخن آنان را نمی شنیدم و در جایگاهی قرار گرفتم که دیگر تمام صداها قطع شده بود و هیچ صدایی نمی شنیدم و زندگان و مردگان نزد من برابر شدند. قلبم به تپش افتاد و اندوهم افزایش یافت. پس صدای منادی را شنیدم که به زبان علی بن ابی طالب علیه السلام به من گفت: بایست! ــ ای محمد! ــ چرا که پروردگار تو به تو درود می فرستد. رسول خدا می گوید: گفتم: او چگونه درود می فرستد، در حالی که او بی نیاز است از این که به کسی درود فرستد و چگونه علی علیه السلام به این مقام رسیده است؟ خداوند متعال فرمود: بخوان ــ ای محمد! ــ «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ» و درود من، رحمتی بر تو و امت تو است. اما این که تو صدای علی را شنیدی به خاطر این بود که چون برادرت موسی بن عمران به کوه طور آمد و آن صحنه های عظیم را به چشم خود دید، آن چه که دیده بود، باعث غفلت او از آن چه که به او القا می شد، گشت. پس حواس او را از آن عظمت و هیبت به صحبت در مورد چیزی که محبوب ترین چیز نزد او بود یعنی همان عصا، مشغول داشتیم، آن هنگام که به او فرمودم: «وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۱۷.
۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۷.
۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۶.

مُوسَی»[(۱)] [و ای موسی! در دست راست تو چیست؟] و چون علی علیه السلام، محبوب ترین مردم نزد تو بود، با تو با زبان و سخن او، سخن گفتم تا قلب تو از آن وحشت آرامش یابد و آن چه را که به تو القا می شود، درک کنی. همچنین فرمود: «وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی»[(۲)] [و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی آید]. در آن شب هزار معجزه اتفاق افتاد که این جا مجال مطرح کردن آنها نیست.

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا(۴۵) وَ...وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا(۴۸)»

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا(۴۵) وَدَاعِیًا إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِیرًا(۴۶) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا کَبِیرًا(۴۷) وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا(۴۸)»

[ای پیامبر! ما تو را (به سِمَت) گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم * و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک* و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود* و کافران و منافقان را فرمان مبر و از آزارشان بگذر و بر خدا اعتماد کن و کارسازی (چون) خدا کفایت می کند]

۱) علی بن ابراهیم پیرامون آیات «إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا* وَدَاعِیًا إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِیرًا* وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا کَبِیرًا* وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا» می گوید: این آیه، پنج سال پیش از هجرت در مکه نازل شده است و این، دلیلی بر خلاف تألیف کنونی قران است [که کل آیات سوره احزاب را مدنی می داند].[(۳)]

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ...فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا(۴۹)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَکُمْ

۱- [۱] - طه/ ۱۷.

۲- [۲] - طه/ ۱۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۹.

عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّهٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا(۴۹)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید آن گاه پیش از آن که با آنان همخوابگی کنید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهده آنها عده ای که آن را بشمارید، نیست. پس مهرشان را بدهید و خوش و خرّم آنها را رها کنید]

۱) شیخ در تهذیب، با سند خود، از محمد بن علی بن محبوب، از کوفی، از حسن بن سیف، از برادرش علی، از پدرش، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا» فرمود: یعنی تا آن جا که می توانید با کارهای خوب و هدیه مناسب، آنان را بهره مند کنید؛ چرا که آنان با افسردگی، ترس و نگرانی شدید و شماتت از سوی دشمنان خود از خانه شوهر به سوی خانواده خود بازمی گردند و خداوند، کریم و بخشنده است. او خود حیا می ورزد و اهل حیا را دوست دارد و گرامی ترین شما کسی است که همسران خود را گرامی بدارد.(۱)

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ...مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَکَانَ اللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ رَّقِیبًا(۵۲)»

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَیْکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَهً مُّؤْمِنَهً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَهً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ لِکَیْلَا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا(۵۰) تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکَ ذَلِکَ أَدْنَی أَن تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَلَا یَحْزَنَّ وَیَرْضَیْنَ بِمَا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَکَانَ اللَّهُ عَلِیمًا حَلِیمًا(۵۱) لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَکَانَ اللَّهُ

۱- [۱] - تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۴۸۸.

عَلَی کُلِّ شَیْءٍ رَّقِیبًا(۵۲)»

[ای پیامبر! ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده ای، حلال کردیم و (کنیزانی) را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمّه هایت و دختران دایی تو و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند و زن مؤمنی که خود را (داوطلبانه) به پیامبر ببخشد، در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد (این ازدواج از روی بخشش) ویژه توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است* نوبت هر کدام از آن زنها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده ای، (دوباره) طلب کنی. این نزدیکتر است برای این که چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آن چه به آنان داده ای خشنود گردند و آن چه در دلهای شماست خدا می داند و خدا همواره دانای بردبار است* از این پس دیگر (گرفتن) زنان و نیز این که به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست؛ هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد به استثنای کنیزان و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَیْکَ» یعنی از غنیمت «وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ».(۱)

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سِرحان، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: هبه (این که زن هیچ گونه مهری برای خود قائل نشود) تنها بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود، ولی دیگران تنها با قرار دادن مهر می توانند

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۹.

ازدواج کنند.(۱)

روایات مربوط به این آیه، ان شاء الله در تفسیر آیه بعدی آن خواهد آمد.

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت می کنند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ» پرسیدم: چه تعداد زن بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: هر تعداد که می خواست بر او حلال بود. عرض کردم: تفسیر آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست با هر کدام از دختران عمو، عمه ها، دایی، خاله ها و همسران او که به همراه او مهاجرت کرده بودند، ازدواج کند. همچنین بر او حلال بود که با زن مؤمنی بدون آن که زن برای خود مهری قائل شود، ازدواج کند که به این کار، هبه گفته می شود و تنها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود. اما دیگران تنها می توانند با قرار دادن مهریه ازدواج کنند. منظور از آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ» نیز همین است. به حضرت عرض کردم: تفسیر آیه «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی با هر کدام از زنان که به او جای دهد، ازدواج کرده است و با هر کدام که به تأخیر بیندازد، ازدواج نکرده است. راوی می گوید: از حضرت تفسیر آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آن، تنها، زنانی است که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَأَخَوَاتُکُمْ و...»(۲) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و ...] حرام شده بودند و اگر معنای آن همان گونه که آنها می گویند می بود، باید خداوند زنانی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال کرده باشد [در حالی که چنین نیست]، هر کدام از شما هر زمان که بخواهد همسرش را تغییر می دهد. لیکن معنای آیه این گونه که آنها می گویند، نیست. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال

ص:۴۷۵

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۳۸۴، ح ۲.

۲- [۲] - نساء/ ۲۳.

گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند، مگر آن زنانی که خداوند در آیه فوق از سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده بود.(۱)

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: می بینم که شما ادعا می کنید که آن زنانی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام بوده، بر شما حلال می باشد، در حالی که خداوند عزّ و جلّ برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال گردانیده بود که با هر زنی که می خواهد ازدواج کند و منظور خداوند از این که فرمود: زنان بر تو حلال نیستند، زنانی بوده که به حکم آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ»(۲) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان] بر شما حرام شده بود.(۳)

۵) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از عبد الکریم بن عمرو، از ابو بکر حضرمی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ» پرسیدم که: چه تعداد زن، بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله با هر زنی که می خواست می توانست ازدواج کند. راوی می گوید: تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: هبه، تنها بر رسول خدا حلال بود و اما دیگران تنها با قرار دادن مهریه می توانند ازدواج کنند. راوی می گوید: عرض کردم: معنای آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن، تنها، زنانی است که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاَتُكُمْ»(۴) [(نکاح اینان) بر

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۳۸۷، ح ۱.

۲- [۲] - نساء / ۲۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۵، ص ۳۸۸، ح ۲.

۴- [۴] - نساء / ۲۳.

شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان] حرام شده بودند و اگر معنای آن همان گونه که آنها می گویند می بود، باید خداوند زنانی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال کرده باشد [در حالی که چنین نیست]، هر کدام از شما هر زمان که بخواهد همسرش را تغییر می دهد. لیکن معنای آیه این گونه که آنها می گویند، نیست. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند، مگر آن زنانی که خداوند در آیه فوق از سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده بود.(۱)

۶) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد عاصمی، از علی بن حسن بن فضّال، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: تنها زنانی که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ»(۲) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان] بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بودند، بر او حرام است و اگر معنای آیه همان گونه که آنها می گویند می بود، باید آن زنانی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال می شدند. هر کدام از شما هر طور که بخواهد معنای آیه را تغییر می دهد؛ اما معنای آیه، این گونه که آنها می گویند، نیست. احادیث آل محمد علیهم السلام بر خلاف احادیث مردم است. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند و منظور خداوند، از آن آیه، تنها زنانی بوده که در این آیه فوق از سوره نساء، بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بودند. (۳)

۷) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از جمیل بن درّاج و محمد بن حُمران روایت می کند که گفتند: از امام صادق

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۳۸۹، ح ۴.

۲- [۲] - نساء/ ۲۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۵، ص ۳۹۱، ح ۸

علیه السلام پرسیدیم: ازدواج با چه تعداد زن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: «آن چه را که می‌خواست ــ با دستش چنین می گوید ــ این زنان بر او حلال بودند» منظور از اشاره دست، این است که دستش را می بست.(۱)

۸) محمد بن یعقوب با سند خود، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر و دیگران پیرامون نام و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، نسب و ویژگی های آنها روایت کرده است که گفتند: نام همسران پیامبر صلی الله علیه و آله: عائشه، حَفْصَه، امّ حبیب بنت ابو سفیان بن حرب، زینب بنت جَحش، سَوْدَه بنت زَمعه، میمونه بنت حارث، صفیّه بنت حییّ بن اخطب، امّ سلمه بنت ابی امیّه و جُوَیریّه بنت حارث می باشد. عائشه، از قبیله تیم، حفصه از قبیله عَدیّ، امّ سلمه از قبیله بنی مخزوم، سَوْده از قبیله بنی اسد بن عبد العُزّی، زینب بنت حجش از قبیله بنی اسد که از بنی امیه محسوب می شود، امّ حبیب بنت ابو سفیان از بنی امیه، میمونه بنت حارث از قبیله بنی هلال و صفیّه بنت حییّ بن اخطب، از قبیله بنی اسرائیل بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات، نه همسر داشت. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله، همسرانی به غیر از اینهایی که نامبرده شد داشت که مهریّه خود را به رسول خدا بخشیده بودند. همین طور خدیجه بنت خویلد که مادر فرزندان او است و زینب بنت ابو جوزاء که به بیماری جذام مبتلا شد و کِندیّه، از جمله همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.(۲)

۹) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمید، از حمّاد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات حضرت خدیجه- که خدا از او خشنود باد- زن دیگری اختیار نکرد.(۳)

۱۰) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطّاب، از حسن بن

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۳۸۹، ح ۳

۲- [۲] - کافی، ج ۵، ص ۳۹۰، ح ۵

۳- [۳] - کافی، ج ۵، ص ۳۹۱، ح ۶.

علی بن یقطین، از عاصم بن حمید، از ابراهیم بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با امّ سلمه ازدواج کرد و عمر بن ابی سلمه، در حالی که به سن احتلام (بلوغ) نرسیده بود، ام سلمه را به ازدواج او در آورد.(۱)

۱۱) شیخ در تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از احمد بن محمد، از داود بن سرحان، از زراره روایت کرده است که گفت: از حضرت پرسیدم: ازدواج با چه تعداد زن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست به هر اندازه که بخواهد ازدواج کند. راوی می گوید: پرسیدم: تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: هبه، تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود، ولی دیگران تنها به وسیله قراردادن مهریه می توانند ازدواج کنند.(۲)

۱۲) ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن علی بن حسین سُکّری، از محمد بن زکریّا جوهری، از جعفر بن محمد بن عُماره، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با پانزده زن ازدواج کرد و با سیزده تن از آنان آمیزش نمود (دخول کرد) و به هنگام وفات نه همسر داشت.

آن دو همسری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها آمیزش نکرد، عَمْرَه و شنباء و آن همسرانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها آمیزش نمود (دخول کرد) عبارت بودند از: خدیجه دختر خویلد، سوده دختر زمعه، امّ سلمه (که نام او هند دختر ابی امیّه است)، امّ عبد الله عایشه دختر ابو بکر، حفصه دختر عمر، زینب دختر خزیمه بن حارث امّ المساکین، سپس زینب دختر جحش، امّ حبیب رمله دختر ابو سفیان، میمونه دختر حارث، زینب دختر عُمیَس، جویریه دختر حارث، سپس صفیّه دختر حییّ بن اخطب نام داشتند و آن زنی که مهریه خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید و از راه هبه با رسول خدا صلی الله علیه و

ص:۴۷۹

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص۳۹۱، ح.۷.

۲- [۲] - تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۴، ح ۱۴۷۸.

آله ازدواج نمود، خَوله دختر حَکیم سَلمی بود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله دو سُرّیّه(۱) داشت که حضور خویش را علاوه بر زنان خود با آنان نیز قسمت می کرد. آن نُه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که حضرت هنگام وفات داشت، عبارتند از: عایشه، حفصه، امّ سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، امّ حبیب دختر ابو سفیان، صفیّه دختر حییّ بن اخطب، جویریّه دختر حارث، سوده دختر زمعه بودند و بهترین زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله، خدیجه بنت خویلد، پس از او امّ سلمه بنت ابو امیّه و در مرتبه بعد جویریه بنت حارث بودند.(۲)

۱۳) علی بن ابراهیم: نزول این آیه، به این دلیل بوده که زنی از انصار که آماده شده و خود را آرایش کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا شما به من نیازی در خود احساس می کنید؟ چرا که من آمده ام تا مهریه خود را به شما هبه کنم و با شما ازدواج نمایم. عایشه به آن زن گفت: خدا تو را زشت گرداند (نفرین بر تو)! چرا این قدر تمایل به مردان داری؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: ــ ای عایشه!ــ بس کن. او میل به رسول خدا دارد؛ زمانی که تو از رسول خدا، کناره گیری می کنی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به زن انصاری فرمود: خدا تو را و شما را ای جماعت انصار، مورد رحمت خود قرار دهد؛ چرا که مردان شما مرا یاری کردند و زنان شما، به من تمایل پیدا کردند. ای زن بازگرد ــ خدا تو را مورد رحمت قرار دهد ــ زیرا من منتظر دستور خداوند هستم. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» پس ازدواج هبه (بخشیدن مهریه) تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز بود. (۳)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ...أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا(۵۴)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ

۱- [۱] - سُرّیّه: کنیزی است که او را در خانه خود سکنی می‌دهید. «اقرب الموارد- ریشه سرر».

۲- [۲] - خصال، ص۴۱۹،ح۱۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص۱۶۹.

إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا(۵۳) إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا(۵۴)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آن که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آن که در انتظار پخته شدن آن باشید. ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل گردید و وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید؛ بی آن که سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می رنجاند، و(لی) از شما شرم می دارد و حال آن که خدا از حق(گویی) شرم نمی کند و چون از زنان (پیامبر) چیزی خواستید، از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقاً (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید؛ چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است* اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هر چیزی داناست]

۱) علی بن ابراهیم: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب دختر جحش که او را دوست می داشت، ازدواج نمود، ولیمه ای به مناسبت ازدواج ترتیب داد و اصحاب خود را دعوت نمود. هنگامی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا را خوردند، دوست داشتند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مانده و با او صحبت کنند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که با زینب خلوت کند. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ» چرا که آنان بدون اذن داخل می شدند، تا «مِن وَرَاء حِجَابٍ».(۱)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان، از اعمش، از عبایه اسدی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش ازدواج نموده و ولیمه ای ترتیب داد و آن ولیمه، حَیس (غذایی که از خرما، روغن و کشک درست می شود) بود و از اصحاب خود هر نوبت ده نفر را دعوت می کرد و آنها چون از خوردن غذا فارغ می شدند، تمایل داشتند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگویند و فرصت را برای نگاه به چهره حضرت، غنیمت بشمارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمایل داشت به این که آنان، زحمت را کم کرده تا او بتواند با اهل منزل خود خلوت کند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله تازه عروسی کرده بود و از این که مؤمنان موجب آزار او می شدند، بیزار بود. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» چون این آیه نازل شد، مردم پس از آن که غذایی را که رسول خدا تدارک دیده بود می خوردند، بی درنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک گفته و بیرون می رفتند. همچنین حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت هفت روز نزد زینب بنت جحش ماند. سپس به خانه امّ سلمه بنت ابو امیّه رفت و همان شب و فردای آن روز را نزد او بود. چون خورشید بالا آمد، علی علیه السلام به در آن خانه آمده و خیلی آهسته در زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای در زدن او را شناخت. اما امّ سلمه این که کسی در زده را انکار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امّ سلمه فرمود: ای امّ سلمه! برخیز و در را به روی او بگشای. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! او چه کسی است که آن قدر اهمیت دارد که من، باید برخیزم و در را به روی او بگشایم در صورتی که همین دیروز آیه «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ» در شأن ما (زنان پیامبر) نازل شد. پس او کیست که آن

قدر اهمیت دارد که من، باید با اندام زیبا و دست بندهای خود (زیورآلاتی که به سر و دست دارم) به استقبال او بروم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با هیئتی برافروخته و عصبانی پاسخ داد: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»(۱) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] برخیز و در را به روی او بگشا؛ چرا که پشت در مردی ایستاده که نادان(۲) و سبک مغز(۳) نیست و در کار خود عجول نمی باشد. خداوند و رسولش را دوست می دارد و خداوند و رسولش نیز او را دوست می دارند و او تا زمانی که صدای گام های تو قطع نشود و مطمئن نشود که تو به پس پرده بازگشته‌ای، در را نمی گشاید. امّ سلمه برخاست در حالی که نمی دانست چه کسی پشت در است و تنها آن توصیف و مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله از او را در خاطر سپرده بود. پس به سوی در رفت در حالی که این جمله را زمزمه می کرد: آفرین! آفرین به مردی که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند. پس امّ سلمه در را به روی او گشود و علی علیه السلام دو لنگه در را گرفت و همچنان پشت در ایستاد تا آن که صدای گام برداشتن امّ سلمه قطع شد و امّ سلمه به اندرونی خود رفت. آن گاه علی علیه السلام در را گشود و وارد شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ سلمه! آیا او را می شناسی؟ امّ سلمه پاسخ داد: آری و این توصیف و مدح بر او گوارا باشد. او علی بن ابی طالب علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: _ ای امّ سلمه! _ راست گفتی، او علی بن ابی طالب علیه السلام است. گوشت او، از گوشت من، خون او، از خون من و او نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است؛ جز آن که پیامبری پس از من نیست. ای امّ سلمه! گوش بده و گواه باش که او علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین سیّد الوصیّین (امیر مؤمنان و سرور جانشینان من) می باشد و گنجینه دانش من و دروازه علم من است که باید از طریق او به علم من رسید و او از اهل بیت

۱- [۱] - نساء/ ۸۰.

۲- [۲] - خُرق: نادانی و حماقت «لسان العرب- ریشه خرق».

۳- [۳] - نزَق: کم عقلی و سبک مغزی «لسان العرب- ریشه نزق».

من است که جانشین من بر مردگان و زندگان امت من می باشد، و برادرم در دنیا و آخرت و همراه من در سَنام اَعلَی است. ــ ای امّ سلمه! ــ گواه باش و به خاطر بسپار که او با ناکثین (طلحه و زبیر)، قاسطین (معاویه) و مارقین (خوارج) جنگ خواهد کرد.(۱)

سید رضی در کتاب مناقب، این روایت را با سند خود از اعمش، از عبایه اسدی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است.

۳) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو الحسن علی بن بلال مهلّبی، از مزاحم بن عبد الوارث بن عبّاد بصری در مصر، از محمد بن زکریا غَلابی، از عباس بن بکّار، از ابو بکر هلالی، از عکرمه، از ابن عباس و همچنین غلابی، از احمد بن محمد واسطی، از عمر بن یونس یمامی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس و همچنین ابو عیسی عبید الله بن فضل طائی، از حسین بن علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از محمد بن سلام کوفی، از احمد بن محمد واسطی، از محمد بن صالح و محمد بن صلت، از عمر بن یونس یمامی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می کند که گفت: حسین بن علی علیه السلام به هنگام بیماری امام حسن علیه السلام که به خاطر همان بیماری درگذشت، نزد او رفت و امام حسن علیه السلام به او فرمود: ــ ای برادر! ــ بنویس که این، وصیت حسن بن علی به برادرش حسین بن علی علیه السلام است و وصیت می کند که او گواهی می دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و این که او حق پرستش خداوند را به جای آورده و خداوند در فرمانروایی خود، شریکی ندارد و فراتر از او کسی نیست و او همه چیز را آفرید و آن را سامان بخشید. او شایسته ترین کسی است که لیاقت پرستش و ستایش را دارد. هر کس که از او پیروی کند، هدایت و هر کس که از او سرکشی کند، گمراه می شود و هر کس که به سوی او توبه کرده و بازگردد، هدایت می شود. پس من - ای حسین! - تو را به همسر، فرزندان و اهل بیتم سفارش می کنم که کسی از میان آنان، اگر بدی کرد، از او در گذری و اگر خوبی کرد، او را بپذیری و جانشین من و

۱- [۱] - علل الشرائع، ص ۸۳، ح ۳.

پدری برای فرزندانم باشی و مرا کنار جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک بسپاری. من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و بیت او خیلی بیشتر از کسانی که بدون اجازه او، آنان را وارد بیت او کردند و نیز از کسانی که پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون اجازه کتبی وارد خانه اش شدند، سزاوارترم؛ چرا که خداوند متعال در آیاتی که در کتاب خود بر رسول خود نازل کرده، فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ» به خداوند سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات خود به آنان اجازه نداد تا بدون اذن او وارد خانه اش شوند و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اذنی در این رابطه برایشان نیامده است؛ اما به ما اجازه داده شده که در چیزهایی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما ارث رسیده تصرف و استفاده کنیم. پس اگر دیدی که کار بر تو دشوارتر شد، تو را به خویشاوندی که خداوند متعال باعث آن شد و خویشاوندی نسبی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داری، سوگند می دهم که به خاطر من حتی به اندازه ظرف حِجامت خون نریزی تا آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار کنیم و پیش او شکوه نموده و او را از رفتار و دشمنی که مردم پس از وفات او، با ما داشتند، آگاه سازیم. حضرت این سخنان را فرمود و سپس از دنیا رفت. (۱)

۴) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان در حدیث مرفوعی از ائمه علیهم السلام روایت می کند که پیرامون شأن نزول آیه «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» فرمودند: این آیه در شأن علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام نازل شده است «كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا»(۲) [مانند کسانی مباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند و خدا او را از آن چه گفتند، مبرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود](۳)

۱- [۱] - امالی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- [۲] - احزاب/ ۶.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ج ۹.

۵) علی بن ابراهیم: شأن نزول این آیه، این است که چون خداونـد آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِـهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أَمَّهَاتُهُمْ»(۱) [پیـامبر به مؤمنـان از خودشـان سـزاوارتر (و نزدیک تر) است و همسـرانش مادران ایشاننـد] را نازل فرمود و خداونـد ازدواج با زنـان پیامبر را بر مسـلمانان حرام کرد، طلحه خشـمگین شـده و گفت: [پیامبر] زنانش را بر ما حرام می کنـد، در حالی که او با زنـان مـا ازدواج می کنـد! اگر خداونـد، محمـد را بمیرانـد، در میـان خلخـا ل ها و زیورآلات زنانش خواهیم دویـد (و با آنان ازدواج خواهیم کرد)، همچنان که او در میان خلخال های زنان ما می دویـد. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَمَا کَانَ لَکُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْـدِهِ أَبَـدًا إِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِیمًا* إِن تُبْدُوا شَـیْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا».(۲)

۶) محمـد بن یعقوب، از محمـد بن یحیی، از احمـد بن محمـد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسـلم، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: حتی اگر ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم آیه «وَمَا کَانَ لَکُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا» بر تمام مردم حرام نمی شد، به حکم آیه «وَلاَ تَنکِحُواْ مَا نَکَحَ آبَاؤُکُم مِّنَ النِّسَاء»(۳) [و بـا زنانی که پـدرانتان به ازدواج خود درآورده انـد، نکاح مکنیـد] بر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، حرام می گشت؛ چرا که مرد نمی تواند با همسر جدّ خود، ازدواج نماید.(۴)

۷) محمد بن یعقوب، از حسـین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی، از ابان بن عثمان، از ابو جارود روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم در حالی که آیه «وَ وَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا»(۵) [و به انسان سفارش

۱- [۱] - احزاب/ ۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳- [۳] - نساء/ ۲۲.

۴- [۴] - کافی، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۱.

۵- [۵] - عنکبوت/ ۸.

کردیم که به پـدر و مـادر خود نیکی کنـد] را تلاوت می کرد، فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، یکی از والـدین است. عبـد الله بن عجلاـن عرض کرد: آن دیگری کیست؟ حضـرت پاسـخ داد: آن دیگری، علی علیه السـلام است و ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما حرام است و این حکم، بیش از دیگران به ما تعلق دارد.(۱)

۸) محمـد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از سـعد بن ابی عروه، از قتاده، از حسـن بصـری روایت می کند که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله با زنی از قبیله بنی عامر بن صَعصَعه به نام شـنباء که از زنان هم عصر خود زیباروتر بود، ازدواج نمود. چون نگاه عایشه و حفصه به او افتاد، گفتند: این زن، با این زیبایی خود حتماً در دل رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بیشتر از ما جا باز می کند و بر ما چیره خواهد شد. از این رو به آن زن گفتند: رسول خدا از تو شوق به آمیزش را نبینـد! پس چون آن زن نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله رفت، رسول خدا صـلی الله علیه و آله دسـت خود را به سوی او دراز کرد و آن زن گفت: به خدا پناه می برم! پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله از او دست کشید و او را طلاق داد و به خانواده اش بازگردانـد. پس از آن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله با زنی از قبیله کِنده دختر ابو الجَون ازدواج نمود. چون ابراهیم پسـر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر ماریّه قبطیّه در گذشت، این زن گفت: اگر محمد پیامبر خدا بود، پسـرش نمی مرد. این گونه بود که رسول خـدا او را پیش از آن که بـا او آمیزش کنـد، به خانواده اش بازگردانـد. چون رسول خـدا صـلی الله علیه و آله درگذشت و ابو بکر زعامت مردم را در دست گرفت، آن دو زن از قبیله بنی عامر و کِنده که از آنها خواسـتگاری شده بود، نزد ابو بکر آمدند تا بپرسـند که آیا می توانند ازدواج کنند یا نه؟ ابو بکر و عمر با هم مشورت نموده و به آن دو گفتند: شـما مخیّرید که اگر می خواهید ازدواج نکنید و یا اگر می خواهید ازدواج کنید. آن دو زن، دومین گزینه را اختیـار کرده و ازدواج کردنـد. در نتیجه، یکی از این دو مرد که بـا آن دو ازدواج کرده بودنـد، به بیمـاری جـذام مبتلاـ شـد و دیگری عقل خود را از

ص:۴۸۷

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۲.

دست داد و دیوانه شد.

عمر بن اذینه می گوید: زراره و فضیل، این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند و حضرت در آن فرمود: در تمام چیزهایی که خداوند، از آن نهی فرموده، معصیت و نافرمانی صورت گرفته است؛ حتی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، با همسران او ازدواج کرده اند. حضرت، در آن حدیث، ماجرای آن دو زن از قبیله بنی عامر و کنده را ذکر نمود. سپس حضرت فرمود: اگر از آنها می پرسیدی که زنی با مردی ازدواج نموده و آن مرد پیش از آن که با او آمیزش کند، او را طلاق داده است. آیا ازدواج با او بر پسر آن مرد، حلال است؟ پاسخ می‌دادند: خیر. پس [با این که] حرمت ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از حرمت ازدواج با زنان پدرانشان بود، [چگونه به خود اجازه دادند که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنان او ازدواج کنند؟](۱)

همچنین محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره بن اعین، از امام باقر علیه السلام، عین این حدیث را روایت کرده است.(۲)

۹) ابن طاووس در کتاب طرائف خود می گوید: یکی از عجائبی که از عثمان و طلحه دیده شده، ماجرایی است که سُدّی در تفسیر قرآن خود، در تفسیر سوره احزاب آیه «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا» نقل کرده و گفت است: چون ابو سلمه و خُنَیس بن حُذافه درگذشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسران آن دو یعنی امّ سلمه و حفصه ازدواج نمود، طلحه و عثمان گفتند: آیا محمد می تواند پس از مرگ ما با زنانمان ازدواج کند، ولی ما نمی توانیم پس از وفات او با زنانش ازدواج کنیم! به خدا سوگند! اگر او بمیرد زنانش را مورد هدف قرار می دهیم (و با آنان ازدواج می کنیم.)

طلحه به عایشه و عثمان به امّ سلمه علاقه داشتند. این گونه بود که خداوند

ص:۴۸۸

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۴۲۱، ح ۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۵، ص ۴۲۱، ح ۴.

متعال، آیات «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا»، «إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» و آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»(۱) [بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است] را نازل کرد.(۲)

«لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ...وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا(۵۷)»

«لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا(۵۷)»

[بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان (همکیش) و بردگانشان گناهی نیست (که دیده شوند) و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به گروه مشخصی اجازه داد که بدون اذن می توانند نزد همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بروند. پس فرمود: «لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا».(۳)

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از ابراهیم بن ابی بلاد و یحیی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: نزدیک به سی مرد نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که پدرم نزد حضرت آمد و امام صادق علیه السلام به او خوش آمد گفته و او را کنار خود نشاند و خیلی او را مورد احترام قرار داد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ابو معاویه با من کاری دارد، پس اگر می شود، زحمت را کم

۱- [۱] - احزاب/ ۵۷.

۲- [۲] - طرائف، ص ۴۹۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

کرده و بروید. راوی می گوید: پس همگی برخاستیم. پدرم به من گفت: ای معاویه! بازگرد. پس بازگشتم. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا این جوان، پسر تو است؟ پدرم پاسخ داد: آری و او اعتقاد دارد که مردم مدینه عملی انجام می دهند که بر آنان حلال نیست. حضرت پرسید: آن مسئله چیست؟ راوی می گوید: عرض کردم: زنان قبیله قریش و زنان هاشمی سوار شتر یا اسب می شوند و دست خود را بر سر برده سیاه و بازوی خود را به دور گردن او می آویزند. امام صادق علیه السلام فرمود: پسر جان! آیا قرآن نمی خوانی؟ عرض کردم: آری، می خوانم. حضرت فرمود: آیه «لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» را بخوان. سپس فرمود: پسر جان! اشکالی ندارد که بنده و مملوک زنی، به مو و ساق (از پاشنه پا تا زانوی) او نگاه کند.(۱)

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا(۵۶)»

[خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از علی بن نعمان، از ابو مریم انصاری روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چگونه بر جنازه رسول خدا نماز خوانده شد؟ حضرت پاسخ داد: چون امیر المؤمنین علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داده و کفن کرد، ملافه ای را به روی او کشید و سپس ده مرد را به کنار جنازه آورد و آنها گرد او حلقه زدند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام در میان آنان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» پس آن گروه نیز همین آیه ای را که امیر المؤمنین علیه السلام تلاوت فرموده بود،

۱- [۱] - کافی، ج ۵، ص ۵۳۱، ح ۲.

تکرار کردند تا این که اهالی مدینه و اهالی عَوالی [محله ای در حاشیه مدینه] بر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردند.(۱)

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ملائکه، مهاجرین و انصار، دسته دسته بر جنازه او نماز گزاردند. همچنین حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کمال صحّت و سلامتی بود، شنیدم که می فرمود: آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» تنها در شأن نماز خواندن بر جسم من پس از آن که خداوند، مرا از این دنیا ببرد، نازل شد است.(۲)

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر روایت می کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سر تسلیم فرود آوردن و پذیرش تمام آیات و احکامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است.(۳)

۴) ابن بابویه، از احمد بن محمد بن عبد الرحمن مُقریء، از ابو عمرو محمد بن جعفر مقریء جرجانی، از ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد، از محمد بن عاصم طریفی، از ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحّال بنده زید بن علی، از ابو یزید بن حسن، از امام موسی کاظم علیه السلام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او درود فرستد، به این معنا است که من، به آن پیمان و عهدی که با خداوند

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۳۵.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۳۸.

۳- [۳] - محاسن، ص ۲۷۱، ح ۳۶۳.

به هنگامی که فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكَمْ قَالُواْ بَلَى»(۱) [که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] بستم، هنوز پایبندم.(۲)

۵) ابن بابویه، از جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن محمد بن عامر، از معلّی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور عَمّی، از احمد بن حفص بزّاز کوفی، از پدرش، از ابن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: صلاه، از سوی خداوند به معنای رحمت، از سوی فرشتگان به معنای تزکیه و تهذیب، و از سوی مردم به معنای دعا می باشد و معنای این سخن خداوند که فرمود: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» این است که در برابر آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، سرتسلیم فرود آورید و آن را بپذیرید. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه بر محمد و آل او درود بفرستیم؟ حضرت پاسخ داد: می گویید: صَلَواتُ اللهِ وَ صَلَواتُ مَلائِكَتِهِ وَ اَنبِيائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلامُ عَلَيهِ وَ عَلَيهِم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ [درودهای خداوند، فرشتگان، انبیا، رسولان و تمام موجودات خداوند، بر محمد و آل محمد باد و درود و سلام و رحمت و برکات خداوند، بر او و آنان باد] راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: ثواب و پاداش کسی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او به این کیفیت درود می فرستد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: به خداوند سوگند! پاداش او این است که به مانند روزی که از مادر زاده شده، از گناهان پاک می شود.(۳)

۶) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابو مغیره روایت می کند که فرمود: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس در تعقیبات نماز صبح و نماز مغرب پیش از آن که پاهایش را خم کند یا با کسی سخن گوید، بگوید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا

۱- [۱] - اعراف/ ۱۷۲.

۲- [۲] - معانی الأخبار، ص ۱۱۵.

۳- [۳] - معانی الاخبار، ص ۳۶۷، ح ۱.

الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا» را تلاوت کند و بگوید: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّیَّتِهِ»، خداوند صد نیاز او را (هفتاد مورد در دنیا و سی مورد در آخرت) برطرف می کند. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: معنای صلاه خداوند و فرشتگانش و صلاه مؤمنان چیست؟ حضرت پاسخ داد: صلاه، از سوی خداوند به معنای رحمتی از جانب او، صلاه از سوی ملائکه، به معنای تزکیه و تهذیبی از جانب آنان، و صلاه از سوی مؤمنان، به معنای دعا کردن آنان در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.(۱)

۷) شیخ با سند خود در کتاب مجالس، از عباس، از بِشر بن بَکّار، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: فرشته ای از فرشتگان از خداوند خواست تا به او این قدرت را بدهد که سخن بندگان او را بشنود و خداوند به او این قدرت را ارزانی داشت. پس آن فرشته، تا برپا شدن قیامت موجود است و هر مؤمنی که می گوید: صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، آن فرشته به او می گوید: و عَلَیکَ السَّلامُ. سپس آن فرشته عرض می کند: ای رسول خدا! فلانی به شما درود می فرستد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: بر او درود باد.(۲)

۸) علی بن ابراهیم: درود خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنای تزکیه و تهذیبی برای او و مدح و ستایش از او می باشد، و درود فرشتگان به معنای ستایش آنان از او، و درود مردم به معنای دعایی از سوی آنان در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و تصدیق اقرار به برتری او است و معنای سخن خداوند که فرمود: «وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا» این است که ولایت او و آیات و احکامی که آورده را بپذیرند.(۳)

۹) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از علی بن جعد، از شعیب، از حکم روایت کرده است که گفت: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت: کعب بن عُجره

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۸۸.

۲- [۲] - امالی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

مرا دیـد و گفت: آیا می خواهی هدیه ای به تو بدهم؟ گفتم: آری. گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله نزد ما آمد و من از حضـرت پرسـیدم: ای رسول خـدا! ما می دانیم که کیفیت سـلام به شـما چگونه است؛ اما درود فرسـتادن بر شـما به چه شـکل است؟ حضـرت پاسـخ دادنـد: بگوییـد: «اللّهُمَّ صَلِّ علَی محمّـدٍ و آلِ محمّدٍ کَما صَـلَّیتَ علَی إبراهیمَ و آلِ إبراهیمَ إنّکَ حَمیدٌ مَجیـد، و بارِک علَی محمّـدٍ و آلِ محمّـدٍ کَما بارَکتَ علَی إبراهیمَ و آلِ ابراهیمَ، إنّکَ حَمیدٌ مَجید» [خدایا! بر محمد و خاندان محمـد درود فرست چنان که بر ابراهیم و خانـدان ابراهیم درود فرسـتادی. همانا تو، سـتوده و صاحب مجد هستی و به محمد و خانـدان محمـد برکت ارزانی دار، چنان که به ابراهیم و خانـدان ابراهیم برکت ارزانی داشتی، همانا تو، سـتوده و صاحب مجد هستی.](۱)

۱۰) محمـد بـن یعقـوب، از محمـد بـن یحیی، از احمـد بـن محمـد، از علی بن حکم و عبـد الرحمن بن ابی نجران و همگی از صفوان، از امام صادق علیه السـلام روایت می کننـد که فرمود: هر دعایی که به وسـیله آن، خداوند عزّ و جلّ خوانده می شود، به آسمان نمی‌رسد و میان زمین و آسمان باقی می‌ماند تا آن که بر محمد و آل محمد، درود فرستاده شود.(۲)

۱۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسـی، از صـفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: نزد امام رضا علیه السـلام نشسـته بودم که حضـرت عطسه کرد. پس به حضـرت عرض کردم: صَلَّی اللهُ عَلَیك (خداوند بر تو درود فرسـتد). همچنین عرض کردم: جانم فدایتان باد! اگر کسـی مانند شـما عطسه کند، به او یَرحَمُکَ اللهُ [خداوند، شما را رحمت کنـد!] را بگوییم که ما به یکـدیگر می گوییم یا این که صَـلَّی اللهُ عَلَیك را بگوییم؟ (کـدام بهتر است؟) حضـرت پاسـخ داد: آری، مگر نمی گویی: صَـلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد؟ پاسخ دادم: آری. حضـرت پرسید: [آیا نمی گویی]: اِرحَم مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد [به محمد و آل محمد رحمت بفرست]؟ پاسخ داد: آری، خداوند بر رسول خود صلی الله علیه و آله درود

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۶۰، ح ۲۶.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱۰.

و رحمت فرستاد و درود ما بر او رحمت و تقرّبی در حق خود ما است.(۱)

۱۲) محمـد بن یعقوب، از محمـد بن یحیی، از احمـد بن محمـد، از قاسم بن یحیی، از جـدّ خود حسن بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس که عطسه کند و سپس دست خود را به روی استخوان بینی خود قرار دهد و سپس بگویـد: الحمـدُ لله ربّ العالمین، الحمـدُ لله حمداً کثیراً کما هو أهلُه و صَـلَّی اللهُ علی محمَّد النبیّ و آله و سلّم [ستایش، مخصوص خـدا می باشـد که پروردگـار جهانیـان است. سـتایش بسـیار مخصوص خـدا است؛ چنـان که او شایسته آن است و خداونـد، بر محمـد نبی و خانـدان او درود و سـلام فرسـتد] از سوراخ چپ بینی او پرنـده ای کوچک تر از ملخ و بزرگ تر از مگس بیرون می آید و به زیر عرش می رود و تا روز قیامت برای او از خداوند طلب آمرزش می کند.(۲)

۱۳) محمـد بن یعقوب، از علی بن محمـد، از سـهل بن زیـاد، از عمرو بن عثمـان، از محمـد بن عـذافر، از عمر بن یزیـد روایت کرده است که گفت: امـام صادق علیه السـلام به من فرمود: ای عمر! هر شب جمعه، فرشـتگانی از آسـمان، به عـدد مورچگان نازل می شوند و به دست خود، قلم های طلا و کاغذهای نقره دارند و تنها صـلوات بر محمد و خاندان محمد علیهم السـلام را ثبت می کنند. پس در شب جمعه، بسـیار صـلوات بفرست. همچنین حضـرت فرمود: ای عمر! یکی از سنت ها این است که در هر روز جمعه هزار بار و در سایر روزها، صد بار بر محمد و اهل بیت او علیهم السلام درود فرستاده شود.(۳)

۱۴) محمـد بن یعقوب، از محمـد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسـی، از یعقوب بن عبد الله، از اسـحاق بن فرّوخ، بنده آل طلحه، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: ای اسـحاق بن فرّوخ! هر کس بر محمـد و آل محمد، ده مرتبه درود فرسـتد، خداوند و فرشـتگانش بر او، صد مرتبه درود می فرستند و هر کس صد مرتبه بر محمد و آل محمد درود فرستد، خداوند و فرشتگانش هزار

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۴.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۲۲.

۳- [۳] - کافی، ج ۳، ص ۴۱۶، ح ۱۳.

مرتبه، بر او درود می فرستند. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا»(۱) [اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است].(۲)

۱۵) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی العلاء، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون نام رسول خدا صلی الله علیه و آله برده شد، بسیار بر او درود فرستید؛ چرا که هر کس یک بار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود فرستد، خداوند، هزار مرتبه در هزار صف از فرشتگان بر او درود می فرستد و تمام موجودات خداوند به خاطر درود فرستادن خداوند و فرشتگانش بر آن بنده، بر او درود می فرستند. پس هر کس رغبتی به درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشته باشد، نادان و مغرور است و خداوند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز اهل بیت رسول خدا علیهم السلام از او برائت می جویند.(۳)

۱۶) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: در ترازوی اعمال انسان، چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمد و آل محمد نیست. اعمال انسان را در میزان عمل او می گذارند و کفه میزان به علامت سبکی به بالا می رود؛ اما وقتی صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را در میزان می گذارند، کفه میزان پایین آمده و شرایط او خوب می شود.(۴)

۱۷) ابن بابویه، در کتاب خود، با سند خود، از ابان بن تغلب، از امام باقر علیه السلام، از پدر خود امام زین العابدین علیه السلام، از پدر خود امام حسین علیه

ص:۴۹۶

۱- [۱] - احزاب/ ۴۳.
۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۴.
۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۶.
۴- [۴] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۵.

السـلام سـید الشـهداء، از پدر خود امام علی بن ابی طالب علیه السـلام سـید الاوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: هر کسـی که بر من درود فرسـتد و بر آل من درود نفرستد، بوی بهشت را که از مسافت پانصد سال راه به مشام می رسد، نمی تواند استشمام کند.(۱)

۱۸) ابن بابویه، با سـند خود، از ناجیه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پس از آن که نماز عصر را در روز جمعه خواندی، بگو: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الأوصِیاءِ المَرضِیّینَ بِأفضَلِ صَلَواتِکَ وَ بارِک عَلَیهِم بِأفضَلِ بَرَکاتِکَ وَ السَّلامُ عَلَیهِم وَ عَلَی أرواحِهِم وَ أجسادِهِم وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ [خدایا! بر محمد و آل محمد که جانشـینان راضـی و خشـنود او هسـتند، برترین درودهـای خـود را بفرست و برترین برکـات خود را بر آنهـا ارزانی دار و سـلام، رحمت و برکـات خداونـد بر آنـان، و بر روح و جسـمشان بـاد] پس هر کس این جملات را پس از خوانـدن نماز عصـر بگویـد، خداونـد عزّ و جلّ در نامه اعمال او صـد هزار عمل نیک را می نویسـد و صـد هزار عمل بد را از آن پاک می سازد و به خاطر آن، صد هزار نیاز از او را برطرف می کند و او را صد هزار درجه بالاتر می برد.(۲)

۱۹) طبرسـی، در کتاب احتجاج، از امیر المؤمنین علیه السـلام روایت می کنـد که پیرامون تفسـیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا» فرمود: این آیه ظاهر و باطنی دارد. ظاهر آن، «صَلُّوا عَلَیْهِ» و باطن آن «وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا» است. یعنی در برابر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را وصیّ و خلیفه خود قرار داد و او را بر شما ترجیح و برتری داد و عهدی که با او بسته، سر تسلیم فرود آورید و از او اطاعت کنید. این مطلبی که تو را از آن آگاه نمودم، تأویلی است که تنها، کسی که حس لطیف و ذهن و تشخیص درستی دارد، آن را می داند.(۳)

۲۰) از جمله روایاتی که از طریق مخالفین نقل شده روایتی است که بخاری

۱- [۱] - امالی، ص ۱۶۷، ح ۹.
۲- [۲] - ثواب الأعمال، ص ۶۴.
۳- [۳] - احتجاج، ص ۲۵۳.

در جلد چهارم، از قیس بن حفص و موسی بن اسماعیل، از عبد الواحد بن زیاد، از ابو فروه مسلم بن سالم همدانی، از عبد الله بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می کند که گفت: کعب بن عجره مرا دید و گفت: آیا می خواهی هدیه ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام را به تو هدیه کنم؟ من پاسخ دادم: آری، آن را به من هدیه کن. او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم: ای رسول خدا! چگونه بر شما ـ اهل بیت ـ صلوات بفرستیم؟ چرا که خداوند، چگونگی سلام بر شما را به ما تعلیم داده است. حضرت پاسخ داد: بگویید: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ مَجِیدٌ؛ اَللَّهُمَّ بارِک عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.(۱)

۲۱) بخاری، از سعید بن یحیی بن سعید، از پدرش، از مِسعَر، از حکم، از ابن ابی لیلی، از کعب بن عُجره روایت می کند که برخی پرسیدند: ای رسول خدا! ما از چگونگی سلام بر تو آگاهیم. به ما بفرمایید، درود بر شما به چه شکل است؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله پاسخ داد: بگویید: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ؛ اَللَّهُمَّ بارِک عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.(۲)

۲۲) بخاری، با سند خود، از عبدالله بن یوسف، از لیث، از ابن هاد، از عبدالله بن خباب، از ابو سعید خدری که خدا از او خشنود باد، روایت می کند که گفت: عرض کردیم: ای رسول خدا! سلام دادن، به این شکل است. پس چگونه بر شما درود بفرستیم؟ حضرت پاسخ داد: بگویید: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ عَبدِکَ وَ رَسُولِکَ، کَما صَلَّیتَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ؛ وَ بارِک عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ.(۳)

۲۳) بخاری، با سند خود، از ابراهیم بن حمزه، از ابن ابی حازم و دَراوَردی، از

۱- [۱] - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۸۹، ح ۱۷۲.

۲- [۲] - صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۷، ح ۲۹۱.

۳- [۳] - صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۷، ح ۲۹۲.

یزید روایت می کند که گفت: «کَما صَلَّیتَ عَلَی إبراهِیمَ» و ابو صالح، از لیث روایت می کند که گفت: «عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ».(۱)

۲۴) ثعلبی در تفسیر خود، پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ»، از ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن فرج بن ازهر بغدادی، از واسط، از ابو الحسن علی بن محمد بن عرفه بن لؤلؤ، از عمر بن محمد قافلائی، از محمد بن خلف حدّادی، از عبد الرحمن بن قیس ابو معاویه، از عمر بن ثابت، از یزید بن ابی زیاد، از عبد الرحمن بن سعاد، از ابو ایوب انصاری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: فرشتگان، بر من و علی علیه السلام، هفت سال درود فرستادند؛ زیرا که تنها علی به همراه من نماز گزارد.(۲)

۲۵) ثعلبی، از ابو القاسم عبد الواحد بن علی بن عباس بزّاز، از ابو القاسم عبد الله بن محمد بن احمد بن اسد بزّاز که این حدیث را بر او به شکل املاء گفته بود، از ابن مقاتل، از حسن بن احمد بن منصور، از سهل بن صالح مروزی، از ابو معمر عباد بن عبد الصمد، از انس بن مالک، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی علیه السلام درود فرستادند؛ زیرا تنها، شهادت و گواهی من و علی علیه السلام به این که خدایی جز الله نیست و محمد، بنده و رسول او است، به سوی آسمان بالا برده شد.(۳)

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ...بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِینًا(۵۸)»

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِینًا(۵۷) وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِینًا(۵۸)»

[بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است* و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب (عمل زشتی) شده باشند، آزار

۱- [۱] - صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۲۹۳ و ص ۲۱۷ ذیل حدیث ۲۹۲.

۲- [۲] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب، آیه ۵۸.

۳- [۳] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب، آیه ۵۸.

می رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته اند]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها است و حکم «بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِینًا» در تمام مردم جاری است.(۱)

۲) طبرسی، از سید ابو الحَمد، از حاکم ابو القاسم حسکانی، از حاکم ابو عبد الله حافظ، از احمد بن محمد بن ابی دارِم حافظ، از علی بن احمد عجلی، از عبّاد بن یعقوب، از ارطاه بن حبیب، از ابو خالد واسطی- در حالی که مویش را گرفته بود- از زید بن علی بن حسین علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از علی بن حسین علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از علی بن ابی طالب علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از رسول خدا صلی الله علیه و آله- در حالی که مویش را گرفته بود- روایت کرده است که فرمود: هر کس به یک مو از سر تو آزار و آسیبی برساند، به من آزار و آسیب رسانده و هر کس به من آزار برساند، خدا را آزار داده و هر کس خدا را آزار دهد، لعنت خداوند بر او باد.(۲)

۳) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را برای جنگ فرستاد و علی علیه السلام را امیر آن سپاه قرار داد ــ رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمامی جنگ هایی که علی علیه السلام در آن حضور داشت، علی علیه السلام را امیر آن سپاه قرار می داد ــ پس چون در جنگ پیروز شدند و غنائمی به دست آوردند، علی علیه السلام رغبت نمود که از آن غنائم - که شامل کنیزهایی نیز می شد- کنیزی را بخرد و پول آن را در آن غنائم قرار دهد. اما حاطب بن ابی بَلتَعه و بُرَیده اسلمی در صدد فریفتن علی علیه السلام برآمدند و قیمتی بالاتر از قیمت او را پیشنهاد می دادند. چون علی علیه السلام دید که آنان درصدد فریفتن او هستند و قیمت بالاتری را پیشنهاد می کنند، منتظر ماند تا

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۸۰.

آن که قیمت آن کنیز، به قیمت عادلانه آن روز رسید و سپس با آن قیمت او را خرید. چون همه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند حاطب و بریده با هم قرار گذاشتند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و ماجرا را به او بگویند. پس بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نمی بینید که علی بن ابی طالب از غنیمت، کنیزی را برای خود گرفته است، در حالی که به دیگر مسلمانان چنین غنیمتی را نداده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند؛ اما بریده به جانب راست رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دوباره آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. این بار بریده به سمت چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. سپس به پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. سپس دوباره به مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد. این گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان به خشم آمد که نه پیش از آن و نه پس از آن این گونه به خشم نیامده بود و رنگ چهره اش تغییر کرد و سرخ شد(۱) و از کوره در رفت و اندامش به لرزه افتاد و فرمود: ــ ای بریده! ــ تو را چه شده که در امروز، رسول خدا را می آزاری. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا *وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»؟ بریده عرض کرد: ای رسول خدا! من نمی دانستم که با این کارم، قصد آزار شما را پیدا می کنم و شما را می آزارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: (ای بریده!) آیا گمان می کنی که آزار دهنده من، تنها، کسی است که قصد آزار خود مرا داشته باشد؟ آیا نمی دانی که علی، از من و من از علی هستم و هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده و هر کس خدا را بیازارد، این حق خدا است که او را در آتش جهنم، با عذاب دردناک خود بیازارد؟ ای

۱- [۱] - تَرَبَّدَ: یعنی چهره اش به هنگام خشم سرخ شد، سرخی که مایل به سیاهی است. «لسان العرب، ریشه ربد».

بریـده! تو داناتری یا خداونـد عزّ و جلّ؟ تو داناتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا مَلَک الارحام (فرشته رَحِم ها)؟ بریـده پاسخ داد: بلکه خداونـد، خواننـدگان لوح محفوظ و مَلَک الارحام داناترند. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! تو داناتری یا حافظان (فرشتگان نگهبان و نویسنده اعمال) علی بن ابی طالب؟ بریده پاسخ داد: بلکه حافظان علی بن ابی طالب، داناترند. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: پس چگونه او را متهم می کنی و مورد سـرزنش و توبیخ قرار می دهی و عملی که انجام داده را قبیـح می شـماری، در حالی که این جبرئیل علیه السـلام است که از حافظان علی برایم خبر آورده که از هنگام تولـد او تا به حال، هرگز گناهی از سوی او را به ثبت نرسانـده انـد؟ و این ملک الارحام است که برایم نقل کرده که پیش از تولـد علی علیـه السـلام بـه هنگـامی که او در شـکم مـادرش نضـج می گرفت، مرقـوم شـده است که او هرگز گنـاهی مرتکب نخواهد شد و این خوانندگان لوح محفوظ هستند که- در شبی که به آسـمان عروج کردم- به من خبر دادند که آنان در لوح محفوظ دیده اند که چنین نوشته شده است: علی علیه السـلام از هر گونه اشتباه و لغزش معصوم است. پس چگونه تو - ای بریـده! - بـا این که پروردگار جهانیان و فرشـتگان مقرب درگاه الهی، علی علیه السـلام را تصـدیق می کننـد، تو او را متهم می سـازی؟! ای بریـده! جز بـا رفتار نیک و پسـندیده با علی رفتار دیگری مکن؛ زیرا که او امیر مؤمنان، سـرور جانشـینان من، مولای صالحان، دلاور مسـلمانان و فرمانده غرّ محجّلین (خوبرویان زیباسرشت) و قسمت کننده بهشت و جهنم است. او در روز قیامت به آتش جهنم می فرماید: این برای من و آن برای تو است. سـپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! آیـا اعتقـاد نـداری به این که علی علیه السـلام برشـما جمـاعت مسـلمان این حق را دارد که درصـدد فریب او بر نیاییـد و بـا او دشـمنی نورزیده و در مزایده، قیمتی بالاتر از قیمت پیشـنهادی او پیشـنهاد نکنید؟ هیهات، هیهات که شما این حق را برای علی علیه السـلام قائل نیستیـد. ارزش علی نزد خداونـد متعال، بیشتر از ارزش او نزد شـما است. آیا می خواهیـد شـما را از این امر با خبر سازم؟ آنها پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند سبحان در روز قیامت، گروه هایی را از قبر مبعوث می دارد که میزان اعمالشان پر از گناهان است. به آنها گفته می شود: این گناهان شما است. پس اعمال نیکوی شما کجا است؟ پس اگر

عمـل نیکویی ندارید، هلاـک و نـابود می شوید. آنها می گوینـد: پروردگارا! ما عمل نیکویی از خود سـراغ نـداریم. ناگهان نـدایی از سوی خداونـد عزّ و جلّ می آیـد که می فرمایـد: اگر شـما برای خود اعمال حسـنه ای را سـراغ ندارید، من از اعمال نیک شما آگاهم و آن را برایتان فراهم می سازم. سپس باد، رقعه کوچکی را می آورد و آن را در کفه اعمال حسنه آنان قرار می دهد و کفه میزان بدی های آنان بیش از اندازه فاصله بین زمین و آسمان بالا می رود و کم می شود. به یکی از آنها گفته می شود: دست برادر، مادر، برادران، خواهران، خواص، نزدیکان، دوسـتان و آشـنایان خود را بگیر و آنان را وارد بهشت ساز. پس اهل محشـر می گوینـد: پروردگارا! ما می دانیم که گناهان آنان چیست، اما اعمال حسـنه آنان چه بود؟ خداوند عزّ و جلّ پاسخ می دهد: ای بندگان من! یکی از آنها باقیمانده دَینی را که به برادر خود بدهکار بود نزد برادرش برد تا به او بدهد. پس بـه برادرش گفت: این را بگیر؛ زیرا که من تـو را به خـاطر این که علی بن ابی طـالب علیه السـلام را دوست داری، دوست می دارم. برادر او گفت: من آن مـال را به خـاطر این که تو علی بن ابی طالب علیه السـلام را دوست داری در اختیار تو قرار دادم، هر قدر که می خواهی از مال من بردار. پس خداوند، این عمل آن دو را سـپاس نهاده است و گناهان آن دو به خاطر آن تنزل داده و آن عمـل آنـان را در لاـبه لاـی نامه های اعمال آن دو و میزان اعمالشان قرار داده است و بهشت را برای آن دو، پـدر و مادر و فرزندانشان واجب گرداند. سـپس رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! شمار کسانی که به همراه کینه علی وارد آتش جهنم می شوند، بیشتر از سـنگ هایی است که در جمرات پرتاب می شود. پس بر حذر باش از این که یکی از آن جهنّمیان باشی.(۱)

۴) ابن شـهر آشوب، از واحدی در کتاب «اسـباب النزول» و مقاتل بن سـلیمان و ابو القاسم قُشَیری در تفسیر خود نقل می کنند که آیه «وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَـبُوا» در شأن علی بن ابی طالب علیه السـلام نازل شـده است و ماجرا از این قرار بود که تعدادی از منافقان، او را می آزردند و شایعاتی برای او

ص:۵۰۳

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳۶، ح ۷۰.

ساخته و به او افترا می زدند.(۱)

۵) ابن مَردویه، از محمـد بن عبـد الله انصـاری و جابر انصاری و در کتاب فضائل از ابو مظفر با سـند خود از جابر انصاری و در کتاب خصائص از نطنزی با سـند خود از جابر و همگی از عمر بن خطّاب روایت می کنند که گفت: علی را مورد ظلم و سـتم قرار می دادم که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به من برخورد و فرمود: ای عمر! تو مرا مورد آزار قرار دادی. عمر می گوید: عرض کردم: پناه بر خـدا! چه کسـی رسول خـدا را مورد آزار قرار داده است؟ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله پاسـخ داد: تو، علی علیه السلام را آزردی، و هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است.(۲)

۶) از جمله روایاتی که از مخالفین نقل شده روایتی است که ترمذی در کتاب جامع، ابو نعیم در کتاب حلیه، بخاری در کتاب صحیـح، موصـلی در کتـاب مسـند، احمـد در کتاب فضائل و همچنین در کتاب مسـند و خطیب در کتاب اربعین، از عمران بن حصـین و ابن عباس و بریـده نقل می کنند که گفتند: علی علیه السـلام رغبت نمود که از غنایم، کنیزی را بخرد. اما حاطب بن ابی بَلتَعه و بُرَیـده اسـلمی قیمتی بالاتر از قیمت او را پیشـنهاد می دادنـد و چون قیمت آن کنیز به قیمت عادلانه آن روز رسـید، علی علیه السلام آن کنیز را با آن قیمت خرید. چون همه بازگشتند، بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و از علی علیه السـلام شکایت نمود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از او روی گرداند. سپس بریده به همین ترتیب در طرف راست، چپ و پشت سـر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می ایسـتاد و شـکایت می کرد و پیـامبر صـلی الله علیه و آله از او روی برمی گرداند. سـپس بریده در مقابل رسول خدا صـلی الله علیه و آله ایستاد و آن مطلب را عرض کرد. این گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمـد و رنگ چهره اش تغییر کرد و چهره اش سـرخ شـد و از کوره در رفت و فرمود: ــ ای بریده! ــ تو را چه شده که در امروز، رسول خدا را می آزاری؟ آیا نشنیده ای که خداوند

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۳۱۰، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۵۳، ح ۷۷۵.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۲۱۰.

متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»؟ آیا نمی دانی که علی از من است و من از علی هستم و هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خداوند را آزرده و هر کس خداوند را بیازارد، این حق خدا است که او را در آتش جهنم، با عذاب دردناک خود بیازارد؟ ای بریده! تو داناتری یا خداوند؟ تو داناتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا ملک الارحام؟ ــ ای بریده! ــ تو داناتری یا حافظان (فرشتگان نگهبان و نویسنده اعمال) علی بن ابی طالب؟ بریده پاسخ داد: بلکه حافظان او داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این جبرئیل است که از حافظان علی برایم خبر آورده که از هنگام تولد او تا به حال، هرگز گناهی از او به ثبت نرسانده اند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن ملک الارحام و خوانندگان لوح محفوظ درباره علی علیه السلام را حکایت نمود که در آن سه مرتبه آمده بود: از علی علیه السلام چه می خواهید؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من و من از او هستم و او پس از من، ولیّ هر مؤمن است.(۱)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ...لَنُغْرِيَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَکَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا(۶۰)»

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِکَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(۵۹) لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَهِ لَنُغْرِيَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَکَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا(۶۰)»

[ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیک تر است و خدا آمرزنده مهربان است* اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلّط می کنیم تا جز (مدتی) اندک در همسایگی تو نپایند]

۱) علی بن ابراهیم: شأن نزول آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء

ص:۵۰۵

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۱۱.

الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ» این بود که زنان برای خواندن نماز از خانه خارج شده و به مسجد می آمدند و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند و هنگام شب، چون برای خواندن نماز مغرب، عشا و نماز صبح از خانه بیرون می آمدند تا به مسجد بروند، جوانان بر سر راه آنان می نشستند و آنان را می آزرده و متعرضشان می شدند. این گونه بود که خداوند آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» را نازل فرمود. علی بن ابراهیم همچنین می گوید: آیه «لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» در شأن گروهی از منافقین نازل شد که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی جنگ هایش، از مدینه بیرون می رفت، در مدینه شایعه پراکنی می کردند و می گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد یا این که اسیر شد؛ و بدین وسیله مسلمانان اندوهگین می شدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه می کردند.

این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» یعنی شک «وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا» یعنی به تو فرمان می دهیم تا آنان را از مدینه بیرون کنی «إِلَّا قَلِيلًا».(۱)

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا(۶۱)»

[از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد]

۱) سپس علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: لعنت شدگانی هستند و لعنت بر آنان واجب شده است. خداوند پس از لعنت کردن آنان می فرماید: «أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا».(۲)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱.

«یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ...فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهًا (۶۹)»

«یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا(۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَکُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا کَبِیرًا (۶۸) یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهًا (۶۹)»

[روزی که چهره هایشان را در آتش زیرورو می کنند، می گویند: ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم* و می گویند: پروردگارا! ما رؤسا و بزرگ تران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند* پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن، لعنتی بزرگ* ای کسانی که ایمان آورده اید! مانند کسانی مباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند و خدا او را از آن چه گفتند، مبرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود]

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ» می گوید: این آیه، کنایه از کسانی است که حق آل محمد علیهم السلام را غصب نمودند. منظور از آیه «یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا»، [اطاعت از خداوند و رسول خدا] در مورد امیر المؤمنین علیه السلام است. آیه «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَکُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا» در شأن آن دو مرد، و پیشوایان و بزرگان نازل شده که آن دو مرد، اولین کسانی بودند که شروع به ظلم به آنان و غصب کردن حق آنان نمودند. علی بن ابراهیم می گوید: «فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا» یعنی راه بهشت و راه امیر المؤمنین علیه السلام است. سپس آنها می گویند: «رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا کَبِیرًا» علی بن ابراهیم می گوید: منظور از وجیهاً در آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهًا» صاحب قدر و منزلت است.(۱)

۲) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از صفوان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: بنی اسرائیل می گفتند: موسی علیه السلام آن چه را که مردان دارند، ندارد. موسی علیه السلام به هنگام شست و شو،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱

به جایی می رفت که هیچ یک از مردم او را در آن جا نبینند. پس روزی موسی علیه السلام داشت در کناره رودی شست و شو می کرد و پیراهن های خود را بر روی صخره ای نهاده بود. پس خداوند به آن صخره امر فرمود تا از موسی علیه السلام دور شود تا این که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام نظر افکنده و پی ببرند که آن چنان که آنها می گویند نیست و موسی علیه السلام نیز آن چه را که مردان دیگر دارند، دارد. این گونه بود که خداوند، آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا» را نازل فرمود.(۱)

۳) سپس علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان، در حدیثی مرفوع از ائمّه علیهم السلام نقل می کند که فرمودند: منظور از آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد علی علیه السلام و ائمّه علیهم السلام نیازارید؛ چنان که «آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا».(۲)

همچنین محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، عین این حدیث را تا آخر آن روایت کرده است.(۳)

۴) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن محمد بن قُتَیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از علقمه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیا به موسی علیه السلام نسبت ندادند که او عِنّین (مردی که توانایی آمیزش جنسی ندارد) است و او را آزردند تا آن که خداوند او را از آن نسبت هایی که بنی اسرائیل قائل به آن بودند، پاک و مبرّا ساخت و او در پیشگاه خدا، آبرومند و صاحب مقام و منزلت بود؟(۴)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا(۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ...وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا(۷۱)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا(۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ

ص:۵۰۸

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۲.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۲.
۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۹.
۴- [۴] - امالی، ص ۹۱، ح ۳.

لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا(٧١)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید* تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است]

١) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که به عباد بن کثیر صوفی بصری فرمود: وای بر تو_ ای عباد! _ آیا این که شکم و فرج خود را عفیف نگاه داشته ای، تو را مغرور ساخته است؟ خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا* یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمَالَکُمْ» بدان که خداوند هیچ عملی را از تو قبول نمی کند، جز آن که قول سدید (سخن حق) را بگویی.(١)

٢) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه فوق این گونه نازل شده است: «وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِی وِلایَهِ عَلِیٍّ وَ الأئِمَّهِ مِن بَعدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا» [هر کس از خداوند و رسولش پیرامون ولایت علی و امامان پس از او اطاعت کند، به رستگاری عظیمی دست یافته است].(٢)

همچنین علی بن ابراهیم با همین سند و متن، این حدیث را نقل می کند که امام صادق علیه السلام در آخر آن فرمود: به خداوند سوگند! آن آیه این گونه نازل شده است.(٣)

٣) محمد بن عباس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِی وِلایَهِ عَلِیٍّ وَ الأئِمَّهِ مِن بَعدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا» [هر کس از خداوند و رسولش پیرامون ولایت علی و

١- [١] - کافی، ج ٨، ص ١٠٧، ح ٨١.

٢- [٢] - کافی، ج ١، ص ٣٤٢، ح ٨.

٣- [٣] - تفسیر قمی، ج ٢، ص ١٩٧.

امامان پس از او اطاعت کند، به رستگاری عظیمی دست یافته است].(۱)

همچنین ابن شهر آشوب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام همین حدیث را آن چنان که در روایت محمد بن یعقوب آمده، روایت کرده است.(۲)

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن...وَیَتُوبَ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا(۷۳)»

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا(۷۲) لِیُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ وَیَتُوبَ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا(۷۳)»

[ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم؛ پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود* (آری، چنین است) تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان و زنان با ایمان را بپذیرد و خدا همواره آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.(۳)

۲) ابن بابویه، از احمد بن محمد بن هیثم- که خدا از او خشنود باد- از ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریّا قطّان، از ابو محمد بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی، دو هزار سال پیش از آن که جسم ها را بیافریند، روح ها را آفرید و ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۳۹.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۶.

۳- [۳] - کافی، ج، ص ۳۴۰، ح ۲.

و امامان پس از آنها صلوات الله علیهم اجمعین را برترین و شریف ترین آن ارواح قرار داد و ارواح آنها را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه داشت و نور آنها، آسمان ها، زمین و کوه ها را پوشاند. خداوند تبارک و تعالی به آسمان ها، زمین و کوه ها فرمود: اینان دوستان، اولیا و حجت های من بر خلقم، و امامان آفریدگانم هستند. تا به حال مخلوقی را محبوب تر از آنان نزد خود نیافریدم. به خاطر آنان و به خاطر کسانی که ولایت آنان را برگزیدند، بهشت خود و به خاطر کسانی که با آنان مخالفت و دشمنی ورزیدند، آتش جهنم خود را آفریدم. پس هر کسی را که ادعا کند که دارای منزلت آنان نزد من و جایگاه آنان نزد عظمت من است، با عذاب دردناکی که هیچ یک از جهانیان را آن گونه عذاب نکرده باشم، شکنجه می کنم و او را به همراه مشرکان، در درک اسفل از آتش جهنم خود قرار می دهم و هر کسی را که به ولایت آنان اذعان کند و ادعا نکند که دارای منزلت آنان نزد من و صاحب جایگاه آنان نزد عظمت من است، به همراه آنان در باغ های بهشت خود قرار می دهم و هر چه را نزد من می خواهند، در بهشت برایشان فراهم می باشد. من کرامت خود را به آنان ارزانی داشتم و آنان را در جوار خود برنشاندم و آنان را شفیع بندگان و کنیزان گناهکار خود قرار دادم. بنابراین ولایت آنان، امانتی نزد خلق من است. پس کدام یک از شما این امانت را با سنگینی هایش بر دوش می کشد و آن را برای خود و نه برای برگزیدگانم، ادعا می کند؟ پس آسمان ها، زمین و کوه ها از این که آن امانت را بر دوش کشند، امتناع ورزیدند و از این که مدعی منزلت آن شوند و جایگاه آن را نزد عظمت پروردگارشان آرزو کنند، هراسیدند. چون خداوند عزّ و جلّ، آدم و همسرش را در بهشت ساکن نمود و به آن دو فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ»(۱) [و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و(لی) به این درخت نزدیک نشوید] «فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ»(۲) [که از ستمکاران خواهید بود]، آدم و همسرش به جایگاه محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آنان صلوات الله علیهم، نظر افکندند و جایگاه آنان را

ص:۵۱۱

۱- [۱] - بقره/ ۳۵.

۲- [۲] - بقره/ ۳۵.

بهترین جایگـاه های بهشت یافتنـد، عرض کردنـد: پروردگارا! این منزلت برای کیست؟ خداونـد عزّ و جلّ فرمود: سـرهایتان را بالا بگیریـد و به ساق عرش من نگاه کنیـد. آن دو سـر خود را بالا گرفتنـد و نگاه کردنـد و دیدند که نام محمد، علی، فاطمه، حسن، حسـین و امامان پس از آنها صـلوات الله علیهم، با نوری از نور خداوند جبّار جلّ جلاله، بر ساق عرش نوشته شده است. پس عرض کردند: پروردگارا! چقدر صاحبان این منزلت و جایگاه نزد تو دارای کرامت و بزرگی هسـتند و چقدر آنان نزد تو محبوب و شـریف می باشـند. خداونـد عزّ و جـلّ فرمود: اگر آنـان نبودنـد، من شـما دو نفر را نمی آفریـدم. اینان، خزانه داران دانش من و امینـان راز من هسـتند. بر حـذر باشـید از این که بـا چشم حسـادت به آنـان نگـاه کنیـد و منزلت آنـان را نزد من و جایگاهشان را نزد کرامتم آرزو کنیـد که به خاطر این عمل مرتکب معصـیت و آن چه از آن نهی کرده بودم می شوید که در این صورت از سـتمکاران خواهیـد بود. آن دو عرض کردنـد: پروردگـارا! سـتمکاران چه کسانی هسـتند؟ خداونـد پاسـخ داد: کسانی هسـتند که به ناحق مدّعی منزلت و جایگاه آنان می باشـند. آن دو عرض کردند: پروردگارا! پس منازل و جایگاه های ستمکـاران به آنهـا در آتش خود را به مـا نشان بـده تا همان گونه که منزلت و جایگاه آنان در بهشت تو را دیـده ایم، جایگاه ستمکاران به آنها را نیز ببینیم. پس خداوند تبارک و تعالی به آتش جهنم امر فرمود که آن جایگاه را نشان دهد و آتش، تمام شکـل های شـکنجه و عـذابی را که در خود داشت، آشـکار ساخت و خداونـد عزّ و جلّ فرمود: جایگاه سـتمکاران به آنها که مـدعی جایگـاه شـان هسـتند، در درک اسـفل از آتش جهنـم اسـت و هر گـاه بخواهنـد کـه از آن بیرون آینـد، دوبـاره بـه آن بازگردانـده می شونـد و هر قـدر پوسـتشان بسوزد و پخته شود، پوست جدیـدی جایگزین آن پوست می شود تا طعم عذاب را بچشـند. ای آدم و حوّا! به نورهـا و حجت های من، با چشم حسادت نگاه نکنیـد که در این صورت از جوار خود، شـما را فرو می اندازم و در مکان پستی از سـرزمین خود منزل می دهم. پس شـیطان، آدم و حوا را وسوسه نمود تا شرارت های آن دو را که پنهان بود، آشـکار سازد و گفت: این که پروردگارتان، شـما را از نزدیک شـدن به این درخت نهی کرد، تنها به این خاطر بوده که فرشته نشویـد یـا از جاودانگـان نباشـید. با آن دو در میان گـذاشت که من از پنددهنـدگان و خیرخواهان هسـتم. پس شیطان، آدم و حوّا را با فریب خود راهنمایی کرد و آن دو را واداشت تا جایگاه آنان را

آرزو کننـد. پس آدم و حوّا به آنان به چشم حسادت نگریسـتند و تنها رها شدنـد تا آن که از درخت گندم خوردند و به جای آن گنـدم که خورده بودنـد، جو رویيـد- اصـل گنـدم، از جمله چیزهایی است که آن دو نخورده انـد و اصل جو، از چیزهایی است که به جـای آن چه خوردنـد قرار گرفت- چون از آن درخت خوردنـد، زیورآلات و جامه آن دو از تنشان بیرون شـد و عریان ماندنـد «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ* قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ* قَالَ اهْبِطُواْ»(۱) [و به چسـبانیدن برگ(های درختـان) بهشت بر خود آغـاز کردنـد و پروردگارشـان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شـما را از این درخت منع نکردم و به شـما نگفتـم که در حقیقت شیطان برای شـما دشـمنی آشـکار است؟* گفتنـد: پروردگـارا! مـا بر خویشـتن سـتم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلّماً از زیانکاران خواهیم بود* فرمود: فرود آییـد] یعنی از جوار من؛ زیرا کسانی که از دسـتور من نافرمانی می کنند، در بهشت، مجاور من نخواهند بود. پس آن دو تنزل پیدا کردند و طلب روزی بر عهده خودشان افکنده شـد. پس چون خداوند خواست که توبه آن دو را بپذیرد، جبرئیل علیه السـلام نزد آن دو رفت و فرمود: شـما تنها به این خاطر که منزلت و جایگاه کسانی را که نسبت به شـما برتری داده شـده اند آرزو کردید، به خودتان ظلم نمودید. پس سـزای عمل شما این بود که از جوار خداوند عزّ و جلّ به زمین او تنزل پیدا کرده و بر آن فرود آیید و به این وسـیله مجازات شوید. پس از پروردگارتان بخواهیـد تا به حق همان نام هایی که بر ساق عرش دیـده بودیـد، توبه شـما را بپـذیرد. پس آن دو عرض کردند: خدایا! ما به حق کسانی که نزد تو گرامی ترین افراد هسـتند، یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسـین و ائمه علیهم السـلام، از تو می خواهیم که توبه ما را بپـذیری و بر ما رحم نمایی. پس خداونـد توبه آنان را پذیرفت؛ چرا که بسیار توبه پذیر و مهربان است. پس انبیـای خداونـد پس از آدم همچنان این امانت را نگاه داشـتند و جانشـینان خود و افراد مخلص امت های خود را از آن آگاه می نمودند، و از به دوش کشیدن آن

ص:۵۱۳

۱- [۱] - اعراف/ ۲۴-۲۲.

امتناع می ورزیدند و از ادعا کردن آن امانت، هراس داشتند و کسی آن را برداشت که همه او را می شناسند. پس اصل همه ظلم ها تا روز قیامت از او سرچشمه می گیرد و منظور از آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، همین است.(۱)

۳) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل- که خدا از او خشنود باد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از مروان بن مسلم، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از امانت، ولایت و منظور از انسان، پدر شرارت ها و [همان] انسان منافق است.(۲)

۴) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از امانت، ولایت می باشد و هر کسی به ناحق مدّعی آن شود، کافر شده است.(۳)

۵) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن سعید، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت است که آسمان ها، زمین و کوه ها از این که آن را به دوش بکشند، امتناع ورزیدند «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» و منظور از انسان که آن امانت را به دوش کشید، ابو فلان است.(۴)

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۰۸، ح ۱.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۱۱۰، ح ۲.

۳- [۳] - معانی الاخبار، ج ۱۱۰، ح ۳.

۴- [۴] - بصائرالدرجات، ص ۸۷، باب ۱۰، ح ۳.

۶) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۱)

۷) علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آن امانت، امامت و امر و نهی است و دلیل این که منظور از امانت، امامت می باشد، آیه «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»(۲) [خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید] است که امانت در آن به معنای امامت می باشد. پس منظور از امانت، امامت است که بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه شد؛ اما آنها از به دوش کشیدن آن امتناع ورزیدند و از این که مدعی آن امانت شوند یا آن را از اهل آن به زور بگیرند، ابا نمودند «وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» یعنی اوّلی «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا».(۳)

۸) ابن شهر آشوب، از ابو بکر شیرازی در کتاب نزول قرآن در شأن علی علیه السلام با سندی از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمود: خداوند، امانت مرا به همراه ثواب و عقابش بر هفت آسمان عرضه داشت و آنها عرض کردند: پروردگارا! ما آن امانت را به همراه ثواب و عقابش برعهده نمی گیریم، بلکه آن را بدون ثواب و عقابش عهده دار می شویم. و خداوند، امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه داشت. پس اولین پرندگانی که به آن ایمان آوردند، شاهین ها و چکاوک ها و اولین پرندگانی که آن را انکار نمودند، جغد و سیمرغ بودند. پس خداوند متعال آن دو را از میان پرندگان لعنت فرمود و بدین سبب جغد

۱- [۱] - تاویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۴۰.

۲- [۲] - نساء / ۵۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۲.

نمی تواند به خاطر آن که پرندگان دیگر با او دشـمن هسـتند، در روز آشکار شود و سیمرغ در دریاها پنهان است و دیده نمی شود و خداونـد، امـانت مرا بر زمین عرضه داشت و هر تکه ای از زمین که به ولایـت و امـانت من ایمان آورد، خداونـد آن را نیکو، با برکت و پاک قرار داد و گیاهان و میوه های آن را شـیرین و گوارا گردانیـد و آب آن را زلال و شـفاف قرار داد و هر تکه ای از زمین که منکر امانت من شد و ولایت مرا انکار نمود، خداوند آن را شور گردانید و گیاهان آن را تلخ و بدمزه قرار داد و میوه هـای آن را خـار درخت (تمشـک) و حنظل (هنـدوانه ابو جهل) گردانیـد و آب آن را شور و تلـخ گردانیـد. سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: منظور از «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» امت تو است ای محمد! و منظور از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین و امـامت او به همراه ثواب و عقـاب آن است. «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا» یعنی به خودش «جَهُولًا» یعنی به امر پروردگارش، هر کسـی به حق آن امـانت وفا نکنـد، سـتمگر و ظالم است. امیر المؤمنین علیه السـلام همچنین فرمود: تنها مؤمن مرا دوست می دارد و تنها انسان منافق و حرامزاده با من دشمنی می ورزد.(۱)

۹) عمر بن ابراهیم اوسـی، از صاحب کتاب «الدُّرُ الثَّمین» نقل می کند که گفت: منظور از امانت در آیه «إِنَّا عَرَضْـنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْـفَقْنَ مِنْهَا» انکار ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که بر مواردی که ذکر کردیم عرضه شد و آنها از برعهده گرفتن آن امتناع ورزیدند، «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» و منظور، اولی است که جاهل به همه چیز بود «لِيُعَـذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ» که به خـدا قسم! آنان ناامید شدند و مردان و زنان مؤمن رسـتگار گشتند.

۱۰) شرف الدین نجفی در تأویل آیه «إِنَّا عَرَضْنَا» می گوید: منظور این است که ما مخالفت ورزیده و مقابله کردیم و امانت در این جـا به معنـای ولایـت می باشـد. همچنین شـرف الـدین می گویـد: در تفسـیر آیه «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» دو نظر وجود دارد: اولی این است که این عرضه بر اهل آسـمان ها و زمین بوده که همان فرشـتگان، اجنّه و انسان می باشند و مضاف (یعنی اهل) حذف شده و

۱- [۱] - مناقب، ج ۲، ص ۳۱۴.

مضـاف الیه (یعنی السَّمـٰاوَاتِ وَالْـأَرْضِ وَالْجِبَـٰالِ) به جـای آن نشسـته است. دومین نظر، نظر ابن عباس است که می گویـد: آن امانت بر خودِ آسـمان ها، زمین و کوه ها عرضه شـد و آنها از برعهـده گرفتن آن امتناع ورزیدنـد و از آن هراس داشـتند؛ زیرا فرشـتگان، انبیـا و مؤمنـان همان امانت را حفظ کرده و آن را برعهـده گرفته بودنـد. [پس دلیلی نـدارد که بگوییم آن امانت به آنها عرضه شد]. (۱)

ص:۵۱۷

۱- [۱] - تاویل الآیات، ج ۲، ص ۴۶۹.

سوره سبأ

اشاره

سوره سبأ، تمام آیات آن در مکه نازل شده جز آیه ۶ که در مدینه نازل شده است و شامل ۵۴ آیه می شود و این سوره پس از سوره لقمان نازل شده است.

ص:۵۱۹

فضیلت و ثواب قرائت سوره سبأ

۱) ابن بابویه با سند خود، از ابن اذینه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کس هر دو حَمدان یعنی سوره های سبأ و فاطر را که با حمد شروع می شود در شب بخواند، در آن شب در پناه و مراقبت خداوند خواهد بود و هر کس آن دو سوره را در روز بخواند، در آن روز هیچ گونه بدی به او نمی رسد و از خیر دنیا و آخرت آن چه که به ذهنش خطور نکرده و آرزویش به آن نرسیده، به او ارزانی داشته می شود.(۱)

۲) در کتاب خواص القرآن، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، تمام چیزها در روز قیامت رفیق صالح او خواهند بود و هر کس این سوره را نوشته و بر گردن خود آویزان نماید، هیچ چهارپا و حشره موذی به او نزدیک نخواهد شد و اگر آب آن را بنوشد و بر خود بپاشد، در این صورت اگر تا به حال به خاطر ترس، از همه چیز دوری می گزیده، اطمینان خاطر پیدا می کند و هراسش از بین می رود و اگر با آب آن، چهره خود را بشوید، دیگر به وحشت نمی افتد.

۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را نوشته و بر گردن خود آویزان نماید، هیچ چهارپا و حشره موذی به او نزدیک نخواهد شد و هر کس که آن را بنویسد و از آب آن بنوشد و مقداری از آب آن را بر چهره خود بپاشد، در این صورت اگر تا به حال ترس در دل او بوده، از آن چه که می ترسیده، اطمینان خاطر پیدا می کند و ترسش از بین می رود.

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

تفسیر سوره سبأ

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ...وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (۳)»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ(۱) یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا وَهُوَ الرَّحِیمُ الْغَفُورُ (۲) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَأْتِینَا السَّاعَهُ قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عَالِمِ الْغَیْبِ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (۳)»

[سپاس خدایی را که آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است از آن اوست و در آخرت (نیز) سپاس از آن اوست و هم اوست سنجیده کار آگاه* آن چه در زمین فرو می رود و آن چه از آن بر می آید و آن چه از آسمان فرو می شود و آن چه در آن بالا می رود، (همه را) می داند و اوست مهربان آمرزنده* و کسانی که کافر شدند، گفتند: رستاخیز برای ما نخواهد آمد. بگو: چرا، سوگند به پروردگارم که حتماً برای شما خواهد آمد. (همان) دانای نهان(ها) که هموزن ذره ای نه در آسمان ها و نه در زمین از وی پوشیده نیست و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن است، مگر این که در کتابی روشن (درج شده) است]

۱) علی بن ابراهیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ» تا «یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ» یعنی آن چه که

داخل در زمین می شود «وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی باران «وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا» یعنی از گیاه «وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا» یعنی از اعمال بندگان. سپس خداوند سخن دهریّون (ملحدین) را حکایت می کند و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَأْتِینَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عَالِمِ الْغَیْبِ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ».(۱) ان شاء الله. حدیثی در این مورد، در تفسیر آیه «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»(۲) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست] خواهد آمد.

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اولین چیزی که خداوند آفرید، قلم بود. پس خداوند به آن فرمود: بنویس. پس قلم، آن چه را که پیش از آن بود و آن چه را که تا روز قیامت صورت می گیرد، نوشت.(۳)

«وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱)»

«وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَیَهْدِی إِلَی صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ(۶) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلَی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ (۷) أَفْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِی الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِیدِ (۸) أَفَلَمْ یَرَوْا إِلَی مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّکُلِّ عَبْدٍ مُّنِیبٍ (۹) وَلَقَدْ آتَیْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَالطَّیْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ (۱۰) أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱)»

[و کسانی که از دانش بهره یافته اند، می دانند که آن چه از جانب پروردگارت به

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲- [۲] - مجادله/ ۷.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۳.

سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده (صفات) راهبری می کند* و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می دهد که چون کاملاً متلاشی شدید، (باز) قطعاً در آفرینشی جدید خواهید بود؟* آیا (این مرد) بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟ (نه) بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دور و درازند* آیا به آن چه از آسمان و زمین در دسترسشان و پشت سرشان است، ننگریسته اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا پاره سنگهایی از آسمان بر سرشان می افکنیم. قطعاً در این (تهدید) برای هر بنده توبه کاری عبرت است* و به راستی داود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم (و گفتیم:) ای کوه ها! با او (در تسبیح خدا) همصدا شوید و ای پرندگان! (هماهنگی کنید) و آهن را برای او نرم گردانیدیم* (که) زره های فراخ بساز و حلقه ها را درست اندازه گیری کن و کار شایسته کنید؛ زیرا من به آن چه انجام می دهید، بینایم]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِى أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ» امیر المؤمنین علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه آن چه که خداوند بر او نازل فرمود، تصدیق نمود. سپس خداوند، سخن زنادقه (ملحدان) را حکایت می کند و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» یعنی مردید و به خاک تبدیل شدید «إِنَّكُمْ لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ» یعنی تعجب کردند از این که خداوند آنان را به صورت آفرینش تازه ای باز می گرداند «أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ» آیا دیوانه است؟ پس خداوند به آنان چنین پاسخ داد: «بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِى الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» سپس خداوند به نعمتی که به داود علیه السلام ارزانی داشته، اشاره نموده و می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُ» یعنی تسبیح خدا گویید «وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ». علی بن ابراهیم می گوید: حضرت داود علیه السلام هنگامی که در صحراها حرکت می کرد و کتاب زبور را می خواند، کوه ها، پرندگان و وحوش به همراه او تسبیح می گفتند و خداوند، آهن را به مانند موم در دستان او نرم گردانید تا او از آن هر چه که می خواهد، بسازد. علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: حاجات خود را در روز سه شنبه از خداوند بخواهید؛ زیرا که سه شنبه همان روزی است که خداوند در آن، آهن را برای

حضرت داود علیه السلام نرم گردانید.(۱)

۲) محمـد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد و همگی از قاسم بن محمد، از سـلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السـلام روایت می کننـد که فرمود: هر کس که تحقق حاجاتش بر او مشـکل شـده باشـد، بایـد در روز سه شـنبه، آنها را از خداوند بخواهد؛ زیرا روز سه شـنبه، همان روزی است که خداوند در آن، آهن را برای داود علیه السلام نرم گردانید.(۲)

۳) علی بن ابراهیم: منظور از «أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ» زره ها و منظور از «وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ» میخ هایی است که در زره می باشد.(۳)

۴) محمد بن یعقوب، با سـند خود، از احمد بن ابی عبد الله، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرّه، از امام صادق علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السـلام روایت می کند که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود علیه السـلام وحی نمود که تو چه بنده خوبی هستی اگر از بیت المـال نخوری و بـا دست خود کـار کنی. علی علیه السـلام فرمود: داود علیه السـلام به این خـاطر، چهل روز گریست و خداونـد به آهن وحی نمود که برای بنده ام داود نرم شو. پس خداوند عزّ و جلّ آهن را برای داود علیه السـلام نرم گردانیـد و او هر روز زرهی می سـاخت و آن را به هزار درهم می فروخت. پس او سـیصد و شـصت زره سـاخت و آنهـا را به قیمت سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از روزی خوردن از بیت المال بی نیاز شد.(۴)

۵) محمد بن یعقوب، با سـند خود، از احمد بن محمد بن ابی نصر، روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا از میان اصـحاب شـما کسـی بود که سـلاح بسازد؟ راوی می گوید: من عرض کردم: مردی از اصحاب ما، زرّاد (زره ساز) بود. پس امام رضا علیه السلام فرمود: او سرّاد بود. آیا نخوانده ای که

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۳.
۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۱۰۹.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۴.
۴- [۴] - کافی، ج ۵، ص ۷۴، ح ۵.

خداوند در مورد داود علیه السلام می فرماید: «أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ».(۱)

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ...اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّكُورُ (۱۳)»

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّكُورُ (۱۳)»

[و باد را برای سلیمان (رام کردیم) که رفتن آن بامداد یک ماه و آمدنش شبانگاه یک ماه (راه) بود و معدن مس را برای او ذوب (و روان) گردانیدیم و برخی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی تافت، از عذاب سوزان به او می چشانیدیم* (آن متخصصان) برای او هر چه می خواست از نمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگهای چسبیده به زمین می ساختند. ای خاندان داود! شکرگزار باشید، و از بندگان من اندکی سپاسگزارند]

۱) علی بن ابراهیم، پیرامون تفسیر آیه «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ» می گوید: باد، تخت سلیمان را به هنگام صبح، در مسیری که پیمودن آن یک ماه طول می کشید و به هنگام عصر، در مسیری که پیمودن آن یک ماه طول می کشید، حرکت می داد. همچنین منظور از آیه «وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» مس است. «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ» و منظور از آیه «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ» در درخت است.(۲)

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد و عبد الله دو پسر محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از ابو عباس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ» فرمود: به خداوند سوگند! آنها مجسمه هایی به شکل مردان و زنان نبودند، بلکه آنها

۱- [۱] - قرب الإسناد، ص ۱۶۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۴.

مجسمه هایی به شکل درخت و مانند آن بودند.(۱)

۳) طبرسی: برخی از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: به خدا سوگند! آنها مجسمه هایی به شکل مردان و زنان نبودند، بلکه آنها مجسمه هایی به شکل درخت و مانند آن بودند.(۲)

۴) علی بن ابراهیم: «وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ» یعنی ظرف هایی به مانند حفره «وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ» یعنی دیگ هایی ثابت «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا» یعنی عملی را انجام دهید که درخور تقدیر و تشکر باشید.(۳)

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ...لِيَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ(۱۴)»

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ(۱۴)»

[پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم جز جنبنده ای خاکی (=موریانه) که عصای او را (به تدریج) می خورد (آدمیان را) از مرگ او آگاه نگردانید. پس چون (سلیمان) فرو افتاد، برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند، در آن عذاب خفت آور (باقی) نمی ماندند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ولید بن صبیح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به سلیمان بن داود علیه السلام وحی نمود که نشانه مرگ تو، درختی به نام خَرنُوبه (درختی است خاردار و میوه آن به مانند سیب ولی بدمزه می باشد) است که از بیت المقدس سر برمی آورد. پس روزی نگاه سلیمان به درخت خرنوبه- که ناگهان از بیت المقدس سر بر آورده بود- افتاد و به آن فرمود: نام تو چیست؟ آن درخت پاسخ داد: نام من خرنوبه است. حضرت فرمود: سلیمان علیه السلام با شنیدن این سخن پشت کرده و به سوی محراب خود گریخت و در آن با

۱- [۱] - کافی، ج ۶، ص ۵۲۷، ح ۷.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۰۴.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۴.

تکیه بر عصای خود ایستاد و خداوند در همان لحظه او را قبض روح کرد؛ اما جنّ و انس همچنان به او خدمت می کردند و مثل قبل به امور او می پرداختند و گمان می کردند که او زنده می باشد و نمرده است. آنان صبح و شام می آمدند و می رفتند در حالی که سلیمان علیه السلام همچنان ثابت ایستاده بود تا آن که موریانه در عصای او نفوذ کرد و آن را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ».(۱)

۲) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام روزی به یاران خود فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من ملکی را ارزانی داشت که هیچ کسی پس از من مستحق آن نمی باشد و خداوند، باد، انس، جن، پرندگان و وحوش را در اختیار من درآورد و زبان پرندگان را به من آموزش داد و از هر چیز به من عطا نمود. با این همه سلطنت و پادشاهی که به من داده شد حتی یک صبح تا شام نیز شادمانی ام به طول نینجامید؛ چرا که من دوست داشتم پای در قصرم بگذارم و در آن جا شب را به صبح برسانم و به فراز قصر بروم و به سرزمین های خویش بنگرم. پس به هیچ کسی اجازه ندهید تا نزد من آید و بدین وسیله روز مرا تلخ سازد. یاران سلیمان علیه السلام گفتند: اطاعت می کنیم. چون صبح شد، سلیمان علیه السلام عصای خود را در دست گرفت و به فراز قصر خود رفت و با تکیه بر عصای خود ایستاد و به سرزمین های خود نگاه می کرد و از آن چه به او عطا شده بود، شادمان و از آن چه به او ارزانی شده بود، خوشحال بود تا این که نگاهش به جوان خوش سیما و شیک پوشی افتاد که از یکی از گوشه های قصر سلیمان علیه السلام خارج و نزد او آمد. چون سلیمان علیه السلام او را دید به او فرمود: چه کسی تو را وارد این قصر گردانیده است، در حالی که من می خواستم امروز در آن تنها باشم. تو با اجازه چه

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۱۴۴، ح ۱۶۴.

کسی وارد شده ای؟ آن جوان پاسخ داد: خداوندِ این قصر مرا وارد آن گردانیده است و با اذن او وارد شده ام. سلیمان فرمود: خداوند این قصر، مستحق تر از من نسبت به آن است. تو کیستی؟ آن جوان پاسخ داد: من فرشته مرگ هستم. سلیمان علیه السلام فرمود: به چه منظور آمده ای؟ فرشته مرگ پاسخ داد: آمده ام تا تو را قبض روح کنم. سلیمان فرمود: مأموریت خود را انجام بده؛ چرا که امروز روز شادمانی من است و خداوند عزّ و جلّ نخواست که شادمانی برای من بدون دیدار او باشد. پس فرشته مرگ در حالی که سلیمان علیه السلام بر عصای خود تکیه کرده بود، روح او را ستاند و سلیمان علیه السلام تا آن اندازه که خدا خواست، بی جان به همان حالت که بر عصای خود تکیه داده بود، باقی ماند و مردم به او نگاه می کردند و گمان می کردند که او زنده است و در مورد او حرف های مختلفی زدند و نظرات متفاوتی ارائه دادند. برخی از آنان گفتند: سلیمان در این روزهای بسیار به همان حال که بر عصای خود تکیه کرده بود، باقیمانده و خسته نشده و نه چیزی خورده و نخوابیده و آبی نیز ننوشیده است. بنابراین او پروردگار ما است که ما باید او را پرستش کنیم. گروه دیگری گفتند: سلیمان جادوگر است و او چنین به ما می نمایاند که او بر عصای خود تکیه داده و ایستاده است و چشمان ما را افسون می کند، در حالی که چنین نیست. مؤمنان نیز گفتند: سلیمان، بنده و پیامبر خداوند است و خداوند امر او را آن چنان که خود خواهد، تدبیر می کند. چون آنان اختلاف نظر پیدا کردند و خداوند عزّ و جل موریانه را مبعوث داشت و او در عصای سلیمان علیه السلام نفوذ کرد و چون داخل آن عصا را خورد، عصا شکست و سلیمان از قصر خود به رو افتاد و اجنّه به خاطر این کار از موریانه سپاسگزاری کردند و به همین خاطر است که موریانه تنها در جایی که در آن آب و گل است یافت می شود و این آیه نیز به همین معنا است: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ» یعنی عصایش «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه، به این شکل نازل نشده است. بلکه آیه، این گونه نازل شده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ

الإِنس أَنّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»(۱) [چون (سلیمان) فرو افتاد، برای انسان‌ها روشن شد که اگر جنّیان، غیب می‌دانستند در آن عذاب خفّت آور (باقی) نمی‌ماندند]

۳) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بن ابی عمیر، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان بن داود به اجنّه امر فرمود تا برای او گنبدی از شیشه بسازند و در حالی که او در داخل آن گنبد بر عصای خود تکیه داده بود به اجنّه نگاه می کرد که چگونه آن را می سازند و آنان نیز به او نگریستند. چون به دقت نگریست، مردی را در کنار خود دورن آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان پرسید: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همان کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم؛ من، فرشته مرگ هستم. پس فرشته مرگ، روح سلیمان را در حالی که او درون آن گنبد برعصای خود تکیه داده بود، ستاند، در حالی که اجنّه به سلیمان می نگریستند. پس اجنّه به مدت یک سال با پشتکار مشغول پرداختن به اوامر سلیمان علیه السلام بودند تا این که خداوند عزّ و جلّ، موریانه را مبعوث داشت و او، مِنسَأه سلیمان علیه السلام یعنی عصای او را خورد. «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» امام باقر علیه السلام فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند و تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گِل باشد می یابی.(۲)

۴) ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از حسن بن علی، از علی بن عقبه، از یکی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: به هنگامی که آن موریانه، عصای سلیمان را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد، اجنّه از موریانه به خاطر این عملش تشکر کردند و گفتند: تو خراب کن و ما، آب و گل را فراهم می کنیم. پس

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۲۴.

۲- [۲] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۴، باب ۶۴، ح ۳.

به خاطر همین است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می یابی.(۱)

۵) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی- که خدا از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و فضاله، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند. از این رو است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می یابی.(۲)

۶) علی بن ابراهیم: چون خداوند به سلیمان علیه السلام وحی فرمود که تو میرا هستی. او به شیاطین امر فرمود تا برایش خانه ای از شیشه ساخته و آن را در اعماق دریا قرار دادند و او وارد آب شد و بر عصای خود تکیه کرد و مشغول خواندن زبور بود و شیاطین اطراف او، به او می نگریستند و جرأت نداشتند که کارشان را رها کنند، در حالی که او چنین بود، به دقت نگریست و ناگهان مردی را در کنار خود درون آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان از آن مرد ترسید و به او گفت: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همان کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم. پس آن مرد که فرشته مرگ بود، سلیمان علیه السلام را در حالی که او به عصای خود تکیه داده بود، قبض روح کرد و اجنّه به مدت یک سال برای او کار می کردند و از این که او مرده بود، آگاه نبودند تا این که خداوند آن موریانه را مبعوث داشت و آن موریانه، عصای سلیمان علیه السلام را خورد و سلیمان علیه السلام به رو بر زمین افتاد. برای انسان ها روشن شد که اگر اجنّه، عالم به غیب بودند، در این عذاب خفت بار، باقی نمی ماندند و پی می بردند به این که سلیمان علیه السلام مرده است. پس این آیه این گونه نازل شده است. چرا که انسان ها می گفتند: اجنّه عالم به غیب هستند. پس چون سلیمان علیه السلام به رو افتاد، انسان ها پی بردند به این که اگر اجنّه عالم به غیب بودند، به مدت یک سال برای سلیمان علیه

۱- [۱] - علل الشرائع، ج۱، ص ۹۴، باب ۶۴، ح ۴.

۲- [۲] - علل الشرائع، ج۱، ص ۹۲، باب ۶۴، ح ۱.

السـلام که مرده و بی جـان بود، کار نمی کردنـد و او را زنـده نمی پنداشـتند. پس اجنّه از موریانه به خاطر عملی که با عصای موسـی انجام داد سپاسـگزاری نمودند. حضـرت فرمود: چون سلیمان علیه السلام وفات نمود، ابلیس، قوانین سحر و جادو را در کتـابی نوشت و آن را بست و بر پشت آن چنین مرقوم داشت: این، کتـابی است که آصف برخیـا آن را از ذخـایر گنجینه های ملك و دانش برای پادشاه، سـلیمان بن داود نوشـته است. هر کسـی که چنین و چنان می خواهد باید چنین و چنان کند. سـپس ابلیس آن کتاب را در زیر تخت سـلیمان علیه السـلام مدفون ساخت. سـپس ابلیس، آنان را به وسـیله این کتاب تحریك نمود. پس کافران گفتنـد: سـلیمان تنها به خاطر این کتاب جادو بر ما چیره می شـد. و مؤمنان گفتنـد: بلکه سـلیمان علیه السـلام تنها، بنده خدا و پیامبر او است.(۱)

۷) طبرسـی: امام زین العابـدین علیه السـلام و امام صادق علیه السـلام این آیه را به این صورت قرائت فرمودند: «تَبَیَّنَتِ الإنس». (۲)

«لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتَانِ عَن یَمِینٍ وَ...وَمَزَّقْنَاهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ(۱۹)»

«لَقَـدْ کَانَ لِسَـبَإٍ فِی مَسْـکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتَانِ عَن یَمِینٍ وَشِـمَالٍ کُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْـکُرُوا لَهُ بَلْـدَهٌ طَیِّبَهٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ(۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَـلْنَا عَلَیْهِمْ سَـیْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَوَاتَی أُکُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَـیْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِیلٍ(۱۶) ذَلِـکَ جَزَیْنَاهُم بِمَا کَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْکَفُورَ (۱۷) وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَهً وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ (۱۸) فَقَـالُوا رَبَّنَـا بَاعِـدْ بَیْنَ أَسْـفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَـهُمْ فَجَعَلْنَـاهُمْ أَحَـادِیثَ وَمَزَّقْنَـاهُمْ کُـلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذَلِـکَ لَآیَـاتٍ لِّکُلِّ صَـبَّارٍ شَکُورٍ(۱۹)»

[قطعاً برای (مردم) سبا در محـل سـکونتشان نشـانه (رحمـتی) بـود، دو باغسـتان از راسـت و چپ. (به آنـان گفـتیم:) از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است خوش و خدایی آمرزنده* پس روی گردانیدند و بر آن سیل (سد)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۷۴

۲- [۲] - مجمع البیان، ج۸، ص ۱۹۷

عرم را روانه کردیم و دو باغستان آنها را به دو باغ که میوه های تلخ و شوره گز و نوعی از کنار تنک داشت، تبدیل کردیم* این (عقوبت) را به (سزای) آن که کفران کردند به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می رسانیم* و میان آنان و میان آبادانیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم. در این (راه)ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید*تا گفتند: پروردگارا! میان (منزل های) سفرهایمان فاصله انداز و بر خویشتن ستم کردند، پس آنها را (برای آیندگان موضوع) حکایت ها گردانیدیم و سخت تارومارشان کردیم. قطعاً در این (ماجرا) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت هاست]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی های به هم پیوسته داشتند که می توانستند به یکدیگر نگاه کنند و در میان آن آبادی ها رودهایی جریان داشت و دارایی های بسیار چشمگیری داشتند؛ اما آنها نسبت به نعمت های خداوند ناسپاسی نمودند و آن چه را که در درونشان بود، تغییر دادند. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ، سیل شدید و سخت را به سوی آنان فرستاد و آبادی های آنان را غرق کرد و دیار آنان را تخریب و اموال آنان را از بین برد و دو باغ را که دارای گیاهانی با میوه های تلخ(۱)، درخت شوره گز و اندک درخت سدر بود، جایگزین باغ های آنان نمود، سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ».(۲)

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت می کند که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسید و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی های به هم پیوسته ای داشتند که می توانستند به یکدیگر

۱- [۱] - خَمط: گیاهی چنان تلخ که قابل خوردن نمی باشد.«لسان العرب- ریشه خمط».

۲- [۲] - کافی، ج۸ ص ۳۹۵، ح ۵۹۶.

نگـاه کننـد و در میـان آن آبـادی هـا رودهـایی جریان داشت و آنها دارایی های چشـمگیری داشـتند؛ امّا نسبت به نعمت های خداوند ناسپاسـی نمودند و عافیت و تندرستی را که خداوند به آنها ارزانی داشـته بود تغییر دادند و خداوند نیز نعمت هایی را که به آنهـا ارزانی داشـته بود تغییر داد و خداونـد در هیـچ قومی تغییری ایجـاد نمی کنـد تا آن که آن ها، در خودشان تغییری ایجاد نمایند. سپس خداوند، سیل شدید و سختی را به سوی آنان فرستاد و آبادی های آنان را غرق نمود و دیارشان را تخریب و اموالشـان را نـابود سـاخت و دو بـاغ را که دارای گیاهـانی بـا میـوه هـای تلـخ، درخت شـورگز و انـدک درخت سـدر بـود، جایگزین باغ های آنان نمود. سپس خداوند فرمود: «ذَلِکَ جَزَیْنَاهُم بِمَا کَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْکَفُورَ».(۱)

۳) علی بن ابراهیم: دریایی در یمن بود و حضـرت سـلیمان علیه السـلام به لشـکریان خود دستور داد تا برای او، از آن دریا که آب گوارایی داشت تا سـرزمین هند، خلیجی احداث کنند. آنان چنین کردند و بر سـر راه آن، سدّ بزرگی از صـخره و ساروج درست کردند تا آب در آن پر شده و به سـرزمینشان بریزد و آنان برای آن خلیج کانال هایی قرار دادند و هرگاه می خواسـتند که از راه آن آب بفرسـتند، به اندازه نیاز خودشان آب را گسـیل می داشـتند و برای آنان در اطراف راست و چپ، دو باغ بود که در مسـیری که پیمودن آن ده روز طول می کشید، قرار داشت و آن باغ چنان از درختان و گیاهان پوشیده شده بود که اگر کسـی از آن عبور می کرد، نور خورشـید به او نمی رسـید؛ امـا چون آنـان مرتکب معصـیت شدنـد و از فرمـان پروردگارشـان سرکشـی نمودنـد و افراد صالح، آنان را نهی نموده، اما به حرف آنان گوش نکردند، خداوند، جُرَذ- که موش بزرگی بود- را به سوی آن سـدّ فرسـتاد و آن موش، صـخره هـایی که یـک مرد قادر به کنـدن آن نیست را از جا می کنـد و آن را پرتاب می نمود. پس چون آن قوم، این صحنه را دیدند، گریختند و سرزمین خود را ترک گفتند. پس آن موش همچنان سنگ ها را می کنـد تا آن که آن سـدّ را تخریب نمود و آن قوم بـدون آن که بداننـد، سـیل آنان را در برگرفت و سـرزمینشان را از بین برد و درختان آنان را از جا کند. منظور از آیه «لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتَانِ عَن

ص:۵۳۵

۱- [۱] - کافی،ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۲۳.

يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ» نیز همین است که (عرم) در آن به معنای بزرگ و شدید می باشد. «وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَى أُكُلٍ خَمْطٍ» که منظور خار مغیلان است «وَأَثْلٍ» که نوعی درخت گز می باشد «وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ* ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ* وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که منظور مکه است.(۱)

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از زید شحّام روایت می کند که گفت: قتاده بن دعامه نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای قتاده! آیا تو فقیه مردم بصره هستی؟ قتاده پاسخ داد: این گونه می گویند. امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده که تو قرآن را تفسیر می کنی، آیا این حقیقت دارد؟ قتاده پاسخ داد: آری. امام باقر علیه السلام فرمود: تفسیر تو از روی دانش است یا از روی جهل؟ قتاده پاسخ داد: خیر، بلکه از روی دانش است. امام باقر علیه السلام فرمود: پس اگر از روی دانش قرآن را تفسیر می کنی، پس تو خودت (یعنی مفسّر قرآن) هستی و من از تو می پرسم. قتاده عرض کرد: بپرسید. حضرت فرمود: تفسیر این آیه از سوره سبأ را به من بگو که خداوند در آن می فرماید: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» قتاده پاسخ داد: منظور از این آیه، کسی است که به همراه توشه، شتر و کرایه حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می شود و از هرگونه دزدی و غارتی در امان می ماند تا آن که به سوی خانواده اش بازگردد. امام باقر علیه السلام فرمود: _ ای قتاده!_ تو را به خداوند سوگند می دهم، آیا می دانی که چه بسا آن مرد به همراه توشه حلال، شتر و کرایه حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می شود، اما دستخوش را هز نان قرار می گیرد و توشه راه او از بین می رود و با این حال ممکن است ضربه ای بخورد که از آن ضربه بمیرد. قتاده پاسخ داد: بله، چنین است. پس امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو _ ای قتاده! _ اگر قرآن را تفسیر به رأی کنی، نابود می شوی و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۵.

دیگران را نیز به همراه خود نـابود می کنی و اگر تفسـیر قرآن را از آن مردان گرفته‌ای، باز هم نابود می شوی و دیگران را نیز به همراه خود نـابود می کنی. وای بر تو _ ای قتاده! _ منظور از این آیه، کسـی است که به همراه توشه، شتر و کرایه حلال به قصـد این خـانه (بیت الله الحرام) خـارج می شود، در حـالی که به حق مـا آگـاه است و دل او لبریز از عشق مـا است. چنان که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ»(۱) [پس دل های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده]

و منظـور خداونـد از ایـن آیـه، بیت الحرام نبـوده است و اگر قصـد او بیت الحرام بـود، کلمه إلیه را می آورد. پس به خـداوند سوگنـد! منظور از دعـای ابراهیم علیه السـلام ما بوده ایم و هرکس که عشق ما در دلش باشـد، حجّش پـذیرفته وگرنه پـذیرفته نمی شود. ای قتـاده! پس اگر کسـی این گونه باشـد (یعنی عشق مـا در قلب او باشـد) در روز قیـامت، از عـذاب جهنم در امان خواهد بود. قتاده گفت: حتماً تفسیر آیه همین گونه است. به خداوند سوگند! من این آیه را جز به این شکل تفسیر نکنم.

امام باقر علیه السلام فرمود: تنها، کسی که مخاطب قرآن است، قرآن را می شناسد.(۲)

۵) شیخ در کتاب الغیبه، از محمـد بن عبـد الله بن جعفر حمیری، از پـدرش، از محمـد بن صالـح همـدانی روایت می کنـد که گفت: به حضـرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نامه نوشته و عرض کردم: اهل بیت من، مرا مورد آزار قرار می دهنـد و به خاطر حـدیثی که از پـدران شـما علیهم السـلام روایت شده و آنها در آن حدیث گفتند:«خادمان ما و کسانی که به امور ما سـر و سامان می بخشند، بدترین خلق خداوند هستند» مرا مورد سرزنش قرار می دهند.(۳) پس حضرت در جواب نامه ام نوشت: وای بر شـما! آیا سخن خداوند که فرمود: «وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَهً» را نمی خوانید؟ پس به خداوند سوگند! منظور از

۱- [۱] - ابراهیم/ ۳۷.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۳۱۱، ح ۴۸۵.

۳- [۳] - تقریع، سرزنش و نکوهش «لسان العرب- ریشه قرع»

آبادی هایی که خداوند به آنان برکت داده بود، ما (اهل بیت) هستیم و منظور از آبادی های آشکار، شما هستید.(۱)

ابن بابویه نیز در کتاب غیبتش، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن صالح همدانی، از حضرت صاحب الزمان عین این حدیث را تا آخرش روایت می کند.(۲)

۶) ابن بابویه، با سند خود، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت می کند که فرمود: ای ابو بکر! «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» یعنی به همراه قائم ما اهل بیت علیهم السلام.(۳)

۷) محمد بن عباس، از حسین بن علی بن زکریا بصری، از هیثم بن عبد الله رمّانی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یکی از کسانی که قرآن را تفسیر می کرد، نزد پدرم آمد و پدرم به او فرمود: تو فلانی هستی؟ و پدرم او را با نامش نامید. آن مرد پاسخ داد: آری. پدرم فرمود: تو همان کسی هستی که قرآن را تفسیر می کنی؟ آن مرد پاسخ داد: آری. پدرم فرمود: چگونه آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» را تفسیر می کنی؟ آن مرد پاسخ داد: منظور از آیه، مکانی میان مکه و مدینه است. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا در این مکان، ترس و راهزنی یافت می شود؟ آن مرد پاسخ داد: آری. امام صادق علیه السلام فرمود: پس چگونه مکانی که خداوند عزّ و جلّ می فرماید که امن است، در آن ترس و راهزنی یافت می شود؟ آن مرد عرض کرد: پس منظور آیه چیست؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: منظور از آن، ما اهل بیت هستیم و خداوند شما را اُناس (مردم) و ما را قُری (آبادی ها) نامید. آن مرد عرض کرد: جانم فدای شما باد! آیا در کتاب خدا، آیه ای یافته اید که در آن قُری (آبادی ها) به معنای مردان آمده باشد؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: آیا

۱- [۱] - غیبه، ص ۳۴۵ ح ۲۹۵.

۲- [۲] - کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۸، ح ۲.

۳- [۳] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۵.

خداوند متعال نمی فرماید: «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»(۱) [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جویا شو] پس آیا سئوال ها خطاب به دیوارها و حصارها است یا خطاب به مردم؟ همچنین خداوند متعال فرمود: «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا»(۲) [و هیچ شهری نیست، مگر این که ما آن را (در صورت نافرمانی) پیش از روز رستاخیز به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم] پس این عذاب، برای مردان است یا برای دیوارها و حصارها؟ (۳)

۸) محمد بن عباس، از احمد بن هَوذَه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عبد الله سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای برادر اهل بصره! به من خبر رسیده که تو آیه ای از کتاب خدا را بر خلاف شأن نزول آن تفسیر نموده ای. پس اگر این گونه انجام داده باشی، نابود شده ای و دیگران را نیز به نابودی کشانده ای. حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! آن آیه کدام است؟ حضرت فرمود: آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» است. وای بر تو! چگونه خداوند، قومی را در امنیت و پناه قرار می دهد، در حالی که کالای آنان در مکه و مدینه و میان این دو شهر به سرقت می رود و چه بسا فردی به بندگی گرفته یا به قتل می رسد و جانش را از دست می دهد. سپس مکث طولانی نمود و سپس با دست به سینه خود اشاره نمود و فرمود: منظور از آبادی هایی که خداوند به آن برکت داد، ما هستیم. حسن بصری عرض کرد: آیا در کتاب خداوند آیه ای را یافته ای که در آن، قُری (آبادی ها) به معنای مردان آمده باشد؟ حضرت پاسخ داد: آری، یکی از این آیه ها آیه «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا

۱- [۱] - یوسف/ ۸۲.

۲- [۲] - اسراء/ ۵۸.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۱.

حِسَابًا شَدِیدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُکْرًا»(۱) [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند و از آنها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی (بس) زشت عذاب کردیم] است. پس چه کسانی از خداوند عزّ و جلّ سرکشی نمودند: دیوارها، خانه ها یا مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: مردان. سپس حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: نمونه دیگر آن در سوره یوسف علیه السلام آیه «وَاسْأَلِ الْقَرْیَهَ الَّتِی کُنَّا فِیهَا وَالْعِیْرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِیهَا»(۲) [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو] به او دستور دادند تا از چه کسی بپرسد؟ از آبادی و قافله یا از مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: جانم به فدای شما باد! به من بگویید که معنای قُری ظاهره (آبادی های آشکار) چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن ها شیعیان ما (یعنی علمای شیعه) هستند. (۳)

۹) پیرامون تفسیر آیه «سِیْرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ» از ابو حمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور این است که آنان، از انحراف در امان هستند؛ یعنی در دانشی که پیرامون دنیا و دین خود از آنان فرا می گیرند، از انحراف در امان هستند.(۴)

۱۰) طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که گفت: یکی از قاضیان اهل کوفه، نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و عرض کرد: جانم به فدای شما باد! تفسیر آیه «وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَهً وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ سِیْرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ» چیست؟ حضرت فرمود: مردم نزد شما در عراق در تفسیر این آیه چه می گویند؟ آن قاضی پاسخ داد: می گویند که منظور از آیه، مکه است. حضرت از او پرسید: آیا دزدی و سرقت را در مکانی بیشتر از مکه دیده ای؟ آن قاضی پرسید: پس منظور آیه چیست؟ حضرت

۱- [۱] - طلاق/ ۸.

۲- [۲] - یوسف/ ۸۲.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۲.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۳.

پاسخ داد: منظور آیه، تنها مردان است. آن قاضی پرسید: در کجای کتاب خدا شبیه این مورد داریم که قُری (آبادی ها) به معنای مردان آمده باشد؟ حضرت پاسخ داد: آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ در آیاتی فرمود: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ»(۱) [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند]، «تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ»(۲) [(مردم) آن شهرها چون بیدادگری کردند هلاکشان کردیم]، «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»(۳) [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو] پس، از آبادی و قافله پرسیده می شود یا از مردان؟ ابوحمزه ثمالی می گوید: حضرت آیات دیگری را به همین معنا، تلاوت نمود. آن قاضی عرض کرد: جانمان به فدای شما باد! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آنها، ما (اهل بیت) هستیم. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «سِيْرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» فرمود: منظور این است که آنان از انحراف در امان هستند. (۴)

۱۱) طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا می خواهید از شما درباره مسائلی از کتاب خدا بپرسم؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آیا تو فقیه مردم بصره نیستی؟ حسن بصری پاسخ داد: این طور گفته می شود. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا در بصره کسی هست که تو از او تفسیر قرآن را می آموزی؟ حسن بصری پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: پس تمام مردم بصره به تو رجوع می کنند و از تو تفسیر قرآن را می آموزند؟ حسن بصری پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: سبحان الله! عمل بزرگ و عظیمی را بر عهده گرفته ای. به من خبر رسیده که تو عملی انجام داده ای که نمی دانم آیا صحّت دارد و یا این که به تو تهمت دروغ زده می شود؟ حسن بصری عرض کرد: آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: ادعا می کنند که

۱- [۱] - طلاق/ ۸.

۲- [۲] - کهف/ ۵۹.

۳- [۳] - یوسف/ ۸۲.

۴- [۴] - احتجاج، ص ۳۱۳.

تـو می گویی: خداونـد بنـدگان خود را آفریـد و امورشـان را به خودشـان تفویض کرده و سـپرده است. راوی می گویـد: پس حسن بصـری خاموش ماند و پاسـخی نداد. حضـرت پرسـید: آیا به نظر تو کسی که خداوند درباره او در کتابش فرمود: تو در امان هستی، پس از این سـخن باید از چیزی بهراسد؟ حسن بصـری پاسخ داد: خیر. امام باقر علیه السلام فرمود: من آیه ای را به تو عرضه می دارم و خطـابه ای را برای تو می خوانم و گمان می کنم که آن آیه را به طور نادرست تفسـیر کرده ای. پس اگر این گونه تفسـیر کرده باشـی، نابود شـده ای و دیگران را نیز به نابودی کشانـده ای. حسن بصـری پرسـید: آن آیه کدام است؟ حضـرت پاسـخ داد: آیـا در آیه «وَجَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» نظر کرده ای؟ ای حسـن! بـه مـن خبـر رسـیده کـه تـو بـه مردم فتـوا داده و گفته ای که منظـور از این آیه، مکه است؟ همچنین حضـرت پرسـید: آیا کسـی که به قصد حج به سوی مکه می آید، مورد راهزنی قرار نمی گیرد؟ و آیا مردم مکه نمی ترسـند و اموالشان به یغما نمی رود؟ حسن بصـری پاسـخ داد: آری. حضـرت فرمود: پس در چه وقت آنها در امان می باشـند؟ بلکه (ای حسن بصـری) خداونـد، آن مَثَل هـا را در قرآن دربـاره مـا زده است. پس منظور از آن آبادی ها که خداونـد به آن برکت داده است، ما هستیم، و منظور از سـخن خداونـد عزّ و جلّ همین می باشد. پس هر کسـی که به فضل و برتری ما اذعان کند، آن جا که خداوند به آنان امر فرمود که نزد ما بیایند، پس خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» یعنی میان آنها و شـیعیانشان، آن آبادی ها را که به آنها برکت داده ایم قرار دادیم. «قُرًى ظَاهِرَةً» و منظور از قُری ظاهره (آبادی های آشـکار)، فرسـتاده ها و راویانی هسـتند که از ما نزد شـیعیانمان روایت می کنند و همچنین فُقهای شـیعیان ما نسبت به شیعیان و سَیْر (حرکت کردن) در آیه «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ» مَثَلی برای دانش می باشـد. همچنین آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» مَثَلی است بر دانشی که در شب ها و روزها از نزد ما به سوی آنان پیرامون حلال و حرام، واجبات و احکام حرکت می کند «آمِنِينَ» در آنها هنگامی که این مسائل را از معدن آن که به فراگیری از آن معدن فرمان داد شده بودند، فرا می گیرند و آنها از شـک و گمراهی در امان می باشد و همچنین آن ناقلان و راویان از تبدیل کردن حرام به حلال در امان هسـتند؛ زیرا آنان، آن دانش را از کسی که بر آنان واجب بود از او با شناخت

و معرفت فرا بگیرند، فرا گرفته اند؛ زیرا آنان، وارثان آن دانش از آدم تا خاتم هستند؛ ذرّیّه‌ای که برخی از آنان برگزیده هستند. پس این امر (دانش تفسیر قرآن) به شما نرسیده است، بلکه به ما منتهی شده است؛ و ای حسن! ما، آن ذرّیّه برگزیده هستیم نه تو و امثال تو. پس آن گاه که آن چه را که برای تو نبوده و به تو نرسیده را ادعا نمودی، اگر به تو می گفتم: ای نادان مردم بصره! تنها آن چه را که از تو می دانستم و درباره تو بر من روشن شده بود را بیان کرده بودم. بر حذر باش از این که قائل به تفویض باشی؛ زیرا این گونه نیست که خداوند به خاطر ناتوانی و ضعف خود، امور خلق را به خودشان محول کرده و یا از روی ظلم و ستم، آنان را مجبور به انجام معاصی و گناهان کرده باشد(۱).

۱۲) طبرسی در کتاب احتجاج می گوید: امام صادق علیه السلام به ابو حنیفه که نزد حضرت آمده بود، فرمود: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من ابو حنیفه هستم. حضرت پرسید: آیا تو مفتیِ مردم عراق هستی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضرت پرسید: به چه وسیله برای آنان فتوا می دهی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: به وسیله کتاب خدا. حضرت پرسید: آیا تو از کتاب خدا آگاه هستی که کدام آیاتش ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضرت پرسید: پس به من بگو منظور از آیه «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» کجا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، ما بین مکه و مدینه است. امام صادق علیه السلام رو به حاضرین کرده و پرسید: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا این گونه نیست که میان مکه و مدینه رفت و آمد می کنید و خودتان از کشته شدن و اموالتان از دزدی و غارت در امان نیستید؟ آنان پاسخ دادند: حتماً همین گونه است که می فرمایید. امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو ــ ای ابو حنیفه! ــ خداوند فقط سخن حق و راست را بیان می دارد. به من بگو منظور خداوند از آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»(۲) [و هر که در آن درآید، در امان است] کجا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، بیت الحرام است. پس امام صادق علیه السلام رو به حاضرین کرد و

۱- [۱] - احتجاج، ص ۳۲۶.

۲- [۲] - آل عمران/ ۹۷.

پرسید: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که عبد الله بن زبیر و سعید بن جُبیر وارد بیت الحرام شدند و از کشته شدن در امان نماندند؟ آنان پاسخ دادند: البته که می دانیم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو ـ ای ابو حنیفه!ـ خداوند فقط سخن حق و راست را بیان می دارد. ابو حنیفه عرض کرد: من هیچ گونه دانش و آگاهی نسبت به کتاب خداوند ندارم و من، فقط از قیاس استفاده می کنم...و این حدیث که طولانی است را ادامه داد.(۱)

۱۳) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از سماعه بن مهران، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» فرمود: منظور، کسی است که بر مودّت و دوستی با ما و سختی یا آسودگی که به این خاطر گریبانگیر او شده بردبار است و بر آزاری که به خاطر دوستی با ما می بیند، صبر پیشه می کند و خداوند را به خاطر این که ولایت ما اهل بیت را به او ارزانی داشته، سپاسگزار است.(۲)

«وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰)»

[و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان (بقیه) از او پیروی کردند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد یحیی، از احمد بن سلیمان، از عبد الله بن محمد یمانی، از مِسمَع بن حجاج، از صبّاح حذّاء، از صبّاح مُزَنی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر در دست خود گرفت، ابلیس در میان لشکریان خود فریاد می زد و تمام لشکریان او از خشکی و دریا نزد او آمدند و عرض کردند: ای سرور و مولای ما! چه مصیبتی بر تو وارد شده است که این گونه فریاد می زنی؛ چرا که ما فریادی وحشتناک تر از این فریاد تو نشنیده ایم؟ ابلیس به آنان پاسخ داد:

۱- [۱] - احتجاج، ص ۳۶۰.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۴.

این پیامبر، کاری کرده است که اگر به اتمام برسد دیگر هیچ گاه مردم از خداوند سرکشی نکرده و معصیت او را انجام نمی دهند. پس آنها گفتند: ای مولای ما! تو برای آدم بودی. پس چون منافقین گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می گوید، و چون یکی از آن دو به دوست خود گفت: آیا نمی بینی که چشمانش در سرش می چرخد و گویی مجنون است و مقصود آنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ابلیس فریاد شادی سر داد و دوستان خود را گرد آورد و گفت: آیا دانستید که از پیش، برای آدم بودم؟ آنها پاسخ دادند: آری، می دانستیم. ابلیس گفت: آدم، آن پیمان را شکست و به پروردگار خود کافر نشد؛ اما اینان، آن پیمان را شکستند و به رسول خداوند کافر گشتند. پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت و مردم، غیر از علی را به خلافت رساندند، ابلیس تاج پادشاهی را بر سر نهاد و منبری را بر پا کرد و به همراه جامه های زیبای خود بر آن نشست و سواران و پیادگان(۱) خود را گرد آورد و سپس به آنان گفت: شادی کنید؛ چرا که دیگر مردم از خداوند فرمان نمی برند تا آن که امامی به امامت مردم منصوب شود. و امام باقر علیه السلام آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را تلاوت کرده و فرمود: تأویل این آیه هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود و منظور از ظن و گمان ابلیس، هنگامی است که آنان پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می گوید. پس ابلیس در مورد آنان قطعاً گمانی بُرد و آنان گمان ابلیس را تصدیق نمودند.(۲)

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون خداوند در آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ(۳)» [ای پیامبر! آن چه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است را ابلاغ کن] که در شأن حضرت علی علیه السلام در روز غدیر نازل شده، به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام را

۱- [۱] - رَجِلَه، یعنی پیادگان

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۳۴۴، ح ۵۴۲.

۳- [۳] - مائده/۶۷

جانشین خود بر مردم گرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است. پس ابلیس‌ها نزد ابلیس بزرگ آمده و خاک بر چهره خود پاشیدند. ابلیس به آنان گفت: شما را چه شده است؟ آنان پاسخ دادند: این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) امروز با دستان خود بیعتی را بسته است که تا روز قیامت، هیچ چیزی نمی تواند آن را بگشاید. ابلیس به آنان گفت: هرگز این گونه نخواهد شد، چرا که کسانی که دور او بودند، در مورد او به من وعده ای داده اند که هرگز خلف وعده نمی کنند. این گونه بود که خداوند آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» را نازل کرد. (۱)

۳) محمد بن عباس، از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی بن عبید، از ابن فضال، از عبد الصمد بن بشیر، از عطیّه عوفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خم در دست خود گرفت و گفت: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است؛ ابلیس- که خداوند او را لعنت کند- به همراه شیاطین خود در آن جا حاضر بود. آن شیاطین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است، به او گفتند: به خداوند سوگند! تو به ما این طور نگفته بودی، تو به ما خبر داده بودی که این مرد (رسول خدا) اگر بمیرد، در میان اصحاب او تفرقه می افتد؛ اما این سخن امروز او باعث استواری و ثبات می شود و هرگاه کسی بخواهد برود، دیگری به جای او می آید. ابلیس گفت: پراکنده شوید؛ چرا که اصحاب او به من وعده داده اند که به هیچ کدام از سخنانی که او (رسول خدا) گفته است، اقرار و اعتراف نخواهند کرد. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرموده «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ».(۲)

۴) علی بن ابراهیم، از زید شحّام روایت می کند که گفت: قتاده بن دعامه نزد امام باقر علیه السلام آمد و از حضرت تفسیر آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۵.

فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را پرسید و حضرت پاسخ داد: چون خداوند به موجب آیه «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» که در شأن علی علیه السلام است، «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»(۱) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای] به پیامبر خود امر فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه خود در میان مردم بگمارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خُم در دستان خود گرفت و فرمود: هر کس که من مولای او هستم، علی مولای او است. ابلیس ها بر سر خود خاک پاشیدند و ابلیس بزرگ به آنان گفت: شما را چه شده؟ آنان پاسخ دادند: این مرد (رسول خدا) با دستان خود گرهی بسته است که تا روز قیامت هیچ انسانی نمی تواند آن را بگشاید. ابلیس به آنان گفت: هرگز این چنین نخواهد شد؛ چرا که کسانی که اطراف او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) بودند به من وعده ای در مورد او داده اند که هرگز خلف وعده نمی کنند. این گونه بود که خداوند آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ» را نازل کرد که منظور از گروه مؤمن، شیعیان امیر المؤمنین می باشند.(۲)

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ... ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶)»

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) قُل لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ

۱- [۲] - مائده/۶۷.

۲- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۴، ح ۶.

يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶)»

[و (شیطان) را بر آنان تسلطی نبود، جز آن که کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که درباره آن در تردید است، باز شناسیم و پروردگار تو بر هر چیزی نگاهبان است* بگو: کسانی را که جز خدا (معبود خود) پنداشته اید، بخوانید هموزن ذره ای نه در آسمان ها و نه در زمین مالك نیستند و در آن دو شرکتی ندارند و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست* و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود، می گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبه و بزرگ* بگو: کیست که شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ بگو: خدا، و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم* بگو: (شما) از آن چه ما مرتکب شده ایم بازخواست نخواهید شد و (ما نیز) از آن چه شما انجام می دهید بازخواست نخواهیم شد* بگو: پروردگارمان، ما و شما را جمع خواهد کرد، سپس میان ما به حق داوری می کند و اوست داور دانا]

۱) علی بن ابراهیم: «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ» کنایه از ابلیس است «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» سپس خداوند عزّ و جلّ در استدلال خود علیه بت پرستان فرمود: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا» که کنایه از آسمان ها و زمین است. «مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ» و آیه «وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» علی بن ابراهیم می گوید: تمام انبیا و رسولان خداوند به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت، قادر به شفاعت نیستند تا آن که خداوند به آن ها اذن دهد و خداوند پیش از روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن شفاعت داده است. شفاعت، ابتدا حق او و امامان پس از او و پس از آن، حق انبیا علیهم السلام است.(۱)

۲) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار، از ابو العباس مکبر روایت می کند که گفت: بنده زن امام زین العابدین علیه السلام به

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

نام ابو اَیمن نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابو جعفر! مردم را می فریبند و می گویند: شفاعت محمد، شفاعت محمد؟! پس امام باقر علیه اسلام به خشم آمد و رنگ چهره اش تغییر کرد. سپس فرمود: وای بر تو _ ای ابو اَیمن!_ آیا از این که شکم و فرج (دامان) خود را عفیف نگاهداشته ای، مغرور شده ای. آیا نمی دانی وقتی صحنه های پر از هول و هراس قیامت را مشاهده کنی، به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نیاز پیدا می کنی؟ وای بر تو! آیا محمد صلی الله علیه و آله تنها برای کسی که آتش جهنم بر او واجب شده است شفاعت می کند؟! سپس حضرت فرمود: تمام پیشینیان و آیندگان نیازمند شفاعت محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت می باشند. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله حق شفاعت برای امت خود را دارد و ما حق شفاعت برای شیعیان خود را داریم و شیعیان ما حق شفاعت برای مردمان خود را دارند. سپس حضرت فرمود: مؤمن برای [قبیله بزرگی] مانند قبیله رَبیعه و مُضَر شفاعت می کند و مؤمن حتی برای خادم خود نیز شفاعت می کند و می گوید: پروردگارا! به خاطر خدمتی که به من می‌کرد، او مرا از سرما و گرما حفظ می‌کرد. (۱)

۳) شرف الدین نجفی، از علی بن ابراهیم- که رحمت خدا بر او باد- از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شفاعت هیچ یک از انبیا و رسولان به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت پذیرفته نمی شود؛ جز آن که خداوند به او اذن شفاعت دهد؛ چرا که خداوند پیش از روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن شفاعت عطا کرده بود. پس شفاعت، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام و امامانی است که از نسل او می باشند، و سپس حق انبیا صلوات الله علیهم اجمعین.(۲)

۴) شرف الدین نجفی، از پدرش، از علی بن مهران، از زرعه، از سماعه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت پرسیدم و حضرت پاسخ داد: مردم در روز قیامت در یک

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۸.

ردیف محشور می شوند، در حالی که عرق بر سر و روی آنان جاری است. پس می گویند: ما را نزد پدرمان آدم علیه السلام ببرید تا او برایمان شفاعت کند. پس نزد آدم علیه السلام می آیند و به او عرض می کنند: نزد پروردگارت برایمان شفاعت کن. آدم علیه السلام پاسخ می دهد: من، گناه و اشتباهی انجام داده ام و در برابر پروردگارم احساس شرمساری می کنم؛ شما باید برای شفاعت نزد نوح علیه السلام بروید. پس آنها نزد نوح می آیند و او آنان را به رفتن نزد پیامبر پس از خود ارجاع می دهد و همین طور هر پیامبر مردم را به پیامبر پس از خود ارجاع می دهد تا آن که به عیسی علیه السلام منتهی می شوند و او می فرماید: شما باید نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید، و آنان نزد محمد صلی الله علیه و آله می روند و خود را بر او عرضه می دارند و از او می خواهند که برای آنان شفاعت کند. پس حضرت می فرماید: با ما بیایید پس به راه می افتند تا به در بهشت می رسند و حضرت رو به وجه (ذات) خداوند سبحان می کند و به سجده افتاده و تا هر زمان خدا بخواهد صبر می کند. سپس خداوند به او می فرماید:سرت را بالا بگیر_ ای محمد!_ و شفاعت کن که مورد پذیرش قرار می گیرد و بخواه که هرچه بخواهی به تو ارزانی داشته می شود. این گونه می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان شفاعت می کند.(۱)

۵) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «حَتَّی إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیرُ» فرمود: منظور از آیه، این است که آسمانیان از زمان بعثت عیسی بن مریم علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله صدای وحی را نشنیده بودند و چون خداوند، جبرئیل علیه السلام را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و آسمانیان، صدای وحی قرآن را به مانند صدای فرو کوفته شدن آهن بر صخره شنیدند، همه مدهوش گشتند. چون ابلاغ وحی به پایان رسید، جبرئیل فرود آمد و هرگاه که از کنار ساکنان یک آسمان می گذشت، ترس و اضطراب جلال و سطوت الهی از دل هایشان برطرف می شد. خداوند در این آیه می فرماید: ترس و

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۹.

اضطراب از دل هایشان برطرف می شود و از یکدیگر می پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ پاسخ می دهند: پروردگارمان سخن حق را بیان داشته است و او بلند مرتبه و بزرگ است. «قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا» یعنی میان ما قضاوت می کند «بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ» حضرت فرمود: یعنی او حاکم و دانا است.(۱)

«وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(۲۸)»

[و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی دانند]

۱) علی بن ابراهیم، از علی بن جعفر، از محمد بن عبد الله طائی، از محمد بن ابی عمیر، از حفص کُناسی، از عبد الله بن بکر اَرَّجانی روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام از من پرسید: به من بگو رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای عموم مردم فرستاده شده بود، آیا خداوند در آیات محکم کتاب خود نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ»؟ که منظور برای تمام ساکنین مشرق و مغرب و آسمانیان و زمینیان اعم از جن و انس می باشد. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله توانست رسالت و پیام خود را به همه آنها برساند؟ راوی می گوید: عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: ای پسر بکر! رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه خارج نشده است، پس چگونه توانسته است به اهل مشرق و مغرب ابلاغ کند؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود و او زمین را با یک پر از بال خود از بیخ و بن برکند و آن را در مقابل رسول خدا نهاد و زمین در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به مانند کف دست او نسبت به دست او بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساکنین مشرق و مغرب می نگریست و هر قوم را با زبانشان مورد خطاب قرار می داد و خود، آنان را به خداوند متعال و نبوت خود فرا می خواند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به این ترتیب به تنهایی توانست تمام

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

ساکنان آبادی ها و شهرها را به سوی خداوند متعال و نبوت خود دعوت کند.(۱)

۲) ابو القاسم جعفر بن محمـد بن قولَوَیه، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد سـلیمان، از محمد بن خالد، از عبد الله بن حمّاد بصـری، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم، از عبد الله بن بکر اَرَّجانی روایت می کند که در حدیثی طولانی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امام می تواند ساکنان مشرق و مغرب را ببیند؟ حضرت پاسخ داد: ای پسر بکر! پس چگونه او بر هر دو سـرزمین حجت است در حـالی که آنان را نمی بینـد و در میان آنان حکم نمی کنـد و چگونه او حجتی برای قوم ناپیـدایی است که نه او قدرتی بر آنان دارد و نه آنان قدرتی بر او دارند؟ و چگونه او مجری از سوی خداوند و شاهـد و گواهی بر خلق او می باشـد در حـالی که آنـان را نمی بینـد؟ و چگونه او حجتی بر آنـان است در حالی که آنان از دیـدگان او پنهان هسـتند و مانعی میان آنان و او است که نمی توانـد امر پروردگارش را در میان آنان اجرا سازد، در حالی که خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ» و منظور از آن، تمام کسانی هستند که بر روی زمین هستند و حجت پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله جانشـین او است و او بایـد در مسائلی که امت در آن اختلاف پیـدا می کننـد، راهنما باشد و حقوق مردم را بسـتاند.(۲) پیشـتر روایت صالـح بن هیثم، از امـام بـاقر علیه السـلام پیرامـون تفسـیر آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(۳) [در حقیقت همـان کسـی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعـده گاه بازمی گردانـد] آمده است.

«وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِی...فِی أَعْنَاقِ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (۳۳)»

«وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَـذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِی بَیْنَ یَـدَیْهِ وَلَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنـدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُـهُمْ إِلَی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنِینَ(۳۱) قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲- [۲] - کامل الزیارات، ص ۳۲۶، ح ۲.

۳- [۳] - قصص / ۸۵.

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءكُم بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ (٣٢) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٣٣)»

[و کسانی که کافر شدند، گفتند: نه به این قرآن و نه به آن (توراتی) که پیش از آن است، هرگز ایمان نخواهیم آورد، و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی (که چگونه) برخی از آنان با برخی (دیگر جدل و) گفتگو می کنند. کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست و) برتری داشتند می گویند: اگر شما نبودید، قطعاً ما مؤمن بودیم* کسانی که (ریاست و) برتری داشتند به کسانی که زیردست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت پس از آن که به سوی شما آمد بازداشتیم؟ (نه) بلکه خودتان گناهکار بودید*و کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست و) برتری داشتند می گویند: (نه) بلکه نیرنگ شب و روز (شما بود) آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند و در گردن های کسانی که کافر شده اند، غل ها می نهیم. آیا جز به سزای آن چه انجام می دادند می رسند؟]

١) علی بن ابراهیم: سپس خداوند سخن کفّار قریش و کفّار دیگر قبائل را برای پیامبر خود حکایت می کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی از کتاب های انبیا «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى».

«بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ» سپس کسانی که ضعیف نگاه داشته شدند به کسانی که تکبر ورزیدند، می گویند: «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» یعنی شما در شب و روز حیله ورزیدید. علی بن ابراهیم می گوید: حضرت پیرامون تفسیر آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» فرمود: یعنی هنگامی که در آتش جهنم ولیّ خدا را می بینند، پشیمانی خود را پنهان می دارند. برخی از حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! پنهان

ساختن پشیمانی در حالی که آنان در عـذاب هسـتند، چه سودی برایشان دارد؟ حضـرت پاسـخ داد: آنان از شـماتت دشـمنان بیزارند.(۱)

۲) علی بن ابراهیم، از محمـد بن جعفر، از احمـد بن حسـین، از صالـح بن ابی حمّـاد، از حسن بن موسـی خشّاب، از مردی، از حمّـاد بـن عیسـی، از کسـی که برای او روایت کرد، نقـل کرده است که گفت: برخی از امـام صـادق علیه السـلام تفسـیر آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَهَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» را پرسـیدند و به او عرض کردند: پنهان ساختن پشـیمانی در حالی که آنان در عذاب هستند، چه سودی برایشان دارد؟ حضرت پاسخ داد: از شماتت دشمنان بیزارند.(۲)

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ(۳۵)...فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)»

«وَقَـالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَـذَّبِينَ(۳۵) قُـلْ إِنَّ رَبِّی يَبْسُـطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَـاءُ وَيَقْـدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَی إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)»

[و گفتنـد: ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد* بگو: پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهـد گشـاده یـا تنگ می گردانـد، لیکن بیشتر مردم نمی داننـد* و اموال و فرزنـدانتان چیزی نیست که شـما را به پیشـگاه ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسـته کرده باشـند. پس برای آنان دو برابر آن چه انجام داده اند پاداش است و آنها در غرفه ها(ی بهشتی) آسوده خاطر خواهند بود]

۱) علی بن ابراهیم: سپس آنان به خاطر بی نیازی خود بر خداوند فخر فروشی کرده و گفتند: «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَـذَّبِينَ» پس خداونـد در پاسـخ به آنـان فرمود: «قُـلْ إِنَّ رَبِّی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْـدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَی إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ

ص:۵۵۴

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۳.

صَالِحًا».(۱)

۲) علی بن ابراهیم: مردی نزد امام صادق علیه السلام از ثروتمندان سخن به میان آورد و از آنان بدگویی نمود. امام صادق علیه السلام به او فرمود: خاموش باش؛ چرا که انسان ثروتمند اگر صله رحم انجام دهد و به برادران خود نیکی کند، خداوند دو برابر به او اجر و پاداش می دهد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِكَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ».(۲)

۳) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابراهیم جازی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: نزد امام باقر علیه اسلام از ثروتمندان شیعه سخن به میان آوردیم و گویی حضرت از مطالبی که پیرامون آن ها از ما شنید، احساس بیزاری کرده و فرمود: ای ابو محمد! اگر مؤمن، ثروتمند، مهربان و کسی باشد که صله رحم انجام دهد و به یاران خود نیکی کند، خداوند در عوض آن اموالی که در راه خیر و نیکی انفاق می کند به او دو بار و دو برابر پاداش می دهد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِكَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ».(۳)

«قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ...أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ (۴۱)»

«قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ(۳۹) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاء إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ (۴۱)»

[بگو: در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳- [۳] - علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۷۳.

بخواهد گشاده یا برای او تنگ می گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است* و (یاد کن) روزی را که همه آنان را محشور می کند آن گاه به فرشتگان می فرماید: آیا اینها بودند که شما را می پرستیدند؟* می گویند: منزهی تو سرپرست ما تویی نه آنها، بلکه جنیان را می پرستیدند، بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند]

۱) محمد بن یعقوب؛ از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از کسی که برای او نقل کرده، روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا است که به آن دو عمل می کنم، ولی فایده ای نمی بینم. حضرت پرسید: آن دو آیه کدامند؟ راوی می گوید: عرض کردم: آیه « أدعُونِی أَستَجِب لَکُم»(۱) [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم] چرا که ما به سوی خداوند دعا می کنیم، ولی اجابتی نمی بینیم. حضرت فرمود: آیا تو فکر می‌کنی که خداوند عزّ و جلّ به وعده خود وفا نمی کند؟ عرض کردم: خیر [این گونه فکر نمی‌کنم]. حضرت فرمود: پس عدم اجابت به چه خاطر است؟ عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: اما من تو را از سبب آن آگاه می سازم. هرکس که از خداوند عزّ و جلّ در آن چه که به او امر فرموده، پیروی کند و سپس به سوی او با روش دعا، دعا نماید، خداوند دعای او را مورد اجابت قرار خواهد داد. راوی می گوید: عرض کردم: روش دعا کردن چیست؟ حضرت پاسخ داد: ابتدا خداوند را می ستایی و نعمت هایی را که بر تو ارزانی داشته را بر می شماری و سپس او را سپاس می گویی و سپس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود می فرستی، و آنگاه گناهانت را بر شمرده و به آن ها اذعان می کنی. سپس از آن گناهان به خدا پناه می جویی. پس این، روش دعا کردن است. سپس حضرت پرسید: آن آیه دیگر کدام است؟ راوی می گوید: عرض کردم: آیه «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» است و من انفاق می کنم، ولی عوضی نمی بینم. حضرت فرمود: آیا به نظر تو خداوند عزّ و جلّ به وعده خود وفا نمی کند؟ راوی می گوید: عرض کردم: خیر [وعده خدا راست است]. حضرت فرمود: پس علت آن چیست؟ عرض کردم: نمی دانم. حضرت

۱- [۱] - غافر/۶۰

فرمود: اگر هر کدام از شما اموال خود را از راه حلال به دست آورده و در راه حلال انفاق نماید، در برابر هر درهمی که انفاق می کند، عوضی به او داده می شود.(۱)

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حَریز، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: پروردگار تبارک و تعالی، هرشب جمعه از ابتدای شب و در یک سوم پایانی هر شب، امر و فرمان خود را به سوی آسمان دنیا نازل می کند، در حالی که روبه روی آن، دو فرشته هستند که فریاد می زنند: آیا توبه کننده ای هست که توبه اش پذیرفته شود؟ آیا استغفار کننده ای هست تا آمرزیده شود؟ آیا تقاضامندی هست تا تقاضایش برآورده شود؟ خدایا! به هر انفاق کننده، عوضی، و به هر آزمند، زیانی ارزانی دار. پس به هنگام طلوع فجر امر و فرمان الهی به سوی عرش خداوند باز می گردد و روزی ها را میان بندگان قسمت می کند. سپس حضرت به فُضیل بن یسار گفت: ای فضیل! سعی کن سهم بیشتری از این روزی ها ببری و منظور از این آیه نیز همین است: «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ* وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاء إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ» پس فرشتگان عرض می کنند: «سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ».(۲)

«وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ(۴۵)»

[و کسانی که پیش از اینان بودند (نیز) تکذیب کردند، در حالی که اینان به ده یک آن چه بدیشان داده بودیم نرسیده اند. (آری) فرستادگان مرا دروغ شمردند؛ پس چگونه بود کیفر من؟]

۱) علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از حسّان، از هشام بن عمّار در حدیثی مرفوع از آن

ص:۵۵۷

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۸.
۲- [۲] - تفسیر قمی: ج۲، ص ۱۷۸.

حضرت روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِی فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» فرمود: کسانی که پیش از آنان بودند، پیامبران خود را تکذیب کردند، در حالی که آن چه به پیامبران آنان ارزانی داشتیم، یک دهم آن چه به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داده ایم، نیست. (۱)

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى...إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَیْ عَذَابٍ شَدِيدٍ(۴۶)»

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَیْ عَذَابٍ شَدِيدٍ(۴۶)»

[بگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ گونه دیوانگی ندارد. او شما را از عذاب سختی که در پیش است جز هشداردهنده ای (بیش) نیست]

۱) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی شما را تنها به ولایت علی علیه السلام پند می دهم و سفارش می کنم.(۲)

۲) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از محمّد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی شما را تنها به ولایت علی علیه السلام پند می دهم و ولایت علی علیه السلام همان واحده (یکی) است که خداوند تبارک و تعالی در مورد آن فرمود: «إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ».(۳)

۳) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، پند به ولایت است.

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۷۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۷۹.

۳- [۳] - کافی، ج۱، ص ۳۴۷، ح ۴۱.

راوی می گویـد: به حضـرت عرض کردم: ماجرای نازل شدن این آیه چگونه بوده است؟ حضـرت پاسخ داد: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السـلام را جانشـین خود برای مردم قرار داد، و فرمود: هر که من مولای او هسـتم، علی، مولای اوست، مردی شـروع به سـخن گفتن پشت سـر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده و گفت: محمد صلی الله علیه و آله هر روز مـا را به امر جدیـدی فرا می خوانـد و شـروع کرده به این که اهـل بیت خـود را بر مـا مسـلط سـازد. این گـونه بـود که خداوند عزّ و جلّ درباره این موضوع، آیه ای را بر پیامبر خود نازل کرد و فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَهٍ» یعنی پس از من آن چه را که پروردگارتـان بر شـما واجب ساخته است را به شـما ابلاغ کرده ام. راوی می گویـد: عرض کردم: پس معنای سـخن خداوند که فرمود: «أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَی» چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از مَثنی، اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السـلام و منظور از فرادی، اطـاعت از امـام که از نسـل آن دو پس از آن دو می آینـد، است و ــ ای یعقوب! ــ به خداوند سوگند! مقصودی جز این نداشته است.(۱)

۴) طبرسـی در کتـاب احتجـاج، از امیر المؤمنین علیه السـلام روایت می کنـد که پیرامون تفسـیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَهٍ» فرمود: خداوند عزّ و جلّ تصـمیم های مربوط به قوانین اسلام و آیاتی که اعمال واجب را بیان می دارد، در زمان های مختلف نازل کرد؛ چنان که آسـمان ها و زمین را در شـش روز آفرید و اگر خداوند می خواست، آنها را در کمتر از یک چشم بر هم زدن می آفریـد؛ اما خداونـد تأنّی و مـدارا را الگویی برای نماینـدگان خود و الزامی برای حجت های خود بر خلقش قرار داد. پس اولین چیزی که آنان را به آن متعهّـد ساخت، اذعان به وحـدانیّت و ربوبیّت او و شـهادت به این که خـدایی جز الله نیست، بود. چون آنان، به این امر اذعان نمودند، در پی آن، اذعان به نبوت پیامبرش و شـهادت به رسالت او را بر آنان الزامی ساخت. چون به آن متعهد گشـتند، نماز، سـپس روزه، سپس زکات، سپس روزه، سپس حجّ، سپس زکات ها و اموال فَیء (غنیمتی که بدون جنگ و خونریزی به دست می آید) را که به همین روش است بر آنان واجب نمود. سپس منافقان گفتند:

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج۲، ص ۴۷۷، ح ۱۰.

آیا برای پروردگارت پس از آن که این موارد را بر ما واجب ساخته، چیز دیگری مانده تا آن را واجب گرداند و تو آن را برای ما بازگو کنی تا جان هایمان از این که او مورد واجب دیگری را باقی نگذاشته است، آرام بگیرد؟ این گونه بود که خداوند آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را نازل فرمود که منظور از آن ولایت است و خداوند آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»(۱) [ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند] را نازل کرد و امت در این باره هیچ اختلاف نظری ندارند که تنها یک مرد، در آن هنگام (هنگام نزول آیه) در حالی که در رکوع بود، زکات داد که اگر نام او در کتاب آورده می شد، آن را به همراه دیگر مطالبی که درباره او در کتاب خداوند ذکر شده بود، حذف می کردند و تحریف کنندگان، از معنای این رمز و رموز شبیه به آن که وجود آن در کتاب خداوند را برایت بیان داشتم غافلند، و این مطلب تنها به تو و امثال تو می رسد و در این هنگام خداوند عزّ و جلّ فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»(۲) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم](۳)

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ(۴۷)»

[بگو: هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان. مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر

۱- [۱] - مائده/ ۵۵.

۲- [۲] - مائده/ ۳.

۳- [۳] - احتجاج، ص ۲۵۴.

آیه «وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»(۱) [هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود] فرمود: هرکس که ولایت آن جانشینان را- که از آل محمد علیهم السلام هستند- بپذیرد و از آنان پیروی کند، ولایت انبیا و مؤمنان پیشین تا آدم علیه السلام نیز بر او افزوده می‌شود و منظور از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا»(۲) [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] همین است و خداوند او را وارد بهشت می سازد و منظور از آیه «قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» همین است. خداوند می فرماید: پاداش دوستی که تنها آن را از شما خواسته ام، برای شما است و با آن هدایت می شوید و از عذاب روز قیامت نجات می یابید.(۳)

۲) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» فرمود: ماجرا از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود خواست که با نزدیکان او دوستی ورزند و آنان را آزار ندهند، و منظور از آیه «فَهُوَ لَكُمْ» این است که ثواب آن، برای شما است.(۴)

«قُلْ جَاء الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ(۴۹)»

[بگو: حق آمد و (دیگر) باطل از سر نمی گیرد و برنمی گردد]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که گفت: اسماعیل ولیمه ای ترتیب داد و امام صادق علیه السلام به او فرمود: به مستمندان عنایت بورز و آنان را سیر کن؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ».(۵)

۱- [۱] - شوری/ ۲۳.

۲- [۲] - نمل/ ۸۹.

۳- [۳] - کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۷۹.

۵- [۵] - کافی، ج۶، ص ۲۹۹، ح ۱۶.

«وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ (۵۴)»

[و ای کاش می دیدی هنگامی را که (کافران) وحشت زده اند (آن جا که راه) گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند* و می گویند: به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی (چنین) دور، دست یافتن (به ایمان) برای آنان میسّر است* و حال آن که پیش از این منکر او شدند و از جایی دور به نادیده (تیر تهمت) می افکندند* و میان آنان و میان آن چه (به آرزو) می خواستند، حایلی قرار می گیرد. همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین رفت؛ زیرا آنها (نیز) در دودلی سختی بودند]

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبید الله بن موسی علوی، از عبد الله بن محمد، از محمد بن خالد، از حسن بن مبارک، از ابو اسحاق همدانی، از حارث همدانی، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مهدی، أقبل(۱) و دارای موی مجعّد است و بر روی گونه او خالی وجود دارد و آغاز قیام او از جانب مشرق می باشد. پس در آن هنگام، سفیانی قیام کرده و به اندازه دوره بارداری یک زن که نه ماه است، فرمانروایی می کند و از شام قیام خود را آغاز می کند و تمام مردم شام به جز فرقه هایی که بر راه حق ایستاده اند و خداوند آنان را از قیام به همراه سفیانی بازداشته است، از او تبعیّت می کنند و به همراه سپاه عظیمی به مدینه می آیند تا این که به بیابان مدینه می رسند و خداوند آن سپاه را در زمین فرو می برد و منظور از آیه «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» همین است.(۲)

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو

ص:۵۶۲

۱- [۱] - القَبَل فی العین به معنای تمایل سیاهی چشم به سوی بینی است، گویی که شخص به بینی خود می‌نگرد « الصحاح، ریشه قبل».

۲- [۲] - الغیبه، ص ۲۰۵.

خالـد کابلی، از امام باقر علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: به خداونـد سوگند! گویی که حضـرت قائم علیه السـلام را جلوی چشـمان خود می بینم که به حجر الاسود تکیه داده است. سـپس خداونـد را به حق خود سوگنـد می دهـد و سـپس می فرماید: ای مردم! هرکسـی که با من درباره خداوند اقامه حجّت کند، من شایسـته ترین فرد نسـبت به خداوند هسـتم. ای مردم! هرکس که با من درباره آدم علیه السـلام مُحاجّه (اقامه حجّت) کند، من شایسـته ترین فرد نسـبت به آدم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره نوح علیه السـلام محاجّه کند، من شایسـته ترین فرد نسـبت به نوح علیه السلام هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره ابراهیم علیه السـلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به ابراهیم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که بـا من دربـاره موسـی علیه السـلام محـاجّه کنـد، من شایسـته ترین فرد نسـبت به موسـی علیه السـلام هسـتم. ای مردم! هرکس با من درباره عیسـی علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به عیسی علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که بـا من دربـاره رسول خـدا صـلی الله علیه و آله محاجّه کنـد، من شایسـته ترین فرد نسـبت به رسول الله صـلی الله علیه و آله هسـتم. ای مردم! هرکس که بـا من دربـاره کتاب خـدا محاجّه کنـد، من شایسـته ترین فرد نسبت به کتاب خـدا هسـتم. سـپس حضـرت قـائم علیه السـلام می رود و دو رکعت نماز می گزارد و خداونـد را به حقّش سوگنـد می دهـد. سـپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند! منظور از مضطرّ (به تنگ آمده) در کتاب خداوند آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»(۱) [یـا (کیست) آن کس که درمانـده را چـون وی را بخوانـد اجـابت می کنـد و گرفتـاری را برطرف می گرداند و شـما را جانشـینان این زمین قرار می دهد] او (حضرت قائم علیه السلام) می باشد. پس اولین کسی که با او بیعت می کند، جبرئیل است. سـپس سیصد و سیزده مرد که یاران او می باشند با او بیعت می کنند و هر کس که در مسیر او به او برمی خـورد، به او ملحق می شـود و هر کس که در مسـیر به او برنمی خـورد، از بسـتر خـود ناپدیـد می شود و منظور از سخن امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: آنها از بستر خود ناپدید می شوند، همین افراد

ص:۵۶۳

۱- [۱] - نمل/ ۶۲.

هستند و منظور از آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا»(۱) [وی روی خود را به آن (سوی) می گرداند پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می آورد] نیز همین است و مقصود از خیرات در آیه، ولایت می باشد. همچنین خداوند در جای دیگر فرمود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»(۲) [و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم] که منظور از آن، یاران حضرت قائم علیه السلام می باشند که در یک لحظه نزد او گرد می آیند. پس چون حضرت قائم علیه السلام به بیداء (بیابان)[واقع در مدینه] می آید، سپاه سفیانی به سوی او هجوم می برند و خداوند به زمین فرمان می دهد و زمین، پاهای آنان (سپاه سفیانی) را گرفته و در خود فرو می برد و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ* وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» یعنی این که عذاب نشوند «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ» یعنی تکذیب کنندگانی که پیش از آنان بودند و نابود شدند.(۳)

۳) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا» فرمود: این وحشت و هراس به خاطر آن صدا است که از آسمان می آید. همچنین آن حضرت پیرامون آیه «وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» فرمود: یعنی از زیر پاهایشان زمین شکافته می شود و آنان را می بلعد.(۴)

۴) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از ابن محبوب، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور این است که آنان هدایت را از جایی که به دست نمی آید طلب کردند،

۱- [۱] - بقره/ ۱۴۸.

۲- [۲] - هود/ ۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۰.

در حالی که این هدایت برای آنان، از جایی که به دست می آید فراهم شده بود.(۱)

۵) عیاشی، از عبد الاعلی حلبی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب این امر علیه السلام غائب می شود ــ و راوی، این حدیث طولانی را که غیبت صاحب امر علیه السلام و ظهور او را در بردارد، ذکر می کند تا این که حضرت فرمود: ــ پس او (یعنی حضرت قائم علیه السلام) مردم را به سوی کتاب خدا، سنت پیامبرش و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و برائت جستن از دشمن او فرا می خواند و نام هیچ کس را نمی برد تا این که به بَیْداء می رسد و سپاه سفیانی به سوی او هجوم می برند. پس خداوند به زمین فرمان می دهد و زمین از زیر پاهایشان شکافته می شود و آنان را در خود فرو می برد و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن می فرماید: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «وَقَدْ كَفَرُوا» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ». از آن سپاه، تنها دو مرد به نام وتر و وتیره که از قبیله مُراد هستند، زنده می مانند، در حالی که چهره هایشان در پَسِ سَرِ آنها قرار داده شده است و عقب عقب راه می روند و مردم را از آن چه که بر سر یارانشان آمده آگاه می سازند.(۲) این حدیث به طور کامل در تفسیر سوره انفال آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّه» [و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد] آمده است.(۳)

۶) محمد بن عباس، از محمد بن حسن بن علی بن صبّاح مدائنی، از حسن بن محمد بن شعیب، از موسی بن عمر یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: حضرت قائم علیه السلام قیام می کند. پس به راه می‌افتد تا آن که از وادی

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۰.
۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۱، ح ۴۹.
۳- [۳] - انفال/ ۳۹.

مرّ(۱) عبور کرده و به او خبر می رسد که کارگزار او کشته شده است. پس به سوی آنان برمی گردد و آن جنگجویان را می کشد و هیچ کس از آنان را باقی نمی گذارد. سپس به راه می افتد و مردم را فرا می خواند تا آن که به بیداء می رسد و سپاه سفیانی به سوی او هجوم می برد. پس خداوند عزّ و جلّ به زمین فرمان می دهد و زمین پاهایشان را گرفته و در خود فرو می برد؛ و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قیام حضرت قائم علیه السلام «وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ» یعنی قیام قائم آل محمد علیهم السلام «بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ».(۲)

ص:۵۶۶

۱- [۱] - مرّ: وادی در داخل اِضَم- که همان وادی است که مدینه منوّره در آن قرار دارد- معجم البلدان: ج ۱، ص ۲۱۴، و ج ۵، ص ۱۰۶.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۸.

سوره فاطر

اشاره

سوره فاطر در مکه نازل شده است و ۴۵ آیه دارد و پس از سوره فرقان نازل شده است

ص:۵۶۷

فضیلت و ثواب قرائت سوره فاطر

فضیلت آن در سوره سبأ ذکر شد.

۱) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند و به وسیله آن، آن چه را که نزد خداوند متعال می باشد بخواهد، هشت درب بهشت او را فریاد می زنند و هر درب می گوید: بیا، از طریق من وارد بهشت شو و او از هر دری که خواهد، وارد بهشت می شود و هر کس این سوره را نوشته و درون بطری بگذارد و آن را در دامان هر کس از مردم که بخواهد قرار دهد، نمی تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را از دامان او به اذن خداوند متعال بردارد.

۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که این سوره را نوشته و آن را در درون بطری قرار دهد و آن را در دامان هر کس از مردم که بخواهد- بدون آن که آن فرد بفهمد- بگذارد، آن مرد نمی تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را بردارد.

۳) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را نوشته و درون بطری قرار دهد و آن را به صورت حِرز در آورده و به همراه هر کس که خواهد بگذارد، آن فرد نمی تواند جای خود را ترک کند تا آن که او آن بطری را بردارد و اگر او آن بطری را در دامان مردی- بدون آن که او بداند- قرار دهد، آن مرد نمی تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را به اذن خداوند متعال بردارد.

۴) شیخ در کتاب مجالس خود، با سند خود، از معاویه بن وهب روایت می کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل مرو- که نزد او نشسته بود- سردرد گرفت و آن مرد از درد خود نزد امام صادق علیه السلام شکوه نمود. حضرت فرمود: او را نزدیک من آر. حضرت بر سر او دست کشیده و سپس آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن

بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»(۱) [همانا خدا آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی دارد. اوست بردبار آمرزنده] را تلاوت فرمود.(۲)

۵) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حمّاد کوفی، از محمد بن خالد، از عبید الله بن حسین، از علی بن حسین، از علی بن ابی حمزه، از ابن یقطین، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کسی که دچار زلزله شود باید این دعا را بخواند: «یا مَن یُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا، صَلِّ عَلَی مُحَمَدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أمسِک عَنِّی السُّوءَ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» [ای کسی که آسمان ها و زمین را نگاهداشته ای تا از بین نرود و اگر از بین بروند، کسی جز او نمی تواند آنها را حفظ کند. همانا تو صبور و بخشنده هستی، خدایا! بر محمد وآل محمد درود بفرست و سوء و بدی را از من بازدار؛ چرا که تو بر همه چیز توانایی] حضرت فرمود: هر کسی که این دعا را به هنگام خواب بخواند، خانه اش- إن شاءَ الله- بر سر او فرو نمی ریزد.(۳)

۶) همچنین شیخ، از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کسی که آیه «إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا»(۴) [همانا خدا آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی دارد. اوست بردبار آمرزنده] را به هنگام خواب بخواند، خانه اش بر او فرو نمی ریزد.(۵)

۱- [۱] - فاطر / ۴۱.

۲- [۲] - امالی، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳- [۳] - تهذیب، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۸۹۲.

۴- [۴] - فاطر / ۴۱.

۵- [۵] - تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۴۴۰.

تفسیر سوره فاطر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَهِ...فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ(۱)»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِکَهِ رُسُلًا أُولِی أَجْنِحَهٍ مَثْنَی وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ(۱)»

[سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است (و) فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند، پیام آورنده قرار داده است. در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید؛ زیرا خدا بر هر چیزی تواناست]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش و همگی، از ابن محبوب، از داود رَقّی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تعداد هیچ آفریده‌ای بیشتر از تعداد فرشتگان نیست. هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان فرود می آیند و در شب به دور بیت الله الحرام طواف می کنند و همین طور در هر روز همین تعداد فرود می آیند و طواف می کنند.(۱)

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد الله بن طلحه، در حدیثی مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: فرشتگان سه دسته هستند:

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۲.

دسته ای که دو بال دارند، دسته ای که سه بال دارند و دسته ای که چهار بال دارند.(۱)

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، معاویه بن میسره، از حکم بن عُتَیبه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: رودی در بهشت جریان دارد که جبرئیل علیه السلام هر صبح در آن فرو می رود و سپس از آن بیرون آمده و خود را می تکاند و خداوند عزّ و جلّ از هر قطره ای که از او می چکد، فرشته ای را می آفریند.(۲)

۴) محمد بن یعقوب، از یکی از اصحاب خود، از زیاد قندی، از درست بن ابی منصور، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرشته ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به اندازه ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می کشد.(۳)

۵) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از محمد بن فضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ خروسی دارد که دو پایش در زمین هفتم و گردنش خم شده و زیر عرش است و دو بالش در هوا قرار دارد. به هنگام نیمه شب یا ثلث دوم آخر شب، آن خروس بال هایش را به هم زده و بانگ می زند: «سُبّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّنَا اللهُ المَلِکُ الحَقُّ المُبینُ فَلا إلَهَ غَیرُهُ رَبُّ المَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ» [منزّه و پاک و مطهّر است پروردگار ما که فرمانروا، حق و روشنگر است و خدایی جز او نیست و پروردگار فرشتگان و روح می باشد.] این گونه است که خروس های دیگر بال هایشان را به هم زده و بانگ برمی آورند.(۴)

۶) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند فرشتگان را به صورت های گوناگون آفرید و رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را در حالی مشاهده نمود که ششصد بال داشت و مروارید بر روی

ص:۵۷۲

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۳.
۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۴.
۳- [۳] - کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۵.
۴- [۴] - کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۶.

ساقش به مانند قطره‌ای بر روی سبزه بود و ما بین آسـمان و زمین را پر کرده بود. همچنین حضرت فرمود: هنگامی که خداوند به میکائیـل امر می فرمایـد که به دنیـا فرود آیـد، پـای راسـتش در آسـمان هفتم و پای دیگرش در زمین هفتم قرار می گیرد و خداوند، فرشتگانی دارد که نیمشان از تگرگ و نیم دیگرشان از آتش است و می گویند: «یا مُؤَلِّفاً بَینَ البَرَدِ وَ النّارِ، ثَبِّت قُلُوبَنا عَلَی طاعَتِکَ» [ای پیونـد دهنـده میان تگرگ و آتش! دل هایمان را بر طاعت خود، ثابت قـدم بـدار] همچنین حضـرت فرمود: خداوند فرشـته ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به اندازه ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می کشد. همچنین حضـرت فرمود: فرشـتگان نمی خورند و نمی نوشـند و ازدواج نمی کنند و تنها با نسـیم عرش زندگی می کننـد و خداونـد، فرشـتگانی دارد که تـا روز قیامت در حال رکوع هسـتند و همچنین فرشـتگانی دارد که تا روز قیامت در حالت سـجده هسـتند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شمار هیچ یک از موجوداتی که خداوند آفریده، بیشتر از شـمار فرشـتگان نمی باشد و هر روز یا هر شب، هفتاد هزار فرشته فرود آمده و نزد بیت الله الحرام می آیند و به دور آن طواف می کنند. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آیند و سپس نزد امیر المؤمنین علیه السلام می آیند و بر او درود می فرستند. سپس نزد امام حسین علیه السلام آمده و نزد او می مانند و به هنگام سحر برای آنان نردبانی تا آسمان قرار داده می شود، سپس هرگز باز نمی گردند.(۱)

۷) امام باقر علیه السـلام فرمود: خداوند متعال جبرئیل، میکائیل و اسـرافیل را از یک نور آفرید و برای آنان گوش، چشم، خِرَد نیک و تیزهوشی قرار داد.(۲)

۸) امیر المؤمنین علیه السـلام درباره آفرینش فرشـتگان فرمود: « [بار خدایا! تو] فرشتگان را آفریدی و آنان را در آسمان هایت سُکنی دادی. سـستی به آنان دست نمی دهـد و دچار غفلت نمی شونـد و گناهی انجام نمی دهند. آنان، داناترین، ترساترین و نزدیک ترین خلق تو نسبت به تو هستند و بیش از آنان طاعت تو را به

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۱.

جای می آورند. خواب چشمان، غفلت دل ها و سستی جسم های آنان را نمی پوشاند. آنان در صُلب ها سکنی نداشته و رَحِم ها آنان را در برنگرفته اند و تو آنها را از آب بی ارزش نیافریدی، بلکه آنان را به شیوه دیگری پدید آوردی و در آسمان هایت سُکنی داده و با قرار دادن آنها در جوارت، آنان را گرامی داشتی و آنان را امین وحی خود قرار دادی و آنان را از آسیب ها دور داشته و از بلاها نگاهداشتی و از گناهان پاک نمودی. اگر نیروی تو نبود، نیرویی نداشتند و اگر تو آنان را استوار نمی داشتی، استوار نمی ماندند و اگر رحمت تو نبود، اطاعت نمی کردند و اگر تو نبودی آنها نیز وجود نداشتند؛ اما علی رغم جایگاهی که نزد تو دارند و از تو اطاعت می کنند و نزد تو صاحب قدر و منزلت می باشند، اگر آن چه را که از آنها پوشیده است با چشم خود می دیدند، اعمال خود را حقیر شمرده و خود را سرزنش(۱) می کردند و می دانستند که حق عبادت تو را به جای نیاورده اند. ای خالق و ای معبود! تو پاک و منزّهی؛ بلا و امتحان تو برای مخلوقاتت چه خوب است».(۲)

پیش تر مبحثی پیرامون ذکر عظمت خداوند متعال، از فرشتگان گرفته تا دیگران در تفسیر سوره نور آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ» [آیا ندانسته ای که هر که (و هر چه) در آسمان ها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند و پرندگان (نیز) در حالی که در آسمان پر گشوده اند (تسبیح او می گویند)] آمده است.(۳)

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(۲)»

[هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده ای برای آن نیست و آن چه را که باز دارد، پس از (باز گرفتن) گشاینده ای ندارد. و اوست همان شکست ناپذیر

۱- [۱] - زَرَی علیه: او را سرزنش کرد «لسان العرب، ریشه زری».

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- [۳] - نور/ ۴۱.

سنجیده کار]

۱) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از مالک بن عبد الله بن اسلم، از پدرش، از مردی از کوفیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» فرمود: «مُتعه» (ازدواج موقّت) یکی از این موارد می باشد.(۱)

۲) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از مُرازم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» فرمود: منظور از این آیه، آن چیزی است که خداوند بر زبان امام علیه السلام جاری می سازد.(۲)

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ(۶)»

[در حقیقت شیطان دشمن شماست. شما (نیز) او را دشمن گیرید. (او) فقط دار و دسته خود را می خواند تا آنها از یاران آتش باشند]

۱) در کتاب مصباح الشریعه: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شیطان، تنها زمانی می تواند بنده را وسوسه کند که خودِ بنده از ذکر خداوند متعال دوری کرده و آن را سبک شمارد و مناهی و ممنوعات او را انجام دهد و این که خداوند از راز او آگاه است را از یاد ببرد. وسوسه، آن است که از بیرون قلب و با اشاره شناخت عقل و مجاورت طبع شکل می گیرد؛ اما اگر به طور کامل در دل جای گیرد، نام آن گمراهی، ضلالت و کفر است و خداوند عزّ و جلّ با دعوت مهربانانه اش، بندگان خود را فراخوانده و دشمنی ابلیس را به آنان شناسانده است. پس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا».(۳)

ص:۵۷۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱.
۳- [۳] - مصباح الشریعه، ص ۷۹.

«أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ...نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ(٨)»

«أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ(٨)»

[آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ خداست که هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند. پس مبادا به سبب حسرت ها(ی گوناگون) بر آنان، جانت (از کف) برود. قطعاً خدا به آن چه می کنند، داناست]

۱) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از حسّان، از هاشم بن عمّار در حدیثی مرفوع روایت کرده است که حضرت پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» فرمود: این آیه، در شأن زُرَیق و حَبْتَر نازل شده است.(۱)

۲) طبرسی در کتاب احتجاج، نامه امام هادی علیه السلام به مردم اهواز را هنگامی که مسئله جبر و تفویض را از او پرسیدند، نقل می کند ــ وی نامه را ذکر می کند و به این جا می‌رسد که امام علیه السلام فرمود: ــ اگر پرسیدند: استدلال در آیه «فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ»(۲) [پس خدا هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند] و آیاتی شبیه به آن چگونه است (و چگونه می‌توان آن را با موضوع جبر و اختیار وفق داد)؟ می گوییم: بنابر مجاز، این آیه دو معنا می دهد: یکی این که این آیه خبر می دهد از این که خداوند متعال قادر بر هدایت کردن یا گمراه کردن هر کس که بخواهد، می‌باشد و اگر او آنان را بر یکی از این دو (هدایت یا گمراهی) اجبار می نمود بنابر توضیحی که دادیم، پاداش یا مجازاتی بر آنان لازم نمی آمد. معنای دوم این است که هدایت از جانب خداوند به معنای شناساندن است. مانند آیه: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى

ص:۵۷۶

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- [۲] - ابراهیم/ ۴.

الْهُدَی»(۱) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و(لی) کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند] آیه متشابهی در قرآن نمی تواند بر آیاتی که به اجرا و پیروی از آنها حکم شده است، حجت باشد و منظور از آیه «هُوَ الَّذِی أنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أمُّ الکِتابِ وَ أُخَرَ مُتَشابِهاتٌ فَأمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشَابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَهِ وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ»(۲) [اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم (= صریح و روشن) است. آن‌ها اساس کتابند و پاره‌ای دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند). اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می کنند] همچنین آن حضرت این آیه را نیز قرائت فرمود: « فَبَشِّر عِبادِ* الَّذِینَ یَستَمِعُونَ القَولَ وَ یَتَّبِعُونَ اَحسَنَهُ أولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللهُ وَ أولئِکَ هُم أولُوا الألبَابِ»(۳) [پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان].(۴)

«وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا کَذَلِکَ النُّشُورُ(۹)»

[و خدا همان کسی است که بادها را روانه می کند. پس (بادها) ابری را برمی انگیزند و (ما) آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم و آن زمین را بدان (وسیله) پس از مرگش زندگی بخشیدیم. رستاخیز (نیز) چنین است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن عَرزَمی روایت می کند که برخی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که: ابر کجا است؟ حضرت پاسخ داد: ابر، بر روی درختی که بر روی

۱- [۱] - فصلت/ ۱۷.

۲- [۲] - آل عمران/۷

۳- [۳] -زمر/۱۷_۱۸

۴- [۴] - احتجاج، ص۴۵۳

تپه ای شـنی که آن تپه بر روی ساحل دریا واقع است، وجود دارد و به آن پناه می جویـد و هنگامی که خداوند می خواهد که آن ابر را بفرستد، بادی را ارسال می دارد و آن باد، آن ابر را به حرکت در می آورد و آن ابر را به فرشتگان می سپارد و آنها، ابر را با مخاریق که همان آذرخش می باشـد می زنند و به این وسـیله ابر اوج می گیرد و بالا می رود. سـپس آن حضـرت آیه «وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ» را تلاوت فرمود؛ و آن فرشته نامش رَعد است.(۱)

۲) علی بن ابراهیم می گویـد: سپس خداوند عزّ و جلّ بر زنادقه (مُلحِدان) و دَهریّه (منکران خداوند) اسـتدلال کرده و فرموده است: «وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ» منظور از بلد میّت (سـرزمین مرده)، سرزمینی است که گیاهی در آن نمی باشد «فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» یعنی به وسیله باران، سپس فرمود: «کَذَلِکَ النُّشُورُ».(۲)

«مَن کَانَ یُرِیدُ الْعِزَّهَ فَلِلَّهِ الْعِزَّهُ جَمِیعًا إِلَیهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ...لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَکْرُ أُوْلَئِکَ هُوَ یَبُورُ(۱۰)»

«مَن کَانَ یُرِیدُ الْعِزَّهَ فَلِلَّهِ الْعِزَّهُ جَمِیعًا إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَالَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَکْرُ أُوْلَئِکَ هُوَ یَبُورُ(۱۰)»

[هر کس سـربلندی می خواهـد، سـربلندی یکسـره از آن خداست. سـخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسـته به آن رفعت می بخشـد و کسـانی که بـا حیله و مکر کارهـای بـد می کننـد، عـذابی سـخت خواهنـد داشت و نیرنگشان خود تباه می گردد]

۱) محمـد بن یعقوب، از علی بن محمـد و دیگران، از سـهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از عمّار اسدی، از امام صـادق علیه السـلام روایت کرده است که پیرامـون تفسیر آیه «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» فرمـود: منظور ولایـت ما اهل بیت علیهم السـلام است (در حالی که با دست خود به سـینه اش اشاره می کرد). پس هر کس که ولایت ما در سینه اش نباشد، خداوند هیچ عملی را

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۱۸، ح ۲۶۸.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

از او نمی پذیرد.(۱)

۲) همچنین محمد بن یعقوب، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» فرمود: منظور از الكَلِمُ الطَّيِّب (گفتار نیکو) این است که مؤمن بگوید: «لا إِلَهَ إلّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَ خَلِيفَتُهُ حَقّاً وَ خُلَفاؤُهُ خُلَفاءُ اللهِ» و عمل صالح، او را بالا می برد و راهنمای او است و منظور از عملش: این است که اعتقاد قلبی داشته باشد به این که آن سخن صحیح است، چنان که آن را با زبان خود بیان داشتم.(۲)

۳) طبرسی در کتاب احتجاج، از اصبغ بن نُباته روایت می کند که گفت: ابن کَوّاء، از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: ای امیر المؤمنین! فاصله میان جای پایت تا عرش پروردگار تو چقدر است؟ حضرت پاسخ داد: ــ ای ابن کوّاء!ــ مادرت به عزایت بنشیند! برای یادگیری- و نه از روی لجاجت- سؤال کن. از جای پایم تا عرش پروردگار من، این است که گوینده ای با اخلاص بگوید: لا إِلَهَ إلّا اللهُ. ابن کوّاء پرسید: ای امیر المؤمنین! ثواب کسی که بگوید: لا إِلَهَ إلّا اللهُ چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی که با اخلاص لا إِلَهَ إلّا اللهُ بگوید، چنان که حرف سیاه، از روی پوست نازک سفید محو می شود، گناهان او نیز محو می شود. پس اگر برای بار دوم با اخلاص لا إِلَهَ إلّا اللهُ بگوید، درهای آسمان ها و صف های فرشتگان شکافته می شود تا این که فرشتگان به یکدیگر می گویند: در برابر عظمت خداوند خشوع ورزید. پس اگر برای بار سوم با اخلاص لا إِلَهَ إلّا اللهُ گوید، آن لا إِلَهَ إلّا اللهُ از رسیدن به عرش بازداشته(۳) نمی شود. پس خداوند جلیل ــ به لا إِلَهَ إلّا اللهُ ــ می فرماید: آرام گیر، به عزت و جلالم سوگند! گناهانی که در گوینده ات بوده را می آمرزم. سپس حضرت آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» را

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۸۵.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۴، تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳- [۳] - النّهنهه: بازداشتن، و در حدیث وائل این گونه آمده است: «لقد ابتدَرَها اثنا عَشَرَ مَلَکاً، فَما نَهنَهَها شَیءٌ دُونَ العَرشِ» یعنی دوازده فرشته به سوی آن پیش دستی کردند و هیچ چیزی آن را از رسیدن به عرش باز نداشت. «لسان العرب، ریشه نهنه»

تلاوت فرمود. یعنی اگر عمل او خالص باشد، سخن و گفتارش پذیرفته می شود.(۱)

۴) شیخ در کتاب مجالس خود، از جماعتی، از ابو مفضل، از ابو نصر لیث بن محمد بن لیث عنبری از طریق رونوشت از کتاب او- که دست خط خود او بود- از احمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی در سال دویست و شصت و یک، از دایی اش ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: چون امام رضا علیه السلام سوار بر قاطر خاکستری رنگ وارد نیشابور شد، من به همراه حضرت بودم و دانشمندان نیشابور به استقبال حضرت آمدند و چون به مَرْبَعَه(۲) رسیدند، دست در افسار قاطر حضرت آویخته و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! به حق پدران پاکت، از آنها (صلوات الله علیهم أجمعین) حدیثی برای ما نقل کن. پس حضرت که مِطْرَفی(۳) از جنس خَز بر تن داشت، سر خود را از کجاوه بیرون آورده و فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین سرور جوانان اهل بهشت، از پدرش امیر المؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: جبرئیل روح الامین به من خبر داد که خداوند عزّ و جلّ که نام هایش مقدّس و ذاتش ارجمند است، فرمود: (ای بندگانم!) من الله هستم و خدایی جز من که یگانه هستم، نیست. پس مرا بپرستید و کسی که با اخلاص شهادت لا إلَهَ إلاّ اللهُ را می گوید و با آن مرا دیدار می کند، باید بداند که وارد دژ من شده و هر کس که وارد دژ من شود، از عذابم در امان می ماند. آنان از حضرت پرسیدند: اخلاص در مورد شهادت لا إلَهَ إلاّ اللهُ چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور، پیروی از خداوند، رسول او و ولایت اهل بیتش علیهم السلام است.(۴)

۵) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد و جمعی از

ص:۵۸۰

۱- [۱] - احتجاج، ص ۲۵۹.
۲- [۲] - مربعه، مرتبع و متربع: مکانی است که در ایام بهار در آن جا اتراق کرده و ساکن می شوند. «لسان العرب، ریشه ربع»
۳- [۳] - مِطرَف: لباسی که دو طرفش دو عَلَم دارد. «نهایه، ج ۳، ص ۱۲۱»
۴- [۴] - امالی، ج ۲، ص ۲۰۱.

اصحاب ما، از احمد بن محمد و همگی از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو الحسن سوّاق، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابان! هنگامی که به کوفه قدم نهادی، این حدیث را روایت کن: هر کس که با اخلاص شهادت لا إلَهَ إلاّ اللهُ را بگوید، بهشت بر او واجب می شود. ابان گوید: عرض کردم: در کوفه، از هر فرقه ای نزد من می آیند، آیا این حدیث را برای آنان نیز روایت کنم؟ حضرت پاسخ داد: آری ــ ای ابان!ــ هنگامی که روز قیامت فرا می رسد و خداوند، پیشینیان و آیندگان را گرد می آورد، شهادت لاـ إلَهَ إلاّـ اللهُ از همه آنها جز از کسانی که بر این اخلاص بودند، سلب می شود.(۱)

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» گفت: کلمه الاخلاص (گفتن لا إلَهَ إلاّ اللهُ) و اذعان به واجباتی که از نزد خداوند آمده است (به همراه) ولایت، موجب قبول شدن عمل صالح نزد خداوند می شود.(۲)

۷) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از الکَلِمُ الطَّیِّب (گفتار نیکو)، این است که مؤمن بگوید: لا إلَهَ إلاّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَ خَلِيفَهُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله. همچنین حضرت فرمود: عمل صالح، اعتقاد قلبی به این است که این سخن، حقیقتی از جانب خداوند می باشد و هیچ شکی در آن نیست که از پروردگار جهانیان است.(۳)

۸) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: هر گفتاری، مصداقی دارد که همان عملی می باشد که باعث تصدیق یا تکذیب آن گفتار می شود. پس اگر فرزند آدم چیزی بگوید و گفتار خود را با انجام عملی تصدیق کند، گفتارش به خاطر این عملی که انجام داده، نزد خداوند قبول می شود و اگر چیزی بگوید و عمل او متعارض با گفتارش باشد، گفتارش به خاطر عمل زشت او ردّ شده و در آتش (جهنّم) سقوط

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

می کند.(۱)

«وَاللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ...یُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتَابٍ إِنَّ ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ(۱۱)»

«وَاللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا یُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا یُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتَابٍ إِنَّ ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ(۱۱)»

[و خدا(ست که) شما را از خاکی آفرید. سپس از نطفه ای، آن گاه شما را جفت جفت گردانید و هیچ مادینه ای بار نمی گیرد و بار نمی نهد، مگر به علم او، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود، مگر آن که در کتابی (مندرج) است. در حقیقت این (کار) بر خدا آسان است]

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَمَا یُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا یُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتَابٍ» می گوید: یعنی در کتاب نوشته می شود و این آیه، جوابی است برای کسانی که منکر بداء می شوند.(۲)

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن عبید الله، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی که صله رحم انجام دهد، اگر از عمرش سه سال مانده باشد، خداوند آن را تبدیل به سی سال می گرداند و خداوند هر چه بخواهد، انجام می دهد.(۳)

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تنها صله رحم است که طول عمر را افزایش می دهد، تا این حد که اگر از عمر مردی سه سال باقیمانده باشد و او صله رحم انجام دهد، خداوند عمر او را سی سال افزایش می دهد و سی و سه سال می گرداند، و اگر عمر مردی سی و سه سال باشد و قطع

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۳.

رحم کند، خداوند سی سال از عمر او می کاهد و آن مرد پس از سه سال می میرد.

همچنین محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از امام رضا علیه السلام عین این روایت را نقل می کند.(۱)

۴) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، در کتاب کامل الزّیارات، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد- و جماعت استادانش- که رحمت خدا بر آنان باد- از سعد بن عبد الله و محمد بن یحیی عطّار و عبد الله بن جعفر حِمیَری و همگی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بَزِیع، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کنند که فرمود: به شیعیانمان دستور دهید که به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام بروند؛ چرا که زیارت قبر او، باعث افزایش روزی، طول عمر، رفع بدی‌ها و گرفتاری‌ها شده و زیارتش بر هر انسان مؤمنی که به امامت حسین علیه السلام اذعان می کند از سوی خداوند متعال، واجب است.(۲)

۵) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن عبد الحمید، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از حضرت شنیدیم که می فرمود: هر کسی یک سال بگذرد و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، خداوند از عمر او یک سال می کاهد و اگر بگویم که یکی از شما سی سال زودتر از سر آمدن اجلش می میرد، راست گفته ام؛ چرا که شما به زیارت او نمی روید. پس زیارت او را ترک نکنید که خداوند عمرتان را طولانی و روزیتان را افزایش می دهد و اگر زیارت او را ترک کنید، خداوند از عمر و روزیتان می کاهد. پس در زیارت او از یکدیگر پیشی گیرید و آن را ترک نکنید؛ چرا که حسین بن علی علیه السلام گواه آن برای شما نزد خداوند، رسولش علی و فاطمه سلام الله علیها می باشد.(۳)

۶) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَویه، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد-

---

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۱۷.
۲- [۲] - کامل الزیارات، ص ۲۸۴، باب ۶۱، ح ۱.
۳- [۳] - کامل الزیارات، ص ۲۸۴، باب ۶۱، ح ۲.

از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از کسی که برای او نقل کرده، از عبد الله بن وضّاح، از داود حمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، از خیر بسیاری محروم و از عمرش کاسته می شود.(۱)

«وَمَا یَسْتَوِی الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ...فِیهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ(۱۲)»

«وَمَا یَسْتَوِی الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْمًا طَرِیًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْکَ فِیهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ(۱۲)»

[و دو دریا یکسان نیستند. این یک شیرین تشنگی زدا (و) نوشیدنش گواراست و آن یک شور تلخ مزّه است و از هر یک گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را بر خود می پوشید، بیرون می آورید و کشتی را در آن موج شکاف می بینی تا از فضل او (روزی خود را) جستجو کنید و امید که سپاس بگزارید]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمَا یَسْتَوِی الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» فرمود: اُجاج به معنای تلخ است. همچنین درباره تفسیر آیه «وَتَرَى الْفُلْکَ فِیهِ مَوَاخِرَ» فرمود: کشتی ها به وسیله یک باد، می آیند و می روند.(۲)

«یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَ...وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِن قِطْمِیرٍ(۱۳)»

«یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِن قِطْمِیرٍ(۱۳)»

[شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا هنگامی معین روانند. این است خدا، پروردگار شما. فرمانروایی از آن اوست و کسانی را که به جز او می خوانید، مالک پوست هسته

۱- [۱] - کامل الزیارات، ص ۲۸۴، باب ۶۱، ح ۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

خرمایی (هم) نیستند]

تفسیر این آیه در سوره لقمان آمده است.

«یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَیُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَسَخَّرَ...جُدَدٌ بِیضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَغَرابِیبُ سُودٌ (۲۷)»

«یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّی ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِن قِطْمِیرٍ(۱۳) إِن تَدْعُوهُمْ لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ وَلَا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ (۱۴) یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاء إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ (۱۵) إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ (۱۶) وَمَا ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ بِعَزِیزٍ (۱۷) وَلَا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَهٌ إِلَی حِمْلِهَا لَا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالغَیْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاهَ وَمَن تَزَکَّی فَإِنَّمَا یَتَزَکَّی لِنَفْسِهِ وَإِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ (۱۸) وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَالْبَصِیرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱) وَمَا یَسْتَوِی الْأَحْیَاء وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ مَن یَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِی الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِیرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَإِن مِّنْ أُمَّهٍ إِلَّا خلَا فِیهَا نَذِیرٌ (۲۴) وَإِن یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْکِتَابِ الْمُنِیرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ (۲۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِیضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِیبُ سُودٌ (۲۷)»

[شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا هنگامی معین روانند. این است خدا، پروردگار شما. فرمانروایی از آن اوست و کسانی را که بجز او می خوانید، مالک پوست هسته خرمایی (هم) نیستند* اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند و اگر (فرضاً) بشنوند، اجابتتان نمی کنند و روز قیامت شرک شما را انکار می کنند و (هیچ کس)

ص:۵۸۵

چون (خـدای) آگـاه، تو را خـبردار نمی کنـد* ای مردم! شـما به خـدا نیازمندیـد و خـداست که بی نیـاز سـتوده است* و اگر بخواهـد شـما را می بَرد و خلقی نـو (بر سـر کـار) می آورد* و این (امر) برای خـدا دشوار نیست* و هیـچ باربردارنـده ای بـار (گناه) دیگری را برنمی دارد و اگر گرانباری (دیگری را به یاری) به سوی بارش فرا خواند، چیزی از آن برداشته نمی شود هر چنـد خویشاوند باشد. (تو) تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسـند و نماز برپا می دارند، هشدار می دهی و هر کس پاکیزگی جوید، تنها برای خود پاکیزگی می جوید و فرجام (کارها) به سوی خداست* و نابینا و بینا یکسان نیستند* و نه تیرگی ها و روشنایی* و نه سایه و گرمای آفتاب* و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خداست که هر که را بخواهد شنوا می گردانـد و تو کسـانی را که در گورهاینـد، نمی توانی شـنوا سـازی* تو جز هشـدار دهنـده ای (بیش) نیستی* ما تو را بحق (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده گسـیل داشتیم و هیچ امتی نبوده، مگر این که در آن هشداردهنده ای گذشته است* و اگر تو را تکـذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند (نیز) به تکذیب پرداختند. پیامبرانشان دلایل آشـکار و نوشـته ها و کتاب روشن برای آنان آوردند* آن گاه کسانی را که کافر شده بودند، فرو گرفتم. پس چگونه بود کیفر من* آیا ندیده ای که خدا از آسـمان آبی فرود آورد و به (وسـیله) آن میوه هایی که رنگ های آنها گوناگون است بیرون آوردیم و از برخی کوه ها راه ها (و رگه ها)ی سپید و گلگون به رنگ های مختلف و سیاه پررنگ (آفریدیم)؟]

۱) علی بن ابراهیم دربـاره تفسـیر آیه «وَالَّذِينَ تَـدْعُونَ مِن دُونِهِ مَـا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ» می گویـد: به پوست نازک هسـته خرما قطمیر می گوینـد. سـپس خداونـد، علیه بت پرسـتان اسـتدلال کرده و فرمود: «إِن تَـدْعُوهُمْ لَـا يَسْـمَعُوا دُعَـاءكُمْ وَلَوْ سَـمِعُوا مَا اسْـتَجَابُوا لَكُمْ» تا آنجا که فرمود: «بِشِـرْكِكُمْ» یعنی آنان در روز قیامت این که شـما آنها را شریک قرار دادید، انکار می کنند. همچنین منظور از آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» یعنی هیچ گناهکاری، گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. آیه «وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى» یعنی هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد؛ جز آن که خود به آن گناه امر کرده باشد که در این صورت، امر کننده و کسـی که مأمور شده، هر دو بار آن گناه را بر دوش می کشند. آیه «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ» مَثَلی است که خداوند برای مؤمن و کافر زده است. «وَلَا الظُّلُمَاتُ

وَلَـا النُّورُ* وَلَـا الظِّلَّ وَلَـا الْحَرُورُ» منظور از ظـلّ (سـايه) براى مردم و حَرور (گرمى آفتـاب) براى چهارپايان است. «وَمَا يَسْـتَوِى الْأَحْيَاء وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْـمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِى الْقُبُورِ» يعنى اينان سخن تو را نمى شنوند؛ چنان كه مردگانى كه درون قبر هسـتند، قادر به شـنيدن چيزى نيسـتند. آيه «وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ» يعنى براى هر زمان، امامى است. سـپس خداونـد، بزرگى و عظمت خود را ذكر نموده و فرموده است: «أَلَمْ تَرَ» يعنى اى محمـد! «أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ».(۱)

۲) از جمله رواياتى كه از جانب مخالفين نقل شده روايتى است كه از مالك بن انس، از ابن شهاب، از ابو صالح، از ابن عباس نقـل شـده كه گفته است: منظـور از اعمى در آيه «وَمَـا يَسْـتَوِى الْأَعْمَى وَالْبَصِـيرُ» ابـو جهـل و منظور از نور، امير المؤمنين عليه السـلام است و منظـور از ظلمـات در آيه «وَلَـا الظُّلُمَـاتُ وَلَـا النُّورُ» ابـو جهـل و منظـور از نـور، امير المؤمنين عليه السـلام است. همچنين منظور از ظلّ در آيه «وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ» سايه امير المؤمنين عليه السـلام در بهشت و منظور از حرور، جهنم است كه براى ابو جهـل مى باشـد. سـپس خداونـد همه آنـان را به صورت جمع آورده و فرموده است: «وَمَا يَسْـتَوِى الْأَحْيَاء وَلَا الْأَمْوَاتُ» پس منظور از احياء (زندگان)، على، حمزه، جعفر، حسن، حسـين، فاطمه و خديجه عليهم السـلام و منظور از اموات (مردگان)، كفّار مكه مى باشد.(۲)

«وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِکَ...مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱)»

«وَمِنَ النَّاسِ وَالـدَّوَابِّ وَالْأَنْعَـام مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَـذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ(۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ (۲۹) لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ

ص:۵۸۷

۱- [۱] - تفسير قمى، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- [۲] - شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۷۸۱، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۱، تأويل الآيات، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۵.

غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ (۳۱))»

[و از مردمان و جانوران و دام ها که رنگ هایشان همان گونه مختلف است (پدید آوردیم). از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند. آری، خدا ارجمند آمرزنده است* در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آن چه بدیشان روزی داده ایم نهان و آشکارا انفاق می کنند، امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد* تا پاداششان را تمام بدیشان عطا کند و از فزون بخشی خود در حق آنان بیفزاید که او آمرزنده حق شناس است* و آن چه از کتاب به سوی تو وحی کرده ایم، خود حق (و) تصدیق کننده (کتاب های) پیش از آن است. قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست*]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد بن عثمان، از حارث بن مغیره نصری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون آیه «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فرمود: مقصود خداوند از علما، کسانی است که عملشان گفتارشان را تأیید کند، و کسی که عمل او گفتارش را تأیید نکند، عالم نیست.(۱)

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یکی از اصحاب خود، از صالح بن حمزه در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: بخشی از عبادت، ترس شدید از خداوند عزّ و جلّ است که خداوند در آیاتی، درباره آن می فرماید: «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»(۲) [پس از ایشان مترسید و از من بترسید]، «وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا»(۳) [و هر کس از خدا پروا کند، (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد]. همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: حُبّ بزرگی و نام، در

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۸، ح ۲.

۲- [۲] - مائده/ ۴۴.

۳- [۳] - طلاق/ ۲.

دل انسان ترسان و هراسان از خدا نمی باشد.(۱)

۳) محمـد بـن یعقـوب، از محمـد بـن یحیی، از احمـد بن محمـد بن عیسـی و علی بن ابراهیم، از پـدرش و همگی از حسن بن محبوب، از مالك بن عطیه، از ابو حمزه روایت كرده است كه گفت: به جز اخباری كه در زهد علی بن ابی طالب علیه السـلام بـه من رسـیده است، نشـنیدم كه كسـی از مردم زاهـدتر از حضـرت علی بن حسـین علیه السلام بـوده باشـد. ابـو حمزه گفت: هنگامی كه حضـرت علی بن حسـین علیه السـلام در مورد زهد سخن می گفت و نصیحت می فرمود، حاضرین را به گریه می آورد. ابو حمزه گفت: صـحیفه ای را كه در آن سـخنانی از علی بن حسین پیرامون زهد نوشته شده بود، خواندم و آنها را نوشـتم و نزد حضـرت علی بن حسـین علیه السلام آمده و آن نوشته را بر حضرت عرضه داشتم و حضرت آن را تصدیق كرد و تصـحیح نمـود و در آن چنین آمـده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم ــ ابو حمزه آن صـحیفه را ذكر می كنـد كه مقـداری از آن چنین بود:ــ هر قومی كه دنیا را بر آخرت ترجیح داد، به عاقبت و سـرنوشت بدی دچار شد و علم به خدا و عمل، همیشه قرین و به هم پیوسـته اند. پس هر كس كه خدا را بشناسد، از او بیم پیدا كند و این بیم او را به عمل و به پیروی از خدا وامی دارد و صاحبان علم و پیروانشان، كسانی هستند كه خدا را شناخته اند و برای او عمل كرده و به او رغبت دارند. خداوند فرموده است: «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء».(۲)

۴) محمـد بن عبـاس، از علی بن عبـد الله بن اسـد، از ابراهیم بن محمـد، از جعفر بن عمر، از مقاتل بن سـلیمان، از ضـحّاك بن مزاحم، از ابن عباس روایت می كنـد كه پیرامون تفسـیر آیه «إِنَّمَا یَخْشَـی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» گفت: منظور از علما، علی علیه السـلام است كه عـالِم به خداونـد بود و از خداونـد عزّ و جلّ می ترسـید و مواظبت می نمود و به واجبات عمل، و در راه خـدا جهاد می كرد و در تمام كارهای خود، رضای خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله را در نظر می گرفت.(۳)

۱- [۱] - كافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۷.
۲- [۲] - كافی، ج ۸، ص ۱۴، ح ۲.
۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۶.

۵) ابن فارسی، در کتاب روضه الواعظین، از ابن عباس نقل کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» گفت: علی علیه السلام از خداوند می ترسید و مواظبت می نمود و به واجبات عمل نموده و در راه خدا جهاد می کرد و چون صف نبرد بسته می شد، او همچون سدّ آهنین بود که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ»(۱) [در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می کنند] و او در تمام کارهای خود، رضای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را در نظر می گرفت و پیش از او کسی با مشرکان نجنگیده بود.(۲)

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه می گوید: یعنی بندگان دانشمند خدا از او می ترسند. سپس خداوند به ذکر مؤمنانی که اموال خود را در راه طاعت خداوند انفاق می کنند، پرداخته و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ» یعنی آن تجارت، هرگز زیانبار نخواهد بود. سپس خداوند، پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ».(۳)

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ...لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵)»

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ(۳۲) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا

۱- [۱] - صف/ ۴.

۲- [۲] - روضه الواعظین، ص ۱۱۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵)»

[سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم، به میراث دادیم. پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند و این خود توفیق بزرگ است* (در) بهشت های همیشگی (که) به آنها درخواهند آمد، در آن جا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور یابند و در آن جا جامه شان پرنیان خواهد بود* و می گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزدود. به راستی پروردگار ما آمرزنده (و) حق شناس است* همان (خدایی) که ما را به فضل خویش در سرای ابدی جای داد. در این جا رنجی به ما نمی رسد و در این جا درماندگی به ما دست نمی دهد]

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبد المؤمن، از سالم روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «سابِقٌ بِالخَيرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک)، امام و منظور از مقتصد (میانه رو)، کسی که امام را می شناسد و منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خودش)، کسی است که امام را نمی شناسد.(۱)

۲) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی، از وشّاء، از عبد الکریم، از سلیمان بن خالد روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: شما چه نظری دارید؟ راوی می گوید: عرض کردم: ما قائل هستیم به این که این آیه در شأن فاطمیّین نازل شده است. حضرت فرمود: این طور که شما می گویید، نیست؛ زیرا کسی که به شمشیر خود اشاره کرده و مردم را به اختلاف فرا می خواند، از مصادیق این آیه نیست. راوی می گوید: عرض کردم: پس «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خود) چه کسی است؟ حضرت فرمود: منظور، کسی است که در خانه اش می نشیند و حق امام را نمی شناسد و منظور از مقتصد (میانه رو)، کسی است که حق امام را

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۱.

می شناسد و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات» (کسی که در اعمال نیک پیشی می گیرد)، امام است.(۱)

۳) محمـد بن یعقوب، از حسـین بن محمـد، از معلّی، از حسن، از احمـد بن عمر روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السـلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسـیدم و حضـرت پاسـخ داد: منظور از آیه، فرزندان فاطمه سلام الله علیها است و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات»، امام و منظور از مقتصـد، کسـی است که امام را می شـناسد و منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ»، کسی است که امام را نمی شناسد.(۲)

۴) محمـد بن یعقوب، از محمـد بن یحیی، از احمـد بن ابی زاهر یا دیگران، از محمـد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش روایت می کند که گفت: از امام کاظم علیه السـلام پرسـیدم: جانم به فدای شما باد! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث تمـام پیامبران است؟ حضـرت پاسـخ داد: آری. راوی می گویـد: عرض کردم: یعنی از زمان آدم تا آن که به خود او منتهی شده است؟ حضرت پاسخ داد: محمد صلی الله علیه و آله از تمام پیامبرانی که خداوند مبعوث کرد، داناتر است. راوی می گوید: عرض کردم: عیسـی بن مریم، مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد! حضـرت فرمود: راست گفتی و همچنین سـلیمان بن داود زبان پرنـدگان را می فهمید؛ اما رسول خدا صـلی الله علیه و آله نیز قادر به انجام تمام این کارها بود. حضـرت فرمود: سـلیمان بن داود هنگامی که هدهـد را گم کرد و در امر او تردید ورزید گفت: «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ»(۳) [مرا چه شـده است که هدهد را نمی بینم یا شاید از غایبان است] و هنگامی که او را گم کرد خشـمگین شد و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ»(۴) [قطعاً او را به عذابی سـخت عذاب می کنم یا سرش را می بُرم، مگر آن که دلیلی روشن برای من

ص:۵۹۲

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۲.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۳.
۳- [۳] - نمل/ ۲.
۴- [۴] - نمل/ ۲۱.

بیاورد] و حضرت سلیمان علیه السلام تنها به این خاطر که هدهد آب را به او نشان می داد، خشمگین شد و این در حالی است که هدهد، پرنده ای است که آن دانشی که به سلیمان ارزانی نشده بود، به او ارزانی شده بود. پس این سلیمان که بادها، مورچگان، اجنّه، انسان ها و شیاطین و سرکشان، فرمانبردار او بودند، آن آب که زیر هوا قرار داشت را نمی دانست، ولی آن پرنده از آن آب آگاه بود. خداوند در کتاب خود می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى»(۱) [و اگر قرآنی بود که کوه ها بدان روان می شد یا زمین بدان قطعه قطعه می گردید یا مردگان بدان به سخن درمی آمدند (باز هم در آنان اثر نمی کرد)] و ما وارث این قرآن می باشیم که در آن چیزی است که کوه ها با آن به حرکت درمی آیند و سرزمین ها با آن از هم گسیخته و مردگان زنده می شوند و ما از آن که زیر هوا قرار دارد آگاهیم و در کتاب خداوند آیاتی است که فقط خداوند باید حکم آنها را بدهد، با توجه به این که گاهی خداوند به چیزهایی حکم می کند که گذشتگان، آن را نگاشته اند و خدا آن را در اُمّ الکتاب قرار داده است.

خداوند می فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»(۲) [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس خداوند فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» و منظور از کسانی که خداوند عزّ و جلّ برگزید، ما هستیم. سپس خداوند این را که تبیین همه چیز در آن است ارث ما قرار داده است.(۳)

همچنین محمد بن حسن صفّار در کتاب بصائر، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از پدرش، از امام کاظم علیه السلام این روایت را نقل کرده است.(۴)

۵) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن حسن بن علی بن فضّال، از حُمَید بن

۱- [۱] - رعد/ ۳۱.

۲- [۲] - نمل/ ۷۵.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۷.

۴- [۴] - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۰، ح ۳ (تکمله باب)

مثنی، از ابو سـلام مرعشی، از سَوره بن کُلَیب روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک) امام است.(۱)

۶) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی از ابن مُسکان، از مُیَسّر، از سَوره بن کُلَیب، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات» امام می باشد، و این آیه در شأن فرزندان علی و فاطمه علیهماالسلام نازل شده است.(۲)

۷) ابن بابویه، از ابو جعفر محمد بن علی بن نصر بخاری مُقری، از ابو عبد الله کوفی علوی فقیه فَرغانه با سند متصل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از حضرت پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» پرسیده شد و حضرت پاسخ داد: ظالِم به دور خودش(۳) می چرخد و مقتصد (میانه رو) به دور قلب خود می چرخد و سابِق (پیشی گیرنده) به دور پروردگارش می چرخد.(۴)

۸) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی بن حسین سُکَّری، از محمد بن زکریا جَوهَری، از جعفر بن محمد بن عُماره، از پدرش، از جابر بن یزید جُعفی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (ستم کننده به خودش)، کسی است که حق امام را نشناسد و منظور از مقتصد (میانه رو) کسی است که حق امام را می شناسد و منظور از «سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ»

ص:۵۹۴

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۵۸، ح ۱.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۵۸، ح ۳.

۳- [۳] - حَامَ: یعنی چرخید «المعجم الوسیط، ریشه حوم»

۴- [۴] - معانی الأخبار، ص ۱۰۴، ح ۱.

(پیشی گیرنـده در اعمال نیک) به اذن (اراده) خداوند، همان امام است و منظور از آیه «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا» آنان کسانی‌اند که پیشی گیرنده و میانه رو هستند.(۱)

۹) ابن بـابویه، از ابـو عبـد الله حسـین بن یحیی بَجلی، از پـدرش، از ابو عَوانه موسـی بن یوسف کوفی، از عبـد الله بن یحیی، از یعقـوب بن یحیی، از ابـو حفص، از ابو حمزه ثمـالی روایت کرده است که گفت: نزد امـام بـاقر علیه السـلام در مسـجد الحرام نشسته بودم که دو مرد از اهل بصـره نزد حضـرت آمـده و عرض کردنـد: ای فرزنـد رسول خدا! می خواهیم فقط درباره یک مسئله از شما سؤال کنیم. حضرت فرمود: از هر چه می خواهید بپرسید. آن دو پرسیدند: تفسیر دو آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ* جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» چیست؟ حضـرت پاسـخ داد: این دو آیه در شأن ما اهل بیت علیهم السـلام نازل شـده است. ابو حمزه ثمالی می گوید: پرسـیدم: پدر و مادرم فدای شـما باد! چه کسی از شما به خودش ظلم می کند؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی که اعمال نیک و بدش با هم برابر باشد، به خودش ظلم می کند. عرض کردم: چه کسـی از شما میانه رو است؟ حضرت پاسخ داد: کسی که در هر دو حالت، خداوند را پرستش نماید تا مرگ او فرا رسد. عرض کردم: چه کسی از شما پیشی گیرنده در اعمال نیک است؟ حضـرت پاسخ داد: ـ به خداوند سوگند! ـ کسی که دیگران را به راه پروردگارش فرا بخواند و امر به معروف و نهی از منکر انجام دهد و یاور گمراه کنندگان، و دشـمنی کننده و ستیزه گر خائنان [به آنها] نباشد و به حکم فاسـقان راضـی نشود، جز در صورتی که بر خود و دینش بترسد و یارانی نداشته باشد.(۲)

۱۰) ابن بابویه، از علی بن حسـین بن شاذویه مُؤَدِّب و جعفر بن محمد بن مسـرور- که خدا از او خشـنود باد- از محمد بن عبد الله بن جعفر حِمیَری، از

ص:۵۹۵

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۱۰۴، ح ۲.

۲- [۲] - معانی الأخبار، ص ۱۰۵، ح ۳.

پدرش، از ریّان بن صلت روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو که در آن جمعی از علمای عراق و خراسان گرد آمده بودند، حضور یافت. مأمون پرسید: ای علما! تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» چیست؟ علما پاسخ دادند: مقصود خداوند از آیه، تمام امت اسلام بوده است. مأمون از آن حضرت پرسید: ای ابا الحسن! نظر شما چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: من قائل به آن چه آنها می گویند نیستم، بلکه نظر من این است که مقصود خداوند از این آیه، خاندان عترت و طهارت علیهم السلام می باشد. مأمون گفت: چگونه مقصود خداوند، عترت بوده و امت نبوده است؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: اگر مقصود خداوند، امّت بود، باید همه آنها اهل بهشت می بودند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» سپس همه آنان را از اهل بهشت دانسته و فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ» پس وارثان آن کتاب، عترت مطهّر علیهم السلام می باشند نه دیگران. مأمون گفت: عترت مطهر چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: آنها همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود توصیف کرده و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(۱) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] و آنها همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها را بر جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند. زنهار که این دو تا زمانی که کنار حوض نزد من می آیند، هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند. پس بنگرید که چگونه در[باره] آن دو، از من دنباله روی می کنید. ای مردم! به آنها (اهل بیتم) چیزی نیاموزید؛ چرا که آنها داناتر از شما هستند. آن علما پرسیدند: _ ای ابا الحسن!_ به ما بگو آیا عترت همان آل (خاندان) هستند یا دیگران؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آنها همان آل می باشند. آن علما گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که او فرمود: امت من، آل (خاندان) من هستند و اصحاب او نیز در حدیث

۱- [۱] - احزاب/ ۳۳.

مستفیض که غیر قابل انکار است، می گویند: منظور از آل، امت او می باشند. امام رضا علیه السلام فرمود: به من بگویید آیا صدقه بر آل حرام است؟ آنها پاسخ دادند: آری. حضرت فرمود: آیا صدقه بر امّت حرام است؟ آنها پاسخ دادند: خیر. حضرت فرمود: این فرق میان آل و امّت است. وای بر شما! به کجا برده می شوید؟! آیا به ذکر اهمیت نمی دهید یا شما قومی اسراف کار هستید؟ آیا نمی دانید که وراثت و طهارت تنها خاصّ برگزیدگان هدایت شده است و برای دیگران قرار داده نشده است؟! آنان پاسخ دادند: ای ابا الحسن! شما این سخن را از کجا می گویید؟ حضرت پاسخ داد: خداوند، این موضوع را در آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ»(۱) [و در حقیقت نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم. از آنها (برخی) راه یاب (شد)ند؛ و(لی) بسیاری از آنان بدکار بودند] بیان نموده است. پس تنها هدایت شدگان وارث نبوت و کتاب خدا هستند و نه فاسقان. آیا نمی دانید که هنگامی که نوح علیه السلام به خاطر این که خداوند عزّ و جلّ به او وعده داده بود که او و اهل (بیت) او را نجات می دهد، عرض کرد: «إِنَّ ابنِی مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»(۲) [پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی] و خداوند به او پاسخ داد: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»(۳) [ای نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست. او (دارای) کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی] (۴)

این حدیث، طولانی است و ما همین مقدار از آن را آوردیم و چه بسا مقداری از آن را به صورت پراکنده در جاهایی که مناسب بوده است، ذکر نموده ایم.

۱- [۱] - حدید/ ۲۶.

۲- [۲] - هود/ ۴۵.

۳- [۳] - هود/ ۴۶.

۴- [۴] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۱۴، امالی صدوق، ص ۴۲۱، ح ۱.

۱۱) محمـد بـن عبـاس، از علی بن عبـد الله اسـد، از ابراهیم بن محمـد، از عثمـان بن سـعید، از اسـحاق بن یزیـد فَرّاء، از غـالب هَمدانی، از ابو اسـحاق سَبیعی روایت می کند که گفت: برای حج خارج شده و با حضرت محمد بن علی علیه السلام برخورد کردم و از حضـرت تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم حضرت فرمود: ای ابو اسحاق! قوم تو چه نظری دارند؟ منظور حضـرت، اهل کوفه، بود. راوی می گوید: عرض کردم: آنها قائلند به این که مقصود از آیه، آنها هسـتند. حضـرت فرمود: پس اگر از اهـل بهشت می باشـند، چه چیز آنهـا را می ترسانـد (یعنی چرا می ترسـند؟) عرض کردم: جانم به فدای شـما! نظر شما چیست؟ حضرت پاسخ داد: _ ای ابو اسحاق!_ مقصود از آیه تنها، ما هستیم. منظور از «سابِقُونَ بِالخَیرات» (کسانی که در اعمال نیک پیشـی می گیرنـد)، علی، حسن، حسـین علیهم السـلام و آن امام که از ماست می باشـد و منظور از مقتصـد (میانه رو)، کسـی است که روز را روزه می گیرد و شب را بیـدار می ماند و منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ»، کسـی است که به مانند مردم در او نیز (گناه) است، ولی بخشـیده شده می باشد. ای ابو اسحاق! تنها به وسیله ما آزاد می شوید و طناب خواری و ذلّتی که به دور گردن هایتان پیچیده شده است، تنها به دست ما گشوده می شود و تنها به خاطر ما گناهانتان آمرزیده می شود و تنها به وسـیله ما گشوده و ختم می شود و ما به مانند اصـحاب کهف، غار و پناه شـما هستیم و ما به مانند کشتی نوح، کشتی نوح و موجبات نجات شما هستیم. ما به مانند باب حِطّه بنی اسرائیل، باب حِطّه شما می باشیم.(۱)

۱۲) محمـد بن عباس، از حُمَید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سـماعه، از محمد بن ابی حمزه، از زکریا مؤمن، از ابو سـلام، از سَورَه بن کُلَیب، روایت کرده است که گفت: از امام باقر تفسـیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضـرت پاسـخ داد: منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (سـتم کننـده به خود)، کسـی است که امام را نمی شـناسد. راوی می گوید: عرض کردم: منظور از مقتصد (میانه رو) چه کسی است؟ حضرت پاسخ داد: مقصود، کسی است که امام را می شناسد. عرض کردم: منظور از «سابِق بالخَیرات» (کسی که در اعمال نیک پیشی می گیرد)، چه

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۷.

کسی است؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن امام می باشد. عرض کردم: پس چه فضیلتی برای شیعیانتان می باشد؟ حضرت پاسخ داد: گناهانشان بخشیده و قرض هایشان ادا می شود و ما باب حِطّه آنان هستیم و تنها به وسیله ما خداوند گناهان آنان را می بخشاید.(۱)

۱۳) محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حمید، از جعفر بن عبد الله محمدی، از کثیر بن عیاشی، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: آنان، آل محمد علیهم السلام و برگزیدگان خدا هستند و برخی از آنان ستم کننده به خود هستند که نابود کننده می باشند و برخی، میانه رو هستند که آنان صالحانند و برخی به اذن خدا در کارهای نیک پیشی می گیرند که او علی بن ابی طالب علیه السلام است. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» که منظور قرآن است. خداوند می فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» یعنی آل محمد علیهم السلام وارد کاخ های بهشتی می شوند که هر کاخ از یک مروارید می باشد و در آن، شکاف و وصله وجود ندارد و اگر همه امت اسلام در آن جمع شوند، گنجایش آنان را دارد. آن کاخ، گنبدهایی از یاقوت کبود دارد و هر گنبدی دارای دو لنگه در است که طول هر لنگه دوازده میل می باشد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» حضرت فرمود: حَزَن، همان ترس و سختی بود که آنان در دنیا به آن دچار می شدند.(۲)

۱۴) طبرسی، در کتاب احتجاج، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت فرمود: نظر تو چیست؟ ابو بصیر می گوید: عرض کردم: من قائل هستم به این که این آیه تنها در شأن فرزندان فاطمه سلام الله علیها می باشد. حضرت فرمود: اما کسی که شمشیر بر کشد و مردم را به سوی خود فرا بخواند و

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۱، ح۸.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۲، ح ۱۰.

گمراه سازد، چه از فرزنـدان فاطمه سـلام الله علیها باشد یا از دیگران از مصادیق این آیه نمی باشد. عرض کردم: پس مصادیق این آیه چه کسانی هسـتند؟ حضـرت فرمود: مصادیق این آیه، «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (سـتم کننده به خود) کسـی است که مردم را نه به گمراهی فرامی خوانـد و نه به هـدایت. مقتصد (میانه رو) کسـی است که پیرو ما اهل بیت می باشد و حق امام را می شـناسد و «سابِقٌ بِالخَیرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک) همان امام می باشد.(۱)

۱۵) ابن شـهر آشوب، از محمـد بن عبـد الله بن حسن، از پـدرانش و سُـدّی، از ابو مالـک، از ابن عباس و امام باقر علیه السـلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» گفتنـد: به خـدا قسم! منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۲)

۱۶) طبرسـی، از اصـحاب مـا، از مُیَسِّر بن عبـد العزیز، از امـام صادق علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» از ما (اهل بیت)، کسـی است که حقّ امام را نمی شناسد و منظور از مقتصد از ما (آل محمد، غیر از ائمه علیهم السلام)، کسی است که حق امام را می شناسد و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات»، امام است و همگی اینان آمرزیده هستند.(۳)

۱۷) طبرسـی، از زیـاد بن مُنـذِر، از امـام بـاقر علیه السـلام روایت می کنـد که فرمود: منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» از ما (آل محمـد)، کسـی است که یـک عمـل صالـح و یـک عمـل بـد انجـام دهـد و منظـور از مقتصـد، پارسـا و کوشـا است و منظـور از «سـابِقٌ بِالخَیرات»، علی، حسن، حسین علیهم السلام و شهیدان آل محمد علیهم السلام می باشند.(۴)

۱۸) نویسنده کتاب الثاقب فی المناقب، از ابو هاشم جعفری روایت می کند که گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم و از حضرت تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا

۱- [۱] - احتجاج، ص ۳۷۵.
۲- [۲] - مناقب، ج ۲، ص ۱۲۲.
۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۴۶.
۴- [۴] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۴۶.

الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: همه آنها از آل محمد علیهم السلام می باشند. منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ»، کسی است که به امام اذعان نمی کند و مقتصد کسی است که امام را می شناسد و «سابِقٌ بِالخَیرات» به اذن الله، امام می باشد. راوی می گوید: اشک از دیدگانم جاری شد و داشتم با خودم فکر می کردم که چه نعمت بزرگی را خداوند به آل محمد علیهم السلام ارزانی داشته است. حضرت به من نگاه کرد و فرمود: این امر، بزرگ تر از آن چیزی است که تو با خودت درباره آن یعنی عظمت آل محمد علیهم السلام سخن می گفتی. پس خدا را سپاس گوی؛ چرا که او تو را چنگ زننده به ریسمان آنها قرار داد و به هنگامی که در روز قیامت، همه مردم با امام خود فرا خوانده می شوند، تو با ما فراخوانده می شوی. پس تو را بشارت باد ــ ای ابو هاشم! ــ که تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(۱)

۱۹) از طریق مخالفان روایت شده است که علی علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» فرمود: منظور از آنها ما هستیم.

۲۰) علی بن ابراهیم: سپس خداوند، آل محمد علیهم السلام را ذکر کرده و فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» که منظور، ائمه علیهم السلام است. سپس فرمود: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» که منظور، از آل محمد و غیر از ائمه علیهم السلام می باشد و منکر امام است. «وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ» که او به امام اذعان دارد. «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» که او امام است. سپس خداوند به ذکر نعمت هایی که نزد خود برای آنها فراهم کرده بود، پرداخته و فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» علی بن ابراهیم می گوید: منظور از نَصَب، رنج و منظور از لُغوب، تنبلی و آزردگی، و منظور از دار المُقامه، دار البقاء (آخرت)

ص:۶۰۱

۱- [۱] - الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۶، ح ۵۰۶.

است.(۱)

۲۱) ابن بابویه، از عبـد الله بن محمـد بن عبد الوهّاب، از ابو حسن بن محمد شـعرانی، از ابو محمد عبد الباقی، از عمر بن سـنان مَنبجی، از حاجب بن سـلیمان، از وکیع بن جرّاح، از سـلیمان اعمش، از ابو ظبیان، از ابوذر- که رحمت خدا بر او باد- روایت کرده است که گفت: دیدم که سـلمان و بلال به سوی رسول خدا صـلی الله علیه و آله آمدند و سلمان به پای رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاده و پای او را می بوسـید که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله او را از این کار منع نموده و سـپس به او فرمود: ای سـلمان! با من آن چنان که غیر عرب با پادشاهان خود رفتار می کنند، رفتار مکن. من تنها، بنده ای از بندگان خدا هسـتم و چنان که یک بنـده غـذا می خورد، غذا می خورم و چنان که یک بنده می نشـیند، می نشـینم. سـلمان به حضـرت عرض کرد: سرور من، از شـما فقط یک خواسـته دارم و آن این است که مرا از فضـیلت حضـرت فاطمه سلام الله علیها در روز قیامت آگاه سازید. راوی می گوید: رسول خدا صـلی الله علیه و آله با چهره ای خندان و شاد، روی آورده و سپس فرمود: سوگند به کسی که جانم در دسـتان او است! او همان کنیزی است که در صـحنه قیامت سوار بر ناقه ای از آن عبور می کند که سـر آن ناقه، از ترس خداونـد و چشـمان آن از نور خداوند و پوزه بند آن از جلال خداوند و گردنش از بها و شـکوه خداوند و کوهان آن از رضایت خداوند و دم آن از قداست خداوند و دست و پایش از مجد و بزرگی خداوند می باشد. اگر راه برود، تسبیح خداوند می گویـد و اگر بانـگ برآورد، تقـدیس می کنـد. بر روی آن کجـاوه ای از نـور اسـت که درون آن، کنیز نیمه انسـان و نیمه حوری ارجمنـدی است که از انسان و حوری ترکیب شـده و آفریـده شـده است و از سه نوع تشـکیل شـده است: ابتدای آن از مشک تیزبوی، وسط آن از عنبر خاکستری و انتهای آن از زعفران سـرخ می باشـد که با آب حیات عجین شده است. اگر یک آب دهان خود را در هفت دریای شور بیندازد، آب آن هفت دریا شـیرین و گوارا می شود و اگر ناخن انگشت کوچک خود را به دار دنیا می فرستاد، خورشید و ماه تاریک می شدند. جبرئیل در سمت راست آن ناقه،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

میکائیل در سمت چپ آن، علی روبروی آن و حسن و حسین پشت سر آن حرکت می کنند و خداوند از آن ناقه، مراقبت و محافظت می کند. پس آنها در حال عبور از صحنه قیامت هستند که ناگهان ندایی از جانب خداوند عزّ و جلّ در می رسد که می فرماید: ای جماعت خلائق! نگاهتان را پایین اندازید و سرتان را فرود آرید که این، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، پیامبرتان، همسر علی، امامتان و مادر حسن و حسین علیهم السلام است. پس فاطمه سلام الله علیها که دو چادر(۱) سفید بر سر دارد، از پل صراط عبور می کند و هنگامی که وارد بهشت می شود و به کرامتی که خداوند برای او فراهم کرده، می نگرد، این آیات را قرائت می کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» پس خداوند عزّ و جلّ به فاطمه سلام الله علیها وحی می کند که ای فاطمه! از من بخواه که هر چه بخواهی به تو ارزانی می دارم و از من بخواه تا تو را خشنود سازم. پس فاطمه سلام الله علیها عرض می کند: ای خدای من! تو همه آرزوها و فوق آرزوها هستی. از تو می خواهم که دوستداران من و دوستداران عترتم را با آتش جهنم عذاب نکنی. پس خداوند متعال به او وحی می کند که ای فاطمه! سوگند به عزت، جلال و بلندی جایگاهم، دو هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینم، با خود عهد کرده بودم که دوستداران تو و دوستداران عترت تو را با آتش جهنم عذاب نکنم.(۲)

۲۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: برخی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»(۳) [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می کنیم] را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: ای علی! این هیئت همگی سواره

۱- [۱] - رَیطه: چادری که از یک بافت تشکیل شده است. «المعجم الوسیط- ریشه ریط»
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۱۲.
۳- [۳] - مریم/ ۸۵.

می باشند و آنها مردانی هستند که تقوای خدا پیشه کردند و خداوند آنها را دوست داشت و متمایز ساخت و از اعمالشان خشنود شد و آنان را متقین نامید.- سپس حضرت به پاداش هایی که خداوند برای آنان فراهم ساخت می پردازد تا این که در آن حدیث فرمود:_ هنگامی که مؤمن وارد منازل خود در بهشت می شود، تاج فرمانروایی و کرامت بر سر او می نهند و به او زیورآلاتی از زر، سیم، یاقوت و مروارید که در حلقه زیر تاج به رشته درآمده، می آویزند و همچنین هفتاد جامه ابریشم از رنگ ها و نوع های گوناگون که با زر، سیم، مرورایدو یاقوت سرخ بافته شده است به او می پوشانند و منظور از آیه «یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ» همین است.(۱)

این حدیث، طولانی است و ما آن را در تفسیر سوره مریم آیه «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْدًا» آورده ایم.

«وَالَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا یُقْضَی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا...مَن تَذَکَّرَ وَجَاءکُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِینَ مِن نَّصِیرٍ (۳۷)»

«وَالَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا یُقْضَی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا کَذَلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ(۳۶) وَهُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَن تَذَکَّرَ وَجَاءکُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِینَ مِن نَّصِیرٍ (۳۷)»

[و(لی) کسانی که کافر شده اند آتش جهنم برای آنان خواهد بود. حکم به مرگ بر ایشان (جاری) نمی شود تا بمیرند و نه عذاب آن از ایشان کاسته شود. (آری) هر ناسپاسی را چنین کیفر می دهیم* و آنان در آن جا فریاد برمی آورند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا غیر از آن چه می کردیم کار شایسته کنیم، مگر شما را (آن قدر) عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد، عبرت می گرفت و (آیا) برای شما هشداردهنده نیامد؟ پس بچشید که برای ستمگران یاوری نیست]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به ذکر آن چه که برای دشمنان آنها (یعنی

ص:۶۰۴

۱- [۱] - کافی، ج ۸ ص ۹۵، ح ۶۹.

دشـمنان آل محمـد علیهم السـلام)، مخالفـان و سـتمگران به آنهـا فراهم کرده است پرداخت و فرمـود: «وَالَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نَـارُ جَهَنَّمَ لَا یُقْضَـی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا کَذَلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ* وَهُمْ یَصْـطَرِخُونَ فِیهَا» یعنی جیغ کشیده و فریاد می زننـد: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ» پس خداوند به آنان پاسخ داده و فرمود: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَن تَـذَکَّرَ» یعنی به شـما عمر طولانی داده شـد تا این که به تمام آن امور آگاهی پیـدا کردید «وَجَاءکُمُ النَّذِیرُ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله .(۱)

۲) محمـد بن عبـاس، از محمـد بن سـهل عطـار، از عمر بن عبـد الجبـار، از علی، از پـدرش، از علی بن جعفر، از برادرش امـام کاظم، از پـدرش، از جـدّش، از امام زین العابـدین، از پـدرش، از جـدّش، امیر المؤمنین صـلوات الله علیهم اجمعین، روایت کرده است که فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! بین کسانی که تو را دوست دارند و نعمت هایی که در مقابلشان قرار دارد، فقط مرگ، فاصـله است و چون بمیرند به آن نعمت ها می رسـند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ» یعنی دشمنان او هنگامی که وارد آتش جهنم می شوند، می گویند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» یعنی در ولایت علی علیه السلام «غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ» یعنی در دشمنی با او. پس در جواب آنها گفته می شـود: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَـذَکَّرُ فِیـهِ مَن تَـذَکَّرَ وَجَاءکُمُ النَّذِیرُ» و منظـور، رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله است «فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِینَ» یعنی به آل محمد علیهم السلام «مِن نَّصِیرٍ» یعنی تا آنها را یاری کند و از آن نجات داده و آن را از آنها باز دارد.(۲)

۳) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشـنود باد- از سـعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، با سـند خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَن تَذَکَّرَ»

ص:۶۰۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۵، ح ۱۳.

فرمود: توبیخی برای پسر هجده ساله است.(۱)

۴) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از سیف تمّار، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بنده، تا زمانی که به چهل سالگی نرسیده به او آزادی عمل بیشتری داده می شود؛ اما هنگامی که به چهل سالگی برسد خداوند عزّ و جلّ به فرشتگانی که اعمال او را به ثبت می رسانند وحی می کند که من به بنده ام عمر طولانی داده ام. پس بر او سخت گیرید و سرسختانه برخورد کنید و مراقب اعمال او باشید و اعمال کم و زیاد، کوچک و بزرگ او را به ثبت برسانید. برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: این، توبیخی برای پسر هجده ساله است.(۲) ابن بابویه این حدیث را در کتاب فقیه نیز به صورت مرسل از امام صادق علیه السلام آورده است(۳).

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءهُمْ نَذِيرٌ...أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)»

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا(۴۲) اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴) وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)»

ص:۶۰۶

۱- [۱] - خصال، ص ۵۰۹، ح ۲.

۲- [۲] - امالی صدوق، ص ۴۰، ح ۱

۳- [۳] - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۵۶۱.

[و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر هر آینه هشداردهنده ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر یک از امت ها(ی دیگر) راه یافته تر شوند؛ و(لی) چون هشداردهنده ای برای ایشان آمد، جز بر نفرتشان نیفزود* (انگیزه) این کارشان فقط گردنکشی در (روی) زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز (دامن) صاحبش را نگیرد. پس آیا جز سنت (و سرنوشت شوم) پیشینیان را انتظار می برند و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت* آیا در زمین نگردیده اند تا فرجام (کار) کسانی را که پیش از ایشان (زیسته) و نیرومندتر از ایشان بودند بنگرند؟ و هیچ چیز نه در آسمان ها و نه در زمین خدا را درمانده نکرده است؛ چرا که او همواره دانای تواناست* و اگر خدا مردم را به (سزای) آن چه انجام داده اند، مؤاخذه می کرد هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت؛ ولی تا مدتی معین مهلتشان می دهد و چون اجلشان فرا رسد، خدا به (کار) بندگانش بیناست]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جلّ سخن قریش را حکایت نموده و فرمود: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ» یعنی کسانی که نابود شدند «فَلَمَّا جَاءهُمْ نَذِيرٌ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا* اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ».(۱)

۲) علی بن ابراهیم، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که در نامه خود به شیعیان خود، قیام عائشه به سوی بصره و بزرگی اشتباه طلحه و زبیر را ذکر کرده و فرمود: چه گناهی بالاتر از آن که آن دو (طلحه و زبیر) آمده و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خانه اش بیرون آورده و حجابی را که خداوند او را با آن پوشانده بود، از سر او گرفتند و همسران خود را در خانه هایشان نگاه داشتند! آن دو، در حق خودشان، نه نسبت به خداوند و نه نسبت به رسول او صلی الله علیه و آله منصف نبودند. سه خصلت در کتاب خدا آمده که عواقبش به خود مردم برمی گردد: ستم، حیله و پیمان شکنی. خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

أَنفُسِكَم»(۱) [ای مردم! سرکشی شما فقط به زیان خود شماست] و فرمود: «فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكَثُ عَلَى نَفْسِهِ»(۲) [پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند] و فرمود: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» و آن دو به ما ستم نمودند و بیعت مرا شکسته و با من حیله ورزیدند.(۳)

۳) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» می گوید: یعنی آیا در قرآن و اخبار امت های هلاک شده نظر و تأمّل نکردند؟!(۴)

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مسکان، از بدر بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ»(۵) [بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیشتر بوده چگونه بوده است] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی در قرآن بنگرید و بدانید که عاقبت کسانی که پیش از شما می زیسته اند، چگونه بوده است و قرآن چه اخباری در رابطه با آنها به شما داده است.(۶)

۵) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی خداوند به هنگام انجام معصیت ها و به هنگام مغرور شدن آنها در برابر او، آنها را مؤاخذه نمی کند.(۷)

۶) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و

۱- [۱] - یونس/ ۲۳.

۲- [۲] - فتح/ ۱۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۵.

۵- [۵] - روم/ ۴۲.

۶- [۶] - کافی، ج ۸، ص ۲۴۸، ح ۳۴۹.

۷- [۷] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۵.

آله فرموده است: دانش، پیشی گرفت و قلم خشک گردید و قضا انجام شد و تقدیر کامل گردید به وسیله اثبات کتاب خداوند و تأیید رسول الهی به سعادتی از جانب خداوند برای کسی که ایمان آورد و تقوا ورزید، و به شقاوت و بدبختی برای کسی که تکذیب نمود و به ولایت خداوند برای مؤمنان و برائت از آن برای مشرکان کافر گردید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! با مشیّت و خواست من، تو خواسته های خود را برای خود می خواستی و با اراده من، تو مقاصد خود را اراده می نمودی و به برکت نعمتی که به تو ارزانی داشتم، قادر به انجام معصیت من بودی و با نیرو، حمایت و عافیتی که من به تو دادم، توانستی واجبات من را انجام دهی و من شایسته تر از تو نسبت به اعمال نیکویت هستم و تو شایسته تر از من نسبت به گناهت می باشی. خیر و نیکی که از من به تو می رسد، به خاطر محبتی است که به تو روا داشتم و مصیبت و بلایی که از من به تو می رسد، در سزای گناهانی است که تو مرتکب آن شده ای. تو به خاطر اختیار زیادی که به تو دادم، از طاعت سرپیچی نمودی و با بدگمانی خود به من، از رحمتم ناامید گشتی. پس سپاس، برای من و حجت و برهان به روشنی علیه تو است و من می توانم علیه تو نافرمانی کنم و این جزای نیک نزد من از روی احسان برای تو است. سپس هشدار دادن به تو را رها نکردم و به هنگام مغرور شدن و فریب خوردنت، تو را مؤاخذه نکردم. و منظور از آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ» نیز همین است. خداوند فرمود: بیش از توانت به تو تکلیف نکردم و امانتی بر دوش تو نگذاشتم، مگر آن چه را که تو آن را برای خویش اختیار نمودی و خشنودی من از تو همان است که تو راضی شدی که من، آن خشنودی را نسبت به تو داشته باشم. سپس خداوند فرمود: «وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا».(۱)

ص:۶۰۹

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۵.

سوره یس

اشاره

سوره یس۸۳ آیه دارد و بعد از سوره جن نازل شده و آیه ۴۵ آن مدنی است

ص:۶۱۱

فضیلت و ثواب قرائت سوره یس

۱) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن، یاسین است. هر کس شامگاهان، پیش از خواب یا به هنگام روز، پیش از آن که وارد شب شود، این سوره را بخواند، در کنف حمایت الهی خواهد بود و رزق و روزی بسیاری به وی خواهد رسید تا آن که روز را سپری کند و به شب درآید. هر کس به هنگام شب، پیش از آن که به بستر رود، آن را بخواند، خداوند عزّ و جلّ، هزار فرشته بر او می گمارد تا او را از شرارت هر شیطان رانده شده و از هر گونه بلا و آفت در امان بدارد و اگر فردای آن روز، دار فانی را وداع گوید، خداوند، او را به بهشت در آورد و به هنگام غسل وی، سی هزار فرشته حاضر شوند و همگی برای او طلب مغفرت کرده و با درخواست آمرزش برای وی، او را تا قبر مشایعت می کنند. چون وارد قبر شود، فرشتگان در درون قبر به عبادت خداوند می پردازند و ثواب عبادت ایشان برای او نوشته می شود. قبر به اندازه تیررس چشمانش گشاده می شود و از فشار قبر در امان می ماند و تا آن هنگام که خداوند، او را از قبر بیرون آورد، نوری تابناک در قبر اوست که تا پهنه آسمان امتداد دارد. چون خداوند، او را از قبر برون آورد، فرشتگان، او را همراهی کرده و با او سخن می گویند و با چهره ای خندان با او روبرو می شوند و او را به هر گونه خیر و خوبی مژده می دهند تا آن که او را از صراط و میزان می گذرانند. فرشتگان، او را در برابر خدای عزّ و جلّ در چنان جایگاهی قرار می دهند که جز فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسَل، هیچ کس در جایگاهی چنین نزدیک به خداوند قرار نمی گیرد. او همراه پیامبران در مقابل

ص:۶۱۳

خداونـد می ایسـتد و با آنان که به اندوه نشسـته اند، اندوهگین نمی شود و با آنان که به وادی غم در غلتیده اند، غمگین نمی گردد و با آنان که در وحشت و هراس فرو رفته اند، هراسان نمی شود.

سپس خداوند تبارک و تعالی به او می گوید: شـفاعت کن- ای بنده من!- تا در تمام آن چه که شفاعت می کنی، شفاعتت را بپـذیرم، و هر آن چه را که می خواهی- ای بنـده من!- از من بخواه تا به تو عطا کنم. پس بنـده، طلب می کند و به او داده می شود و شـفاعت می کند و مورد شـفاعت واقع می شود. به حساب دیگران رسـیدگی می شود، ولی به حساب او رسیدگی نمی شود و آن گاه که همگان در موقف، ایسـتانده می شوند او را نمی ایسـتانند. با کسانی که به ذلّت و خواری کشـیده می شوند، ذلیـل نمی گردد. گناهان او و هیـچ یک از اعمال زشت او نگاشـته می شود. به او نامه ای می دهنـد که از سوی خداونـد فرود آمده است. مردمان، همگی و یکپارچه می گویند:

بس منزه و پاک است خداوند، این بنده حتی یک گناه نیز مرتکب نشده است و او از دوسـتان حضـرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.(۱)

۲) ابـن بـابویه گفته است: محمـد بن حسن به نقـل از محمـد بن حسن صـفّار، از محمـد بن حسـین بن ابی خطـاب، از علی بن اسـباط، از یعقوب بن سالم، از ابو الحسن عبدی، از جابر جعفی، از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس در طول عمرش سوره یاسین را بخواند، خداوند به تعداد موجودات دنیا و آخرت و موجودات آسمان برای او دو هزار هزار (دو میلیون) حسـنه می نویسـد و به همین تعـداد نیز، گناهـان او را محو می کنـد و او را به فقر و زیان و نابودی و فرسودگی و دیوانگی و بیمـاری جـذام و وسواس و بیمـاری مزمن دچـار نمی کنـد و سَـکَرات مرگ و هراس های آن را بر او آسان می گردانـد و قبض روح او را خود بر عهده می گیرد و او از کسانی می شود که خداوند فراخی در زندگی و معیشت و خوشـحالی به هنگام ملاقات با خداوند و خشـنودی از پاداش آخرت را نصـیب او می گرداند، و نیز خداوند تبارک و تعالی به تمام فرشتگان

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۴۰.

می گوید: قسم به هر آن که در آسمان و زمین است، من از فلان کس راضی شدم؛ پس برای او آمرزش بطلبید.(۱)

۳) شیخ در کتاب مجالس با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: به فرزندانتان سوره یاسین را بیاموزید؛ همانا که این سوره، ر وح و ریحان قرآن است.(۲)

۴) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند به واسطه این سوره از گناهان او می گذرد و پاداشی برابر با پاداش دوازده بار قرآن خواندن به او داده می شود و اگر این سوره برای مریض در حال مرگ خوانده شود، به اندازه هر آیه، ده فرشته در حضور او به صف می ایستند و برای او آمرزش می طلبند و شاهد مرگ او هستند و جنازه او را همراهی می کنند و بر او نماز می خوانند و شاهد دفن او هستند. اگر مریضی که مرگش فرا رسیده باشد، این سوره را بخواند، ملک الموت جان او را نمی گیرد تا این که به او شرابی از بهشت داده شود که آن را بخورد، در حالی که او بر روی بستر است. سپس ملک الموت جانش را می گیرد، در حالی که او خوشحال است؛ بنابراین خوشحال وارد قبر می شود و دوباره خوشحال زنده می شود و خوشحال به بهشت می رود.

هر کس این سوره را نوشته و بر خود بیاویزد، از هر نوع بلا و بیماری در امان می ماند.(۳)

۵) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را برای مریضی که در حال مرگ است بخواند، به تعداد هر آیه، یک فرشته بر او نازل می شود.

گفته شده است که فرشتگان در حضور او به صف می ایستند و برای او آمرزش می طلبند و او را تشییع جنازه می کنند و به استقبال او می روند و شاهد غسل و دفن او هستند. اگر این سوره برای مریض در حال مرگ خوانده شود، ملک الموت جان

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۴۰.

۲- [۲] - امالی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۵۴؛ جوامع الجامع، ص ۳۹۰.

او را نمی گیرد تـا این که از بهشت شـرابی برایش آورده شود و در حالی که او در بستر است، آن را می خورد و ملک الموت روح او را می گیرد، در حـالی که او خوشـحال است و خوشـحال وارد قبر می شود. هر کس آن را بـا گلاـب نوشـته و بر خود بیاویزد، از تمام بلاها و آسیب ها در امان خواهد بود.

۶) امـام صادق علیه السـلام فرمود: هر کس این سوره را هفت بار با گلاب و زعفران بنویسـد و آن را هفت بار متوالی بنوشـد، هر آن چه را که شـنیده حفظ می کنـد و بر کسـی که با او مناظره می کنـد، غلبه می یابد و در میان مردم عظمت پیدا می کند. هرکـه ایـن سـوره را بنویســد و بر بـدنش بیـاویزد، تـن او بـه اذن خداونـد از حسـادت و چشـم زخـم و جـن و انس و جنـون و سرگردانی و بیماری و مرض در امان می مانـد. اگر آب آن را زنی بنوشـد، شـیرش زیاد می شود و به خواست خداوند متعال، در آن غذایی نیکو و مناسب برای آن زن شیردهنده وجود دارد.

ص:۶۱۶

تفسیر سوره یس

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یس(۱) وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ(۲) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ(۳)...وَکُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ(۱۲)»

«یس(۱) وَالْقُرْآنِ الْحَکِیم(۲) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ(۳) عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم(۴) تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیم(۵) لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ(۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ(۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ(۸) وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ(۹) وَسَوَاء عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ(۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَخَشِیَ الرَّحْمَن بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ کَرِیمٍ(۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتَی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ(۱۲)»

[یس (/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت آموز* که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی* بر راهی راست* (و کتابت) از جانب آن عزیز مهربان نازل شده است* تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند بیم دهی* آری، گفته (خدا) درباره بیشترشان محقق گردیده است. در نتیجه آنها نخواهند گروید* ما در گردنهای آنان تا چانه هایشان غُلهایی نهاده ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند* و (ما) فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم. در نتیجه نمی توانند ببینند* و آنان را چه بیم دهی (و) چه بیم ندهی، به حالشان تفاوت نمی کند. نخواهند گروید* بیم دادن تو تنها کسی را (سودمند) است که کتاب حق را پیروی کند و از (خدای)

ص:۶۱۷

رحمان در نهان بترسد. (چنین کسی را) به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده* آری، ماییم که مردگان را زنده می سازیم و آن چه را از پیش فرستاده اند با آثار (و اعمال)شان درج می کنیم و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم]

۱) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طَنافِسی، از کلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان به من فرمود: ای کلبی! محمد صلی الله علیه و آله در قرآن چند اسم دارد؟ عرض کردم: دو یا سه اسم. حضرت فرمود: ای کلبی! حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن، ده اسم دارد و آن ده اسم را برشمرد: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»(۱) از تمام این نام ها در اول سوره طه سخن گفتیم.

۲) ابن بابویه گفت: یکی از مطالبی که ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی به دست علی بن احمد بغدادی ورّاق برایم نوشت، این روایت بود که او از مُعاذ بن مُثَنّی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جُوَیریه، از سفیان بن سعید ثَوری نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! «یس» که خداوند عزّ و جلّ آن را در قرآن آورده به چه معناست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: یاسین از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای آن چنین است: ای شنونده وحی! سوگند به قرآن حکیم! قطعاً تو از زمره فرستادگان هستی و بر راه راست قرار داری.(۲)

۳) طبرسی در کتاب احتجاج از امام علی علیه السلام نقل می کند که یک کافر از امام علی علیه السلام درباره برخی از آیه های قرآن سؤال کرد. آن حضرت در سخنان خود به او فرمود: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» خداوند تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله را به این اسم خواند و چنین فرمود: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ».(۳)

۴) طبرسی از محمد بن مسلم نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام

۱- [۱] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۷.
۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.
۳- [۳] - احتجاج، ص ۲۵۳.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نام دارد که پنج تای این نام ها؛ یعنی: محمد، احمد، عبد الله، یاسین و نور در قرآن آمده است.(۱)

۵) علی بن ابراهیم گفته است که امام صادق علیه السلام فرمود: یاسین نام پیامبر صلی الله علیه و آله و گواه آن آیه «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» و آیه «عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» است. فرمود: صراط مستقیم یعنی راه واضح و آشکار. نیز او به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید: «تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ» همان قرآن است «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ» یعنی عذاب برای آنهایی که از قرآن غافل هستند، نازل شده است «فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» و فرمود: منظور از این فرموده خداوند متعال: «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» این است که آنان سرهایشان را بالا بردند.(۲)

۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی این که تو (پیامبر)، قومی را که در میان آنها هستی، بیم دهی؛ هم چنان که پدران و نیکان این قوم بیم داده شده اند. پس آنان از خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و از وعده عذاب غافل هستند «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ» از میان کسانی که به ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام ایمان نمی آورند و اقرار نمی کنند «فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» آنان به امامت علی علیه السلام و اوصیای بعد از او ایمان نمی آورند و چون ایمان نیاورده اند، عذاب و عقوبت آنان در آتش جهنم، همان خواهد بود که خداوند در این آیه ذکر کرده است: «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» [یعنی] در آتش جهنم. سپس خداوند متعال فرمود: «وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ» به خاطر مجازات آنان؛ چرا که ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او را در این دنیا و در آخرت انکار کردند. خداوند در جهنم

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۵۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶.

به گردن هایشـان تـا چانه زنجیر می زنـد تا نتواننـد به این سو و آن سو نگاه کننـد. سـپس می فرمایـد: ای محمـد! «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» [یعنی] به خداوند متعال و به ولایت علی علیه السـلام و امامان بعد از او، سـپس فرمود: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» یعنی امیر المؤمنین علیه السلام «وَخَشِيَ الرَّحْمَن بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ» ای محمد! «بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ».(۱)

۷) طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند که امام موسی بن جعفر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام، پاسخ پرسش یک یهودی را نقـل می کنـد، آن یهودی به حضـرت گفت: ابراهیم بـا سه حجـاب و پوشـش از مقابـل نمرود پنهـان شـد. علی علیه السـلام فرمود: بله، چنین بود و محمد صـلی الله علیه و آله با پنج حجاب از مقابل دیدگان کسانی که قصد کشـتن او را داشتند پنهـان شـد. سه حجـاب آن کهماننـد ابراهیم است و ایشـان دو حجـاب، بیشتر داشـته است. خداونـد تبـارک و تعـالی مـاجرای حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله را این چنین توصـیف می کنـد: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» این حجاب اول است «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» این حجاب دوم است «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» این حجاب سوم است. و سپس فرمود: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا»(۲) [و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشـیده قرار می دهیم] و این حجاب چهارم است. سـپس فرمود: «فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» بنابراین اینها پنج حجاب هستند.(۳)

۸) شـیخ در کتاب امالی گفت: گروهی که از جمله آنها: حسـین بن عبید الله و احمد بن عَبدون و ابو طالب غَرور و ابو الحسـن صفّار و ابو علی حسن بن اسـماعیل بن اشـناس بودنـد، از ابو مفضل محمـد بن عبد الله بن مطلب شَـیبانی، از احمد بن حسن بن عباس نحوی، از احمـد بن عبید بن ناصح، از محمد بن عمر بن واقد اسـلمی، قاضـی شـرقیّه، از ابراهیم بن اسـماعیل ابی حبیبه- یعنی اشهَلی- از داود بن

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۹۰.

۲- [۲] - اسرا/ ۴۵.

۳- [۳] - احتجاج/ ص ۲۱۳.

حصین، از ابو غَطفان، از ابن عباس نقل کرده اند که ابن عباس گفت: مشرکان در دار النَّدوه جمع شدند تا در مورد [قتل] حضرت محمد صلی الله علیه و آله مشورت کنند. سپس جبرئیل بر حضرت نازل شد و او را از این موضوع با خبر کرد و به او دستور داد که آن شب را در بستر خویش نخوابد. چون هنگام خواب فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد تا آن شب را در بسترش صلی الله علیه و آله بخوابد. پس علی علیه السلام، ردای سبز حَضرَمی را- که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن می خوابید- به دور خود پیچید و در بستر ایشان خوابید و شمشیر را در کنار خویش نهاد. هنگامی که آن چند نفر از قریش گرد آمده و پیرامون خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می چرخیدند و مراقب خانه او بودند و قصد داشتند آن حضرت را به قتل برسانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد و آنان را دید که در مقابل در خانه نشسته اند و تعداد آنان بیست و پنج مرد بود. پس مشتی خاک از زمین بطحاء برداشت و آن را بر روی سر آنان پاشید، در حالی که این آیات را می خواند: «یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ* تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ* لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ* إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ* وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ» کسی به آن مشرکان گفت: منتظر چه کسی هستید؟ آنان گفتند: منتظر محمد صلی الله علیه و آله هستیم. گفت: ناامید شدید و زیان دیدید. به خدا سوگند! که از مقابل شما عبور کرد و بر سر همه شما خاک ریخت. آنان گفتند: به خدا سوگند! که ما او را ندیدیم. ابن عباس گفت: پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ»(۱) [و (یاد کن) هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند، و نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و خدا بهترین

۱- [۱] - انفال/ ۳۰.

تدبیر کنندگان است](۱)

۹) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود آمده است که ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام درباره این فرموده خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ» فرمود: یعنی آنان را کور کردیم «فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» یعنی هدایت را نمی بینند. خداوند، گوش ها، چشم ها و قلب هایشان را سلب کرد و آنها را از راه هدایت گمراه کرد. این آیه در مورد ابو جهل بن هشام و چند تن از یاران او نازل شده است. شأن نزول آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال خواندن نماز بود و ابو جهل- که لعنت خدا بر او باد- عهد کرده بود هرگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال نماز ببیند، سر او را بشکند. پس در حالی که سنگی در دست داشت، آمد و دید که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده است و نماز می خواند. پس آمد تا او را بزند، اما هر بار که می خواست سنگ را بالا ببرد و بر سر حضرت بزند، خداوند دست او را به گردنش گره می زد و سنگ در دستش نمی چرخید و هنگامی که نزد اصحابش برمی گشت، سنگ از دستش می افتاد. سپس مردی از یاران ابو جهل، انجام این کار را برعهده گرفت. آن مرد گفت: من او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را خواهم کشت. اما چون به پیامبر نزدیک شد، صدای قرائت حضرت را شنید و ترسید و به سوی اصحابش بازگشت و گفت: مانعی بزرگ همچون حیوانی (گوساله ای) عظیم الجثه در میان ما حائل بود که دمش را تکان می داد و من ترسیدم که نزدیک شوم. اما امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَسَوَاء عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» فرمود: از آن گروه که از بنی مخزوم بودند، هیچ کس ایمان نیاورد.(۲)

۱۰) طبرسی در کتاب اِعلام الوَرَی از کلبی و او از ابو صالح و او از ابن عباس نقل کرده است که: گروهی از قبیله بنی مخزوم با یکدیگر قرار گذاشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. ابو جهل و ولید بن مغیره و تعدادی از قبیله بنی مخزوم، این گروه را تشکیل داده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله در

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۶۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶.

حال خوانـدن نماز بود که این جماعت، ولید را برای کشـتن پیامبر فرسـتادند و او به سـمت همان مکانی رفت که پیامبر در آن نماز می خوانـد تا این که صدای قرائت او را شـنید، ولی خود حضـرت را ندید. پس به نزد یارانش برگشت و موضوع را برای آنها تعریف کرد. ابو جهل و ولیـد بن مغیره و چنـد نفر از یارانشان، کار به قتل رسانـدن پیامبر صـلی الله علیه و آله را بر عهـده گرفتنـد و چون به مکـانی رسیدند که پیـامبر در آن نماز می خوانـد، صـدای قرائت حضـرت را شـنیدند و به سـمت او رفتنـد. ناگهان متوجه شدند که این صدا را از پشت سـرشان می شـنوند. وقتی به سـمت صدا می رفتند، می دیدند که همچنان صدا از پشت سـرشان می آید. آنها از کارشان منصـرف شدند و نتوانسـتند حضـرت را پیدا کنند. این سخن خداوند سبحانه و تعالی به همین موضوع اشاره دارد که می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ».(۱)

۱۱) علی بن ابراهیم در آیه «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنـذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ * إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ * إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» گفته است که: امام مبین یعنی: کتاب آشـکار. ابن عباس از امام علی علیه السـلام نقل کرده است که حضـرت فرمود: به خـدا سوگنـد! که من همان امام مبین هستم و حق را از باطل مشخص می کنم و آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده ام.(۲)

۱۲) محمـد بن یعقوب، از حسـین بن محمـد اشـعری، از معلّی بن محمـد، از احمـد بن محمـد، از حـارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقطین، از عیسی بن مُستفاد ابو موسی ضَریر و او از امام موسی بن جعفر نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام قرآن را نمی خواند تا آن را بنویسد؟ و آیا جبرئیل و فرشتگان مقرب بر این کار شاهد نبودند؟ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام مدت زیادی ساکت ماند و سپس فرمود: ای ابا الحسن! آن چه گفتی درست است و لیکن، هنگامی که این کار

۱- [۱] - اِعلام الوری، ص ۳۰.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۷.

به پیامبر سپرده شد و بر ایشان فرود آمد، وصیت در قالب کتابی نگاشته شده از سوی خداوند نازل شد که جبرئیل و فرشتگان مقرب درگاه خداوند تبارک و تعالی آن را فرود آوردند. جبرئیل گفت: ای محمد! به همه کسانی که نزد تو هستند، به جز وصی خودت، دستور بده تا از پیش تو بروند تا این وصیت را از ما بگیری و شهادت بدهی که آن را دریافت کرده ای و خودت مسئول حفظ آن هستی.پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی که در خانه بودند، به جز حضرت علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها- که در پوشش بود- خواست تا آن جا را ترک کنند. سپس جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگار تو بر تو درود می فرستد و می گوید: این کتابی است که آن را بر دوش تو نهادم و بر تو شرط کردم و با آن بر تو گواهی دادم و با آن، فرشتگانم را بر تو شاهد گرفتم و ای محمد!، تو به عنوان شاهد برای من کفایت می کنی.

امام صادق علیه السلام فرمود: لرزه بر اندام پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و فرمود: ای جبرئیل! پروردگار من همان درود است و سلام از سوی اوست و به سوی او باز می گردد. خداوند عزّ و جلّ راست گفت و کاری نیکو انجام داد. کتاب را بده. جبرئیل کتاب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و به او [از جانب خدا] فرمان داد تا به امیر المؤمنین علیه السلام بدهد. پس به علی علیه السلام فرمود: آن را بخوان. امام علی علیه السلام آن را کلمه به کلمه خواند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: این قرآن سفارش و توصیه و امانت خدا بر من است؛ من آن را ابلاغ کردم و به آن پند دادم و به آن خالصانه عمل کردم. علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدایت گردند! من شاهد ابلاغ و پند و نصیحت و درستی آن چه که بیان فرمودی، هستم و گوش من، چشم من و گوشت و خون من به آن گواهی می دهند. سپس جبرئیل گفت: من نیز شاهد و گواه شما هستم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! وصیت مرا دریافتی و از آن مطلع شدی و ضامن خدا گشتی؛ آیا به آن چه که در قرآن است، وفا می کنی؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدایت شوند! من، ضامن و عهده دار آن شدم و به یاری خدا به آن عمل می کنم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من در روز قیامت با وفای خود به آن عهد، شاهد و گواه تو خواهم بود.

ص:۶۲۴

پس علی علیه السلام عرض کرد: آری، گواه من باش. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون جبرئیل و میکائیل در حضور ما هستند و فرشتگان مقرب با آنان همراهند تا این که من آنان را بر تو شاهد بگیرم. علی علیه السلام عرض کرد: بله، بگذار گواهی دهند و من نیز- پدر و مادرم به فدایت!- آنان را به شهادت می گیرم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را شاهد گرفت. یکی از مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور جبرئیل بر علی علیه السلام شرط کرد و جبرئیل نیز از سوی خداوند به آن مأمور بود، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! به آن چه از این قرآن که درباره دوست داشتن کسانی است که خدا را دوست دارند و دشمن دانستن کسانی که با خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله دشمنی می کنند و برائت جستن از آنان و صبر کردن در آن جا که باید خشم، فرو خورده شود، عمل کن و نیز به آن چه درباره صبر در برابر از بین رفتن حق تو و غصب کردن خُمس (یک پنجم) تو و دریدن پرده آبرو و شرافت توست، وفا کن.

عرض کرد: چنین می کنم ای رسول خدا! قسم به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، شنیدم که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای محمد! به او بشناسان؛ حرمت او که حرمت خداوند متعال و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زیر پا نهاده می شود و محاسن او از خون سر او- که زود هنگام از دنیا می رود- گلگون می شود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی که این سخن را از جبرئیل امین شنیدم، مدهوش شدم و با صورت بر زمین افتادم و گفتم: آری، من آن را پذیرفتم و به آن راضی شدم؛ هرچند که به حرمت ها بی احترامی شده و سنت ها بی اعتبار شود و کتاب (قرآن) پاره و کعبه ویران گردد و محاسن من از خون سرم- که زود هنگام دار فانی را وداع می گویم- گلگون شود. من همواره صابر و خشنود هستم تا نزد شما بیایم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه سلام الله علیها و امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام را فرا خواند و آن چه را که به علی علیه السلام آموخته بود، به آنها آموخت و آنان نیز همان را گفتند که امام علی علیه السلام گفته بود. این وصیت با مُهری از جنس طلا، مُهر و موم شد تا از گزند آتش به دور باشد و آن گاه به علی علیه السلام داده شد. پس به ابو الحسن علیه السلام

عرض کردم: پدر و مادر به فدایت! آیا به خاطر داری که مضمون آن وصیت چه بود؟ آن حضرت پاسخ داد: سنت های خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله .

سپس عرض کردم: آیا انحراف آنان و مخالفتشان با امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت ذکر شده بود؟ حضرت فرمود: بله، به صورت اندک اندک و کلمه به کلمه. مگر این فرموده پروردگار متعال را نشنیده ای که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتَی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ»؟! به خدا قسم! که پیامبر به حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: آیا آن چه را که من به شما دادم، آن را درک و قبول نکردید؟ آنان عرض کردند: آری، و ما در برابر بدرفتاری و خشونتی که دشمنان به ما کردند، صبور بودیم.(۱) این روایت در نسخه صفوانی، کلماتی افزون تر دارد.

۱۳) و نیز محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: از گناهان کوچک پرهیز کنید، همانا که این گناهان خواهانی دارد و هیچ یک از شما نمی گوید: من مرتکب گناه می شوم و از خدا آمرزش می طلبم. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ» و نیز خداوند می فرماید: «إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ»(۲)-(۳) [اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد که خدا بس دقیق و آگاه است].

۱۴) و نیز همو از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فضّال و حَجّال، همگی از ثعلبه، از زیاد نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی فرود آمد که خالی از علف و درخت بود و به اصحابش دستور داد که هیزم جمع کنند. صحابه گفتند: ای رسول

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۴.

۲- [۲] - لقمان/ ۱۶.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۱۰.

خدا! ما بر جایی فرود آمدیم که در آن چوب و هیزم پیدا نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس هر اندازه که می تواند جمع کند. آنان هر چه توانستند جمع کردند و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و بر روی هم ریختند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان این چنین بر روی هم انباشته می شوند. سپس فرمود: از گناهان صغیره بپرهیزید؛ پس هر چیزی خواهانی دارد.آگاه باشید که خواهان آن، آن چه را که پیش فرستادند با آثار و اعمالشان می نگارد «وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ».(۱)

۱۵) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو اسامه زید شحام نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهان کوچک بپرهیزید؛ زیرا که آن غیر قابل بخشش است. گفتم: گناهان کوچک چیست؟ حضرت فرمود: این که مرد گناهی را مرتکب شود و بگوید: اگر من فقط همین گناه را مرتکب شده بودم، خوشا به حال من بود.(۲)

۱۶) طبرسی از ابو سعید خُدری نقل می کند که بنی سلمه در بخشی از شهر مدینه زندگی می کردند که خانه هایشان از مسجد دور بود و آنها نمی توانستند با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز بخوانند، به همین دلیل، شکایت به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و سپس این آیه نازل شد.(۳)

۱۷) ابن بابویه از احمد بن صَیقر صائغ، از عیسی بن محمد علوی، از احمد بن سَلّام کوفی، از حسین بن عبد الواحد، از حرب بن حسین، از احمد بن اسماعیل بن صدقه، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش، از جدش نقل کرده است که فرمود: هنگامی که این آیه: «وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، ابو بکر و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! امام مبین، همان تورات است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر.

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۱.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶۳.

آن دو گفتند: آیا انجیل است؟ باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. آنها پرسیدند: آیا قرآن است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. راوی می گوید که: در همان لحظه، علی علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این همان امام مبین است؛ او امامی است که خداوند تبارک و تعالی، علم همه اشیاء را در او جمع کرده است.(۱)

۱۸) محمد بن عباس از عبد الله بن علاء، از محمد بن حسن بن شَمُّون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصمّ، از عبد الله بن قاسم، از صالح بن سهل نقل می کند که: شنیدم که امام صادق علیه السلام آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» را می خواند و می فرمود: این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است.(۲)

۱۹) شیخ در کتاب مصباح الانوار با اسناد به رجال خود در حدیثی مرفوع از مفضل بن عمر نقل کرده است که: مفضل بن عمر گفت: روزی امام صادق علیه السلام را ملاقات کردم و ایشان به من فرمود: ای مفضل! حقیقت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را شناختی و به حق آنان چنان که باید و شاید پی بردی؟ عرض کردم: سرورم! حقیقت معرفت آنان چیست؟ حضرت فرمود: ای مفضل! آنان بسیار دور از خلایق و در کنار روضه الخَضراء قرار دارند. هر کس که به ذات حقیقت آنها پی ببرد، همراه ما در سَنام اَعلَی (والاترین مقام) جای خواهد گرفت. مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای سرور من! ذات حقیقت آنها را به من بشناسان. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل! تو می دانی که آنها از تمام موجوداتی که خداوند عزّ و جلّ آنها را خلق کرده است، آگاهی دارند. آنها کلمه تقوا و خزانه داران (صاحبان) آسمان ها ، زمین ها، کوه ها ، شن ها و دریاها هستند و آنها تعداد ستاره ها و فرشتگان آسمان و وزن کوه ها را می دانند و نیز می دانند که آب دریاها و رودخانه ها و چشمه ها چند پیمانه است. هیچ برگ و دانه ای بر زمین نمی افتد، مگر این که آنها از آن با خبر هستند و تمام خشک و تری (همه چیز) که در قرآن آمده است، آنها نسبت به آن آگاهی دارند.

ص:۶۲۸

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۹۵.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۷، ح ۲.

سپس گفتم: ای سرور من! من به ذات حقیقت آنها پی بردم و به آن اقرار کرده و ایمان آوردم. امام صادق علیه السلام فرمود: آری ای مفضل! ای گرامی، ای نیکو و محبوب! تو پسندیده و نیکو شدی و بهشت برای تو و برای کسی که به آن ایمان دارد، گوارا باد.(۱)

۲۰) شیخ در کتاب مصباح الانوار به نقل از ابوذر می گوید: برای انجام دادن یکی از دستورات امیر المؤمنین علیه السلام روان بودیم که به دشتی رسیدیم که مورچه های آن چون سیل جاری بودند. من از دیدن آن صحنه متحیر شدم و گفتم: الله اکبر، بزرگ باد کسی که می تواند این مورچه ها را بشمارد! پس علی علیه السلام فرمود: این را مگوی ای ابوذر! بلکه بگوی: بزرگ باد آفریننده آنها! قسم به آن که تو را آفرید، من به اذن خداوند عزّ و جلّ می توانم آنها را بشمارم و نر و ماده آنها را تشخیص دهم.(۲)

۲۱) و شیخ در کتاب مصباح الانوار به نقل از عمّار بن یاسر می گوید: من در برخی از جنگ های علی علیه السلام شرکت داشتم و روزی از دشتی می گذشتیم که مورچه های بسیاری در آن بود.

من عرض کردم: ای امیر المؤمنین! به نظر شما کسی از مخلوقات هست که تعداد این مورچه ها را بداند؟ علی علیه السلام فرمود: آری، ای عمار! من مردی را می شناسم که تعداد این مورچه ها را می داند و او می تواند نر و ماده آنها را تشخیص دهد. عرض کردم: ای مولای من! آن شخص کیست؟ سپس علی علیه السلام فرمود: ای عمار! آیا در سوره یاسین نخوانده ای که: «وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»؟ گفتم: آری، ای مولای من! آن گاه، علی علیه السلام فرمود: من همان امام مبین هستم.(۳)

۲۲) بُرسی از ابن عباس نقل می کند که وقتی آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» نازل شد، دو مرد برخاستند و عرض کردند: ای رسول خدا! آیا [این امام

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۴.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۰ ۸

۳- [۳] - فضائل از ابن شاذان، ص ۹۴.

مبین]، تورات است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله جواب دادند: خیر. باز آنها پرسیدند: آیا انجیل است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. بـار دیگر گفتنـد: آیـا آن قرآن است؟ و پیـامبر صـلی الله علیه و آله جواب دادنـد: خیر. در همین هنگام، علی علیه السـلام وارد شد و پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: این همان کسی است که خداوند در او علم همه اشیاء را قرار داده است و خوشبخت کسـی است که در زندگی و بعد از مرگش دوستدار علی علیه السلام باشد، و بدبخت کسی است که در زندگی و بعد مرگش با علی علیه السلام دشمنی کند.(۱)

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جَاءهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳)...فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴)»

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جَاءهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴)»

[(داسـتان) مردم آن شـهری را که رسولان بـدان جا آمدند برای آنان مثل زن* آن گاه که دو تن سوی آنان فرسـتادیم، و(لی) آن دو را دروغزن پنداشـتند تـا با (فرسـتاده) سومین (آنان را) تأییـد کردیم. پس (رسولان) گفتنـد: ما به سوی شـما به پیامبری فرستاده شده ایم]

۱) علی بن ابراهیم از پـدرش، از حسن بن محبوب، از مالـک بن عطیه، از ابو حمزه ثمـالی، از امام محمـد باقر علیه السـلام نقل می کند که از امام محمد باقر علیه السـلام در مورد تفسـیر این آیه پرسیدم و ایشان در پاسخ فرمود: خداوند متعال دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد و آنها به آن جا رفتنـد، در حالی که مردمان این شـهر آنها را نمی شـناختند و با آنها بدرفتاری کرده و در بتخانه محبوسـشان کردند. سـپس خداوند شـخص سومی را به آن جا فرسـتاد و آن شخص وارد شهر شد و گفت: مرا به دربار پادشـاه راهنمایی کنیـد. امام محمـد باقر علیه السـلام فرمود: وقتی که آن مرد جلوی در ایسـتاد، گفت: من مردی هسـتم که در بیابان پرسـتش می کردم و اکنون دوست دارم خدای پادشاه را پرسـتش کنم. این سخن او را به پادشاه رساندند. پادشاه گفت: او را به معبد ببرید. او را به آن جا بردند. آن مرد، یک سال با دو

۱- [۱] - مشارق انوار الیقین، ص ۵۵.

دوستش در آن جا بود. آن مرد به دو دوستش گفت: آیا با این شیوه گروهی را از دینی به دینی منتقل می سازند؟ با سخت گیری! چرا رفق را به کار نمی گیرید؟ آگاه باشید که من، دوست شما هستم. سپس به آن دو گفت: اظهار نکنید و نشان ندهید که مرا می شناسید. سپس نزد پادشاه رفت و پادشاه به او گفت: به من خبر رسیده که تو خدای مرا عبادت می کنی؛ پس من و تو با یکدیگر برادریم. پس حاجت خود را از من طلب کن. آن مرد گفت: ای پادشاه! من حاجتی ندارم، ولی دو مرد را در عبادتگاه دیدم. آنها چه کرده اند که در آن جا هستند؟ پادشاه پاسخ داد: آن دو مرد آمده بودند که مرا از دینم منحرف کرده و به خدای آسمان ها دعوت کنند.

آن مرد گفت: ای پادشاه! مناظره جالبی است؛ اگر حق با آنها باشد، ما باید از آنها پیروی کنیم و اگر حق با ما باشد، آنها باید وارد دین ما گردند. آنها دین و آیینی دارند که ما نداریم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پادشاه به دنبال آن دو مرد فرستاد. چون آن دو مرد بر پادشاه وارد شدند، آن مرد به آن دو گفت: شما چه عقیده ای را با خود آورده اید؟ آن دو مرد در جواب گفتند: ما برای دعوت به خدایی که خالق زمین و آسمان است، آمده ایم. همان خدایی که هر آن چه را که بخواهد در رحم ها به وجود می آورد. او هر طوری که بخواهد خلق می کند. او درختان و میوه ها را می رویاند و باران از آسمان فرود می آورد. آن مرد به آنان گفت: این خدایی را که شما به او و عبادتش دعوت می کنید، آیا قادر است که چشم های انسان نابینا را درمان کند؟ آنها گفتند: اگر ما از او بخواهیم، او با خواست خود آن را انجام می دهد. مرد سوم به پادشاه گفت: برایم نابینایی بیاور که هیچ چیز را نتواند ببیند. سپس برای او نابینایی آوردند و آن مرد گفت: از خدایتان بخواهید که چشم های این نابینا را به او بازگرداند. پس برخاستند و دو رکعت نماز خواندند و ناگهان دیدند که چشم های مرد نابینا باز شده و به آسمان می نگرد. آن مرد گفت: ای پادشاه! نابینای دیگری برایم بیاور. نابینای دیگری آورند. آن مرد سجده کرد و چون سرش را بلند کرد، ناگهان دیدند که آن نابینا نیز بینا شده است. سپس به پادشاه گفت: یک برهان در برابر یک برهان. آن گاه به پادشاه گفت تا انسانی فلج و زمین گیر را برایش بیاورند. فردی زمین گیر را برایش آوردند و او از آن دو مرد

خواست که از خدایشان بخواهند این فلج را شفا دهد. آن دو مرد به نماز ایستاده و خدا را خواندند. ناگهان دیدند پاهای آن مرد زمین گیر بهبود یافت و برخاست و راه رفت. آن مرد گفت: زمین گیری دیگری برایم بیاورید. برایش آوردند و هر آن چه بار نخست کرده بود، دوباره انجام داد و آن شخص زمین گیر، بهبود یافت و به راه افتاد. آن گاه، آن مرد گفت: ای پادشاه! آنان دو برهان آوردند و ما نیز مانند آن را آوردیم؛ فقط یک چیز باقی مانده که اگر این دو بتوانند آن را انجام بدهند، من به دین این دو مرد می گروم. سپس گفت: ای پادشاه! به من خبر رسیده که تو پسری داشته ای که فوت کرده است. اگر خدای این دو مرد بتواند این مرده را زنده کند، من دین آنها را خواهم پذیرفت. پادشاه به او گفت: من هم با تو دین آنها را خواهم پذیرفت. سپس مرد به آن دو مرد گفت: این یک مورد دیگر را نیز از خدای خود بخواهید و آن این است که پسر پادشاه مرده است و شما از خدای خودتان بخواهید که او را زنده کند. آن دو مرد به زمین افتادند و خدا را سجده کردند. سجده آنها طول کشید و چون سرشان را از سجده برداشتند، به پادشاه گفتند: به سراغ قبر فرزندت برو تا ان شاء الله او را زنده ببینی. مردم نیز برای دیدن این صحنه به گورستان رفتند و ناگهان دیدند پسر پادشاه از قبر بیرون آمده و خاک سرش را پاک می کند. آن مرد گفت: تا آن پسر را نزد پادشاه بیاورند و او دانست که آن پسر، فرزندش است. به او گفت: فرزندم حالت چطور است؟ پسر جواب داد: من مرده بودم و دو مرد را دیدم که یک ساعت در حضور خدا به سجده افتاده بودند و از او می خواستند که مرا زنده کند، پس خداوند مرا زنده کرد. پادشاه گفت: اگر آنها را ببینی، می شناسی؟ پسر جواب داد: آری. پادشاه گفت: از مردم بخواهید که بیرون آیند و سپس مردم یک به یک با پسر پادشاه ملاقات کردند. پدرش به او گفت: نگاه کن. پسر گفت: نه، نه، اینها نیستند. سپس یکی از آن دو مرد را به همراه گروه زیادی از مقابل آن پسر عبور دادند. پسر گفت: این، یکی از آن دو نفر است و با دست به او اشاره کرد. سپس گروه زیاد دیگری را از برابر پسر پادشاه، عبور دادند و او مرد دوم را شناخت و گفت: این، همان دومی است. پس پیامبر که دوست آن

دو مرد بود، گفت: من به خدای شما دو نفر ایمان آوردم و دانستم که آن چه شما آورده اید، حق است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سپس پادشاه گفت: من نیز به خدای آنها ایمان آوردم و تمام ساکنان شهر انطاکیه ایمان آوردند.(۱)

۲) طبرسی به نقل از وَهب بن مُنَبِّه می گوید: حضرت عیسی علیه السلام این دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد و آنها وارد آن شهر شدند و پادشاه را ندیدند و مدت اقامت آنها طول کشید. روزی پادشاه بیرون آمد و آن دو مرد، تکبیر گفته و نام خداوند را ذکر کردند. پس پادشاه خشمگین شد و دستور داد تا آنها را زندانی کنند و به هر یک از آنها صد تازیانه زد. هنگامی که آن فرستاده ها تکذیب شده و تازیانه خوردند، حضرت عیسی علیه السلام شمعون الصفا- که رئیس حواریّون بود- را به دنبال آنان فرستاد تا آنها را یاری کند. او با هوشیاری کامل وارد آن شهر شد و سپس با ملازمان پادشاه معاشرت کرد تا این که آنها با او انس گرفتند و خبر او را به گوش پادشاه رسانیدند. سپس پادشاه او را دعوت کرد و از همدمی با او خرسند شد و با او انس گرفت و او را بزرگ داشت.

روزی شمعون به پادشاه گفت: ای پادشاه! به من خبر رسیده که تو دو مردی را که تو را به دینی جز دین خودت دعوت کرده اند، زندانی کرده و به آنان تازیانه زده ای؛ آیا سخن آنها را شنیده ای؟ پادشاه پاسخ داد: آنان مرا خشمگین ساختند. شمعون گفت: اگر پادشاه صلاح بداند، از ایشان دعوت کنیم تا به این جا بیایند و بدانیم آنان چه می گویند. پس پادشاه، آنان را فرا خواند. شمعون به آنان گفت: چه کسی شما را به این شهر فرستاده است؟ آنها گفتند؛ همان خدایی که خالق تمام موجودات است و هیچ شریکی ندارد. شمعون از آنها پرسید: نشانه شما چیست؟ آنها گفتند: هر آن چه که شما بخواهید. پس پادشاه دستور داد تا جوانی نابینا را بیاورند که چشمانش مانند پیشانی اش صاف بود. آن دو مرد به عبادت خدا مشغول شدند و آن قدر عبادت کردند که محل چشمان آن جوان، شکاف خورد و آن دو مرد، دو گلوله ای از گل ساختند و آنها را در حدقه مرد نابینا جای دادند. سپس آن گلوله ها به چشم هایی تبدیل شد که آن مرد توانست با آنها همه جا را ببیند، و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۷.

پادشاه از این کار در شگفت ماند.

سپس شمعون به پادشاه گفت: اگر تو از خدای خودت بخواهی که کاری مانند کار این دو مرد را انجام دهد، حق با تو خواهد بود و بزرگی از آن خدای تو خواهد شد. پادشاه جواب داد: من چیزی در مورد خدایم نمی دانم؛ آن خدایی را که ما می پرستیم نه ضرری دارد و نه نفعی. سپس پادشاه به آن دو مرد گفت: اگر خدای شما قادر به زنده کردن مرده ها باشد، ما به او و به شما ایمان می آوریم. آنها گفتند: خدای ما بر هر کاری قادر است. پادشاه گفت: در این جا مرده ای است که هفت روز پیش مرده است و ما او را دفن نکرده ایم تا پدرش که غایب است، باز گردد.پس مرده را آوردند که رنگ آن عوض شده و بویناک شده بود. آن دو مرد به طور آشکارا و شمعون به طور پنهانی، خدا را می خواندند. آن گاه مرده برخاست و به ایشان گفت: هفت روز است که من مرده ام و به هفت وادی از جهنم وارد شده ام. من شما را از آن چه در آن هستید (اعتقاد دینی) بر حذر می دارم؛ به خدا ایمان بیاورید. پادشاه در شگفت ماند و چون شمعون دانست که سخن آن شخص مرده، بر پادشاه، تأثیر گذاشته، او را به سوی خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و برخی از ساکنان شهر انطاکیه نیز ایمان آوردند و برخی [همچنان] کفر ورزیدند. طبرسی گوید: شبیه این روایت را عیاشی به اسناد از ثمالی و دیگران، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده است. اما در بعضی از روایت ها آمده است که او دو رسول را به انطاکیه فرستاد و سپس سومی را فرستاد. در بعضی روایات آمده است که خداوند به عیسی وحی کرد که آن دو را به شهر انطاکیه بفرستد و سپس جانشین خود، شمعون را برای کمک به آن دو مرد به آن جا فرستاد و آن مرده ای را که خداوند با دعای آن دو مرد زنده کرد، پسر پادشاه بود و همانند آن روایتی که ذکر کردیم را با مقداری تغییر ذکر کرده است.(۱)

۳) طبرسی از ابن عباس نقل می کند که اسامی فرستاده شدگان به شهر انطاکیه، صادق، صَدوق و سَلوم بود.(۲)

ص:۶۳۴

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶۵.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶۳.

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ...إِن كَانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ(۲۹) »

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹) وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ(۲۰) اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ(۲۱) وَمَا لِي لاَ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(۲۲) أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَهً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَن بِضُرٍّ لاَّ تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلاَ يُنقِذُونِ(۲۳) إِنِّي إِذًا لَّفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ(۲۴) إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ(۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ(۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ(۲۷) وَ مَا انزلنا عَلَى قَومه من بَعدَه مِن جُند مِن السَّماء وَ مَا كُنَّا مُنزلين(۲۸) إِن كَانَتْ إِلاَّ صَيْحَهً وَاحِدَهً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ(۲۹) »

[پاسخ دادند ما (حضور) شما را به شگون بد گرفته ایم. اگر دست برندارید، سنگسارتان می کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید* (رسولان) گفتند: شومی شما با خود شماست. آیا اگر شما را پند دهند، (باز کفر می ورزید)؟ نه بلکه شما قومی اسرافکارید*و (در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد (و) گفت: ای مردم! از این فرستادگان پیروی کنید* از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود (نیز) بر راه راست قراردارند پیروی کنید* آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است؟ و (همه) شما به سوی او بازگشت می یابید* آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر (خدای) رحمان بخواهد به من گزندی برساند نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟* در آن صورت من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود* من به پروردگارتان ایمان آوردم (اقرار) مرا بشنوید* (سرانجام به جرم ایمان کشته شد و بدو) گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می دانستند!* که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرارداد* پس از (شهادت) وی هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و (پیش از این هم) فرو فرستنده نبودیم* تنها یک فریاد بود و بس و بناگاه (همه) آنها سرد بر جای فسردند]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» می گوید که: منظور از

«بکم» اسامی است. نیز می گوید که: آیه «وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ* وَمَا لِي لاَ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَن بِضُرٍّ لاَّ تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلاَ يُنقِذُونِ* إِنِّي إِذًا لَّفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ* إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ* قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» در مورد حبیب نجّار نازل شده است. و منظور از «خامدون» در این آیه: «إِن كَانَتْ إِلاَّ صَيْحَهً وَاحِدَهً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» مردگان هستند.(۱)

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از معاویه بن عمار، از ناجیه نقل می کند که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که مغیره می گوید: انسان مؤمن به بیماری جذام و برص و مانند اینها دچار نمی شود. حضرت فرمود: اگر چنین اعتقادی دارد، از صاحب یاسین، غفلت ورزیده است. او دچار تشنج شد و انگشتانش فلج شد و دوباره به حالت عادی درآمد. پس فرمود:گویی من فلج شدن او را می بینم. نزد آنان آمد و ایشان را بیم داد. سپس فردای آن روز به سراغ آنان آمد و ایشان او را کشتند. سپس فرمود: مؤمن به هر بلایی دچار می شود و با هر نوع مرگی می میرد، فقط خود را نمی کشد.(۲)

۳) ابن بابویه از عبد الله بن محمد عبد الوهّاب اصفهانی، از احمد بن فضل بن مغیره، از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهیم اصفهانی، از علی بن عبد الله، از محمد بن هارون بن حمید، از محمد بن مغیره شهرزوری، از یحیی بن حسین مدائنی، از ابن لهیعه، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: سه کس بودند که حتی برای یک لحظه، وحی را انکار نکردند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب علیه السلام، آسیه همسر فرعون.(۳)

۴) ابن بابویه از محمد بن علی بن اسماعیل، از نعمان بن ابی دِلهاث بَلدی، از

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.
۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۱۲.
۳- [۳] - خصال، ص ۱۷۴، ح ۲۳۰.

حسین بن عبد الرحمن، از عبید الله بن موسی، از ابو لیلی انصاری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: صدیقین (افراد بسیار راستگو) سه نفر هستند: علی بن ابی طالب علیه السلام، حبیب نجار، مؤمن آل فرعون.(۱)

۵) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن عمران بن محمد بن ابی لیلی انصاری، از حسن بن عبد الله، از خالد بن عیسی انصاری، از عبد الرحمن ابی لیلی، در حدیثی مرفوع از رسول گرامی صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: صدیقین سه نفر هستند: حبیب نجّار، مؤمن آل یاسین که می گوید: از فرستادگان پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و آنان هدایت یافتگانند؛ حزقیل، مؤمن آل فرعون؛ علی بن ابی طالب علیه السلام که او از همه آنان برتر است.(۲)

۶) از طریق عامّه: ثعلبی در تفسیر خود با سند از عبد الرحمن بن ابی لیلی که او نیز از پدرش نقل کرده است، می گوید: سه کس پیشتازان ملت ها هستند که حتی یک لحظه به خدا کفر نورزیدند: علی بن ابی طالب علیه السلام، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. اینان صدیقین هستند و علی بن ابی طالب علیه السلام برترین آنهاست. همین حدیث را صاحب کتاب اربعین با سند خود از مجاهد، از ابن عباس، و نیز فضایل احمد صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

«یَا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُون(۳۰)»

[دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد، مگر آن که او را ریشخند می کردند]

۱) محمد بن هَمّام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور، همگی از حسن بن محمد بن جمهور، از پدرش و پدر او از چند تن از رجال خود، از مفضل بن عمر،

ص:۶۳۷

۱- [۱] - خصال، ص ۱۸۴، ح ۲۵۴.

۲- [۲] - امالی صدوق، ص ۳۸۵، ح ۱۸.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: دانستن یک روایت بهتر از نقل کردن ده روایت است. هر حقی، حقیقتی و هر راه صوابی، نوری دارد. سپس فرمود: به خدا قسم! که ما مردی از شیعه خودمان را فقیه نمی دانیم، مگر این که چون در مقابل او خطایی صورت بگیرد، آن خطا را می شناسد. امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: پشت سر شما دسیسه ها و فتنه های تاریک و کور و پوشیده ای وجود دارد که فقط «نُوَمَه» از آن نجات پیدا می کنند. گفته شد: ای امیر مؤمنان! نُوَمَه چه کسی است؟ حضرت در پاسخ فرمود: کسی که مردم را می شناسد، ولی مردم، او را نمی شناسند. بدانید که زمین خدای تبارک و تعالی از حجت خدا خالی نمی شود؛ و لیکن خداوند به خاطر ظلم و ستم و اسرافی که مردم بر خودشان روا می دارند، او را به ایشان نمی نمایاند. اگر دنیا یک لحظه از حجت خدا خالی شود، زمین، ساکنان خویش را در خود فرو می برد. اما حجت خدا، مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند، همان طور که یوسف، مردم را می شناخت، ولی آنان او را نمی شناختند. آن گاه، حضرت آیه «یَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُون» را تلاوت کردند.(۱)

«سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا یَعْلَمُونَ(۳۶)»

[پاک (خدایی) که از آن چه زمین می رویاند و (نیز) از خودشان و از آن چه نمی دانند همه را نر و ماده گردانیده است]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: همانا نطفه از آسمان فرود می آید و بر گیاهان و میوه ها و درختان می افتد و مردم و چهارپایان از آن تغذیه می کنند و نطفه در آنها جاری می شود.(۲)

۲) ابو ربیع روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره معنای این

۱- [۱] - غیبه نعمانی، ص ۸۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

آیه پرسیدم: «سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» پس آن حضرت پاسخ داد: نطفه، همان آب است که از آسمان بر زمین فرود می آید و بر گیاهان و میوه ها و درختان می افتد و مردم و چهارپایان از آن تغذیه می کنند و نطفه در آنها جاری می شود.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: انسان از ضعیف ترین مخلوقات آفریده شده است؛ از نطفه ای که به صورت قطره است و سپس علقه می شود و آن گاه به صورت گوشت جویده شده در می آید. سپس به استخوانی محکم تبدیل می شود و پس از آن، دور استخوان را گوشت می پوشاند. پس خداوند متعال، بهترین خلق کنندگان است.

«وَآيَةٌ لَّهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ(۳۷)»

[و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، و او از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«قُل لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الأَمْرُ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ»(۱) [بگو: اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید، نزد من بود قطعاً میان من و شما، کار به انجام رسیده بود] و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به من امر شود، آن چه را که در سینه هایتان مخفی کرده اید و منتظر مرگ من هستید تا به اهل بیت من علیهم السلام ستم کنید، برایتان آشکار و فاش می کردم. مَثَل شما همان است که خداوند فرموده است: «کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ»(۲) [مَثَل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد] می فرماید:

۱- [۱] - انعام/ ۵۸.

۲- [۲] - بقره/ ۱۷.

زمین با نور محمد صلی الله علیه و آله و آن روشن شد، همان طور که خورشید می تابد. پس خداوند خورشید را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ماه را برای وصیّ، مثال زده است: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا»(۱) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] و نیز می فرماید: «وَآیَهٌ لَّهُمْ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ» و نیز می فرماید: «ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ یُبْصِرُونَ»(۲) [خدا نورشان را بُرد و در میان تاریکی‌هایی که نمی بینند رهایشان کرد] یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وفات یافت و ظلمت و تاریکی آشکار شد و کافران و مشرکان فضیلت اهل بیت علیهم السلام را درک نکردند و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَ یَتَّبِعُوکُمْ سَوَاء عَلَیْکُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ»(۳)-(۴) [و اگر آنها را به (راه) هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی کنند. چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید برای شما یکسان است]

«وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ (۳۸) وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ(۳۹)»

[و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است* و برای ماه منزلهایی معین کرده ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد]

۱) ابن بابویه به نقل از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم، از ابو نعیم بلخی، از مقاتل بن حیان، از عبد الرحمن بن ابی ذر، از ابو ذر غِفاری-

---

۱- [۱] - یونس/ ۵.

۲- [۲] - بقره/ ۱۷.

۳- [۳] - اعراف/ ۱۹۸.

۴- [۴] - کافی، ج ۸، ص ۳۸۰، ح ۵۷۴.

که رحمت خدا بر او باد- نقل می کند که او گفت: دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بودم و با هم قدم می زدیم و پیوسته خورشید را نگاه می کردیم تا آن که غروب کرد. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! خورشید در کجا غروب کرد؟ حضرت فرمود: در آسمان، سپس از آسمانی به آسمان دیگر می رود تا این که به آسمان بلند هفتم می رسد و آن قدر می رود تا در زیر عرش قرار می گیرد. پس در آن جا به سجده می افتد و فرشتگانی که اختیار او را در دست دارند با او خدا را سجده می کنند. سپس خورشید می گوید: ای پروردگار من! دستور بفرمایید که از کجا طلوع کنم، از مغرب یا از مشرق؟ و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» منظور از رسیدن خورشید به قرارگاه خود، نشان دادن تدبیر خداوند تبارک و تعالی است که نسبت به آفریده های خویش کاملاً آگاه است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به مقدار ساعت های روز، با توجه به طولانی بودن آن در روزهای تابستان و کوتاه بودن آن در روزهای زمستان، لباسی تابناک از عرش می گیرد و برای خورشید می آورد و خورشید همچون انسان آن لباس را می پوشد و تا قبل از طلوع، با آن لباس در آسمان حرکت می کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گویی که من با او هستم و او را می بینم آن گاه که به اندازه سه روز محبوس می شود و لباس نور را نمی پوشد و به او فرمانی می دهند تا از مغرب طلوع کند؛ و این سخن خداوند بلند مرتبه است: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»(۱) [آنگاه که خورشید به هم درپیچد* و آنگه که ستارگان همی تیره شوند] و ماه نیز همین گونه است.طلوع و حرکت آن به سوی افق آسمان و غروب کردن آن و اوج گرفتن تا آسمان هفتم، و آن گاه در زیر عرش به سجده می افتد، سپس جبرئیل برای او لباسی از نور می آورد که از جنس نور عرش است. این فرموده خداوند متعال به همین موضوع اشاره دارد: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»(۲) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد]. ابو ذر- که رحمت خدا بر او باد- گفت:

۱- [۱] - تکویر/ ۲-۱.

۲- [۲] - یونس/ ۵.

سپس من و رسول خدا صلی الله علیه و آله به کناری رفتیم و نماز مغرب را اقامه کردیم.(۱)

۲) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما و آنها از احمد بن محمد بن خالد و او از ابن فضّال، از حسن بن اسباط، از عبد الرحمن بن سَیابه نقل می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: جانم به فدای شما! همانا مردم می گویند: اگر کسی از ستاره ها خوشش بیاید، نگاه کردن به آنها حلال نیست. اگر به دین من زیان می رساند که من به دیدن آنها نیازی ندارم و اگر به دین من زیانی نمی رساند، به خدا سوگند! من تمایل زیادی به ستارگان دارم و دوست دارم به آنها نگاه کنم.

حضرت فرمود: آن طور که مردم می گویند، نیست. نگاه کردن به ستاره ها، زیانی به دین تو نمی رساند. سپس فرمود: شما به چیزی می نگرید که بسیاری از آن، درک نمی شود و مقدار اندک آن سودی نمی رساند که طلوع ماه را اندازه گیری کنید.

و حضرت سپس فرمود: آیا می دانی بین خورشید و برج سنبله چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ و آیا می دانی بین برج سنبله و لوح محفوظ چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ پاسخ دادم که: خیر، به خدا سوگند! نمی دانم. تا به حال در مورد آن، چیزی از ستاره شناسان نشنیده ام.

عبد الرحمن گفت: حضرت فرمود: فاصله هر یک از اینها تا کناری آن، شصت تا هفتاد دقیقه است. عبد الرحمن شک کرد. سپس فرمود: ای عبد الرحمن! این محاسبه ای است که اگر کسی آن را بداند و به آن دست یابد، می تواند تعداد نی های یک بیشه را بشمارد و این که چقدر نی در سمت راست آن بیشه و سمت چپ و پشت و جلوی آن قرار دارد، و به این صورت، حتی یک نی بیشه نیز بر او پوشیده نمی ماند.(۲)

۳) محمد بن یعقوب از علی، از پدرش، از داود نَهدی، از برخی از یارانش نقل می کند: که ابن ابی سعید مُکاری با امام رضا علیه السلام ملاقات کرد و به او گفت: آیا از فضل پدرت چیزی به تو رسیده است؟ حضرت جواب داد: تو را چه شده

۱- [۱] - توحید، ص ۲۸۰، ح ۷.
۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۱۹۵، ح ۲۳۳.

است؟ خداوند نور وجود تو را خاموش گرداند و فقر را وارد خانه تو کند! [تو خودت چه داری؟!] آیا تو ندانستی که خداوند به عمران وحی کرد که: من به تو پسری می دهم و سپس حضرت مریم را به او عطا کرد و از مریم، عیسی علیه السلام را به او بخشید. پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و عیسی و مریم یکی هستند و من از پدرم هستند و پدرم از من است و من و پدرم یکی هستیم.

سپس ابن سعید به حضرت گفت: از تو سؤالی می پرسم و حضرت فرمود: من فکر نمی کنم که جواب سؤال را از من قبول کنی، در حالی که تو از زمره من نیستی؛ اما با همه این احوال، سؤالت را بپرس. ابن ابی سعید گفت: مردی هنگام مرگش می گوید: تمام غلامانی که از قدیم داشتم اکنون در راه خدا آزاد می کنم (حال از کجا باید دانست که کدامان غلامان، قدیم هستند؟) حضرت جواب داد: آری، خداوند عزّ و جلّ در قرآن فرموده است: «حَتَّی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ». پس غلامانی که شش ماه نزد او بوده اند، قدیم هستند و باید آزاد شوند. او گفت: پس همه غلامانی که نزد او بودند، از پیش او رفتند و او کور و فقیر شد تا آن جا که فوت کرد و شام شب خویش را نداشت که بخورد.(۱)

این روایت را شیخ طوسی در تهذیب(۲) و علی بن ابراهیم در تفسیر خود(۳) به نقل از پدرش، از داود بن محمد نهدی نقل کرده است. فقط در روایت علی بن ابراهیم آمده است که ابو سعید مکاری بر امام رضا علیه السلام وارد شد.

۴) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است که: عُرجون یعنی شکوفه نخل (نخستین مرحله شکل گیری خرما) که مانند هلال ماه در آغاز طلوع می باشد.(۴)

«لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لَهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ(۴۰)»

«لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لَهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ

ص:۶۴۳

۱- [۱] - کافی، ج ۶، ص ۱۹۵، ح ۶.
۲- [۲] - تهذیب، ج ۸، ص ۲۳۱، ح ۸۳۵.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.
۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

یَسْبَحُونَ(۴۰)»

[نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این آیه: «لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لَهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ» فرمود: خورشید، پادشاه روز و ماه، پادشاه شب است. نه خورشید را سزد که در شب با نور ماه باشد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد و او می فرماید: شب نمی رود، مگر آن که در پی آن روز در رسد. درباره «کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ» فرمود: هر یک در مداری شناور هستند.(۱)

۲) طبرسی: عیاشی در تفسیرش به اسناد از اشعث بن حاتم می گوید: من در خراسان بودم و امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل و مأمون در قصری در شهر مرو با هم جلسه داشتند و بر سر سفره غذا، امام رضا علیه السلام فرمود: مردی از بنی اسرائیل در شهر مدینه از من پرسید: به نظر شما، ابتدا روز آفریده شده است یا شب؟ شما چه می گویید؟ راوی می گوید: حاضران مجلس در این باره از یکدیگر پرسیدند، اما هیچ یک از آنان حرفی برای گفتن نداشتند. فضل بن سهل به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو خیر و صلاح عطا کند! تو پاسخ این پرسش را بگوی. امام رضا علیه السلام فرمود: از منظر قرآن بگویم یا از منظر علم حساب؟ فضل پاسخ داد: از منظر علم حساب. امام فرمود: ای فضل! تو می دانی که طالع تمام دنیا برج سرطان است و ستارگان در پهنه وسیع این برج قرار دارند و سیاره زُحَل در برج میزان و مشتری در برج سرطان و خورشید در برج حَمَل و ماه در ثَور واقع شده اند و این دال بر وجود خورشید در میان دهمین طالع حَمَل که در وسط آسمان واقع شده است، می باشد. پس روز، قبل از شب به وجود آمده است.(۲)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۵.

«وَ آيَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲)»

[و نشانه ای (دیگر) برای آنان این که ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم* و مانند آن برای ایشان مرکوبها(ی دیگری) خلق کردیم]

۱) علی بن ابراهیم در آیه «وَآيَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» گفته است که «الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» یعنی کشتی های انباشته «وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ» یعنی چهارپایان اهلی و انعام (گاو، گوسفند...).(۱)

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(۴۵)»

[و چون به ایشان گفته شود از آن چه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید، امید که مورد رحمت قرار گیرید (نمی شنوند)]

۱) طبرسی: حلبی از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مقصود از آیه: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» این است که از گناهانی که در برابر شماست و عقوبتی که پشت سر شماست، بترسید.(۲)

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ...أَطْعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِی ضَلَالٍ مُّبِينٍ(۴۷)»

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ(۴۷)»

[و چون به آنان گفته شود از آن چه خدا به شما روزی داده انفاق کنید، کسانی که کافر شده اند به آنان که ایمان آورده اند، می گویند: آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می خواست (خودش) وی را می خورانید؟ شما جز در گمراهی آشکاری (بیش) نیستید]

۱) ابن بابویه در کتاب خصال از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۸.

عیسی بن عبید یقطینی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگام شب صدقه بدهید؛ صدقه در شب، خشم خدای بزرگ را فرو می نشاند. سخن هایتان را با عمل خویش اندازه گیری کنید. نباید جز در خیر و نیکی، سخن به درازا بگویید. از آن چه خداوند به شما روزی داده است، انفاق کنید؛ زیرا انفاق کننده، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند. کسی به جایگزین کردن خدا اعتقاد دارد می بخشد و سخاوتمندانه خرج می کند.(۱)

« وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴۸)...فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰)»

« وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰)»

[و می گویند: اگر راست می گویید، پس این وعده (عذاب) کی خواهد بود؟* جز یک فریاد (مرگبار) را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند* آن گاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می توانند به سوی کسان خود برگردند]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» گفته است که این رویداد در آخر الزمان اتفاق می افتد و صدایی آنان را دربرمی گیرد، در حالی که در بازارهایشان سرگرم نزاع با یکدیگرند. همه آنها در همان جایی که هستند، می میرند و حتی احدی از آنها به خانه اش برنمی گردد و توانایی وصیت نمودن و سفارش کردن را ندارد و این سخن خداست که می فرماید: «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ».(۲)

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ(۵۱)...الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ(۵۵)»

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ(۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا

۱- [۱] - خصال، ص ۶۱۹، ح ۱۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ(۵۲) إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ(۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ الْيَوْمَ فِی شُغُلٍ فَاكِهُونَ(۵۵)»

[و چون در صور دمیده شود به ناگاه همه از قبرها به سوی خدای خود می شتابند * می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت. این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند* (باز هم) یک فریاد است و بس و به ناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند* امروز بر کسی هیچ ستم نمی رود. جز در برابر آن چه کرده اید پاداشی نخواهید یافت* در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از «الأجداث» در آیه: «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ» قبور است.(۱)

۲) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا» فرمود: همانا مردم در قبرها هستند، هنگامی که برمی خیزند، گمان می کنند که در خواب بوده اند و می گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از خوابمان برانگیخت (بیدار کرد) و ملائکه می گویند: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ».(۲)

۳) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، و محمد بن یحیی، همگی، از محمد بن سالم بن ابی سَلَمه، از حسن بن شاذان واسطی نقل کرده که گفته است: به ابو الحسن، امام رضا علیه السلام نامه ای نگاشتم و از جفا و نادانی اهل واسِط بر خود (من) به حضرتش شکایت بُردم؛ [آنان] گروهی از عثمانیّون بودند که مرا می آزردند. پس آن جناب با دستخط خویش، چنین مرقوم داشتند: به راستی که خداوند تبارک و تعالی عهد و پیمان اولیا و دوستانش را در دولت باطل بر صبر و شکیبایی گرفته است؛ پس صبر کن به حکم پروردگارت. اگر سَرور مخلوقات

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۳۴۶.

[حضرت مهدی علیه السلام] قیام کند، گویند: «یَا وَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَـٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» منظور سرور مخلوقات [امام مهدی علیه السلام] است.

۴) علی بن ابراهیم: سپس دمیدن نفخه دوم را ذکر می کند. پس گوید: «إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ» اما درباره این فرموده خداوند متعال: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِی شُغُلٍ فَاكِهُونَ» گفته است: به برداشتن بکارت دختران باکره مشغولند و خوشگذرانی می کنند. گفته است: با زنان خوش می گذرانند و با آنان بازی می کنند.(۱)

۵) طبرسی درباره آیه: «فِی شُغُلٍ فَاكِهُونَ» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: معنای آیه این است که آنان سرگرم برداشتن بکارت دوشیزگانند.(۲)

« هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِکِ مُتَّكِؤُونَ(۵۶)...اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ(۶۴)»

« هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِؤُونَ(۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُون(۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِيم(۵۸) وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ(۵۹) أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِی آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ(۶۰) وَأَنْ اعْبُدُونِی هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ(۶۱) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ(۶۲) هَـٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ(۶۳) اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ(۶۴)»

[آنها با همسرانشان در زیر سایه ها بر تختها تکیه می زنند* در آن جا برای آنها (هر گونه) میوه است و هر چه دلشان بخواهد* از جانب پروردگار(ی) مهربان (به آنان) سلام گفته می شود* و ای گناهکاران! امروز (از بی گناهان) جدا شوید* ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست* و این که مرا بپرستید. این است راه راست* و (او) گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد. آیا تعقل نمی کردید؟* این است جهنمی که به

ص:۶۴۸

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۸۲.

شما وعده داده می شد* به (جرم) آن که کفر می ورزیدید. اکنون در آن درآیید]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که در آیه: «فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِؤُونَ» فرموده است: ارائک به معنای تخت هاست که روی آنها حجله هایی قرار گرفته است.(۱)

۲) علی بن ابراهیم در مورد آیه «سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِيمٍ» گفته است که: سلام و درود از سوی خدا، به معنای امنیت و آرامش است. وی درباره آیه: «وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» گفته است که: هنگامی که خدا در روز قیامت، مردم را جمع می کند، گناهکاران بر روی پاهایشان ایستاده اند تا این که عرق شرم از پیشانی آنان جاری می گردد و خدا را صدا می زنند و می گویند: پروردگارا! به حسابمان رسیدگی کن، اگر چه جهنم باشد. علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند بادی به میان آنان می فرستد که این باد آنها را از همدیگر جدا می سازد و یک منادی ندا می کند: «وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» و گناهکاران از مؤمنان جدا می شوند و گناهکاران به سوی جهنم می روند، و هر کس که در قلبش ایمان وجود داشته باشد، به سوی بهشت رهسپار می شوند. و نیز گفته است: منظور از این آیه: «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا» یعنی شیطان مردمان بسیاری را به هلاکت رسانده است. اما درباره این فرموده خداوند: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ» گفته است: این آیه از آیات محکمات است.(۲)

۳) ابن بابویه در کتاب اعتقادات امامیّه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: هر کس به سخن ناطقی گوش دهد، در حقیقت او را پرستیده است. اگر آن ناطق، درباره خدا سخن بگوید و او به آن سخن گوش فرا دهد، خدا را پرستش کرده است و اگر ناطق، درباره ابلیس سخن بگوید، شنونده، ابلیس را عبادت کرده است.

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ...لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ (۷۵)»

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵)

ص:۶۴۹

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱.

وَلَوْ نَشَاء لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاء لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (۶۹) لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ (۷۵)»

[امروز بر دهانهای آنان مُهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدان چه فراهم می ساختند، گواهی می دهند* و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگانشان می گیریم تا در راه (کج) بر هم پیشی جویند؛ ولی (راه راست را) از کجا می توانند ببینند؟* و اگر بخواهیم هرآینه ایشان را در جای خود مسخ می کنیم (به گونه ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند* و هر که را عمر دراز دهیم او را (از نظر) خلقت فروکاسته (و شکسته) گردانیم. آیا نمی اندیشند؟* و (ما) به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست، این (سخن) جز اندرز و قرآنی روشن نیست* تا هر که را (دلی) زنده است، بیم دهد و گفتار (خدا) درباره کافران محقق گردد* آیا ندیده اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا آنان مالک آنها باشند؟* و آنها را برای ایشان رام گردانیدیم از برخی شان سواری می گیرند و از بعضی می خورند* و از آنها سودها و نوشیدنیها دارند. پس چرا شکرگزار نیستید؟* و غیر از خدا(ی یگانه) خدایانی به پرستش گرفتند تا مگر یاری شوند* (ولی بتان) نمی توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای (بتان) چون سپاهی احضار شده اند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، و او از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام، حدیثی طولانی را روایت کرده است. امام صادق علیه السلام در این حدیث فرموده است: خداوند متعال بر پاها واجب کرده است که انسان، آنها را به سوی گناه و نافرمانی

خدا نبرد و بر آنها واجب کرده است که به سوی چیزی بروند که رضایت خداوند عزّ و جلّ در آن است. پس فرمود: «وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»(۱) [و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار؛ چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی توانی رسید] و فرمود: «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ»(۲) [و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خَران است] و نیز حضرت فرمود: در باب شهادت و گواهی دادن دست ها و پاها بر خودشان و بر صاحبان خود و این که دستورات خداوند و واجبات را اجرا نکرده و آنها را تباه ساختند، این آیه نازل شده است: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» پس این نیز از جمله چیزهایی است که خداوند بر پاها و دست ها واجب کرده است و آن عمل ایشان است و آن از ایمان است.(۳) این حدیث، با وجود طولانی بودن آن در تفسیر آیه: «وَ إِذَا مَا أُنزِلَت سُورَه» از سوره توبه ذکر شد.(۴)

۲) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» فرمود: هنگامی که خداوند تمام مردم را در روز قیامت در یک جا جمع می کند و نامه اعمال را به دست آنان می دهد و آنها به آن نگاه می کنند، اعمال خود را در آن انکار می کنند و فرشتگان علیه آنها شهادت می دهند و آنها می گویند: پروردگارا! فرشتگان تو به نفع تو شهادت می دهند. سپس قسم می خورند که این کارهای ناشایست را انجام نداده اند. این آیه به این موضوع اشاره دارد: «یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعًا فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ»(۵) [روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند، برای او هم

۱- [۱] - اسرا/ ۳۷.

۲- [۲] - لقمان/ ۱۹

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۱.

۴- [۴] - هنگام تفسیر آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ از این سوره

۵- [۵] - مجادله/ ۱۸.

سوگند یاد خواهند کرد] و چون قسم می خورند، خداوند بر دهانشان مهر می نهد و اعضا و جوارح آنان به آن چه که انجام داده اند، گواهی می دهند.

و نیز درباره «أَنَّی یُبْصِرُون» در این آیه: «وَلَوْ نَشَاء لَطَمَسْنَا عَلَی أَعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّی یُبْصِرُونَ» فرمود: یعنی چگونه می بینند؟ «وَلَوْ نَشَاء لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَی مَكَانَتِهِمْ» یعنی در دنیا «فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِیًّا وَلَا یَرْجِعُونَ». اما درباره آیه «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یَعْقِلُونَ» فرمود: این آیه پاسخی است به مُلحدانی که توحید را نفی می کنند و می گویند: مرد وقتی با زن ازدواج می کند و نطفه در داخل رحم شکل می گیرد، شکل های مختلف غذا را به خود می گیرد و روزگار نیز بر او می گذرد و شب و روز بر او عبور می کنند و انسان با طبایع و سرشت هایی از غذا و گذشت شب و روز شکل می گیرد. خداوند در این آیه با یک جمله: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یَعْقِلُونَ» گفته های ایشان را نقض و باطل می کند. سپس فرمود: اگر آن چنان که ملحدان می گویند باشد، پس باید انسان همواره رو به افزایش و زیادت باشد، تا زمانی که شکل های مختلف غذا وجود دارد و شب و روز می آید و می رود و فلک می چرخد. پس چگونه است که انسان، هر چه بزرگ تر می شود، رو به کاستی می گذارد و به ناتوانی دوران کودکی باز می گردد؛ پس گوش و چشم و قدرت و دانستن و منطق نقصان می گیرد تا آن جا که از او کاسته می شود و در میان خلقت، دچار افت می شود؟ پس باید گفت که این تغییرات از آفرینش خداوند عزیز و حکیم و تقدیر اوست. و نیز درباره آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا یَنبَغِی لَهُ» فرمود: قریشیان می گفتند: آن چه محمد صلی الله علیه و آله می گوید، شعر است. خداوند متعال با این آیه: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا یَنبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِینٌ» پاسخ قریش را داد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله هیچ گاه شعر نگفت. اما درباره مفهوم این آیه: «لِیُنذِرَ مَن كَانَ حَیًّا» فرمود: یعنی مؤمن بیدار دل. سخن درباره این موضوع در تفسیر آیه «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ»(۱) [زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد] از سوره انعام گفته شد. اما منظور از این آیه: «وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْكَافِرِینَ» عذاب

۱- [۱] - هنگام تفسیر آیات ۹۵ و ۹۶ از سوره انعام

است. منظور از این آیه: «أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینَا أَنْعَامًا» این است که با قدرت خویش، آن را خلق کردیم. اما این گفته او: «وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ» یعنی شتر را با قدرت و عظمت آن، برای ایشان رام گردانیدیم، به طوری که کودک نیز آن را می رانـد. این فرموده او: «وَلَهُمْ فِیهَا مَنَافِعُ» یعنی آن چه که از آن به دست می آورند و آن چه را که بر آن سوار می شوند. مقصود از «وَمَشَارِبُ» شیر شتران است.(۱)

۳) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این آیه: «وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنصَرُونَ * لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ» فرمود: ایزدان (خدایان) نمی توانند پرستندگان خود را کمک کنند و یاری رسانند، در حالی که آنان برای این خدایگان، سپاهیانی آماده هستند.(۲)

«فَلَا یَحْزُنکَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ (۷۶)...فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)»

«فَلَا یَحْزُنکَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ (۷۶) أَوَلَمْ یَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ (۷۷) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ (۷۸) قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ (۷۹) الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰) أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)»

[پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آن چه را پنهان و آن چه را آشکار می کنند، می دانیم* مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه ای آفریده ایم. پس بناگاه وی ستیزه جویی آشکار شده است* و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟* بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲.

(گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می افروزید * آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا* چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: باش پس (بی درنگ) موجود می شود* پس (شکوهمند و) پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید]

۱) علی بن ابراهیم گفت: سپس خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب قرار داد و فرمود: «فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» مراد از خصیم مبین در آیه: «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» سخنگو، عالم و بلیغ است و این سخن خداست که می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» سپس خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «قُلْ» ای محمد! «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» فرمود: اگر انسان به آفرینش خودش بیاندیشد، این اندیشیدن و تفکر، باعث می شود که از وجود آفریننده ای آگاه گردد؛ زیرا هر انسانی می داند که انسان، قدیم نیست و چون می داند او و دیگر مخلوقات، آفریده شده و حادث هستند و نیز می داند که خودش، خود را خلق نکرده است؛ زیرا هر خالق، پیش از مخلوق خود وجود داشته است و اگر او خویش را خلق کرده بود، آفت ها و دردها و بیماری ها و مرگ را از خویش دفع می کرد. پس ثابت می شود که انسان، خالقی دارد که مدبّر است و آن خدای واحد و قهّار است.(۱)

۲) شیخ در کتاب امالی از محمد، از ابو محمد بن عبد الله بن ابی شیخ از طریق اجازه، از ابو عبد الله محمد بن احمد حکیمی، از عبد الرحمن بن عبد الله ابو سعید بصری، از وهب بن جریر، از پدرش، از محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، از سعید بن میناء، از تعداد زیادی از یاران ما نقل کرده است که چند تن از قریشیان، از جمله: عتبه بن ربیعه، اُبَیّ بن خَلف، ولید بن مغیره و عاص بن سعید به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند و اُبَیّ بن خلف با استخوان پوسیده ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آن استخوان را در دستش شکست و سپس در آن دمید و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲.

گفت: آیا تو خیال می کنی که خدایت این را زنده می کند؟ سپس خداوند متعال آیه «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» تا آخر سوره را نازل کرد.(۱) شیخ مفید نیز این حدیث را با سند و متن آن در امالی نقل کرده است.(۲)

۳) عیاشی از حلبی، از امام صادق علیه السلام علیه السلام روایت کرده است که: ابی بن خلف با استخوان پوسیده ای که آن را از دیوار کنده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: وقتی پس از مرگ به استخوان تبدیل شدیم و پوسیدیم، آیا دوباره زنده می شویم؟ و چه کسی می تواند استخوان های پوسیده را زنده کند؟ در همین هنگام آیه «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» نازل شد.(۳)

۴) امام ابو محمد عسکری علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام در حدیثی که از جدال با آن چه که بهتر است و امر به آن، و جدال با آن چه خوب نیست و نهی از آن سخن می گوید: می فرماید: جدال با آن چه بهتر و نیکوتر است، همان چیزی که خداوند تعالی آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده تا به وسیله آن با کسی که زنده شدن بعد از مرگ را انکار می کند، جدال کند. سپس خداوند تبارک و تعالی درباره چنین کسی که منکر است می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» و خداوند در پاسخ به آن منکر می فرماید: «قُلْ» ای محمد! «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» تا آخر سوره. سپس خداوند متعال از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد تا با آن منکری که گفت: چگونه ممکن است که خدا این استخوان های پوسیده را زنده گرداند؟ جدال کند و سپس خداوند فرمود: «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» آیا کسی که انسان را از عدم آفرید، نمی تواند او را بعد از مردن زنده گرداند؟! بلکه باید گفت که آفرینش

۱- [۱] - امالی، ج ۱، ص ۱۸.

۲- [۲] - امالی مفید، ص ۲۴۶، ح ۲.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۸۹.

نخستین از دوباره زنده کردن سخت تر است. سپس خداوند می فرماید: «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» وقتی خداوند، آتش گرم و سوزان را در درخت سبز و مرطوب پنهان می دارد، می خواهد به شما بفهماند که او به برانگیختن مردگان و بازگرداندن آنان به زندگی دوباره تواناتر است. سپس می فرماید: «أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ» یعنی اگر فرض کنیم که آفرینش زمین و آسمان که شما به گمان خودتان بر آن قادر هستید، مشکل تر از برانگیختن و دوباره زنده کردن باشد، پس چگونه پذیرفتید که خداوند، این کاری که به نظر شما سخت تر و عجیب تر است را انجام داده است و نمی پذیرید که کار زنده کردن دوباره مردگان را که ساده تر است، انجام بدهد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این جدال، به وجه نیکو است؛ زیرا به وسیله آن، شک و ادعای کافران و ملحدان را از بین می بریم.(۱)

۵) طبرسی در کتاب احتجاج از امام موسی بن جعفر علیه السلام، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت می کند که یک یهودی از ایشان پرسید: ابراهیم با برهان نبوت و رسالت خود، کافری را متحیّر و مبهوت ساخت (آیا پیامبر شما نیز چنین کرده است؟) امام فرمود: آری، چنین کرد. شخصی به نام اُبَیّ بن خَلف جُمَحی که رستاخیز پس از مرگ را باور نداشت، نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و استخوانی پوسیده را به دست داشت. پس آن را مالید و خرد کرد و سپس گفت: ای محمد! چه کسی این استخوان های پوسیده و کهنه را زنده می کند؟ آن گاه خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با آیات محکم خود به سخن آورد و پیامبر با برهان نبوت خویش آن مرد را متحیر و مبهوت ساخت و فرمود: کسی آنها را زنده می گرداند که آنها را نخستین بار آفریده و او آگاه از همه مخلوقات است. پس آن مرد، مات و مبهوت بازگشت.

طبرسی [گوید]: از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام روایت شده است که گوینده، اُبَیّ بن خَلف بود.(۲)

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۵۲۷، ح ۳۲۲.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۲۱۳.

۶) محمـد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو حمزه نقل کرده است که: شـنیدم علی بن حسـین علیه السـلام می فرمود: بسـیار در شگفتم از آن کسی که مرگ را انکار می کند، در حالی که می بیند مردمان در روز و شـب می میرنـد؛ و بسـیار در شـگفتم از کسـی که جهـان آخرت (رسـتاخیز) را انکـار می کنـد، در حـالی که جهـان نخستین را می بیند.(۱)

۷) علی بن ابراهیم درباره: «الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ» در آیه «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» می گوید: آن همان «المَرخ و العَفَار»(۲) است که در بخشی از کشور مغرب یافت می شود.(۳)

۸) ابن بابویه از محمد بن حسن- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمـد بن سـنان، از مفضـل بن عمر، از امـام صـادق علیه السـلام نقل می کنـد که: قوام و بقای انسان در گرو چهار چیز است: آتش، نور، باد، آب.

انسان با آتش می خورد و می نوشد و با نور می بیند و می اندیشد و با باد می شـنود و استشـمام می کند و با آب لذت طعام و شراب را احساس می کنـد. اگر آتش در معده نباشد، غذا هضم نمی شود و اگر نور در چشم نباشد، انسان نه می تواند ببیند و نه بیاندیشد و اگر باد نباشد، آتش معده ملتهب نمی شود و اگر آب نباشد، لذت غذا و نوشیدنی را احساس نمی کند.

و مفضل بن عمر گفت: از امام صادق درباره انواع آتش پرسـیدم و حضرت فرمود: آتش چهار نوع است: آتشی که می خورد و می نوشـد، آتشـی که می خـورد و نمی نوشـد، آتشـی که می نوشـد و نمی خورد و آتشـی که نه می خورد و نه می نوشـد. آتشـی که می خورد و می نوشد، همان آتش موجود در بشر و حیوانات است و آتشی که می خورد و نمی نوشد، همان آتشی است که ما آن را روشن می کنیم و آتشی که

۱- [۱] - کافی، ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۲۸.

۲- [۲] -المَرخ و العَفَار: دو درختی هسـتند که برخلاف درختان دیگر، در آنها آتش وجود دارد و از شاخه های آنها چخماق درست می شود. «لسان العرب، ماده عفر»

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲.

می نوشد و نمی خورد، آتشی است که از درخت بلند می شود و آتشی که نه می خورد نه می نوشد، آتش قَدّاحه(۱) و حُباحِب(۲) است.(۳)

۹) علی بن ابراهیم در مورد آیه «أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» گفته است که: قدرت خداوند (خزائنش) در کاف و نون است.(۴)

۱۰) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی نقل می کند که: به امام علی علیه السلام عرض کردم: از قدرت اراده خدا و قدرت مخلوقات مرا آگاه کن. صفوان بن یحیی گفت: حضرت فرموده است: اراده مخلوقات، همان وجدان و درون است و آن چه که پس از آن به فعلیّت درمی آید، اما درباره اراده خدای متعال باید گفت که اراده او به منزله به فعلیّت رسیدن آن است نه به شکل دیگر؛ زیرا خداوند تأمّل نمی کند و تصمیم نمی گیرد و تفکر نمی کند و این صفات به مخلوقات اختصاص دارد و از خداوند سبحان، منتفی است. پس اراده خداوند، همان فعلیت است نه چیز دیگر. خداوند می گوید: باش، پس می باشد، بدون این که لفظی را به کار ببرد و یا این که با زبان، سخن بگوید و بی آن که تصمیم بگیرد و اندیشه کند و برای اراده خداوند، کیفیتی وجود ندارد؛ همان طور که خداوند، کیفیت ندارد. پس پاک و منزه است خدایی که ملکوت همه اشیاء به دست اوست و همه به سوی او بازگردانده می شوند.(۵)

۱۱) ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبد الله بن عامر، از حسن محبوب، از مقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی حضرت

۱- [۱] - القدّاحه: سنگی که با آن آتش روشن می کنند (چخماق). «فرهنگ لغت الصحاح، ریشه قدح»
۲- [۲] - الحُباحِب: نوعی مگس که در شب بیرون می آید و پرواز می کند، گویی آتش است. «لسان العرب، ریشه حبحب»
۳- [۳] - خصال، ص ۲۲۷، ح ۶۲.
۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۳.
۵- [۵] - کافی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۳.

موسی علیه السلام وارد سرزمین طور شد، با پروردگار خویش نجوا و مناجات کرد و عرض کرد: پروردگارا! خزانه های خویش را بر من نمایان کن. خداوند در جوابش فرمود: همانا خزانه های من (قدرت من) در این است که هر گاه چیزی را اراده کنم، به او می گویم: باش، پس او موجود می شود.(۱)

ص:۶۵۹

۱- [۱] - توحید، ص ۱۳۳، ح ۱۷.

سوره صافّات

اشاره

سوره صافّات مکّی است، ۱۸۲ آیه دارد و پس از سوره انعام نازل شده است

ص:۶۶۱

فضیلت و ثواب قرائت سوره صافات

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از موسی بن حسن، از سلیمان جعفری روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم که ایشان به پسرشان قاسم فرمود: ای پسرم! برخیز و بر بالین برادرت «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» را تا پایان سوره بخوان. قاسم شروع به خواندن کرد و چون به «أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا»(۱) رسید، آن جوان جان سپرد؛ پس از این که او را کفن کردند و بیرون آمدند، یعقوب بن جعفر رو به حضرت علیه السلام عرض کرد: ما چنین می‌دانستیم که هرگاه فردی در آستانه مرگ قرار می‌گیرد بایست بر بالین او «یس* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» [یس (یاسین)*سوگند به قرآن حکمت آموز] خوانده شود، امّا شما فرمودید سوره صافّات را بخوانیم! حضرت علیه السلام فرمود: ای پسرم! هرگاه این سوره بر بالین کسی که به دست مرگ گرفتار شده خوانده شود، خداوند راحت شدنش را زودتر فرا رساند.(۲)

و نیز شیخ در تهذیب به اسناد از محمّد بن یحیی، از موسی بن حسن، از سلیمان جعفری این حدیث را از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است.(۳)

۲) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی، از محمّد بن حسان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از حسین بن ابی

۱- [۱] - صافات/ ۱۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۳، ص ۱۲۶، ح ۵.

۳- [۳] - تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۱۳۵۸.

علاء، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سوره صافّات را در هر جمعه بخواند، پیوسته از هر آسیبی در امان باشد و در زندگی دنیا، همه گرفتاری‌ها از او دور شود و فراخ‌ترین روزی‌ها در دنیا، روزی او گردد و هیچ شیطان رانده شده یا ستمگر خیره سری نتواند گزندی به مال و فرزند و بدن او رساند و اگر در آن روز و شب از دنیا رود، خداوند او را شهید بر می‌انگیزد و شهید می‌میراند و همراه شهیدان در والاترین درجات بهشت در می‌… آورد.(۱)

۳) و از خواصّ القرآن: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را بخواند، به ازای هر جنّ و شیطانی، ده پاداش به او عطا شود و هر کس آن را در ظرفی شیشه‌ای بنویسد و در صندوقی بگذارد، جنّیان را ببیند که به سوی او می… شتابند و دسته دسته می‌آیند و هیچ زیانی به هیچ یک از مردم نمی‌رسانند.(۲)

۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره صافّات را بنویسد و در ظرفی شیشه‌ای و سرتنگ بگذارد و آن ظرف را در صندوقی بیاویزد، جنّیان را ببیند که به سوی او می‌شتابند و دسته دسته می‌آیند و هیچ زیانی به او نمی‌رسانند.

۵) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره صافّات را در ظرفی شیشه‌ای و سرتنگ بنویسد و در خانه‌اش بگذارد، جنّیان را ببیند که دسته دسته به خانه‌اش رفت و آمد می‌کنند و هیچ آسیبی به کسی نمی‌رسانند؛ و هر کس آشفته و سرگشته شد، با آب این سوره حمام کند تا بی قراری او إن شاء الله آرام گیرد.

ص:۶۶۴

۱- [۱] - ثواب الأعمال، ص ۱۴۱.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۹۳.

تفسیر سوره صافات

اشاره

بِسمِ اللّٰه الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

«وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) ...أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ (۱۱) »

«وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۵) إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ (۶) وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ (۷) لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰) فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ (۱۱) »

[سوگند به صف بستگان که صفی (با شکوه) بسته اند.*و به زجرکنندگان که به سختی زجر می کنند.*و به تلاوت کنندگان (آیات الهی)*که قطعاً معبود شما یگانه است.* پروردگار آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن دو است، و پروردگار خاورها * ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم* و (آن را) از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم* (به طوری که) نمی توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند، و از هر سوی پرتاب می شوند* با شدت به دور رانده می شوند و برایشان عذابی دایم است* مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می تازد*پس (از کافران) بپرس آیا ایشان (از نظر) آفرینش سخت ترند یا کسانی که (در آسمان‌ها) خلق کردیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده پدید آوردیم.*]

۱) علی بن ابراهیم گفت: «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» فرشتگان و پیامبران و کسانی که

پرستش کنان برای خداوند صف می‌کشند «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا» آنان که مردم را باز می‌دارند «فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا» مردمانی که قرآن می‌خوانند، این آیات قسم بود و آیات روبرو جواب قسم: «إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ، رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ، إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ»(۱).

۲) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی همچون شهرهای زمین دارند که هر شهری با ستونی از نور به دیگری پیوسته است و طول هر ستون در آسمان به اندازه راهی است که در دویست و پنجاه سال پیموده شود. «وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» «مارد» به معنای پلید است «لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ، دُحُورًا» یعنی ستارگانی که به شیطان ها تیراندازی می‌کنند «وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» یعنی واجب «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ» یعنی کسانی که کلام عالم بالا را می‌شنوند و از بر می‌کنند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» این شهاب همان تیری است که به سوی آنها پرتاب می‌شود و آنها را می‌سوزاند.(۲)

۳) و از وی، از ابی جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «عَذَابٌ وَاصِبٌ» یعنی پایدار و دردناک که به دل‌هایشان راه یافته است، «شِهَابٌ ثَاقِبٌ» یعنی درخشان که وقتی پرتو می‌افکند، می‌شکافد.(۳)

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در بیان حدیث معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن جا رسید که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بالا رفت و من نیز همراه او به سوی آسمان دنیا بالا رفتم، بر آسمان دنیا فرشته‌ای را دیدم که به او اسماعیل می‌گفتند، او صاحب همان خَطفه‌ای بود که خداوند عزّ و جلّ درباره آن فرمود: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

شِهَابٌ ثَاقِبٌ»، او هفتاد هزار فرشته به زیر خود داشت که هر یک از آنها نیز هفتاد هزار فرشته به زیر داشت(۱). حدیث معراج حدیثی طولانی است که آن را به تمام در تفسیر کلام خداوند متعال «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا»(۲) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی سیر داد] بیان کردیم.

۵) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِینٍ لَّازِبٍ» یعنی به دست می چسبد.(۳)

۶) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسن، از نضر بن شعیب، از عبد الغفّار جازی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ مؤمن را از گِل بهشت و کافر را از گِل دوزخ آفرید و نیز فرمود: چون خدا خیر بنده‌ای را بخواهد، روح و جسم او را پاک می‌گرداند؛ از این رو سخن از هر گونه نیکی به گوشش برسد، آن را می‌شناسد و سخن از هر گونه زشتی به گوشش برسد، آن را ناپسند می‌شمارد. و نیز فرمود: سرشت ها بر سه گونه‌اند: سرشت پیامبران که مؤمن نیز از این سرشت است، جز این که پیامبران از گزیده‌اش سرشته شده‌اند؛ ایشان اصل هستند و برتری ایشان برجاست و مؤمنان فرع می‌باشند و از گِلی چسبنده سرشته شده‌اند. از این رو خداوند عزّ و جلّ میان پیامبران و پیروانشان جدایی نمی‌اندازد و فرمود: سرشت ناصبی از گِلی بدبو و سرشت مستضعفین از خاک است؛ مؤمن از ایمان خود باز نمی گردد و ناصبی از ستیزه جویی خود دگرگون نمی‌شود و سرنوشت مستضعفان بسته به خواست خداست.(۴)

«بَلْ عَجِبْتَ وَیَسْخَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُکِّرُوا لَا یَذْکُرُونَ (۱۳)...وَقَالُوا یَا وَیْلَنَا هَذَا یَوْمُ الدِّینِ (۲۰)»

«بَلْ عَجِبْتَ وَیَسْخَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُکِّرُوا لَا یَذْکُرُونَ (۱۳) وَإِذَا رَأَوْا آیَةً یَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِینٌ (۱۵) أَئِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲- [۲] - اسراء/ ۱.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۴- [۴] - کافی، ج ۲، ص ۲، ح ۲.

أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (١٧) قُلْ نَعَمْ وَأَنتُمْ دَاخِرُونَ (١٨) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ (١٩) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (٢٠)»

[بلکه عجب می داری و (آنها) ریشخند می کنند.*و چون پند داده شوند عبرت نمی گیرند.* و چون آیتی ببینند به ریشخند می پردازند.* و می گویند: این جز سحری آشکار نیست.* آیا چون مردیم، و خاک و استخوانهای (خرد) گردیدیم، آیا راستی برانگیخته می شویم؟* و همین طور پدران اولیه ما؟!*بگو: آری! در حالی که شما خوارید.*و آن تنها یک فریاد است و بس! و بناگاه آنان به تماشا خیزند.* و می گویند: ای وای بر ما! این است روز جزا.*]

۱) علی بن ابراهیم: «بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ» یعنی قریشیان، سپس خداوند متعال سخن دهریّون قریشی را حکایت کرد و فرمود: «أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا» تا آن جا که فرمود: «دَاخِرُونَ» یعنی در آتش افکنده می‌شوید «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ» و کلام دیگر حق تعالی «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» یعنی روز حساب و مجازات.(۱)

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از نضر بن سوید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال:«وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» فرمود: یعنی روز حساب.(۲)

«احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (٢٢) مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ(٢٣)»

[کسانی را که ستم کرده اند، با همردیفانشان و آن چه غیر از خدا می پرستیده اند،* گرد آورید و به سوی راه جهنم رهبری شان کنید.*]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱.

گفت: یعنی کسانی را که به حق خانـدان محمّـد صـلی الله علیه و آله سـتم کردنـد و زوج های آنها یعنی همردیفان آنها، « وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ، مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ».(۱)

۲) سـپس علی بن ابراهیم از ابو جارود، از حضـرت امام محمّـد باقر علیه السـلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ» فرمود: آنان را به راه دوزخ فرا خوانید.(۲)

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ (۲۴) مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ (۲۵)...فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ (۴۲)»

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ (۲۴) مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ (۲۷) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (۳۱) فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جَاء بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) أُوْلَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ (۴۲)»

[و بازداشـتشان نماییـد که آنها مسؤولند.*شـما را چه شده است که همدیگر را یاری نمی کنید؟!*(نه!) بلکه امروز آنان از در تسلیم درآمدگانند.*و بعضـی روی به بعضـی دیگر می آورند (و) از یکدیگر می پرسـند.*(و) می گویند: شـما (ظاهراً) از در راستی بـا مـا درمی آمدیـد (و خود را حق به جانب می نمودیـد).*(متّهمان) می گوینـد: (نه!) بلکه با ایمان نبودیـد.*و ما را بر شما هیچ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

تسلطی نبود، بلکه خودتان سرکش بودید.*پس فرمان پروردگارمان بر ما سزاوار آمد؛ ما واقعاً باید (عذاب را) بچشیم.*و شما را گمراه کردیم؛ زیرا خودمان گمراه بودیم.*پس، در حقیقت، آنان در آن روز در عذاب، شریک یکدیگرند.*(آری،) ما با مجرمان چنین رفتار می کنیم.* چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می شد: خدایی جز خدای یگانه نیست، تکبر می ورزیدند.*و می گفتند: آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟* ولی نه! (او) حقیقت را آورده و فرستادگان را تصدیق کرده است.*در واقع، شما عذاب پُر درد را خواهید چشید.*و جز آن چه می کردید جزا نمی یابید.*مگر بندگان پاکدل خدا.*آنان روزی معین خواهند داشت.* (انواع) میوه ها؛ و آنان مورد احترام خواهند بود.*]

۱) ابن بابویه، از ابو القاسم، علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از حضرت امام علی النّقی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان، از پدران بزرگوارشان، از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا ابو بکر به منزله گوش من و عمر به منزله چشم من و عثمان به منزله قلب من می‌باشند. روز بعد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، حال آن که امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام و ابو بکر و عمر و عثمان نزد ایشان بودند. به ایشان عرض کردم: ای پدر! شنیدم که درباره این یارانت سخنی گفتی، آن سخن چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله، سپس به آنها اشاره کرد و فرمود: اینان گوش و چشم و قلب هستند و به زودی درباره ولایت این وصیّ من بازخواست می‌شوند و به حضرت علی علیه السلام اشاره کرد؛ آن گاه فرمود: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا»(۱) [زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.]؛ سپس فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند! در روز قیامت همه امّت من بر جای خود نگه داشته می‌شوند و درباره ولایت او بازخواست می‌شوند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»(۲).

ص:۶۷۰

۱- [۱] - اسراء/ ۳۶.

۲- [۲] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۸۶.

۲) و از وی، از محمّـد بن عمر حافظ جِعابی، از عبـد الله بن محمّـد بن سـعید بن زیاد از اصل کتاب او، از پدرش، از حفص بن عمر عُمَری، از عِصام بن طَلیق، از ابو هارون، از ابو سـعید، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـئُولُونَ» فرمود: درباره ولایت علی علیه السلام است، این که در برابر او چه رفتاری پیشه کردند، حال آن که خداوند عزّ و جلّ آنان را آگاه ساخته که او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه می‌باشد.

۳) ابو الحسن شاذانی، از ابو سـعید خُدری روایت کرده است که وی گفت: از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیدم که فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال به دو فرشـته فرمان می‌دهد تا بر [پل] صـراط بنشـینند، پس هر کس جواز علی بن ابی طالب را همراه داشته باشـد، از آن می‌گـذرد و هر کس جواز امیر مؤمنان را نداشـته باشد، خداوند او را با سـر به سوی آتش دوزخ واژگون می‌کنـد و این همـان کلام خداونـد متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـئُولُونَ». عرض کردم: پـدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! جوازی که علی علیه السلام عطا می‌کند چیست؟ فرمود: بر آن نوشته شده است: هیچ خدایی جز الله نیست، محمّد رسول خداست و امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، وصیّ رسول خداست.(۱)

۴) شـیخ در امالی، از ابو محمّد فحّام، از ابو الفضل محمّد بن هاشم هاشـمی صاحب [کتاب] الصّلاه در سامرّاء، از ابو هاشم بن قـاسم، از محمّـد بن زکریـا بن عبـد الله جوهری بصـری، از عبـد الله بن مُثَنّی، از ثُمـامه بن عبـد الله بن اَنَس بن مالـک، از پدرش، از جدّش، از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و صـراط بر روی دوزخ قرار گیرد، تنها کسانی از آن می‌گذرنـد که جوازی دربردارنده ولایت علی بن ابی طالب به همراه داشـته باشـند و این همان کلام خداونـد متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـئُولُونَ»، یعنی درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۲)

۵) محمّد بن عباس، از صالح بن احمد، از ابو مُقاتِل، از حسین بن حسن، از

۱- [۱] - مائه منقبه، ص ۳۶، ح ۱۶.

۲- [۲] - امالی، ج ۱، ص ۲۹۶.

حسین بن نصر بن مُزاحِم، از قاسم بن عبد الغفّار، از ابو الأحوص، از مُغیره، از شعبی، از ابن عباس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» گفت: درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است(۱).

۶) ابن شهرآشوب، از شیرازی در کتابش، از ابو معاویه ضَریر، از اعمش، از مسلم بَطین، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند به دوزخ بان فرمان می‌دهد که دوزخ‌های هفت گانه را برافروزد و به رضوان فرمان می‌دهد که بهشت‌های هشت گانه را آزین بندد و می‌فرماید: ای میکائیل! صراط را بر روی دوزخ بگستران و ای جبرئیل! ترازوی عدالت را به زیر عرش قرار ده و ندا سرده: ای محمّد! امّت خود را برای حساب به پیش آور؛ سپس خداوند متعال فرمان می‌دهد تا هفت پل بر روی صراط قرار گیرد که هر پل، هفده هزار فرسخ درازا دارد و بر هر یک، هفتاد هزار فرشته ایستاده است و آنها زنان و مردان این امّت را بازخواست می کنند. بر نخستین پل از ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و دوستی اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله می‌پرسند، هر که این با خود داشته باشد، همچون برقی تندرو از نخستین پل می گذرد و هر کس اهل بیت پیامبرش را دوست نداشته باشد، هرچند در نیکوکاری کردار هفتاد صدّیق را آورده باشد، با سر به سوی ژرفای دوزخ واژگون می‌شود، بر دومین پل درباره نماز، بر سومین پل درباره زکات، بر چهارمین پل درباره روزه، بر پنجمین پل درباره حج، بر ششمین پل درباره جهاد و بر هفتمین پل درباره عدل بازخواست می‌شوند. هر که از آنها بهره‌ای به همراه داشته باشد، همچون برقی تندرو از صراط می گذرد و هر کس نیاورده باشد، به عذاب دچار گردد و این همان کلام خداوند متعال است: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»؛ یعنی ای گروه فرشتگان! آنها را (یعنی بندگان را) بر روی نخستین پل برای پرسش از ولایت علی و دوستی اهل بیت علیه السلام نگه دارید.

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدند، ایشان فرمود: آنها را بر جای خود نگه می‌دارند و می‌پرسند: شما را چه شده؟ چرا همان گونه که در

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۳، ص ۴۹۲، ح ۱.

دنیا علیه علی یکدیگر را یاری کردید، در آخرت از یکدیگر پشتیبانی نمی کنید؟ خداوند متعال می‌فرماید: «بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ»؛ یعنی در برابر عذاب. سپس خداوند متعال سخن آنها را حکایت می کند: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ -تا آن جا که فرمود- بِالْمُجْرِمِينَ».(۱)

۷) از محمّد بن اسحاق، و شعبی و اعمش و سعید بن جبیر و ابن عباس و ابو نعیم اصفهانی و حاکم حَسکانی و نطنزی و بزرگانی از اهل بیت علیه السلام روایت شده است که ایشان آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»را درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و دوستی اهل بیت علیهم السلام می‌دانند.(۲)

۸) شیخ در مصباح الانوار، به اسناد از عبد الله بن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، من و علی بر صراط می‌ایستیم و هر یک شمشیری به دست می گیریم. هیچ یک از آفریدگان خدا از آن جا نگذرد، جز آن که از او درباره ولایت علی علیه السلام می‌پرسیم. هر کس بهره‌ای از آن داشته باشد نجات می‌یابد، وگرنه گردنش را می‌زنیم و او را در آتش می‌افکنیم. سپس آن حضرت علیه السلام کلام خداوند متعال را تلاوت فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ، مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ، بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ».

۹) و از وی در امالی، از محمّد بن محمّد، از ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، بنده در حضور خداوند قدم از قدم بر نمی‌دارد تا این که حق تعالی درباره چهار خصلت او را بازخواست کند: از عمرت، در چه راهی گذراندی؟ از جسمت، در چه راهی فرسودی؟ از مالت، از کجا به دست آوردی و در چه راهی خرج کردی؟ و از دوستی ما اهل بیت. مردی در آن میان عرض کرد: ای رسول خدا! نشان دوستی شما چیست؟ فرمود: دوست داشتن این شخص است، و دست خود را بر سر علی

۱- [۱] - مناقب،ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- [۲] - مناقب، ج ۲، ص ۱۵۲.

بن ابی طالب علیه السلام گذاشت.(۱)

۱۰) و از طریق مخالفان، موفق بن احمد، از ابو الأحوص، از ابی اسحاق روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» گفت: یعنی درباره ولایت علی علیه السلام.

۱۱) و از ابن شیرویه، از ابو سعید خُدری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.(۲) و از حِبری در کتابش، در حدیثی مرفوع به ابن عباس همین سخن روایت شده است.(۳)

۱۲) موفّق بن احمد در کتاب مناقب، به اسناد از ابو بَرزه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی‌دارد تا این که خداوند تبارك و تعالی درباره چهار چیز او را بازخواست کند: از عمرش که در چه راهی گذرانده، و از جسمش که در چه راهی فرسوده، و از مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده، و از دوستی ما اهل بیت. عمر بن خطّاب عرض کرد: پس از شما نشانه دوستی اهل بیت چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام کنار ایشان نشسته بود، دستش را بر سر وی گذاشت و فرمود: پس از من نشانه دوستی من، دوستی این شخص است، و اطاعت از او اطاعت از من است و مخالفت با او مخالفت با من است.(۴)

۱۳) ثعلبی در تفسیر خود، از مجاهد، از ابن عباس، از ابو القاسم قشیری، در تفسیر خود از حاکم حافظ به اسناد وی از ابو بَرزه و ابن بُطّه در [کتاب] اِبانه اش از ابو سعید خُدری، همگی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی‌دارد تا این که درباره چهار چیز بازخواست شود: از عمرش که در چه راهی گذرانده، و از جوانی‌اش که در چه راهی فرسوده، و از مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج

۱- [۱] - امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۲۴.
۲- [۲] - مناقب خوارزمی، ص ۱۹۵.
۳- [۳] - تفسیر حبری، ص ۳۱۲، ح ۶۰.
۴- [۴] - مناقب خوارزمی، ص ۳۵.

کرده، و از دوستی ما اهل بیت.(۱)

۱۴) و از ابن عباس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: سوگند به کسی که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت! خداوند از بنده هیچ کار نیکی را نمی‌پذیرد تا این که او را درباره دوستی علی بن ابی طالب بازخواست کند.(۲)

۱۵) علی بن ابراهیم گفت: کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» یعنی درباره ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام است. «بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ» یعنی در برابر عذاب. سپس خداوند عزّ و جلّ سخن آنها را حکایت کرد و فرمود: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ، قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ» یعنی فلان کس و فلان کس «قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، «فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ» عذاب را «فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ». و کلام حق تعالی «فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» تا آن جا که فرمود: «سْتَكْبِرُونَ» از جمله محکمات است، «وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله. خداوند به آنها پاسخ داد: «بَلْ جَاء بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ» یعنی پیامبرانی را که پیش از او آمدند. سپس خداوند از آن چه که برای مؤمنان فراهم ساخته است، حکایت کرد و فرمود: «أُوْلَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ» یعنی در بهشت.(۳)

۱۶) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمّد بن اسحاق مدنی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أُوْلَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ» فرمود: خدمتگزاران آن را معلوم می‌کنند و پیش از آن که دوستان خدا آن را درخواست کنند، نزد ایشان می‌برند؛ و امّا کلام خداوند عزّ و جلّ «فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ»، ایشان چیزی را در بهشت نمی‌خواهند، مگر آن که آن چیز را پیشکش ایشان می‌کنند.

۱- [۱] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- [۲] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵

«لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ...وَلَوْلَا نِعْمَهُ رَبِّی لَکُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ (۵۷)»

«لَا فِیهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا یُنزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِینٌ (۴۸) کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَّکْنُونٌ (۴۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ یَتَسَاءلُونَ (۵۰) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّی کَانَ لِی قَرِینٌ (۵۱) یَقُولُ أَئِنَّکَ لَمِنْ الْمُصَدِّقِینَ (۵۲) أَئِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَدِینُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاء الْجَحِیمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِنْ کِدتَّ لَتُرْدِینِ (۵۶) وَلَوْلَا نِعْمَهُ رَبِّی لَکُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ (۵۷)»

[نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی (و فرسودگی) می افتند. * و نزدشان (دلبرانی) فروهشته نگاه و فراخ دیده باشند. * (از شدت سپیدی) گویی تخم شتر مرغ (زیر پر) ند * پس برخی شان به برخی روی نموده و از همدیگر پرس وجو می کنند * گوینده ای از آنان می گوید: راستی من (در دنیا) همنشینی داشتم، * (که به من) می گفت: آیا واقعاً تو از باوردارندگانی؟*آیا وقتی مردیم و خاک و (مشتی) استخوان شدیم، آیا واقعاً جزا می یابیم؟* (مؤمن) می پرسد: آیا شما اطلاع دارید (کجاست؟) * پس اطلاع حاصل می کند، و او را در میان آتش می بیند. * (و) می گوید: به خدا سوگند، چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت اندازی. * و اگر رحمت پروردگارم نبود، هرآینه من (نیز) از احضارشدگان بودم.]

۱) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «لَا فِیهَا غَوْلٌ» یعنی فساد و تباهی، «وَلَا هُمْ عَنْهَا یُنزَفُونَ»؛ یعنی دستشان از آن کوتاه نمی‌شود، «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِینٌ»؛ یعنی پریان سیه چشم که دیده از نگریستن به پاکی و زیبایی آنها ناتوان می‌ماند، «کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَّکْنُونٌ» یعنی دور از دسترس، «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ یَتَسَاءلُونَ، قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّی کَانَ لِی قَرِینٌ، یَقُولُ أَئِنَّکَ لَمِنْ الْمُصَدِّقِینَ»؛ یعنی این سخن را که تو پس از مرگ زنده می‌شوی، باور می کنی؟ سپس او به همراهان خود گوید: «هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ»، «فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاء الْجَحِیمِ» آن گاه به آن همنشین خود گوید: «تَاللَّهِ إِنْ کِدتَّ لَتُرْدِینِ، وَلَوْلَا نِعْمَهُ رَبِّی لَکُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ».(۱)

۲) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاء الْجَحِیمِ» فرمود: در میان دوزخ(۱).

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَی وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۵۹)...وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ (۷۸)»

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَی وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۵۹) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۶۰) لِمِثْلِ هَذَا فَلْیَعْمَلْ الْعَامِلُونَ (۶۱) أَذَلِکَ خَیْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَهُ الزَّقُّوم (۶۲) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَهً لِّلظَّالِمِینَ (۶۳) إِنَّهَا شَجَرَهٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیم (۶۴) طَلْعُهَا کَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّیَاطِینِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ لَآکِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِیم (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیم (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءهُمْ ضَالِّینَ (۶۹) فَهُمْ عَلَی آثَارِهِمْ یُهْرَعُونَ (۷۰) وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَکْثَرُ الْأَوَّلِینَ (۷۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِیهِم مُّنذِرِینَ (۷۲) فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُنذَرِینَ (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ (۷۴) وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ (۷۵) وَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ (۷۶) وَجَعَلْنَا ذُرِّیَّتَهُ هُمْ الْبَاقِینَ (۷۷) وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ (۷۸)»

[(واز روی شوق می گوید:) آیا دیگر روی مرگ نمی بینیم،* جز همان مرگ نخستین خود؟ و ما هرگز عذاب نخواهیم شد؟*راستی که این همان کامیابی بزرگ است.* برای چنین (پاداشی) باید کوشندگان بکوشند.*آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زَقّوم؟!* در حقیقت، ما آن را برای ستمگران (مایه آزمایش و) عذابی گردانیدیم.* آن، درختی است که از قعر آتش سوزان می روید،*میوه اش گویی چون کلّه های شیاطین است،* پس (دوزخیان) حتماً از آن می خورند و شکم‌ها را از آن پر می کنند،* سپس ایشان را بر سر آن، آمیغی از آب جوشان است؛*آنگاه بازگشتشان بی گمان به سوی دوزخ است،*آنها پدران خود را گمراه یافتند،* پس ایشان به دنبال آنها می شتابند.*و قطعاً پیش از آنها بیشتر پیشینیان بـــــــــــه گمراهی افتادند* وحال آن که مسلماً در میانشان هشداردهندگانی

ص:۶۷۷

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

فرستادیم.* پس ببین فرجام هشدارداده شدگان چگونه بود.* به استثنای بندگان پاکدل خدا.*و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننــده بـودیم.*و او و کسـانش را از انــدوه بزرگ رهانیـدیم.* و (تنهـا) نسـ___ل او را بـاقی گـذاشتیم.* و در میـان آیندگان (آوازه نیک) او را بر جای گذاشتیم.*]

۱) حسـین بن سعید در کتاب زهد، از نضر بن سوید، از دُرُست، از ابو مَغرا، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: به یـاد دارم کسـی از حضـرت امـام محمّـد بـاقر علیه السـلام روایت کرد که ایشـان فرمود: وقـتی خداونـد بهشتیـان را به بهشت و دوزخیـان را به دوزخ در می‌آورد، مرگ را به شـکل یـک قوچ می‌آورنـد و آن را میان بهشت و دوزخ نگه می‌دارنـد؛ سـپس منادی آن چنان که تمامی آن دو گروه بشـنوند، ندا می‌دهد: ای بهشتیان! ای دوزخیان! چون آنها این ندا را بشنوند، همگی به سویش رو می کننـد؛ آن گـاه به آنهـا می گویـد: آیـا می‌دانیـد این چیست؟ این همان مرگی است که در دنیا از آن در هراس بودید. بهشتیان می گویند: خداوندا! راه مرگ را بر ما باز مکن. دوزخیان می گویند: خداوندا! راه مرگ را بر ما باز کن. سـپس مرگ را همچون گوسـفندی سـر می‌برند و منادی ندا سر می‌دهد: هرگز مرگی در کار نیست، جاودانگی را باور کنید. در آن دم بهشتیان چنان شادمان می‌شوند که اگر بنا بود کسـی در آن روز از شادی جان دهد، هر آینه همگی جان می‌سپردند؛ سپس حضـرت علیه السلام این آیات را تلاوت فرمود: «أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هَـذَا فَلْيَعْمَـلْ الْعَامِلُونَ» و از نهاد دوزخیان چنان آهی برآیـد که اگر بنا بود کسـی از ناله جان دهـد، هر آینه همگی جان می‌باختند و این همان کلام خداوند عزّو جلّ است: « وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْـرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ»(۱) [و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که داوری انجام گیرد].

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مهزیار و حسن بن محبوب، از نضـر بن سوید، از درست، از ابو بصـیر، از حضـرت امام محمّـد باقر علیه السـلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآیند، مرگ را نزدشان می‌آورنـد و میان بهشت و دوزخ همچون قوچی سـر می‌برند. سـپس به آنها می گویند: جاودان باشـید که هرگز مرگی در کار نیست؛ آن گاه بهشتیان می گویند:

۱- [۱] - مریم/ ۳۹ و الزهد، ص ۱۰۰، ح ۲۷۳.

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأَولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلْ الْعَامِلُونَ». سپس خداوند عز و جلّ فرمود: «أَذَلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّوم، إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ» فتنه در اين جا به معناى عذاب است، «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيم، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ، فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» اين از محكمات است، «ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيم» يعنى عذابى در پى عذاب (عذابى پيوسته) «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيم، إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءهُمْ ضَالِّينَ، فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ» يعنى دنباله روى مى كننـد «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ» يعنى پيامبران را «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ» يعنى امّت هاى هلاك شـده، سپس خداونـد عزّ و جلّ از نداى پيامبران ياد مى كند: «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» تا آن جا كه فرمود: «فِي الْآخِرِينَ».(۱)

۳) سپس على بن ابراهيم گفت: در روايت ابو جارود از حضـرت امام محمّـد باقر عليه السـلام آمـده است كه ايشان درباره كلام خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ» فرمود: حق و پيامبرى و كتاب آسمانى و ايمان در دودمان نوح به جاى ماند، امّا همه كسانى كه از فرزنـدان آدم بر روى زمين زنـدگى مى كننـد، از فرزندان نوح نيستند؛ چرا كه خداوند متعال در كتاب خود فرمود: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» [فرموديم در آن (كشتى) از هر حيوانى يك جفت با كسانت حمل كن، مگر كسى كه قبلاً درباره او سخن رفته است] در ميان آنها «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» [و كسانى كه ايمان آورده انـد و با او جز (عـده) انـدكى ايمان نياورده بودنـد](۲) و نيز فرمـود: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» [(اى) فرزندان كسانى كه (آنان را در كشتى) با نوح برداشتيم](۳).

۴) ابن بابويه، از محمّـد بن على ماجيلويه و محمّد بن موسى بن متوكل و احمد بن محمّد بن يحيى عطار، همگى، از محمّد بن يحيى عطار، از حسين بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از محمّد بن سنان، از اسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو، از عبد الحميد بن ابى ديلم، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت

۱- [۱] - تفسير قمى، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- [۲] - هود/ ۴۰.

۳- [۳] - اسراء/ ۳ و تفسير قمى، ج ۲، ص ۱۹۶.

کرده است که ایشان فرمود: پس از آن که نوح از کشتی فرود آمد، پنجاه سال زندگی کرد؛ سپس جبرئیل [از سوی خداوند متعال] نزد وی آمد و گفت: ای نوح! پیامبری تو به پایان رسید و روزگارت به سرآمد. اسم اکبر و میراث دانش و نشانه‌های دانش پیامبری خود را در نظر آور و به پسرت سام واگذار کن؛ چرا که من زمین را بر جای نمی‌گذارم، جز آن که دانایی در آن باشد تا راه فرمان برداری از من به وسیله او شناخته شود و چون پیامبری رخت از جهان بربست، تا برانگیخته شدن پیامبری دیگر، او راه نجات باشد و هرگز مردمان را بدون حجتی که به سوی من فراخواند و به راه من رهنمون شود و از امر من آگاه باشد، وانگذارده‌ام. من در میان هر قوم راهنمایی مقدّر کرده‌ام که نیک‌بختان به دست او هدایت می‌شوند و او حجتی بر سیه... بختان است.

امام صادق علیه السلام فرمود: این گونه نوح علیه السلام، اسم اکبر و میراث دانش و نشانه‌های دانش پیامبری خود را به پسرش سام واگذار کرد، امّا حام و یافث دارای هیچ دانشی نبودند که از آن بهره‌مند شوند. نوح علیه السلام نوید ظهور هود علیه السلام را به ایشان داد و فرمان داد تا از او پیروی کنند و هر سال وصیت او را بگشایند و آن را بخوانند و همان روز را عید بگیرند، همان گونه که آدم علیه السلام به آنها دستور داده بود؛ امّا فرزندان حام و یافث ستمگری پیشه کردند و فرزندان سام بدین سبب دانشی را که نزد خود داشتند، پنهان کردند و این چنین پس از نوح، دولت حام و یافث بر سام چیره شد و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است: «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ»؛ یعنی پس از نوح دولت ستمگران بر جای ماند و خداوند متعال، محمّد صلی الله علیه و آله را (در چیره شدن) بر آنها یاری کرد. سِند و هند و حَبَش از فرزندان حام، و عرب و عجم از فرزندان سام زاده شدند و در روزگار حضرت محمّد صلی الله علیه و آله دولت اینان بر آنها چیره شد و در میان فرزندان سام، وصیت نوح از دانایی به دانایی دگر ارث رسید، تا این که خداوند عزّ و جلّ حضرت هود علیه السلام را برانگیخت. (۱)

ص: ۶۸۰

۱- [۱] - کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳.

«وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (۸۳) »

[و بی گمان، ابراهیم از پیروان اوست.]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو عباس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از نضر بن سوید، از سماعه، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: «این اسم مبارکتان باد!» عرض کردم: فدایت شوم! کدام اسم؟ فرمود: «شیعه». عرض شد: مردم به خاطر این اسم ما را سرزنش می کنند. فرمود: آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» و نیز فرمود: «فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِيعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ»(۱) [آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست]، پس این اسم مبارکتان باشد.(۲)

۲) شرف الدین نجفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: کلام خداوند عزّ و جل: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» یعنی ابراهیم از شیعیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از این رو از شیعیان علی علیه السلام است، هر کس شیعه علی باشد، شیعه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.(۳)

۳) وی گفت: روایتی که در ادامه می‌آید، این تأویل را که ابراهیم شیعه امیر مؤمنان است، تأیید می کند: شیخ محمّد بن عباس، از محمّد بن وَهبان، از ابو جعفر محمّد بن علی بن رحیم، از عباس بن محمّد، از پدرش، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابو بصیر یحیی بن ابی القاسم روایت کرده است که وی گفت: جابر بن یزید جعفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر آیه «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» پرسید، ایشان فرمود: هنگامی که خداوند سبحان، ابراهیم علیه السلام را آفرید، دیدگان او را گشود، ابراهیم نظر افکند و در کنار عرش نوری بدید، عرض کرد: خداوندا! این نور چیست؟ خداوند فرمود: این نور محمد، برگزیده آفریدگان من است. در کنار آن نور، نور دیگری دید، عرض کرد: خداوندا! این نور چیست؟ خداوند فرمود: این نور علی بن ابی طالب، یاور دین من است. در کنار آن

۱- [۱] - قصص / ۱۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۵، ح ۸.

دو نور، سه نور دیگر دیـد، عرض کرد: خداوندا! این نورها چیست؟ خداوند فرمود: این نور فاطمه است. او دوست داران خود را از آتش دوزخ دور می گردانـد و نیز نور دو فرزند او، حسن و حسـین می‌باشد. ابراهیم نُه نور دیگر دید که ایشان را در میان گرفته بودنـد، عرض کرد: خداونـدا! این نورهای نُه گانه چیست؟ خداوند فرمود: ای ابراهیم! اینان امامانی از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها می‌باشند.

ابراهیم علیه السـلام عرض کرد: خداونـدا! به حق آن پنـج تن، این نُه تن را به من معرفی کن. خداوند فرمود: ای ابراهیم! اولین ایشان علی بن حسین، و پسر او محمّد، و پسر او جعفر، و پسر او موسی، و پسر او علی، و پسر او محمّد، و پسر او علی، و پسر او حسـن، و پسر او حجـت قـائم علیهـم السـلام اسـت. ابراهیـم علیـه السـلام عرض کرد: خداونـدا و مهـترا! نورهـایی می بینم که گرداگرد ایشان حلقه‌زده‌انـد و کسـی جز تو نمی‌تواند آنها را بشـمارد. خداوند فرمود: ای ابراهیم! اینان شـیعیان ایشان هسـتند، شیعه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب. ابراهیم علیه السـلام عرض کرد: شـیعیان او چگونه شناخته می‌شوند؟ خداوند فرمود: پنجاه و یک رکعت نماز گزاردن، خوانـدن بسم الله الرحمن الرحیم با صـدای بلنـد، قنوت خواندن پیش از رکوع و انگشتر در دسـت راست کردن. آن گاه ابراهیم عرض کرد: خداوندا! مرا از شـیعیان امیر مؤمنان قرار ده. از این رو خداوند در کتاب خود فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»(۱).

۴) سـپس شرف الدین گفت: روایتی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه می‌آید نیز بر این امر دلالت دارد که ابراهیم علیه السـلام و تمامی پیامبران و فرسـتاده شدگان از شیعیان اهل بیت علیهم السلام می‌باشند. ایشان فرمود: هیچ کس جز خدا و رسول او و ما و شیعیان ما به جای نمی‌ماند، مگر آن که در آتش دوزخ افکنده شود(۲).

۵) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر کلام خداوند متعال: «بَلَى

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۶، ح ۹.
۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۷، ح ۱۰.

مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»(۱) [آری، کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] فرمود: گناهی که او را در میان می گیرد، همان گناهی است که او را از جرگه دین خدا خارج می کند و از ولایت او بی‌بهره می‌سازد و در خشم او می‌افکند. آن گناه، شرک و کفر به خدا و کفر به پیامبری محمّد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و کفر به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر گوشه آن او را در میان می گیرد؛ یعنی کردارش را فرا می گیرد و همه را باطل می کند و از بین می‌برد. کسانی که به این گناه فراگیر دست می‌یازند، اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتن علی علیه السلام کاریست نیک که با وجودش هیچ گناهی- اگرچه بزرگ باشد- زیانی نمی... رساند، جز این که دوستدار او به سختی های دنیا دچار گردد تا از گناه پاک شود و به برخی از عذاب های آخرت گرفتار گردد تا این که با شفاعت سروران پاک و پاک دامن خویش از آن رهایی یابد و دوست داشتن دشمنان علی و مخالفت با او گناهی است که با وجودش هیچ چیز بهره‌ای نمی‌رساند، جز این که دشمنان او در دنیا به خاطر طاعاتشان از نعمت و تندرستی و آسودگی بهره‌مند گردند و چون به آخرت درآیند، تنها عذاب پایدار است که نصیبشان می‌شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا هر کس ولایت علی را انکار کند، هرگز بهشت را با چشم خود نمی‌بیند؛ جز این که به بهشت می‌نگرد تا بداند اگر دوستدار علی می‌بود، بی شک آن جا سرا و اقامتگاه و جایگاهش می‌شد، و این گونه افسوس و پشیمانی بر او افزون می گردد. همانا کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید و دوستانش را پاس دارد، هرگز دوزخ را به چشم خود نمی‌بیند؛ جز این که به دوزخ می‌نگرد و به او می گویند: اگر شیوه‌ای جز این داشتی، بی شک این جا اقامتگاه تو می‌شد و اگر او ستمی جز کفر به علی علیه السلام بر خود کرده باشد، دمی از آتش دوزخ به او می‌رسد تا به سان گرمابه‌ای که چرک از او می‌زداید، او را پاک گرداند و آن گاه با شفاعت دوستان خود از آن جا (به بهشت) منتقل می شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت شیعه ما! دیر یا زود بهشت شما را درخواهد یافت، امّا در به دست آوردن درجات

۱- [۱] - بقره/ ۸۱.

آن از هم پیشی گیرید.

عرض شد: آیا از میان دوستداران شما و دوستداران علی علیه السلام کسی به دوزخ می‌رود؟ فرمود: هر کس جان خود را به مخالفت با محمّد و علی آلوده کرده باشد و در حرام خدا افتاده باشد و به مردان و زنان مؤمن ستم روا داشته باشد و از احکام شریعت اسلام سرباز زده باشد، در روز قیامت آلوده و چرکین وارد می‌شود و در آن جا محمّد و علی به او می‌فرمایند: ای فلان کس! تو چرکین و آلوده‌ای، پس شایسته هم‌نشینی با دوستان برگزیده خود و هم آغوشی پریان خوب رو و (همراهی با) فرشتگان درگاه خداوند نمی‌باشی و به آن چه در این جا فراهم است، دست نمی‌یابی، مگر این که آن چه در این جا برپا شده، تو را از گناهانت پاک گرداند؛ آن گاه به بالاترین طبقه آتش دوزخ درآید و به سزای برخی از گناهانش در عذاب افتد. تنی دیگر از آنها به سزای برخی از گناهانش به سختی‌های محشر گرفتار شود. سپس فرستادگان دوستانش که از زمره نیکان شیعه می‌باشند، همچون پرنده‌ای که دانه بر می چیند، او را از آن میان بر می گیرند.

تنی دیگر از ایشان که بار گناهانش کمتر و سبک تر است، در دنیا به دست فرمانروایان و دیگر کسان در تنگنا و گرفتاری می‌افتد و درد و رنج به جسمش راه می‌یابد تا گناهانش زدوده شود، و در حالی به قبر سرازیر گردد که از گناه پاک شده است.

تنی دیگر از ایشان چون در آستانه مرگ قرار گیرد، مرگش به درازا می کشد و جان سپردنش دشوار می گردد و این چنین تاوان گناه پس می‌دهد. اگر چیزی از گناهانش بر جای بماند و بر او سنگینی کند، در همان روز به دل درد و لرز دچار می شود. پس اطرافیانش اندک می‌شوند و به خواری می‌افتد و این چنین تاوان گناه پس می‌دهد. اگر باز چیزی از گناهانش بر جای بماند، پس از مرگ، او را می‌آورند و به خاک می‌سپارند و با گور بر جا می گذارند و از مزارش پراکنده می‌شوند و این چنین از گناه پاک می‌شود. اگر بار گناهانش بیشتر و سنگین‌تر باشد، سختی‌های عرصات قیامت آن را از او می زداید، اگر باز به گناهانی بیشتر و بزرگتر آلوده باشد، طبقات بالای دوزخ گناهانش را پاک می کند. اینان در میان دوستداران ما سخت... ترین عذاب را می کشند و بزرگترین گناهان را دارند و البته آنها شیعه ما نامیده نمی‌شوند، بلکه دوستدار ما و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما نام می

ص:۶۸۴

گیرند، چرا که شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و نشانه‌های ما را در پیش گیرد و به کردار ما اقتدا کند.(۱)

۶) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! فلان کس به حریم همسایه‌اش چشم می‌اندازد و اگر انجام کار حرامی برایش دست دهد، از آن دوری نمی‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: او را نزد من آورید. مرد دیگری گفت: ای رسول خدا! او از شیعیان شماست که به ولایت شما و علی علیه السلام باور دارد و از دشمنانتان بیزاری می‌جوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگو او شیعه ماست، این دروغ است. همانا شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و کردار ما را در پیش گیرد، حال آن که آن چه درباره آن مرد بیان کردی، در کردار ما نیست.

مردی به امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: فلان کس که از شیعیان شماست، با انجام گناهان بزرگ جان خود را به تباهی می‌کشد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: با این سخن، یک یا دو دروغ بر تو نوشته شد؛ اگر او در گناه، جان خود را به تباهی کشد و ما را دوست بدارد و از دشمنان ما بیزار باشد، یک دروغ بر تو نوشته شده، چرا که چنین کسی دوست دار ماست و شیعه ما نیست؛ و اگر او دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما باشد، امّا برخلاف گفته تو با انجام گناه، جان خود را به تباهی نکشد، باز یک دروغ بر تو نوشته شده است؛ چرا که او در گناه به تباهی نیفتاده است؛ حال اگر نه گناه کار باشد و نه ما را دوست بدارد و نه با دشمنان ما دشمنی کند، این گونه دو دروغ بر تو نوشته شده است.

مردی به همسر خود گفت: نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و از ایشان درباره من بپرس: آیا من از شیعیان شما هستم یا خیر؟ آن زن از حضرت سلام الله علیها پرسید و ایشان فرمود: به او بگو: اگر به آن چه تو را به آن فرمان داده‌ایم عمل می کنی و از آن چه که درباره آن به تو هشدار داده‌ایم می‌پرهیزی، تو در زمره شیعیان ما هستی، وگرنه هرگز از ایشان نمی باشی.

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۰۴، ح ۱۴۷- ۱۴۹.

زن بـازگشت و شوی خود را بـاخبر سـاخت. مرد گفت: ای وای بر من! کیست آن که از گنـاه و لغزش به دور باشـد؟ اگر این چنین است من در آتش دوزخ ماندگار خواهم بود؛ چرا که هر کس شـیعه اهل بیت نباشد، در آتش دوزخ تا ابد خواهد ماند. آن زن نزد حضـرت فاطمه سـلام الله علیها بازگشت و سـخن شوی خود را به ایشان عرض کرد. حضـرت فاطمه سـلام الله علیها فرمود: این چنین نیست. شـیعیان مـا از برترین اهـالی بهشت هسـتند، امـا دیگر دوسـتداران مـا و دوسـتان دوسـتان ما و دشـمنان دشـمنان ما و کسانی که با قلب و زبان از ما فرمان می‌برند، اگر از دسـتورات ما سرپیچی کنند و از کارهای ناپسندی که ایشان را از آن بازداشته‌ایم، دوری نکنند، در زمره شیعیان ما نیستند، با این حال اینان نیز به بهشت راه می‌یابند؛ البته پس از آن که در گرفتـاری‌هـا و نـاگواری‌هـای دنیـا و یا در سـختی‌های گوناگون عرصات قیامت و یا در عـذاب طبقه بالای دوزخ از گناه پاک شوند، تا آن جا که ما با مهر خود ایشان را از آن جا رهایی بخشیم و در کنار خود جای دهیم.

مردی به حضـرت امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! اگر در دسـتورها و هشدارهای ما فرمانبردار ما بوده باشی، راست گفته‌ای؛ امّا اگر چنین نبوده‌ای، با ادعای مقام والایی که سزاوار آن نیستی، بر گناهان خود میفزای و نگو من شـیعه شـما هسـتم، بلکه بگو: من از دوسـتان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم تا این گونه در نیکی و نیک فرجامی به سر بری.

و مردی به حضـرت امام حسـین علیه السـلام عرض کرد: ای پسـر رسول خدا! من شـیعه شـما هسـتم. حضرت علیه السلام به او فرمود: از خـدا پروا کن و هرگز چیزی را ادعا نکن که خداونـد در پاسـخت بگویـد: دروغ گفتی و با این ادعا در گناه افتادی. شیعیان ما کسانی هسـتند که دلهایشان از هر گونه نیرنگ و کینه و تباهی پاک باشد؛ بنابراین بگو: من از دوستان و دوستداران شما هستم.

و مردی به حضرت امام سجاد علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه بی‌ریای شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! اگر چنین باشد، تو همانند ابراهیم خلیل علیه السـلام هستی، کسـی که خداوند متعال درباره اش فرمود: «وَإِنَّ مِن شِیعَتِهِ لَإِبْرَاهِیمَ، إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، پس اگر دلت همچون دل اوست، تو از شیعیان ما هستی و اگر دلت همچون دل او نیست، حال آن

که او دلش از نیرنگ و کینه پاک بود، تو از دوستداران ما هستی؛ امّا اگر خود بدانی که به دروغ این سخن را گفته‌ای، هر آینه چنان به درد فلج گرفتار شوی که تا لحظه مرگ از آن رهایی نیابی و یا به جذام دچار گردی تا این گونه کفاره چنین دروغی را بدهی.

مردی بر مردی دگر فخر فروخت، او گفت: آیا بر من فخر می‌فروشی، حال آن که من شیعه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک محمّد هستم؟ در آن دم حضرت امام محمّد باقر علیه السلام به او فرمود: به پروردگار کعبه سوگند! آن چه که به خاطرش خود را بزرگ دانستی، دروغ فریبکارانه‌ای بیش نبود. ای بنده خدا! آیا بیشتر دوست داری مالت را برای خود خرج کنی یا این که آن را در راه نیاز برادران مؤمنت بپردازی؟ عرض کرد: البته برای خودم. حضرت علیه السلام فرمود: پس تو شیعه ما نیستی؛ زیرا ما بیشتر از آن که دوست داشته باشیم مالمان را برای خود خرج کنیم، دوست می داریم آن را در راه نیاز مدّعیان برادری خود بپردازیم. بنابراین بگو: من از دوستداران شما هستم، همانان که امید دارند به خاطر دوست داشتن شما نجات یابند.

به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد: امروز عمّار دهنی نزد ابن ابی لیلی، قاضی کوفه، در موردی گواهی داد. قاضی به او گفت: ای عمّار! برخیز که ما تو را می‌شناسیم و گواهی تو را نمی‌پذیریم؛ چرا که تو رافضی هستی. عمّار برخاست، در حالی که شانه‌هایش می‌لرزید و سخت می‌گریست. ابن ابی لیلی به او گفت: تو مردی از اهل دانش و حدیث هستی، اگر خوش نداری که به تو رافضی گفته شود، دست از این مرام بردار تا در زمره برادران ما باشی. عمّار به او گفت: ای فلانی! سوگند به خدا! هرگز در راهی که تو می‌پیمایی، گام نمی‌گذارم و این اشک را، هم به حال تو و هم به حال خود می... ریزم. بر خود می‌گریم، چرا که تو مرا به مقامی والا نسبت دادی، حال آن که سزاوار آن نیستم، پنداشتی که من رافضی هستم. وای بر تو! حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم نقل فرمود: نخستین کسانی که رافضی نام گرفتند، ساحرانی بودند که پس از دیدن معجزه عصای موسی علیه السلام به وی ایمان آوردند و از او خشنود شدند و راه او را در پیش گرفتند و فرمان فرعون را واگذاردند و به هر آن چه بر سرشان آمد، گردن نهادند. از این رو فرعون ایشان را رافضی نامید؛ چرا که آئین او را رفض و رد کردند. پس رافضی

کسی است که هر آن چه را خداوند متعال ناپسند شمرده است رد کند و به هر آن چه خداوند متعال فرمان داده، عمل کند. امّا چنین کسی در این روزگار کجاست؟ آری، بر حال خود می گریم؛ چرا که سخت می‌ترسم خداوند عزّ و جلّ بر باطنم نظر افکند، حال آن که من چنین نام والایی را بر خود پذیرفته‌ام و بدین سبب پروردگار عزّ و جلّ مرا مجازات کند و بگوید: ای عمّار! آیا به راستی همان گونه که او گفت تو رافضی هستی و سخنان یاوه را رد کرده‌ای و به فرمان‌های من عمل نموده‌ای؟ پس در آن جا اگر خداوند متعال بر من آسان گیرد، این ادعا از مقام من می کاهد و اگر حق تعالی بر من سخت گیرد، این ادعا مرا در کیفری جان فرسا گرفتار می کند، مگر این که دوستانم با شفاعت خود مرا دریابند؛ و امّا بر تو می گریم چون بر من نامی نهادی که سزاوارش نیستم و این گونه دروغی بس بزرگ گفتی و دلم برایت می‌سوزد؛ چرا که والاترین اسم را دگرگون کردی و آن را زبون‌ترین اسم ساختی و این گونه خود را در عذاب خداوند متعال انداختی. چگونه اندامت عذاب خداوند را به سبب سخنی چنین برمی‌تابد؟ آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر عمّار بار گناهی بزرگتر از آسمان‌ها و زمین‌ها می‌داشت، بدون شک این سخنان همه را از او می‌زدود. همانا این سخنان در پیشگاه خداوند چنان بر کردار نیک او می‌افزاید که هر ذرّه‌ای از آن را هزار بار بزرگتر از تمامی دنیا می‌سازد.

به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض شد: در بازار بر مردی گذشتیم که می گفت: من از شیعیان بی‌ریای محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام هستم. او برای فروش لباسی ندا سر می‌داد که هر کس پول بیشتری بدهد، آن را به او می فروشد. حضرت علیه السلام فرمود: کسی که ارزش جان خود را بداند، جاهلانه آن را تباه نمی کند. آیا می‌دانید مَثَل این کس چیست؟ او همچون کسی است که می گوید: من همانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار هستم، امّا کم فروشی می کند و با نیرنگ، عیب کالای خود را از چشم خریدار پنهان می کند و به هنگام خرید چیزی، قیمتی شگفت پیشنهاد می کند؛ بنابراین، پرداخت چنین قیمتی بر او واجب می‌شود، امّا وقتی دیگر خریداران می‌روند، به فروشنده می گوید: کالا را تنها به فلان قیمت می‌خرم و قیمتی می گوید که آن چه بایست بدهد، نیست؛ آیا چنین کسی همانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار است؟! پناه بر خدا که چنین باشد. امّا چنین کسی می‌تواند بگوید: من دوستدار محمّد صلی الله علیه و آله و

خاندان او هستم و دوست دوستان ایشان و دشمن دشمنان ایشان می‌باشم.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون ولایت عهدی به حضرت امام رضا علیه السلام رسید، روزی دربان حضرت علیه السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: گروهی بر در ایستاده‌اند و اجازه ورود می‌خواهند و می گویند: ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم. حضرت علیه السلام فرمود: من به کاری مشغولم، آنان را بازگردان. دربان رفت و آنان را جواب کرد. چون روز دوم شد، باز آمدند و همان سخن را گفتند و حضرت نیز همان را فرمود و دربان، آنان را جواب کرد و آنها رفتند و دوباره آمدند و تا دو ماه همین سخن را گفتند و دربان آنها را جواب می کرد. در آخر آنان از شرفیابی ناامید شدند و به دربان گفتند: به مولای ما بگو: ما شیعیان پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و از آن جا که ما را به حضور خود نپذیرفته‌ای، دشمنانمان بر ما شاد شده‌اند، ما این بار باز می گردیم و به ناچار از دیار خود می گریزیم، چرا که از این برخورد به شرمساری و خواری افتاده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم رنج سرزنش دشمنان خود را برتابیم. حضرت امام رضا علیه السلام به دربان فرمود: بگذار تا وارد شوند. آنان وارد شدند و سلام کردند، امّا حضرت علیه السلام به آنان اجازه نشستن نداد. از این رو بر پا ماندند و عرض کردند: ای پسر رسول خدا! این چه جفا و ذلّتی است که پس از چنین انتظاری سخت بر ما روا می... داری؟ آیا پس از این هیچ آبرویی بر ما می‌ماند؟ حضرت علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ»(۱) [و هر (گونه) مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و (خدا) از بسیاری درمی گذرد]، من تنها به پروردگارم عزّ و جلّ و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امیرمؤمنان و پس از وی به پدران پاک دامن خود اقتدا کردم، ایشان شما را سرزنش کرده‌اند و من نیز از آنها پیروی کردم.

عرض کردند: چرا ای پسر رسول خدا؟ فرمود: چون ادعا کردید که شیعه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید. وای بر شما! شیعه علی، حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار و محمّد بن ابی بکر بودند، همانان که از هیچ یک از فرمان‌های علی سرپیچی نکردند و برخلاف هیچ یک از

۱- [۱] - شوری/ ۳۰.

هشدارهای او عمل نکردند، امّا شما اینک می گویید شیعه او هستید، حال آن که در بیشتر کردارتان از او سرپیچی می کنید و در بسیاری از واجبات کوتاهی می کنید و در ادای بسیاری از حقوق برادرانتان در پیشگاه خدا سستی می‌ورزید و در آن جا که نباید، تقیه می کنید و در آن جا که باید، تقیه را وا می گذارید، اگر گفته بودید دوستان و دوستداران علی و دوست دوستان او و دشمن دشمنان او هستید، سخنتان را نا به جا نمی‌یافتم، امّا مقامی والا بر خود ادعا کردید که اگر کردارتان، گفتارتان را تأیید نکند، به هلاکت می‌افتید، مگر این که مهر پروردگارتان شما را دریابد. عرض کردند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! از آن چه گفتیم به درگاه خدا آمرزش می‌طلبیم و توبه می کنیم و زین پس آن چه را به ما آموختی بر زبان می‌آوریم: ما دوستداران شما و دوستداران دوستان شما و دشمنان دشمنان شما می‌باشیم. حضرت علیه السلام فرمود: اکنون خوش آمدید، ای برادران و دوستان من! بالا بیایید، بالا بیایید. حضرت علیه السلام همچنان آنها را بالا بُرد تا همه را کنار خود نشاند، آن گاه به دربان خود فرمود: چند بار ایشان را جواب کردی؟ دربان عرض کرد: شصت بار. فرمود: شصت بار پی در پی بر ایشان وارد شو و سلام کن و سلام مرا به ایشان برسان؛ چرا که با آمرزش طلبی و توبه‌ای که کردند، گناهانشان زدوده شد و به خاطر دوستی و محبّت ایشان با ما، شایسته ارجمندی شدند. به امور ایشان و خانواده‌هایشان رسیدگی کن و از مال و دهش و هدایا بهره مندشان ساز و زیان‌هایشان را برطرف کن.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی شادمان به خدمت حضرت امام جواد علیه السلام رسید، حضرت به او فرمود: از چه رو شادمانی؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! شنیدم که پدرتان فرمود: سزاوارترین روز برای شادی بنده، روزی است که در آن، خداوند به او توفیق می‌دهد تا به برادران مؤمنش صدقه دهد و دهش نماید و نیاز ایشان را برطرف سازد. امروز ده تن از برادران نیازمند مؤمن که همه دارای زن و فرزند بودند، از فلان دیار و فلان دیار نزد من آمدند. من به تک تک ایشان چیزی عطا کردم و از این روست که شادمانم. حضرت علیه السلام فرمود: به جان خود سوگند! تو سزاوار این شادی هستی، اگر کار نیک خود را تباه نکرده باشی یا در آینده آن را تباه نکنی. مرد عرض کرد: چگونه ممکن است آن را تباه کنم، حال آن که من شیعه بی‌ریای شما هستم؟ فرمود: اکنون تو نیکی خود را

در حق برادران و دوستانت تباه کردی. عرض کرد: چگونه ای پسر رسول خدا؟ حضرت علیه السلام فرمود: این کلام خداوند عزّ و جلّ را قرائت کن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى»(۱) [ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقه های خود را با منّت و آزار، باطل مکنید]. آن مرد عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من بر آن گروهی که به ایشان صدقه دادم، هیچ منّتی نگذاشتم و هیچ آزاری نرساندم. آن حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأَذَى» و نفرموده است: آن را با منّت گذاشتن بر کسانی که به ایشان صدقه داده‌اید و یا با آزار رساندن به ایشان از بین نبرید و نفرمود که آزار رساندن فقط در این جاست. آیا در نظرت آزار رساندن به آن گروه که به ایشان صدقه دادی، گناهی بزرگتر است یا آزار رساندن به فرشتگان نگهبانت و فرشتگان درگاه الهی که پیرامون تو می‌آیند یا آزار رساندن به ما؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! البته آزار رساندن به شما و فرشتگان. حضرت علیه السلام فرمود: تو هم من و هم آنان را آزار دادی و صدقه‌ات را تباه کردی. عرض کرد: چرا؟ فرمود: چون گفتی: چگونه ممکن است آن را تباه کنم، حال آن که من شیعه بی... ریای شما هستم؟! وای بر تو! آیا می‌دانی شیعه بی‌ریای ما کیست؟ عرض کرد: نه. فرمود: شیعیان بی‌ریای ما، حَزقیل، همان مؤمن خاندان فرعون و یا صاحب یاسین، همان که خداوند درباره‌اش فرمود: « وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى»(۲) [(در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد] و سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار می‌باشند. آیا خود را با ایشان یکسان پنداشتی؟ آیا این چنین ما و فرشتگان را نیازردی؟ مرد عرض کرد: از خدا آمرزش می‌خواهم و به درگاهش توبه می کنم؛ امّا باید چه بگویم؟ حضرت علیه السلام فرمود: بگو: من از دوستان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما و دوست دوستان شما هستم. مرد عرض کرد: زین پس چنین می گویم، ای پسر رسول خدا! من از سخنی که شما و فرشتگان ناپسندش شمردید، توبه کردم؛ زیرا شما آن را ناروا ندانستید، جز بدان سبب که در نظر خداوند عزّ و جلّ ناروا بوده است. حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون پاداش بخشش

۱- [۱] - بقره/ ۲۶۴.

۲- [۲] -یس/ ۲۰.

هایت به سوی تو بازگشت و تباهی از تو دور شد.(۱)

۷) ابو یعقوب یوسف بن زیاد و علی بن سیار روایت کردند: شبی در اتاق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خدمت ایشان بودیم؛ در آن زمان حاکم آن سامان، آن حضرت (علیه السلام) را بسیار گرامی می‌داشت و اطرافیان وی، ایشان را بسیار ارج می‌نهادند. در همان حال حاکم شهر یعنی حاکم جِسرَین، در حالی که مردی را دست بسته به همراه داشت، از آن جا می‌گذشت. امام حسن عسکری علیه السلام از دریچه اتاق خود بیرون را می‌نگریست. چون حاکم، آن حضرت (علیه السلام) را دید، به احترام ایشان از چهارپای خود پیاده شد. امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود: به جای خود برگرد. او کمر خم کرد و بر چهارپای خود بازگشت، سپس عرض کرد: ای پسر رسول خدا! این مرد را امشب، بر یک دکان صرّافی گرفتم. از آن جا که پنداشتم می‌خواهد راهی به دکان باز کند و از آن دزدی کند، او را دستگیر کردم. روش من چنین است که در میان دستگیرشدگان، کسی را که به او بدگمان شده‌ام، پانصد تازیانه می‌زنم تا به خاطر گوشه‌ای از گناهانش مجازات شود و روزی نرسد که کسی نزد من بیاید و بپرسد با چنین کسی چه کار کرده‌ام و پاسخی برایش نداشته باشم. چون خواستم این مرد را نیز تازیانه بزنم، به من گفت: از خدا پروا کن و خود را در خشم او گرفتار نکن، چرا که من شیعه علی و شیعه امام روزگار خود، پدر آن بزرگوار که به امر خدا به پا می‌خیزد می‌باشم، من از او دست کشیدم و گفتم: تو را نزد آن حضرت (علیه السلام) می‌برم، اگر تو را در شمار شیعیان دانست، آزاد می‌شوی وگرنه هزار تازیانه به تو می‌زنم و سپس دست و پایت را قطع می‌کنم. اکنون او را به حضور شما آورده‌ام ای پسر رسول خدا! آیا او چنان که ادعا می‌کند، شیعه علی علیه السلام است؟ حضرت علیه السلام فرمود: پناه بر خدا! این مرد شیعه علی نیست و به سزای آن که خود را شیعه علی علیه السلام پنداشته، خداوند او را در دست تو گرفتار کرده است. حاکم گفت: امر او را بر من هموار کردی. اینک پانصد تازیانه بر او می‌زنم و دیگر باکی از این کار نخواهم داشت. او را به دوردست برد و گفت: این مرد را بر زمین بخوابانید، چون با او چنین کردند. یک جلّاد بر سمت راست او و

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ، ص ۳۰۷، ح ۱۵۰- ۱۶۰.

جلّادی دیگر بر سمت چپ او گماشت و گفت: بزنیدش. آن دو جلّاد تازیانه‌های خود را بر او فرود آوردند، امّا هیچ ضربه‌ای به پشت او نخورد و هر چه زدند بر زمین نشست. حاکم به ستوه آمد و گفت: وای بر شما! چرا زمین را می‌زنید؟ بر پشت او تازیانه زنید. دوباره پشت او را نشان گرفتند، امّا این بار دست‌هایشان خطا رفت و تازیانه هر یک به دیگری خورد و داد و فریادشان برخاست. حاکم گفت: وای بر شما! مگر دیوانه شده‌اید؟ چرا یکدیگر را می‌زنید؟ این مرد را بزنید. آن دو گفتند: ما همین کار را می‌کنیم و تنها او را نشانه می‌گیریم، امّا دست‌هایمان خطا می‌رود و ضربه‌هایمان به خودمان می‌خورد. حاکم گفت: ای فلانی و ای فلانی! و چهار تن دیگر را فراخواند و در کنار آن دو ایستادند و گفت: او را در میان گیرید. آنان چنین کردند و چون خواستند مرد را بزنند، دستهایشان خطا رفت و تازیانه‌هایشان به هوا رفت و بر بدن حاکم نشست. او از چهارپایش بر زمین افتاد و فریاد زد: مرا کشتید، خدا شما را بکشد! این چه کاری است که می‌کنید؟ آنها گفتند: ما تنها این مرد را زدیم. حاکم به چند نفر دیگر گفت: این مرد را بزنید. آنها آمدند و باز حاکم را زدند. گفت: وای بر شما! چرا مرا می‌زنید؟ گفتند: به خدا سوگند! ما تنها این مرد را می‌زنیم. حاکم گفت: اگر مرا نمی‌زنید، پس این زخم ها بر سر و صورت و بدن من از کجا پدید آمد؟ گفتند: دست های ما بشکند، اگر تو را نشان گرفته باشیم! مرد گرفتار به حاکم گفت: ای بنده خدا! آیا از این همه لطف که ضربه‌های تازیانه را از من دور می‌کند، عبرت نمی‌گیری؟ وای بر تو! مرا نزد امام علیه السلام برگردان و به فرمان ایشان سرسپار. حاکم او را خدمت حضرت علیه السلام بازگرداند و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! از کار این مرد در شگفتم. فرمودید که او از شیعیان شما نیست و هر کس شیعه شما نباشد، ناگزیر شیعه شیطان است و در آتش دوزخ جای دارد. امّا چنان معجزاتی از او دیدم که تنها از پیامبران دیده شده! حضرت به او فرمود: بگو: و یا از جانشینان ایشان. سپس فرمود: ای بنده خدا! این مرد در این که ادعا کرده از شیعیان ماست دروغ گفته، امّا اگر خود می‌دانست که دروغ می‌گوید و آگاهانه چنین می‌گفت، بدون شک به تمام در عذاب تو گرفتار می‌شد و سی سال در سیاه چال بر جای می‌ماند؛ امّا خداوند متعال بر او رحم کرد و پذیرفت که او از این سخن، معنایی دگر را در نظر داشته و آگاهانه دروغ نگفته است؛ امّا تو ای بنده خدا! بدان که خداوند عزّ و جلّ او را از

دست تو رهایی بخشیده، پس او را رها کن، چرا که او از دوستان و دوستداران ماست، اگرچه از شیعیان ما نیست. حاکم عرض کرد: در نظر ما این کلمات همه به یک معناست، مگر تفاوتی بین آنها می‌باشد؟ حضرت علیه السلام فرمود: تفاوت در این است که شیعیان ما نشانه‌های ما را دنبال می‌کنند و در امر و نهی ما، از ما فرمان می‌برند، چنین کسانی شیعیان ما هستند. امّا کسانی که در بسیاری از واجبات خود از ما سرپیچی می‌کنند، هرگز از شیعیان ما نیستند. سپس امام علیه السلام به حاکم فرمود: تو نیز دروغی گفتی که اگر آگاهانه می‌بود، خداوند عزّ و جلّ به هزار ضربه تازیانه گرفتارت می‌کرد و سی سال در سیاه چال می‌افکندت. عرض کرد: ای پسر رسول خدا! چه دروغی؟ فرمود: پنداشتی که از او معجزه دیده‌ای، حال آن که معجزه، کار او نیست، بلکه کار ماست و خداوند متعال این معجزات را در کار او نشان داد تا نشانه‌های مسلّم ما را آشکار سازد و بزرگی و ارجمندی ما را نمایان کند. امّا اگر می‌گفتی: در کار او معجزاتی دیدم، سخنت را ناروا نمی‌شمردم. آیا زنده شدن مردگان به دست عیسی علیه السلام معجزه نبود؟ حال این معجزه، کار مردگان بود یا عیسی؟ آیا همو نبود که از گل پرنده‌ای ساخت و آن گاه معجزه شد و پرنده به خواست خدا پر گشود؟ حال این معجزه، کار پرنده بود یا عیسی؟ آیا مسخ آنان که با خواری به بوزینه تبدیل شدند، معجزه نبود؟ حال این معجزه، کار بوزینه‌ها بود یا پیغمبر آن روزگار؟

در آن هنگام حاکم گفت: از خداوند آمرزش می‌خواهم و به درگاهش توبه می‌کنم.

سپس آن حضرت (علیه السلام) به مردی که گفته بود شیعه علی علیه السلام است، فرمود: ای بنده خدا! تو شیعه علی علیه السلام نیستی، بلکه دوستدار او می‌باشی. همانا شیعیان علی علیه السلام آنانند که خداوند متعال درباره ایشان فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»(۱) [و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند]، کسانی که به خداوند ایمان آوردند و او را به صفاتش توصیف کردند و او را از صفات دیگر پاک و منزّه دانستند و گفتار محمّد صلی الله

۱- [۱] - بقره/ ۸۲.

علیه و آله را راست دانستند و همه کردارش را درست برشمردند و گفتند: همانا پس از او علی سرور و پیشوا و بزرگوار و رادمردی است که هیچ کس در میان امّت محمّد با او هم پایی نکند و اگر همگی در کفه‌ای از ترازو گرد هم آیند، هرگز با کفه او برابری نکنند، بلکه او همچون برتری آسمان و زمین بر ذرّه‌ای ناچیز، بر تمامی آنها برتری یابد؛ و شیعیان علی علیه السلام آنانند که از سر رسیدن و یا در آغوش کشیدن مرگ در راه خدا هیچ باک ندارند و شیعیان علی علیه السلام آنانند که به خاطر برادرانشان از خود می گذرند، هرچند خود در بی‌نوایی به سر برند، و آنانند که خداوند آنها را در راهی که از آن بازداشته نمی‌بیند و راهی را که به سوی آن فرمان داده، خالی از ایشان نمی‌یابد و شیعیان علی علیه السلام آنانند که در ارج نهادن به برادران مؤمن خود به علی اقتدا می کنند. آن چه می گویم نه این که سخن خودم، بلکه سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. خداوند متعال درباره آنها فرمود: «وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» پس از باور داشتن به توحید و نبوّت و امامت، تمامی واجبات را به جا می‌آورند که دو امر در این میان از همه واجب‌تر است: یکی ادای حقوق برادران دینی و دیگری تقیه کردن در برابر دشمنان خداوند عزّ و جلّ.(۱)

«إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴)»

[آنگاه که با دلی پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد.]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» گفت: یعنی پاک از شک و تردید.(۲)

۲) طبرسی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: با دلی پاک از هر آن چه جز خداوند متعال که به هیچ چیز جز او وابسته نیست.(۳)

معنای این آیه در حدیثی مربوط به آیه قبلی از حضرت امام سجاد علیه السلام بیان

۱- [۱] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ۳۱۶، ح ۱۶۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۷.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۱۷.

شد.

«فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ (٨٨) فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ (٨٩)»

[پس نظری به ستارگان افکند،* وگفت: من کسالت دارم.*]

١) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، در حدیثی مرفوع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ* فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ» فرمود: اندیشید و به مصائبی که بر حسین علیه السلام فرود می‌آید، پی برد؛ آن گاه گفت: من از آن چه بر حسین علیه السلام فرود می آید، بیمار گشته‌ام.(١)

٢) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: تقیه جزئی از دین خداست. عرض کردم: به راستی جزئی از دین خداست؟ فرمود: آری، به خدا سوگند! جزئی از دین خداست. یوسف علیه السلام فرمود: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ»(٢) [ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید] امّا به خدا سوگند! آنها ندزدیده بودند و ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّی سَقِیمٌ»، امّا به خدا سوگند! بیمار نبود.(٣)

٣) و از وی، از حسین بن محمّد اشعری، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بودم که به ایشان عرض شد: ای پسر رسول خدا! سالم بن ابی حفصه و یارانش می گویند: شما هفتاد پهلو سخن می گویید تا راه فرار داشته باشید. حضرت فرمود: سالم از من چه می‌خواهد؟ آیا می‌خواهد همچون فرشتگان سخن گویم؟ به خدا سوگند! پیامبران هم چنین نمی گفتند، ابراهیم علیه السلام فرمود: « إِنِّی سَقِیمٌ »، حال آن که بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفت و نیز فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ

ص:۶۹۶

١- [١] - کافی، ج ١، ص ٣٨٧، ح ۵.
٢- [٢] - یوسف/ ٧٠.
٣- [٣] - کافی، ج ٢، ص ١٧٢، ح ٣.

کَبِیرُهُمْ هَذَا»(۱) [بلکه آن را این بزرگترشان کرده است]، حال آن که آن، چنین نکرده بود، امّا ابراهیم دروغ هم نگفت؛ و یوسف علیه السلام فرمود: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ»(۲) [ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید] به خدا سوگند! آنها دزد نبودند، امّا [یوسف علیه السلام] هم دروغ نگفته بود.(۳)

۴) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حُجر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره آیه «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ، فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ» فرمود: به خدا سوگند! بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفته بود.(۴)

۵) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّد بن احمد، از ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید، از مردی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «إِنِّی سَقِیمٌ» فرمود: ابراهیم بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفته بود. منظور او از بیمار، این بود که در دین خود به شک افتاده است؛ و نیز روایت شده که منظور او چنین بوده: من از آن چه بر سر حسین علیه السلام می‌آید، بیمار گشته‌ام.(۵)

۶) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمّد مالک کوفی فَزاری، از محمّد بن حسین بن زید زیّات، از محمّد بن زیاد ازدی، از مفضّل بن عمر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ»(۶) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود]، پرسیدم. ایشان درباره آن چه که پروردگار به آن ابراهیم را آزمود، فرمود: از آن جمله بود تا آفریننده خود را به قدیم بودن و یگانگی بشناسد و به هنگام نگریستن به ستارگان و ماه و خورشید، او را از همانند داشتن به دور داند. از این رو غروب ستارگان را

۱- [۱] - انبیاء/ ۶۳.

۲- [۲] - یوسف/ ۷۰.

۳- [۳] -کافی، ج ۸، ص ۱۰۰، ح ۷۰.

۴- [۴] - کافی، ج ۸، ص ۳۶۹، ح ۵۵۹.

۵- [۵] - معانی الاخبار، ص ۲۰۹، ح ۱.

۶- [۶] - بقره/ ۱۲۴.

دلیلی بر پدیده و حدیث بودن آنها، و پدیده بودن آنها را دلیلی بر وجود پدید آورنده آنها برشمرد و این گونه به او آموخت که حکم به خداوندی ستارگان نادرست است و این به آن هنگام بود که در کلام خداوند عزّ و جلّ آمده است: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»، و خداوند سبحان مقرّر فرمود که او تنها یک نگاه بیاندازد، چرا که یک نگاه تا زمانی که به نگاه دوم نرسیده، انسان را در خطا نمی اندازد و دلیل این سخن آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: ای علی! نخستین نگاه به سود تو و دومین نگاه به زیان توست و نه به سود تو.(۱)

«فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لَا...مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶)»

«فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ (۹۲) فَرَاغَ عَلَيهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيهِ يزِفُّونَ (۹۴) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶)»

[تا نهانی به سوی خدایانشان رفت و (به ریشخند) گفت: آیا غذا نمی خورید؟*شما را چه شده که سخن نمی گویید؟!*پس با دست راست، بر سر آنها زدن گرفت.*تا دوان دوان سوی او روی آور شدند.*(ابراهیم) گفت: آیا آن چه را می تراشید، می پرستید؟*با این که خدا شما و آن چه را که برمی سازید آفریده است.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابی ایوب خزاز، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آزر، پدر ابراهیم علیه السلام، پیشگوی نمرود بود و سراپا در راه فرمان او می کوشید. شبی به ستارگان نگریست و چون صبح شد به نمرود گفت: طالعی دیده‌ام شگفت. نمرود گفت: چه دیده‌ای؟ گفت: دیدم کودکی در دیارمان زائیده شود که سرنگونی ما به دست اوست و دیری نمی‌پاید که در شکم مادرش پدید آید. نمرود از این خبر در حیرت افتاد و گفت: آیا زنی او را

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۲۷، ح ۱.

باردار شده؟ گفت: نه. نمرود زنان را از مردان دور کرد و هیچ زنی را در شهر نگذاشت، مگر آن که از دسترس مردش به دور باشد. امّا آزر با زنش هم خواب شد و نطفه ابراهیم علیه السلام بسته شد. آزر بدگمان شد که مبادا خود صاحب فرزند شود. پس کسی را نزد قابله‌های آن روزگار فرستاد. آن قابله‌ها که بدون هیچ اشتباهی از وجود نطفه در رحم باخبر می‌شدند، آمدند و نظر انداختند. امّا خداوند عزّ و جلّ نطفه را به پشت رحم فرستاد و آنها گفتند: چیزی در شکم این زن نمی‌بینیم، و در دانش او رقم خورده بود که ابراهیم در آتش سوزانده خواهد شد و این رقم نخورده بود که خداوند تبارک و تعالی او را نجات خواهد داد.

چون مادر ابراهیم علیه السلام فرزند خود را به دنیا آورد، آزر خواست او را نزد نمرود ببرد تا وی را بکشد. امّا همسرش به او گفت: پسرت را نزد نمرود نبر تا به قتلش رساند. بگذار او را به سوی غاری برم و در آن جا گذارم تا خود، جان سپارد و این تو نباشی که فرزندت را کشته‌ای. آزر گفت: همین کار را بکن. مادرش او را به غاری برد و شیرش داد، سپس سنگی بر دهانه غار گذاشت و بازگشت؛ امّا خداوند عزّ و جلّ روزیِ ابراهیم را در انگشت شصتش نهاد و او شروع به مکیدن انگشت خود کرد و شیری را که از آن جاری بود، نوشید و در روزی چنان رشد کرد که دیگران در هفته‌ای رشد کنند و در هفته‌ای چنان پرورید که دیگران در ماهی پرورند و در ماهی چنان بزرگ شد که دیگران در سالی بزرگ شوند و این چنین خواست خداوند تحقق یافت. این گذشت و روزی مادر ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: اگر اجازه دهی، نزد آن کودک روم. آزر گفت: برو. او رفت و چون نزد ابراهیم علیه السلام رسید، به ناگاه با چشمانی روبرو شد که چون آفتاب می‌درخشید. او را برگرفت و در آغوش کشید و شیر داد و سپس بازگشت. وقتی آزر درباره کودک از او پرسید، پاسخ داد: او را به خاک سپردم. چندی بعد بهانه‌ای آورد و برای کاری بیرون شد و باز نزد ابراهیم علیه السلام رفت و او را در آغوش گرفت و شیر داد و بازگشت. بر این روال هرگاه بیرون می‌شد، نزد او می رفت و چنین می‌کرد. روزی چون خواست از آن جا بازگردد، ابراهیم علیه السلام دامانش را گرفت. گفت: چه می‌خواهی؟ فرمود: مرا با خود ببر. گفت باید از پدرت اجازه بگیرم. او نزد آزر رفت و از قصّه آگاهش ساخت. آزر گفت: او را بیاور و میان راه بنشان تا وقتی برادرانش از کنارش گذر می کنند، به آنها بپیوندد و این گونه شناخته

نشود. امام صادق علیه السلام فرمود: برادران ابراهیم علیه السلام بت می‌ساختند و برای فروش به بازار می‌بردند.

مادر ابراهیم علیه السلام سوی او رفت و او را با خود آورد و در میان راه بنشاند و برادرانش از کنارش گذر کردند و او به آنها پیوست. چون پدرش او را دید، مهرش به دلش نشست و خواستِ خدا تحقق یافت. روزی از روزها وقتی برادران به بت ساختن مشغول بودند، ابراهیم تیشه‌ای دست گرفت و تکّه چوبی برداشت و بتی ساخت که هرگز کسی همانندش را ندیده بود. آزر به همسرش گفت: امید دارم که از فرخندگی این پسر، نیک بهره مند شویم.

در آن دم به ناگاه ابراهیم تیشه را برداشت و بتی را که ساخته بود، شکست. پدرش از این کار سخت برآشفت و گفت: چه کردی؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: این به چه کارتان می‌آید؟ آزر گفت: او را می‌پرستیم. ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا چیزی را می‌پرستید که خود تراشیده‌اید؟ در آن هنگام آزر به همسرش گفت: این همان کسی است که فرمانروایی ما به دستش سرنگون می‌شود.(۱)

۲) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حُجر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام با قوم خود ناسازگاری کرد و خدایانشان را نکوهید، تا این که بر نمرود وارد شد و با او به دشمنی برخاست و فرمود: «رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(۲)[پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند. گفت: من (هم) زنده می کنم و (هم) می میرانم. ابراهیم گفت: خدا(ی من) خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.] حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام خدایان آنها را نکوهید و نگاهی به ستارگان انداخت و فرمود: «إِنِّی سَقِیمٌ»، حال آن که به خدا سوگند! بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفت. وقتی قوم

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۳۶۶، ح ۵۵۸.
۲- [۲] - بقره/ ۲۵۸.

ابراهیم علیه السلام از وی روی گرداندند و رفتند تا عید خود را برگزار کنند، او تیشه‌ای برداشت و به سوی خدایان آنها رفت و همه را به جز خدای بزرگشان شکست و تیشه را بر گردن آن نهاد. وقتی آنها نزد خدایان خود بازگشتند، با آن چه بر سر خدایان آمده بود، روبرو شدند و گفتند: سوگند به خدا! هیچ کس نمی‌تواند چنین گستاخانه خدایان ما را شکسته باشد، جز همان جوانی که آنها را نکوهش می‌کرد و از آنها بیزار بود. آن قوم برای کشتن ابراهیم علیه السلام هیچ راهی دردناک‌تر از سوزاندن نیافتند. از این رو هیزم گرد آوردند و این سزا را برای او خوب پنداشتند. سرانجام روزی که قرار بود او را در آتش بیافکنند سر رسید و نمرود و سپاهیانش رو به سوی او گذاشتند و در حالی که بنایی برای نمرود ساخته بودند تا از آن جا، در آتش سوختن ابراهیم علیه السلام را به تماشا بنشیند، او را گرفتند و در منجنیق نهادند. زمین گفت: پروردگارا! بر پشت من هیچ کس جز ابراهیم علیه السلام تو را نمی‌پرستد، حال او هم سوزانده شود؟ پروردگار فرمود: اگر مرا بخواند، من او را بسنده خواهم بود.

ابان از محمّد بن مروان، از زراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: دعای ابراهیم در آن روز این بود: ای یگانه! ای یگانه! ای بی نیاز! ای آن که نه زائیده و نه زاده شده ای و نه کسی همتای توست! سپس گفت: توکل بر خدا کردم. آن گاه پروردگار تبارک و تعالی فرمود: همین تو را بس، و به آتش فرمان داد: «کُونِی بَرْدًا»(۱) [سرد باش] ، ناگاه دندان‌های ابراهیم علیه السلام از سرما به لرزه افتاد. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ»(۲) [و بی آسیب برای ابراهیم]، جبرئیل علیه السلام به کنار ابراهیم علیه السلام فرود آمد و در میان آتش با او به سخن نشست. نمرود گفت: هر کس می‌خواهد خدایی داشته باشد، باید همانند خدای ابراهیم را به خدایی گیرد. آن گاه یکی از بزرگان قوم گفت: من بر آتش وردی خواندم تا او را نسوزاند. ناگهان دمی از آتش به سویش درگرفت و او را سوزاند. حضرت علیه السلام فرمود: این شد که لوط به او ایمان

۱- [۱] - انبیاء/ ۶۹.

۲- [۲] - انبیاء/ ۶۹.

آورد و ابراهیم علیه السلام به همراه لوط و سارا به سوی شام هجرت کرد.(۱)

«وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیهْدِینِ (۹۹) »

[و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.]

۱) محمّـد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از چند تن از یارانمان، از سـهل بن زیاد، همگی، از حسن بن محبوب، از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی، از حضـرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام در بلاـد کُوثَی رَبَّی(۲) زاده شـد و پـدرش نیز اهـل آن جـا بود. مادر ابراهیم علیه السـلام و مادر لوط علیه السـلام یعنی ساره و ورقه، هر دو خواهر و فرزنـدان لاحـج بودنـد. لاحـج نیز پیـامبر بود و مردم را پنـد و انـدرز می‌داد، ولی مقـام رسـالت نـداشت. ابراهیم علیه السـلام در آغاز کودکی بر سـرشت پاکی بود که خداونـد عزّ و جلّ همگان را بر آن آفریـده است، تا این که حق تعالی او را به سوی دین خود هدایت فرمود و برگزید. او ساره، دختر لاحج را که دخترخاله‌اش بود به همسـری گرفت (اطلاق دختر بر دخترزاده در کلاـم عرب شـایع است)، سـاره که رمه‌هـای بسـیار و زمین‌هـای پهناور و حال و روزی نیک داشت، همه دارایی خود را به ابراهیم علیه السـلام بخشـید و حضـرت علیه السلام به آن مال رسیدگی کرد و آن را بهبود بخشید. از این رو آنچنان رمه‌ها و کاشته‌ها فزونی یافت که در بلاد کُوثَی رَبَّی مردی نیک روزتر از ابراهیم علیه السلام نمی‌زیست.

چون ابراهیم علیه السلام بت‌های نمرود را شکست، به فرمان نمرود او را در بند کشیدند و پرچینی انباشته از هیزم ساختند و در آن، آتش افروختنـد و ابراهیم را در آن انداختنـد تـا بسوزد. وقتی نمرودیـان از آن جـا دور شدنـد، آتش فرو نشـست. آنهـا از بلندی، سوی پرچین نگریسـتند، امّا ابراهیم علیه السـلام را در آتش، تندرست و رها از بند یافتند. چون این خبر به نمرود رسید، فرمان داد تا ابراهیم علیه السلام را از آن بلاد بیرون کنند و نگذارند مال و رمه‌اش را همراه خود ببرد. آن گاه ابراهیم

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۳۶۸، ح ۵۵۹.

۲- [۲] - کُوثَی رَبَّی: محلّی است در سـرزمین عراق که آرامگاه ابراهیم خلیل علیه السـلام در آن جاست. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۸۷»

علیه السلام نزدشان حجّت آورد و فرمود: اگر مال و رمه مرا بگیرید، باید عمری را که در سرزمینتان گذرانده‌ام، به من بازگردانید. آنها نزد قاضی نمرود دادخواهی کردند. قاضی حکم کرد تا ابراهیم همه آن چه را در سرزمین آنها به دست آورده، به ایشان بسپارد و یاران نمرود نیز همه عمری را که او در سرزمین آنها گذرانده، به وی بازگردانند. چون نمرود خبردار شد، دستور داد تا راه را بر او و مال و رمه‌اش باز گذارند و از آن جا بیرونش کنند و گفت: اگر این مرد در سرزمین شما بماند، آئین شما را تباه می کند و به خدایانتان آسیب می‌رساند.

آنها ابراهیم علیه السلام را به همراهی لوط علیه السلام از سرزمینشان به سوی شام روانه کردند و این شد که ابراهیم علیه السلام همراه لوط و ساره که همیشه در کنارش بودند، از آن جا بیرون آمد و به آنها فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیهْدِینِ» و مقصودش بیت المقدس بود. ابراهیم علیه السلام مال و رمه خود را برداشت و صندوقی بساخت و از روی غیرتی که داشت، ساره را در صندوق نهاد و بر آن قفل زد و به راه افتاد. بدین ترتیب قلمرو نمرود را پشت سر گذاشت و به قلمرو پادشاهی قبطی- که عراره نام داشت- پا گذاشت. در آنجا به خراج گیر عراره برخورد. او راه را بر وی بست تا یک دهم از دارایی‌اش را خراج گیرد. چون خراج گیر به آن صندوق رسید، به ابراهیم علیه السلام گفت: این صندوق را باز کن تا یک دهم از آن چه را در آن است نیز بردارم. ابراهیم علیه السلام فرمود: چنان فرض کن که این صندوق از طلا و نقره پر شده، یک دهم از آن را بگیر و از باز کردنش بگذر. امّا خراج گیر نپذیرفت و گفت: به ناچار باید باز شود. سرانجام ابراهیم علیه السلام را وادار کرد تا صندوق را باز کند. چون چشم خراج گیر به ساره که زنی زیبا و خوش رو بود افتاد، به ابراهیم علیه السلام گفت: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ فرمود: او همسر و دخترخاله من است. گفت: پس چرا در صندوق پنهانش کرده‌ای؟ فرمود: بر او غیرت دارم و می خواهم کسی او را نبیند. گفت: تا پادشاه را از داستان تو و این زن خبر ندهم، تو را رها نخواهم کرد. او کسی را سوی پادشاه فرستاد و او را از آن چه گذشت آگاه ساخت.

پادشاه گروهی را سوی ایشان فرستاد تا صندوق را نزد او آورند. وقتی آن گروه نزد ابراهیم علیه السلام رسیدند، او به آنها فرمود: از این صندوق جدا نخواهم شد، مگر آن که جان از تنم جدا شود. سخنش را به پادشاه رساندند و او دستور داد

تـا خودش را نیز بـا صـندوق بیاورنـد. آنهـا ابراهیم علیه السـلام را با صـندوق و تمامی آن چه با خود داشت نزد پادشاه بردنـد. پادشاه گفت: صندوق را باز کن. حضرت فرمود: ای پادشاه! همسر و دخترخاله من در این صندوق است. حاضرم هر آن چه را دارم بدهم امّا آن را باز نکنم. پادشاه به خشم آمد و صـندوق را گشود. چون چشـمش به ساره افتاد، صبر از کف داد و دسـت خود به سوی ساره دراز کرد. ابراهیم علیه السـلام از روی غیرت، روی از آن دو به سوی آسـمان برگردانـد و گفت: خداونـدا! دست او را از همسـر و دخترخـاله من بـاز دار. این گفت و دست پادشاه نه به ساره رسـید و نه دیگر به سوی خودش بازگشت. پادشاه گفت: به راستی خـدای تو با من چنین کرد؟ فرمود: آری، خدای من غیور است و حرام را دوست نمی‌دارد و هم او بود که تو را از این کار حرام بازداشت. پادشاه گفت: از خدایت بخواه تا دست مرا به من بازگرداند. اگر چنین کند، دیگر به سوی همسـرت دسـت دراز نمی کنم. ابراهیم علیه السـلام گفت: خداونـدا! دسـتش را به او بـازگردان تـا از همسـر من دست کشـد. خداونـد عزّ و جلّ دست او بازگردانـد، امّا چون چشـمش به ساره افتاد، بار دیگر دست خود به سویش دراز کرد و باز ابراهیم علیه السـلام از روی غیرت، روی از آن دو به سوی آسـمان برگرداند و گفت: خداوندا! دسـتش را از او بازدار. به ناگاه دسـت پادشـاه خشـکید و به ساره نرسـید. پادشاه گفت: به راستی که خـدای تو غیور است و تو نیز مرد غیرتمنـدی هستی. از خـدایت بخـواه دست مرا به من بازگردانـد، اگر چنین کنـد، دیگر دست درازی نخـواهم کرد. ابراهیم علیه السـلام فرمـود: به این شـرط برایت دعـا می کنم که اگر باز چنین کردی، دیگر از من نخواهی برایت دعا کنم. پادشاه پـذیرفت و حضـرت گفت: خداونـدا! اگر راست می گویـد، دسـتش را به او بازگردان. پس دسـتش به او بازگشت. چون پادشاه چنین غیرتی را بدید و آن معجزه را در دست خود مشاهده کرد کرد، هیبت ابراهیم علیه السـلام در دلش افتاد و هراسان او را ارج نهاد و بزرگ داشت و گفت: تو با همسـر و دارایی خود در امان هستی. به هر جا که می‌خواهی رهسپار شو، امّا من از تو چیزی می‌خواهم. ابراهیم علیه السـلام فرمود: چه چیزی؟ گفت: دوست دارم به من اجـازه دهی تا از میان قبطیان، زنی زیبا و خردمنـد را به خـدمت همسـرت گمارم. ابراهیم علیه السـلام پـذیرفت و پادشـاه آن زن را که همان هاجر، مادر اسـماعیل علیه السـلام بود، فراخوانـد و به ساره بخشـید. ابراهیم علیه السلام با ساره و هاجر و تمامی آن چه

داشت رهسپار شد. پادشاه به بزرگداشت و احترام ابراهیم علیه السلام، پشت سر او به راه افتاد تا او را بدرقه کند. آن گاه خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که بایست و پیشاپیش پادشاهی قدرتمند و مهیمن ره نسپار و او را پشت سرت بر جای مگذار، بلکه او را پیش فرست و خود پشت سرش گام بردار و او را بزرگ دار و ارج گذار، چرا که او مهیمن است و به ناچار چه نیکوکار و چه بدکار، بایست کسی بر زمین فرمانروا باشد. ابراهیم علیه السلام ایستاد و به پادشاه فرمود: پیش رو که خدای من هم اکنون به من وحی فرمود تا تو را بزرگ دارم و ارج گذارم و پیش فرستم و به احترامت پشت سرت گام بردارم. پادشاه گفت: راستی به تو چنین وحی کرد؟ فرمود: آری. گفت: گواهی می‌دهم که به راستی خدای تو مهربان و بردبار و بزرگوار است و تو مرا به دین خود علاقمند ساختی. این گفت و با او وداع کرد. ابراهیم علیه السلام به راه افتاد تا این که به بالای شامات رسید و لوط علیه السلام را در پایین شامات بر جای گذارد. چون مدتی گذشت و ابراهیم علیه السلام صاحب فرزندی نشد، به ساره فرمود: خوب است هاجر را به من بفروشی. شاید خداوند از او فرزندی به ما عطا کند تا یادگار ما باشد. این چنین ابراهیم علیه السلام هاجر را از ساره خرید و با او درآمیخت و اسماعیل علیه السلام زاده شد.(۱)

۲) طبرسی در احتجاج از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در پاسخ به سؤال مردی زندیق از بعضی آیات قرآن به او فرمود: برخی از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ تأویلی متفاوت از ظاهر نزولی خود داشته، همانند گفتار و کردار بشر تأویل نمی‌شود. برایت مثالی می‌زنم که ان شاءَ الله تو را کفایت می‌کند و آن کلام خداوند عزّ و جلّ است، آن جا که سخن ابراهیم علیه السلام را حکایت فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي»(۲) که منظور، روی آوردن ابراهیم است در عبادت و جدّ و جهد خود به سوی خداوند.

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ...وَمِن ذُرِّيَتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ(۱۱۳) »

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۳۷۰، ح ۵۶۰.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۲۵۰.

يـا بُنَی إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَـامِ أَنِّی أَذْبَحُـکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَـتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْـلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ (۱۰۳) وَنَادَینَـاهُ أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ (۱۰۴) قَـدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِـنِینَ (۱۰۵) إِنَّ هَـذَا لَهُوَ الْبَلَاء الْمُبِینُ (۱۰۶) وَفَـدَینَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ (۱۰۷) وَتَرَکْنَـا عَلَیهِ فِی الْآخِرِینَ (۱۰۸) سَـلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ (۱۰۹) کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِـنِینَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَـا الْمُؤْمِنِینَ (۱۱۱) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْـحَقَ نَبِیا مِّنَ الصَّالِحِینَ (۱۱۲) وَبَارَکْنَا عَلَیهِ وَعَلَی إِسْـحَقَ وَمِن ذُرِّیتِهِمَا مُحْسِـنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِینٌ(۱۱۳) »

[ای پروردگـار من! مرا (فرزنـدی) از شایسـتگان بخش.*پس او را به پسـری بردبـار مژده دادیـم.*وقـتی بـا او به جایگـاه سـعی رسـید، گفت: ای پسـرک من! من در خواب (چنین) می بینم که تو را سـر می برم، پس ببین چه به نظرت می آیـد؟ گفت: ای پدر من! آن چه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شـکیبایان خواهی یافت.*پس وقتی هر دو تن دردادند (و همدیگر را بدرود گفتند) و (پسـر) را به پیشانی بر خاک افکند،*او را ندا دادیم که ای ابراهیم!*رؤیا(ی خود) را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پـاداش می دهیم.*راسـتی که این همـان آزمـایش آشـکار بـود.*و او را در ازای قربـانی بزرگـی بـاز رهانیـدیم.*و در (میان) آینـدگان برای او (آوازه نیک) به جای گـذاشتیم.*درود بر ابراهیم.*نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.*در حقیقت، او از بندگان با ایمان ما بود.*و او را به اسـحاق که پیامبری از (جمله) شایسـتگان است مژده دادیـم.*و به او و به اسحاق برکت دادیم، و از نسل آن دو برخی نیکوکار و (برخی) آشکارا به خود ستمکار بودند.*]

۱) محمّـد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد و حسـین بن محمّد، از عبدویه بن عامر، همگی، از احمد بن محمّد بن ابی نصـر، از ابان بن عثمان، از ابو بصـیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امـام جعفر صـادق علیه السـلام روایت کرده است که ایشـان در سـخنی دربـاره جبرئیـل علیه السـلام فرمودنـد: چون روز ترویه (سـیراب کردن) فرا رسـید، جبرئیـل علیه السلام به ابراهیم علیه السـلام گفت: آب بردار و این گونه آن روز ترویه نـام گرفت. سپس او را به مِنی آورد و شب در آن جا ماندگار کرد. روز بعد او را به

عرفات آورد و پیش از فرا رسیدن روز عرفه، خیمه‌ای بر زمین نَمِرَه برایش برپا کرد و در آن جا با سنگ‌های سفید مسجدی ساخت (ابراهیم علیه السلام به همین مسجدی که در نَمِرَه قرار دارد و به نام او معروف است و امام، نماز روز عرفه را آن جا می‌خواند، وارد شد) و او نماز ظهر و عصر را در آن جا به جای آورد؛ روز بعد او را به عرفات آورد و گفت: این جا عرفات است. در این جا مناسک خود را بشناس و به گناهانت اعتراف کن و این گونه آن جا عرفات نام گرفت. سپس رو به سوی مُزدَلِفه گذاشت و آن جا مزدلفه نام گرفت؛ چرا که ابراهیم علیه السلام در آن جا به سوی خدا ازدلاف کرد و نزدیکی جُست. سپس به مشعر الحرام رسید و آن جا بود که خداوند به او فرمان داد تا پسرش را سر ببرد، حال آن که او خلق و خو و چهره فرزندش را بسیار دوست می‌داشت و به او عادت کرده بود. چون صبح شد ابراهیم از مشعر رو به سوی مِنی گذاشت و به مادر او گفت: تو به زیارت خانه خدا برو و آن تازه جوان را نزد خود نگه داشت و گفت: پسرم! الاغ و چاقو را بیاور. می‌خواهم برای خداوند قربانی کنم. چون سخن به این جا رسید، ابان از ابو بصیر پرسید: ابراهیم علیه السلام، الاغ و چاقو برای چه می... خواست؟ ابو بصیر گفت: می‌خواست اسماعیل را با چاقو سر ببرد و سپس بر الاغ سوار کند و برای خاک سپاری آماده‌اش نماید.

آن حضرت (علیه السلام) فرمود: پسر الاغ و چاقو را آورد و گفت: ای پدر! قربانی کجاست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارت می‌داند کجاست. ای پسرم! سوگند به خدا که تو آن قربانی هستی. خداوند مرا فرمان داده تا تو را سر ببرم، چه می گویی؟ «قَالَ یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ» چون ابراهیم علیه السلام خواست سرش را ببرد، گفت: ای پدر! چهره‌ام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام گفت: پسرم! دست و پایت را ببندم و سرت را ببرم؟ به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت؛ در آن دم پیرمردی سر رسید و عرض کرد: از این پسر چه می‌خواهی؟ فرمود: می‌خواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان الله، می خواهی تازه جوانی را که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: آری، خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: چنین نیست، پروردگارت دوست ندارد تو چنین

کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! من این سخن را از همان کسی شنیدم که خود مرا به این جایگاه که می‌بینی رساند. نه، سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی می‌کنند. اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. دست بردار. امّا ابراهیم با او سخن نگفت.

ابو بصیر از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام پسرش را در جَمره وُسطَی بر زمین خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید، امّا جبرئیل لبه چاقو را از روی گلوی پسر برگرداند. چون ابراهیم علیه السلام نگریست، لبه چاقو را برگشته دید. باز آن را از لبه بّرنده‌اش گذاشت، امّا دوباره جبرئیل آن را به پشت برگرداند و چند بار چنین گذشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خَیف ندا رسید: «أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا» و جبرئیل علیه السلام، پسرش را از زیر دستانش بیرون کشید و گوسفندی از قلّه کوه ثَبیر(۱) فرود آورد و به زیر دستانش نهاد؛ در آن دم پیرمرد پلید پدید آمد و نزد پیرزنی که در میان آن وادی به کعبه می نگریست، رفت و به او گفت: در مِنی پیرمردی را دیدم، او کیست؟ و اوصاف ابراهیم علیه السلام را برشمرد. گفت: او شوهر من است. پیرمرد گفت: آن پسری که همراه داشت که بود؟ و اوصاف پسرش را برشمرد، گفت: او پسر من است. پیرمرد گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: هرگز، ابراهیم علیه السلام مهربانترین کسی است که دیده‌ام. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ پیرمرد گفت: به پروردگار آسمان‌ها و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: برای چه؟ پیرمرد گفت: گمان می‌کرد که پروردگارش به او چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. چون پیرزن مناسک خود به پایان رساند، ترسید که مبادا درباره فرزندش امری نازل شده باشد. پس چنان که گویی کنون پیش چشم من است، در

۱- [۱] - ثبیر: بلندترین و عظیم ترین کوه مکه است. «کتاب الروض المعطار، ۱۴۹»

آن وادی پـا به دویـدن گـذاشت و دست بر سـر نهـاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن چه با مادر اسـماعیل علیه السـلام کردم، درگذر. وقتی ساره به ابراهیم رسید و از آن چه گذشت باخبر شد، رو به پسرش کرد و او را نگریست، چون بر گلویش جای خراش چاقو را بدید، دل نگران شد و ناخوش گشت و دردی در تنش آغاز شد که سرانجام از آن جان سپرد.

و ابان از ابو بصـیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جایگاهی که در آن ابراهیم علیه السـلام قصـد داشت فرزنـدش را سـر ببرد، همان جایی بود که مادر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در جمره وسـطی ایشان را باردار شـد. آن جایگاه همچنان خیمه گاه اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله باقی مانـد و ایشان آن را یکی پس از دیگری به ارث بردند تا سـرانجام حضرت امام سجاد علیه السلام در پی ماجرایی که بین بنی هاشم و بنی امیّه رخ داد، از آن جا سفر کرد و خیمه خویش در عرین(۱) برپا کرد.(۲)

۲) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از احمـد بن محمّد، و حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمّد بن مسـلم روایت شده است که او گفت: از حضـرت امام محمّد باقر علیه السلام پرسیدم: ابراهیم علیه السلام در کجا می خواست پسرش را سـر ببرد؟ ایشان فرمود: در جمره وسـطی. پرسـیدم: گوسفند ابراهیم علیه السلام چه رنگ داشت و در کجا نازل شد؟ فرمود: به رنگ سـیاه آمیخته به سـفید بود و شاخ داشت و از آسـمان بر کوهی به جانب راست مسـجد مِنی فرود آمد و در چمنزار راه می‌رفت و در چمنزار می‌خورد و در چمنزار می‌نگریست و در چمنزار سـرگین می‌انداخت و در چمنزار پیشاب می کرد (و هیچ کس او را ندیده بود).(۳)

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از معاویه بن عمّار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل

۱- [۱] - عرین مکّه: فضـای بـاز مکّه، عرین در اصل به معنای لانه شـیر است که این فضا به خاطر دشواری راه و دست نیافتنی بودن، به آن تشبیه شده است. «النهایه، ج ۳، ص ۲۲۳»

۲- [۲] - کافی، ج ۴، ص ۲۰۷، ح ۹.

۳- [۳] - کافی، ج ۴، ص ۲۰۹، ح ۱۹.

به هنگام غروب خورشید در روز ترویه (سیراب کردن) نزد ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابراهیم! برای خود و زن و فرزندت آب بردار، چرا که بین مکّه و عرفات آبی نبود و از این رو آن روز، ترویه نام گرفت. سپس او را رهسپار کرد تا به مِنی رساند. او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در آن جا به جای آورد و چون آفتاب برآمد، روانه عرفات شد و در نیمروز عرفه بر زمین نَمِرَه ساکن شد. چون خورشید غروب کرد، برخاست و غسل کرد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و بر زمینی که مسجد عرفات در آن است، نماز گزارد. در آن جا سنگ‌های سفیدی بود که در ساخت مسجد عرفات به کار رفت.

سپس جبرئیل او را به سوی محل وقوف برد و در آن جا به او عرض کرد: ای ابراهیم! به گناهانت اعتراف کن و مناسک خود را بشناس. از این رو آن روز، عرفه نامیده شد. جبرئیل او را در آن جا ساکن نمود تا این که خورشید غروب کرد. آنگاه او را به راه درآورد و گفت: ای ابراهیم! به سوی مشعر الحرام ازدلاف کن و پیش برو، و این شد که آن جا مزدلفه نام گرفت. جبرئیل او را به مشعر الحرام رسانید و او در آن جا نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و شب را گذراند. چون صبح شد و او نماز صبح بخواند، جبرئیل محل وقوف را به او نشان داد، سپس او را روانه مِنی کرد و فرمان داد تا در جمره عقبه سنگ بیاندازد و هم آن جا بود که شیطان بر او پدید آمد. سپس خداوند به او فرمود تا قربانی کند. وقتی ابراهیم علیه السلام از عرفات رو به سوی مشعر الحرام گذاشت و شب در آن جا بماند، شب هنگام دل نگران شد و در خواب دید که فرزندش اسحاق را سر می برد. ابراهیم علیه السلام که اسحاق و مادرش ساره را نیز به حج آورده بود، پس از این که به مِنی رسید و در جمره عقبه به همراه ایشان سنگ انداخت، به ساره فرمود تا به زیارت کعبه رود، امّا پسرش را نزد خود نگه داشت و او را به سوی جمره وسطی رهسپار کرد. در آن جا، چنان که خداوند متعال حکایت فرمود، نظر فرزندش را جویا شد و گفت: «یا بُنَيَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی»؟ و فرزند، چنان که خداوند متعال از او یاد کرد، پاسخ داد: «یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ»، و این گونه هر دو به امر خدا گردن نهادند. ناگاه پیرمردی پدید آمد و عرض کرد: از این پسر چه می خواهی؟ فرمود: می خواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان الله، می‌خواهی تازه جوانی را

که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: پروردگارت دوست ندارد تو چنین کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! کسی که مرا به این کار فرمان داد و در گوشم چنین سخنی گفت، همان کسی است که مرا به این جایگاه رساند. پیرمرد عرض کرد: نه، به خدا سوگند! هیچ کس جز شیطان چنین فرمانی به تو نداده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی می کنند، اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. امّا ابراهیم با او سخن نگفت و رو به پسر کرد و نظرش را در این باره جویا شد. چون هر دو به امر خدا گردن نهادند، پسر عرض کرد: ای پدر! چهره‌ام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام فرمود: پسرم! سرت را در بند ببرم؟ نه، به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید. امّا جبرئیل چاقو را به پشت برگرداند و آن گوسفند را از سوی کوه ثَبیر فرود آورد و پسر را از زیر دستان ابراهیم علیه السلام بیرون کشید و به جایش گوسفند را گذاشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خَیف ندا رسید: «أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ». هنگامی که مادر آن پسر در میان وادی و روبروی کعبه به خانه خدا می‌نگریست، شیطان خود را نزد او رساند و گفت: من پیرمردی را دیدم، او کیست؟ گفت: او شوهر من است. شیطان گفت: به همراهش پسری را دیدم، او کیست؟ گفت: او پسر من است. شیطان گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: دروغ می گویی، ابراهیم مهربانترین مرد در میان مردم است. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ شیطان گفت: به پروردگار آسمان و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را برد. گفت: برای چه؟ شیطان گفت: گمان می کرد که پروردگارش به او چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. امّا به ناگاه ترسی در جانش افتاد که مبادا درباره فرزندش فرمانی به

ابراهیم داده شده باشد. پس چون مناسک خود به پایان رساند، شتابان راه بازگشت به مِنی در پیش گرفت و دست بر سر نهاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن چه با مادر اسماعیل علیه السلام کردم، درگذر. به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: در کجا می‌خواست پسرش را سر ببرد؟ ایشان فرمود: در جمره وسطی و آن گوسفند بر کوهی به جانب راست مسجد مِنی، از آسمان فرود آمد و در چمنزار می‌خورد و در چمنزار راه می‌رفت و شاخ داشت. عرض کردم: چه رنگ داشت؟ فرمود: سیاه آمیخته به سفید، به رنگ خاک.(۱)

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، و حماد، از عبد الله بن مغیره، از ابن سنان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: قربانی که بود؟ فرمود: اسماعیل.(۲)

۵) و نیز وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: من پسر دو قربانی هستم. یعنی اسماعیل و عبد الله بن عبد المطّلب. دو خبر از خواصّ درباره قربانی روایت شده است و در این که او اسحاق بوده یا اسماعیل، اختلاف کرده‌اند و عوام نیز در این باره دو خبر مختلف روایت کرده‌اند. خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم علیه السلام ندا داد: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا» و چون او مصمّم شد تا سر پسرش را ببرد و هر دو به امر خدا گردن نهادند، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» [من تو را پیشوای مردم قرار دادم]، ابراهیم گفت: «وَمِن ذُرِّيَّتِي» [از دودمانم (چطور)]، فرمود: «لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»(۳) [پیمان من به بیدادگران نمی رسد]، یعنی پیمان من به پیشوایی ستمگر نمی‌رسد.(۴)

۶) ابن بابویه، از محمّد بن موسی متوکل، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از داود بن کثیر رَقّی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک بزرگ تر بودند: اسماعیل یا اسحاق، و کدام یک قربانی بودند؟ ایشان فرمود:

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۹.

۳- [۳] - بقره/ ۱۲۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۹.

اسـماعیل پنج سال از اسـحاق بزرگتر بود و قربانی، اسماعیل بود که در مکّه منزل داشت. در روزهای موسم حج و در مِنی بود که ابراهیم علیه السـلام می‌خواست اسـماعیل علیه السلام را سر ببرد. از زمانی که خداوند نوید زنده شدن اسماعیل علیه السلام را به ابراهیم داد تا زمان نوید زاده شدن اسـحاق علیه السلام، پنج سال طول کشید. آیا سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیدی آن جا که فرمود: «رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ» او از خداوند عزّ و جلّ درخواست کرد که پسری نیکوکار بهره او گرداند و خداوند در سوره صافّات فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَام حَلِیم» یعنی اسـماعیل علیه السـلام پسـر هاجر؛ سـپس خداونـد گوسـفند بزرگی را فدای اسـماعیل علیه السـلام کرد. پس از آن، خداونـد متعـال فرمود: «وَبَشَّرْنَـاهُ بِإِسْـحَقَ نَبِیا مِّنَ الصَّالِحِینَ، وَبَارَکْنَا عَلَیهِ وَعَلَی إِسْـحَقَ» بنابراین خداوند پیش از نوید زاده شدن اسـحاق، نوید زاده شدن اسـماعیل را داد. پس هر کس گمان کند اسحاق از اسماعیل بزرگتر و او قربانی بوده است، خبری را که خداوند عزّ و جلّ درباره آن دو در قرآن نازل فرموده، دروغ پنداشته است.(۱)

۷) و از وی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار نیشابور در سخنی در شعبان ماه سال سیصد و پنجاه و دو، از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در آن هنگام که خداونـد متعال به ابراهیم علیه السـلام فرمان داد تا به جای پسـرش اسـماعیل، آن گوسـفندی را سـر ببرد که بر او نازل فرمود، ابراهیم علیه السـلام آرزو کرد که ای کاش با دست خود پسرش اسماعیل علیه السلام را سر می‌برید و خداوند به او فرمان نمی‌داد که گوسـفند را به جای او سـر ببرد تا این گونه انـدوهی چنان انـدوه دل پـدری که عزیزترین فرزندش را سـر می‌برد، بر دل او نشـیند و بدین سـبب شایسـته والاترین درجاتی شود که به سزاواران پاداش به خاطر سختی ها ارزانی می‌شود. آن گـاه خداونـد عزّ و جـلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! در میـان آفریـدگان من چه کسـی را بیشـتر دوست می‌داری؟ عرض کرد: پروردگارا! هیـچ کس را نیافریده‌ای که نزد من دوست داشـتنی تر از دوست تو محمّد صـلی الله علیه و آله باشد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! او را بیشتر دوست می داری

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۳۹۱، ح ۳۴.

یـا خودت را؟ عرض کرد: البته او را بیشتر از خود دوست می‌دارم. فرمود: فرزنـد او را بیشتر دوست می‌داری یـا فرزنـد خودت را؟ عرض کرد: البته فرزنـد او را بیشتر دوست می‌دارم. فرمود: این که سـر فرزنـد او سـتمگرانه به دست دشـمنانش بریـده شود بیشتر دلت را به درد می‌آورد یا این که سـر فرزند تو در راه فرمان بردن از من به دست خودت از تنش جدا شود؟ عرض کرد: پروردگـارا! البته این که سـر فرزنـد او به دست دشـمنانش بریـده شود، بیشـتر دلم را به درد می‌آورد. فرمود: ای ابراهیم! همـانا گروهی که خود را از امّت محمّـد صـلی الله علیه و آله می‌پندارنـد، پس از وی از روی ستیزه جویی چنان سـتمگرانه فرزندش، حسـین، علیه السـلام را به قتل می‌رسانند که گویی گوسفندی را سر می‌بُرند و این گونه خشم مرا بر خود واجب می‌سازند. در آن دم آه از نهاد ابراهیم علیه السـلام برخاست و دلش به درد آمـد و بنای گریه گـذاشت. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! افسوسـی را که در پی آرزوی کشـتن اسـماعیل بر دلت نشـست، فـدای سوگواریت بر قتل حسـین کردم و والاترین مقامی را بر تو واجب ساختم که به سـزاواران پاداش به خاطر مصیبت‌هایشان عطا می‌کنم. و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفَدَینَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ».(۱)

۸) و از وی، از احمـد بن حسن قطّـان، از احمـد بن محمّـد بن سـعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پـدرش روایت شده است که او گفت: از حضـرت امام رضا علیه السـلام درباره معنای کلام رسول خدا صـلی الله علیه و آله: «من پسـر دو قربانی هسـتم» پرسـیدم، ایشان فرمود: یعنی اسـماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله بن عبد المطّلب؛ اسماعیل همان پسر بردباری بود که خداوند نوید زاده شدن وی را به ابراهیم علیه السلام داد. هنگامی که ابراهیم علیه السلام همراه او به سعی رسـید، گفت: ای پسرم! در خواب دیدم که تو را سر می‌برم، بنگر تا چه می‌بینی؟ گفت: ای پدر! فرمانی را که به تو رسیده، به انجام رسان (و نگفت: ای پـدر آن چه را دیـدی، انجام ده)، و ان شاء الله مرا بر این کار بردبار خواهی یافت. چون ابراهیم علیه السـلام خواست او را سـر ببرد، خداوند متعال گوسـفند بزرگی را فدای اسـماعیل علیه السـلام گرداند. گوسفندی که به رنگ سیاه آمیخته به

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱.

سفیـد بـود و در چمنزار می‌خـورد و در چمنزار می‌آشامیـد و در چمنزار می‌نگریسـت و بر چمنزار راه می‌رفـت و در چمنزار سرگین می‌انـداخت و در چمنزار پیشـاب می کرد (و هیـچ کس آن را ندیـده بود). پیش از آن چهـل سـال در باغهـای بهشـت چریـده بود و از هیـچ گوسـفند مـاده ای زاده نشـده بود، بلکه خداونـد متعـال به او فرمود: هست شو، و او هست شـد تا فـدایی اسـماعیل علیه السلام شود. پس هر چه تا روز قیامت در مِنی قربانی شود، فدایی اسماعیل علیه السلام است؛ این یکی از آن دو قربانی بود.

و امّا قربانی دیگر، عبـدالمطّلب به حلقه در کعبه آویخته بود و از خداونـد عزّ و جلّ می‌خواست که ده پسـر به او ارزانی دارد و نذر کرد که هرگاه خداوند خواسته‌اش را برآورده سازد، یکی از آنها را قربانی کند. وقتی صاحب ده پسر شد، گفت: خداوند به من وفا کرد، پس من نیز به او وفا خواهم کرد. آن گاه پسرانش را به کعبه درآورد و میان ایشان قرعه کشید، قرعه به نام عبد الله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد. از آن جا که عبد المطّلب، عبد الله را بیش از دیگر فرزندانش دوست می‌داشت، بـار دیگر قرعه کشـید، دوبـاره به نـام عبـد الله افتاد. بار سوم قرعه کشـید و باز به نام او افتاد، پس او را گرفت و در بنـد کرد و خواست سرش را ببرد. قریشیان گرد آمدند و او را از این کار باز داشتند و زنان عبد المطّلب جمع شدند و زاری و شیون به راه انداختند. در آن میان دخترش عاتکه گفت: ای پدر! میان خود و خداوند عزّ و جلّ در کشتن پسرت عذری آور. گفت: دخترم تو برای من فرخنده‌ای، چگونه عذر آورم؟ عاتکه گفت: به سوی چهارپایانی که در حرم داری روی آور و بین پسرت با شتران قرعه بزن و آن قدر بر شتران بیفزا تا پروردگارت راضی شود. عبدالمطّلب کسی را فرستاد تا شترانش را بیاورد. سپس ده نفر از آنهـا را بیرون کشـید و قرعـه زد، بـاز بـه نـام عبـد الله افتـاد. همچنـان ده نفر ده نفر بر شترهـا افزود تـا آن که به یکصـد رسـید. عبدالمطّلب قرعه زد و بر شترها افتاد، در آن دم قریش چنان تکبیری سـر داد که تمامی کوه‌های تِهامه از آن صدا به لرزه افتاد. عبدالمطّلب گفت: نه، تا سه بار دیگر قرعه نکشم، نخواهم پذیرفت. سه بار قرعه کشید و هر سه بار بر شترها افتاد.

در بار سوم، زبیر و ابو طالب و برادرانشان، عبـدالمطّلب را از زیر دو پایش بلنـد کردنـد و بر دوش گرفتند، حال آن که پوسـت رخسارش از سایش بر زمین

خراشیده بود، او را برگرفتند و بوسیدند و خاک از تنش زدودند. عبدالمطّلب فرمان داد تا شترها را در حزوره(۱) سر ببرند و هیچ کس را از برداشتن گوشت آنها باز ندارند و شترها یک صد نفر بودند. عبدالمطلّب پنج سنّت داشت که خداوند عزّ و جلّ آن پنج را در اسلام نیز جاری ساخت: او همسران پدران را بر پسران حرام کرده بود و دیه قتل را یکصد شتر قرار داده بود و هفت دور بر گرد کعبه طواف می‌نمود و چون گنجی یافت، یک از پنج آن را خارج کرد و چون زمزم را حفر کرد آن را سقایه حُجّاج نامید؛ اگر عبدالمطّلب این چنین حجّت نبود و تصمیمش برای سر بریدن پسرش عبد الله، همچون تصمیم ابراهیم علیه السلام برای سر بریدن پسرش اسماعیل علیه السلام نبود، بدون شک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن جا که فرمود من پسر دو قربانی هستم، به خاطر انتساب خود به آن دو قربانی، به خود نمی‌بالید. دلیلی که خداوند عزّ و جلّ به خاطرش اجازه نداد سر اسماعیل بریده شود، همان دلیلی است که به خاطرش این امر را از عبد الله دور نمود و آن دلیل، وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام است. خداوند اجازه نداد آن دو قربانی شوند و این گونه سنّت قتل فرزند، در میان مردم جاری نشد. اگر چنین نمی‌شد بر مردم واجب می‌گشت هر ساله در عید قربان با قتل فرزندانشان به خدا نزدیکی جویند، پس تا روز قیامت هر آن چه را مردم برای نزدیکی جستن به خداوند قربانی کنند، فدیه‌ای برای اسماعیل می‌باشد.

سپس محمّد بن بابویه گفت: روایات درباره آن قربانی مختلف است. از برخی چنین برآید که او اسحاق علیه السلام بوده و برخی دگر چنین می‌نماید که او اسماعیل علیه السلام بوده است. از آن جا که اگر روایات، سندی صحیح داشته باشند، نمی... توان آنها را نپذیرفت، باید گفت: وقتی اسحاق علیه السلام پس از اسماعیل علیه السلام زاده شد، آرزو کرد که ای کاش خداوند به پدرش فرمان داده بود سر او را ببرد، تا او همچون صبر و اطاعت برادرش، در برابر فرمان خداوند صبر پیشه می‌کرد و بر آن گردن می‌نهاد و این گونه مرتبه اسماعیل علیه السلام را در پاداش، او به دست می‌آورد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ از آن چه در دلش

۱- [۱] - حَزوره بازاری در مکّه بود که چون مسجد الحرام گسترش یافت، در ضمن آن قرار گرفت. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۵»

گذشت آگاه شد و به پاداش این آرزو، او را در میان فرشتگان، قربانی نام نهاد. این خبر را به استناد از کتاب نبوّت بیان کردم.(۱)

۹) و از وی در کتاب خصال آمده: این سخن را (با اشاره به همین سخنی که به نقل از او آوردیم) محمّد بن علی بشّاری قزوینی برایم نقل کرد و گفت: مظفّر بن احمد قزوینی، از محمّد بن جعفر کوفی اسدی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از عبد الله بن داهر، از ابی قتاده حرّانی، از وکیع بن جرّاح، از سلیمان بن مهران، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخن خود که فرمود: «من پسر دو قربانی هستم». مقصودش از یک تن از آن دو، عمویش بوده است؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ در کلام خود، عمو را پدر نام نهاد و فرمود: «أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»(۲) [آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم]، با این که اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بوده، خداوند در کتاب خود او را پدر نامید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمو (در جایگاه) پدر است.

سپس ابن بابویه گفت: پس سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم»، بر اساس اصلی است که بیان شد. به این ترتیب یکی از آن دو، قربانی حقیقی و دیگری قربانی مجازی است که به پاداش نیّت و آرزوی خود شایسته این نام شد. بنابراین، سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم»، بر دو گونه معنا می‌شود که هر دو را آوردیم.(۳)

۱۰) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و حسین بن محمّد، از عبدویه بن عامر و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، همگی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عقبه بن بشیر، در حدیثی از حضرت امام محمّد باقر

۱- [۱] - خصال، ص ۵۵، ح ۷۸.

۲- [۲] - بقره/ ۱۳۳.

۳- [۳] - خصال، ص ۵۸، ح ۷۸.

علیه السلام یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که یکی از آن دو بزرگوار فرمود: ابراهیم علیه السلام با زن و فرزندان خویش حج به جای آورد، پس هر کس قربانی را اسحاق می‌داند، او در این جا سر بریده شده است.

و از ابو بصیر روایت شده که وی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیده که ایشان قربانی را اسحاق دانسته‌اند، امّا زراره او را اسماعیل دانسته است.(۱)

۱۱) شیخ در امالی، از احمد بن محمّد بن صلت، از احمد بن محمّد بن سعید (یعنی ابن عقده)، از علی بن محمّد حسینی، از جعفر بن محمّد بن عیسی، از عبید الله بن علی، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدّ بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رؤیای پیامبران، وحی است.(۲)

۱۲) ابن صلت، از ابن عقده، از جعفر بن عَنبَسه بن عمر، از سلیمان بن یزید، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، ابو عبد الله، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قربانی، اسماعیل بوده است.(۳)

۱۳) طبرسی، از عیاشی، از بُرَید بن معاویه عِجلی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: میان نوید زاده شدن اسماعیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام و نوید زاده شدن اسحاق علیه السلام به وی چقدر فاصله بود؟ ایشان فرمود: میان آن دو نوید، پنج سال فاصله بود. خداوند سبحان فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» یعنی اسماعیل، و آن نخستین نوید خداوند به ابراهیم علیه السلام برای زاده شدن فرزند بود، پس از آن که اسحاق علیه السلام از ساره برای ابراهیم زاده شد و سه ساله شد، روزی در خانه ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام به سوی اسحاق علیه السلام رفت و او را از جایش بلند کرد و خود به جای او نشست. چون ساره او را دید، به ابراهیم علیه السلام

ص:۷۱۸

۱- [۱] - کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، ح ۴.

۲- [۲] - امالی، ج ۱، ص ۳۴۸.

۳- [۳] - امالی، ج ۱، ص ۳۴۸.

گفت: پسر هاجر، پسر مرا در خانه تو از جا بلند می کند و خود در جای او می‌نشیند. به خدا سوگند! دیگر نباید هاجر و پسرش در یک سرزمین کنار من باشند، آن دو را از من دور کن.

ابراهیم علیه السلام، ساره را عزیز و گرامی می‌داشت و حقّ او را ادا می‌نمود، چرا که او زاده پیامبران و دخترخاله او بود. این کار بر ابراهیم علیه السلام سخت آمد و از دوری اسماعیل علیه السلام اندوهناک شد. شب هنگام از سوی پروردگار به ابراهیم علیه السلام پیامی رسید و خداوند در خواب او آورد که در موسم حج، سر پسرش را می‌برد. چون صبح شد ابراهیم از خوابی که دیده بود، غمگین شد. وقتی موسم حج در آن سال فرا رسید، در ماه ذی الحجّه، ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل علیه السلام را از سرزمین شام به سوی مکّه رهسپار کرد تا پسرش را در موسم حج سر ببرد. در آن جا برافراشتن پایه‌های بیت الحرام را آغاز کرد و سپس برای حج به سوی مِنی بیرون شد و مناسک خویش را در مِنی به جای آورد و به سوی مکّه بازگشت و هفت دور به گِرد کعبه طواف کرد؛ آن گاه به سوی سعی روانه شد و چون به آن جا رسید به اسماعیل علیه السلام فرمود: ای پسرم! در خواب دیدم که امسال در موسم حج، سر تو را می‌برم، چه می گویی؟ گفت: ای پدر! فرمانی را که به تو رسیده به انجام رسان. هنگامی که سعی خود را به پایان رساندند، ابراهیم علیه السلام او را به مِنی آورد و آن روز، روز نَحر (عید قربان) بود. چون او را به جَمره وُسطَی رساند و از سمت چپ بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سرش را ببرد، ناگاه ندا آمد: «أَنْ یَا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا» تا پایان آیه، و گوسفندی بزرگ فدای اسماعیل علیه السلام گشت و او گوسفند را سر برید و گوشتش را به نیازمندان صدقه داد.(۱)

۱۴) از محمّد بن مسلم روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام پرسیدم: گوسفند ابراهیم علیه السلام چه رنگ داشت؟ ایشان فرمود: به رنگ سیاه آمیخته با سفید بود و شاخ داشت و از آسمان بر کوه جانب راست مسجد مِنی، در میان جمره وُسطَی، فرود آمد و در چمنزار راه می‌رفت و از چمنزار می‌خورد و به چمنزار می‌نگریست و در چمنزار سرگین می‌انداخت و در

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۶.

چمنزار پیشاب می‌کرد (و هیچ کس آن را ندیده بود).(۱)

۱۵) و از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که وقتی از ایشان درباره قربانی سؤال شد، فرمود: او اسماعیل است.(۲)

۱۶) عمر بن ابراهیم اوسی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام فرمود: تو با چنین نیرویی تاکنون خسته شده‌ای؟ یعنی به سختی افتاده‌ای؟ گفت: آری، ای محمّد! سه بار، یکی روزی که ابراهیم در آتش افکنده شد، آن روز خداوند به من وحی کرد که او را دریابم و فرمود: به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر ابراهیم علیه السلام پیش از تو به آتش برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می‌کنم. من شتابان به سوی او فرود آمدم و میان آتش و هوا، او را دریافتم و به او گفتم: ای ابراهیم! چیزی نیاز نداری؟ گفت: از خدا آری، امّا از تو نه. بار دوم روزی بود که به ابراهیم علیه السلام فرمان داده شد تا سر فرزندش اسماعیل را ببرد، آن روز خداوند به من وحی کرد که او را دریابم و فرمود: به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر چاقو پیش از تو به گردن اسماعیل برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می‌کنم. من شتابان به سوی او فرود آمدم و چاقو را در دست ابراهیم به پشت برگرداندم و آن فدایی را به او رساندم. بار سوم هنگامی بود که یوسف در چاه انداخته شد. آن روز خداوند به من وحی فرمود: او را دریاب، ای جبرئیل! به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر یوسف پیش از تو به قعر چاه برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می‌کنم. من شتابان فرود آمدم و او را در میان راه دریافتم و به سوی صخره‌ای که در قعر چاه بود، بردم و او را تندرست بر آن نشاندم و بسیار خسته شدم. در آن چاه، مارها و افعی‌ها خانه داشتند، وقتی آنها یوسف علیه السلام را در میان خود احساس کردند، به یکدیگر گفتند: مبادا که تکان بخورید، چرا که پیامبری بزرگوار نزد ما فرود آمده و در میانمان نشسته است. پس هیچ یک از سوراخ خود بیرون نیامدند، جز افعی‌ها که بیرون آمدند و خواستند یوسف را نیش بزنند، در آن دم چنان فریادی بر سرشان کشیدم که تا روز قیامت گوش-هایشان را کر کرد.

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۷.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۷.

«وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵)»

[و به راستی الیاس از فرستادگان (ما) بود.*چون به قوم خود گفت: آیا پروا نمی دارید؟*آیا بَعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید؟!]

۱) علی بن ابراهیم گفت: آنها بتی داشتند که آن را بَعل می نامیدند، و این اسم از آن جا آمد که مردی از یک اعرابی درباره شتری که در جایی ایستاده بود، پرسید: این شتر از برای کیست؟ اعرابی گفت: من بعل او یعنی ارباب او هستم، و این گونه آنها خدایشان را بعل نامیدند.(۱)

۲) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: بر در خانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم و می‌خواستیم اجازه ورود بگیریم، از پشت در شنیدیم که حضرت علیه السلام به زبانی غیر از عربی سخن می گوید. خیال کردیم سِریانی است، ناگاه حضرت گریست و ما از اشک ایشان به گریه افتادیم. آن گاه غلام حضرت علیه السلام بیرون آمد و به ما اجازه ورود داد. وقتی خدمت حضرت علیه السلام رسیدیم، من به ایشان عرض کردم: خدایت شایسته داشت! به در خانه‌ات رسیدیم و می‌خواستیم اجازه ورود بگیریم، شنیدیم که با زبانی غیر از عربی سخن می گویی. خیال کردیم سریانی است، ناگاه گریستی و ما از اشکت به گریه افتادیم. فرمود: آری، به یاد الیاس پیامبر علیه السلام افتادم که از پیامبران عابد بنی اسرائیل بود و دعایی را خواندم که او در سجده‌اش می‌خواند. حضرت آن دعا را به زبان سریانی پشت سر هم خواند، و به خدا سوگند! هیچ کشیش و اسقفی را ندیده بودم که شیواتر از ایشان به سریانی دعا خوانده باشد؛ سپس آن دعا را برایمان به عربی بیان کرد و فرمود: الیاس در سجده‌اش می گفت: آیا می‌خواهی مرا عذاب کنی، حال آن که روزهای داغ را به خاطر تو تشنگی کشیدم؟ آیا می‌خواهی مرا عذاب کنی، حال آن که رخسارم را به خاطر تو بر خاک مالیدم؟ آیا می‌خواهی مرا عذاب کنی، حال آن که به خاطر تو از گناه

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۹.

دوری کردم؟ آیا می‌خواهی مرا عـذاب کنی، حال آن که شب را به خاطر تو تا صـبح بیدار ماندم؟ در آن دم خداوند به الیاس علیه السـلام وحی فرمود: سـرت را بالاـ بیـاور، من تو را عـذاب نمی‌کنم. الیاس علیه السـلام عرض کرد: اگر کنون گفتی تو را عـذاب نمی‌کنم و بعـد مرا عـذاب کردی چه؟ مگر نه این است که من بنـده تو و تو پروردگار من هستی؟ خداونـد به او وحی فرمود: سرت را بالا بیاور، من تو را عذاب نمی‌کنم. من هرگاه وعده‌ای دهم به آن وفا می‌کنم.(۱)

۳) ابن شـهر آشوب، از انس، از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان از قلّه کوه صدایی شـنید که می... گفت: خداوندا! مرا در زمره امّتی قرار ده که بر ایشان رحم می‌آوری و ایشان را می‌آمرزی. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او رفـت و دیـد پیرمردی است کهن سـال که سـیصد ذراع بلنـدی قـامت اوست. چـون رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله گردن (نحیف) او را دید، او عرض کرد: من در سال، تنها یک بار غذا می‌خورم و اکنون هنگام آن فرا رسـیده. در آن دم سـفره‌ای از آسمان فرود آمد و ایشان تناول کردند. آن پیرمرد، الیاس علیه السلام بود.(۲)

ان شاء الله در تفسیر «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» گفتگوی الیاس علیه السلام با حضرت امام محمّد باقر علیه السلام خواهد آمد.

«سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ (۱۳۰)»

[درود بر پیروان الیاس]

۱) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن اسـحاق طالقانی، از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسـی جلودی بصری، از محمّد بن سهل، از خضر بن ابی فاطمه بلخی، از وهیب بن نافع، از کادح، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارش، از حضـرت امام علی علیه السـلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» فرمود: یاسین، محمّد صلی الله علیه و آله است و ما آل یاسین هستیم.(۳)

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۲.

۲- [۲] - مناقب، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳- [۳] - معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۲.

۲) و از وی، از عبـد الله بن محمّد بن عبد الوهاب، از ابو محمّد عبد الله بن یحیی بن عبد الباقی، از پدرش، از علی بن حسن بن عبـد الغنی معانی، از عبد الرزاق، از مندل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَـلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِـينَ» گفت: سـلام از سوی پروردگار جهانیان بر محمّـد صـلی الله علیه و آله و خانـدان پاک او علیهم السلام و سلامتی در روز قیامت از برای هر آن کس که ایشان مولای او هستند.(۱)

۳) و از وی، از محمّد بن ابراهیم، بن اسحاق، از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی بصری، از حسین بن معـاذ، از سـلیمان بن داود، از حکم بن ظهیر، از سـدی، از ابو مالـک روایت شـده است که او دربـاره کلام خداونـد عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: یاسین، نام محمّد صلی الله علیه و آله است.(۲)

۴) و از وی، از پدرش، از عبد الله بن حسن مؤدب، از احمد بن علی اصـبهانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از احمد بن ابی عمر نهـدی، از پـدرش، از محمّـد بن مروان، از محمّـد بن سائب، از ابو صالـح، از ابن عباس روایت شـده است که او درباره کلام خداوند متعال: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: یعنی بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(۳)

۵) و از وی، از محمّد بن ابراهیم بن اسـحاق طالقانی، از عبد العزیز بن یحیی جلودی، از محمّد بن سهل، از ابراهیم بن معمر، از عبـد الله بن داهر احمدی، از پدرش، از اعمش، از یحیی بن وثاب، از ابو عبد الرحمن سـلمی روایت کرده است که روزی عمر بن خطاب آیه «سَـلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» را قرائت می کرد، در آن هنگام ابو عبد الرحمن گفت: آل یاسین، خاندان محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشند.(۴)

۶) و از وی، از حسـین بـن شـاذویه مـؤدب، و جعفر بـن محمّـد بـن مسـرور، هر دو، از محمّـد بن عبـد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان (در مجلس گفتگویی با مأمون و علما،

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۱.
۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۳.
۳- [۳] - معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۴.
۴- [۴] - معانی الاخبار، ص ۱۲۳، ح ۵.

که در این کتاب چندین بار از آن یاد کرده‌ایم) در ضمن آیات بیانگر برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام فرمود: و امّا آیه هفتم، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»(۱) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید.] ، دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌دانند که وقتی این آیه نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول خدا! معنای تسلیم و فرمان بری از شما را فهمیدیم، امّا چگونه بر شما صلوات و درود فرستیم؟ فرمود: بگویید: خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، همان گونه که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم درود فرستادی، به درستی که تو ستوده و شکوهمندی. حضرت علیه السلام فرمود: ای مردم! آیا در این سخن اختلافی بین شما وجود دارد؟ عرض کردند: نه. مأمون عرض کرد: این سخن از سخنانی است که هیچ اختلافی بر سر آن وجود ندارد و همه امّت بر آن هم نظرند. آیا درباره اهل بیت علیهم السلام در قرآن آیه‌ای گویاتر به یاد دارید؟ حضرت علیه السلام فرمود: بله، به من بگویید: در آیات «يس* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ* عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»(۲) [یس(/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت آموز *که قطعا تو از (جمله) پیامبرانی* بر راهی راست]، منظور خداوند از «یس»، چه کسی است؟ علماء گفتند: «یس»، محمّد صلی الله علیه و آله است و هیچ کس در آن شکی ندارد. حضرت علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ در این آیه چنان فضیلتی به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ارزانی داشته که هیچ کس یارای درک ژرفای این سخن را ندارد، مگر کسی که در آن نیک بیاندیشد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ بر هیچ کس درود نفرستاده است مگر بر پیامبران علیه السلام. حق تعالی فرمود: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»(۳) [درود بر نوح در میان جهانیان] و نیز فرمود: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»(۴) [درود بر ابراهیم] و نیز

۱- [۱] - احزاب/ ۵۶.

۲- [۲] - یس/ ۱-۴.

۳- [۳] - صافات/ ۷۹.

۴- [۴] - صافات/۱۰۹.

فرمود: «سَلَامٌ عَلَی موسی وَ هارونَ»(۱) [درود بر موسی و هارون] ، و نفرمود: درود بر خاندان نوح یا خاندان موسی یا خاندان ابراهیم، حال آن که فرمود: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» یعنی خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(۲)

۷) محمّد بن عباس، از محمّد بن قاسم، از حسین بن حکم، از حسین بن نصر بن مزاحم، از پدرش، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نام رسول خدا صلی الله علیه و آله یاسین است و ما همان کسانی هستیم که خداوند درباره ما فرمود: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ».(۳)

۸) و از وی، از محمّد بن سهل عطّار، از خضر بن ابی فاطمه بلخی، از وهیب بن نافع، از کادح، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان، از پدران بزرگوارشان، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» فرمود: یاسین، محمّد صلی الله علیه و آله است و ما خاندان محمّد صلی الله علیه و آله هستیم.(۴)

۹) و از وی، از محمّد بن سهل، از ابراهیم بن معمر، از ابراهیم بن داهر، از اعمش، از یحیی بن وثاب، از ابو عبد الرحمن سلمی روایت شده است که روزی عمر بن خطاب آیه «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» را قرائت می کرد، در آن هنگام ابو عبد الرحمن گفت: [یعنی] بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(۵)

۱۰) و از وی، از محمّد بن حسین خثعمی، از عباد بن یعقوب، از موسی بن عثمان، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند متعال: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» گفت: ایشان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله هستند.(۶)

۱۱) و از وی، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از رزیق بن

۱- [۱] - صافات/ ۱۲۰.

۲- [۲] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۱.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۱۳.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۴.

۵- [۵] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۵.

۶- [۶] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۶.

مرزوق بجلی، از داود بن علیّه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» گفت: یعنی بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(۱)

۱۲) طبرسی در احتجاج، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ»، خداوند متعال در آن جا که فرمود: «یس* وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»(۲) [یس(/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت آموز* که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی]، بر پیامبر صلی الله علیه و آله این نام نهاد؛ چرا که می‌دانست آنان سخن او، یعنی درود بر خاندان محمّد، را فرو می‌گذارند، همان گونه که دیگر سخنانش را فرو گذاردند.(۳)

باب معنای آل محمّد صلی الله علیه و آله

۱) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمّد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از حسین بن ابی علاء، از عبد الله بن میسره، روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی ما می گوییم: خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، گروهی می گویند ما خاندان محمّد هستیم. ایشان فرمود: خاندان محمّد علیهم السلام، تنها کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ زناشویی با ایشان را بر محمّد صلی الله علیه و آله حرام کرده است.(۴)

۲) و از وی، از محمّد بن حسن، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آل چه کسانی می‌باشند ؟ فرمود: فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله. عرض کردم: اهل چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: امامان علیهم السلام. عرض کردم: پس کلام خداوند متعال:

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۷.

۲- [۲] - یس / ۱-۳.

۳- [۳] - احتجاج، ص ۲۵۳.

۴- [۴] - معانی الاخبار، ص ۹۳، ح ۱.

«أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»(۱) [فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب درآورید] چه می‌شود؟ فرمود: به خدا سوگند! تنها دخترش منظور است.(۲)

۳) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان او. عرض کردم: اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان جانشین وی. عرض کردم: عترت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب عباء (پنج تن). عرض کردم: امّت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنانی که آن چه را از سوی خداوند بر او نازل شده باور دارند و به آن دو امرِ گرانبهایی که به ایشان فرمان داده شده است تا به آن دو پایبند باشند، چنگ می‌زنند؛ یعنی کتاب خداوند عزّ و جلّ و عترت و اهل بیت او که خداوند اراده فرمود آلودگی را از ایشان بزداید و ایشان را پاک و پاکیزه گرداند، و آن دو پس از محمّد صلی الله علیه و آله، جانشینان وی بر امّتش می باشند.(۳)

«وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ (۱۳۷) وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸)»

[و در حقیقت شما بر آنان صبحگاهان،* و شامگاهان می گذرید. آیا به فکر فرو نمی روید؟!]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد و حسین بن سعید، همگی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: « وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ، وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: شما به هنگام قرائت قرآن، بر ایشان می‌گذرید و خبرهایی را که خداوند عزّ و جلّ از ایشان

۱- [۱] - غافر / ۴۶.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۹۴، ح ۲.

۳- [۳] - معانی الاخبار، ص ۹۴، ح ۳.

برایتان حکایت می کند، می‌خوانید.(۱)

قصه حضرت لوط علیه السلام پیشتر در سوره‌های هود و حجر و عنکبوت آمد و ان شاء الله در سوره ذاریات نیز خواهد آمد.

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ...فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ (۱۷۷)»

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَأَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ(۱۴۸) فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸) سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۰) فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳) وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (۱۶۴) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ (۱۶۵) وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰) وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ (۱۷۲) وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۴) وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ

ص:۷۲۸

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۴۹، ح ۳۴۹.

بِسَاحَتِهِمْ فَسَاء صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ (۱۷۷)»

[و در حقیقت، یونس از زمره فرستادگان بود.*آنگاه که به سوی کشتی پُر، بگریخت.*پس (یونس با سرنشینان کشتی) قرعه انداختند و خود از بازندگان شد!* (او را به دریا افکندند) و عنبرماهی او را بلعید، در حالی که او نکوهشگر خویش بود.*و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود،* قطعاً تا روزی که برانگیخته می شوند، در شکم آن (ماهی) می ماند.*پس او را در حالی که ناخوش بود به زمین خشکی افکندیم.*و بر بالای (سر) او درختی از (نوع) کدو بن رویانیدیم.*و او را به سوی یکصدهزار (نفر از ساکنان نینوا) یا بیشتر روانه کردیم.*پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم.*پس، از مشرکان جویا شو: آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟!*یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟*هش دار که اینان از دروغ پردازی خود قطعاً خواهند گفت:* خدا فرزند آورده، در حالی که آنها قطعاً دروغگویانند.*آیا (خدا) دختران را بر پسران برگزیده است؟*شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟*آیا سر پند گرفتن ندارید؟!*یا دلیلی آشکار (در دست) دارید؟*پس اگر راست می گویید کتابتان را بیاورید.*و میان خدا و جن ها پیوندی انگاشتند و حال آن که جنیان نیک دانسته اند که (برای حساب پس دادن،) خودشان احضار خواهند شد.*خدا منزه است از آن چه در وصف می آورند.*به استثنای بندگان پاکدل خدا.*در حقیقت، شما و آن چه (که شما آن را) می پرستید،*بر ضد او گمراه گر نیستید،* مگر کسی را که به دوزخ رفتنی است.*و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است.*و در حقیقت، ماییم که (برای انجام فرمان خدا) صف بسته ایم.*و ماییم که خود تسبیح گویانیم.*و (مشرکان) به تأکید می گفتند:*اگر پند (نامه ا)ی از پیشینیان نزد ما بود،*قطعاً از بندگان خالص خدا می شدیم.*ولی (وقتی قرآن آمد) به آن کافر شدند، و زودا که بدانند.*و قطعاً فرمان ما درباره بندگان فرستاده ما از پیش (چنین) رفته است:*که آنان (بر دشمنان خودشان) حتما پیروز خواهند شد.*و سپاه ما هرآینه غالب آیندگانند.*پس تا مدتی (معین) از آنان روی برتاب.*و آنان را بنگر که خواهند دید.*آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند؟*(پس هشدارداده شدگان را) آنگاه که عذاب به خانه

آنان فرود آید چه بد صبحگاهی است.]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تنها قومی که خداوند عذاب را از ایشان برگرداند، قوم یونس علیه السلام بود. یونس آنها را به اسلام فرا می‌خواند، امّا آنها سرباز می‌زدند، از این رو یونس علیه السلام بر آن شد که نفرینشان کند. در میان آنها مردی عابد و مردی عالِم می‌زیستند که یکی ملیخا نام داشت و دیگری روبیل. عابد به یونس توصیه می‌کرد که آنها را نفرین کند و عالم او را از این کار باز می‌داشت و می‌گفت: آنها را نفرین نکن، خداوند خواسته‌ات را برآورده می‌سازد و دوست ندارد بندگانش هلاک شوند. در آخر یونس علیه السلام سخن عابد را پذیرفت و گفته عالم را پذیرا نشد و آنها را نفرین کرد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: در فلان سال و فلان ماه و فلان روز، عذاب بر آنها فرو می‌رسد. چون هنگام عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام به همراه آن عابد از میان آنها بیرون شد و عالم را در میانشان بر جای گذاشت. آن روز فرا رسید و عذاب نازل شد. در آن هنگام عالم به آنها گفت: ای قوم! به درگاه خداوند پناه برید. امید است که بر شما رحم آورد و عذاب را از شما برگرداند. گفتند: چه کنیم؟ گفت: گرد هم آیید و رو به سوی بیابان گذارید و مادران و شتران و گاوها و گوسفندها را از بچه‌هایشان جدا سازید و آن گاه به گریه نشینید و دعا کنید. آنها رفتند و چنین کردند و به گریه و زاری نشستند. پس خداوند بر آنها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور گرداند و بر کوه‌ها افکند، حال آن که عذاب فرود آمده بود و به آنها نزدیک شده بود. یونس رو به سوی قوم خود گذاشت تا بنگرد چگونه خداوند متعال آنها را هلاک کرده است، امّا دید کشاورزان در زمین‌هایشان به کشت و کار مشغولند. پس به آنان گفت: قوم یونس چه شدند؟ آنان او را نشناختند و گفتند: یونس آنها را نفرین کرد و خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و بر آنها عذاب فرو آورد، آنها گرد هم آمدند و به گریه نشستند و دعا کردند و خداوند هم بر آنها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور کرد و بر کوه‌ها افکند، اینک آنها در پی یونس هستند تا به او ایمان آورند. یونس خشمگین شد و (آن چنان که خداوند متعال حکایت فرمود) غضب آلود از آن جا روی گرداند تا این که به ساحل دریا رسید. ناگاه یک کشتی بدید که بار خود گرفته بود و می‌خواستند آن را به حرکت

درآورنـد. یونس علیه السـلام از آنها خواست تا او را نیز با خود ببرنـد و آنها سوارش کردند. چون به میان دریا رسـیدند، یک ماهی غول پیکر از سوی خداوند سـر رسـید و راه را بر کشتی آنها بست. یونس علیه السـلام آن ماهی را بدید و ترسید و روانه عقب کشتی شـد، امّا ماهی به سوی او چرخیـد و دهانش را باز کرد. کشتی نشـینان بیرون آمدنـد و گفتند: گناهکاری در میان مـاست. قرعـه زدنـد و بـه نـام یـونس علیه السـلام افتـاد و این همـان کلاـم خداونـد متعـال است که فرمـود: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»، او را بیرون کشـیدند و به دریا افکندند و در حالی که یونس خود را سرزنش می‌کرد، ماهی او را بلعید و با خود به دریا برد.

مردی یهودی از امیر مؤمنان حضـرت علی علیه السـلام پرسـید: آن کدام زندان بود که زندانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد؟ فرمود: ای یهودی! و امّا زنـدانی که زنـدانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد، آن زندان، همان ماهی بود که یونس علیه السـلام را در شـکمش حبس کرد و به دریـای قلزم درآمـد و از آن جـا به دریـای مصـر رفت و آن گـاه به دریـای طبرسـتان داخل شد و سـپس وارد دجله عوراء(۱) شـد و پس از آن یونس را به اعمـاق زمین برد تـا این که نزد قـارون رسـید. قارون که در روزگار موسی علیه السلام هلاک شده بود و خداوند فرشته‌ای را بر او گمارده بود تا هر روز به اندازه قامت یک مرد، او را به زمین فرو برد، به ناگاه صـدای یونس علیه السـلام را شـنید که در شـکم ماهی، خداوند را سـتایش می‌کرد و از او آمرزش می‌طلبیـد. پس به آن فرشـته که بر وی گمارده شـده بود گفت: انـدکی به من مهلت بده، صدای انسانی را می شـنوم. خداونـد به آن فرشـته وحی فرمود: او را مهلت بـده. و فرشـته چنین کرد. قـارون عرض کرد: تو کیستی؟ فرمود: من گناهکاری خطاکار، یونس بن مَتّی هسـتم. قارون عرض کرد: از آن موسـی بن عمران که از برای خـدا خشـمی سـهمگین داشت، چه خبر داری؟ فرمود: ای دریغ! درگذشت. قارون عرض کرد: از آن هارون بن عمران که بر قوم خویش دلسوز و مهربان بود، چه خبر داری؟ فرمـود: درگـذشت. قـارون عرض کرد: از آن کَلثَم بنت عمران که نـامزد من بـود، چه خـبر داری؟ فرمـود: ای دریغ، از خاندان عمران هیچ کس به جا نماند. قارون عرض کرد: افسوس از خاندان عمران. در آن دم خداوند به

۱- [۱] - دجله عوراء، اسم خاصی است برای دجله بصره. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۴۲»

خاطر افسوسی که خورد، وی را درخور پاداش دید و به فرشته گمارده شده فرمان داد که عذاب کردار روزهای دنیا را از او بردارد و فرشته از عذاب او دست کشید.

چون بر یونس چنین گذشت، در آن تاریکی ندا سر داد: به جز تو هیچ خدایی نیست، تو پاک و منزهی و من از ستمگران بوده‌ام. آن گاه خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و به ماهی فرمان داد تا او را بیرون افکند و این چنین ماهی وی را در ساحل دریا بیرون افکند، حال آن که گوشت و پوستی بیش از او نمانده بود. خداوند بر سر او درخت کدویی رویانید تا در برابر خورشید، بر او سایه اندازد و یونس شکر پرودگار به جای آورد؛ سپس خداوند به آن درخت فرمان داد تا از او دور شود و این گونه خورشید بر او تابش گرفت و او در رنج افتاد. در آن هنگام خداوند به او وحی فرمود: ای یونس! تو که از ساعتی درد به ستوه آمده‌ای، چرا به بیش از یکصد هزار نفر رحم نکردی؟ یونس علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا ببخش. پس خداوند توان بدنش را به او برگرداند و او را به سوی قومش بازگرداند و ایشان به او ایمان آوردند، و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»(۱) [چرا هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد، مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم]، و گفته‌اند یونس هفت ساعت در شکم حوت به جا ماند.(۲)

۲) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: یونس سه روز در شکم ماهی به جا ماند و در سه تاریکی یعنی تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریا ندا سر داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از ستمگران بوده‌ام. آن گاه خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و ماهی او را به سوی ساحل برد و بیرون افکند و بر ساحل انداخت و خداوند بر او درخت کدویی رویانید و او از میوه

۱- [۱] - یونس/ ۹۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۸.

آن می‌مکید و در سایه شاخ و برگ آن به سر می‌برد، موهای یونس همه ریخته بود و پوستش نازک شده بود و خدا را ستایش می کرد و شب و روز خدا را در خاطر می گذراند. چون بدنش نیرو یافت و توانمند شد، خداوند کِرمی فرستاد و آن کِرم ریشه درخت کدو را بخورد و آن درخت پژمرد و سپس خشکید. این امر بر یونس سخت آمد و او اندوهناک شد؛ آن گاه خداوند به او وحی فرمود: ای یونس! چرا غمگینی؟ عرض کرد: پروردگارا! من از این درخت بهره‌مند می‌شدم، حال آن که تو کِرمی را بر آن چیره ساختی و آن خشکید. خداوند فرمود: ای یونس! چرا به خاطر درختی که نه آن را کاشتی و نه آبش دادی، غمگین شدی و با این که از آن بی نیاز شدی، خشکیدنش را نادیده نگرفتی، امّا برای مردم نینوا که بیش از یکصد هزار نفر بودند، اندوهناک نشدی و خواستی که بر آنها عذاب نازل شود؟ اکنون بدان که مردم نینوا ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، پس به سوی ایشان باز گرد.

یونس به سوی قومش رهسپار شد. چون نزدیک نینوا رسید، شرم کرد که وارد شود، از این رو چوپانی را دید و به او فرمود: نزد مردم نینوا برو و به ایشان بگو: یونس آمده است. چوپان به او عرض کرد: چرا دروغ می گویی؟ آیا شرم نداری؟ یونس در دریا غرق شد و از بین رفت. یونس به او فرمود: این گوسفند برایت گواهی می‌دهد که من یونس هستم. در آن دم گوسفند زبان گشود و گفت که او یونس است. وقتی چوپان نزد قوم خود رفت و این خبر به ایشان داد، او را گرفتند و خواستند بزنندش. او گفت: من برای آن چه می گویم، دلیل دارم. گفتند: چه کسی گواه توست؟ گفت: این گوسفند گواهی می‌دهد. پس گوسفند گواهی داد که او راست می گوید و یونس را خداوند به سوی ایشان بازگردانده است. آنها در پی یونس برآمدند و او را یافتند و با خود آوردند و به او ایمان آوردند و در ایمان خویش استوار ماندند و خداوند متعال تا چندی، تا زمان مرگشان، آنها را برخوردار ساخت و از آن عذاب، ایشان را در امان داشت.(۱)

۳) ابن بابویه، از احمد بن هارون فامی و جعفر بن محمّد بن مسرور، هر دو، از محمّد بن جعفر بن بُطّه، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از حریز، از کسی که به وی خبر داد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۰.

روایت کرده است که ایشان فرمود: نخستین کسی که برایش قرعه زدند، مریم دختر عمران علیه السلام بود و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»(۱) [و وقتی که آنان قلم‌های خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد نزد آنان نبودی و (نیز) وقتی با یکدیگر کشمکش می کردند، نزدشان نبودی]، که آن جا قرعه بر شش تن بود. دیگری یونس علیه السلام بود که چون به همراه آن قوم بر کشتی سوار شد و کشتی در آن ورطه از حرکت ایستاد، قرعه کشیدند و سه بار به نام یونس افتاد. یونس به جلوی کشتی رفت و در حالی که آن ماهی دهان باز کرده بود، خود را در آب انداخت. دیگری عبدالمطّلب بود که نُه فرزند برایش زاده شد و نذر کرد که اگر فرزند دهم را خداوند پسر به او عطا فرماید، او را سر ببرد. چون عبد الله به دنیا آمد، نتوانست سرش را ببرد، چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت او بود، از این رو ده شتر آورد و بین آنها و عبد الله قرعه کشید، قرعه بر عبد الله افتاد، او ده شتر افزود و همچنان قرعه بر عبد الله می‌افتاد و او ده شتر می‌افزود، چون یکصد نفر شد، قرعه بر شتران افتاد، عبدالمطّلب گفت: حقّ پروردگارم را ادا نکردم، سه بار دیگر قرعه کشید و هر سه بار بر شتران افتاد، در آن دم گفت: اکنون دانستم که پروردگارم راضی شده است؛ سپس آنها را سر برید.(۲)

۴) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و ابو علی اشعری، از محمّد بن عبد الجبار، همگی، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن مسکان، از اسحاق فزاری روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که از ایشان پرسیدند: فرزندی که به هنگام زاده شدن، نه پسر باشد و نه دختر و تنها کفل داشته باشد، چگونه ارث می‌برد؟ حضرت علیه السلام فرمود: امام می‌نشیند و گروهی از مسلمانان کنارش می‌نشینند، امام به درگاه خداوند دعا می کند و قرعه می‌اندازد تا مشخص شود بر چه اساسی او ارث می‌برد، ارث پسر یا ارث دختر. پس بر هر یک افتاد، او بر آن اساس ارث می‌برد. سپس

۱- [۱] - آل عمران/ ۴۴.

۲- [۲] - خصال، ص ۱۵۶، ح ۱۹۸.

حضرت علیه السلام فرمود: و کدام قضیه عادلانه تر از قضیه‌ایست که بر آن قرعه می‌زنند؟! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».(۱)

۵) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضال و حجال، از ثعلبه بن میمون، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون از ایشان پرسیدند: فرزندی که نه پسر است و نه دختر و تنها کفل دارد، چگونه ارث می برد؟ حضرت علیه السلام فرمود: امام می‌نشیند و گروهی از مسلمانان در کنارش می‌نشینند. امام به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا می‌کند و بر او قرعه می‌اندازد تا مشخص شود بر چه اساسی ارث می‌برد، ارث پسر یا ارث دختر. پس بر هر یک افتاد، او بر آن اساس ارث می‌برد. سپس فرمود: و کدام قضیه عادلانه تر از قضیه‌ایست که بر آن قرعه می‌زنند؟! خداوند متعال می فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ» هیچ امری نیست که دو نفر بر آن اختلاف کنند، مگر آن که بر آن امر، اصلی در کتاب خدا باشد، امّا اندیشه مردمان آن را در نمی‌یابد.(۲)

۶) احمد بن محمّد بن خالد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از منصور بن حازم روایت کرده است که وی گفت: یکی از یارانمان درباره مسئله‌ای از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید. ایشان فرمود: این مسئله با قرعه مشخص می‌شود. سپس فرمود: کدام قضیه عادلانه‌تر از قرعه می‌باشد، در آن هنگام که امر به خداوند عزّ و جلّ واگذار می‌شود؟ مگر نه این است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».(۳)

۷) محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حبّه بن عرنی، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند، ولایت مرا بر آسمانیان و زمینیان عرضه نمود، گروهی به آن اقرار کردند و گروهی از آن سرباز زدند. یونس علیه السلام از آن سرباز زد و خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد تا این که

۱- [۱] - کافی، ج ۷، ص ۱۵۷، ح ۱.
۲- [۲] - کافی، ج ۷، ص ۱۵۸، ح ۳.
۳- [۳] - محاسن، ص ۶۰۳، ح ۳۰.

زبان به اقرار ولایت من گشود.(۱)

۸) ابن شهر آشوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: عبد الله بن عمر به خدمت حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر حسین علیه السلام! آیا تو گفته‌ای: داستان آن ماهی از آن رو بر سر یونس آمد که ولایت جدّ من بر او عرضه شد، امّا او روی گرداند؟ ایشان فرمود: آری، مادرت به عزایت نشیند! عبد الله بن عمر عرض کرد: اگر راست می‌گویی برهانی به من نشان ده. حضرت علیه السلام فرمان داد تا او و همچنین من چشمانمان را با پارچه‌ای ببندیم، پس از لحظه‌ای فرمود تا چشمانمان را باز کنیم؛ به ناگاه خود را بر ساحل دریایی خروشان یافتیم. ابن عمر عرض کرد: ای سرورم! خون من به گردن توست، به خاطر خدا جانم را حفظ کن. حضرت علیه السلام فرمود: برهان می... خواهی؟ عرض کرد: اگر راست می‌گویی نشان ده. حضرت علیه السلام فرمود: آهای ای ماهی! ناگهان آن ماهی همچون کوهی استوار، سر از آب برآورد و عرض کرد: گوش به فرمان توام، ای ولیّ خدا! فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من ماهی یونس هستم، ای سرورم! فرمود: داستان یونس را برای من باز گو. عرض کرد: ای سرورم! خداوند متعال هیچ پیامبری را برنیانگیخت (از آدم علیه السلام گرفته تا جدّ شما محمّد صلی الله علیه و آله) جز آن که ولایت شما اهل بیت را بر ایشان عرضه داشت. در میان پیامبران هر که آن را پذیرفت، جان به در بُرد و رهایی یافت و هر که از آن رو گرداند و در پذیرفتن آن، درنگ کرد، همچون آدم در گناه افتاد و همچون نوح در طوفان افتاد و همچون ابراهیم در آتش افتاد و همچون یوسف در چاه افتاد و همچون ایوب در بلا افتاد و همچون داود در خطا افتاد، و این چنین گذشت تا آن که خداوند، یونس را برانگیخت؛ سپس در گفتگویی به او وحی فرمود: بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان هدایتگر از نسل او گردن گذار. یونس گفت: چگونه بر ولایت کسانی گردن گذارم که آنها را ندیده و نشناخته‌ام و سپس خشمگین شد و رفت. آن گاه خداوند به من وحی فرمود: یونس را ببلع، امّا به استخوانهایش آسیبی نرسان. او چهل صبحگاه در شکم من به جا ماند و با من در سه تاریکی، در میان دریا چرخید و در آن هنگام ندا سر داد: هیچ

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۷، باب ۱۰، ح ۱.

خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از ستمگران بوده‌ام، من ولایت علی بن ابی طالب و امامان هدایتگر از فرزندان او را پذیرفتم. وقتی او به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم مرا فرمان داد تا او را بر ساحل دریا بیافکنم.(۱)

درباره قصّه یونس، پیش‌تر در سوره یونس و سوره انبیاء از روایات بسیاری یاد کردیم.

۹) طبرسی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [آیه «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَهِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» را] قرائت کرد و فرمود: بیشتر از صد هزار نفر بودند.(۲)

۱۰) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پیامبران و فرستاده شدگان بر چهار دسته‌اند: پیامبری که درباره خویش پیام می‌گیرد و نه درباره کس دیگر؛ پیامبری که در خواب فرشته را می‌بیند و صدای او را می‌شنود، امّا در بیداری با او دیدار نمی‌کند و به سوی هیچ کس فرستاده نشده و بر او امامی باشد، همچون ابراهیم علیه السلام که بر لوط علیه السلام امام بود؛ پیامبری که فرشته را در خواب می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در بیداری نیز با او دیدار می‌کند و به سوی گروهی کم یا بسیار فرستاده شده و بر او نیز امامی باشد، همچون یونس، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَهِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» و آن ها سی هزار تن زیاده بر صد هزار بودند؛ و پیامبری که فرشته را در خواب می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در بیداری نیز با او دیدار می‌کند و خود امام می‌باشد، مانند پیامبران اولو العزم، همچون ابراهیم علیه السلام که پیامبر بود، امّا امام نبود تا این که خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»(۳) [من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (ابراهیم) پرسید: از دودمانم (چطور؟) فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد] کسی که بت یا صنمی را پرستیده امام نیست.(۴)

و نیز از شیخ مفید در اختصاص، از ابو محمّد حسن بن حمزه حسینی، از

ص:۷۳۷

۱- [۱] - مناقب، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۰.

۳- [۳] - بقره/ ۱۲۴.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۱.

محمّـد بن یعقوب، از چنـد تن از یارانش، از احمـد بن محمّد بن عیسـی، از ابی یحیی واسـطی، از هشام بن سالم، و درست بن ابی منصور، از اهـل بیت علیهم السـلام روایت شـده است که ایشـان فرمودنـد: پیـامبران و فرسـتاده شـدگان بر چهار دسـته‌انـد: پیامبری که درباره خویش پیام می‌گیرد و نه درباره کس دیگر. حـدیث پیشـین باز به تمام روایت شده(۱)، به جز اندکی تغییر که شاید از جانب نسخه نویسان رخ داده است و در هر حال خدا داناتر است.

۱۱) علی بن ابراهیم: خداونـد متعال از یونس یاد کرد و فرمود: «وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ أَبَقَ» یعنی فرار کرد «إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ، فَسَاهَمَ» یعنی قرعه انداختند «فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ» یعنی در آب افکنده شد «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ .... وَأَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ» یعنی کـدو حلوایی؛ سـپس خداونـد، پیـامبرش را مخـاطب سـاخت و فرمود: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ»، قریشـیان می‌گفتنـد: فرشـتگان، دختران خـدا هسـتند؛ خداونـد در پاسـخ آنـان فرمود: «فَاسْتَفْتِهِمْ» تـا آن جا که فرمود: «سُلْطَانٌ مُّبِينٌ»؛ یعنی بر آن چه می‌پنداریـد، چه دلیـل اسـتواری داریـد؟ «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا» آنهـا می‌گفتنـد: جن‌هـا، دختران خدا هستند؛ خداوند در پاسخ آنان فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» یعنی در آتش دوزخ.(۲)

۱۲) سـپس علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضـرت امام محمّـد باقر علیه السـلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعـال: «وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ، لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ، لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» فرمود: آنها کافران قریش بودنـد که می‌گفتنـد: خداونـد یهودیان و نصـرانی‌ها را مرگ دهـد، چگونه آنها پیامبران خود را دروغین پنداشـتند؟ به خدا سوگند! اگر پند نامه‌ای از پیشـینیان نزد ما بود، هر آینه از بندگان بی‌ریای خداوند می‌شدیم. خداوند فرمود: «فَكَفَرُوا بِهِ» چون رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه نزد آنهـا آمـد «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ». جبرئیـل علیـه السـلام عرض کرد: ای محمّـد! «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ». کلام خداوند متعال: «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ» یعنی عذاب، وقتی در آخر الزمان بر بنی امیه

۱- [۱] - الاختصاص، ص ۲۲.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.

و پیروان آنها نازل شود. خداونـد عزّ و جلّ فرمود: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ، وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ»، چون عذاب فرود آید، آنها چشم می‌گشاینـد، امّا دیگر هنگامی فرا رسیده که دیـده برایشان سودی نـدارد، و این درباره شـبهه پردازان و به گمراهی افتادگان در میان مسلمانان می‌باشد.(۱)

۱۳) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از عبد الله بن محمّد بن خالد، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد، از یحیی بن مسـلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان این آیه را قرائت کرد: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» و فرمود: درباره امامان و جانشینان از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله نازل شده است.(۲)

۱۴) و از وی، از احمـد بن محمّـد شـیبانی، از محمّد بن محمّد بن میمونه، از محمّد بن سـلیمان، از احمد بن محمّد شـیبانی، از عبـد الله بن محمّـد تفلیسـی، از حسن بن محبوب، از صالـح بن رزین، از شـهاب بن عبد ربّه، از حضـرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای شهاب! ما دودمان نبوّت و تبار رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگانیم و ما عهد و پیمان خداییم و ما امانت و حجّت خداییم، ما گرداگرد عرش، نورهایی صف زده بودیم و خدا را تسبیح می‌گفتیم و فرشـتگان با سـتایش ما، تسبیـح او می‌گفتند، تا آن که بر زمین فرود آمدیم و آن گاه خدا را تسبیح گفتیم و زمینیان با سـتایش ما، تسبیح او گفتنـد و در حقیقت، ماییم که صف بسـته‌ایم و ماییم که تسبیـح گویانیم. هر که به عهد ما وفا کند، به عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ وفا کرده و هر که عهد ما را پاس دارد، عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ را پاس داشته است.(۳)

۱۵) محمّـد بـن عبـاس، از عبـد العزیز بـن یحیی، از احمـد بن محمـد، از عمر بن یـونس حنفی یمـامی، از داود بن سـلیمان مروزی، از ربیع بن عبد الله هاشـمی، از شـیوخی از زادگان خاندان علی بن ابی طالب، از حضـرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در یکی از خطبه‌های خود فرمود: ما خاندان محمد،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.

نورهایی گرداگرد عرش بودیم. خداوند ما را فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن گاه فرشتگان با ستایش ما تسبیح او گفتند. سپس ما را بر زمین فرود آورد و فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن گاه زمینیان با ستایش ما تسبیح او گفتند و در حقیقت، ماییم که صف بسته‌ایم و ماییم که تسبیح گویانیم.(۱)

۱۶) و از وی، در حدیثی مرفوع به محمّد بن زیاد، از ابن مهران، از ابن عباس روایت شده است که او در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» گفت: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را دید، بر چهره‌اش لبخند زد و فرمود: خوش آمدی ای آن که خداوند، چهل هزار سال پیش از آدم او را آفرید! عرض کردم: ای رسول خدا! آیا پسر پیش از پدر زاده شد؟ فرمود: بله، خداوند متعال چهل هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، مرا و علی را آفرید. او پیش از هر چیز نوری بیافرید و آن را دو نیم کرد و از نیمی مرا آفرید و از نیمی دیگر علی را؛ سپس چیزهایی آفرید و همه در تاریکی بودند، در آن هنگام از نور من و نور علی آنها را روشن کرد؛ سپس ما را در جانب راست عرش نهاد و فرشتگان را آفرید، ما سبحان الله گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: سبحان الله، و ما لا اله الّا الله گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: لا اله الّا الله، و ما الله اکبر گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: الله اکبر، و این هر سه را من و علی به آنها آموختیم و در علم پیشین خداوند رقم خورده بود که دوست داران من و علی به دوزخ درنیایند و کینه توزان من و علی به بهشت درنیایند. بدانید که خداوند عزّ و جلّ فرشتگانی آفریده که جام‌های سیمین، لبریز از آب زندگانی بهشت در دست دارند. از آن جا که هیچ کس شیعه علی نباشد، مگر آن که پاک زاده و پارسا و پاک دامن و به خدا مؤمن باشد، وقتی پدر یکی از ایشان بخواهد با مادرش درآمیزد، از میان آن فرشتگان که جام‌های سیمین آب بهشت در دست دارند، فرشته‌ای می‌آید و از آن آب در کاسه آب خوردن وی می‌ریزد و او از آن آب می‌آشامد و این گونه ایمان همچون بذری از قلبش سر بر می‌آورد؛ ایشان از جانب پروردگارشان و

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۱، ح ۱۹.

پیامبرشان و وصیّ او علی و دختر من زهرا و سپس حسن و سپس حسین و سپس امامان زاده حسین، نشانه‌های آشکاری دارند. عرض کردم: ای رسول خدا! آن امامان چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: یازده تن از فرزندان من هستند که پدر ایشان علی بن ابی طالب است. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سپاس و ستایش از برای خداوندی که دوستی علی و ایمان را دو سبب قرار داد. یعنی سببی برای راه یافتن به بهشت، و سببی برای رهایی از دوزخ.

۱۷) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ» یعنی به جایگاه آنان «فَسَاء صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ».(۱)

«سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ (۱۸۰)»

[منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آن چه وصف می کنند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمّد بن داود، از محمّد بن عطیه روایت کرده است که وی گفت: مردی از دانشمندان شام، خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: ای ابا جعفر! به خدمتت رسیده‌ام تا از مسئله‌ای بپرسم که از یافتن کسی که آن را تفسیر کند، ناتوان شده‌ام. این مسئله را از سه گروه پرسیدم و هر یک سخنی متفاوت از گفته دیگر گفت. حضرت علیه السلام فرمود: آن چیست؟ عرض کرد: سؤال من از شما این است که نخستین آفریده خداوند در میان آفریدگان او چیست؟ برخی گفتند: تقدیر است، برخی گفتند: قلم است و برخی دگر گفتند: روح است. حضرت علیه السلام فرمود: آن چه که باید را نگفته‌اند. تو را خبر دهم که خداوند متعال بود و دیگر هیچ نبود. او عزیز بود و پیش از عزّتش هیچ کس در میان نبود. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ».(۲)

این سخن، حدیثی طولانی است که در تفسیر کلام خداوند متعال «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَفَلَا یُؤْمِنُونَ» [و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی آورند] در سوره انبیاء از آن یاد کردیم.(۳)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۹۴، ح ۶۷.

۳- [۳] - انبیاء/ ۳۰.

سوره ص

اشاره

سوره ص مکّی است، ۸۸ آیه دارد و پس از سوره انعام نازل شده است

ص:۷۴۳

فضیلت و ثواب قرائت سوره ص

۱) ابن بابویه به اسناد خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سوره «ص» را در شب جمعه بخواند، چنان خیری از دنیا و آخرت به او عطا شود که به هیچ کس جز پیامبرانِ فرستاده شده یا فرشتگان درگاه الهی عطا نشده است و خداوند، او و هر کس از خانواده‌اش را که او دوست بدارد، حتی خدمتکارش را به بهشت درآورد، گرچه او هم رتبه خانواده‌اش یا کسانی نباشد که او شفاعتشان می کند.(۱)

۲) در خواص القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر کس این سوره را بخواند، هم وزن کوه‌هایی که خداوند به فرمان داود درآورد، پاداش می‌برد و خداوند او را از پافشاری در انجام گناهان کوچک و بزرگ در امان می‌دارد؛ و هر کس آن را بنویسد و به زیر نشیمن گاه قاضی یا والی بگذارد، زیاده از سه روز، امر قضاوت در دست او نماند و عیب‌هایش آشکار شود و بر کنار گردد و پیرامونیان وی او را ترک کنند.(۲)

۳) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آن را بنویسد و به زیر قاضی یا والی بگذارد، زیاده بر سه روز، امر قضاوت در دست او نماند و عیب‌هایش بر مردم آشکار شود و آنان از دورش پراکنده شوند.

۴) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را بنویسد و در ظرفی شیشه‌ای گذارد و آن را سوراخ کند و در جایگاه قاضی یا شحنه‌ای قرار دهد، زیاده از سه روز نگذرد که عیب‌هایش آشکار شود و مردم از منزلتش بکاهند و پس از آن، کاری از پیش نبرد و به اذن خدا در تنگنا و دشواری به جای ماند.

۱- [۱] - ثواب الاعمال، ص ۱۴۱.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۴۰.

تفسیر سوره ص

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم

«ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ(۱) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا ...وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶)»

«ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ(۱) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّهٍ وَشِقَاقٍ (۲) کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِینَ مَنَاصٍ (۳) وَ عَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَ قَالَ الْکَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ کَذَّابٌ (۴) أَجَعَلَ الْآلِهَهَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ (۵) وَ انطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ یُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) أَأُنزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِن بَیْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّن ذِکْرِی بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ (۸) أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَهِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ (۹) أَمْ لَهُم مُّلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا فَلْیَرْتَقُوا فِی الْأَسْبَابِ (۱۰) جُندٌ مَّا هُنَالِکَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الأَیْکَهِ أُوْلَئِکَ الْأَحْزَابُ (۱۳) إِن کُلٌّ إِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴) وَ مَا یَنظُرُ هَؤُلَاء إِلَّا صَیْحَهً وَاحِدَهً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ (۱۵) وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶)»

[صاد. سوگند به قرآن پراندرز.*آری، آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزه اند.*چه بسیار نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که (ما را) به فریاد خواندند، و(لی) دیگر مجال گریز نبود.* و از این که هشداردهنده ای از خودشان

ص:۷۴۷

برایشان آمده درشگفتند، و کافران می گویند: این، ساحری شیّاد است.*آیا خدایان (متعدد) را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است.* و بزرگانشان روان شدند (و گفتند:) بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف (ما)ست.* (از طرفی) این (مطلب) را در آیین اخیر (عیسوی هم) نشنیده ایم؛ این (ادعا) جز دروغ بافی نیست.* آیا از میان ما قرآن بر او نازل شده است؟ (نه!) بلکه آنان درباره قرآن من دودلند. (نه،) بلکه هنوز عذاب (مرا) نچشیده اند.*آیا گنجینه های رحمت پروردگار ارجمند بسیار بخشنده تو نزد ایشان است؟*آیا فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن دو است از آن ایشان است؟ (اگر چنین است) پس (با چنگ زدن) در آن اسباب به بالا روند.* این سپاهک دسته های دشمن در آن جا (=بدر) در هم شکستنی اند.*پیش از ایشان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب (عمارت و) خرگاه‌ها تکذیب کردند.*و ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه (نیز به تکذیب پرداختند) آنها دسته های مخالف بودند.*هیچ کدام نبودند که پیامبران (ما) را تکذیب نکنند، پس عقوبت (من بر آنان) سزاوار آمد.*و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی برند که هیچ (مجال) سر خاراندنی در آن نیست.* و گفتند: پروردگارا! پیش از (رسیدن) روز حساب، بهره ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده*]

۱) علی بن ابراهیم: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّكْرِ» قسم است که جوابش پس از آن آمده: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ» یعنی در کفر.(۱)

۲) ابن بابویه، از ابو الحسن محمّد بن هارون زنجانی در نامه‌ای که به قلم علی بن احمد بغدادی ورّاق به وی نوشت، از معاذ بن مثّنی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «ص» چیست؟

فرمود: «ص» چشمه‌ایست که از زیر عرش سرچشمه گرفته است و همان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام عروج، از آن وضو گرفت و جبرئیل نیز هر روز واردش می‌شود و در آن فرو می‌رود و سپس بیرون می‌آید و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲.

پرهای خود را می‌تکاند و خداوند تبارك و تعالی از هر قطره‌ای که از پرهای او می‌چکد، فرشته‌ای می‌آفریند که تا روز قیامت، تسبیح خدا می‌گوید و او را پاك و منزّه می‌خواند و بزرگش می‌دارد و می‌ستایدش.(۱)

۳) و از وی، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش، محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از صباح حذاء، از اسحاق بن عمار روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام- در حالی که ایشان از نماز پیامبر در شب معراج یاد می‌کرد- پرسیدم، و عرض کردم: فدایت شوم! آن «ص» که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به غسل کردن از آن فرمان داده شد، چیست؟ آن حضرت (علیه السلام) فرمود: چشمه‌ایست که از یکی از پایه‌های عرش می‌جوشد و به آن، آب زندگانی گویند و همان است که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» خداوند به او فرمان داد تا وضو گیرد و قرآن بخواند و نماز بگزارد.(۲)

۴) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در ذکر حدیث اسراء به آن جا رسید که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس خداوند به من فرمود: ای محمّد! به کنار صاد برو و اعضای هفت گانه سجده خود را غسل ده و پاك کن و از برای پروردگارت نماز بگزار. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کنار صاد رفت و آن آبی جاری از جانب راست عرش بود و حدیث اسراء را بیان فرمود.(۳)

۵) و از وی، از ابو علی اشعری، از محمّد بن سالم، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ابو جهل بن هشام با گروهی از قریشیان نزد ابو طالب رفتند و گفتند: این برادر زاده‌ات ما را و خدایان ما را می‌آزارد. او را فراخوان و به او امر کن که از خدایان ما دست بردارد تا ما هم از خدای او دست برداریم. ابو طالب کسی را نزد

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.
۲- [۲] - علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱.
۳- [۳] - کافی، ج ۳، ص ۴۸۲، ح ۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و ایشان را فراخواند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد، در خانه به جز مشرک کسی ندید، پس فرمود: سلام بر هر که از حق پیروی کند. سپس نشست و ابو طالب از آن چه مشرکان گفته بودند، ایشان را آگاه ساخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به جای این پیشنهاد، سخنی نمی‌خواهند که با آن بر عرب سروری کنند و آنان را به زیر فرمان خود درآورند؟ ابو جهل عرض کرد: آری، آن سخن چیست؟ فرمود: بگویید: هیچ خدایی جز الله نیست. آنان انگشت‌های خود را در گوش‌هایشان نهادند و گریزان از آن جا بیرون رفتند و می‌گفتند: ما این سخن از هیچ یک از ملّت های پیشین نشنیده‌ایم، بی شک این سخنی ساختگی است. آن گاه خداوند متعال درباره گفته آنها نازل فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ».(۱)

۶) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جهم روایت کرده است که وی گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و حضرت امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مگر شما نفرموده‌اید: پیامبران معصومند؟ فرمود: آری. آن گاه مأمون از آیاتی که درباره پیامبران بود، یاد کرد و به آن جا رسید که گفت: ای اباحسن! پس مرا از معنای کلام خداوند متعال: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»(۲) [تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد] آگاه ساز. حضرت علیه السلام فرمود: در نظر مشرکان مکّه، هیچ کس گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، چرا که آنها به جز خداوند، سیصد و شصت بت را می... پرستیدند و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدشان آمد و آنان را به سخن لا اله الّا الله دعوت نمود، این سخن بر آنها سنگین و گران آمد و گفتند: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ، وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»، سپس وقتی خداوند عزّ و جلّ مکّه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: ای

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۴۷۴، ح ۵.

۲- [۲] - فتح/ ۲.

محمّد! «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»(۱) [ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی. تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد] یعنی در نظر مشرکان مکّه، بدان سبب که آنان را در گذشته به یگانگی خدا دعوت کردی و در آینده نیز خواهی کرد؛ زیرا پس از فتح، برخی از مشرکان، اسلام آوردند و برخی از مکّه بیرون رفتند و غیر از این دو، آنان که به جا ماندند، وقتی مردم آنها را به یگانه پرستی فرا می‌خواندند، یارای سرباز زدن از آن را نداشتند، پس این گونه گناهی که پیامبر در نظر آنها داشت، با ورود حضرت بر ایشان آمرزیده شد. آن گاه مأمون عرض کرد: آفرین ای ابا الحسن!(۲)

۷) طبرسی در اعلام الوری، به اسناد از مجاهد بن جبر روایت کرده است که وی گفت: از جمله نعمت‌هایی که خداوند به علی بن ابی طالب ارزانی داشت و با آن خیر او را خواست این بود که چون قریشیان دچار قحطی سختی شدند، از آن جا که ابو طالب بسیار عیال مند بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خود، عباس، که از توانمندترین مردان بنی هاشم بود فرمود: ای عباس! برادرت ابو طالب بسیار عیالمند است و مردم چنان که می‌بینی به قحطی سختی دچار شده‌اند. پس بیا تا برویم و بار نان خوران او را بر دوشش سبک کنیم. آن دو نزد ابو طالب رفتند و این سخن را با او در میان گذاشتند. ابو طالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر که را می‌خواهید ببرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گرفت و نزد خود برد و هم چنان علی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا این که خداوند آن حضرت را به پیامبری برانگیخت و در آن هنگام علی از وی پیروی کرد و به او ایمان آورد و باورش نمود.

علی بن ابراهیم گفت: چون پس از آن، سه سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، خداوند بر او نازل فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»(۳) [پس آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب]، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و بر حجر (در گوشه شمالی کعبه) ایستاد و

۱- [۱] - فتح/ ۱-۲.

۲- [۲] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.

۳- [۳] - حجر/ ۹۴.

فرمود: ای جماعت قریش و ای جماعت عرب! شما را به پرستش خداوند و کنار گذاشتن شریک‌ها و بت‌ها فرا می‌خوانم و شما را دعوت می‌کنم تا گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست؛ چرا که من فرستاده خدا هستم. پس مرا اجابت کنید تا بر عرب فرمانروا شوید و عجم به فرمانتان درآید و پادشاهان بهشت شوید. آنها آن حضرت را ریشخند کردند و خندیدند و گفتند: محمّد پسر عبد الله دیوانه شده و او را با زبانهایشان آزردند. آن گاه ابو طالب به حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای برادر زاده! این چه کاریست؟ فرمود: ای عمو! این دین خداست که آن را برای فرشتگان و پیامبرانش برگزیده و دین ابراهیم و پیامبرانش پس از اوست، خداوند مرا برانگیخته و به سوی مردم فرستاده است. عرض کرد: ای برادر زاده! قوم تو این دین را از تو نمی‌پذیرند، از آنها دست بکش. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نمی کنم؛ چرا که خداوند مرا به این دعوت فرمان داده است. پس ابو طالب دیگر اصرار نکرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه وقت به دعوت روی می‌آورد و آنها را فرا می‌خواند و بر حذر می‌داشت، کسانی که خبر ظهور حضرت را از اهل کتاب شنیده بودند، اسلام آوردند. وقتی قریشیان آنان را دیدند که به اسلام می گروند، از این امر برآشفتند و نزد ابو طالب رفتند و گفتند: برادر زاده‌ات را از ما بازدار؛ چرا که او ما را بی‌خرد خوانده و خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان ما را به تباهی کشانده و جمع ما را پراکنده کرده است.

ابو طالب، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را فراخواند و عرض کرد: ای برادر زاده! این قوم نزد من آمده‌اند و از تو می... خواهند که به خدایان آنها کاری نداشته باشی. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو! نمی توانم از فرمان پروردگارم سرپیچی کنم. آن حضرت آنها را فرا می‌خواند و از عذاب بر حذر می‌داشت تا این که قریشیان گرد هم آمدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و عرض کردند: ای محمد! ما را به چه فرا می‌خوانی؟ فرمود: به این که گواهی دهید هیچ خدایی جر الله نیست، و همه این شریک‌ها را کنار بگذارید.

عرض کردند: سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! خداوند سبحان سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» تا

آن جا که فرمود: «بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ».(۱)

۸) و از امیر مؤمنـان حضـرت امـام علی علیه السـلام روایت شـده است که ایشان در خطبه قاصـعه خود فرمود: چون مهتران قریش نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمدنـد، من بـا ایشـان بودم. آنها عرض کردنـد: ای محمـد! تو ادّعای کاری بزرگ کرده‌ای که نه پدرانت ادّعای آن داشته‌اند و نه هیچ کس دیگر از خاندانت؛ ما از تو چیزی می‌خواهیم که اگر پذیرفتی و به ما نمایاندی، خواهیم دانست که تو پیامبری و فرستاده شده‌ای وگرنه خواهیم دانست که تو جادوگری و دروغ می گویی. حضرت صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: چه می‌خواهیـد؟ عرض کردند: برای ما این درخت را فراخوان تا از ریشه برآید و پیش روی تو درآید. فرمود: به درستی که خداوند بر هر کاری تواناست، اگر خدا برای شـما چنین کرد، ایمان می‌آورید و به حق گواهی می‌دهید؟ عرض کردند: آری. فرمود: من آن چه را که می‌خواهید به شـما نشان خواهم داد، امّا می‌دانم که شـما به راه خیر باز نمی‌گردید و در میان شـما کسـی هست که در چاه افکنده شود و کسـی هست که گروه‌ها را گرد هم می‌آورد. سـپس فرمود: ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من فرستاده خدایم، به فرمان خدا از جا برآی و پیش روی من درآی. به خـدایی که ایشان را بر حق برانگیخت، ریشه های درخت از جا برآمد و به راه افتاد، حال آن که بانگی سـخت می... کرد و چون پرنـده پر می‌زد، تا این که پیش روی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله قـد برافراشت و شاخه‌های فرازین خود را بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و یکی از شـاخه‌هـایش را بر دوش من گسترانـد و من در سوی راست ایشان (صـلی الله علیه و آله) بودم. چون آن قوم این بدیدند، از روی برتری جویی و گردن کشـی عرض کردند: به آن فرمان ده تا نیمش نزد تو آید و نیم دیگرش بر جای بماند. حضرت صلی الله علیه و آله درخت را چنین فرمان داد، ناگاه نیمی از آن، سخت شگفت انگیز و به بـانگی سـخت‌تر، رو سوی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله گـذاشت، چنـان که نزدیک بود به گرد ایشان بپیچـد. آنها از روی ناسپاسـی و سرکشـی عرض کردند: این نیم را فرمان ده تا نزد نیم خود بازگردد. حضـرت صـلی الله علیه و آله درخت را چنین فرمان داد و آن بازگشت. آن گاه من گفتم: هیچ

۱- [۱] - إعلام الوری، ص ۳۸.

خـدایی جز الله نیست، همانـا من نخستین کسم که به تو ای رسول خـدا ایمان آورد و نخستین کسم که ایمان آورد این درخت به فرمان خدا چنین کرد تا پیامبری تو را راست بشـمارد و گفته تو را بزرگ دارد. آن قوم گفتند: نه، تو جادوگری دروغگویی و شگفت جـادو می کنی و در ایـن کـار سَبُک دسـتی. آیـا کسـی جز این مرد تـو را در کـارت بـاور می کنـد؟ و مرا منظـور داشتند.(۱)

۹) علی بن ابراهیم: کلام خداونـد متعال: «كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ» یعنی آن زمان، هنگام گریز نیست، و فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ»، این آیه وقـتی در مکّه نـازل شـد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرد و قریشیان نزد ابو طـالب گرد آمدنـد و گفتنـد: ای ابو طـالب! این عموزاده تو ما را بی‌خرد خوانـده و خـدایان ما را ناسـزا گفته و جوانان ما را به تباهی کشانـده و جمع ما را پراکنده کرده است. اگر تهیدستی، او را به چنین کاری وامی‌دارد، ما چنان ثروتی به او می‌دهیم که بی‌نیازترین مرد قریش شود و او را فرمانروای خود می کنیم.

ابو طالب، رسول خدا صـلی الله علیه و آله را از این سخن آگاه ساخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من گذارنـد، من آن را نمی‌خواهم، بلکه می خواهم سـخنی به من بدهند (بگویند) که با آن بر عرب فرمانروا می‌شونـد و عجم به فرمانشان در می‌آیـد و پادشاهان آخرت خواهنـد شـد. ابو طالب، این سـخن به آنها رسانـد و آنها پذیرفتنـد و گفتنـد: فقط ده کلمه. رسول خدا صـلی الله علیه و آله به آنها فرمود: تَشـهَدونَ أن لا إله إلاّ الله و أنّی رسولُ اللهِ (گواهی دهید که هیچ خدایی جز الله نیست و من فرستاده اویم).

گفتند: سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! پس خداوند متعال نازل فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا» تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ»، یعنی دیوانگی، «أَأُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّن ذِكْرِي» تا آن جا که فرمود: «مِّنَ

۱- [۱] - إعلام الوری، ص ۲۲.

الْأَحْزَابِ» یعنی کسانی که روز خندق لشکر کشیدند[(۱)](#content_note_773_1)، سپس خداوند متعال از هلاک شدن امّت‌های پیشین یاد کرد که از آن در سوره هود و سوره‌های دیگر نیز یاد کرده است، و فرمود: «وَمَا یَنظُرُ هَؤُلَاء إِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ» یعنی عذاب را پشت سر نمی گذارند، و فرمود: «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ» یعنی بهره ما را و عذاب را بر ما فرود فرست.

۱۰) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از سلمه بن خطاب، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از ابراهیم بن میمون، از مصعب، از سعد، از اصبغ، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ» فرمود: [یعنی] بهره آنها از عذاب.[(۲)](#content_note_773_2)

«اصْبِرْ عَلَى مَا یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ...لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)»

«اصْبِرْ عَلَى مَا یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنَا مُلْکَهُ وَ آتَیْنَاهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ (۲۰) وَ هَلْ أَتَاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْکُم بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاء الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِیَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَکْفِلْنِیهَا وَعَزَّنِی فِی الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیرًا مِّنْ الْخُلَطَاء لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاکِعًا وَأَنَابَ. (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵) یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَیُضِلَّکَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)»

۱- [۱] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲- [۱] – معانی الاخبار، ص ۲۲۵، ح ۱.

[بر آن چه می گوینـد صبر کن، و داود، بنـده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور؛ آری، او بسـیار بازگشت کننده (به سوی خـدا) بود.* ما کوه‌ها را با او مسـخر ساختیم (که) شامگاهان و بامـدادان خداوند را نیایش می کردند.*و پرندگان را از هر سو (بر او) گرد (آوردیـم) همگی (بـه نـوای دلنـوازش) بـه سـوی او بـازگشت کننــده (و خـدا را ستایشــگر) بودنـد.*و پادشاهیش را اسـتوار کردیم و او را حکمت و کلام فیصـله دهنده عطا کردیم.*و آیا خبر دادخواهان چون از نمازخانه (او) بالا رفتنـد به تو رسـید؟* وقـتی (به طور ناگهـانی) بر داود درآمدنـد، و او از آنـان به هراس افتـاد، گفتنـد: مـترس (مـا) دو مـدعی (هستیم) که یکی از مـا بر دیگری تجـاوز کرده، پس میـان ما به حق داوری کن، و از حق دور مشو، و ما را به راه راست راهبر بـاش.* ایـن (شـخص) برادر مـن اسـت. او را نـود و نـه میش، و مرا یـک میش اسـت، و می گویـد: آن را بـه مـن بسپار، و در سخنوری بر من غالب آمده است.* (داود) گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو (اضافه) بر میش های خودش، بر تو سـتم کرده، و در حقیقت بسـیاری از شـریکان به همدیگر ستم روا می دارند، به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، و اینها بس اندکند، و داود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم. پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد.* و بر او این (ماجرا) را بخشودیم؛ و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود.*ای داود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشـین) گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کنـد. در حقیقت کسـانی که از راه خـدا به در می رونـد، به (سـزای) آن که روز حساب را فراموش کرده انـد، عـذابی سـخت خواهند داشت.]

۱) علی بن ابراهیم: سـپس خداونـد عزّ و جـلّ پیامبرش را خطاب کرد و فرمود: «اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» یعنی بسیار دعا می کرد.(۱)

۲) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسـماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر، از ابو عبد

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳.

الله برقی، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمّد بن مسلم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»، دست در زبان عرب، به معنای نیرو و نعمت است. و آیه را تلاوت فرمود.(۱) این حدیث، افزون بر آن چه آمد، در تفسیر کلام خداوند متعال: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ»(۲) [فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی؟] خواهد آمد.

۳) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» یعنی چون خورشید طلوع کرد. «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ، وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ»(۳).

۴) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از ابو صلت هروی روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خودشان سخن می گفت و به خدا سوگند! در میان مردم، زبان آورترین و آگاه ترین کس به همه زبان‌ها بود. روزی به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در شگفتم که شما چگونه همه این زبان‌ها را با این که از هم متفاوتند، می‌دانید، فرمود: ای ابا صلت! من حجّت خدا بر آفریدگانش هستم و خداوند کسی را که آشنا به زبان قومی نیست، بر آنها حجّت قرار نمی‌دهد. آیا سخن امیر مؤمنان علیه السلام به تو نرسیده که فرمود: به ما کلام فیصله دهنده عطا شده است و آیا این کلام چیزی به جز دانستن همه زبان‌هاست؟(۴)

۵) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ» یعنی ناگهان از دیوار محراب پایین آمدند «إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ» تا آن جا که فرمود: «وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ».(۵)

۶) سپس علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از حضرت امام

۱- [۱] - التوحید، ص ۱۵۳، ح ۱.

۲- [۲] - ص / ۷۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳.

۴- [۴] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵۱، باب ۵۴، ح ۳.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳.

جعفر صادق علیه السـلام روایت کرد که ایشان فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ داود علیه السلام را خلیفه خود در زمین قرار داد و زبور را بر او نـازل فرمود، بر کوه‌ها و پرنـدگان وحی فرمود تا به همراه او تسبیـح گوینـد. این از آن روی شـد که چون داود پیشاپیش بنی اسـرائیل نماز می‌گزارد، وزیرش پس از آن که نماز به پایان می‌رسید، بر می‌خاست و خدا را حمد و تسبیح می‌گفت و او را به بزرگی و یگانگی یاد می‌کرد و سپس پیامبران را یک به یک می‌ستود و از نیکی و کردار و سپاس و بندگی ایشـان از برای خـدا و شـکیبایی آنـان بر امتحـان‌هـای او سـخن می‌گفـت، امّـا از داود سـخنی بر زبـان نمی‌آورد. پس داود پروردگـارش را نـدا داد و عرض کرد: پروردگـارا! فرمـوده‌ای تـا بر پیـامبران ثنـا گفته شود و این چنین به ایشـان نعمت ارزانی داشـته‌ای، حـال آن که ثنـای مرا نگفته‌ای. خداونـد عزّ و جلّ به او وحی فرمود: آنان بنـدگانی بودنـد که چون ایشان را به بلا آزمودم، شکیبایی پیشه کردند و من بدین خاطر ثنایشان گفته‌ام. داود علیه السلام گفت: پروردگارا! پس مرا نیز به بلا بیازما تا شکیبـایی کنم. فرمود: ای داود! آیـا بلاـ را جـای تنـدرستی می‌گزینی؟ من آنان را به بلایی آزمودم که از آن آگاهشان نکرده بودم، امّا تو را به بلا می‌آزمایم و آگاهت می‌کنم که در فلان سال و فلان ماه و فلان روز خواهد بود.

داود (علیه السـلام) روزی را سراسـر به پرسـتش خدا می‌پرداخت و به محرابش می‌نشسـت و روزی را به بنی اسرائیل اختصاص می‌داد و میانشان داوری می‌کرد. چون روز وعده خداوند عزّ و جلّ سر رسید، عبادتش افزون شد و در محرابش تک نشست و از مردم دوری گزیـد. در همـان حـال کـه او در محراب خـود نمـاز می‌گزارد، پرنـده‌ای پیش رویش نشـست که بـال‌هـایش از زبرجـد سبز بود و پاهایش از یاقوت قرمز و سـر و منقارش از مرواریـد و زبرجـد. داود بسـیار از آن پرنده خوشـش آمد و حال خود را از یـاد برد و برخـاست تا آن را بگیرد، ناگاه پرنـده پر کشـید و بر دیوار بین خانه داود و خانه اوریا پسـر حنان نشـست، حـال آن که داود، اوریـا را به جنگی فرسـتاده بود. داود از دیوار بالاـ رفت تـا پرنـده را بگیرد و ناگاه همسـر اوریا را بدیـد که نشسـته بود و حمام می‌کرد. او چون سایه داود را دید موهایش را گستراند و بر سراسر اندام خود ریخت. داود به او نگریست و دل بـاخته او شـد. به محرابش بـازگشت و حال خود را از یاد برد و به سـپهسالار خود در جنگ نوشت: به سوی فلان سـرزمین رهسپار شوید و صندوق را بین خود و دشمنانتان گذارید.

و آن صندوق در میان بنی اسرائیل بود، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ»(۱) [در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد]، امّا پس از درگذشت موسی، چون بنی اسرائیل در گناه افتاد، آن صندوق به آسمان برده شد و جالوت بر بنی اسرائیل چیره شد. آنان از پیامبر خواستند تا فرمانروایی برای جنگ در راه خدا نزدشان بفرستد و او طالوت را نزد آنان فرستاد. آن گاه صندوق باز بر آنان فرود آمد. آن صندوق، چنین بود که وقتی بین بنی اسرائیل و دشمنانشان گذاشته می‌شد، هر کس آن را پشت سر می‌گذاشت کافر بود و کشته می‌شد.

پس داود به سپهسالار خود در جنگ نوشت: صندوق را بین خود و دشمنت بگذار و اوریا پسر حنان را به جلوی صندوق بفرست. او چنین کرد و اوریا کشته شد.

چون اوریا جان باخت، روزی دو فرشته نزد داود آمدند، حال آن که او هنوز با زن اوریا وصلت نکرده بود و آن زن سوگوار شوی خود بود. آن دو فرشته از بام خانه بر داود وارد شدند و روبروی او نشستند و از این رو داود از آن دو در هراس افتاد. آنها عرض کردند: نترس، ما دو داد خواهیم که یکی از ما به دیگری ستم کرده است. پس میان ما بر حق داوری کن و از دادگری درنگذر و ما را به راهی استوار رهنمون شو. آن گاه یکی از آن دو به داود- که در آن روزگار، از زن نکاحی گرفته تا کنیز، نود و نه زن در خانه داشت- عرض کرد: این برادر من، نود و نه میش داشت و من تنها یک میش داشتم. او به من گفت: این یک میش را نیز به من بسپار و در این سخن، راه زورگویی پیش گرفت و بر من ستم کرد و مرا بر این امر ناگزیر ساخت. داود، چنان که خداوند متعال حکایت فرمود، گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسؤال نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» تا آن جا که حق تعالی فرمود: «وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» ناگهان آن فرشته خندید و گفت: خود بر خود حکم کرد. داود فرمود: نافرمانی خدا کرده‌ای و می‌خندی؟ باید دهان چون تویی را خونبار کرد! در آن دم، دو فرشته به آسمان

۱- [۱] - بقره/۲۴۸.

رفتند و آن دادخواه گفت: اگر داود می اندیشید، می‌دانست که خود سزاوارتر است تا دهانش خونبار شود. داود ماجرا را دریافت و به گناه خود پی برد و چهل روز و شب در سجده گریان ماند و به جز هنگام نماز، سر از سجده برنیاورد. تا این که پیشانی‌اش زخم شد و خون از دیدگانش به راه افتاد. چون چهل روز چنین گذشت، ندا رسید: ای داود! تو را چه شده؟ اگر گرسنه‌ای تا سیرت کنیم و اگر تشنه‌ای تا سیرابت کنیم و اگر عریانی تا جامه بر تنت کنیم و اگر در هراسی تا در امانت داریم. عرض کرد: چگونه در هراس نباشم، حال آن که چنین کاری کرده‌ام و تو داور دادگری هستی که ستم هیچ ستمگری از تو پنهان نمی‌ماند. خداوند به او وحی فرمود: توبه کن، ای داود! عرض کرد: کدامین توبه؟ آیا راه توبه‌ای برای من به جا مانده؟ فرمود: بر مزار اوریا برو تا او را به نزد تو فرستم، آن گاه از او بخواه تا از تو درگذرد. اگر تو را بخشید، من نیز تو را می‌آمرزم. عرض کرد: پروردگارا! اگر نبخشید چه کنم؟ فرمود: من از او می‌خواهم تا ببخشاید.

داود علیه السلام بیرون شد و در راه، شروع به خواندن زبور کرد. وقتی داود زبور می‌خواند، هیچ سنگ و درخت و کوه و پرنده و درنده‌ای نمی‌ماند، مگر آن که با او هم آوا می‌شد. داود بر این حال رفت تا به کوهی رسید که پیامبری عابد به نام حزقیل بر آن خانه داشت. وقتی حزقیل طنین کوه‌ها و آوای درندگان را شنید، دانست که داود آمده است و گفت: این همان پیامبر خطاکار است. داود به او گفت: ای حزقیل! آیا اجازه می‌دهی تا به نزد تو بالا بیایم؟ گفت: نه، چرا که تو گناهکاری. داود علیه السلام این شنید و باز گریست. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به حزقیل وحی فرمود: ای حزقیل! داود را بر آن خطا سرزنش نکن و از من عافیت تقاضا کن. حزقیل پایین آمد و دست داود گرفت و او را به نزد خود بالاـ برد. داود گفت: ای حزقیل! هیچ گاه قصد گناهی کرده‌ای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هیچ از روی مقامی که در پرستش خدا داری، به خودپسندی افتاده‌ای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هرگز رو به دنیا برده‌ای و دوست داشته‌ای تا از شهوت و لذّت آن، چیزی بهره گیری؟ گفت: آری، گاه این خواسته در دلم می گذرد. پرسید: در آن دم چه می کنی؟ گفت: وارد این درّه می‌شوم و از آن چه در آن جاست عبرت می گیرم. داود علیه السلام وارد درّه شد و به ناگاه در آن جا تختی آهنی به زیر جمجمه ای پوسیده و استخوان... هایی فرسوده دید و لوحی آهنی یافت که نوشته‌ای بر خود داشت. داود آن

را خواند، بر آن نوشته بود: منم أروی پسر سلم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر ساختم و هزار دختر را دوشیزگی بُردم و سرانجام، خاک، بستر و سنگ، بالشم شد و همسایه مارها و کرم‌ها شدم. پس هر کس مرا ببیند بایست تا فریب دنیا نخورد.

داود به راه افتاد تا بر مزار اوریا رسید و او را ندا داد، امّا پاسخی نشنید. باز ندا داد و باز پاسخی نشنید. بار سوم که ندا داد، اوریا عرض کرد: ای پیامبر خدا! تو را چه شده که مرا از شادی و شادکامی‌ام بازداشتی؟ داود فرمود: ای اوریا! از من درگذر و از خطایم چشم بپوش. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ وحی فرمود: ای داود! آن چه را از تو سرزد برایش بازگو. داود علیه السلام او را ندا داد و چون باز در بار سوم پاسخ شنید، فرمود: ای اوریا! من چنین کردم و چنان کردم. اوریا عرض کرد: آیا پیامبران چنین کاری می‌کنند؟ فرمود: نه. داود باز او را ندا داد امّا پاسخی نگرفت. پس بر زمین افتاد و گریست. خداوند به پرده دار بهشت وحی کرد تا پرده از بهشت برگیرد و او چنین کرد. اوریا عرض کرد: این بهشت از برای کیست؟ خداوند فرمود: برای کسی که گناه داود را ببخشد. عرض کرد: پروردگارا! از گناهش درگذشتم. آن گاه داود علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشت و وزیرش را دید که پس از نماز، حمد خدا و ثنای پیامبران علیه السلام بر زبان می آورد و می‌گفت: پیامبر خدا، داود، پیش از آن گناه، چنین و چنان فضیلت‌ها داشت. پس داود علیه السلام غمگین شد و خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای داود! از گناهت درگذشتم و ننگ گناهت را بر گردن بنی اسرائیل انداختم. عرض کرد: چگونه چنین کردی، حال آن که تو آن داور دادگری که ستم نمی‌کند؟ فرمود: از آن رو که آنها نزد تو گناهت را ناپسند نشمردند. این چنین گذشت و داود علیه السلام با زن اوریا وصلت کرد و سلیمان علیه السلام از او به هم رسید. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآبٍ».(۱)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳. (همان گونه که پیشتر گفتیم چون مرحوم بحرانی در صدد جمع آوری و ذکر همه روایات تفسیری بوده است بعضا روایاتی نادرست و از اسراییلات را نیز در تفسیر خود آورده است که از جمله همین روایت است که در آن به داوود نسبتی ناروا داده شده است. بهترین دلیل نادرست بودن این روایت، حدیث شماره هشتم است که مضمون این روایت را مردود اعلام می کند و محتمل است که روایت اسراییلی فوق در مقام تقیه از امام علیه السلام صادر شده باشد. ناشر)

۷) سپس علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «وَظَنَّ دَاوُودُ» یعنی دانست، «وَأَنَابَ» یعنی توبه کرد و این چنین نیز گفته شده که داود به سپهسالار خود نوشت: اوریا را به جلوی صندوق نفرست و او را بازگردان. وقتی اوریا به نزد کسانش بازگشت، هشت روز بر جای ماند و سپس درگذشت.(۱)

۸) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام نامه نگار و علی بن عبد الله نسخه نویس، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمّد برمکی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که وی گفت: مأمون علمای فرقه‌های مختلف اسلامی و دانشمندان یهودی و نصرانی و مجوسی و صائبی و دیگر فرقه‌ها و آیین‌ها را نزد حضرت امام رضا علیه السلام گرد آورد تا با ایشان مناظره کنند. هر یک از آنها که برخاست و سخنی گفت، حجّتی شنید و زبان در کام کشید، تا این که علی بن محمّد بن جهم برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا می گویی پیامبران معصومند؟ فرمود: آری. عرض کرد: پس با این سخن خداوند متعال درباره داود علیه السلام چه می کنی: «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»؟ فرمود: اطرافیان تو در این باره چه می گویند؟ عرض کرد: می گویند: داود در محراب خود نماز می‌خواند که شیطان به شکل پرنده‌ای زیباتر از هر پرنده دیگری، نزد او پدید آمد. پس داود نماز خود را قطع کرد و برخاست تا او را بگیرد. آن پرنده به سوی خانه‌ای بیرون رفت و داود آن را دنبال کرد و پرنده به بالای بام رفت و داود نیز به دنبال پرنده بر بام رفت، تا این که آن پرنده در خانه اوریا پسر حنان افتاد و داود در پی پرنده نگریست و ناگاه چشمش به همسر اوریا که در حال حمام کردن بود، افتاد و چون او را دید، به او دل باخت و داود که شوی او، اوریا، را به جنگ فرستاده بود، به سپهسالار خود نوشت تا اوریا را به جلوی صندوق فرستد و او چنین کرد و اوریا پیش رفت و بر مشرکان پیروز شد. داود از این امر خشمگین شد و بار دیگر نوشت تا او را به جلوی صندوق فرستند و او پیش رفت

ص:۷۶۲

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

و این بـار کشـته شـد و این گونه داود بـا همسـرش وصـلت کرد. در آن هنگام حضـرت امام رضا علیه السـلام دست بر پیشانی مبـارک زد و فرمود: إنّـا لله و إنّـا إلیه راجعون، شـما به پیامبری از پیامبران خـدا چنین نسـبت دادهایـد که نماز خود را بی‌ارزش دانست و به دنبال پرنده رفت و سپس هرزگی کرد و آن گاه کسی را به قتل رساند؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پس گناه او چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود تنها گمان کرده بود که خداونـد کسـی را داناتر از او نیافریـده، از این رو خداوند عزّ و جلّ دو فرشـته را به سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند و عرض کردند: «خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ، إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ»، داود شـتابزده بر متّهم حکم کرد و به دادخواه گفت: قطعـاً او در مطـالبه میش تو، اضـافه بر میش‌های خودش، بر تو ستم کرده است. این گونه داود هیچ دلیلی از دادخواه بر ادّعایش نخواست و به متّهم رو نکرد تا از او بپرسد: تو چه می گویی؟ پس خطای داود این بود که قانون قضاوت را رعایت نکرد، نه آن چه شما به او نسبت دادهاید، مگر نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می فرمایـد: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» تا آخر آیه؟ علی بن محمّـد بن جهم عرض کرد: ای پسـر رسول خدا! پس قصّه داود با اوریا چه بوده است؟ حضـرت علیه السـلام فرمود: در روزگار داود علیه السلام اگر شوی زنی از دنیـا می‌رفت یا در جنگ جان می‌باخت، آن زن پس از او هرگز با کس دیگری ازدواج نمی کرد. نخستین کسـی که خداوند به او اجازه داد با زنی که شوهرش کشته شده وصلت کند، داود علیه السلام بود؛ چون اوریا کشته شد و سوگواری همسرش بر او به پایان رسید، داود با او ازدواج کرد و این کار نزد مردم نسبت به اوریا ناگوار آمد.(۱)

۹) و از وی، از پدرش، از علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمّد بن اسماعیل، از صالح، از علقمه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در سخنی با او فرمود: ای علقمه! خشنودی مردم به دست نمی‌آید و زبانشان بازداشته نمی‌شود، چگونه می توانید از چیزی

۱- [۱] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۰، باب ۱۴، ح ۱.

امان یابید که پیامبران و فرستادگان و حجّت‌های خداوند از آن در امان نبوده‌اند؟ آیا به یوسف علیه السلام چنین نسبت ندادند که قصد زنا کرده است؟ آیا به ایوب علیه السلام چنین نسبت ندادند که به خاطر گناهانش در بلا افتاده است؟ آیا به داود علیه السلام چنین نسبت ندادند که او پرنده‌ای را دنبال کرد تا این که چشمش به زن اوریا افتاد و دل باخته او شد و شویش را [در جنگ] به جلوی صندوق فرستاد تا او کشته شد و داود با آن زن وصلت نمود؟(۱)

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِکَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ(۲۷)»

[و آسمان و زمین و آن چه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده (و حق پوشی کرده)اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند.]

۱) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن حسن طائی، از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی، از علی بن جعفر کوفی، از علی بن محمد، از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام از پدر بزرگوارشان علی بن موسی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارشان جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارشان محمد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علی بن حسین علیه السلام، از پدر بزرگوارشان حسین بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان حضرت امام علی علیه السلام. و محمّد بن عمر حافظ بغدادی، از ابو القاسم اسحاق بن جعفر علوی، از ابو جعفر بن محمّد بن علی، از سلیمان بن محمّد قرشی، از اسماعیل بن ابی زیاد کوفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از جدّ بزرگوارشان علیه السلام، از حضرت امام علی علیه السلام، در حدیثی به نقل از علی بن احمد بن محمّد بن عِمران دقّاق روایت کرده است که وی گفت: مردی عراقی بر امیر مؤمنان، علی علیه السلام، وارد شد و عرض کرد: ما را

۱- [۱] - امالی صدوق، ص ۹۱، ح ۳.

آگـاه سـاز که آیـا خروج ما برای جنگ با شامیان، بنا به قضا و قـدر الهی است؟ امیر مؤمنان علی علیه السـلام فرمود: آری، ای پیرمرد. به خدا سوگند! از هیچ بلندی بالا نرفتید و بر هیچ دشتی فرود نیامدید، مگر به قضا و قدری از سوی خداوند.

پیرمرد عرض کرد: پس رنـج خود را بایست به حساب خـدا بگـذارم، ای امیر مؤمنان. حضـرت علیه السـلام فرمود: تنـد نرو ای پیرمرد! شایـد پنداشـته‌ای قضای حتمی و قـدر قطعی را می گویم. اگر چنین بود پاداش و کیفر و امر و نهی و پیشـگیری از میان می‌رفت و مژده و هشـدار بی‌معنـا می‌شـد و دیگر نه سـرزنش گناهکـار به جا بود و نه سـتایش نیکوکار روا بود، بلکه نیکوکار برای سرزنش شدن، سزاوارتر از گناهکار بود و گناهکار برای نیکی کردن، سزاوارتر از نیکوکار بود. این، گفتار بت پرستان و دشـمنان خداوند بخشنده و قَدَریّون و مَجوسی‌های این امّت است. ای پیرمرد! خداوند عزّ و جلّ بندگانش را مکلّف کرد که از روی اختیـار عمل کننـد و آنها را نهی فرمود که از روی ترس باز ایسـتند و بر کار انـدک، پاداش بسـیار ارزانی داشت. آنان از روی چیرگی، نافرمانی او نکنند و از روی ناگزیری، فرمانبردار او نباشـند. او آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آنهاست را بیهوده نیافریده. بنابراین آن سـخن، پندار کفرپیشـگان است و وای از سـختی دوزخ بر کسانی که کفر ورزیده‌اند. سخن که به این جا رسید، آن شیخ برخاست و عرض کرد:

أنتَ الإمامُ الّذی نَرجُـــو بِطاعَتِهِ   یَومَ المَعادِ مِنَ الرَّحمَنِ غُفـــــرانا

أوضَحتَ مِن دینِنا ما کانَ مُلتَبِساً   جَزاکَ ربُّكَ عنّا فیه إحســـــانا

فَلَیسَ مَعذِرَةٌ فِی فِعــــلِ فاحِشَةٍ   قَد کُنتُ راکِبَها فِسقاً و عِصـیانا

لا لا وَ لا قائِلًا ناهیـــــكَ واقعةً   فیها عَبدتُ إذَن یا قَومُ شیـطانا

وَ لا أحَبّ وَ لا شاءَ الفُسُوق و لا   قَتلَ الولیِّ له ظُلماً و عُـــــدوانا

أنّی یُحِبُّ وَ قَد صَحَّــــت عَزیمَتُهُ   ذو العَرشِ أعلَنَ ذاک اللهُ إعلانا

(تو آن امامی که به سـبب فرمانبرداری از او، در روز قیامت از خداونـد مهربان امید آمرزش داریم؛ تو هر آن چه را در دین بر مـا مبهم بود، آشـکار سـاختی و پروردگـارت به خاطر کاری که در حقّ ما کردی، به نیکی پاداشت دهـد؛ دیگر برای کارهای ناپسـندی که از روی تبـاهی و نافرمانی کرده‌ام، جای عـذری باقی نمانـده است؛ نه، هرگز جای عـذری باقی نمانـده، چه رسـد برای جایی که ای قوم در آن شیطان را بندگی کرده‌ام؛ (ای قوم! او کسی است که) هیچ گاه تجاوز را نپسندید و

هرگز نخواست که آشنایی از روی ستم و ستیزه کشته شود؛ چگونه چنین پسندد حال آن که خداوند صاحب عرش، از اراده راست و استوار او خبر داده است.)

ابن بابویه گفت: محمّد بن عمر حافظ در پایان این حدیث، تنها دو بیت نخستین این شعر را آورده است.(۱)

۲) سپس ابن بابویه گفت: همچنین این حدیث از ابو حسین محمّد بن ابراهیم بن اسحاق فارسی عزائمی، از ابو سعید احمد بن محمّد بن رُمَیح نَسَوی در جرجان، از عبد العزیز بن اسحاق بن جعفر در بغداد، از عبد الوهّاب بن عیسی مَروَزی، از حسن بن علی بن محمّد بَلَوی، از محمّد بن عبد الله بن نَجیح، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از جدّ بزرگوارشان علیه السلام روایت شده است.

و نیز این حدیث از احمد بن حسن قَطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمّد بن زکریاء جوهری، از عباس بن بکّار ضَبّی، از ابو بکر هذلی، از عکرمه، از ابن عباس، روایت شده است که وی گفت: وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام از جنگ صِفّین باز می‌گشت، پیرمردی که در این جنگ در کنار حضرت علیه السلام حضور داشت، نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را آگاه ساز که آیا راهی که پیمودیم به قضا و قدر خداوند بود؟ و در ادامه، حدیث پیشین روایت شده، امّا این سخن را بر آن افزون دارد: پیرمرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پس قضا و قدری که ما را در راه آورد و از هر بلندی که بالا رفتیم و بر هر دشتی که فرود آمدیم، بر اساس آن بوده چیست؟ فرمود: آن فرمان و حکم خداوند است. سپس حضرت علیه السلام تلاوت فرمود: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(۲) [و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید]، یعنی پروردگارت فرمان داد تا تنها او را بپرستید و به پدر و مادرتان نیکی کنید.(۳)

همچنین این حدیث را محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، و اسحاق بن محمد، و دیگران، در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت کرده‌اند که وی

۱- [۱] - توحید، ص ۳۸۰، ح ۲۸.

۲- [۲] - اسراء/ ۲۳.

۳- [۳] - توحید، ص ۳۸۱.

گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از صِفّین، در کوفه نشسته بود که پیرمردی آمد و روبروی حضرت علیه السلام زانو زد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را از راهی که به سوی شامیان پیمودیم آگاه ساز. آیا بنا به قضا و قدر خداوند بوده است؟ و در ادامه همان حدیث را باز گفت، جز این که در پایان حدیث، دو بیت از شعر یاد شده را بیان کرد.(۱)

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸)»

[یا (مگر) کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم، یا پرهیزکاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم؟]

۱) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از یحیی بن زکریا لؤلؤی، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام و یارانش «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» یعنی حَبتَر و زُرَیق و یارانشان «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام و یارانش «كَالْفُجَّارِ» یعنی حبتر و دلام و یارانشان.(۲)

۲) محمّد بن عباس، از علی بن عبید، و محمّد بن قاسم بن سلام، از حسین بن حکم، از حسن بن حسین، از حیان بن علی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی علی علیه السلام و حمزه و عبیده «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» یعنی عتبه و شیبه و ولید «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ» یعنی علی علیه السلام و یارانش «كَالْفُجَّارِ» یعنی فلان کس و یارانش.(۳)

۳) ابن شهر آشوب، از تفسیر ابی یوسف فَسَوی، و قَبیصه بن عُقبه، از ثَوری، از

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۳، ح ۲.

مَنصر، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: کلام خداوند متعال: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» درباره علی و حمزه و عبیده نازل شده است و «کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ» درباره عتبه و شیبه و ولید.(۱)

۴) محمّد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از حفص مؤذن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان (در حدیثی طولانی) فرمود: برای پیروان حق سزاوار نیست که خود را تا جایگاه پیروان باطل پایین آورند، چرا که خداوند پیروان حق را نزد خود در جایگاه پیروان باطل قرار نداده است. آیا مفهوم این کلام خدا را در قرآن درنیافته‌اند که می‌فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ»(۲)؟

«کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیکَ مُبَارَکٌ لِّیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (۲۹)»

[(این) کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در(باره) آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.]

۱) علی بن ابراهیم: «کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ مُبَارَکٌ لِّیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ» یعنی امیر مؤمنان علی و امامان علیه السلام «وَلِیَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» آنان، دارندگان خردهای غالب و برتر می باشند که امیر مؤمنان علی علیه السلام از داشتن چنین خردی به خود می‌بالید و می‌فرمود: همانند آن چه به من عطا شده، نه پیش از من و نه پس از من، به هیچ کس عطا نشده است.(۳)

«وَ وَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَیْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰)...فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ(۳۳)»

«وَ وَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَیْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ الصَّافِنَاتُ الْجِیَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَن ذِکْرِ رَبِّی حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۱۱۸.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۱۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ(۳۳)»

[و سلیمان را به داود بخشیدیم. چه نیکو بنده ای! به راستی او توبه کار (و ستایشگر) بود.*هنگامی که (طرف) غروب اسب‌های اصیل را بر او عرضه کردند،*(سلیمان) گفت: واقعاً من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا (هنگام نماز گذشت و خورشید) در پس حجاب ظلمت شد.*(گفت: اسب‌ها) را نزد من باز آورید. پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن آنها (و سرانجام وقف کردن آنها در راه خدا).]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ، إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» گفت: حضرت سلیمان علیه السلام اسب‌ها را بسیار دوست می‌داشت و نزد خود می‌طلبید. روزی اسب‌ها را نزدش آوردند و او تا غروب خورشید به آنها سرگرم شد و هنگام نماز عصر او گذشت، سلیمان علیه السلام از این امر بسیار غمگین شد و دعا کرد که خداوند عزّ و جلّ خورشید را برایش بازگرداند تا نماز عصر را به جای آورد. خداوند سبحان خورشید را به هنگام عصر بازگرداند و او نمازش را به جای آورد. آن گاه اسب‌ها را طلبید و با شمشیر شروع به زدن ساق‌ها و گردن‌های آنها کرد، تا آن که همه را کشت، و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ».(۱)

۲) ابن بابویه در کتاب الفقیه، به اسناد خود از زراره و فضیل روایت کرده است که آن دو گفتند: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردیم: معنای کلام خداوند متعال: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا»(۲) [نماز بر مؤمنان در اوقات معین مقرر شده است] چیست؟ ایشان فرمود: موقوت در این جا بدان معناست که نماز، عملی واجب مقرّر شده است و به معنای هنگام قضا شدن نماز نیست؛ یعنی منظور این نیست که اگر این وقت به سر رسد و سپس کسی نماز

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۷.
۲- [۲] - نساء/ ۱۰۳.

بخواند، نمازش باطل است، چرا که اگر چنین می‌بود، سلیمان علیه السلام به خاطر آن که نمازش را به هنگام نخواند، هلاک می‌شد، حال آن که او وقتی به یاد نماز افتاد، آن را به جای آورد. سپس ابن بابویه گفت: نادانان اهل خلاف چنین می... پندارند که سلیمان علیه السلام روزی تا پس از غروب خورشید، سرگرم نمایش اسب‌ها شد، سپس فرمان داد تا اسب‌ها را برگردانند و ساق و گردن آنها را بزنند و همه را بکشند و فرمود: این اسب‌ها مرا از یاد پروردگارم عزّ و جلّ، به خود سرگرم کردند. امّا چنین نیست که آنها می‌گویند و پیامبر خدا سلیمان علیه السلام، از چنین کاری به دور است، چرا که اسب‌ها گناهی نکرده بودند که به سزای آن، ساق و گردنشان قطع شود و آنها خود نیامده بودند تا سلیمان علیه السلام را سرگرم کنند، بلکه دیگران آنها را آورده بودند و آنها فقط چهارپایانی ناگزیر بودند.

سخن صحیح در این باب، حدیثی است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است، ایشان فرمود: روزی به هنگام عصر، سلیمان علیه السلام به تماشای نمایش اسب‌ها سرگرم شد تا این که خورشید غروب کرد، آن گاه او به فرشتگان گفت: خورشید را برای من بازگردانید تا نمازم را در هنگامش به جای آورم و آنها چنین کردند. او برخاست و بر ساق و گردن خود مسح کشید و به یارانش که نماز آنها نیز قضا شده بود، فرمان داد تا همین کار را بکنند، چرا که وضوی ایشان برای نماز، این گونه بود. سپس برخاست و نماز به جای آورد و چون نماز خود به پایان رساند، خورشید غروب کرد و ستارگان پدید آمدند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ، إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ، رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ».(۱)

۳) طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام علی علیه السلام درباره این آیه پرسیدم، ایشان فرمود: ای ابن عباس! تو در این باره چه شنیده‌ای؟ عرض کردم: از کعب شنیدم که می‌گفت: سلیمان علیه السلام به نمایش اسب‌ها سرگرم شد تا این که نمازش قضا شد، آن گاه گفت: آنها را (یعنی اسب‌ها را که چهارده رأس بودند) نزد من بازگردانید، سپس ساق و گردن اسب‌ها را زد و آنها

۱- [۱] - من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۶۰۶ و ۶۰۷.

را کشت. از این رو خداوند متعال، چهارده روز، او را از فرمانروایی برکنار کرد؛ چرا که او با کشتن اسب‌ها، به آنها ستم کرده بود. حضرت علیه السلام فرمود: سخن کعب دروغ است. روزی سلیمان علیه السلام برای جنگ با دشمن، به نمایش اسب‌ها سرگرم شد، تا این که خورشید غروب کرد، آن گاه او به اذن خداوند، به فرشتگان گمارده شده بر خورشید فرمود: آن را برای من بازگردانید. آنها چنین کردند و او نماز عصر را در هنگامش به جای آورد. همانا پیامبران خدا نه ستم می کنند و نه فرمان به ستمکاری می دهند؛ چرا که ایشان معصوم و پاک می‌باشند.(۱)

۴) طبرسی در حدیثی از حضرت امام علی علیه السلام آورده که ایشان فرمود: این بدان معناست که سلیمان علیه السلام از خداوند متعال خواست تا خورشید را برای او بازگرداند، خداوند عزّ و جلّ چنین کرد و او نماز عصر را به جای آورد، بنابراین «ها» در «رُدُّوهَا» از خورشید خبر می دهد.(۲)

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴)...فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹)»

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاء حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ (۳۷) وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹)»

[و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم؛ پس به توبه باز آمد.* گفت: پروردگارا! مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت، تویی که خود بسیار بخشنده ای.* پس باد را در اختیار او قرار دادیم که هر جا تصمیم می گرفت، به فرمان او نرم، روان می شد.* و شیطان‌ها را (از) بنا و غواص،* تا (وحشیان) دیگر را که جفت جفت با زنجیرها به هم بسته بودند (تحت فرمانش درآوردیم).* (گفتیم:) این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار.]

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹

۱) طبرسی در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آورده که ایشان فرمود: چون از برای سلیمان علیه السلام پسری زاده شد، جن‌ها و شیطان‌ها به یکدیگر گفتند: اگر پسر او زنده بماند، آزاری که از پدرش دیده‌ایم از او نیز خواهیم دید. سلیمان علیه السلام ترسید که مبادا آنها آسیبی به فرزندش برسانند، از این رو او را در میان ابرها گذاشت تا آن جا شیر بخورد. ناگهان دید پسرش جان باخته و بر روی تختش افتاده است. او این گونه تنبیه شد تا بداند هوشیاری در دفع تقدیر سودمند نخواهد بود و چون از شیطان‌ها ترسید، مجازات شد.(۱)

۲) طبرسی در حدیثی که ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده، آورده که ایشان فرمود: روزی سلیمان در تخت خود نشسته بود و فرمود: امشب با هفتاد زن گِرد خواهم آمد و هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه خدا شمشیر به دست می گیرد. این بگفت، امّا نگفت: إن شاء الله. او با زنان گرد آمد، ولی تنها یکی از آنها باردار شد که او هم پسری ناقص زایید؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جان محمّد در دست اوست! اگر گفته بود: إن شاء الله، آن پسران، سوار بر اسب در راه خدا جهاد می کردند.(۲)

۳) ابن بابویه از احمد بن یحیی نامه نگار، از ابو طیب احمد بن محمّد ورّاق، از علی بن هارون حمیری، از علی بن محمّد بن سلیمان نوفلی، از پدرش، از علی بن یقطین روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا جایز است که پیامبر خدای عزّ و جلّ بخیل باشد؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس معنا و مفهوم این سخن سلیمان چیست: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي»؟ فرمود: پادشاهی بر دو گونه است: یک پادشاهی آن است که با چیرگی و جور یا انتخاب مردم به دست آید و پادشاهی دیگر آن است که از جانب خدا به دست آمده باشد، همچون پادشاهی ابراهیم و پادشاهی طالوت و پادشاهی ذو القرنین. سلیمان علیه السلام گفت: پروردگارا! به من حکومتی ارزانی دار که هیچ کس پس از من سزاوار نباشد که بگوید: سلیمان این پادشاهی را با چیرگی و جور یا انتخاب مردم به دست آورده است. از این رو

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۰.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۰.

خداوند تبارک و تعالی باد را به فرمان سلیمان علیه السلام درآورد تا به هر جا که او خواست، وزیدن گیرد و مقرّر داشت تا باد به هنگام آمدن و رفتن، راه یک ماهه را بپیماید، و شیطان‌ها را به فرمان او درآورد تا برایش به ساخت و ساز بپردازند و غواصی کنند و زبان پرندگان را به او آموخت و او را بر زمین چیره ساخت. این گونه مردم در روزگار سلیمان علیه السلام و نیز پس از او دانستند که پادشاهی وی همچون دیگر پادشاهان نیست که با انتخاب مردم و یا با چیرگی و جور به دست آمده باشد.

عرض کردم: پس معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست که فرمود: خدا رحمت کند برادرم سلیمان را، چه بسیار بخیل بود! حضرت علیه السلام فرمود: سخن ایشان دو وجه دارد: یکی این که سلیمان علیه السلام در آبروی خود بسیار بخیل بوده و بر نمی‌تابیده که درباره‌اش بدگویی شود؛ وجه دیگر این که او در پیمودن رویه نادانان بسیار بخیل بوده (و از این کار دریغ می‌ورزیده) است. سپس حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آن چه به سلیمان داده شده و آن چه به او داده نشده و آن چه به هیچ کس از جهانیان داده نشده، همگی به ما داده شده است. خداوند عزّ و جلّ در قصّه سلیمان فرمود: «هَـٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و در قصّه محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(۱) [آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید]

۴) علی بن ابراهیم: چون حضرت سلیمان علیه السلام با زنی یمنی وصلت کرد، پسری از آن زن زاده شد که سلیمان علیه السلام او را بسیار دوست می‌داشت. روزی فرشته مرگ- که بسیار بر سلیمان علیه السلام نازل می‌شد- نزد وی آمد و نگاه تندی به آن پسر انداخت. سلیمان از نگاه او در هراس افتاد و به همسرش گفت: فرشته مرگ چنان به پسرم نگریست که گمان می‌کنم فرمان گرفته تا جان او را بستاند. سپس به جن‌ها و شیطان‌ها فرمود: آیا راه چاره‌ای در نظر دارید تا این پسر را از مرگ بگریزانید؟ یکی از آنها عرض کرد: من او را به زیر چشمه خورشید در شرق می‌گذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ هر آن چه را بین شرق و غرب

۱- [۱] - حشر/ ۷ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۹، ح ۱.

باشد، بیرون می‌آورد. دیگری عرض کرد: من او را در زمین هفتم می گذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ به آن جا نیز راه می... یابد. دیگری عرض کرد: من او را در میان ابرها و هوا می گذارم. سپس او را بالا برد و بر ابرها گذاشت. ناگاه فرشته مرگ آمد و میان ابرها جان آن پسر را گرفت و پیکر بی‌جانش را بر تخت سلیمان گذاشت و آن گاه سلیمان دانست که خطا کرده است. خداوند این قصّه را حکایت کرد و فرمود: «وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ، قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ، فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» رخاء یعنی به نرمی «وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ» یعنی در دریا «وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» یعنی با زنجیر به یکدیگر محکم بسته شده‌اند و آنها همان شیطان‌هایی بودند که وقتی خداوند عزّ و جلّ پادشاهی را از سلیمان علیه السلام گرفت، از وی نافرمانی کردند.(۱)

۵) علی بن ابراهیم: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ پادشاهی سلیمان علیه السلام را در انگشترش قرار داد، پس هرگاه آن را در دست می کرد، تمامی جن‌ها و انسان‌ها و شیطان‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها نزد او حاضر می‌شدند و از او فرمان می‌بردند. او بر تخت خود می‌نشست و خداوند بادی می‌فرستاد و آن باد تخت او را بر می گرفت و بر فراز همه شیطان‌ها و پرنده‌ها و انسان‌ها و چهارپایان و اسب‌ها در آسمان گذر می‌داد و به هر کجا که سلیمان علیه السلام می... خواست، آن را فرود می‌آورد و او نماز صبح را در سرزمین شام به جا می‌آورد و نماز ظهر را در سرزمین فارس می‌خواند و به شیطان‌ها فرمان می‌داد تا از فارس، سنگ بار گیرند و در شام به فروش رسانند؛ تا این که او با شمشیر گردن و پای اسب‌ها را قطع کرد و از این رو خداوند پادشاهی را از او گرفت. وقتی سلیمان علیه السلام می‌خواست وارد مستراح شود، انگشتر خود را به برخی از خدمتگزاران می‌سپرد. روزی شیطانی آمد و خدمتگزارش را فریب داد و انگشتر را از او گرفت و آن را در دست کرد و این گونه شیطان‌ها و انسان‌ها و جن‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها به فرمان او درآمدند. چون سلیمان علیه السلام بیرون آمد و انگشترش را طلب کرد آن را نیافت، پس گریخت و رو به سوی ساحل دریا

ص:۷۷۴

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۷.

گذاشت. بنی اسرائیل به آن شیطان که به شکل سلیمان درآمده بود، شک کردند و نزد مادر سلیمان علیه السلام رفتند و به او گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرت نامعمول نیست؟ گفت: او در میان مردم، نیکوکارترین کس نسبت به من بود، امّا اکنون به من بدی می کند! بنی اسرائیل نزد کنیزان و همسران سلیمان رفتند و گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرتان نامعمول نیست؟ گفتند: او در حیض با ما نزدیکی نمی کرد، امّا اکنون در حیض به نزدیک ما می آید.

شیطان که ترسید او را بشناسند، انگشتر را در دریا انداخت. در آن دم خداوند یکی از ماهیان را فرستاد و آن ماهی انگشتر را بلعید و آن شیطان گریخت. بنی اسرائیل چهل روز در جستجوی سلیمان بر جای ماندند، حال آن که سلیمان در ساحل دریا قدم می‌زد و می گریست و از خدا طلب آمرزش می کرد و از کردار خود توبه می‌نمود. چون آن چهل روز گذشت، سلیمان به ماهیگیری برخورد که به کار مشغول بود، نزد او رفت و فرمود: اگر تو را یاری کنم، مقداری ماهی به من می‌دهی؟ ماهیگیر عرض کرد: آری.

سلیمان او را یاری کرد و وقتی ماهیگیر شکار خود کرد، یک ماهی به سلیمان داد. او ماهی را گرفت و چون شکمش را شکافت تا آن را بشوید، ناگهان انگشتر را در شکمش یافت. آن را به دست کرد و باز شیطان‌ها و جن‌ها و انسان‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها به فرمان او درآمدند و این چنین به جایگاه پیشین خود بازگشت و در پی آن شیطان و سپاهیان همراهش برآمد و آنها را به زنجیر کشید و با نام‌های خداوند، برخی را در میان آب و برخی را در میان سنگ زندانی کرد و آنها تا روز قیامت در بند و عذاب بر جای ماندند. وقتی سلیمان به قلمرو خود بازگشت، به آصف بن برخیا، کاتب خود که دستی در کتابت داشت، فرمود: من مردم را می‌بخشم؛ چرا که نمی‌دانستند او شیطان است، امّا تو را که می‌دانستی چگونه ببخشم؟ آصف عرض کرد: مرا نبخش، من شیطانی که انگشتر تو را در دست کرد، می شناختم، حتی پدر و مادر و عمو و دایی‌اش را نیز می... شناختم، او به من گفت: برای من کتابت کن. به او گفتم: قلم من به جَور جاری نمی‌شود. گفت: پس بر جای خود بنشین و چیزی ننویس و من چنین کردم. و امّا ای سلیمان! مرا خبر ده که چرا تو هدهد را دوست داری، حال آن که او از همه پرندگان خسیس‌تر و بدبوتر است؟ سلیمان فرمود: چون هدهد آب را از پشت سنگ سخت می‌بیند. آصف عرض کرد:

چگونه آب را از پشت سنگ سخت می‌بیند، امّا دام را در زیر یک مشت خاک نمی‌بیند و به دام می‌افتد؟ سلیمان فرمود: تند نرو ای سست گام! وقتی تقدیر فرا می‌رسد، دیده را کور می کند.(۱)

۶) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الله بن قاسم، از ابو خالد قمّاط، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: بنی اسرائیل به سلیمان علیه السلام گفتند: پسرت را جانشین خود بر ما بگذار. سلیمان فرمود: او شایسته این کار نیست. وقتی آنها بر خواسته خود پافشاری کردند، سلیمان فرمود: چند سؤال از او می‌پرسم، اگر درست پاسخ داد، او را جانشین خود می کنم؛ سپس از او پرسید: ای فرزندم! طعم آب و طعم نان چیست؟ سبب زیر و بمی صدا چیست؟ جایگاه عقل در بدن کجاست؟ سبب خشونت و ملایمت چیست؟ سبب خستگی و آسایش بدن چیست؟ سبب بهره‌مندی و بی‌نصیبی بدن چیست؟ پسرش به هیچ یک پاسخ نداد. آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: طعم آب، زندگیست و طعم نان، نیروست و سبب زیر و بمی صدا، گوشت کلیه‌هاست و جایگاه عقل، در مغز است، مگر نمی‌بینی به کسی که کم عقل است می گویند: چقدر سبک مغزی! و سبب خشونت و ملایمت، دل است و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ»(۲) [پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند.] و سبب خستگی و آسایش بدن، دو پاست که اگر در راه رفتن خسته شوند، بدن خسته می‌شود و اگر در آسایش باشند، بدن در آسایش است و سبب بهره‌مندی و بی‌نصیبی بدن، دو دست است که اگر انسان آنها را به کار اندازد، بدن را بهره می‌رسانند و اگر به کارشان نیاندازد، چیزی نصیب بدن نمی کنند.(۳)

۷) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یارانمان، از حسین بن عبد الرحمن، از صندل خیاط، از زید شحّام روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ

ص:۷۷۶

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲- [۲] - زمر / ۲۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۹.

أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ» پرسیدم، ایشان فرمود: آیه درباره سلیمان علیه السلام است که پادشاهی شکوهمندی به او عطا شده بود، سپس این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد. ایشان چنان مقامی داشت که هر چه می‌خواست به هر کس که خود می‌خواست، عطا می‌کرد و از هر کس که خود می‌خواست، دریغ می‌کرد و این گونه خداوند دهشی برتر از آن چه به سلیمان داده بود، به ایشان عطا کرد و فرمود: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(۱) [آن چه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید].

۸) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، یا دیگری، از سعد بن سعد، از حسن بن جهم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از جمله خُلق و خوی پیامبران، پاکیزگی و خوشبویی و آراستگی مو و آمیزش بسیار است. سلیمان بن داود علیه السلام در یک قصر، هزار زن داشت که سیصد تن از آنها همسرش بودند و هفتصد تن دیگر، کنیز وی بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه چهل مرد در آمیزش توانا بود و نُه همسر داشت که در هر شبانه روز با آنها نزدیکی می‌کرد.(۲)

۹) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابان، از حمزه، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون سلیمان بن داود علیه السلام از بیت المقدس بیرون آمد، بر جانب راست او سیصد هزار تخت بود که آدمیان بر آنها نشسته بودند و بر جانب چپ او سیصد هزار تخت بود که جنیان بر آنها نشسته بودند و پرندگان به فرمان سلیمان علیه السلام بر آنها سایه افکنده بودند و باد به فرمان او آنها را حمل می‌نمود، تا این که به ایوان کِسرَی در مداین رسیدند و از آن جا رو به سوی اصطَخر(۳) گذاشتند و بعد راهی شدند تا به شهر بَرکاوان(۴) رسیدند، سپس باد به فرمان سلیمان علیه السلام آنها را در فضای پایین حرکت داد، آن چنان که نزدیک بود پاهایشان به آب برسد. آنها

۱- [۱] - حشر/ ۷ و کافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱۰.

۲- [۲] - کافی، ج ۵، ص ۵۶۷، ح ۵۰.

۳- [۳] - بلادی است در سرزمین فارس. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۱۱»

۴- [۴] - ناحیه‌ای است در سرزمین فارس. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۹۹»

به یکدیگر گفتند: هیچ شنیده‌اید یا دیده‌اید که پادشاهی چنین شکوهمند باشد؟ و باز گفتند: همانند این پادشاهی را نه دیده‌ ایم و نه شنیده‌ایم. در آن دم فرشته‌ای از آسمان ندا سر داد: پاداش یک سبحان الله از آن چه که می‌بینید، شکوهمندترست.(۱)

۱۰) بُرسی: روایت شده که مقدار غذای سلیمان علیه السلام در یک روز، هفت کُر(۲) بوده است. روزی حیوانی از حیوانات دریا سر برآورد و عرض کرد: ای سلیمان! امروز مرا مهمان کن. سلیمان علیه السلام فرمان داد تا به اندازه خوراک یک ماهش برای آن حیوان غذا فراهم آورند. وقتی آن مقدار غذا همچون کوهی بزرگ بر ساحل دریا جمع آمد، آن ماهی سر برآورد و همه را بلعید و عرض کرد: ای سلیمان! آن گوشه‌ای از غذای من بود، بقیه آن کجاست؟ سلیمان علیه السلام به شگفت آمد و فرمود: آیا در دریا حیوانی همانند تو وجود دارد؟ ماهی عرض کرد: هزار گونه حیوان. سلیمان علیه السلام فرمود: به راستی که خداوند پادشاهِ پرتوان، در قدرت خود پاک و منزّه است و چیزهایی می‌آفریند که کسی از آنها خبر ندارد.

و امّا نعمت فراخ خداوند متعال چنان است که به داود علیه السلام فرمود: ای داود! به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر همه آسمانیان و زمینیان چیزی را از من آرزو کنند، هم چنان که یکی از شما سوزنی را به دریا فرو برد و بیرون آورد، آرزوی هر آرزومندی را هفتاد بار بزرگ‌تر از دنیای شما به او عطا می‌کنم، پس چگونه ممکن است چیزی که من استوارش داشته‌ام، رو به کاستی گذارد؟(۳)

۱۱) شیخ در کتاب مجالس، از ابو عبد الله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمّد بن وَهبان هنائی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمّد حسن بن علی بن عبد الکریم زعفرانی، از احمد بن محمّد بن خالد برقی، ابو جعفر، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی سلیمان علیه السلام از پادشاهی خود برکنار شد، از میان قوم خود رفت و مهمان مرد بزرگی شد و آن مرد، سلیمان را میزبان شد و بسیار به او نیکی کرد و چون نماز و نیکی او را دید،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲- [۲] - کر: ۱۹۸۰ لیتر.
۳- [۳] - مشارق انوار الیقین, ص ۴۱.

سلیمان در نظرش جایگاهی والا یافت و از این رو دخترش را به عقـد او درآورد. وقتی دختر آن مرد، کردار سـلیمان را دید به او گفت: پـدر و مادرم به فدایت! چه خلق نیک و چه منش بی‌عیبی داری! من در تو هیچ کردار ناپسـندی نمی‌بینم، جز آن که هزینه‌ات را پـدرم می‌دهـد. سـلیمان بیرون رفت و به ساحـل دریـا رسـید و در آن جـا به مردی ماهیگیر کمک کرد و ماهیگیر، همان ماهی که سلیمان انگشترش را در شکمش یافت، به او داد.(۱)

۱۲) و روایت شده که سـلیمان علیه السـلام بر فرش خود می‌نشست و در هوا سیر می‌کرد. روزی از روزها که بر فرش خود در گذر بود و بر فراز زمین کربلا سـیر می‌کرد، باد، فرشـش را سه دور چنان چرخاند که سـلیمان در هراس از سـقوط افتاد. سپس بـاد آرام گرفت و فرش او بر زمین کربلاـ فرود آمـد. سـلیمان به باد فرمود: چرا ایسـتادی؟ باد عرض کرد: بر این زمین، حسـین علیه السـلام کشته می‌شود. سلیمان فرمود: حسین کیست؟ باد عرض کرد: حسین فرزند زاده محمّد مختار صلی الله علیه و آله و فرزنـد علی علیه السـلام، حیـدر کَرّار است. سـلیمان فرمود: قاتل او کیست؟ باد عرض کرد: قاتل او یزیـد است که آسـمانیان و زمینیان همه او را لعنت می کننـد و لعنت خـدا بر او باد! آن گاه سـلیمان دست به سوی آسـمان گشود و یزید را لعنت و نفرین کرد و تمامی انسان‌ها و جن‌ها آمین گفتند؛ سپس باد وزیدن گرفت و فرش را به حرکت درآورد.(۲)

۱۳) و از سـلمان فارسـی رضـی الله عنه روایت شده است که وی گفت: هنگامی که مردم با عمر بن خطاب بیعت کردند، ما با امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در منزل آن حضرت بودیم. من، حضرت امام حسن علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السـلام، محمّـد بن حنفیه، محمّـد بن ابی بکر، عمـار بن یاسـر و مقـداد بن اسود کِنـدی. فرزنـد ایشان حضـرت امام حسن علیه السـلام فرمود: ای امیر مؤمنـان! حضـرت سـلیمان از پروردگـارش مُلکی درخواست کرد که برای هیـچ کس پس از او سـزاوار نباشد و خداوند خواسـته‌اش را به او عطا فرمود. آیا شـما نیز آن چه را سـلیمان داشت، دارا هستید؟ ایشان فرمود: به خدایی که دانه را شکافت و

۱- [۱] - امالی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- [۲] - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۴، ح ۴۲.

آدمی را آفرید، گرچه سلیمان بن داود از پروردگارش مُلک خواست و او به وی عطا فرمود، امّا پدر تو چنان مُلکی به دست آورد که پیش از او جز رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی نداشته و پس از او هیچ کس نخواهد داشت.

حضرت امام حسن علیه السلام به ایشان عرض کرد: می‌خواهیم برخی از کراماتی را که خداوند به شما عطا کرده و به آنها شما را برتری بخشیده، به ما نشان دهید. حضرت علیه السلام فرمود: اِن شاء الله نشانتان خواهم داد. حدیث در بیان کرامات امیر مؤمنان علیه السلام ادامه می‌یابد تا این که: حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! سلیمان بن داود علیه السلام به سبب انگشترش اطاعت می‌شد، امیر مؤمنان به سبب چه اطاعت می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: من چشم خداوند در زمین او و زبان گویای خداوند در میان آفریدگان او هستم. من نور خدایم که خاموش نمی شود و من درِ رحمت خدایم که عطایش از آن می‌رسد و من حجّت خدا بر بندگانش هستم. سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض شد: آری. حضرت علیه السلام دست در گریبان کرد و انگشتری از طلا بیرون آورد که نگین آن از یاقوت سرخ بود و بر آن نوشته شده بود: محمّد و علی؛ سپس فرمود: آیا می خواهید سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض کردیم: آری، حضرت علیه السلام برخاست و ما نیز همراه ایشان برخاستیم. آن گاه ما را وارد بوستانی کرد که زیباتر از آن را ندیده بودیم و گونه گونه‌های میوه‌ها و انگورها را داشت و نهرهایش روان بود و پرندگانش بر فراز درختان نغمه می‌سرودند. چون پرندگان آن حضرت را دیدند، آمدند و بر گرد سرش شروع به بال زدن کردند تا این که به میان بوستان رسیدیم، ناگهان تختی دیدیم که جوانی بر آن دراز کشیده بود و دستش را بر سینه‌اش گذاشته بود. امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر را از گریبان خود بیرون آورد و آن را در انگشت سلیمان علیه السلام کرد. سلیمان علیه السلام برخاست و عرض کرد: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و ای وصیّ فرستاده پروردگار جهانیان! به خدا سوگند! تو بزرگترین صدّیق و والاترین فاروق هستی، هر کس به دامان تو چنگ اندازد، رستگار شود و هر کس از تو سر پیچد، ناامید شود و زیان کند. من به حقّ شما اهل بیت از خدا درخواست کردم و او این مُلک را به من عطا فرمود. سلمان گفت: وقتی سخن سلیمان بن داود را شنیدم، بی اختیار

شـدم و بر پای امیر مؤمنان افتادم و گام‌های ایشان را بوسیدم و خـدای متعال را سپاس گفتم که چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرمود و مـا را به ولایت اهل بیت علیهم السـلام رهنمون شـد. همان کسانی که خداونـد هر گونه پلیـدی را از ایشان زدود و به تمام پاکشان کرد، و در آن دم همراهان من نیز همچون من بر پای حضرت علیه السلام افتادند.(۱)

حـدیث یاد شـده، سـخنی طولانی است که تمامی آن پیشتر در باب «یأجوج و مأجوج» در پایان سوره کهف آمد و نیز روایات مربوط به این که انگشتر سـلیمان بن داود علیه السـلام و عصای موسـی علیه السـلام نزد امامان علیهم السلام می‌باشد، پیشتر در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی» [و ای موسی در دست راست تو چیست؟] در سوره طه گذشت.(۲)

«وَاذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ...وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)»

«وَاذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) ارْکُضْ بِرِجْلِکَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِکْرَی لِأُوْلِی الْأَلْبَابِ (۴۳) وَخُذْ بِیَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)»

[و بنـده ما ایوب را به یاد آور، آنگاه که پروردگارش را ندا داد که: شـیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد. *(به او گفتیم:) با پای خود (به زمین) بکوب، اینک این چشـمه ساری است سـرد و آشامیدنی.*و (مجدداً) کسانش را و نظایر آنها را همراه آنها به او بخشـیدیم، تـا رحمتی از جـانب مـا و عبرتی برای خردمنـدان باشـد.*(و به او گفتیم:) یـک بسـته ترکه به دسـتت برگیر و (همسرت را) با آن بزن و سوگند مشکن. ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده ای! به راستی او توبه کار بود.]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضّال، از عبد الله بن بحر، از ابن مسکان،

۱- [۱] - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۳، ح ۵.

۲- [۲] - طه/ ۱۷

از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد؛ در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت، روزی بالا رفت و در آن جا شکر ایوب علیه السلام را دید که به خاطر نعمت پروردگارش به جا می‌آورد، چون این بدید به ایوب حسد ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره‌ای که از دنیا به او ارزانی داشته‌ای به درگاه تو شکر این نعمت به جا می‌آورد، اگر او را از دنیایش بی نصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که دیگر شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند به او فرمود: تو را بر مال و فرزند او چیره ساختم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر کاشته‌... های او چیره گردان. خداوند فرمود: چنین کردم. شیطان به همراه یارانش آمد و بر کاشته‌های او دمید و همه سوخت، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر گوسفندان او چیره گردان. خداوند او را بر گوسفندان ایوب چیره گرداند و او همه را هلاک کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: پروردگارا! مرا بر بدن او چیره گردان. خداوند او را بر بدن ایوب- به جز چشم و عقلش- چیره گرداند و شیطان در بدن او دمید و بدن ایوب از سر تا به پا پر از تاول شد. ایوب روزگاری دراز بر این درد بماند و حمد خدا گفت و شکر او به جای آورد تا این که در بدنش کِرم افتاد. چون کِرمی از بدنش بیرون می‌زد، آن را باز می‌گرداند و می‌گفت: به همان جایی برگرد که خداوند تو را از آن آفریده است. از آن پس بدن ایوب چنان به عفونت افتاد که روستاییان او را از آن جا بیرون کردند و در میان توده زباله‌ها بیرون از روستا انداختند و در آن حال زن ایوب، دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، از مردم صدقه می‌گرفت و برای او می‌برد. چون بلای ایوب به درازا کشید و شیطان بردباری او را بدید، نزد چندی از یاران آن حضرت که در کوه‌ها رهبانیت پیشه کرده بودند، رفت و به ایشان گفت: بیایید تا به نزد این بنده بلا دیده برویم و از او بپرسیم که چرا در این

بلاـ افتاده است. آن گاه سوار بر استران خاکستری به راه افتادند، چون به نزدیک او رسیدند، استرانشان از بوی عفونت او رمیدند، آنها فرود آمدند و استران را به هم بستند و پیاده نزد حضرت رهسپار شدند و یکی از آنها جوان کم سالی بود، وقتی نزد ایوب نشستند، عرض کردند: ای ایوب! کاش ما را از گناهت باخبر می‌کردی تا شاید این چنین خداوند درخواست ما را (برای بخشش تو) برآورده سازد، گمان نمی‌کنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کرده‌ای و از آن رو، به چنین بلایی دچار گشته‌ای که هیچ کس تاکنون ندیده است. ایوب گفت: به شُکوه پروردگارم سوگند! او خود می‌داند که من هرگاه غذایی خورده‌ام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر بدنم دشوارتر بوده است. آن جوان به یارانش گفت: بدا به حال شما که نزد پیغمبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا او بخواهد آن چه را در عبادت خدا از شما پنهان می‌کرده، آشکار سازد. ایوب عرض کرد: پروردگارا! اگر در جایگاه دادخواهی از تو بنشینم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می‌دارم. ناگاه خداوند ابری به سوی او فرستاد و فرمود: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار که اکنون تو را در جایگاه دادخواهی نشانده‌ام و این منم که همواره نزدیک تو هستم. ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو خود می‌دانی که هرگاه برای عبادت تو دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر نفسم دشوارتر بوده است، آیا حمد تو نگفتم؟ آیا شکر تو به جا نیاوردم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟ در آن گاه از ابر به ده هزار زبان ندا رسید: ای ایوب! چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را پرستش کنی، حال آن که مردم از او غافل بودند و چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را حمد و تسبیح و تکبیر گویی، حال آن که مردم از او در غفلت بودند؟ آیا به خاطر کاری که در آن خدا بر تو منّت دارد، بر خدا منّت می‌گذاری؟در آن دم ایوب دست در خاک برد و خاک بر دهان خود ریخت و عرض کرد: پروردگارا! نکوهش من حقّ توست، این تو بودی که با من چنین کردی. پس خداوند فرشته‌ای به سویش فرستاد و آن فرشته پا بر زمین زد و از جای پایش چشمه‌ای سر برآورد و ایوب را در آن آب بشست و این چنین ایوب از آن چه که پیشتر بود، نیکتر و شادابتر گشت و خداوند به دورش باغی سبز رویانید و خاندان و مال و فرزند و کاشته‌ها را به او بازگرداند و آن فرشته به کنارش نشست و با او هم دم و هم سخن شد. در همان حال، همسر

ایوب تکّه نـانی خشک در دست، به راه افتاد و چون به آن جایگاه رسـید، همه چیز را دگرگون یافت و دو مرد را دیـد که در کنـار هم نشسـته‌انـد، پس گریست و فغان برآورد و گفت: ایوب، چه بلایی بر سـرت آمـد؟ ایوب او را صـدا زد و او رو سوی حضـرت کرد و وقتی دیـد خداونـد بـدن ایوب و دیگر نعمت‌های خود را به او بازگردانـده، به سـجده افتاد و شـکر خـدا به جا آورد. ناگهان ایوب گیسوان همسـرش را بریده دید؛ چرا که او به نزد قومی رفته بود تا از آنها برای ایوب، اندکی غذا بگیرد و آن قوم گیسوان او را نیـک یـافته و به او گفته بودنـد: اگر گیسوان خود را به مـا بـدهی، ما به تو غـذا می‌دهیم. او هم گیسوان خود را چیـده و به آنها داده بود و از آنها برای ایوب غـذایی گرفته بود. چون حضـرت گیسوان او را بریـده دیـد، برافروخت و سوگنـد یاد کرد که صد تازیانه به او بزند. چون همسـرش آن ماجرا را برای او بازگفت، ایوب از سوگند خود اندوهناک شد. آن گاه خداونـد عزّ و جلّ به او وحی فرمود: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ» پس ایوب صد شاخه خرما برداشت و یک تازیانه به او زد و این گونه سوگند خود را به جا آورد.

سپس خداوند متعال فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَى لِأُوْلِي الْأَلْبَابِ» و این گونه خداوند به فرزندان او که پیش از آن بلاـ یـا پس از آن درگذشـته بودنـد، جـان دوباره بخشـید و آنها را به او بازگردانـد و همگی در کنار آن حضـرت زیسـتند. پس از این که خداوند متعال ایوب را سـلامتی بخشـید، از او پرسـیدند: ای ایوب! از این بلاها که بر سرت آمد، کدام یک بر تو دشوارتر بود؟ فرمود: نکوهش دشمنان.

خداونـد متعـال بر خانه ایوب بارانی از پروانه‌های طلا نازل فرمود و او آنها را جمع می‌کرد و آن چه را از آن پروانه‌ها باد می‌برد، به دنبـالش می‌دویـد و آن را بـاز می‌گردانـد. جبرئیـل عرض کرد: ای ایـوب! سـیر نمی‌شـوی؟ فرمود: چه کسـی از روزی پروردگارش سیر می‌شود؟(۱)

۲) محمّد بن یعقوب، به اسناد وی از یحیی بن عمران، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر روایت کرده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۰.

درباره کلام خداوند متعال: «وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ»(۱) [و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان (مجدداً) به وی عطا کردیم] پرسیدم: چگونه خداوند نظیر کسانش را به همراه آنان به او عطا فرمود؟

فرمود: خداوند برای ایوب، فرزندانش را که پیش از آن اجلشان رسیده بود و مرده بودند، همانند آنان را که در آن هنگام هلاک شده بودند، زنده کرد.

۳) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه و السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: بلایی که ایوب به آن دچار شد، به سبب نعمتی بود که خداوند متعال به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت. چون عمل ایوب به خاطر به جای آوردن شکر نعمت بالا رفت، شیطان به او رشک ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره‌ای که از دنیا به او ارزانی داشته‌ای شکر این نعمت به جا می... آورد، اگر دنیای او را از او جدا کنی، به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که او هیچ نعمتی را شکر نخواهد گفت. خداوند فرمود: تو را بر دنیای او چیره ساختم. شیطان مال و فرزند ایوب را یک به یک هلاک کرد و با این همه، ایوب حمد خداوند عزّ و جلّ می گفت. شیطان بازگشت و عرض کرد: پروردگارا! ایوب می‌داند دنیایی را که من از او گرفته‌ام، تو به زودی به او باز می‌گردانی، مرا بر بدن او چیره گردان تا بدانی که او شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند عزّ و جلّ فرمود: تو را بر بدن ایوب به جز چشم و عقل و زبان و گوش او چیره ساختم. شیطان به سرعت تمام فرود آمد که مبادا رحمت خداوند ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند. شیطان از آتش سوزان در سوراخ‌های بینی ایوب دمید و بدن ایوب پر از دمل شد.(۲)

۴) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از درست واسطی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

ص:۷۸۵

۱- [۱] - انبیاء/ ۸۴.

۲- [۲] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۵، باب ۶۵، ح ۱.

روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد.(۱)

۵) و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون هیچ گناهی، هفت سال دچار بلا شد.(۲)

۶) و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسن بن ربیع، از کسی که او نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارك و تعالی ایوب علیه السلام را بدون هیچ گناهی دچار بلا کرد. ایوب علیه السلام بردباری ورزید تا این که او را سرزنش کردند، حال آن که شما بر سرزنش بردباری نمی... ورزید.(۳)

۷) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از عبد الله بن یحیی بصری، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیك عرش راه داشت. چون شکری که ایوب از برای نعمت به جا می آورد، بالا رفت، شیطان به او رشك ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره‌ای که از دنیا به او ارزانی داشته‌ای به درگاه تو شکر این نعمت به جا می‌آورد. اگر او را از دنیایش بی‌نصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. خداوند به شیطان فرمود: من تو را بر مال و فرزند او چیره می‌سازم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد. چون شیطان دید به خواسته‌های خود درباره ایوب نمی‌رسد، عرض کرد: پروردگارا! ایوب می‌داند دنیایی را که من از او گرفته‌ام، تو به زودی به او باز می‌گردانی، مرا بر بدنش چیره گردان. خداوند فرمود: من تو را بر بدن ایوب به جز

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۵، باب ۶۵، ح ۲.

۲- [۲] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۵، باب ۶۵، ح ۳.

۳- [۳] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۵، باب ۶۵، ح ۴.

قلب و زبان و چشم و گوشش چیره ساختم. شیطان شتابان فرود آمد تا مبادا رحمت پروردگار عزّ و جلّ ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند.

چون آن بلا بر ایوب سخت‌تر شد و روزهای پایانی گرفتاری‌اش فرا رسید، یارانش به نزد وی آمدند و عرض کردند: کسی را نمی شناسیم که دچار چنین بلایی شده باشد، مگر بدان سبب که امری ناپسند را پنهان کرده باشد. شاید تو در کرداری که به ما نشان می‌دهی، امری ناپسند را پنهان داشته‌ای. در آن هنگام ایوب به راز و نیاز با پروردگار خود نشست و عرض کرد: پروردگارا! مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن که خود می‌دانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده است بر بدنم هموار کرده‌ام و هرگاه خوراکی خورده‌ام، یتیمی بر سفره‌ام نشسته است؛ اگر جایگاهی برای دادخواهی از تو داشتم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می کردم. ناگاه ابری بر سرش پدیدار شد و کسی در آن ابر لب به سخن گشود و گفت: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار. آن گاه ایوب کمر راست کرد و بر دو زانو نشست و عرض کرد: مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن که خود می‌دانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده، بر بدنم هموار کرده‌ام و هرگاه خوراکی خورده‌ام، یتیمی بر سفره‌ام نشسته است. در آن دم ندا رسید: ای ایوب! چه کسی عشق به عبادت را در دل تو نشاند؟ ایوب مشتی خاک برگرفت و در دهان خود ریخت و عرض کرد: تو ای پروردگار من![1]

۸) و از وی، از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد. به راستی که پیامبران گناه نمی کنند؛ زیرا ایشان معصوم و پاک هستند و به گناه دست نمی‌یازند و گمراه نمی‌شوند و هیچ گناه کوچک یا بزرگی از ایشان سر نمی‌زند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: گرچه ایوب علیه السلام به تمامی آن بلاها دچار گشت، امّا هیچ بوی بدی از او برنخاست و چهره‌اش بدنما نشد و هیچ چرک و خون و عفونتی از بدنش بیرون نزد و چنان نشد که کسی با دیدنش او را ناپاک

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۶، باب ۶۵، ح ۵.

بداند و چون به چشم کسی درآید او را به هراس اندازد و بدنش کرم نیافتاد. خداوند عزّ و جلّ هر یک از پیامبران یا دوستان ارجمند خود را به بلایی دچار کند، با ایشان چنین می کند.

امّا مردم به سبب تهیدستی و ناتوانی ظاهری ایوب علیه السلام از او دوری گزیدند، چرا که از حمایت و گشایشی که نزد پروردگارش داشت، بی‌خبر بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: سخت‌ترین بلاها در میان مردم، از آنِ پیامبران است و هر یک از ایشان نیک‌تر باشد، بلایش سخت‌تر است. خداوند عزّ و جلّ او را به بلایی سخت دچار کرد و این گونه در نظر تمامی مردم کوچکش نمود، تا وقتی او به خواست خداوند به مقامی والا در نعمت‌های بزرگ او رسید، مردم با دیدن او و مقامش او را خدا نپندارند و نیز از این امر نتیجه گیرند که پاداش خداوند متعال بر دو گونه است: شایستگی و ویژگی، و همچنین خداوند با او چنین کرد تا مردم هیچ ناتوانی را به خاطر ناتوانی‌اش و هیچ تهیدستی را به خاطر تهیدستی‌اش و هیچ بیماری را به خاطر بیماری‌اش، کوچک نپندارند و بدانند که خدا هر که را خواهد، ناخوش می کند و هر که را خواهد، به هر هنگام و به هر گونه و به هر سببی که خواهد شفا می‌دهد و این امور را برای هر که خواهد، مایه عبرت و برای هر که خواهد، مایه سیاه بختی و برای هر که خواهد، مایه نیک بختی قرار می‌دهد و او عزّ و جلّ در تمامی این امور در تقدیر خود دادگر است و در کردار خود خردمند است و هر آن چه را با بندگانش انجام می‌دهد از روی صلاح ایشان است و آنان هیچ نیرویی ندارند، مگر آن که از او می‌باشد.(۱)

۹) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمّد بن سنان، از عثمان نوّاء، از کسی که وی نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ مؤمن را به هر بلایی دچار می کند و به هر مرگی جانش را می‌ستاند، امّا او را به بلای از دست رفتن عقلش دچار نمی‌کند. مگر ایوب علیه السلام را ندیدی که چگونه خداوند، شیطان را بر مال و فرزند و خاندان و هر آن چه داشت چیره گرداند، امّا او را بر عقل وی چیره

۱- [۱] - خصال، ص ۳۹۹، ح ۱۰۸.

نساخت و عقل را برایش بر جای نهاد تا با آن خدا را به یگانگی یاد کند؟(۱)

۱۰) شیخ طوسی در تهذیب، به اسناد وی از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از عبّاد مکّی روایت کرده است که او گفت: سفیان ثوری به من گفت: تو نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جایگاه نیکی داری، از ایشان بپرس که اگر مردی زنا کند و چنان بیمار باشد که در جاری کردن حد بر او، ترس آن رود که بمیرد، باید با او چه کرد؟ من از حضرت علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: این سؤال از جانب توست یا کسی به تو گفته آن را بپرسی؟ عرض کردم: سفیان ثوری از من خواست تا آن را از شما بپرسم. حضرت علیه السلام فرمود: مردی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، آن مرد که تنومند بود و شکمی برآمده داشت و رگ‌های ران هایش بیرون زده بود، با زنی بیمار زنا کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا دسته‌ای از صد شاخه خرما برای ایشان بیاورند، سپس تازیانه‌ای به آن مرد و تازیانه‌ای به آن زن زد و هر دو را آزاد کرد و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ».(۲)

۱۱) در تُحفه الإخوان، به حذف اسناد، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار شد، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او عطا کرد و او شکر آن نعمت به جا آورد. داستان از این قرار بود که پس از یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، ایوب بن موص بن رعویل بن عِیص بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام پیامبر شد، او مردی دانا و بردبار و پاکیزه و خردمند بود و پدرش مردی ثروتمند با مال بسیار بود که چهارپایان بسیاری از شتر و گاو و گوسفند گرفته تا الاغ و استر و اسب داشت و در سرزمین شام کسی به توانگری او نبود. چون او درگذشت، همه آن مال به ایوب ارث رسید. در آن هنگام سی سال از عمر ایوب می‌گذشت و او دوست داشت که ازدواج کند. در همان اوان، وصف رَحمه دختر اِفرائیم بن یوسف علیه

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۲۲.
۲- [۲] - تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۲، ح ۱۰۸.

السـلام به گوشش رسید. رحمه با پدرش در سرزمین مصر می‌زیست و پدرش از داشتن چنین دختری بسیار شادمان بود و او را بسیار دوست می‌داشت؛ چرا که در خواب دیـده بود جدّ دخترش، حضـرت یوسف علیه السـلام، پیراهنی را که بر تن داشت درآورد و به رحمه پوشانـد و به او فرمود: ای رحمه! این پیراهن، نیکی و زیبایی و خوبرویی من است که آن را به تو بخشیدم. رحمه در میان آفریدگان خدا بیش از هر کس به یوسف علیه السلام می‌مانست و دختری پارسا و عابد بود. چون ایوب علیه السلام وصف او را شنید به او مشتاق شد و از این رو با مال زیاد و هدایای بسیار رو به سوی سرزمین او گذاشت و راهی آن دیار شد تا این که نزد پدر رحمه رسید و دخترش را از او خواستگاری کرد. افرائیم به خاطر پارسایی ایوب و ثروتی که داشت، دخترش را به همسری او درآورد و جهازش را برای سفر با ایوب فراهم کرد. ایوب او را به سرزمین خود برد و خداوند بهره ایوب را از رحمه فراخ گرداند و او دوازده بار آبستن شد و هر بار یک پسر و یک دختر به دنیا آورد. سپس خداوند متعال ایوب را به پیامبری بر قومش برانگیخت و آنان اهالی حَوران و بَثَنَه(۱) بودند. خداوند چنان خُلق خوش و دلی مهربان به ایوب ارزانی فرمود که آن وصف را نصیب هیچ کس نکرده بود و از این رو هیچ کس از او سرپیچی نکرد و به خاطر بزرگواری او و پدرش، همه او را باور کردند و او بر ایشان قانون گذارد و مسجدها ساخت و برای تهیدستان و بیچارگان و میهمانان، سفره‌ها انداخت و آنان را میزبانی می‌کرد و گرامی می‌داشت و برای یتیمان همچون پدری مهربان، و برای بیوگان همچون شوهری دل سوز، و برای ناتوانان همچون پدری مهرورز بود. او به گمارده شدگان و امانت داران خود فرمود تا کسی را از کاشته‌ها و میوه‌های او باز ندارند و پرندگان و درندگان و همه حیوان‌ها از دستاورد او می‌خوردند و برکت خداوند روز و شب برایش فزونی می‌یافت و تمامی چهارپایانش هر سال دو بچّه می‌آوردند و با این همه، ایوب علیه السلام از هیچ یک از داشته‌هایش شاد نمی‌شد و می‌گفت: ای خدا و ای سرور و ای مهتر و ای تکیه گاه من! اگر این دنیا چنین است، پس آخرت و بهشتی که برای سزاواران

۱- [۱] - بَثَنَه یا بَثَنِیِّه: روستایی است میان دمشق و اَذرعات که حضرت ایوب علیه و السلام زاده آن جا بود. «معجم البلدان,ج ۱,ص۳۳۸»

بخشندگی‌ات آفریده‌ای چگونه باشد؟

چون شب فرا می‌رسید، پناهندگان او، در مسجدش گرد می‌آمدند و با او نماز می‌گزاردند و با او تسبیح می‌گفتند و صبح هنگام، فرمان می‌داد تا برای ایشان و هر آن که ناتوان بود، غذا فراهم آورند و در این راه، بی شمار مال خود هزینه می‌کرد و او هزار رأس اسب و هزار مادیان و هزار استر نرینه و مادینه و سه هزار شتر نر و هزار و پانصد شتر ماده و هزار گاو نر و هزار گاو ماده و ده هزار میش و پانصد گاو وحشی و سیصد الاغ داشت و هر مادیان دو یا سه کرّه و هر شتر، بچّه‌ای به همراه داشت و تمامی چهارپایان او چنین بودند و بر هر پنجاه رأس از آنها، چوپانی از سوی ایوب بود و هر یک از خادمانش زن و فرزند خود داشت. شیطان ملعون بر هر آن چه از مال ایوب می‌گذشت، نشان شکر بر آن می‌دید و پاک از زکاتش می‌یافت. پس به او حسد ورزید، امّا نتوانست گزندی به او برساند. در آن روزگار شیطان به عرش راه نداشت، امّا هنوز تا آسمان هفتم بالا می... رفت و در هر جای آسمان‌ها که می‌خواست می‌ایستاد، تا این که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام عروج کرد و او از ورود به چهار آسمان بازداشته شد و تنها توانست تا سه آسمان بالا رود. سپس حضرت محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری برانگیخته شد و در آن هنگام او از ورود به همه آسمان‌ها بازداشته شد و از آن پس برای شنیدن صدای آسمان‌ها در کمین نشست و آدمیان و جنّیان از این امر در شگفت ماندند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا»(۱) [و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم، و در (آسمان) برای شنیدن به کمین می نشستیم (اما) اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد]

در روزگار ایوب علیه السلام، شیطان که هنوز تا به نزدیکی عرش راه داشت، به آن جا رفت و در جایگاه همیشگی خود ایستاد و حسادت پیامبر خدا ایوب علیه السلام در دلش شعله کشید. خداوند متعال که از آشکار و نهان آگاه است، ندا داد: ای ملعون! از کجا آمده‌ای؟ عرض کرد: خداوندا! گرداگرد زمین چرخیدم تا کسانی

۱- ۱ - جن/ ۸-۹.

را که از من پیروی می کنند، فریب دهم. همه را فریب دادم به جز بندگان بی‌ریای تو را. ندا رسید: ای ملعون! از دیدن نعمت‌های ایوب چه در دلت افتاده است؟ عرض کرد: پروردگارا! تو از او یاد کردی و فرشتگانت بر او درود فرستادند. ندا رسید: ای ملعون! آیا هیچ توانستی از او با آن همه عبادت چیزی به دست آوری؟ آیا می‌توانی او را از راه پرستش من گمراه کنی؟ عرض کرد: خداوندا و مهترا! ایوب شکر این نعمت به جا نیاورده است، من در کارش نظر کرده‌ام. او بنده ایست که چون سلامتی‌اش دادی، آن را از تو پذیرفت و چون روزی‌اش دادی، تو را سپاس گفت. حال آن که هیچ او را به بلا و مصیبت نیازموده‌ای. اگر او را به بلایی دچار می کردی، هر آینه می‌دیدی که راهی جز این می‌پیمود و اگر مرا ای پروردگار، بر مال او چیره می‌ساختی، هر آینه می‌دیدی که چگونه تو را فراموش می کرد. ندا رسید: ای ملعون! تو را بر مال او چیره ساختم تا بدانی آن چه درباره او می‌پنداری، دروغی بیش نیست. شیطان به سرعتِ تمام از آسمان‌ها فرود آمد و بر تخته سنگی نشست که قابیل سر برادرش هابیل را بر آن کوبیده بود و آن سنگی سیاه بود که چرکابه نفرین از آن تراوش می کرد. شیطان بر آن ایستاد و چنان ناله‌ای سر داد که دیوان سرکش، همه از شرق و غرب نزد او گرد آمدند و گفتند: ای پدر! چه در سر داری و چه بر سرت آمده است؟ گفت: من به چنان فرصتی دست یافته‌ام که پس از بیرون کردن آدم از بهشت، دیگر همانند آن را به دست نیاورده بودم و آن این که بر مال ایوب چیره گشته‌ام تا به تهیدستی‌اش اندازم و دارایی‌اش را نابود کنم. یکی از دیوان گفت: مرا بر درختانش چیره ساز که من به آتش دگرگون می‌شوم و آن گاه بر هر چیز گذر کنم، آن را می‌سوزانم و خاکسترش می کنم. شیطان گفت: این کار با تو. دیگری گفت: مرا بر چهارپایانش چیره ساز تا چنان فریادی کشم که روح از بدن تمامی آنها جدا سازد. شیطان گفت: این کار با تو. اولی برفت و به آتش دگرگون شد و آن درختان و بیشه‌ها را سراسر به آتش کشید و دیگری رو به سوی چهارپایان گذاشت و چنان فریادی بر سرشان کشید که همگی به همراه چوپان‌هایشان در دم جان باختند و روستاییان دودی مهیب دیدند و فریادی عجیب شنیدند و سخت در هراس افتادند. شیطان (به شکل خادمان) نزد ایوب رفت و او را در نماز دید. شیطان که گمان می کرد شعله‌های آتش به ایوب رسیده و رخسارش را سیاه کرده و موهایش را سوزانده، او را چنین ندا داد: ای ایوب! مرا دریاب، این

منم که با تو سخن می گویم، آیا ندیدی آتشی آمیخته به دود از آسمان فرود آمد و دارایی‌ات را سوزاند؟ دمی از شعله‌اش به من رسید و در آن هنگام شنیدم کسی از آسمان ندا سر داد و می گفت: این سزای کسی است که در عبادت خود ریا کند و به جای خداوند متعال، مردم را در نظر داشته باشد. همچنین از آن آتش شنیدم که می گفت: من آتش خشم و ناخشنودی‌ام.

چون ایوب ندای او را شنید، به نماز خود پرداخت و هیچ به او اعتنا نکرد تا این که نمازش را به تمام و درست به جا آورد و سپس فرمود: ای فلانی! اینها دارایی من نیست، بلکه دارایی خداوند متعال است که هر چه خود خواهد، با آن انجام می‌دهد. شیطان- که نفرین خدا بر او باد- عرض کرد: راست گفتی. از سوی دیگر مردم به خروش آمدند و برخی از آنها گفتند: این به خاطر خودپسندی ایوب بر سرش آمده است و برخی دگر گفتند: ایوب در توبه خود راستی نکرده و از این رو به این سزا گرفتار شده است. سخن آنها بر ایوب گران آمد، امّا هیچ پاسخشان نداد و تنها فرمود: خدا را سپاس برای قضا و قدرش. پیامبر خدا، ایوب، رو سوی آن ملعون کرد و فرمود: ای خادم تو کیستی؟ گویا از کسانی هستی که خداوند آنان را از دایره رحمت خود بیرون کرده و نعمت خویش از آنان برگرفته است؛ چرا که اگر خیری در تو بود، خداوند مرا از تو آگاه ساخته بود و جانت را به همراه آن چوپان‌ها گرفته بود؛ امّا شرّی در تو بوده که بدان سبب خداوند تو را همچون تلخه که از گندم برگیرند، از ایشان جدا کرده است. پس ای خادم! از من دور شو که تو رانده شده‌ای و مستحقّ نکوهش گشته‌ای.

شیطان عرض کرد: ای ایوب! راست گفت هر که گفت به خودپسندان خدمت نکنید. اکنون دانستم که تو در نمازت ریاکاری بیش نبوده‌ای. آیا من از جمله خادمان دلسوز تو نبودم؟ آیا من با همه تلاش، دارایی تو را پاس نداشتم؟ اکنون دستمزد من این است که مرا چون در میان شعله‌های آتش جان نداده‌ام، سرزنش کنی و به من چنین سخنانی گویی؟ ایوب با او سخن نگفت و رو به نماز خود آورد و شیطان ناکام و زبون از پیش او بازگشت و همچون قبل، به سوی آسمان بالا رفت و در آن جا ایستاد. آن گاه ندا رسید: ای ملعون! بنده‌ام ایوب را چگونه یافتی؟ دیدی که چون چهارپایان و خادمان و تمامی دارایی‌اش از دست رفت، بردباری پیشه کرد و مرا به خاطر آن بلا ستود؟ شیطان عرض کرد: خداوندا و

سرورا! تو او را از فرزندانی تندرست و کاخ‌هایی زیبا برخوردار کرده‌ای، اگر مرا بر دنیای او چیره گردانی، خواهی دید که او دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. ندا رسید: ای ملعون! برو، تو را بر فرزندان او چیره ساختم. دشمن خدا با سرعت تمام به سوی کاخی فرود آمد که فرزندان ایوب در آن می‌زیستند. نام فرزند بزرگ ایوب، حزقل بود و دیگر پسرانش مقبل و رشد و رشید و بهرون و بشیر و اقرون نام داشتند و چند پسر دیگر نیز داشت که در کتاب‌ها و قصّه‌ها نامی از آنها نیامده است و دخترانش، مرجانه و عبیده و صالحه و عافیه و تقیه و مؤمنه نام داشتند. شیطان آن کاخ را به لرزه انداخت و آوار کرد و تخته‌ها و خشت‌هایش را بر دهان‌های آنان کوبید و سنگ‌هایش را بر سرهایشان فرو ریخت و به دردناک‌ترین گونه، بدن‌هایشان را تکّه تکّه کرد. در آن دم خداوند به زمین وحی فرمود: فرزندان پیامبرم، ایوب را در آغوش گیر. چون این خواست من است که بر آنها جاری می شود و به خاطرش پاداشی نیک، بهره ایشان خواهم ساخت. شیطان نزد ایوب رفت و عرض کرد: ای ایوب! دیدی چه بر سر کاخ‌ها و فرزندانت آمد و چگونه قصرهایشان گورهایشان شد و آن خشت‌ها کافورشان شد و جامه‌ها و بسترهایشان کفن‌هایشان شد و دیدی گونه آن چهره‌های زیبا از خاک و خون دگرگون شد و استخوان‌هایشان خرد شد و گوشت‌هایشان بین سنگ‌ها پاره پاره شد و پوست‌هایشان تکّه تکّه شد. شیطان ملعون همچنان این بلا را با اندوه و افسوس و زاری نزد او بازگفت تا این که ایوب شروع به گریستن کرد و شیطان نیز با او گریست. ناگاه ایوب از گریه خود پشیمان شد و مشتی خاک برگرفت و بر سر ریخت و از خداوند متعال آمرزش خواست و در سجده به خاک افتاد و سپس به شیطان رو کرد و فرمود: ای ملعون! مرا تنها گذار که تو ناکام و زبون و رانده شده‌ای، بدان که فرزندان من امانت‌های خداوند نزد من بودند و ناگزیر بایست به او می‌پیوستند. شیطان بدون این که به خواست خود رسیده باشد، بازگشت و همچون قبل به سوی آسمان بالاـ رفت و در آن جا ایستاد. آن گاه ندا رسید: ای ملعون! بنده‌ام ایوب را چگونه یافتی، آن گاه که پس از گریستن توبه کرد و آمرزش خواست؟ شیطان عرض کرد: خداوندا و سرورا! تو او را از بدنی سالم برخوردار کرده‌ای و در این نعمت، جبران مال و فرزند نهفته است. اگر مرا بر بدن او چیره

گردانی، خواهی دیـد که چگونه تو را از یاد می‌برد و شـکر تو را وا می گزارد. ندا رسـید: ای ملعون! برو، تو را بر بدن او چیره گرداندم به جز چشمان و عقل و گوش‌ها و زبان او که از یاد من باز نمی‌ایستند. آن ملعون به سرعت تمام فرود آمد و ایوب را دید که در مسـجد خود رو به درگاه خداوند متعال با گونه گونه‌های سـتایش به زاری نشسته است و باشکوهمندترین دعاها او را می‌خوانـد و به خاطر همه نعمت‌هایش شـکر او می گزارد و به سـبب همه بلاهایش او را حمد می گوید و چنین بر زبان می... رانـد: به شـکوه و بزرگی‌ات سوگند! بر بلای تو تنها شـکر افزون کردم و اگر تا به ابد جامه بلا بر من بپوشانی، بر بلای تو تنها بردباری افزون خواهم کرد. چون شـیطان این سـخن شـنید، برافروخت و هیچ فرصت نداد ایوب سر از سجده برآرد و شتابان بر زمین سـرازیر شد و به زیر بینی او رفت و از آتشی شعله ور در دهان و سوراخ‌های بینی‌اش دمید. ناگهان چهره ایوب سیاه شد و از سر تا به پای او پر از تاول شد و از آن تاول‌ها موهایش بریخت و چون روز دوم فرا رسید، بدنش ورم کرد و بزرگ شد و در روز سوم سراسـر سیاه شـد و در چهارمین روز از زرداب آکنـده شد و در پنجمین روز غرق چرکابه شد و در ششـمین روز بدنش کِرم افتاد و از آن خونابه جاری شد و تنش به خارش افتاد و او دو ماه چنان بدنش را خاراند که ناخن‌هایش ریخت و از آن پس خود را با ردای زبر و خشت و سـنگ‌های ناهموار خاراند و چنان بود که هرگاه کرمی از بدنش بیرون می‌زد، آن را با دست خود به جایش باز می گرداند و می‌فرمود: آن قدر از گوشت و خونم بخور تا خداوند گشایشی برساند.

رحمه عرض کرد: ای ایوب! مال و فرزنـدت از دست رفته و گزنـد بر بدنت افتاده است. ایوب فرمود: ای رحمه! خداوند متعال پیش از من پیامبران را به بلا دچار کرد و ایشان صبر پیشه کردنـد، به راستی که خداوند متعال به صبرپیشـگان وعده نیک داده است. سـپس ایـوب در سـجده به خـاک افتـاد و عرض کرد: خداونـدا و سـرورا! اگر تـا ابـد جـامه بلاـ بر من بپوشـانی و مرا از تندرستی بی‌نصیب گردانی و کرم‌ها تنم را پاره پاره کنند، تنها شکر افزون خواهم کرد. خداوندا! مگذار دشمنم شیطان ملعون مرا سـرزنش کنـد. رحمه چون بلای ایوب را می‌دیـد، باری می گریست و باری فریاد می کرد و ایوب او را از این کار باز می... داشت و می‌فرمود: مگر نه این است که تو زاده پیامبرانی و خود می‌دانی که من پیغمبر خدایم و از پیامبران و

فرستاده شدگانی همچون پدران تو ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و یوسف علیه السلام سرمشق دارم؟ سپس ایوب از خداوند متعال خواست تا به رحمه برای دیدن بدن او صبر عطا کند و آن گاه به او رو کرد و فرمود: برخیز و برای من جایی به جز مسجدم بیاب و مرا به آن جا ببر. رحمه رفت و جایی برای او یافت و بازگشت و او را به گوشه‌ای از آن سرزمین برد. او چنین کرد و ایوب به او فرمود: دوست ندارم مسجد را آلوده کنم. وقتی رحمه آن جا را برای ایوب یافت، نزد آن قوم رفت که ایوب علیه السلام بسیار به آنها نیکی کرده بود و از آنها خواست تا در بیرون آوردن ایوب از مسجد او را یاری کنند، امّا آنها گفتند: پروردگار از ایوب خشمگین شده و پرده از کردار ریاکارانه‌اش برگرفته است. پس ای کاش میان ما و او همچون دوری مشرق از مغرب، فاصله می‌افتاد؛ چرا که اگر خیری در عبادت او بود، پروردگارش او را دچار بلاـ نمی‌کرد. رحمه سوی ایوب بازگشت و عرض کرد: ای ایوب! اکنون مصیبت بسی دشوار شد و امیدمان از نیکی شناسان و قدرشناسان نقش بر آب شد. ایوب فرمود: ای رحمه! بلادیدگان این چنین شوند، حال جلو بیا و بگو هیچ توان و نیرویی نیست جز از سوی خداوند والای بزرگ. سپس دست راستت را به زیر سرم گذار و با دست چپت پاهایم را بگیر و مرا بلند کن. او چنین کرد و به نیروی خداوند متعال او را برگرفت و به جایی برد که ایوب در همان جا برای ناتوانان و بیچارگان سفره می‌انداخت. او فرمود: ای رحمه! صدقه بر ما حرام است و حلال نمی‌شود، پس در خدمتکاری مردم چاره‌ای بجو. ایوب این بفرمود و اشک از چشمانش جاری شد. رحمه عرض کرد: ای پیامبر خدا! چرا گریه می کنی؟ فرمود: ای رحمه! تو دختر پیامبران و از تبار فرستاده شدگانی و زنی بسیار زیبا و خوبرو هستی و در روزگار تو هیچ کس جز جدّت یوسف، زیبا و خوبرو نبوده است. حال آن که در این روستا بدکاران بسیاری زندگی می کنند و از آن می‌ترسم که اگر به خدمتکاری مردم مشغول شوی، در مکرهای شیطانِ ملعون گرفتار شوی. در آن دم رحمه به گریه افتاد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا من سزاوار آنم که مرا متّهم کنی و به چنین کاری نسبت دهی، حال آن که من دختر پیامبران و زاده درستکاران پاک دامن هستم؟ به حقّ پدران و اجدادم سوگند! که پس از تو چشمم به سوی هیچ کس نچرخیده است. در آن هنگام ایوب به او اجازه داد تا خدمتکاری کند.

ص:۷۹۶

رحمه خدمتکار اهالی بَثَنِه بود و برایشان آب می‌آورد و خانه‌هایشان را می روبید و زباله‌هایشان را بیرون می‌برد و جامه‌ها و پارچه‌هایشان را می‌شست و آنها دستمزد او را می‌پرداختند و به او برای ایوب غذا و نوشیدنی می‌دادند. روزی شیطان به شکل پیرمردی کهنسال پدید آمد و نزد اهالی آن روستا رفت و به آنها گفت: چگونه بر خود می‌پسندید زنی که چرک و خونابه و بوی عفونت شوهرش را درمان می کند، به خانه‌هایتان وارد شود و در ظرف‌ها و غذاها و نوشیدنی‌هایتان دست برد؟ سخن شیطان در دل‌های آنان نشست و از آن پس به رحمه اجازه ندادند تا وارد خانه‌هایشان شود. رحمه روا ندید ایوب را از این امر باخبر سازد تا مبادا غمی بر غم‌هایش افزوده گردد. آن قوم، دیگر او را به خدمتکاری نپذیرفتند و اندک چیزی به او می‌دادند و او این گونه به ایوب غذا می‌رساند و هیچ از این امر سخنی به او نگفت. بلای ایوب دشوارتر شد و بوی عفونتش چنان فزونی یافت که دیگر هیچ یک از اهالی آن روستا نتوانست از بوی بد ایوب در خانه‌اش آرام گیرد و آنها نمی‌دانستند باید چه کنند. سرانجام هم رأی شدند که سگ‌هایشان را به سوی ایوب بفرستند تا او را بدرند. چون این رأی به گوش رحمه رسید، نزد ایوب رفت و او را از آن باخبر کرد. ایوب به او فرمود: ای رحمه! خداوند متعال چنان نیست که سگ بر من چیره گرداند، حال آن که من پیامبر و زاده پیامبران اویم. آن قوم سگ‌های گله‌های خود را جمع کردند و به سوی ایوب فرستادند. آن سگ‌ها به سوی او دویدند و چون نزدیکش رسیدند، از او روی گرداندند و همه از آن سرزمین گریختند، چنان که دیگر هیچ سگی در آن روستا بر جای نماند. آن قوم نزد ایوب آمدند و عرض کردند: ما بر بلای تو صبر نتوانیم کرد، یا از میان ما می... روی یا تو را سنگسار می کنیم تا بمیری و ما را آسوده کنی. ایوب به آنها فرمود: مرا سنگسار نکنید، بیایید و مرا از روستایتان به سوی توده‌های زباله‌هایتان بیرون برید؛ زیرا من از خداوند متعال امید دارم که مرا هلاک نکند. آنها عرض کردند: ما تو را ناپاک می‌دانیم و تو از ما دوری، چگونه نزدیک تو آییم و بلندت کنیم؟ سپس او را ترک کردند.

ایوب به رحمه فرمود: ای زن راستگوی پاک نیکوکار! می‌بینی که این قوم از من بیزار و دلگیر شده‌اند. برو و بر سر راه بایست، به این امید که رهگذری بیابی و او را از قصّه من باخبر کنی و از او بخواهی تا در بردن من از این روستا تو را یاری

کند. رحمه عرض کرد: شتاب نکن تا به فلان سرزمین روم و در آن جا برایت کلبه‌ای فراهم کنم. سپس رفت و بر سر راه در انتظار رهگذری ایستاد. ناگاه دو مرد همچون ماه تابان با عطری خوش از راه رسیدند. آن دو در نظر رحمه نیک آمدند، امّا او شرم کرد نیاز خود با ایشان در میان بگذارد. چون به نزدیک او رسیدند گفتند: دوست و یاور ما ایوب کجاست و با بلایش چه می‌کند؟ رحمه آن دو را از حال ایوب باخبر کرد و گفت که چگونه اهل روستا از او به ستوه آمده‌اند و آشیانه‌اش زباله دان آنها شده است. سپس به ایشان گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که برای ایوب دعای تندرستی کنید. آن دو گفتند: ما برایش دعا می‌کنیم. هر وقت نزدش بازگشتی، سلام ما به او برسان. آن گاه ایشان رفتند و رحمه سوی ایوب بازگشت و داستان آن دو مرد و آن چه را گذشت برای ایوب بازگفت. در آن دم ایوب فریاد برآورد و فرمود: چه بسیار مشتاق توام ای جبرئیل! و چه بسیار دلتنگ توام ای میکائیل! سپس رو به رحمه کرد و فرمود: ای رحمه! کیست که همتای تو باشد کنون که با فرشتگان هم سخن شده‌ای؟ رحمه عرض کرد: برایت کلبه‌ای فراهم کرده‌ام، امّا صبر کن تا در میان راه بایستم شاید رهگذری بیاید و مرا یاری کند تا تو را به آن جا برم. رحمه رفت و در میان راه ایستاد، ناگاه چهار فرشته از راه رسیدند و از او پرسیدند: ای زن! چیزی نیاز داری؟ گفت: آری، می‌خواهم مرا یاری کنید تا پیامبر خدا ایوب را به فلان زباله دان برم. آنها به راه افتادند و نزد ایوب رسیدند و او را بر آن بلا به صبر فراخواندند و برایش دعای تندرستی کردند و او را بر پارچه‌ای برگرفتند و به زاغه نشینی بردند و بر در آن کلبه گذاشتند و رفتند. رحمه که در آن کلبه توده‌ای از خاک گرد آورده بود و از آن بستری ساخته بود، عرض کرد: ای ایوب! برخیز و پس از بسترهای گسترده اکنون بر بستری از خاک آرام گیر و پس از بالش‌های آراسته، اکنون سر بر بالشی از سنگ گذار. ایوب به او فرمود: مگر نگفته بودم از اسباب آسایش دنیا یاد نکن؟ سپس خزید و خود را بر آن توده خاک انداخت، حال آن که تسبیح خدای والای بلندمرتبه بر زبان می‌راند و می... فرمود: پاک است آن ارجمندِ نزدیک، و منزّه است آن والاالمقام بلند مرتبه. در آن هنگام رحمه ردای خود درآورد و بر اندام ایوب کشید و درِ کلبه را پوشاند و کمر به خدمت او بست و آن چه می‌یافت برای او می‌برد.

روزی رحمه به راه افتاد تا انـدکی غـذا از برای ایوب بگیرد، پس بر در خانه‌ای رفت و از اهالی‌اش چیزی خواست، امّا زنی از درون خـانه به او گفت: از این جـا برو، چرا که پروردگـار ایوب بر او خشم گرفته است. رحمه بر در خـانه دیگری رفت و بـاز همان سـخن به او گفتند. او سراسـر روستا را گشت، امّا چیزی به او ندادند، پس به گریه افتاد و رو سوی ایوب گذاشت و به او عرض کرد: این قوم، مرا از خود راندنـد و درِ خـانه‌هایشـان را به رویم بسـتند. ایوب فرمود: ای رحمه! از این که آنها درِ خانه‌... هایشان را به رویمان می‌بندنـد، غمگین مباش؛ چرا که خداوند درهای رحمتش را به رویمان نمی‌بندد و امّا ای رحمه! شاید تو از من به سـتوه آمـده باشـی و بخواهی از من جـدا شوی. رحمه عرض کرد: پناه بر خدا از چنین اندیشه‌ای، چه عذری به درگاه خداونـد آورم و از پیـامبرش جـدا شـوم؟ هرگز، هرگز چنین نمی کنم. من تو را از این روسـتا به روسـتای دیگری می‌برم، امید است آنها دلسوزتر از این قوم باشند.

رحمه او را بر پارچه‌ای گذاشت و ایوب از درد بی‌هوش شد. رحمه آب آورد و بر چهره‌اش زد تا به هوش آمد. آن گاه با آن ردا تنش را که پوستی پاره پاره داشت، پوشاند و او را برگرفت و به روستای دیگری در حَوران بُرد و در گوشه‌ای از آن روستا بنشاندش، سـپس دست به درگاه خداوند متعال فراز کرد و از او خواست تا ایوب را از درندگان و دیگر گزندها در امان دارد. این دعا کرد و خود وارد آن روستا شد و گفت: ای مردم! چه کسی می‌خواهد برایش لباس و پارچه بشویم و خانه‌اش را بروبم و زباله‌هایش را بیرون برم و برایش آب بیاورم تا در عوض، انـدکی غـذا برای پیامبر خـدا، ایوب، به من بدهـد؟ ناگاه زنان آن روسـتا بیرون آمدنـد و یکی از آنهـا گفت: این زن راهزنی است که به روسـتای مـا آمـده است. رحمه به او گفت: چگونه این سخن بر زبـان می‌رانی، حـال آن که من رحمه دخـتر افرائیم پیـامبر خـدایم و اجـدادم یوسـف، مرد راسـتگوی خـدا و یعقوب، اسـرائیل خدا و اسـحاق، برگزیده خدا و ابراهیم، دوست خدا می‌باشـند و نیز همسـر پیغمبر خدا ایوبِ بلادیده هستم؟ آنها به او گفتند: ایوب کجاست؟ گفت: او همین جا پشت دروازه روسـتا در کنار خاک روبه‌ها و زباله‌های شـما نشسته است. آن زنان به سوی ایوب رفتنـد و چون او را در چنین بلایی گرفتـار دیدنـد، سـخت گریسـتند و گفتنـد: این همان ایوب، پیامبر است که صاحب آن همه کنیز و خادم و رمه بود؟ در آن دم ایوب و

رحمه اشکی جانکاه ریختند و ایوب فرمود: من ایوب، بنده پروردگار و فرستاده اویم و آن گرسنه‌ای هستم که تنها با یاد او سیر می‌شود و آن تشنه‌ای هستم که تنها با تسبیح او سیراب می‌شود. آن زنان گریستند و رحمه نیز با آنها گریست و به آنها گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که به من تبری بدهید تا چند درخت قطع کنم و با چوبش برای ایوب کلبه‌ای بسازم تا او را از گرما و سرما در امان دارد و غذایی برایش فراهم آورم. آنها برای او هر آن چه نیاز داشت آوردند و او سوی حوض آبی سفالین رفت و نانی را که پخته بود، در آن حوض به آب زد و با دست خود آن را خیساند و به ایوب که دندان... هایش ریخته بود، خوراند؛ آن گاه شاخه درختان را قطع کرد و از آن شاخه‌ها بر سر ایوب سایه بانی همچون کلبه ساخت و سپس وارد روستا شد و روستاییان او را نزد خود بردند و گرامی‌اش داشتند و او در پنج خانه خدمت کرد و ده قرص نان گرفت. چون نزد ایوب بازگشت، او را از آن چه گذشت باخبر کرد و عرض کرد: امروز از روزیِ خدا غذای بسیاری به دست آوردم، اکنون کنارت می‌نشینم و از تو جدا نمی‌شوم تا این غذا را به تمام بخوری. ایوب فرمود: خداوند به نیکی پاداشت دهد، ای رحمه! به راستی که تو دختر پیامبران هستی. سپس زبان به دعا چنین گشود: سپاس و ستایش از برای خداییست که هر که را بر او توکّل کند، ناکام نمی‌گذارد. حکمی نیست جز از برای او و بازگشت همه امور به سوی اوست و هم اوست که بر همه چیز تواناست.

زنان آن روستا به سوی کلبه ایوب راهی شدند و در آن نزدیکی نشستند. چون بوی ایوب به مشامشان رسید، شتابان به خانه... هایشان بازگشتند و درهای خانه‌هایشان را به روی رحمه بستند و به او گفتند: به خانه‌های ما وارد نشو، امّا ما از غذای خود به تو خواهیم داد. رحمه نیز به این کار راضی شد. روزی رحمه از آن روستا به نزد ایوب باز می‌گشت، ناگاه شیطان ملعون به شکل طبیبی با ابزار طبابت بر او پدید آمد و گفت: من از فلسطین می‌آیم و چون شنیدم شوهر تو بیمار است، آمدم تا درمانش کنم. من فردا نزد او خواهم آمد. اکنون برو و او را از قصّه من آگاه کن و به او بگو گنجشکی بگیرد و بدون این که بر آن نام خدا را جاری کند، سرش را ببرد و آن را بخورد و سپس کاسه‌ای شراب بنوشد و خود را به خون آغشته کند، چرا که گشایش کار او در این کار است. رحمه شادمان نزد ایوب رفت و او را از این امر آگاه ساخت. پس خشم در چهره ایوب برافروخت و فرمود: تو

کی دیده‌ای من شراب بنوشم و غذایی را که نام خداوند متعال بر آن جاری نشده بخورم و خود را به خون آغشته کنم؟ ای رحمه دیروز از سوی جبرئیل و میکائیل پیام می‌آوردی و امروز پیام آور شیطان ملعون شده‌ای؟ رحمه دانست که خطا کرده است، پس از ایوب پوزش خواست و پیوسته به او نیکی کرد تا در آخر ایوب از او راضی شد و به او هشدار داد تا دیگر چنین سخنی نگوید.

روزی دگر چون رحمه از آن روستا با غذایی نزد ایوب باز می گشت، شیطان ملعون به شکل مردی خوش چهره و خوب رو سوار بر الاغی سرخ بر او پدید آمد و گفت: ای زن! گویی من تو را می‌شناسم، آیا تو رحمه دختر افرائیم پیامبر خدا و همسر ایوب، پیامبر بلادیده خدا نیستی؟ گفت: آری. آن ملعون گفت: من شما را می‌شناسم، مگر شما ثروتمند و توانگر نبودید، چرا به این روز افتاده‌اید؟ گفت: ما بلا دیدیم و مال و فرزندانمان همه از دست رفت، سپس بلایی سخت‌تر گریبانمان گرفت و شوهرم ایوب خود بیمار شد. آن ملعون گفت: چرا به چنین مصیبت‌هایی گرفتار شدید؟ گفت: خداوند متعال خواست تا صبر ما را بر بلا بیازماید. شیطان گفت: اشتباه کردی، چرا که الله خدای آسمان است و خدای زمین منم. من شما را برای خود خواستم، امّا شما خدای آسمان را به پرستش گرفتید و مرا نپرستیدید، پس من هم با شما چنین کردم و دارایی‌تان را گرفتم و فرزندان و خادمان و رمه‌هایتان را میراندم و اکنون همه آن چه از دست دادید نزد من است. اگر می‌خواهی با من بیا تا آنها را به تو نشان دهم، چرا که آنها همه در فلان دشت نزد من می‌باشند. رحمه چون این سخن شنید، حیران و شگفت زده بر جای بماند و سپس اندکی در پی او رفت و شیطان چشمانش را جادو کرد و او را در میان آن دشت ایستاند و او هر آن چه را از دست داده بود، در آن جا دید. شیطان گفت: حال سخنم را باور کردی یا هنوز دروغگویم می‌پنداری؟ رحمه گفت: تا نزد ایوب برنگردم، نمی‌دانم باید به تو چه بگویم. پس نزد ایوب بازگشت و او را از آن چه دیده بود باخبر کرد. ایوب فرمود: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. وای بر تو ای رحمه! مگر نمی‌دانی جز الله خدای دیگری نیست و آن چه را او می میراند، هیچ کس نمی‌تواند زنده کند. عرض کرد: آری. فرمود: پس اگر خردمند بودی به سخنش گوش نمی‌سپردی و به دنبالش نمی‌رفتی تا چشمانت را جادو کند. رحمه گفت: ای پیامبر خدا! این خطا را بر من ببخش که دیگر چنین خطایی از من سر

نخواهد زد. ایوب فرمود: یک بار تو را از آن ملعون بر حذر داشتم و این بار دوم است. در برابر خدا سوگند یاد می کنم که اگر تندرستی‌ام را به من بازگرداند، بدان سبب که با شیطان ملعون هم سخن شده‌ای، صد تازیانه به تو خواهم زد. آن گاه رحمه با خود گفت: ای کاش از این بلا رهایی یابد و دویست تازیانه بر من زند.

۱۲) ابن عباس: ایوب هجده سال در آن بلا بر جای بماند تا این که آن چه از او ماند، چشمانی بود که در کاسه می‌چرخید و زبانی که با آن سخن می‌گفت و دلی که بر حال خود بود و گوش‌هایی که با آنها می‌شنود و در آن حال به زیر زبانش کرم... هایی درشت و سیاه افتاده بود که بیرون آمدنشان بر او دردناک و به زیر رفتنشان عذاب آور بود. خداوند متعال به او وحی فرمود: ای ایوب! تو در آسایش من صبر پیشه کردی، پس اکنون در بلایم نیز صبر کن.

روزی رحمه در پی غذایی بیرون رفت، امّا هیچ نیافت. پس سر به سوی آسمان فراز کرد و گفت: خداوندا و سرورا! بر غریبی و ناتوانی ما رحم فرما. در آن هنگام یکی از روستاییان سخنش شنید و گفت: ای زن! نزد زنان روستا برو که ایشان دل‌هایی مهربان دارند. رحمه به راه افتاد و درِ خانه پیرزنی را کوبید و گفت: من رحمه، همسر ایوب هستم و امروز هر چه به دنبال غذا گشتم، چیزی نیافتم و سخت گرسنه مانده‌ام. پیرزن گفت: ای رحمه! من از تو درخواستی دارم که اگر برآورده کنی، دو قرص نان به تو خواهم بخشید و آن این که من ازدواج کرده‌ام و دختری دارم، می توانی دو طرّه از گیسوانت را به من بدهی تا با آنها دخترم را بیارایم؟ گفت: تنها با این کار راضی می‌شوی؟ پیرزن گفت: آری. گفت: دو قرص نان برایم بیاور. به خدا سوگند! اگر تمام گیسوانم را می‌خواستی، همه را به تو می بخشیدم تا برای ایوب غذایی فراهم کنم. پیرزن رفت و دو قرص نان به همراه قیچی آورد و دو طرّه از گیسوان رحمه را چید. رحمه آن دو قرص نان را گرفت و نزد ایوب رفت، امّا آن نان به چشم او ناپسند آمد، از این رو فرمود: این را از کجا آورده‌ای؟ رحمه او را از قصّه باخبر کرد و گفت که یافتن غذا بر او دشوار شد. ناگاه ایوب فریاد برآورد و فرمود: خدایا! چه گناهی کرده‌ام که از من روی بخشنده‌ات گردانده‌ای؟ خدایا! مرگ برایم زیباتر از این حادثه است. پروردگارا! من به چنین زیانی درافتاده‌ام، حال آن که تو مهربان‌ترین مهربانانی. خداوند متعال به او وحی فرمود: ای ایوب! سخنت را و آرزوی مرگت را بر آن زیان شنیدم، امّا اگر تو

بر سببی جز این بلا جان دهی، مزد و پاداشی که از این بلا تو راست، به دست نخواهی آورد. من پاداش صبر تو را خواهم داد، و امّـا رحمه، پس به شکوه و بزرگی‌ام سوگند که او را در بهشت خشنود خواهم ساخت. در آن هنگام ایوب شادمان شد و آرام یافت. چون بلای ایوب به درازا کشید و شیطان صبر او بدید، یاران او را که در کوه‌ها رهبانیت در پیش گرفته بودند، به نزد وی برد. یکی از آنها نفیر نام داشت و از یمن بود، دیگری صوتَی نام داشت و از فلسطین بود و سومی ملهم نام داشت و از حِمص بود و هر سه خردمند و از شاگردان و دست پروردگان ایوب بودند و او ایشان را به مقامی رسانده بود و آنها نزدش می‌آمدند و جویای حالش می‌شدند. پس بر استرانی خاکستری سوار شدند و راهی شدند. چون نزدیک ایوب رسیدند، استرانشان از بوی بد ایوب رمیدند. آنها استران را به هم بستند و پیاده به راه افتادند و نزد ایوب نشستند و عرض کردند: ای ایوب! کاش ما را از گناهت باخبر می‌کردی امید است این چنین وقتی به درگاه خداوند به دعا بنشینیم و از او درخواست (تندرستی تو را) کنیم تا او درخواست ما برآورده سازد، چرا که گمان نمی‌کنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کرده‌ای و از آن رو، به چنین بلایی دچار گشته‌ای که هیچ کس تاکنون ندیده است. اگر تو در پرستش خداوند نیتی راست داشتی، او تو را در چنین بلای سختی نمی‌انداخت. آن گاه بر این شدند تا بر ایوب گرد آیند و سر از تنش جدا کنند. ایوب فرمود: به شکوه پروردگارم سوگند! او خود می‌داند که من هرگاه غذایی خورده‌ام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر بدنم دشوارتر بوده است. ای قوم! گویی بر من خشم گرفته‌اید و با قدرنشناسی مرا سرزنش می‌کنید، آیا دستمزد من این است؟ بدانید خداوند متعال آن کس را که بخواهد پاداشی افزونش دهد، به بلاـ دچار می‌کند، همچنان که دیگر پیامبران و نکوکاران را به بلا دچار کرد. آن گاه رو به آسمان آورد و عرض کرد: خداوندا و سرورا! طعم تندرستی را هرچند در ساعتی از روز، به من بچشان و مگذار دشمنان، مرا سرزنش کنند و روی بخشنده‌ات از من مگردان که به زیر این بلا خُرد شده‌ام و رشته انسی با کسی برایم نمانده و لب‌هایم چنان ورم کرده که از بالاـ بینی‌ام را و از پایین چانه‌ام را پوشانده و پوست سرم بر چهره‌ام افتاده و گوش‌هایم به زیر ورم چهره‌ام پنهان شده و شکمم از چرک و خونابه آکنده گشته و استخوان‌هایم از کرم

ساییده شده و آنان که مرا ارج می‌گذاشتند، از من به ستوه آمده‌اند و بر من جفا می‌کنند. ایوب این بگفت و سخت گریست. وقتی آنان از سرزنش ایوب دست کشیدند و خواستند، برخیزند، جوانی کم سال که سخن آن قوم شنیده بود و زبان خداوند متعال شده بود، رو به آنان کرد و گفت: بدا به حالتان! نزد پیامبر خدا آمده‌اید و او را نکوهش می‌کنید و خود را در سرزنش او حق به جانب می‌بینید، حال آن که او چنان بر گردنتان حق دارد که بر شماست تا زبان به چنین سخنانی نگشایید. وای بر شما! آیا می‌دانید چه کسی را سرزنش می‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که او پیغمبر خدا و برای پیام آوری، برگزیده او و امین وحی اوست؟ خداوند متعال هیچ شما را خبر نداده که بر او خشم گرفته باشد و با این که خود می‌دانید خداوند، پیامبران و راست کرداران و شهیدان و نکوکاران را به بلا می‌آزماید و این نه از روی خشم و خوار کردن است، امّا بلایی که بر ایوب فرود آمده، او را در نظرتان ناچیز کرده است. حتی اگر او پیامبر هم نبود، نکو نیست که مرد، برادرش را به هنگام بلا سرزنش و به گاه مصیبت ملامت کند و غمی بر غم‌های او بیافزاید. خدا را درباره خود در نظر آورید که اگر به خود بنگرید عیب‌های بسیار خواهید یافت. سپس رو به ایوب کرد و او را دلداری داد و دردش را آرام کرد. آن گاه ایوب خطاب به آن سه فرمود: شما به خود غرّه گشته‌اید، حال آن که اگر به خود بنگرید عیب‌های بسیار خواهید یافت. حال من امروز چنان شده که جایی در نظرتان ندارم، چرا که کسان من از من به ستوه آمدند و نیکی‌های مرا پاس نداشتند و دوستانم از کنارم گریختند و یارانم از من بریدند و مردمان امّتم به من کفر ورزیدند. اکنون هم اگرچه چنین سخنانی بر زبان می‌رانید، باز پاك و منزّه است کسی که اگر بخواهد، هر آینه از این بلا که کوه‌های پابرجا تاب آن ندارند، برایم گشایشی حاصل می‌کند. سپس عرض کرد: پروردگارا! اگر در جایگاه دادخواهی از تو بنشینم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می‌دارم. ناگاه خداوند ابری سیاه و تاریک با رعد و برق و صاعقه‌های به هم پیوسته به سوی او فرستاد و ندایی به ده هزار صدا از آن برآمد که: ای ایوب! خداوند متعال به تو می‌فرماید: حجّت خود را عرضه دار که اکنون تو را در جایگاه دادخواهی نشانده‌ام و این منم که نزدیک توام و همیشه و همواره نزدیکت خواهم بود. ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو خود می‌دانی که هرگاه برای عبادت تو دو امر در نظرم رسیده، آن را

برگزیده‌ام که بر نفسم دشوارتر بوده است، آیا حمد تو نگفتم؟ آیا شکر تو به جا نیاوردم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم و از تو یاد نکردم و بزرگت برنشمردم؟ آن گاه از ابر به ده هزار زبان ندا رسید: ای ایوب! چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را پرستش کنی، حال آن که مردم از او غافل بودند و چه کسی تو را بر آن داشت تا حمد او گویی و شکرش به جای آوری، حال آن که مردم او را فراموش کرده بودند؟ آیا در این کار بر خدا منّت می‌گذاری؟ نه، این خداست که بر تو منّت دارد. در آن دم ایوب دست در خاک برد و خاک بر دهان خود ریخت و عرض کرد: پروردگارا! نکوهش من حقّ توست، این تو بودی که با من چنین کردی. پس آن سرزنش گران رفتند و آن جوانی که سمت راست ایوب نشسته بود نیز رفت. چون روز بعد که روز جمعه بود فرا رسید، به هنگام غروب، جبرئیل امین فرود آمد و عرض کرد: سلام بر تو ای ایوب! فرمود: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو، ای بنده خدا! تو کیستی که نوایی خوش از تو می‌شنوم و بویی خوب از تو به مشامم می‌رسد و چهره‌ای نیک از تو می‌بینم؟ عرض کرد: من جبرئیل، فرستاده پروردگار جهانیانم و تو را ای ایوب! مژده روح و رحمت و شفای الهی می‌دهم و بدان که خداوند متعال کسان تو و همانند ایشان را همراه با ایشان به تو بخشیده است و مالت را با همانند آن به همراهش به تو ارزانی داشته است تا نشانه‌ای باشد برای کسانی که (آمدند و) رفتند و عبرتی باشد برای بلادیدگان.

ایوب چنان در سختی بلا گرفتار بود که پس از این سخن، شادی شگفتی در دلش پدید آمد و فرمود: ستایش از آن خداوندی است که هیچ خدایی جز او نیست و صاحب شکوه و سلطنت و منّت و برتری است و بزرگی و بخشندگی از اوست که سرزنش شیطان و یارانش را بر من روا ندید. سپس جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای ایوب! به خواست خداوند متعال برخیز. پس ایوب برخاست و بر گام‌های خود ایستاد. جبرئیل عرض کرد: شتابان بر زمین گام بردار. ایوب چنین کرد و ناگاه چشمه آبی سفیدتر از برف و شیرین تر از عسل و تیزبوتر از کافور، از زیر گام‌هایش جوشید و ایوب جرعه‌ای از آن چشید و کِرم‌های بدنش تمام ریخت، آن چنان که از زیادی کرم‌ها در شگفت افتاد. سپس جبرئیل به او گفت تا در آن آب غسل کند و او چنین کرد و با رخساری چون ماه شب بدر از آب بیرون آمد و زیبایی و خوب رویی‌اش به او بازگشت و زیباتر از آن چه که بود شد. آن گاه

جبرئیل امین دو جامه دیبا برایش آورد و او یکی را ازار خود کرد و دیگری را به رویش پوشید و جبرئیل پاافزاری از طلا با بندهایی از یاقوت به او داد و بِهی از بهشت به او عطا کرد و او نیمی از آن را خورد و خواست نیمی دگر را به رحمه دهد که جبرئیل عرض کرد: ای ایوب آن را خود بخور، چرا که بهی دیگر برای رحمه با خود دارم. سپس ایوب به سرعت برخاست و با احترام به نماز ایستاد. در آن دم رحمه غمگین و گریان سوی ایوب رهسپار شد، چرا که روستاییان او را از خانه‌هایشان رانده بودند؛ چون به جایگاه ایوب رسید، آن جا را پاکیزه یافت و دید خداوند متعال باغی سرسبز در آن جا رویانده و مردی پاکیزه در آن جا به نماز ایستاده است. از این رو گمان کرد راه را اشتباه آمده است و گفت: ای نمازگزار! رو به من کن با تو سخنی دارم، امّا ایوب هیچ با او نگفت و خاموش ماند. رحمه فغان برآورد و گفت: ای ایوب! چه بر سرت آمد؟! چون نماز ایوب به پایان رسید، جبرئیل به او عرض کرد: ای ایوب! با او سخن بگو. ایوب فرمود: ای زن چیزی نیاز داری؟ رحمه گفت: آیا تو از ایوب بلادیده خبری نداری؟ من او را این جا گذاشتم و رفتم، ولی اکنون این جایگاه را دگرگون شده یافتم و او را نمی‌بینم. ایوب لبخندی زد و فرمود: اگر او را ببینی می‌شناسی؟ گفت: چهره تو بسیار به چهره او پیش از آن بلا می‌ماند. ایوب خندید و فرمود: من ایوب هستم. رحمه سوی او دوید و یکدیگر را در آغوش گرفتند و هنوز در آغوش هم بودند که جبرئیل به آن دو از فرزندان و فرزندزادگان و کنیزان و خادمان و رمه‌هایشان و از همانندشان به همراه آنها مژده داد و خداوند متعال بارانی از ملخ‌های طلایی بر او فرو فرستاد و او با جامه خود آنها را جمع می‌کرد و آن چه را از آن ملخ‌ها باد می‌برد، به دنبالش می... دوید و آن را باز می‌گرداند. جبرئیل عرض کرد: سیر نمی شوی، ای ایوب؟! فرمود: چه کسی از روزی خداوند متعال سیر می شود؟

ایوب دو چاه بسیار بزرگ داشت، پس یکی را از نقره و دیگری را از طلا پر کرد، آن چنان که یکی سر به دیگری باز کرد و خداوند متعال چهل هزار شتر نر و بیست هزار شتر ماده و چهل هزار گاو ماده و بیست هزار گاو نر و چهار هزار گوسفند و چهار هزار بز و پنج هزار خادم و پنج هزار کنیز به او عطا فرمود و او بر املاکش چهار هزار کس را گمارده بود و هر یک از ایشان را هر ماه یکصد مثقال طلا مزد می‌داد و دوازده پسر و دوازده دختر در کنار خود داشت. چون رحمه این

همه را بدید خدا را سجده شکر گزارد و خداوند سرتاسر شام را به فرمان ایوب و فرزندانش درآورد و عمر رفته او را نیز به او بازگرداند. در آن هنگام ایوب به یاد هم سخنِی رحمه با شیطان در زمان بلای خود افتاد و نذر خود را به یاد آورد و از این نذر بسیار غمگین شد. آن گاه خداوند متعال به او وحی فرمود: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا» یعنی یکصد شاخه خرما «فَاضْرِب بِّهِ» همسرت رحمه را «وَلَا تَحْنَثْ» در نذر خود؛ پس ایوب دسته شاخه‌های خرما را برداشت و با دست راست خود تازیانه‌ای به رحمه زد، و نیز روایت شده ایوب از آن رو رحمه را با شاخه‌های خرما زد که گیسوان او را چیده شده دید و خشمگین شد و سوگند یاد کرد که یکصد تازیانه به او بزند. پس رحمه او را خبر داد که دلیل چیده شدن گیسوانش از چه قرار بوده است. آن گاه ایوب از سوگند خود غمگین شد و خداوند به او امر فرمود که بسته‌ای ترکه بردارد و از سوگند شکنی پروا کند و روایت شده خداوند متعال گیسوان رحمه را همچنان که بود، به او بازگرداند و پس از این که خداوند ایوب را تندرست گرداند، از او پرسیدند: از این بلاها که بر سرت آمد، کدام یک بر تو دشوارتر بود؟ فرمود: سرزنش دشمنان.

سپس ایوب عمری دراز کرد و چون هنگام جان سپردنش رسید، فرزندانش را حاضر کرد و به ایشان وصیت نمود که مالش را همچون او در کار تهی دستان و نیازمندان اندازند. ایوب بعد از این درگذشت و همسرش نیز پیش یا اندکی پس از او درگذشت، ایوب در کنار همان چشمه‌ای که خداوند به آن بلایش را برطرف کرد، به خاک سپرده شد و فرزندانش منش پدرشان را پیش گرفتند تا این که پادشاهی به نام لام بن عاد بر ایشان پدیدار شد و بر سرزمین شام و فرزندان ایوب چیره گشت و راه آزار فرزندان ایوب پیش گرفت و کسی را نزد حزقل- پسر بزرگ ایوب- فرستاد و گفت: شما با زیادی رمه‌... هایتان سرزمین شام را بر ما تنگ کرده‌اید. از این رو از شما می‌خواهم که نیمی از دارایی‌تان را با زمین‌ها و خادمان و کنیزان به من بسپارید و یا من شما را در حال خود بر جای می‌گذارم، امّا خواهرتان نقیّه را به همسری من درآورید. نام خواهر آنها را مؤمنه و نیز صالحه هم گفته‌اند و او دختری خوب رو و خوش رو و نیک اندام بود و چون راه می‌رفت گویی رودی روان از کوه در امتداد آب گذر بود و چهره سپیدش همچون ماه تابناک بود و پیشانی بلند و چشمانی به مانند رود نیل داشت و ابروانش چون خم

کمان بود و گونه‌هایی به سان مروارید سرخ داشت که باد در آنها خون می‌دمید و گردنی همانند گردن آهو داشت و روایت شده در خانه آنها غلامی کم سال بود که چون آن دختر به پهلو می‌خوابید، آن غلام، ترنجی در دست، به کنارش می‌نشست و بازی کنان ترنج را بر زمین از زیر کمرش می‌گذراند و بسیار خوش زبان و آداب دان و خردمند و ستودنی بود و به تهی دستان و نیازمندان مهر می‌ورزید. پس آن پادشاه این پیغام به آنها رساند و گفت: یکی از آن دو راه را برگزینید وگرنه با اسبان و سپاهیانم بر شما خواهم تاخت و فرزندانتان را به غنیمت خواهم برد. حزقل بن ایوب در پاسخ به او پیغام داد: از مالی که در دست ماست هیچ کس جز تهی دستان و نیازمندان و یتیمان و ناتوانان و در راه ماندگان، حقّی ندارد و تو از این کسان نیستی و آن مال از پدرمان ایوب به ما ارث رسیده است، و امّا خواهرمان، تو بر دین ما نیستی که او را به همسری تو درآوریم، و امّا آن چه که از اسب و سپاهت در تهدید ما گفتی، بدان که ما توکّل بر خدا داریم و او ما را بسنده است و یاوری نیکوست.

چون پادشاه این پیغام شنید، سپاه خود برای جنگ با آنان جمع آورد. حزقل بن ایوب از این خبردار شد و با برادرش برای جنگ با او رایزنی کرد. برادرش بشیر گفت: جنگ با او را به تو پیشنهاد نمی‌کنم؛ چرا که او نیرومند است و می‌ترسم بر ما پیروز شود و ما را به اسارت گیرد. من بر آنم که آن چه از مال می‌خواهد، برایش بفرستی و درباره وصلتش با خواهرمان نیز، با وعده‌های نیک و هدایا با او مدارا کنی، شاید از این راه قانع شود. حزقل از رأی او سرباز زد و خواست به جنگ پادشاه رود، پس سپاه خود گرد آورد و به راه افتاد تا این که دو سپاه به یکدیگر رسیدند و کشتاری سخت بینشان درگرفت و حزقل بن ایوب شکست خورد و لام بن عاد، بر تمامی مال و ملک و گله ایشان دست یافت و از قوم حزقل، لشکریان بسیاری از جمله بشیر را به اسارت گرفت و بر آن شد که بشیر را به قتل برساند و او را به زندان افکند. حزقل که خود گریخته بود، از آن چه بر او پیش آمد، سخت غمگین شد و مالی بسیار جمع آورد تا به نزد لام بن عاد برد و برادرش را از دست او برهاند. پس به سوی او رهسپار شد و در راه، پیکی به خوابش آمد و گفت: این مال را برای پادشاه نبر و به خاطر برادرت در هراس نباش که او رهایی می‌یابد و آن پادشاه ایمان می‌آورد و فرجامی نیک خواهد

ص:۸۰۸

داشت. حزقل خواب خود را برای برادرانش بازگفت و آنان با او هم رأی شدند. این خبر به لام بن عاد رسید و او به حزقل پیغام داد: آن چه را با خود داشتی، نزد من آور وگرنه برادرت را در آتش خواهم سوزاند. حزقل به او پیغام داد: من از مال خود هیچ به تو نخواهم داد، هر کاری که می خواهی بکن. لام بن عاد از این پیام برافروخت و به بشیر گفت: تو ضمانت کردی که برادرانت آن مال را به من می‌سپارند، حال آن که آنها سرباز زدند. اگر آنها به ضمانت تو وفا کردند که هیچ وگرنه تو را در آتش خواهم سوزاند. چون بشیر این سخن شنید، ترسید که اگر به ضمانت خود وفا نکند، پادشاه او را به قتل رساند. پس حزقل برای برادرش بشیر پیغام فرستاد و او را از خواب خود خبردار کرد و بشیر از این خبر شادمان شد.

پادشاه فرمان داد تا گودالی فراخ برای بشیر حفر کنند و در آن گودال با نفت و روغن و قیر، آتش برافروخت و دستور داد تا بشیر بن ایوب را در آن بیافکنند. چون بشیر را در آن گودال افکندند، آتش او را نسوزاند. لام بن عاد از این امر به شگفت آمد و گفت: ای پسران ایوب! شما جادوگرید. بشیر گفت: ای پادشاه! ما جادوگر نیستیم. جدّ ما ابراهیم خلیل علیه السلام، پسر تارخ بود که نمرود بن کنعان او را در آتش افکند و خداوند آتش را بر او سرد و بی‌آسیب گرداند. از این رو من از خدا امید داشتم که با من نیز چنین کند. سخن بشیر در دل پادشاه نشست و او اسلام آورد و نیک مسلمان شد و آنها با هم درآمیختند و پسران ایوب، خواهر خود را به همسری لام دادند و خداوند متعال بشیر بن ایوب را به سبب ضمانتی که کرده بود، ذو الکِفل یعنی ضامن نامید و او را رسول خویش بر شامیان بگذاشت و لام بن عاد در کنار او بود و با کفرپیشگان نبرد می‌کرد و هم چنان چنین گذشت تا این که ذو الکِفل درگذشت و پس از او لام بن عاد نیز جان سپرد و عمالقه بر شامیان چیره شدند. سپس خداوند متعال، شعیب را برانگیخت که فترون بن صهون بن عَنقاء بن ثابت بن مدین بن ابراهیم خلیل علیه السلام نام داشت.

۱۳) شرف الدین نجفی به نقل از نوشته ابو جعفر طوسی در کتاب مسائل البلدان، به روایت او به اسنادش از ابو محمّد فضل بن شاذان، در حدیثی مرفوع به جابر بن یزید جعفی، از مردی از یاران امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: سلمان فارسی به خدمت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام رسید و درباره خود حضرت علیه السلام از ایشان پرسید. حضرت

فرمود: ای سلمان! من آن کسم که تمامی امّت‌ها به فرمان بردن از من فراخوانده شدند و چون سر به کفر برداشتند، در آتش دوزخ گرفتار شدند و من نگاهبان آتش بر آنانم. ای سلمان! حقیقتی برایت بگویم و آن این که هر کس مرا چنان که حقِ شناخت من است، بشناسد، نزد فرشتگان آسمان در کنار من خواهد بود. آن گاه حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام وارد شدند و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای سلمان! این دو، گوشواره‌های عرش پروردگار جهانیان‌اند و بهشت از ایشان نور می‌گیرد و مادرشان بهترین زنان است؛ خداوند از مردمان بر ولایت من پیمان گرفت، پس برخی پذیرفتند و برخی سرباز زدند. آن کس که پذیرفت، در بهشت جای گرفت و آن کس که سرباز زد، در دوزخ؛ من آن حجّت فراگیر و کلام جاویدانم و من سفیر سفیرانم. سلمان عرض کرد: ای امیر مؤمنان! من تو را در تورات و در انجیل به همین اوصاف خوانده‌ام. پدر و مادرم به فدایت، ای کشته دیار کوفه! به خدا سوگند! اگر نبود که مردم بگویند: چه خوب شد، خداوند قاتل سلمان را بیامرزد! درباره تو سخنی به زبان می‌آوردم که می‌دانم مردمان از آن بیزاری می‌جویند؛ چرا که تو آن حجّت خدایی که او توبه آدم را به سبب آن پذیرفت و یوسف را از چاه به سبب آن نجات بخشید و تو داستان ایوب و سبب دگرگونی نعمت‌های خداوند بر اویی. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا داستان ایوب و سبب دگرگونی نعمت‌های خداوند بر او را می‌دانی؟ عرض کرد: خداوند و تو ای امیر مؤمنان بهتر می‌دانید. حضرت علیه السلام فرمود: به هنگام برانگیختگی برای زبان گشودن (به ربوبیت خداوند)، ایوب در فرمانروایی و سروری من شک کرد و گفت: این امر بسی سنگین و گران است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای ایوب! آیا در امری که من برپا داشته‌ام شک می‌کنی؟ من آدم را به بلا دچار کردم و آن گاه او (علی علیه السلام) را بر وی عرضه داشتم و چون به امیری او بر مؤمنان گردن نهاد، از او درگذشتم، حال تو می‌گویی این امر بسی سنگین و گران است؟! به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! که یا عذاب خود را بر تو خواهم چشاند یا با فرمان بردن از امیر مؤمنان به درگاه من توبه می‌کنی. سپس به خاطر من، نیک بختی، ایوب را دریافت. یعنی او به درگاه خداوند توبه کرد و به فرمان بردن از امیر

مؤمنان گردن نهاد.(۱)

۱۴) صاحب اربعین، از اربعین، از ابو محمّد حسین بن احمد بن حسین، از ابو علی حسین بن محمّد بن حسن اهوازی، از ابو القاسم حسن بن محمّد بن سهل فارسی، از ابو زرعه احمد بن محمّد بن موسی فارسی، از ابو الحسن احمد بن یعقوب بلخی، از محمّد بن جریر، از هیثم بن حسین، از محمّد بن عمر، از محمّد بن مروان، از عماره، از پدرش، از انس بن مالک روایت کرده است که وی گفت: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله قدم می‌زدیم تا این که به قبرستان غَرقَد(۲) رسیدیم و در آن جا درخت سدر بی شاخ و برگی دیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیر آن نشست، ناگاه درخت، برگ و میوه داد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه افکند. ایشان لبخندی زد و فرمود: ای انس! علی را برایم فراخوان. من به راه افتادم و به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسیدم. در آن جا حضرت علی علیه السلام را دیدم که در حال غذا خوردن بود. به ایشان عرض کردم: به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیایید. فرمود: خیر باشد. عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. حضرت علیه السلام به راه افتاد و بر سرپنجه شتابان ره سپرد تا این که به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را سوی خود فراخواند و کنار خود نشاند و من ایشان را می‌دیدم که هم سخن شدند و می... خندیدند و رخسار حضرت علی علیه السلام می‌درخشید.

ناگهان پیاله‌ای از طلا و آراسته به یاقوت و جواهر پدیدار شد. آن پیاله چهار پایه داشت که بر پایه اول نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و بر پایه دوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست، محمّد رسول او و علی بن ابی طالب ولیّ اوست و شمشیرش برآهیخته بر ناکثین و قاسطین و مارقین است و بر پایه سوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و او محمّد را با علی بن ابی طالب یاری کرده است و بر پایه چهارم نوشته شده بود: باورداردگان به دین خدا و وابستگان به اهل بیت رسول خدایند که نجات می‌یابند. در آن پیاله خرما بود و انگور، حال آن که نه وقت خرما بود و نه وقت

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۴، ح ۴.

۲- [۲] - قبرستان اهل مدینه. «معجم البلدان, ج ۱, ص ۴۷۳»

انگور. رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به خوردن کرد و از آن به حضرت علی علیه السلام خوراند و چون سیر شدند، آن پیاله به آسمان رفت. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای انس! آیا این درخت سدر را می‌بینی؟ عرض کردم: بله. فرمود: تا کنون به زیر این درخت، سیصد و سی پیامبر و سیصد و سی وصی نشسته است که در میان پیامبران، نیک نام‌تر از من و در میان اوصیاء، نیک نام‌تر از علی هیچ یک نبوده است. ای انس! هر که می‌خواهد به دانش آدم و متانت ابراهیم و حکمرانی سلیمان و پرهیزکاری یحیی و بردباری ایوب و راستی اسماعیل بن حزقیل - که خداوند در قرآن از او یاد کرد و فرمود: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ»(۱) [و در این کتاب از اسماعیل یاد کن]، بنگرد، بایست به علی بن ابی طالب بنگرد. ای انس! هیچ پیامبری نبوده جز آن که خداوند وزیری به او اختصاص داده است، حال آن که خداوند عزّ و جلّ به من چهار وزیر اختصاص داده است: دو وزیر در آسمان و دو وزیر در زمین. آن دو که در آسمان وزیر منند، جبرئیل و میکائیل هستند و آن دو که در زمین وزیر منند، علی بن ابی طالب و عمویم حمزه بن عبدالمطّلب هستند.

۱۵) محمّد بن یعقوب، به اسنادش از عبد الاعلی مَولی آل سام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در روز قیامت زنی زیباروی را می‌آورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض می کند: پروردگارا! آن چنان مرا زیبا آفریدی که از خود چنین و چنان دیدم. آن گاه حضرت مریم علیها السلام را می‌آورند و به آن زن گویند: تو زیباتری یا این زن؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته خود نشد. سپس مردی زیباروی را می‌آورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض می کند: پروردگارا! آن چنان مرا زیبا آفریدی که از زنان چنین و چنان دیدم. آن گاه حضرت یوسف علیه السلام را می‌آورند و به آن مرد گویند: تو زیباتری یا این مرد؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته زیبایی خود نشد. سپس مردی بلا دیده را می‌آورند که می‌پندارد کسی بدتر از او در بلا نیافتاده است. او عرض می کند: پروردگارا! آن چنان بلا را بر من سخت کردی که من چنان پنداشتم. آن گاه حضرت ایوب علیه السلام را می‌آورند و به آن مرد گویند: بلای تو

۱- [۱] - مریم/ ۵۴.

سخت تر بود یا بلای این مرد؟ ما او را در بلا انداختیم، امّا او چنین نپنداشت. (۱)

«وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِى...إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)»

«وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِى الْأَيْدِى وَالْأَبْصَارِ (۴۵) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶) وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (۴۷) وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ (۴۸) هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹) جَنَّاتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْأَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (۵۱) وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (۵۲) هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ (۵۴) هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (۵۷) وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ (۵۸) هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹) قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (۶۰) قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِى النَّارِ (۶۱) وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ (۶۳) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)»

[و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده ور بودند به یادآور.*ما آنان را با موهبت ویژه ای که یادآوری آن سرای بود خالص گردانیدیم.*و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند.*و اسماعیل و یسع و ذو الکفل را به یاد آور (که) همه از نیکانند.*این یادکردی است و قطعاً برای پرهیزکاران فرجامی نیک است.* باغ‌های همیشگی در حالی که درهای (آنها) برایشان گشوده است.*در آن جا تکیه می زنند (و) میوه های فراوان و نوشیدنی در آن جا طلب می کنند.*و نزدشان (دلبران) فروهشته نگاه همسال است.*این است آن چه برای روز حساب به شما وعده داده می شد (می گویند:) در حقیقت، این روزی

ص:۸۱۳

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۲۸، ح ۲۹۱.

ماست و آن را پایانی نیست.*این است (حال بهشتیان) و (اما) برای طغیانگران واقعاً بـد فرجامی است.*به جهنم درمی آینـد و چه بـد آرامگـاهی است.*این جوشـاب و چرکـاب است. بایـد آن را بچشـند.*و از همین گـونه انواع دیگر (عـذاب‌هـا) *اینها گروهی انـد که با شـما به اجبار (در آتش) درمی آیند. بدا به حال آنها زیرا آنان داخل آتش می شوند* (به رؤسای خود) می گوینـد: بلکه بر خود شـما خوش مباد، این (عـذاب) را شـما خود برای ما از پیش فراهم آوردیـد و چه بد قرارگاهی است*می گویند: پروردگارا! هر کس این (عذاب) را از پیش برای ما فراهم آورده عذاب او را در آتش دو چندان کن.*و می گویند: ما را چه شـده است که مردانی را که مـا آنـان را از (زمره) اشـرار می شـمردیم، نمی بینیم؟*آیا آنان را (در دنیا) به ریشـخند می گرفتیم یا چشم‌ها (ی ما) بر آنها نمی افتد؟*این مجادله اهل آتش قطعاً راست است.*]

۱) علی بن ابراهیم: سـپس خداوند متعال فرمود: «وَاذْکُرْ» ای محمّد! «عِبَادَنَا إبْرَاهِیمَ وَإِسْحَقَ وَیَعْقُوبَ أُوْلِی الْأَیْدِی وَالْأَبْصَارِ» یعنی دارندگان قدرت «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ ذِکْرَی الدَّارِ، وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیَار، وَاذْکُرْ إِسْمَاعِیلَ».(۱)

۲) و از وی، از روایت ابو جارود، از حضـرت امام محمّـد باقر علیه السـلام روایت شده است که ایشان فرمود: «أُوْلِی الْأَیْدِی وَالْأَبْصَارِ» یعنی دارنـدگان قـدرت و دارندگان بینایی در عبادت، و «إِنَّا أَخْلَصْـنَاهُم بِخَالِصَهٍ ذِکْرَی الدَّارِ» یعنی خداوند ایشان را برای یاد کردن از آخرت برگزید و به این امر اختصاص داد. (۲)

۳) علی بن ابراهیم: سـپس خداونـد متعال از پرهیزکاران و از آن چه ایشان نزد خداونـد دارنـد، یاد کرد و فرمود: «هَذَا ذِکْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ» تـا آن جـا که فرمود: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ» یعنی پریـان سـیه چشم که چشم از ایشـان و دیـده از پیراسـتگی ایشان به ناتوانی می‌افتـد و خداونـد از قول بهشتیان حکایت کرد و فرمود: «إِنَّ هَـذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ» یعنی هرگز تمامی ندارد و از بین نمی‌رود. «هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ،جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ، هَذَا فَلْیَذُوقُوهُ حَمِیمٌ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

وَغَسَّاقٌ» غسّاق، درّه‌ای در دوزخ است که در آن سیصد و سی قصر باشد و در هر قصر سیصد خانه باشد و در هر خانه چهل گوشه باشد و در هر گوشه ماری باشد و در دل هر مار سیصد و سی عقرب باشد و در جمجمه هر عقرب سیصد و سی خُمره سَم باشد که اگر یکی از آن عقرب‌ها سم خود را بر دوزخیان بدمد، آن سم تمامی آنان را در بر می گیرد. «هذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ» اینان پیشینیان و بنی امیه هستند. سپس خداوند متعال از کسانی که پس از آنها می‌آیند و حقّ خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را پایمال می‌کنند، یاد کرد و فرمود: «وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ، هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ» و اینان بنی عباس هستند؛ آن گاه بنی امیه می گویند: «رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ» و نخستین کسان خود را منظور دارند. سپس دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله در آتش دوزخ می گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ» در دنیا، و منظورشان شیعیان امیر مؤمنان، علی علیه السلام است. «أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ»؟ سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» جدالی است که در میان آنها واقع می شود، و این سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر می‌برید، حال آن که در دوزخ شما را جستجو می کنند. (۱)

۴) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از میسّر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم، ایشان فرمود: یارانت در چه حالند؟ عرض کردم: فدایت شوم! ما در نگاه مردم بدتر از یهودیان و نصرانی‌ها و مجوسیان و مشرکان هستیم. حضرت که نشسته بود و تکیه زده بود، راست شد و نشست و فرمود: چه گفتی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! ما در نگاه مردم بدتر از یهودیان و نصرانی‌ها و مجوسیان و مشرکان هستیم. ایشان فرمود: به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، دو کس نمی‌باشد. نه، به خدا سوگند! هیچ یک از شما به دوزخ نمی‌رود. به خدا سوگند! شما همان کسانی هستید که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

الْأَبْصَارُ، إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»، به خدا سوگند! آنها شما را در دوزخ جستجو می‌کنند امّا سوگند به خدا! هیچ یک از شما را در آن جا نمی‌یابند. (۱)

۵) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از منصور بن یونس، از عنبسه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون دوزخیان در آتش دوزخ جای گیرند، در پی شما بر می‌آیند، امّا هیچ یک از شما را نمی‌یابند، پس به یکدیگر می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ»؟ و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» آنان درباره شما و آن چه در دنیا می‌گفته‌اند، با یکدیگر به جدل می‌پردازند. (۲)

۶) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش روایت شده است که او گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر خدمت ایشان رسید. ایشان در حدیثی که بیان می‌کرد، به آن جا رسید که فرمود: ای ابا محمّد! خداوند متعال از شما یاد کرد و سخن دشمنانتان را در دوزخ حکایت کرد و فرمود: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ» به خدا سوگند! خداوند در این آیه کسی جز شما را منظور نداشته است. شما در نظر مردمان این دنیا بدکار آمدید، حال آن که به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر می‌برید و آنها در دوزخ شما را جستجو می‌کنند. (۳)

این حدیث را شیخ مفید در اختصاص، به اسنادش از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (۴)، و نیز ابن بابویه در بشارات الشیعه، به اسنادش از سلیمان دیلمی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند.

۷) شیخ در امالی، از ابن فحام، به اسناد او روایت کرده است که وی گفت: سماعه بن مهران خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید، ایشان فرمود:

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۷۸، ح ۳۲.
۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۱۰۴.
۳- [۳] - کافی، ج ۸، ص ۳۶، ح ۶.
۴- [۴] - اختصاص، ص ۱۰۶.

ای سماعه! بدکارترین مردم چه کسانی هستند؟ عرض کرد: ما، ای پسر رسول خدا! حضرت علیه السلام در حالی که تکیه زده بود، چنان برافروخت که گونه‌هایش سرخ شد، سپس راست شد و نشست و فرمود: ای سماعه! نزد مردم چه کسانی بدکارترین آنها هستند؟ من عرض کردم: به خدا سوگند! دروغ نمی‌گویم، ای پسر رسول خدا! ما نزد مردم بدکارترین آنها هستیم؛ چرا که آنها ما را کافر و رافضی می‌نامند. حضرت به من نگریست، سپس فرمود: در چه حالی خواهید بود در آن هنگام که شما راهی بهشت می‌شوید و آنان راهی دوزخ می‌شوند و آن گاه چشم در پی شما می‌اندازند و می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ». ای سماعه! اگر کسی از شما کاری ناپسند انجام دهد، ما در روز قیامت با پای خود نزد خداوند می‌آییم و او را شفاعت می‌کنیم و شفاعتمان پذیرفته می‌شود. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، ده مرد نمی‌باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، پنج مرد نمی‌باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، سه مرد نمی‌باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، یک مرد هم نمی‌باشد، پس برای درجات برتر، از هم پیشی بگیرید و با پارسایی، دشمنان خود را در اندوه بگذارید. به خدا سوگند! خداوند در آن آیه کسی جز شما را منظور نداشته است. شما در نظر مردمان این دنیا بدکار آمدید،حال آن که به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر می‌برید و آنها در دوزخ شما را جستجو می‌کنند(۱).

۸) طبرسی، با اسنادش به جابر جعفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: دوزخیان می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ» و منظورشان شما هستید. آنان شما را جستجو می‌کنند، امّا در دوزخ نمی‌بینند. به خدا سوگند! آنان هیچ یک از شما را در دوزخ نمی‌بینند. (۲)

«قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸)...لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ(۷۵)»

«قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ

ص:۸۱۷

۱- [۱] - امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۶.

يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِن يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰) إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِینٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنْ الْکَافِرِینَ (۷۴) قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ(۷۵)»

[بگو: این خبری بزرگ است*(که) شما از آن روی برمی تابید.*مرا درباره مَلَأ اعلی هیچ دانشی نبود، آنگاه که مجادله می کردند.*به من هیچ (چیز) وحی نمی شود جز این که من هشداردهنده ای آشکارم.*آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خواهم آفرید*پس چون او را (کاملاً) درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برای او (به خاک) بیفتید.*پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند،*مگر ابلیس (که) تکبّر نمود و از کافران شد.*فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از (جمله) برتری جویانی؟*]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن ابی عمیر، یا دیگری، از محمّد بن فضیل، از ابی حمزه روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان درباره تفسیر آیه «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ»(۱) [درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند، از آن خبر بزرگ] از شما می‌پرسند. ایشان فرمود: تفسیر آن نزد من است، اگر بخواهم، آنان را باخبر می‌کنم و اگر بخواهم، آنان را باخبر نمی‌کنم. امّا آیا می‌خواهی تو را از تفسیر آن خبر دهم؟ عرض کردم: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ»؟ فرمود: این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام صلوات الله علیه است. ایشان می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ، نشانه‌ای بزرگتر از من و خبری عظیم‌تر از من ندارد. (۲)

۲) محمّد بن حسن صفّار، از عَبّاد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان، از پدرش سلیمان، از سدیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه

۱- [۱] - نبأ/ ۱-۲.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳.

السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(۱) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] و نیز: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: کسانی که به ایشان دانش داده شده است، امامان هستند و خبر، امامت است(۲).

۳) علی بن ابراهیم: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای محمّد! «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام «أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ، مَا كَانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى».(۳)

۴) سپس علی بن ابراهیم از خالد، از حسن بن محبوب، از محمّد بن سنان، از ابو مالک اسدی، از اسماعیل جعفی روایت کرد که وی گفت: در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نیز در گوشه‌ای نشسته بود، ایشان سربلند کرد و نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ»(۴) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد] و این آیه را سه بار بازگفت، سپس رو سوی من کرد و فرمود: ای عراقی! عراقیان درباره این آیه چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند ایشان را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی بیت المقدس سیر داد. حضرت علیه السلام فرمود: چنین که می‌گویند نیست، بلکه ایشان را شبانگاه از این جا به این جا سیر داد، و با دست خود به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود: بین این دو جا، حرم است. چون ایشان به سدره المنتهی رسید، جبرئیل از همراهی‌اش بازماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری؟ جبرئیل عرض کرد: تو پیش رو که به خدا سوگند! به جایی رسیده‌ای که هیچ کس از آفریدگان خدا، پیش از تو به آن نرسیده است. این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور پروردگارم را دیدم و سبحه(۵) بین من

۱- [۱] - عنکبوت/ ۴۹.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۰۳، ح ۱.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۴- [۴] - اسراء/ ۱.

۵- [۵] - سُبحات الله: جلال و عظمت خداوند، جمع سُبحه، و نیز گفته شده: انوار وجه خداوند. «النهایه، ج ۳، ص ۳۳۲»

و او فاصله انداخته بود. عرض کردم: فدایت شوم! سُبحه چیست؟ حضرت با چهره خود اشاره به زمین و با دست خود اشاره به آسمان کرد و سه بار فرمود: بزرگی پروردگارم، بزرگی پروردگارم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خطاب آمد: ای محمّد! عرض کردم: پروردگارا! گوش به فرمانم. فرمود: آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: خداوندا! پاک و منزّهی، من دانشی جز آن چه تو به من آموخته‌ای ندارم. پس خداوند متعال دستش- یعنی دست قدرت- را میان سینه‌هایم گذاشت و من خنکی آن را میان شانه‌هایم احساس کردم. از آن پس هر آن چه درباره گذشته و آینده از من پرسید، پاسخش را می‌دانستم. فرمود: ای محمّد! آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: پروردگارا! بر سر درجات و کفّارات و حسنات. فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمان می‌برند و کلمه‌ایست که پرهیزکاران را به آن ملزم کرده‌ام. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. همچنین من ویژگی‌هایی را به او اختصاص داده‌ام که به هیچ کس دیگر نداده‌ام. عرض کردم: پروردگارا! او برادر و همدم و وزیر و وارث من است. فرمود: این امریست که از پیش رقم خورده است. او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند و همچنین من به او عطا کرده‌ام و عطا کرده‌ام و عطا کرده‌ام. من چهار چیز به او عطا کرده‌ام که گره آنها به دست اوست و او هرگز آنها را فاش نمی... کند. سپس خداوند متعال قصّه شیطان را حکایت کرد و فرمود: «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی

خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ»(۱). قصّه حضرت آدم علیه السلام و ابلیس در جای خود آورده شد. (۲)

۵) علی بن ابراهیم، از محمّد بن احمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل هاشمی، از محمّد بن یسار، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اگر خداوند متعال همه آفریدگان را با دست خود می‌آفرید، آفرینش آدم علیه السلام را با دست خود، حجّت نمی‌گرفت تا بگوید: «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ»، آیا می‌پنداری خداوند همه چیز را با دست خود بر می‌انگیزد؟(۳)

۶) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از احول روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره روح آدم علیه السلام در کلام خداوند متعال: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» پرسیدم، ایشان فرمود: این روحی است که آفریده شده و روح عیسی علیه السلام نیز آفریده شده بود. (۴) درباره معنی این آیه، پیشتر روایات بسیاری در سوره حجر آمد.

۷) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر، از ابو عبد الله برقی، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جل: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» پرسیدم، ایشان فرمود: دست در زبان عرب به معنای نیرومندی و نعمت است. خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»(۵) [و داود بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور] و نیز فرمود: «وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ»(۶) [و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم] یعنی با

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲- [۲] - در تفسیر آیه ی ۳۴ از سوره ی بقره.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱.

۵- [۵] - ص / ۱۷.

۶- [۶] - ذاریات / ۴۷.

نیرومندی، و فرمود: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(۱) [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است] یعنی ایشان را نیرومند ساخت، و نیز عرب می گوید: فلان کس بر من دست‌های بسیاری دارد که به معنای نیکی و احسان است و یا می گوید: او دستی سفید بر من دارد که به معنای نعمت است. (۲)

۸) و از وی، از محمّد بن محمّد بن عصام کُلَینی، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن سیف، از محمّد بن عبید روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ خطاب به ابلیس: «مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی با قدرت و نیرومندی خود.(۳)

۹) ابن بابویه، از عبد الله بن محمّد بن عبد الوهاب، از ابو حسن محمّد بن احمد قَواریری، از ابو الحسن محمّد بن عمار، از اسماعیل بن توبه، از زیاد بن عبد الله بکائی، از سلیمان اعمش، از ابو سعید خُدری، روایت کرده است که وی گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از کلام خداوند عزّ و جلّ، خطاب به ابلیس: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ» آگاه ساز. ای رسول خدا! چه کسانی برتر از فرشتگان درگاه خدا هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین. ما دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند، در سراپرده عرش، خدا را تسبیح می گفتیم و فرشتگان با تسبیح ما، او را تسبیح می گفتند. چون خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السلام را آفرید، به فرشتگان فرمان داد تا به او سجده کنند و تنها به خاطر ما بود که به آنها فرمان داد سجده کنند. آن گاه همه فرشتگان سجده کردند به جز شیطان که از سجده سرباز زد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ»، یعنی از جمله آن پنج تن که نام‌هایشان بر سراپرده عرش نوشته شده است؛ ما در (رحمت) خداوندیم که از آن نعمت می‌دهد و ره

۱- [۱] - مجادله/ ۲۲.

۲- [۲] - توحید، ص ۱۵۳، ح ۱.

۳- [۳] - توحید، ص ۱۵۳، ح ۲.

یافتگان به وسیله ما ره می‌یابند، پس هر که ما را دوست بدارد، خداوند او را دوست می‌دارد و در بهشت خود جایش می‌دهد و هر که ما را دشمن دارد، خداوند او را دشمن می‌دارد و در دوزخ جایش می‌دهد و تنها حلال زادگان ما را دوست می‌دارند.

همچنین این حدیث را ابن بابویه در کتاب بشارات الشیعه، به اسناد خود، از ابو سعید خُدری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

۱۰) و از وی، از علی بن حسن، از ابو محمّد هارون بن موسی، از محمّد بن همّام، از عبد الله بن جعفر حمیری، از عمر بن علی عبدی، از داود بن کثیر رَقّی، از یونس بن ظَبیان روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نزد مالک و یارانش رفتم و شنیدم یکی از آنان می‌گفت: خداوند چهره‌ای همچون همه چهره‌ها دارد، یکی دیگر از آنان می‌گفت: او دو دست دارد. آنها در این باره، کلام خداوند متعال: «بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ» را حجّت می‌گرفتند. یکی دیگر از آنان می‌گفت: او همچون جوانی سی ساله است. ای پسر رسول خدا! نظر شما چیست؟ ایشان تکیه زده بود، ناگاه راست شد و نشست و فرمود: خدایا! ببخش. سپس فرمود: ای یونس! هر کس بپندارد خداوند چهره‌ای همچون همه چهره‌ها دارد، شرک ورزیده است و هر کس بپندارد خداوند اندامی همچون اندام آفریدگان دارد، او به خدا کفر ورزیده است. پس گواهی او را نپذیرید و از حیوانی که او سر بریده، نخورید. خداوند از صفات آفریدگانی که تشبیه کنندگان او را به آنها وصف می‌کنند، منزّه است. چهره خداوند پیامبران و دوستداران اویند و در کلام خداوند متعال: «خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ» منظور، دست قدرت است. همچون آن جا که فرمود: «وَأَیَّدَکُم بِنَصْرِهِ»(۱) [و شما را به یاری خود نیرومند گردانید]، بنابراین هر کس بپندارد خداوند درون چیزی یا روی چیزی است یا از چیزی به چیزی دگرگون می‌شود یا از چیزی تهی است یا از چیزی پر شده است، او را به صفت آفریدگان وصف کرده، حال آن که خداوند همه چیز را آفریده و با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمی‌شود و به مردم همانند نمی‌شود و هیچ جایی از او تهی نیست و هیچ جایی از او پر نشده است. در دوری‌اش نزدیک

۱- [۱] - انفال/ ۲۶.

است و در نزدیکی‌اش دور است. او خداوند و پروردگار ماست که هیچ خدایی جز او نیست، پس هر کس خدا را با این صفت بخواند و بخواهد، او در شمار یکتاپرستان است و هر کس او را به غیر این صفت بخواهد، خداوند از او منزّه است و ما از او به دوریم.

به راستی خردمندانی که بر اساس اندیشه عمل کنند، از اندیشه خود، دوستی خداوند را به ارث می‌برند و چون دل، دوستی خداوند را به ارث بَرَد، از آن روشن می شود و مهر، شتابان رو به سوی آن می گذارد و چون به جایگاه مهر درآید، از جمله بهره‌مندان می‌شود و چون از جمله بهره‌مندان شود، زبان به حکمت می گشاید و چون زبان به حکمت گشود، به تیزهوشی می‌رسد و چون به جایگاه تیزهوشی درآید، در آن جایگاه، قدرتمندانه عمل می کند و چون قدرتمندانه عمل کند، طبقات هفت گانه را می شناسد و چون به این جایگاه رسد، در مهر و حکمت و بیان غوطه ور می‌شود و چون به این جایگاه رسد، میل و محبّت خود را در آفریدگارش قرار می‌دهد و چون چنین کند، در جایگاه بزرگ منزل می گیرد و پروردگارش را در قلب خود دیدار می کند و حکمت را از راهی جز آن چه حکیمان ارث برده‌اند و دانش را از راهی جز آن چه دانشوران ارث برده‌اند و راستی را از راهی جز آن چه راستگویان ارث برده‌اند، به ارث می‌برد. همانا حکیمان، حکمت را از راه سکوت و دانشوران، دانش را از راه جستجو و راستگویان، راستی را از راه فروتنی و درازای عبادت به ارث برده‌اند، پس هر کس این روش‌ها را پیش گیرد، یا فرود می‌آید و یا فراز می‌شود و بیشتر این کسان فرود می‌آیند و فراز نمی‌شوند؛ چرا که حقّ خداوند متعال را پاس نمی‌دارند و به آن چه فرمان اوست، عمل نمی کنند. این صفت کسانی است که خدا را بدان گونه که سزاوار است، نمی‌شناسند و بدان گونه که سزاوار است، دوست نمی‌دارند. پس فریب نماز و روزه و روایات و دانش‌های آنان را نخورید که آنان خرانی رمیده‌اند. ای یونس! اگر در پی دانش راستینی، آن نزد ماست و ما آن را به ارث برده‌ایم و شرح حکمت و کلام فیصله دهنده به ما داده شده است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا هر کس از اهل بیت باشد، مانند شما از حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها ارث می‌برد؟ فرمود: تنها امامان دوازده گانه از ایشان ارث می‌برند.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نام ایشان چیست؟ فرمود: نخستین ایشان

ص:۸۲۴

علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و پس از او محمّد بن علی، سپس من و پس از من فرزنـدم موسـی و پس از موسـی پسـرش علی و پس از علی، محمّـد و پس از محمّد، علی و پس از علی، حسن و پس از حسن، حجّت می‌باشـد. خداونـد ما را برگزیـد و پاک نمود و چیزهایی به ما داد که به هیچ یک از جهانیان نداده است. عرض کردم: ای پسـر رسول خدا! دیروز عبد الله بن سـعد نزد شـما آمد و همین سؤال را از شما پرسید، امّا شما به او پاسخی برخلاف این دادیـد. فرمود: ای یونس! هر کسـی به انـدازه‌ای تحمّـل و ظرفیّت دارد و هر زمـانی سـخن خود را دارد، تو سـزاوار آن چه پرسیدی بودی، آن را از کسانی که سزاوار آن نیستند، پنهان دار. والسلام. (۱)

«قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ (۷۶) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ (۷۷)»

[گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریـده ای و او را از گِل آفریـده ای.*فرمود: پس، از آن (مقـام) بیرون شو، که تو رانـده ای*]

۱) محمّـد بن یعقوب، از محمّـد بن یحیی، از احمـد بن محمّـد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسـین بن مَیّاح، از پـدرش، از حضـرت امـام جعفر صادق علیه السـلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شـیطان خود را با آدم علیه السـلام قیاس کرد و [به خداوند متعال] عرض کرد: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ»، امّا اگر جوهری را که خداوند از آن، آدم را آفریده بود، با آتش قیاس می کرد، آن را پرنورتر و درخشنده تر از آتش می یافت. (۲)

۲) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از احمـد بن عبـد الله عقیلی، از عیسـی بن عبـد الله قرشـی روایت شـده است که او گفت: ابو حنیفه خدمت حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام رسـید، حضرت (علیه السلام) به او فرمود: ای ابوحنیفه! خبردار شده‌ام که قیاس می کنی؟

۱- [۱] - کفایه الاثر، ص ۲۵۵.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۱۸.

عرض کرد: بله. فرمود: قیاس نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود. در آن هنگام که عرض کرد: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» و این گونه میان آتش و گِل قیاس کرد، حال آن که اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش قیاس کرده بود، فضیلت [و تفاوت] بین آن دو نور، و روشنایی یکی را نسبت به دیگری دریافته بود. (۱)

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از سعید بن ابی سعید، از اسحاق بن جریر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: یاران تو درباره سخن شیطان: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» چه می گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم! شیطان این سخن را گفت و خداوند متعال در کتاب خود از آن یاد کرد. حضرت فرمود: شیطان که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفت. ای اسحاق! خداوند او را تنها از گِل آفرید. خداوند متعال فرمود: «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ»(۲) [همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می افروزید]، خداوند او را از آن آتش آفرید و آتش از آن درخت است و اصل درخت از گِل است. (۳)

۴) ابن بابویه، از محمّد بن احمد شیبانی، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: معنای «الرَّجِیم» این است که او با لعنت رانده شد و از جایگاه‌های نیکی دور شد و هیچ مؤمنی از او یاد نکند جز این که او را لعنت گوید. در دانش پیشین خداوند رقم خورده است که چون حضرت قائم علیه السلام قیام کند، هیچ مؤمنی در زمان او نخواهد بود جز این که شیطان را با سنگ رانده باشد، همان گونه که پیش از آن با لعنت رانده شده است. (۴)

«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۷۹)قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ (۸۰) إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ(۸۱)»

«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ (۸۰) إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۲۰.
۲- [۲] - یس / ۸۰.
۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.
۴- [۴] - معانی الأخبار، ص ۱۳۹، ح ۱.

الْمَعْلُومِ(۸۱)»

[گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده.*فرمود: در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی،*تا روز معین معلوم.]

روایت های مربوط به معنای این آیه، پیش تر در سوره حجر آمد.

«قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَکَ...لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵)»

«قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵)»

[(شیطان) گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم،*مگر آن بندگان پاکدل تو را.*فرمود: حق (از من) است و حق را می گویم:* هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی شان خواهم انباشت.]

۱) علی بن ابراهیم: چون شیطان- که لعنت خدا بر او باد- عرض کرد: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»، خداوند فرمود: «فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ» یعنی تو این کار را می‌کنی و من حق را می‌گویم: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ».(۱)

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۸۷) وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)»

[بگو: مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم.*این (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست.*و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست.*]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از عاصم بن حُمَید، از ابو حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» فرمود: او، امیر مؤمنان علی علیه السلام است. «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام.(۱)

۲) و از وی، از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: دشمنان خدا، همان دوستان شیطان، اهل تکذیب و انکار هستند «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» یعنی به دروغ حرفی از خود بسازم تا از شما چیزی بخواهم که شایسته داشتنش نیستید. در آن هنگام منافقان به یکدیگر می گفتند: آیا برای محمّد کافی نبوده که بیست سال ما را فرو کوبیده، اکنون می‌خواهد اهل بیت خود را بر گردن ما سوار کند؟! از این رو آنها می گفتند: خداوند این امر را نازل نکرده، بلکه این سخن، ساخته خود محمّد است. او می‌خواهد اهل بیت خود را بر گردن ما بنشاند، پس چون محمّد به قتل رسید یا درگذشت، این جایگاه را به زور از اهل بیتش می گیریم و دیگر نمی گذاریم به آن بازگرداند. خداوند عزّ و جلّ خواست پیامبرش را از آن چه آنان در سینه‌هایشان پنهان می کردند و در دل می گذراندند، آگاه سازد، پس در کتاب خود فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ»(۲) [آیا می گویند: بر خدا دروغی بسته است؟ پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد] ، یعنی اگر می‌خواستم، وحی را از تو باز می‌داشتم تا از برتری اهل بیتت و دوستی ایشان سخنی نگویی.(۳)

ان شاء الله دنباله این حدیث در سوره شوری خواهد آمد.

۳) علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُرَیج، از عطاء، از ابن عباس روایت کرده است که وی درباره این کلام خداوند متعال گفت: «قُلْ» ای محمّد! «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» یعنی به خاطر آن چه شما را به آن فرا می خوانم، نمی خواهم مالی به من عطا کنید «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» یعنی این را از خود در نمی آورم «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ» یعنی

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۴۳۲.

۲- [۲] - شوری/ ۲۴.

۳- [۳] - کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۴.

اندرز «لِّلْعَالَمِينَ» یعنی تمامی آفریدگان «وَلَتَعْلَمُنَّ» ای گروه مشرکان! «نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» یعنی هنگام مرگ و پس از مرگ در روز قیامت. (۱)

۴) ابن شهر آشوب، از کتاب ابن رُمَیح، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»: او امیر مؤمنان علیه السلام است. (۲)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۹۷.

سوره زمر

اشاره

سوره زمر مکّی است، به جز آیات ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ که مدنی می‌باشد، ۷۵ آیه دارد و پس از سوره سبأ نازل شده است.

ص:۸۳۱

فضیلت و ثواب قرائت سوره زمر

۱) ابن بابویه، به اسنادش، از هارون بن خارجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره زمر را قرائت کند و آن را به آسانی بر زبان جاری نماید، خداوند سربلندی دنیا و آخرت را به او ارزانی می‌دارد و او را بدون هیچ ثروت و یا خویشاوندی عزیز می‌گرداند، به گونه‌ای که هر کس او را ببیند، بزرگش می‌دارد، و خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند و در بهشت برایش هزار شهر می‌سازد که در هر شهر هزار قصر و در هر قصر هزار پری می‌باشد و افزون بر این، دو چشمه جاری و دو چشمه جوشان از برای او خواهد بود و دو باغ خواهد داشت که از سرسبزی بسیار، سیه گون می‌زنند و پریانی سیاه چشم در آن ها پرده نشین خیمه‌هایند و دارای شاخسارهای بسیارند و از هر میوه دو گونه دارند.(۱)

۲) و در خواصّ القرآن: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را قرائت کند، همه پیامبران و راستگویان بر او درود فرستند و برایش طلب آمرزش کنند و هر که آن را بنویسد و به خود بیاویزد و یا در بستر خود بگذارد، کسانی که نزدش آمد و شد می کنند، به نیکی او را می‌ستایند و او را سپاس می گزارند و به سبب مهری که خداوند عزّ و جلّ بر می‌انگیزد، همیشه سپاسگزار او خواهند بود.

۳) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که آن را بنویسد و به

۱- [۱] . ثواب الأعمال، ص ۱۴۱.

خود بیاویزد، کسانی که نزدش آمد و شد می کنند، به نیکی او را می‌ستایند و همیشه و در همه جا او را سپاس می گزارند.

۴) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که آن را بنویسد و به بازو و یا بستر خود بیاویزد، کسانی که نزدش آمد و شد می کنند، به زیبایی او را می‌ستایند و او را سپاس می گزارند و هیچ یک از مردم با او روبرو نمی‌شوند، مگر آن که او را سپاس گزارند و دوست بدارند و همیشه سپاسگزارش باشند و از نیکی‌اش سخن گویند و هیچ یک از ایشان، هرگز در نبودش از او بد نگویند.

ص:۸۳۴

تفسیر سوره زمر

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

«تَنزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ (۱)...یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ (۳)»

«تَنزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ (۱) إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّینَ (۲) أَلَا لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی مَا هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ (۳)»

[نازل شدن (این کتاب) از جانب خدای شکست ناپذیر سنجیده کار است.*ما (این) کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم، پس خدا را در حالی که اعتقاد (خود) را برای او خالص کننده ای عبادت کن.*آگاه باشید: آیین پاک از آن خداست، و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند (به این بهانه که:) ما آنها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم، البته خدا میان آنان درباره آن چه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش را خطاب کرد و فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّینَ، أَلَا لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی» و این از جمله آن بیانی است که گفتیم در لفظ، خبر و در معنا، حکایت است؛ از این قرار که قریشیان

گفتند: ما بت‌ها را می‌پرستیم تا ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند؛ زیرا ما نمی توانیم خداوند را چنان که سزاوار است بپرستیم. از این رو خداوند سخن آنان را در لفظ خبری حکایت کرد، حال آن که معنای این لفظ خبری، حکایتی از سخن آنهاست. سپس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ».(۱)

۲) حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت همه چیزهایی را که به جای او پرستیده شده است، از جمله خورشید و ماه و دیگر چیزها، می‌آورد؛ سپس از هر انسانی درباره آن چه که می‌پرستیده سؤال می کند، آن گاه کسانی که جز او را پرستیده‌اند می گویند: پروردگارا! ما آن را می‌پرستیدیم تا هر چه بیشتر ما را به تو نزدیک گرداند. پس خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان می‌فرماید: اینان را به همراه آن چه می‌پرستیده‌اند، به سوی دوزخ فراخوانید، به جز کسانی که من ایشان را جدا کرده‌ام؛ چرا که آنها از دوزخ به دور خواهند بود. (۲)

۳) عیاشی، از زُهری روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و از ایشان سؤالی پرسید، امّا حضرت علیه السلام پاسخش را نداد. آن مرد به ایشان عرض کرد: اگر تو پسر پدرت باشی، از فرزندان بت پرستان هستی. حضرت علیه السلام به او فرمود: دروغ گفتی؛ خداوند به ابراهیم فرمان داد تا اسماعیل را در مکّه فرود آورد و او چنین کرد، سپس ابراهیم عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»(۳) [پروردگارا! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.]، بنابراین هیچ یک از فرزندان اسماعیل هیچ گاه بتی را نپرستیدند، امّا عرب‌ها بت پرستی کردند. فرزندان اسماعیل گفتند: اینان نزد خدا شفیع ما هستند، و این گونه کفر ورزیدند، امّا

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.
۲- [۲] - قرب الإسناد، ص ۴۱.
۳- [۳] - ابراهیم/ ۳۵.

بت پرستی نکردند. (۱)

«لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَی مِمَّا...ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ (۶)»

«لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَی مِمَّا یَخْلُقُ مَا یَشَاء سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۴) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهَارِ وَیُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلَی اللَّیْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی أَلَا هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفَّارُ (۵) خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَکُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِیَهَ أَزْوَاجٍ یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ خَلْقًا مِن بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ (۶)»

[اگر خدا می خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از (میان) آن چه خلق می کند ،آن چه را می خواست برمی گزید. منزه است او، اوست خدای یگانه قهار.*آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز درمی پیچد، و روز را به شب درمی پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روانند. آگاه باش که او همان شکست ناپذیر آمرزنده است.*شما را از نفسی واحد آفرید، سپس جفتش را از آن قرار داد، و برای شما از دام‌ها هشت قسم پدید آورد. شما را در شکم‌های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی (دیگر) در تاریکی‌های سه گانه (: مشیمه و رحم و شکم) خلق کرد. این است خدا، پروردگار شما، فرمانروایی (و حکومت مطلق) از آن اوست . خدایی جز او نیست، پس چگونه (و کجا از حق) برگردانیده می شوید؟]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال به کسانی که: «قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»(۲) [گفتند: (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده است] پاسخ داد و فرمود: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَی مِمَّا یَخْلُقُ مَا یَشَاء» تا آن جا که فرمود: «یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهَارِ وَیُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلَی اللَّیْلِ» یعنی این را بر آن و آن را بر این می

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳۱.

۲- [۲] - مریم/ ۸۸ و نساء/ ۲۶.

پوشانـد، سـپس خداونـد متعال، آفریـدگان را خطاب کرد و فرمود: «خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» یعنی آدم و همسرش حوّا «وَأَنزَلَ لَكُم» یعنی برایتان آفرید «مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»(۱). این آیه را در سوره انعام تفسیر کردیم.

۲) عیاشـی، از اسماعیل بن جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نوح کشتی را در مدّت یکصد سال ساخت، سـپس خداوند متعال به او فرمان داد تا از هشت جفت حیوان حلال گوشتی که آدم علیه السـلام از بهشت بیرون آورده بود، از هر نوع دو جفت سوار بر کشـتی کنـد تـا رزق فرزنـدان نوح علیه السـلام در زمین از آنهـا فراهم شود، همان گونه که برای فرزندان آدم علیه السلام فراهم شده بود؛ چرا که زمین و هر چه بر آن بود، به جز آن چه همراه نوح در کشتی بود، غرق می‌شـد. پس نوح علیه السـلام از آن هشت جفتی که خداونـد فرمود، سوار بر کشتی کرد: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»، «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»(۲) [از گوسفند دو تا و از بز دو] ، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»(۳) [و از شتر دو و از گاو دو] ، و از آن جمله، دو جفت گوسفند بود: یک جفت از گوسفندانی که مردم پرورانده بودند و به آنها رسـیدگی کرده بودند و یک جفت دیگر که وحشی بودند و در کوه‌ها به سر می‌بردند و شکار آنها برای مردم حلال بود و دو جفت بز که یـک جفت آنها را مردم پرورانـده بودنـد و یک جفت دیگر که از نژاد آهوان وحشـی بودنـد و دو جفت گاو که یـک جفت آنهـا را مردم پرورانـده بودنـد و یک جفت که وحشـی بودنـد، و دو جفت شتر که یک جفت بختی و جفت دیگر تازی بود و نیز تمامی پرندگان وحشی و اهلی با نوح سوار شدند و سپس زمین غرق شد. (۴)

۳) طبرسـی در کتـاب احتجـاج، از امیر مؤمنـان، حضـرت علی علیه السـلام روایت کرده است که ایشـان در باب آن چه که تأویلی متفاوت از تنزیل خود دارد، فرمود: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» و نیز حق تعالی فرمود: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲- [۲] - انعام/ ۱۴۳.

۳- [۳] - انعام/ ۱۴۴.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۲۶.

بَأْسٌ شَدِيدٌ»(۱) [و آهن را که در آن برای مردم نیرویی سخت (شدید) است پدید آوردیم]، که منظور از نازل کردن آن، آفریدن آن می باشد. (۲)

۴) علی بن ابراهیم: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»، تاریکی‌های سه گانه عبارتند از: شکم و رحم و مشیمه(بچه دان). (۳)

۵) طبرسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه(بچه دان). (۴)

«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ...كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)»

«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)»

[اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی نیاز است و برای بندگانش کفران را خوش نمی دارد، و اگر سپاس دارید آن را برای شما می پسندد، و هیچ بردارنده ای بار (گناه) دیگری را برنمی دارد، آنگاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است، و شما را به آن چه می کردید خبر خواهد داد، که او به راز دل‌ها داناست.]

۱) علی بن ابراهیم: «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» منظور، کفران نعمت است. (۵)

۲) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به علی بن ابراهیم روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَلِتُكَبِّرُواْ اللّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»(۶) [و خدا را به پاس آن که رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید و باشد که شکرگزاری کنید] گفت: شکر، شناخت است و درباره کلام خداوند متعال: «وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» گفت: کفر در

۱- [۱] - حدید/ ۲۵.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۲۵۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

۴- [۴] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۷.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

۶- [۶] - بقره/ ۱۸۵.

این جا نافرمانی است و شکر، دوستی و شناخت.

درباره معنای این آیه، حدیث امام جعفر صادق علیه السلام در آخر سوره انعام آورده شد. (۱)

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ...وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (۹)»

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸) أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاء اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (۹)»

[و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را در حالی که به سوی او بازگشت کننده است می خواند؛ سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن (مصیبتی) را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه گرداند. بگو: به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.* (آیا چنین کسی بهتر است) یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت (خدا) می کند (و) از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: این آیه درباره ابو الفَصیل نازل شد. او رسول خدا صلی الله علیه و آله را جادوگر می‌پنداشت، پس هنگامی که به او آسیبی رسید، یعنی بیمار شد «دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» یعنی از سخنی که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود، به سوی پروردگار توبه کرد. «ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ» یعنی تندرستی «نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ» یعنی توبه خود را به

۱- [۱] - محاسن، ص ۱۴۹، ح ۶۵.

درگاه خداوند عزّ و جلّ به خاطر آن که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله جادوگر است، فراموش کرد، از این رو خداوند عزّ و جلّ فرمود: «قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» یعنی از امیر بودنت بر مردم، بدون این که از جانب خداوند عزّ و جلّ و رسولش شایستگی این امر را داشته باشی؛ سپس خداوند عزّ و جلّ ادامه کلام خود را درباره علی علیه السلام پیش گرفت و از حال و برتری او نزد خود خبر داد و فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست «وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» گوید: سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای عَمّار! تأویل این آیه، چنین بود. (۱)

۲) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حَمّاد بن عیسی، از حَریز، از زُراره روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی نماز شب. عرض کردم: «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى» [و حوالی روز را باشد که خشنود گردی](۲) چه؟ فرمود: یعنی نافله در روز. عرض کردم: «وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»(۳) [در فرو شدن ستارگان] چه؟ فرمود: دو رکعت پیش از بامداد. عرض کردم: «وَأَدْبَارَ السُّجُودِ»(۴) [و به دنبال سجود (به صورت تعقیب و نافله)] چه؟ فرمود: دو رکعت پس از غروب. (۵)

۳) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از عبد المؤمن بن قاسم انصاری، از سعد، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: تنها ما کسانی هستیم که

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۰۴، ح ۲۴۶.

۲- [۲] - طه/ ۱۳۰.

۳- [۳] - طور/ ۴۹.

۴- [۴] - ق/ ۴۰.

۵- [۵] - کافی، ج ۳، ص ۴۴۴، ح ۱۱.

می‌دانند و آنان که نمی‌دانند، دشمنان ما هستند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند. (۱)

۴) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نضربن سوید، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند. (۲)

۵) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش روایت شده است که او گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر به خدمت ایشان رسید، - او حدیث را بیان می کند تا به جایی می رسد که- حضرت فرمود: ای ابا محمّد! خداوند عزّ و جلّ از ما و شیعیان ما و دشمنان ما در آیه‌ای از کتاب خود یاد کرد و فرمود: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»، پس ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند. (۳)

۶) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند چیزی برتر از عقل، قسمت بندگان خود نساخته است. خواب دانا از شب زنده داری نادان، و در منزل ماندن دانا از رهسپار شدن نادان برتر است؛ خداوند هیچ پیامبر و رسولی را برنیانگیخت، مگر وقتی که عقل خود به کمال رسانده باشد، به گونه‌ای که عقل او برتر از تمامی عقل‌های امّتش شده باشد. آن چه پیامبر درون خود پنهان دارد، از اجتهاد مجتهدان برتر است و هیچ بنده‌ای نمی‌تواند واجبات الهی را به جا آورد، جز آن که در آن اندیشیده باشد؛ تمامی عبادت کنندگان در فضیلت عبادتشان به مرتبه دانا نمی‌رسند و دانایان همان خردمندانند که خداوند متعال درباره آنان فرمود: «وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» [و جز خردمندان،

ص:۸۴۲

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۱.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۲.
۳- [۳] - کافی، ج ۸، ص ۳۵، ح ۶.

کسی پند نمی گیرد].(۱)

۷) و از وی، از ابو عبد الله اشعری، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع، از هشام بن حکم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام- در حدیثی طولانی روایت شده است که ایشان فرمود- : ای هشام! سپس حق تعالی به نیک‌ترین گونه از خردمندان یاد کرد و به نیک ترین زیور ایشان را آراست و فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ».(۲)

۸) محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان هستند. (۳)

۹) و از وی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن محمّد، از علی، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند. (۴)

۱۰) و از وی، از محمّد بن حسین، از ابو داود مُسترِق، از محمّد بن مروان روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» پرسیدم، ایشان فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند. (۵)

۱۱) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از

۱- [۱] - بقره/ ۲۶۹ و کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۲.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۶۶، ح ۱.

۴- [۴] - بصائر الدرجات، ص ۶۷، ح ۴.

۵- [۵] - بصائر الدرجات، ص ۶۶، ح ۲.

حَریز، از زُراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره «آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی نماز شب. (۱)

۱۲) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از کسی که او نام برد، از ابن علی حَسّان عِجلی روایت کرده است که وی گفت: کنار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که مردی از ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» پرسید، ایشان فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند. (۲)

۱۳) و از وی، از ابن فضّال، از علی بن عُقبَه بن خالد روایت شده است که او گفت: با معلّی بن خُنَیس به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم، ایشان در جایگاه خود حضور نداشت، ناگاه از آن سوی خانه از کنار زنان خود، در حالی که جلباب بر تن نداشت، نزد ما آمد و چون ما را دید، ما را نواخت و فرمود: خوش آمدید. سپس نشست و فرمود: شما همان خردمندان در کتاب خدا هستید. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّمَا یَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ».(۳)

۱۴) محمّد بن عباس، از علی بن احمد بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از اسماعیل بن صَبیح، از سُفیان بن ابراهیم، از عبد المؤمن، از سعد بن مجاهد، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند. (۴)

۱۵) و از وی، از عبد الله بن زیدان بن یزید، از محمّد بن ایوب، از جعفر بن عمر، از یوسف بن یعقوب جعفی، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۲، باب ۸۴، ح ۸.
۲- [۲] - محاسن، ص ۱۶۹، ح ۱۳۴.
۳- [۳] - محاسن، ص ۱۶۹، ح ۱۳۵.
۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۳.

السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می باشند. (۱)

۱۶) ابن شهر آشوب، از نیشابوری در روضه الواعظین، از عروه بن زبیر، از یکی از تابعی ها روایت کرده است که وی گفت: از انس بن مالک شنیدم که می گفت: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» درباره حضرت علی علیه السلام نازل شد. آن مرد گفت: به هنگام مغرب نزد حضرت علی علیه السلام رفتم و او را دیدم که تا طلوع خورشید نماز می گزارد و قرآن می‌خواند؛ سپس وضوی خود تازه کرد و به سوی مسجد بیرون رفت و پیشاپیش مردم نماز صبح را به جای آورد؛ سپس به تعقیب و دعا نشست تا این که خورشید طلوع کرد؛ سپس مردم نزدش آمدند و او به قضاوت بین آنان نشست تا هنگامی که برای نماز ظهر برخاست و وضو تازه کرد، آن گاه پیشاپیش یارانش نماز ظهر را به جای آورد؛ سپس به تعقیب و دعا نشست تا این که نماز عصر را پیشاپیش آنان خواند و آن گاه به داوری و فتوادهی بین مردم نشست تا این که خورشید غروب کرد. (۲)

۱۷) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ» یعنی شریک‌ها، و کلام خداوند متعال: «قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» درباره پسر فلان کس نازل شد و کلام خداوند متعال: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ» درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شد، سپس خداوند متعال فرمود: «وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ» ای محمّد! «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» یعنی دارندگان عقل. (۳)

«قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا...إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰)»

«قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ

۱- [۱] - تأويل الآيات، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۴.

۲- [۲] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰)»

[بگو: ای بندگان من که ایمان آورده اید! از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده اند، نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است. بی تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب (و) به تمام خواهند یافت.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، هر دو، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، گروهی از مردم بر در بهشت می‌آیند و در می‌زنند، به آنان گویند: شما کیستید؟ می‌گویند: ما اهل صبر هستیم. به آنان گویند: بر چه چیز صبر کردید؟ می‌گویند: ما بر عبادت خدا و دوری از گناهان صبر کردیم. آن گاه خداوند عزّ و جلّ می‌... فرماید: راست می‌گویند، آنان را به بهشت برید، و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ».(۱)

۲) شیخ در امالی: به اسنادی که پیشتر در کلام خداوند متعال: « لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ» [برای کسانی که کار نیکو کرده اند نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است] در سوره یونس، از ابو اسحاق همدانی، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام، در نامه ایشان به محمّد بن ابی بکر و مصریان روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند متعال فرمود: «يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ»، خداوند در آخرت به حساب آنچه که در دنیا به ایشان ارزانی داشته است، رسیدگی نمی کند. (۲)

۳) طبرسی، از عیاشی به اسنادش، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزی که نامه‌های عمل باز می‌شود و میزان‌ها برپا می‌شود، برای اهل بلا نه میزانی برپا شود و نه نامه عملی باز شود؛ سپس حضرت صلی الله علیه و آله

ص:۸۴۶

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴.

۲- [۲] - امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۵.

این آیه را تلاوت فرمودند: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ».(۱)

باب معنای دنیا و تعداد اقلیم های آن

۱) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد، از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، به اسناد وی در حدیثی مرفوع روایت کرده است که مردی یهودی خدمت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! درباره اموری از تو می‌پرسم، اگر مرا از آنها آگاه سازی، اسلام می‌آورم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! از هر آن چه در نظر داری بپرس که هیچ کس را آگاه‌تر از ما اهل بیت نمی‌یابی. آن یهودی سؤال‌هایی پرسید تا این که عرض کرد: دنیا از چه رو دنیا نام گرفته؟ حضرت علیه السلام فرمود: دنیا از آن رو دنیا نام گرفته که از هر چیز ادنی و پایین‌تر است و آخرت از آن رو آخرت نام گرفته که پاداش و کیفر در آن است. (۲)

۲) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، به اسنادش، در حدیثی مرفوع به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یأجوج و مأجوج و روم و چین و زَنج و قوم موسی و اقلیم‌های بابِل. (۳)

۳) و از وی، به اسنادش، در حدیثی، از یزید بن سلام روایت شده است که او گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مرا از دنیا خبر دِه که چرا دنیا نام گرفته است؟ ایشان فرمود: دنیا، دنیّ و پَست است و پست‌تر از آخرت آفریده شده است؛ چرا که اگر هم پای آخرت آفریده شده بود، اهالی آن از بین نمی‌رفتند، هم چنان که اهالی آخرت از بین نمی‌روند. عرض کردم: مرا از قیامت خبر ده، چرا قیامت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که در آن آفریدگان برای حساب پس دادن قیام می‌کنند. عرض کردم: مرا خبر ده که آخرت از چه رو آخرت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که آن در آخر افتاد و پس از دنیا می‌آید، سال‌هایش وصف

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۹.
۲- [۲] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱.
۳- [۳] - خصال، ص ۳۵۷، ح ۴۰.

نمی‌شود و روزهایش شمرده نمی‌شود و ساکنانش نمی‌میرند. عرض کرد: ای محمّد! راست گفتی. (۱)

سند این حدیث در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ» در سوره اِسرا آورده شد. (۲)

«فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ...ذَلِکَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶)»

«فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَلَا ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِکَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶)»

[پس هر چه را غیر از او می خواهید، بپرستید (ولی به آنان) بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی اند که به خود و کسانشان در روز قیامت زیان رسانده اند؛ آری، این همان خسران آشکار است.*آنها از بالای سرشان چترهایی از آتش خواهند داشت و از زیر پایشان (نیز) طبق هایی (آتشین است)، این (کیفری) است که خدا بندگانش را به آن بیم می دهد. ای بندگان من! از من بترسید.]

۱) علی بن ابراهیم، در روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ» فرمود: فریب دادند خودشان را «وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَلَا ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».(۳)

۲) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ»، یعنی طبقه‌های آتش از بالا و پایینشان آنان را در بر می گیرد. (۴)

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا... هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (۱۸)»

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا

ص:۸۴۸

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۳۳.

۲- [۲] - آیه ی ۱۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۷.

الْأَلْبَابِ (١٨)»

[و(لی) آنان که خود را از طاغوت به دور می دارنـد تا مبادا او را بپرسـتند و به سوی خـدا بازگشـته انـد آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که:*به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.]

١) طبرسی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: شما همان ها هستید. (١)

٢) محمّـد بن یعقوب، از چنـد تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن ابی نصـر، از حمّاد بن عثمان، از ابو عبیده حذّاء روایت کرده است که وی گفت: از حضـرت امـام محمّـد بـاقر علیه السـلام درباره اسـتطاعت و سـخن مردم پرسـیدم، ایشان این آیه را تلاوت کرد: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» [و پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریـده است](٢) و فرمود: ای ابا عبیـده! مردم در درستی سـخن در اختلافند و همه آنها هلاک می‌شوند.

عرض کردم: خداونـد متعـال فرمود: «إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ». فرمود: آنان شـیعیان ما هسـتند و خداونـد برای رحمت خود، آنان را آفریـد و این همان کلام خداونـد متعال است: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» فرمانبری از امام (سـبب) همان رحمتی است که خداوند متعال فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» [رحمتم همه چیز را فرا گرفته است](٣) آن رحمت، دانش امام است که برگرفته از دانش خداست و همه چیز را فراگرفته، آنان شـیعیان ما هستند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» [و به زودی آن را مقرّر می دارم برای کسـانی کـه پرهیزکـاری می کننــد](۴) در برابر ولاـیت و اطـاعت از کسـی جز امام؛ سـپس فرمود: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ» [(نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند] پیامبر

١- [١] - مجمع البیان، ج ٨، ص ٣٩١.

٢- [٢] - هود/ ١١٨- ١١٩.

٣- [٣] - اعراف/ ١۵۶.

۴- [۴] - اعراف/ ١۵۶.

اکرم صلی الله علیه و آله را و وصیّ او را و قائم آل محمّد را که «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» [آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد] هنگامی که قیام می کند «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ» [و از کار ناپسند باز می دارد] و منکر کسی است که برتری امام را نپذیرد و ایشان را انکار کند «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال می گرداند] دانش آن را از اهل دانش گرفته است «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ» [و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند] پلیدی‌ها سخن کسی است که سرپیچی می کند «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» [و از (دوش) آنان قیدهایشان را برمی دارد] و آن گناهانی است که آنها پیش از شناخت برتری امام انجام داده اند «وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [و بندهایی را که بر ایشان بوده است] و بندها همان سخنانی است که درباره وانهادن برتری امام گفته اند، حال آن که در این باره فرمانی به آنها داده نشده است؛ پس چون برتری امام را بشناسند، امام آن زنجیرها را از دوش آنها بر می دارد و زنجیر همان گناهست. سپس خداوند متعال، سخن به ایشان نسبت داد و فرمود: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ» [پس کسانی که به او ایمان آوردند] یعنی به امام «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند][(۱)] یعنی کسانی که از پرستش جِبت و طاغوت دوری گزیدند و جِبت و طاغوت فلان کس و فلان کس هستند، و پرستش، فرمانبری مردم از آنهاست، سپس خداوند متعال فرمود: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ» [به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید][(۲)]، سپس ایشان را پاداش داد و فرمود: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است][(۳)] و امام آنان را به قیام و ظهور حضرت قائم و به کشته شدن دشمنانشان و به نجات یافتن در آخرت و به همراه شدن با محمّد و خاندان راستگوی او در کنار حوض (کوثر) بشارت می‌دهد. (۴)

۱- [۱] - اعراف/ ۱۵۷.

۲- [۲] - زمر/ ۵۴.

۳- [۳] - یونس/ ۶۴.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۸۳.

۳) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر پرچمی که پیش از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، صاحبش طاغوتی است که به جای خداوند عزّ و جلّ پرستیده می شود. (۱)

۴) و از وی، از احمد بن مهران، از عبد العظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عقبه، از حکم بن ایمن، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» تا پایان آیه پرسیدم، ایشان فرمود: آنان کسانی هستند که به امر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله گردن نهادند و چون حدیث را شنیدند، چیزی بر آن نیافزودند و چیزی از آن نکاستند و آن را همان طور که شنیدند، نقل کردند. (۲)

۵) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: او مردی است که حدیث را می‌شنود و همان طور که شنیده، آن را باز می گوید و چیزی به آن نمی‌افزاید و چیزی از آن نمی کاهد. (۳)

۶) سعد بن عبد الله قمی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر، یا از کسی که از ابو بصیر شنیده، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یا حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» فرمود: آنان کسانی هستند که به امر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله گردن نهادند و چون حدیث را شنیدند، آن را همان طور که شنیدند، نقل کردند و چیزی بر آن نیافزودند و چیزی از آن نکاستند. (۴)

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۸.
۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۴۱، ح ۱.
۴- [۴] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۷.

۷) طبرسی در کتاب احتجاج، از حضرت امام هادی علیه السلام آورده است که ایشان در نامه‌ای به اهالی اهواز فرمود: و هر آیه‌ای از قرآن، مشتبه نیست؛ این آیه حجّتی است بر حکم آیاتی که خداوند به دریافت و پیروی از آنها فرمان داده است و آن حجت، این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ» [اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و (پاره ای) دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند)؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، برای فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می کنند.](۱) و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ».(۲)

این نامه، نوشته‌ای طولانی است که اِن شاء الله در ابتدای سوره مُلک، آن را خواهیم آورد.

«أَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِی النَّارِ (۱۹)»

[پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده (کجا روی رهایی دارد)؟ آیا تو کسی را که در آتش است می رهانی؟]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود:- وی حدیث را روایت می‌کند تا به آن جا می‌رسد که حضرت فرمود- : اعضای بدن بر مؤمن گواهی نمی‌دهند، بلکه بر کسی گواهی می‌دهند که فرمان عذاب بر او واجب شده، امّا نامه کردار مؤمن به دست راستش داده می‌شود. (۳)

۱- [۱] - آل عمران/ ۷.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۴۵۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱.

«لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰)»

[لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای ایشان غرفه هایی است که بالای آنها غرفه هایی (دیگر) بنا شده است؛ نهرها از زیر آن روان است. وعده خداست؛ خدا خلاف وعده نمی کند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمّد بن اسحاق مدنی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! ما را از کلام خداوند عزّ و جلّ: «غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ» آگاه ساز، ای رسول خدا! آن غرفه ها با چه چیز ساخته شده است؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را برای دوستان خود با دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آنها از طلاست و با نقره استوار شده، هر یک هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشته‌ای گمارده شده، در آنها فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم انداخته شده و همه از مشک و کافور و عنبر پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» [و همخوابگانی بالا بلند].(۱)

این حدیث، طولانی است که پیشتر در تفسیر کلام خداوند متعال: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می کنیم] در سوره مریم، به تمامی آورده شد. (۲)

۲) علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمّد بن اسحاق، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تفسیر این آیه پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! این غرفه‌ها با چه چیزی ساخته شده‌اند؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را برای دوستانش از دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آنها از طلاست و با نقره استوار شده و هر یک هزار در از طلا

۱- [۱] - واقعه/ ۳۴ و کافی، ج ۸، ص ۹۷، ح ۶۹.

۲- [۲] - آیه ی ۸۵.

دارد و بر هر در فرشته‌ای گمارده شده، در آنها فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم انداخته شده و از مشک و عنبر و کافور پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» پس چون مؤمن به منزل گاه‌های خود در بهشت درآید، تاج فرمانروایی و ارجمندی را بر سرش می‌گذارند و دیباهایی از طلا ونقره و یاقوت و دُرّ- که در دسته‌های گل به رشته در آمده‌اند- می‌آورند و به زیر تاج بر تن او می‌کنند و هفتاد دیبای رنگارنگ که از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته شده بر او می‌پوشانند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» [در آن جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند و لباسشان در آن جا از پَرنیان است](۱)و چون مؤمن بر تخت خود می‌نشیند، تختش از شادی به لرزه می‌افتد.

چون اقامت گاه‌های دوست خدا در بهشت برپا شود، فرشته‌ای که بر باغ‌هایش گمارده شده، اجازه می‌خواهد تا بر او وارد شود و به خاطر دهش‌های خداوند، به او شادباش گوید، امّا خادمان و کنیزان او به آن فرشته گویند: بایست، چرا که دوست خدا بر تخت خود تکیه زده و پریِ سیاه چشمی که همسر اوست، می‌خواهد به نزدش رود، پس صبر کن تا دوست خدا کار خود به پایان رساند؛ در آن گاه پری سیاه چشمی که همسر اوست، از خیمه خود به سوی او بیرون می‌آید و در حالی که کنیزانش او را در میان گرفته‌اند، شورمند گام بر می‌دارد و هفتاد دیبای بافته با یاقوت و مروارید و زبرجد، رنگین به مشک و عنبر، بر تن کرده و تاجی از کرامت بر سر گذاشته و کفشی از طلای آراسته به یاقوت و مروارید، با بندهایی از یاقوت سرخ، به پا دارد؛ چون به نزدیکی دوست خدا می‌رسد و او مشتاقانه می خواهد به سویش برخیزد، به او می گوید: ای دوست خدا! امروز روز خستگی و فرسودگی نیست، پس برنخیز، من از برای تو و تو از برای منی. آن گاه آن دو به اندازه پانصد سال از سال‌های دنیا هم آغوش می‌شوند و نه این از او خسته شود و نه او از این؛ در آن دم دوست خدا به گردن آن پری می‌نگرد و بر آن آویزه‌ای از بندهای یاقوت سرخ می‌بیند که بر آن نوشته شده: تو ای دوست خدا! معشوق منی

۱- [۱] - حج/ ۲۳ و فاطر/ ۳۳

و من پری، معشوق توام که جان من به تو و جان تو به من بسته است.

سپس خداوند هزار فرشته می‌فرستد تا به او به خاطر ورودش به بهشت شادباش گویند و پریان سیاه چشم را به همسری‌اش درآورند. آنها به نخستین در از باغ‌های او می‌رسند و به فرشته‌ای که بر درهای آن باغ‌ها گمارده شده می‌گویند: برای ما از دوست خدا اجازه ورود بگیر که خداوند ما را برای شادباش گویی فرستاده است. آن فرشته می‌گوید: بگذارید به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما آگاه سازد. آن فرشته به نزد دربان می‌رود، حال آن که بین آن دو، سه باغ راه است. او به نخستین در می‌رسد و به دربان می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوست خدا شادباش گویند و از من می‌خواهند تا برایشان اجازه ورود گیرم. دربان می گوید: این بر من بسی دشوار است که چون دوست خدا با همسرش به سر می‌برد، از او برای کسی اجازه ورود گیرم. بین دربان و دوست خدا دو باغ راه است، پس دربان به نزد سرایدار می‌رود و به او می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوستش شادباش گویند، برای آنان اجازه ورود گیر. سرایدار به نزد خادمان می‌رود و به آنها می‌گوید: فرستادگان خداوند جبّار بر در ورودی ایستاده‌اند، آنان هزار فرشته‌اند و از سوی خداوند آمده‌اند تا به دوستش شادباش گویند، پس او را از آمدن آنان آگاه کن. خادمان او را از این امر آگاه می کنند و او به فرشتگان اجازه ورود می‌دهد. آنان بر دوست خدا وارد می‌شوند، حال آن که او در غرفه هزار درش نشسته و بر هر یک از آن هزار در، فرشته‌ای گمارده شده است. چون به آن فرشتگان اجازه ورود بر دوست خدا داده می‌شود، هر یک از آن فرشتگان که بر درها گمارده شده‌اند، دری را باز می‌کند و هر یک از آن فرشتگان (که برای شادباش آمده‌اند) از دری از درهای غرفه وارد می‌شود و به دوست خدا پیغام خداوند جبّار را می‌رسانند، و این کلام خداوند متعال است که فرمود «وَالْمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ» [و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند][(1)](#footnote-1) یعنی درهای غرفه «سَلاَمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» [(و به آنان می گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید. راستی چه نیکوست

۱- [۱] - رعد/ ۲۳.

فرجام آن سرای][(۱)](#) و نیز فرمود: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» [و چون بدانجا نگری (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می بینی][(۲)](#) یعنی به سوی دوست خدا و به سوی دهش‌ها و آسودگی و کشور شکوهمندی که در آن به سر می‌برد، و فرشتگانی که از سوی خداوند جبار فرستاده شده‌اند، از او اجازه ورود می گیرند و تا به آنان اجازه نداده، وارد نمی‌شوند، آن است کشور شکوهمند و نهرها از زیرش روانند.[(۳)](#)

روایت محمّد بن یعقوب، افزون بر این است که پیشتر در سوره مریم به تمامی آمد و پیش از این نیز به آن اشاره کردیم.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَلَكَهُ...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُوْلِي الْأَلْبَابِ (۲۱)»

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُوْلِي الْأَلْبَابِ (۲۱)»

[مگر ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در (طبقات زیرین) زمین است راه داد، آنگاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگ‌های آن گوناگون است بیرون می آورد، سپس خشک می گردد، آنگاه آن را زرد می بینی، سپس خاشاکش می گرداند. قطعاً در این (دگرگونیها) برای صاحبان خرد عبرتی است.]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ» فرمود: ینابیع، چشمه‌ها و چاه‌هایی است از آن چه که خداوند از آسمان نازل فرمود و در زمین جای داد، «ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ» آن کشته ها تا این که زرد می... شوند، «ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا» و هنگامی

ص:۸۵۶

۱- [۱] - رعد/ ۲۴.

۲- [۲] - انسان/ ۲۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

که خشک و متلاشی می گردند، همچون کاهی در هم کوبیده می شوند. (۱)

«أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ...مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲)»

«أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَام فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَهِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲)»

[پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده و (در نتیجه) برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد (همانند فرد تاریکدل است)؟ پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند؛ اینانند که در گمراهی آشکارند.]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه درباره امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نازل شد. (۲)

۲) ابن شهر آشوب، از واحدی در اسباب النزول و الوسیط، از عطاء روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ» گوید: درباره حضرت علی علیه السلام و حمزه نازل شد و «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَهِ قُلُوبُهُم» درباره ابو جهل و فرزندانشان نازل شد. (۳)

۳) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! از زیادی مال خوشحال نشو و در هیچ حالی یاد مرا وا مگذار؛ چرا که زیادی مال سبب فراموشی گناهان می‌شود و واگذاشتن یاد من سبب سخت شدن دل‌ها می گردد. (۴)

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الله بن قاسم، از ابو خالد قَمّاط، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سختی و نرمی انسان از دل است و این همان کلام خداوند متعال

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۸۰.

۴- [۴] - کافی، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۷.

است که فرمود: «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ».(۱)

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ...وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳)»

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاء وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳)»

[خدا زیباترین سخن را (به صورت) کتابی متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد. این است هدایت خدا، هر که را بخواهد، به آن راه نماید و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه از محکمات است.

۲) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از یعقوب ابن اسحاق ضَبّی، از ابو عمران ارمنی، از عبد الله بن حکم، از جابر روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: گروهی از مردم هرگاه اندکی از قرآن را به یاد آورند یا برایشان از آن سخنی گفته شود، تنی از ایشان چنان مدهوش می‌شود که پندارند اگر دست و پایش قطع شود، هیچ آن را احساس نمی‌کند. ایشان فرمود: پاك و منزّه است خدا! این کار از جانب شیطان است، آنان (در قرآن) چنین وصف نشده‌اند، بلکه به نرم دلی و دلسوزی و اشک و بیم وصف شده‌اند. (۲)

و نیز همانند این حدیث، از وی، از ابو اشعری، از محمّد بن حَسّان، از ابو عِمران ارمنی، از عبد الله حکم، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است.

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ...قُرآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸)»

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ

ص:۸۵۸

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۱.

الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸)»

[کسانی (هم) که پیش از آنان بودند به تکذیب پرداختند، و از آن جا که حدس نمی زدند، عذاب برایشان آمد.*پس خدا در زندگی دنیا رسوایی را به آنان چشانید، و اگر می دانستند، قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است.*و در این قرآن از هر گونه مَثَلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پندگیرند.*قرآنی عربی، بی هیچ کژی؛ باشد که آنان راه تقوا پویند.]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: « كَذَّبَ الَّذِينَ - تا آن جا که فرمود- لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» گفت: این آیات از محکمات است.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاء...هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹)»

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹)»

[خدا مَثَلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می گمارند) و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟ سپاس خدای را. (نه،) بلکه بیشترشان نمی دانند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو خالد کابلی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا»، و امّا کسی که چند تن در او شریکند و بر سر او اختلاف دارند، او فلان کس، نخستین آنهاست؛ پراکندگان، بر ولایت او هم رأی می‌شوند، حال آن که در این کار یکدیگر را لعنت می‌کنند و از هم بیزاری می‌جویند و امّا مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، او کسی است که در حقیقت نخستین است و نیز شیعیان او چنین کسانی هستند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: یهودیان پس از موسی علیه السلام به هفتاد و یک فرقه تقسیم

شدند که از آنها یک فرقه در بهشت و هفتاد فرقه در دوزخ جای دارند و نیز نصرانی‌ها پس از عیسی علیه السلام به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که از آنها یک فرقه در بهشت و هفتاد و یک فرقه در دوزخ جای دارند و نیز این امّت پس از پیامبرشان صلی الله علیه و آله، به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند که از آنها هفتاد و دو فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند. از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه ولایت و دوستی ما را به خود نسبت می‌دهند، حال آن که از آنها دوازده فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند و شصت فرقه از مردمان دیگر نیز در دوزخ جای دارند. (۱)

۲) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبد العزیز بن یحیی جلودی، از مغیره بن محمّد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جُعفی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در خطبه‌ای که در آن از نام‌های خود در قرآن یاد می کند فرمود: من فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ».(۲)

۳) محمّد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از عمرو بن محمّد بن ترکی، از محمّد بن فضل، از محمّد بن شعیب، از قیس بن ربیع، از منذر ثوری، از محمّد بن حنفیه، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» فرمود: من آن مرد فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. (۳)

۴) و از وی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بُکَیر، از حُمران، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در کلام خداوند عزّ و جلّ: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا» او علی علیه السلام است «لِّرَجُلٍ» او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و «شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ» یعنی کسانی که اختلاف دارند،

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۳.

۲- [۲] - معانی الأخبار، ص ۶۰، ح ۹.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۴، ح ۱۰.

حال آن که یاران علی علیه السلام بر ولایت او هم رأی می‌باشند. (۱)

۵) و از وی، از عبد العزیز بن یحیی، از محمّد بن عبد الرحمن بن سلّام، از احمد بن عبد الله بن عیسی بن مَصقَلَه قُمی، از بُکَیر بن فضل، از ابو خالد کابلی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» پرسیدم، ایشان فرمود: مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، علی علیه السلام و شیعیان او می‌باشند. (۲)

۶) ابن شهر آشوب و طبرسی، از عیاشی، به اسناد از ابو خالد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: مرد فرمانبر در حقیقت علی علیه السلام و شیعیان او می‌باشند. (۳)

۷) حسن بن زید، از پدرانش: و مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، مثل ما اهل بیت است. (۴)

۸) طبرسی، از حاکم ابو القاسم حَسکانی، به اسناد، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: من آن مرد فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. (۵)

۹) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ»، مثالی است که خداوند درباره امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام و شریکانش که به او ستم ورزیدند و حقّش را غصب کردند، زده است و کلام خداوند متعال: «مُتَشَاكِسُونَ» یعنی کینه توزان نسبت به یکدیگر و کلام حق تعالی: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است که فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».(۶)

۱- [۱] - تأویل الآیات ، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۱۱.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۱۲.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۴ و مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۸.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۴.

۵- [۵] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۸.

۶- [۶] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.

«إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّکُمْ...وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳)»

«إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عِندَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْکَافِرِینَ (۳۲) وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳)»

[قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان (نیز) خواهند مُرد.*سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.*پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست، و (سخن) راست را چون به سوی او آمد، دروغ پنداشت؟ آیا جای کافران در جهنم نیست؟*و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود؛ آنانند که خود پرهیزکارانند]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن یعقوب، از ابو مَغرا، از یعقوب احمر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم تا به ایشان به خاطر درگذشت اسماعیل تسلیت گوییم. ایشان برای او از خداوند رحمت طلبید و سپس فرمود: خداوند عزّ و جلّ، خود به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبر از مرگ داد و فرمود: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ» و نیز فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَهُ الْمَوْتِ» [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است](۱) سپس حضرت علیه السلام شروع به بیان حدیثی کرد و فرمود: زمینیان همه می‌میرند آن چنان که هیچ کس به جا نمی‌ماند؛ سپس آسمانیان همه می‌میرند آن چنان که هیچ کس به جا نمی‌ماند به جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل علیه السلام. آن گاه فرشته مرگ علیه السلام می‌آید و در برابر خداوند عزّ و جلّ می‌ایستد. خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا ماند؟ – حال آن که خود بهتر می داند– او عرض می کند: پروردگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل. خداوند می‌فرماید: به جبرئیل و میکائیل بگو: بمیرید. در آن هنگام فرشتگان عرض می کنند: پروردگارا! آن دو، رسول و امین تو هستند. خداوند می فرماید: من بر هر نفسی که روح در آن است، حکم مرگ داده‌ام. سپس فرشته مرگ می‌آید و در برابر

۱- [۱] - آل عمران/ ۱۸۵.

خداوند عزّ و جلّ می‌ایستد، خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا ماند؟- حال آن که خود بهتر می داند- او عرض می کند: پروردگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشته مرگ و حاملان عرش. خداوند می فرماید: به حاملان عرش بگو: بمیرید. سپس فرشته مرگ، افسرده و غمگین و سر به زیر می‌آید، خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا ماند؟ او عرض می کند: پرودگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشته مرگ. خداوند می‌فرماید: بمیر ای فرشته مرگ! پس او می‌میرد، آن گاه خداوند زمین را با دست راست خود و آسمان را با دست راست خود می گیرد و می‌فرماید: کجایند آنان که ادّعا می کردند با من شریکند؟ کجایند آنان که با من دیگری را به خدایی می گرفتند؟(۱)

۲) ابن بابویه، به اسنادش، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون این آیه نازل شد: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ»، عرض کردم: پروردگارا! آیا تمامی آفریدگان می‌میرند و پیامبران به جا می‌مانند؟ آن گاه نازل شد: «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ» [هر نفسی چشنده مرگ است، آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد].(۲)

۳) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را دلداری داد و فرمود: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ، ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عِندَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ» یعنی امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام و کسانی که حقّش را غصب کردند؛ سپس خداوند متعال از دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله یاد کرد و نیز از کسانی که بر خدا و بر رسولش دروغ بستند و چیزی را ادّعا کردند که بر آن نبودند و فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ» یعنی به حقیقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ولایت امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام آورد. (۳)

۴) و از طریق مخالفان، از ابن مردویه، به اسنادی مرفوع به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: کسی که سخن راست را دروغ

۱- [۱] - کافی، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۲۵.

۲- [۲] - عنکبوت/ ۵۷ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵، ح ۵۱.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹ و تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۱۴.

پنداشت، همان کسی است که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام نپذیرفت. (۱)

۵) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام یاد کرد و فرمود: «وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام «أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».(۲)

۶) شیخ در امالی، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ» فرمود: سخن راست، ولایت ما اهل بیت است. (۳)

۷) محمّد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از اسماعیل بن همّام، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» فرمود: کسی که سخن راست را آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود. (۴)

۸) ابن شهر آشوب، از عالمان اهل بیت، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و حضرت امام رضا علیه السلام، و زید بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» فرمودند: او علی علیه السلام است. (۵)

۹) و از وی، از حذیفه، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خبری روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند متعال پنج امر را بر مردمان واجب نموده و آنها چهار امر را گرفتند و یک امر را واگذاشتند. از ایشان درباره آن امور پرسیدند، فرمود: نماز و زکات و حج و روزه. عرض شد: آن امری که واگذاشتند چیست؟ فرمود: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. عرض کردند: آیا این امر از سوی خداوند متعال واجب شده؟ فرمود: بله، خداوند متعال فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى

۱- [۱] - کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۱۷، از ابن مردویه.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.

۳- [۳] - امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۱۸.

۵- [۵] - مناقب، ج ۳، ص ۹۲.

اللّهِ کَذِبًا» [پس کیست ستمکارتر از آنکس که بر خدا دروغ بندد؟].(۱)

۱۰) ابن فارسی در روضه الواعظین: ابن عباس گفت: کسی که سخن راست را آورد، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود. (۲)

۱۱) طبرسی: از مجاهد روایت کرده است که وی گفت: کسی که سخن راست را آورد، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود و این حدیث را ضحّاک، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: آن از امامان هدایت از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله روایت شده است. (۳)

۱۲) و از طریق مخالفان: ابن مغازلی شافعی در مناقب، در حدیثی مرفوع به مجاهد روایت شده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» گفت: آن را حضرت محمّد صلی الله علیه و آله آورد و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود.(۴) و همانند آن در کتاب حبری در حدیثی مرفوع به ابن عباس و نیز در حلیه الاولیاء، کتاب ابو نُعَیم محدّث روایت شده است.

«أَلَیْسَ اللَّهُ بِکَافٍ عَبْدَهُ وَیُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِن دُونِهِ وَمَن یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶)»

[آیا خدا کفایت کننده بنده اش نیست؟ و (کافران) تو را از آنها که غیر اویند می ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند برایش راهبری نیست]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «أَلَیْسَ اللَّهُ بِکَافٍ عَبْدَهُ وَیُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِن دُونِهِ» گفت: یعنی به تو می‌گویند: ای محمّد! از ما درباره امر علی درگذر و تو را از آن می‌ترسانند که مبادا آنان به زمره کافران بپیوندند. (۵)

ص:۸۶۵

۱- [۱] - انعام/ ۱۴۴ و اعراف/ ۳۷ و مناقب، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲- [۲] - روضه الواعظین، ۱۰۴، و شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۸۱۳.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۰۰ و شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۸۱۱.

۴- [۴] - مناقب، ص ۲۶۹، ح ۳۱۷.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸)»

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸)»

[و اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده؟ قطعاً خواهند گفت: خدا. بگو: (هان) چه تصور می کنید، اگر خدا بخواهد صدمه ای به من برساند،آیا آنچه را به جای خدا می خوانید، می توانند صدمه او را برطرف کنند؟ یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آنها می توانند رحمتش را بازدارند؟ بگو: خدا مرا بس است. اهل توکل تنها بر او توکل می کنند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان (برای) او](۱) پرسیدم، ایشان فرمود: حنیفیّت (باور به دین راستین) از سرشتی است که خداوند، مردم را بر آن سرشته است و آفرینش خدا هیچ دگرگونی ندارد، خداوند آنان را بر شناخت خود سرشت. زراره می‌گوید: و نیز از ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذرّیّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا](۲) پرسیدم، حضرت فرمود: خداوند از پشت آدم علیه السلام نژادش را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان همچون مورچگان بیرون آمدند، آن گاه خود را به آنان شناساند و نشان داد؛ اگر این گونه نبود هیچ کس پروردگارش را نمی‌شناخت. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر نوزادی بر سرشت و فطرت زاده می‌شود، یعنی شناخت این که خداوند عزّ و جلّ آفریدگار اوست. همچنین است کلام خداوند متعال که فرمود: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ

۱- [۱] - حج/ ۳۱.

۲- [۲] - اعراف/ ۱۷۲.

اللَّهُ».(۱)

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲)»

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲)»

[خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند، و (نیز) روحی را که در (موقع) خوابش نمرده است (قبض می کند)؛ پس آن (نفسی) را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد، و آن دیگر (نفس‌ها) را تا هنگامی معین (به سوی زندگی دنیا) بازپس می فرستد. قطعاً در این (امر) برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی (از قدرت خدا) ست.]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، از حضرت امام جواد علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: روزی امیر مؤمنان، علی علیه السلام در مسجد نشسته بود و امام حسن علیه السلام نزد ایشان بود و حضرت علی علیه السلام بر دست سلمان تکیه زده بود، در آن دم مردی خوش لباس وارد شد و بر امیر مؤمنان علیه السلام سلام کرد و حضرت علی علیه السلام همچون سلام او پاسخش داد. او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از تو سه سؤال می پرسم، اگر مرا از آنها آگاه کنی، خواهم دانست که این قوم درباره تو به خطا رفته‌اند و از دین خود خارج شده‌اند و با این کار در دنیا از جمله بی‌ایمان‌ها شده‌اند و در آخرت هیچ بهره‌ای نخواهند داشت، اگر جز این باشی، خواهم دانست که تو با آنها برابر هستی.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: از آن چه در نظر داری بپرس. عرض کرد: مرا آگاه ساز که چون مرد می‌خوابد، روحش به کجا می‌رود؟ و مرد چگونه به یاد می‌آورد و از یاد می‌برد؟ و مرد چگونه به عموها و دایی‌هایش همانند می‌شود؟ آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای ابا محمّد! پاسخش را بده. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: امّا آن چه که پرسیدی مرد چون می‌خوابد روحش به کجا می رود؟ در آن هنگام روح به باد و

۱- [۱] - کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۴.

باد به هوا می‌پیوندد، تا زمانی که صاحبش به حرکت افتد. اگر خداوند اجازه بازگشت روح به او را دهد، آن روح، آن باد را و آن باد، آن هوا را می‌کشد و این گونه روح در بدن صاحب خود جای می‌گیرد و اگر خداوند به آن روح اجازه بازگشت به صاحبش را ندهد، هوا، باد را و باد، روح را می‌کشد و این گونه روح تا روز رستاخیز به صاحبش باز نمی‌گردد. (۱)

این حدیث از احادیث مشهور بوده و از آن چه که آمد، بیشتر است. ابن بابویه و شیخ و محمّد بن ابراهیم نعمانی نیز آن را روایت کرده اند. (۲)

۲) طبرسی، از عیاشی به اسنادش، از حسن بن محبوب، از عمرو ابن ثابت، از پدرش، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس بخوابد، نفس او به سوی آسمان عروج می‌کند و روح او در بدنش به جای می‌ماند. میان نفس و روح رابطی چون اشعه خورشید است، اگر خداوند فرمان قبض روح دهد، روح، نفس را اجابت می‌گوید و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را دهد، نفس، روح را اجابت می‌گوید و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، هر چه را نفس در ملکوت آسمان‌ها می‌بیند، از خواب‌هایی است که تعبیر دارد و آن چه را میان آسمان و زمین می‌بیند، از خواب‌های پرداخته شیطان است و هیچ تعبیری ندارد. (۳)

«أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاء قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳)»

[آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته اند؟ بگو: آیا هر چند اختیار چیزی را نداشته باشند و نیندیشند؟]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی بت‌ها را، تا برایشان در روز قیامت شفاعت کنند، آنها گفتند: فلان کس و فلان کس برای ما نزد خداوند در روز قیامت شفاعت می کنند. (۴)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.
۲- [۲] - کمال الدین و تمام النعمه، ۳۱۳/۱ و کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۱۵۴، ح ۱۱۴ و کتاب الغیبه نعمانی، ۵۸/۲
۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۰۴.
۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.

«قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَهُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)»

[بگو: شفاعت، یکسره از آن خداست. فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاصّ اوست؛ سپس به سوی او باز گردانیده می شوید.]

۱) علی بن ابراهیم: هیچ کس شفاعتی نمی‌کند، مگر به خواست خداوند متعال. (۱)

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵)»

[و چون خدا به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می کنند.]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه درباره فلان کس و فلان کس و فلان کس نازل شد. (۲)

۲) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از ابو خطّاب روایت کرده است که وی با حالی بسیار خوب گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: هنگامی که با فرمانبری از مردی از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، خداوند به یگانگی یاد شود- همان کسی که خداوند به فرمان بردن از او امر کرده- دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می گردد و چون از کسانی یاد شود که خداوند به فرمان بردن از آنان امر نکرده، به ناگاه شادمانی می‌کنند. (۳)

۳) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عباس بن معروف، از عبد الله بن محمّد حجّال، از حبیب بن معلّی خثعمی روایت کرده است که وی گفت:

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳- [۳] - کافی، ج ۸، ص ۳۰۴، ح ۴۷۱.

خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آن چه ابو خطّاب می گفت یاد کردم، ایشان فرمود: برایم آن چه را می گوید بازگو. عرض کردم: او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ» می گوید: او امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است. «وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ» و غیر از او فلان کس و فلان کس می‌باشند. آن حضرت (علیه السلام) فرمود: هر که این سخن گوید، به خداوند عزّ و جلّ شرک ورزیده- حضرت سه بار تکرار کرد- و من به سوی خداوند از او دوری می‌جویم؛ خداوند از این سخن، تنها خود را منظور داشته است- حضرت سه بار تکرار کرد-. سپس ایشان را از آیه دیگری در سوره «حم» یعنی کلام خداوند عزّ و جلّ: «ذَلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ» [این (کیفر) از آن روی برای شماست که چون خدا به تنهایی خوانده می شد، کفر می ورزیدید](۱) خبر دادم و عرض کردم: او می‌پندارد منظور، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است! آن حضرت (علیه السلام) فرمود: هر که این سخن گوید، به خداوند عزّ و جلّ شرک ورزیده- حضرت سه بار تکرار کرد- و من به سوی خداوند از او دوری می جویم - حضرت سه بار تکرار کرد- خداوند از این سخن، تنها خود را منظور داشته است - حضرت سه بار تکرار کرد.

۴) محمّد بن عباس، از محمّد بن حسین، از ادریس بن زیاد، از حنان بن سدیر، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: شنیدم که صامت بیّاع هروی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره مُرجِئه پرسید، ایشان فرمود: با آنان نماز بخوان و جنازه‌هایشان را تشییع کن و به عیادت بیمارانشان برو، امّا برایشان طلب آمرزش نکن؛ چرا که وقتی نزد آنها از ما یاد می‌شود، دل‌هایشان منزجر می گردد و وقتی از آنان که غیر ما هستند یاد می‌شود، به ناگاه شادمانی می کنند. (۲)

می گویم: ابو خطّاب در پایان عمرش افراط کرد و از این رو چنین سخنانی گفت. سخن صحیح، روایت نخستین اوست که از زراره نقل شد. (۳)

۱- [۱] - غافر/ ۱۲.

۲- [۲] - مختصر بصائر الدرجات، ص ۸۸.

۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۱۹.

«قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ...تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِکَ فِی مَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۴۶)»

«قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ أَنتَ تَحْكُمُ بَیْنَ عِبَادِكَ فِی مَا كَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۴۶)»

[بگو: بار الها! ای پدیدآورنـده آسـمانها و زمین! (ای) دانای نهان و آشکار! تو خود در میان بندگانت بر سر آن چه اختلاف می کردند، داوری می کنی.]

درباره این آیه در سوره‌های انعام و الم و سجده، حدیث آورده شد.

«قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ...إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (۵۳)»

«قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (۵۳)»

[بگو: ای بنـدگان من که بر خویشـتن زیاده روی روا داشـته اید! از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.]

۱) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سـهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السـلام روایت کرده است که ایشان ــ در حـدیث ابو بصـیرــ فرمود: خداونـد در کتاب خود از شـما یاد کرد و فرمود: «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْـرَفُوا عَلَى أَنفُسِـهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»، به خدا سوگند! او از این آیه، کسی جز شما را منظور نداشت. (۱)

۲) ابن بـابویه، از پـدرش، از محمّـد بن یحیی عطار، از حسـین بن اسـحاق تاجر، از علی بن مهزیار، از حسـین بن سـعید، از محمّد بن فضـیل، از ثمالی، از حضـرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در روز قیامت آن کس بخشـیده نمی‌شود که بگویـد: پروردگـارا! نمی‌دانسـتم که فرزنـدان فاطمه سـلام الله علیها والی و حـاکم می‌باشـند، حال آن که خداوند، مخصوص فرزندان فاطمه سلام الله علیها این آیه را نازل فرمود: «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۳۵، ح ۶.

رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».(۱)

۳) علی بن ابراهیم: این آیه مخصوص شیعیان امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نازل شد.(۲)

۴) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمّد، از عبد الکریم، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از ابی حمزه، از حضرت امام محمّـد باقر علیه السـلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند در روز قیامت آن کس را نمی‌بخشد که بگوید: پروردگارا! نمی‌دانستم که فرزندان فاطمه بر تمامی مردم والی و حاکم هستند، حال آن که خداوند، مخصوص شیعیان فرزندان فاطمه سلام الله علیها این آیه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ».(۳)

۵) محمّد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن فضّال، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند در روز قیامت آن کس را نمی‌بخشد که بگوید: پروردگارا! نمی دانستم که فرزندان فاطمه سلام الله علیها والی و حاکم هستند، حال آن که خداوند، مخصوص فرزندان فاطمه سلام الله علیها این آیه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».(۴)

۶) ابن بابویه، در حدیثی، از محمّد بن حسن صفّار، از عبّاد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر خدمت ایشان رسید. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای ابا بصیر! خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود از شما یاد کرد و فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»، به خدا سوگند! او از این آیه کسی جز شما را منظور نداشت. ای ابا محمّد! آیا شادمان شدی؟ عرض کرد: بله. (۵)

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۰۷، ح ۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۲۱.

۵- [۵] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۲۲.

۷) محمّد بن علی، از عمرو بن عثمان، از عمران بن سلیمان، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» فرمود: خداوند برای شما همه گناهان را می‌بخشد. ابو بصیر گفت: عرض کردم: در آیه چنین نمی‌خوانیم. فرمود: ای ابا محمّد! اگر خداوند همه گناهان را ببخشد، پس چه کسی را عذاب می‌کند؟ به خدا سوگند! او کسی جز ما و شیعیان ما را منظور نداشت، و این آیه را نازل نفرمود، مگر این چنین: خداوند برای شما همه گناهان را می‌بخشد. (۱)

«وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ...فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (۵۶)»

«وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۵۴) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ العَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (۵۶)»

[و پیش از آن که شما را عذاب در رسد، و دیگر یاری نشوید، به سوی پروردگارتان بازگردید، و تسلیم او شوید.*و پیش از آن که به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی زنید شما را عذاب در رسد، نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل آمده است پیروی کنید.*تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم؛ بی تردید من از ریشخندکنندگان بودم.]

۱) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ»، یعنی توبه کنید. «وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ، وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم» یعنی قرآن و ولایت امیر مؤمنان و امامان علیهم السلام؛ و دلیل این سخن، کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» یعنی در امر امام علیه السلام. حضرت امام جعفر صادق علیه

۱- [۱] - تأويل الآيات، ج ۲، ص ۵۱۹، ح ۲۳.

السلام فرمود: جَنب خدا ماییم. (۱)

۲) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش، حمزه بن بزیع، از علی بن سُوَید، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: جَنب خدا امیر مؤمنان علیه السلام است و نیز اوصیا پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد. (۲)

۳) و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حسّان جمّال، از هاشم بن ابی عمّار جَنبی روایت شده است که او گفت: از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام شنیدم که فرمود: من دیده خدایم و من دست خدایم و من جَنب خدایم و من درِ (رحمت) خدایم. (۳)

۴) ابن بابویه، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از ابن سنان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه خود فرمود: من رهنمایم و من ره یافته‌ام و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوی بیوه زنانم و من پناهگاه هر ناتوانم و من سرای امن هر بیمناکم و من راهبر مؤمنان به بهشتم و من ریسمان استوار خدایم و من حلقه محکم خدا و کلمه پرهیزکاریم و من دیده خدا و زبان راستگوی او و دست اویم و من همان جَنب خدایم که فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» و من دست خدایم که به مهربانی و آمرزش بر بندگانش گسترده و من دروازه ریزش گناهانم. هر که مرا شناخت و حقّ مرا شناخت، پروردگارش را شناخته است؛ چرا که من وصیّ پیامبر او در زمینش و حجّت او بر آفریدگانش هستم. هیچ کس این را انکار نمی‌کند جز آن کس که خداوند و رسولش را رد می‌کند. (۴)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۹.
۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۸.
۴- [۴] - توحید، ص ۱۶۴، ح ۲.

و نیز این حدیث را مفید در کتاب اختصاص، از حسین بن حسن، از بَکر بن صالح، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمّد بن سنان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من رهنما و ره یافته‌ام» و حدیث را بیان فرمود. (۱)

۵) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن جعفر کوفی، از موسی بن عمران نخعی کوفی، از عمویش، حسین بن یزید، از علی بن حسین، از کسی که برایش گفته بود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من دانش خدایم و من دل آگاه خدایم و من زبان سخنگوی خدا و دیده خدایم و من جَنب خدایم و من دست خدایم. (۲)

۶) محمّد بن ابراهیم معروف به ابن زینب نعمانی، از محمّد بن عبد الله بن معمّر طبرانی در طبرستان سال سیصد و سی و سه که وی از موالی یزید بن معاویه و از ناصبی‌ها بود، از پدرش، از علی بن هاشم، و حسن بن سکن، از عبد الرزاق بن همّام، از پدرش، از مینا بنده عبد الرحمن بن عوف، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که وی گفت: جمعی از بزرگان اهل یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اهل یمن شتابان نزد شما آمده‌اند. چون آنان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، ایشان فرمود: گروهی که دل‌هایشان نرم و ایمانشان استوار است و منصور از آنان می‌باشد، با هفتاد هزار تن قیام می‌کنند و جانشین مرا و جانشین وصیّ مرا یاری می‌کنند و بند شمشیرهایشان از پوست است. آنان عرض کردند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: او کسی است که خداوند به شما فرمان داد تا به او متوسّل شوید و چنگ زنید و فرمود: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید](۳) عرض کردند: ای رسول خدا! برای ما روشن فرما که این ریسمان چیست؟ فرمود: آن کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ

۱- [۱] - اختصاص، ص ۲۴۸.

۲- [۲] - توحید، ص ۱۶۴، ح ۱.

۳- [۳] - آل عمران/ ۱۰۳.

اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (رونـد)](۱) که ریسمان خدا کتاب اوست و ریسمان مردم وصیّ من است. عرض کردند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: او کسی است که خداوند درباره او فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» عرض کردند: ای رسول خدا! مراد از این جَنب خدا چیست؟ فرمود: همان است که خداوند درباره آن فرمود: «وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا» [روزی است که ستمکار دست‌های خود را می گزد (و) می گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم.](۲)، او وصیّ من و پس از من راه رسیدن به من است. عرض کردند: ای رسول خدا! به حقّ کسی که تو را بر حق برانگیخت، او را به ما نشان ده؛ چرا که ما به او مشتاق شده‌ایم. فرمود: او کسی است که خداوند او را نشانه‌ای برای توسل کنندگان قرار داد؛ اگر همچون صاحبدلی شنوا و گواه به سوی او بنگرید، خواهید دانست که او وصیّ من است، همان گونه که دانستید من پیامبر شما هستم، پس به میان دسته های مردم درآیید و چهره‌ها را نیک بنگرید، هر آن کس که دل‌هایتان به سویش گرایید، او همان وصیّ من است؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ در کتابش می فرماید: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» [پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده.](۳) به سوی او و به سوی فرزندان او.

ابو عامر اشعری از میان اشعری‌ها و ابوغرّه خَولانی از میان خولانی‌ها و ظَبیان و عثمان بن قیس و عُرنه دوسی از میان دوسی‌ها و لاحق بن علاقه برخاستند و به میان دسته‌های مردم رفتند و به چهره‌ها نیک نگریستند و آن گاه دست مردی را که موی جلوی سرش ریخته بود و شکمی بزرگ داشت، گرفتند و عرض کردند: ای رسول خدا! قلب‌های ما به سوی این مرد گرایید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شما برگزیدگان خدایید؛ زیرا پیش از آن که وصیّ من به شما شناسانده شود، او را شناختید؛ از چه دانستید که او وصیّ من است؟ ناگاه صدای گریه آنان برخاست و عرض کردند: ای رسول خدا! به این قوم نگریستیم، امّا دل‌هایمان شیفته

۱- [۱] - آل عمران/ ۱۱۲.

۲- [۲] - فرقان/ ۲۷.

۳- [۳] - ابراهیم/ ۳۷.

هیچ یک نشد. چون او را دیدیم، دل‌هایمان تپید و جان‌هایمان آرام گرفت و جگرهایمان به شور افتاد و چشمانمان غرق در اشک شد و سینه‌هایمان خرسند گشت، آن چنان که گویی او پدر ماست و ما پسران اوییم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند.](۱)، شما نسبت به او جایگاهی دارید که به سبب آن، در نیکی پیشی گرفته‌اید و شما از دوزخ به دورید. آن گروه نام برده برجا ماندند تا آن که با امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام به جمل و صفّین رفتند و در صفّین کشته شدند، خدا رحمتشان کند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان مژده بهشت و خبر از آن داده بود که در کنار حضرت امام علی علیه السلام به شهادت می‌رسند. (۲)

۷) محمّد بن عباس، از احمد بن هَوذَه باهِلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از حمران بن اعین، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوار ایشان علیه السلام، از پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» فرمود: به خدا سوگند! ما از نور جَنب خدا آفریده شدیم و خداوند ما را جزئی از جنب خود آفرید و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» یعنی در ولایت علی علیه السلام. (۳)

۸) و از وی، از علی بن عباس، از حسن بن محمّد، از حسین بن علی بن بهیس، از موسی بن ابی غدیر، از عطاء همدانی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» فرمود: حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من جنب خدایم و من مایه افسوس مردمان در روز قیامتم. (۴)

۱- [۱] - آل عمران/ ۷.
۲- [۲] - غیبه نعمانی، ص ۲۵.
۳- [۳] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۹، ح ۲۴.
۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۲۵.

۹) و از وی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمّد بن اسماعیل، از حمزه بن بزیع، از علی سائی، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره خداوند عزّ و جلّ: «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: جنب خدا امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و نیز اوصیاء پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد(۱) و پس از او خدا می‌داند که چه رخ می‌دهد.

۱۰) و از وی، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سدیر صیرفی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم در پاسخ به مردی که درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» پرسید، فرمود: به خدا سوگند! ما از نور جنب خدای متعال آفریده شدیم و این سخن کافر است، چون به سرای آخرت درآید: «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» یعنی در ولایت محمّد و خاندان او- که درود خداوند بر تمامی ایشان باد. (۲)

۱۱) شیخ در مجالس خود، از حسین بن عبید الله، از علی بن محمّد علوی، از محمّد بن ابراهیم، از احمد بن محمّد، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابو مغراء، از ابو بصیر، از خَیثَمه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: ما جَنب خداییم، ما برگزیده خداییم، ما گُزین شده خداییم، ما ودیعه دار میراث پیامبرانیم، ما امانت داران خداییم، ما حجّت‌های خداییم، ما ریسمان خداییم، ما رحمت خدا بر آفریدگان اوییم، ماییم که خداوند با ما آغاز می‌کند و با ما به پایان می‌رساند، ما پیشوایان هدایتیم، ما چراغ‌های تیرگی هاییم، ما برج نور هدایتیم، ما پرچم‌های برافراشته برای اهل دنیاییم، ما پیشی گرفتگانیم و ما پسینیانیم. هر که به دامان ما چنگ اندازد، به ما می پیوندد و هر که از ما دور مانَد، غرق می شود.

ما رهبر روسفیدان تابناکیم، ما حرم خداییم، ما جاده و راه مستقیم به سوی خداییم، ما از نعمت های خدا بر آفریدگان اوییم، ما راه همواریم، ما معدن نبوّتیم،

ص:۸۷۸

۱- [۱] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۲۶.

۲- [۲] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۲۷.

مـا جایگـاه رسالتیم، ما اصول دینیم، فرشـتگان به سوی ما رفت و آمـد دارنـد و برای آن کس که در پی نور ماست، چراغیم و برای آن کس که پیرو مـاست، راهیم، مـا راهنمایـان بهشـتیم، مـا حلقه‌هـای اسـلامیم، مـا راه‌هـای عبوریم، و مـا گـذرگاه‌هـای استواریم، هر که مـا را در پیش گیرد، پیش می افتـد و هر که از مـا دور مانَـد، نـابود می شود. مـا قلّه‌های بلنـدیم و ما آن کسانیم که رحمت به سبب ما فرود می‌آید و باران به خاطر ما می‌بارد، ما آن کسانیم که خداوند عزّ و جلّ به دلیل ما عذاب را از شـما دور می‌کنـد؛ پس هر که در مـا بنگرد و ما را بشـناسد و حقّ ما را بشـناسد و از ما فرمان برد، او از ما و به سوی ماست. (۱)

۱۲) ابن شـهر آشوب، از حضـرت امام سـجاد علیه السلام و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السـلام و زید بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره این آیه فرمودند: جَنب خدا علی علیه السلام است و او در روز قیامت حجّت خدا بر آفریدگان است.(۲)

۱۳) و از حضـرت امام رضا علیه السـلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْـرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: در ولایت علی علیه السلام.(۳)

۱۴) ابوذر، در خبری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ای ابوذر! منکر علی را در روز قیامت کور و گنگ می‌آورند، او در تـاریکی‌های قیامت واژگون می‌شود و نـدا می‌دهـد: «یَا حَسْـرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» و در گردنش حلقه‌ای از آتش باشد. (۴)

۱۵) طبرسـی در کتاب احتجاج، در حـدیثی طولانی، از امیر مؤمنان، حضـرت علی علیه السـلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداونـد- که یـادش بزرگ بـاد- به روشـنگری و اسـتوارسازی حجّت افزود و دربـاره برگزیـدگان و اولیـاء خود علیهم السلام فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» تا برای

۱- [۱] - امالی طوسی ، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۲۷۳.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۲۷۳.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳، ص ۲۷۳.

آفریدگان، نزدیکی ایشان به خود را آشکار سازد؛ آیا نمی‌بینی که خود در آن هنگام که می‌خواهی نزدیکی یکی را به دیگری وصف کنی می گویی: فلان کس جَنب فلان کس است؟ و البته خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود رمزهایی قرار داده که جز او و جز پیامبران و حجّت‌های او در زمین کسی از آنها آگاه نیست؛ زیرا می‌دانست دگرگون کنندگان، نام‌های حجّت‌های او را بر می‌دارند و امر را بر این امّت مبهم می‌کنند، تا امّت، آنها را در راه باطلشان یاری دهند. خداوند این رموز را در کتابش استوار نمود و دل‌ها و دیده‌های آنان را کور کرد تا این رموز را و نیز دیگر سخنان دلالت گر بر اموری را که آنان نسبت بدان بدعت گذاری پیشه کردند، رها کنند. (۱)

۱۶) محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از قاسم بن بُرَید، از مالک جُهَنی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ما درختی (برآمده) از جَنب خدا می‌باشیم، هر که به ما بپیوندد، خداوند به او می‌پیوند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ وَإِن کُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِینَ».(۲)

۱۷) و از وی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از محمّد بن اسماعیل، از حمزه بن بزیع، از علی سائی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: جَنب خدا امیر مؤمنان علیه السلام است و نیز اوصیاء پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد و پس از او خدا می‌داند که چه رخ می‌دهد. (۳)

۱۸) طبرسی، از عیاشی، به اسنادش، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جَنب خدا ماییم. (۴)

۱- [۱] - احتجاج، ص ۲۵۲.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۷۵، باب ۳، ح ۵.

۳- [۳] - بصائر الدرجات، ص ۷۵، باب ۳، ح ۶.

۴- [۴] - مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۰.

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِی لَکُنتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (۵۷)...وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ (۵۹)»

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِی لَکُنتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (۵۸) بَلَی قَدْ جَاءتْکَ آیَاتِی فَکَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ (۵۹)»

[یا بگوید: اگر خدایم هدایت می کرد، مسلماً از پرهیزکاران بود.*یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران می شدم.*(به او گویند:) آری، نشانه های من بر تو آمد و آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از (جمله) کافران شدی.]

۱) ابن شهر آشوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِی لَکُنتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» فرمود: یعنی به سوی ولایت علی علیه السلام، خداوند به آنان پاسخ داد: «بَلَی قَدْ جَاءتْکَ آیَاتِی فَکَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ».(۱)

۲) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال فرمود: «أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً»، خداوند به آنان پاسخ داد: «بَلَی قَدْ جَاءتْکَ آیَاتِی فَکَذَّبْتَ بِهَا» یعنی به نشانه های امامان علیه السلام «وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ» یعنی کافر به خداوند.(۲)

«وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُواْ عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِینَ (۶۰)»

[و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند روسیاه می‌بینی. آیا جای سرکشان در جهنم نیست؟]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۹۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» ایشان فرمود: [یعنی] آن کس که بگوید من امام هستم، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی باشد. عرض کردم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد؟ فرمود: حتی اگر چنین باشد. (۱)

۲) محمّد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عقده، از حُمَید بن زیاد، از جعفر بن اسماعیل مِنقَری، از شیخی در مصر به نام حسین بن احمد مُقری، از یونس بن ظَبیان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. (۲)

۳) و از وی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عُقده، از علی بن حسن بن فضّال از کتابش، از عباس بن عامر بن رَباح ثقفی، از ابو مَغرا، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد.(۳)

۴) و از وی، از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس موصلی، از محمّد بن جعفر قرشی معروف به رَزاز کوفی، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمّد بن سنان، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» فرمود: [یعنی] هر که بگوید من امام هستم، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. عرض کردم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۱.

۲- [۲] - غیبه نعمانی، ص ۷۰.

۳- [۳] - غیبه نعمانی، ص ۷۱.

باشد؟ فرمود: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. (۱)

۵) علی بن ابراهیم، از پـدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو مَغرا روایت کرده است که وی گفت: حضـرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» فرمود: [یعنی] هر که ادّعا کند که او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. (۲)

۶) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن بُکَیر، از حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام روایت شده است که ایشان فرمود: در جهنم درّه‌ای از برای سرکشان است که سَقَر نام دارد. سَقَر از شدّت حرارت خود به خداوند شکایت کرد و از او خواست تا نفسی بکشد. خداوند این اجازه به او داد و او نفس کشید و دوزخ را به آتش کشید. (۳)

۷) ابن بابویه، از پدرش، از سـعد بن عبد الله، از محمّد بن حسـین، از ابن فضّال، از معاویه بن وهب، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت کرده است که وی گفت: به حضـرت امام محمّـد باقر علیه السـلام عرض کردم: خداونـد عزّ و جلّ فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ». ایشـان فرمود: [یعنی] هر که گمـان کنـد او امـام است، حـال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. (۴)

۸) محمّد بن یعقوب: از حسـین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از محمّد بن جمهور، از عبد الله بن عبد الرحمن، از حسین بن مختار روایت کرده است که وی گفت: به حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام عرض کردم: فدایت شوم! خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ». ایشان فرمود: [یعنی] هر که گمان کنـد او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. (۵)

۱- [۱] - غیبه نعمانی، ص ۷۲.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۴- [۴] - ثواب الاعمال، ص ۲۵۴.

۵- [۵] - کافی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۳.

۹) عیاشی، به اسنادش، از خَیثَمه بن عبد الرحمن روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که از ما حدیثی روایت کند، روزی درباره آن حدیث او را بازخواست خواهیم کرد، اگر به راستی از ما گفته باشد، به راستی از خدا و رسول خدا گفته است و اگر به ما دروغ بسته باشد، به خدا و رسول خدا دروغ بسته است؛ چرا که ما وقتی سخن می‌گوییم، نمی گوییم: فلان کس و فلان کس گفت، بلکه می‌گوییم: خداوند فرمود و رسول خدا فرمود. سپس آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ». خیثمه به گوش‌های خود اشاره کرد و گفت: کر شوند اگر سخن حضرت را نشنیده باشم.

«وَيُنَجِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)»

[و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، به (پاس) کارهایی که مایه رستگاری شان بوده، نجات می دهد. عذاب به آنان نمی رسد و غمگین نخواهند گردید.]

۱) تحف العقول: از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده است که ایشان در حدیثی فرمود: و شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم که خداوند پرهیزکاری را نهایت خشنودی خود قرار داد، پرهیزکاری درِ تمامی توبه‌ها و سرآمد تمامی حکمت‌ها و ارجمندی تمامی عمل‌هاست و از پرهیزکاری است که پرهیزکاران رستگار شدند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» [مسلماً پرهیزکاران را رستگاری است.](۱) و نیز فرمود: «وَيُنَجِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».(۲)

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲)»

[خدا آفریدگار هر چیزی است، و اوست که بر هر چیز نگهبان است.]

ص:۸۸۴

۱- [۱] - نبأ/ ۳۱.

۲- [۲] - تحف العقول، ص ۲۳۲.

۱) ابـن بـابویه، از محمّـد بن علی مـاجیلویه، از علی بن ابراهیم بن هـاشم، از پـدرش، از یاسـر خـادم روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: درباره تفویض چه می فرمایید؟ ایشان فرمود: خداوند متعال امر دین خود را به پیامبرش صلی الله علیه و آله تفویض کرد و فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» [و آن چه را فرستاده (او) به شـما داد آن را بگیریـد و از آن چه شـما را باز داشت، بازایستیـد و از خدا پروا بدارید.](۱)، امّـا آفرینش و روزی را نه. سپس حضـرت علیه السلام فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» و نیز می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُـرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» [خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شـما روزی بخشـید، آنگاه شـما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند. آیا در میان شـریکان شما کسی هست که کاری از این (قبیل) کند؟ منزه است او و برتر است از آنچه (با وی) شریک می گردانند].(۲)

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳)»

[کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست، و کسانی که نشانه های خدا را انکار کردند، آنانند که زیانکارانند.]

۱) علی بن ابراهیم: خداوند متعال فرمود: «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی کلیدهای آسمان‌ها و زمین. (۳)

«قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴)»

[بگو: ای نادانان! آیا مرا وادار می کنید که جز خدا را بپرستم؟]

۱- [۱] - حشر/ ۷۰.

۲- [۲] - روم/ ۴۰ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۱) ابن شهر آشوب: طبری و واحدی به اسنادشان، از سُدّی، و ابن بابویه در کتاب نبوّت، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: قریشیان بر ابو طالب گرد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد وی بود. گفتند: از تو می‌خواهیم که در کار برادر زاده‌ات دادگری کنی. ابو طالب گفت: چگونه دادگری کنم؟ گفتند: او از ما دست بردارد و ما از او دست بر می‌داریم، او با ما سخن نگوید و ما با او سخن نمی‌گوییم، او با ما ستیزه نکند و ما با او ستیزه نمی‌کنیم؛ بدان که دعوت او دل‌ها را از هم دور کرده و کینه برانگیخته و دشمنی رویانده است. ابو طالب عرض کرد: ای برادر زاده! آیا شنیدی؟ فرمود: ای عمو! اگر عموزاده‌های من انصاف پیشه کنند، دعوت مرا پاسخ می‌گویند و اندرز مرا می‌پذیرند، خداوند متعال به من فرمان داده تا ملّت ابراهیم را به حنفیّت دعوت کنم، پس هر که مرا پاسخ گوید، نزد خداوند، خشنودی و جاودانی در بهشت از برای اوست و هر که از من نافرمانی کند، با او ستیزه می‌کنم تا آن که خداوند میان ما داوری کند و او بهترین داور است. گفتند: به او بگو از ناسزاگویی به خدایان ما دست بردارد و به ناپسندی از آنها یاد نکند. پس نازل شد: «قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ».(۱)

«وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَيْکَ وَإِلَی الَّذِينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ... بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنْ الشَّاكِرِينَ (۶۶)»

«وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَيْکَ وَإِلَی الَّذِينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنْ الشَّاكِرِينَ (۶۶)»

[و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد.*بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حَکَم بن بهلول، از مردی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَيْکَ وَإِلَی الَّذِينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» فرمود: یعنی اگر کسی جز او را در ولایت شریک دانستی. «بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ

۱- [۱] - مناقب، ج ۱، ص ۵۹.

وَكُن مِّنْ الشَّاكِرِينَ» یعنی بلکه خدا را به فرمانبری بپرست و از سپاسگزاران باش؛ چرا که تو را به وسیله برادر و عموزاده‌ات یاری رساندیم. (۱)

۲) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» پرسیدم، ایشان فرمود: تفسیرش این است که اگر پس از خود به ولایت کس دیگری به همراه ولایت علی علیه السلام فرمان دهی، بی گمان کردارت تباه خواهد شد و از زیانکاران خواهی بود. (۲)

۳) محمّد بن عباس، از محمّد بن قاسم، از عبید بن مسلم، از جعفر بن عبد الله محمّدی، از حسن بن اسماعیل اَفطَس، از ابو موسی مشرقانی روایت کرده است که وی گفت: نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بودم که گروهی از کوفیان خدمت ایشان رسیدند و درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» پرسیدند، آن حضرت (علیه السلام) فرمود: چنین که می‌پندارید نیست. هنگامی که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی فرمود تا او علی علیه السلام را به پیشوایی مردم منصوب کند، مُعاذ بن جَبَل دزدانه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: در ولایت او شریک بگذار؛ یعنی اوّل و دوّم را تا مردم به سختت آرام گیرند و آن را بپذیرند. پس وقتی خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ» [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن](۳)، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل گلایه کرد و فرمود: مردم مرا دروغگو می‌شمارند و این سخن از من نمی‌پذیرند. آن گاه خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».(۴)

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۷۶.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۲.
۳- [۳] - مائده/ ۶۷.
۴- [۴] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۲، ح ۳۲.

۴) ابن شـهر آشوب: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودنـد: «وَلَقَـدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ» و این هنگامی بود که خداوند متعال به رسول خود فرمان داد تا علی علیه السلام را منصوب کند و هیچ کس را با علی علیه السلام شریک نکند. (۱)

۵) ابن بـابویه، از تمیم بن عبـد الله بن تمیم قرشـی، از پـدرش، از حمـدان بن سـلمان نیشابوری، از علی بن محمّـد بن جَهم روایت کرده است که وی گفت: در مجلس مـأمون حاضـر شـدم و حضـرت امـام رضـا علیه السـلام نزد او بود. مأمون به ایشان عرض کرد: ای پسـر رسول خـدا! مگر شـما نفرمودهای: پیامبران معصوم‌انـد؟ حضـرت فرمود: آری. مأمون در ضـمن آن چه از حضـرت پرسـید، عرض کرد: ای ابـا الحسن! مرا دربـاره کلاـم خداونـد متعـال: «عَفَـا اللّهُ عَنـکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ»(۲) آگاه ساز. حضـرت فرمـود: این از جمله آیـاتی است که خداونـد نـازل فرمود و به کسـی گفت تـا دیگری بشـنود. خداونـد بـا این سـخن پیـامبرش صـلی الله علیه و آله را مورد خطـاب قرار داد امّـا امّت او را منظور داشت، هم چنین است کلام خداونـد عزّ و جلّ که فرمود: «لَئِنْ أَشْـرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِـرِینَ» و نیز: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَـیْئًا قَلِیلًا» [و اگر تو را اسـتوار نمی داشتیم، قطعـاً نزدیـک بود کمی به سوی آنـان متمایـل شوی](۳). مـأمون عرض کرد: راست گفتی، ای پسـر رسول خدا. (۴)

۶) محمّـد بن یعقوب، از محمّـد بن یحیی، از عبد الله بن محمّد، از علی بن حکم، از عبد الله بن بُکَیر، از حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قرآن نازل شد به کسی گفت تا دیگری بشنود (به درمی گوید تا دیوار بشنود). (۵) پیشتر در مقدّمه کتاب در این باره سخن به میان آمد.

ص:۸۸۸

۱- [۱] - مناقب، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- [۲] - توبه/ ۴۳.

۳- [۳] - إسراء/ ۷۴.

۴- [۴] - عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.

۵- [۵] - کافی: ج ۲، ص ۴۶۱، ح ۱۴.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا...مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷)»

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷)»

[و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند، و حال آن که روز قیامت، زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست، و آسمان... ها در پیچیده به دست اوست؛ او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می گردانند]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند توصیف نمی‌شود، چگونه می‌توان او را وصف کرد، حال آن که در کتاب خود فرموده است: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» پس خداوند به هیچ اندازه‌ای وصف نمی‌شود جز آن که بزرگ‌تر از آن باشد. (۱)

۲) ابن بابویه، از محمّد بن محمّد بن عصام کُلَینی، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، از علی بن محمّد معروف به عَلّان کُلَینی، از محمّد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: این تعبیر خداوند تبارک و تعالی است برای کسانی که او را به آفریدگانش همانند می کنند. آیا نمی‌بینی که خداوند متعال فرمود: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» در آن گاه که گفتند: در روز قیامت، زمین یکسره در قبضه اوست و آسمان‌ها درپیچیده به دست راست اوست؟ همچنین است آن جا که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ» [و آنگاه که (یهودیان) گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنانکه باید نشناختند](۲)، سپس خداوند عزّ و جلّ خود را از قبضه و دست منزّه شمرد و فرمود: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».(۳)

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۱.

۲- [۲] - انعام/ ۹۱.

۳- [۳] - توحید، ص ۱۶۰، ح ۱.

۳) و از وی، از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو حسن عبدی، از سلیمان بن مهران روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی هیچ کس شهریاری او را در کنار او دارا نیست، و در جای دیگری، قبض از جانب خداوند متعال به معنای دریغ کردن، و بسط از جانب او به معنای عطا کردن و فراخی بخشیدن است، همچنان که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» [و خداست که (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می آورد و به سوی او بازگردانده می شوید][(۱)] یعنی عطا می کند و دریغ می‌دارد و در وجه دیگری قبض از جانب خداوند عزّ و جلّ به معنای گرفتن و گرفتن به معنای پذیرفتن است، همچنان که فرمود: «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» [و صدقات را می گیرد][(۲)] یعنی صدقات را از اهل آن می‌پذیرد و پاداش آن را می‌دهد. عرض کردم: کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی چه؟ فرمود: یمین به معنای دست و دست به معنای قدرت و توان است. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی با قدرت و توان خود «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»[(۳)].

۴) علی بن ابراهیم: این آیه درباره خوارج نازل شد: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی با قدرتش. [(۴)]

۵) دیلمی: با حذف اسناد، در حدیثی مرفوع از سلمان فارسی روایت کرده است که وی گفت: در گفتگوی امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام با جاثِلیق و صد تن از نصرانی‌های همراه او، از جمله آن چه که آنان از حضرت علیه السلام پرسیدند، سخن جاثلیق بود که عرض کرد: درباره کلام خداوند متعال: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها (به غیر این

۱- [۱] - بقره/ ۲۴۵.

۲- [۲] - توبه/ ۱۰۴.

۳- [۳] - توحید، ص ۱۶۱، ح ۲.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۲.

آسمان‌ها) مبدّل گردد][(۱)](#) و «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» مرا خبر ده که چون آسمان‌ها در هم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، جای بهشت و دوزخ در میان آن دو کجاست؟ حضرت علیه السلام دوات و کاغذی خواست و بر روی کاغذ نوشت: بهشت و دوزخ؛ سپس کاغذ را گلوله کرد و به دست آن نصرانی داد و به او فرمود: آیا من این کاغذ را درهم نپیچیدم؟ عرض کرد: بله. فرمود: بازش کن. جاثلیق کاغذ را باز کرد. حضرت علیه السلام فرمود: نشان دوزخ و نشان بهشت را بر آن می‌بینی؟ آیا پیچیدن کاغذ آن دو را پاک کرد؟ عرض کرد: خیر. حضرت علیه السلام فرمود: پس همین گونه وقتی آسمان‌ها درهم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، بهشت و دوزخ از بین نمی‌روند، همچنان که پیچیدن این نوشته، نشان بهشت و نشان دوزخ را از بین نمی‌برد.[(۲)](#)

۶) کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام: از ابو هریره و سلمان فارسی، در حدیثی طولانی از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام در پاسخ ایشان به سؤال جاثِلیق، روایت شده است که چون جاثلیق پرسید: مرا خبر ده که بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: بهشت در آخرت به زیر عرش و دوزخ به زیر زمین زیرین هفتم است. جاثلیق عرض کرد: راست گفتی، امّا وقتی خداوند آسمان‌ها و زمین را درهم پیچید، در آن دم جای بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: دوات و کاغذی به من بدهید. حضرت نشانی از بهشت و نشانی از دوزخ بر کاغذ نوشت، سپس نوشته را درهم پیچید و به آن نصرانی داد و او آن را گرفت؛ حضرت علیه السلام به او فرمود: چیزی می‌بینی؟ عرض کرد: خیر. فرمود: بازش کن. سپس فرمود: آیا نشان دوزخ را به زیر نشان بهشت و نشان بهشت را به زیر نشان دوزخ می‌بینی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: بهشت و دوزخ نیز در قدرت پروردگار عزّ و جلّ چنین است. عرض کرد: راست گفتی.

«وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَ...فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ (۶۸)»

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ

۱- [۱] - ابراهیم/ ۴۸.

۲- [۲] - ارشاد القلوب، ص ۲۷۶.

فِيهِ أَخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ (۶۸)»

[و در صور دمیـده می شود، پس هر که در آسـمان‌ها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد، مگر کسـی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند.]

۱) علی بن ابراهیم، از پـدرش، از حسن بن محبـوب، از محمّـد بن نعمـان اَحوَل، از سـلام بن مُستَنیر، از ثُوَیر بن ابی فـاخته، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدند: فاصله بین دو دَمی که در صور دمیده می‌شود چه قدر است؟ حضـرت علیه السـلام فرمود: هر چه خـدا بخواهـد. عرض کردنـد: ای پسـر رسول خـدا! مـا را خبر ده که چگونه در آن دمیده می‌شود؟ فرمود: امّا دَم اوّل، خداوند متعال به اسرافیل فرمان می‌دهد و او با صور به زمین فرود می‌آید، صور از یک سو، یـک سر و از سـوی دیگر، دو سـر دارد کـه بیـن هر یـک از ایـن دو، همه آن چه در آسـمان و زمین است، جـای دارد. چـون فرشـتگان اسـرافیل را می‌بینند که با صور به زمین فرود آمده، می گویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان و مرگ آسمانیان را داده است. اسـرافیل بر زمین بیت المقـدس فرود می‌آیـد و رو به سوی کعبه می کند. وقتی زمینیان او را می‌بینند، می گویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان را داده است. آن گاه اسـرافیل در صور می‌دمد و صدای صور از طرفی که رو به آسـمان است، در می... آید و هیچ جانداری در آسمان‌ها نمی‌ماند، مگر آن که از هوش می‌رود و همه می‌میرند، جز اسرافیل. خداوند به اسرافیل می... فرماید: ای اسرافیل! بمیر. اسرافیل می‌میرد و در آن میان هر آن چه خدا بخواهد بر جای می‌ماند؛ سپس آسمان‌ها به فرمان خدا در تب و تاب می‌افتنـد و کوه‌ها به فرمان او به حرکت در می‌آینـد و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاء مَوْرًا، وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًااشان نزول آیه

» [روزی که آسـمان سخت در تب و تاب افتد، و کوه ها (جمله) به حرکت درآیند][(۱)](#) یعنی گشاده می‌شوند و «تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَالأَرْضِ،» [زمین به غیر این زمین مبدل گردد][(۲)](#) یعنی به زمینی که هیچ گناهی در آن نمی‌شود و برهوتی که هیچ کوه و

۱- [۱] - طور/ ۹- ۱۰.

۲- [۲] - ابراهیم/ ۴۸.

گیاهی در آن نیست، همان گونه که بار نخست آن را گستراند و عرش خود را همچنان که اوّل بار بود، بر آب برمی گرداند و با شکوه و توانمندی خود پی می‌افکند. در آن هنگام خداوند جبّار به آوایی بلند که در جای جای آسمان‌ها و زمین‌ها شنیده می‌شود، ندا سر می‌دهد: امروز فرمانروایی از برای کیست؟ هیچ کس پاسخی نمی‌دهد. خداوند جبّار خود پاسخ خود می‌دهد و می‌فرماید: از برای خداوند یگانه چیره، منم که بر تمامی آفریدگان و امّت‌هایشان چیره گشتم و منم الله که هیچ خدایی به جز من که یگانه‌ام نیست، نه شریکی مرا هست و نه وزیری. من آفریدگانم را به دست خود آفریدم و من به خواست خود آنها را می‌میرانم و من با توانمندی خود آنها را زنده می کنم. آن گاه خداوند جبّار دَمی در صور می‌دمد و صدای صور از سویی که رو به آسمان‌ها دارد، در می‌آید و هیچ کس در آسمان‌ها به جا نمی‌ماند، مگر آن که جان می‌یابد و همچنان که بود، برپا می‌شود و حاملان عرش باز می گردند و بهشت و دوزخ هویدا می‌شوند و آفریدگان برای حساب به هم می‌پیوندند. ثُوَیر بن ابی فاخته گفت: در آن لحظه حضرت امام سجاد علیه السلام را دیدم که سخت می گریست. (۱)

۲) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دَرّاج، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون خداوند اراده می‌فرماید تا آفریدگان را برانگیزد، آسمان چهل بامداد بر زمین می‌بارد و آن گاه اندام‌ها به هم می‌پیوندد و گوشت‌ها بر بدن‌ها می‌روید. جبرئیل علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و دست ایشان را گرفت و به سوی بقیع بیرون برد. جبرئیل ایشان را بر سر گوری برد و صاحبش را صدا زد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی با مو و ریش سفید از گور سر برآورد و خاک از چهره خود تکاند و گفت: ستایش از برای خداوند است و خداوند بزرگتر است. آن گاه جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به جایت برگرد. سپس جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر گور دیگری برد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی روسیاه از گور سر برآورد و گفت: ای دریغ و ای افسوس! جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به همان جا که بودی برگرد. سپس عرض کرد: ای محمّد! این گونه

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۲.

مردگان در روز قیامت گرد می‌آیند و مؤمنان آن سخن می گویند و اینان چیزی را که دیدی می گویند. (۱)

۳) بستان الواعظین: حُذَیفه گفت: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خیر می‌پرسیدند و من از ایشان درباره شر می‌پرسیدم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان فتنه‌هایی چون پاره‌های شب تیره پدید آید، چون خداوند متعال بر زمینیان خشم می گیرد، به اسرافیل فرمان می‌دهد تا در صور، دَم مرگ را بدمد و او غافلگیرانه بر مردم می... دمد، در آن دم برخی از آنان در وطن و برخی در سفر و برخی در بازار و برخی در کشتزارند و کسی در حال خوردن است، امّا هنوز لقمه را به سوی دهانش بالا نبرده، در جا می‌خشکد و از هوش می‌رود و کسی در حال گفتگو با دیگریست، امّا هنوز سخنش به پایان نرسیده، جان می‌دهد و تمامی آفریدگان یکی پس از دیگری می‌میرند و اسرافیل دَم خود را قطع نمی کند تا این که چشمه‌های زمین و رودها و خانه‌ها و درخت‌ها و کوه‌ها و دریاها همه می‌خشکند و همه درهم می‌ریزند و به زمین فرو می‌روند؛ عدّه‌ای از مردم بر جای خود می‌خشکند و عدّه‌ای بر زمین می‌افتند، چنان که برخی از رو و برخی دگر از پشت و برخی بر پهلو و برخی دگر بر گونه به خاک می‌افتند و کسانی با لقمه‌ای در دهان جان می‌دهند و فرصت نمی‌یابند تا آن را فرو برند و زنجیرهایی که ستارگان به آنها آویخته‌اند، از هم می گسلند و از سختی زلزله همه با زمین یکسان می‌شوند و فرشتگان هفت آسمان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و صف کشیدگان و تسبیح گویان و حاملان عرش و کرسی و اهل سراپرده‌های شکوهمندی و کرّوبیان همه جان می‌دهند و تنها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ علیهم السلام بر جای می‌مانند.

آن گاه خداوند جبّار می‌فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن که خود بهتر می‌داند. فرشته مرگ عرض می کند: سرورا و مهترا! اسرافیل بر جای ماند و جبرئیل بر جای ماند و میکائیل بر جای ماند و این بنده ناتوان و فروتن و خاکسار و ذلیل تو، فرشته مرگ بر جای مانده که از ترس آن چه مشاهده کرده، جانش به لب رسیده است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: نزد جبرئیل برو

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۳.

و جانش بگیر. فرشته مرگ نزد جبرئیل علیه السلام می‌رود و او را در سجده و رکوع می‌یابد و به او می گوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن چه باید بدهی، آدمیان و اهل دنیا و زمین و پرندگان و درندگان و خزندگان و آسمانیان و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان و ساکنان سدره المنتهی، همه مرده‌اند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام جبرئیل علیه السلام می گرید و زاری کنان به خداوند متعال عرض می کند: خداوندا! جان دادن را بر من آسان فرما. سپس فرشته مرگ او را در بر می گیرد و روحش را می‌ستاند و جبرئیل علیه السلام جان می‌دهد و از پا می‌افتد. آن گاه خداوند متعال می‌فرماید: چه کسی بر جای مانده ای فرشته مرگ؟ حال آن که خود بهتر می‌داند. او عرض می کند: سرورا و مهترا! تو خود بهتر می‌دانی چه کسی بر جای مانده. میکائیل و اسرافیل و این بنده ناتوانت فرشته مرگ.

خداوند به او می‌فرماید: نزد میکائیل برو و جانش بگیر. فرشته مرگ چنان که خداوند متعال به او فرمان داد، نزد میکائیل می... رود و او را می‌بیند که به آب می‌نگرد و آن را بر ابرها اندازه می گیرد. پس به او می گوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن چه که باید بدهی، نه برای آدمیان رزقی بر جا مانده و نه برای چهارپایان و درندگان و خزندگان؛ آسمانیان و زمینیان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان شکوهمندی و کرّوبیان و صف کشیدگان و تسبیح گویان همه مرده‌اند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام میکائیل می گرید و به درگاه خداوند متعال زاری می... کند و از خدا می‌خواهد تا جان دادن را بر او آسان کند. سپس فرشته مرگ او را در آغوش می کشد و در برش می گیرد و روحش را می‌ستاند و میکائیل جان می‌دهد و از پا می‌افتد.

آن گاه خداوند متعال می‌فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن که خود بهتر می‌داند. او عرض می کند: سرورا و مهترا! تو خود بهتر می‌دانی چه کسی بر جای مانده، این بنده ناتوانت فرشته مرگ بر جای مانده است. خداوند جبّار می‌فرماید: به شکوه و بزرگی‌ام سوگند، آن چه را به بندگانم چشاندی به تو خواهم چشاند. به میان بهشت و دوزخ برو و بمیر. او به میان بهشت و دوزخ می‌رود و چنان فریادی می کشد که اگر خداوند تبارک و تعالی آفریدگان را نمیرانده بود، یکی پس از دیگری از شدت فریادش جان می‌دادند. آن گاه فرشته مرگ می

میرد و آسمان‌ها خالی از ساکنان خود و افلاک بی هیچ جنبشی بر جای می‌مانند و زمین، خالی از انسان و جن و پرنده و خزنده و درنده و چهارپایان خود بر جای می‌ماند و فرمانروایی از برای خداوند یگانه چیره که شب و روز را آفرید، بر جای می‌ماند. آن گاه هیچ همدمی نمی‌بیند و هیچ زمزمه‌ای احساس نمی‌کند، جنبش‌ها آرام گرفته‌اند و نواها خاموش گشته‌اند و زمین و آسمان‌ها از ساکنان خود خالی شده‌اند؛ سپس خداوند تبارك و تعالی به دنیا می‌فرماید: ای دنیا! رودهایت کجایند و درختانت کجایند و ساکنانت کجایند و آبادکنندگانت کجایند و پادشاهانت کجایند و شاهزادگانت کجایند و گردن کشان و فرزندان گردن کشانت کجایند و کجایند آنان که رزق مرا خوردند و در نعمت من غوطه ور شدند و دیگری را پرستیدند و امروز فرمانروایی از برای کیست؟ هیچ کس پاسخی نمی‌دهد. پس خداوند متعال می‌فرماید: از برای خدای یگانه چیره.

این چنین زمین‌ها و آسمان‌ها بر جای می‌مانند و نه کسی در آنهاست که سخن بگوید و نه کسی در آنهاست که نفس بکشد و ما شاء الله از آن روز. - و گفته شده: چهل روز این چنین بماند- و این فاصله بین دو دَم صور باشد، سپس خداوند متعال از آسمان هفتم دریایی فرود می‌فرستد که به آن دریای زندگی گویند و آبش همانند منی مردان است. پروردگارمان آن دریا را چهل سال فرود می‌فرستد و آن آب، زمین را می‌شکافد و به زیر زمین به سوی استخوان‌های پوسیده راه می‌یابد و همچون کِشته که از باران می‌روید، استخوان‌ها از آن آب می‌رویند. خداوند متعال فرمود: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» [و اوست که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده رسان می فرستد] تا آن جا که فرمود: «كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى» [بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می سازیم](۱) یعنی همان گونه که گیاهان را با باران بیرون آورد، آنان را با آب زندگی بیرون می‌آورد. این گونه استخوان‌ها و رگ‌ها و گوشت‌ها و موها گرد می‌آیند و هر عضوی به جایی که در دنیا داشته باز می‌گردد و هر تار مویی به شکلی که در سرای دنیا داشته بر می‌گردد و بدن‌ها به نیروی خداوند والامقام انسجام می‌یابند و بی روح بر جای می‌مانند.

سپس خداوند جبّار می‌فرماید: باید اسرافیل برانگیخته شود. پس اسرافیل به

۱- [۱] - اعراف/ ۵۷.

نیروی خداونـد متعال زنـده و برپا می‌شود، خداونـد جبّار به او می‌فرمایـد: صور را ببلع. و صور شاخی از نور است که بر آن به شمار روح‌های بندگان سوراخ وجود دارد. در آن دم تمامی روح‌ها گرد می‌آیند و در صور قرار داده می‌شوند و خداوند جبّار به اسـرافیل فرمان می‌دهد که بر صخره بیت المقدس بایستد و او چنین می‌کند و در صور که آن را بلعیده و در دهان دارد، ندا سر می‌دهـد و آن صـخره نزدیک ترین چیز در زمین به آسـمان است و این کلام خداونـد متعال است که فرمود: «وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ» [و روزی که منادی از جایی نزدیک نـدا درمی دهـد، به گوش باش](۱) اسرافیل در نخستین ندای خود می‌گوید: ای اسـتخوان‌های پوسیده و گوشت‌های از هم گسسته و موهای پراکنده و موهای به هم چسبیده، باید به درگاه پادشاه دَیّان پدیـد آییـد تا او سـزای کردارتان را بدهـد، پس چون اسـرافیل در صور می‌دمد، ناگاه روح‌ها از سوراخ‌های صور بیرون می‌آیند و همچون زنبورهایی که هر یک از سوراخی بیرون آیند، بین آسمان و زمین پخش می‌شوند؛ روح‌های مؤمنان، تابنـاک از نور ایمـان و نور کردار نیکشـان، و روح‌هـای کـافران، تیره از تـاریکی کفر، از سوراخ‌هـا بیرون می‌آینـد و اسـرافیل همچنان آوا سـر می‌دهد و روح‌ها که در میان آسـمان و زمین پخش شده‌اند، به درون بدن‌ها می‌روند و هر روحی به بدنی که در سـرای دنیا از آن جدا شده، باز می‌گردد و همچنان که سم در بدن نیش خورده می‌خزد، روح‌ها در بدن‌ها پیش می‌روند تا این که همانند سـرای دنیا، به بدن‌های خود باز می‌گردند؛ سـپس زمین از سوی سرهایشان شکاف می‌خورد و چون آنها برپا شونـد، هراسـناکی و دشواری‌های قیامت پیش چشم ایشان درآید و اسـرافیل هم چنان ندا می‌دهد و آوای خود بند نمی‌آورد و به اوج می‌رسانـد و آفریدگان آوای او را پی می‌گیرند و نورها آنان را به سوی زمین محشـر به پیش می‌برند. پس هنگامی که آنان از گورهایشان بیرون آیند، به همراه هر انسانی عملی که در سـرای دنیا انجام داده، بیرون می‌آید؛ چرا که عمل هر انسانی در گورش همراه اوست. پس اگر بنـده‌ای فرمانبردار پروردگارش باشد و عملی نیک داشـته باشد، عملش در دنیا و نیز در روز قیامت به هنگامی که از گورش سر بر می‌آورد، همدم اوست و در میان هراسناکی و اندوه‌های قیامت، به او آرامش می

۱- [۱] - ق/ ۴۱.

بخشـد و پس هنگـامی که از گـور بیرون می‌آیـد، عملش به او می گویـد: ای دوست من! از این سـختی‌هـا چیزی دامن گیر تو نیست، اینها برای کسانی که از خـدا فرمان برده‌انـد، برپا نشده، بلکه برای کسانی برپا شده که از خدا نافرمانی و از مولای خود سرپیچی کرده‌انـد و نشانه‌های او را دروغ پنداشـته‌انـد و از خواسته نفس خود پیروی کرده‌اند، حال آن که تو بنده‌ای بوده‌ای که از مولا-یت فرمـان برده‌ای و از پیـامبرت پیروی کرده‌ای و خواسـته نفست را رها کرده‌ای، پس امروز هیـچ ترس و انـدوهی دامنگیر تو نیست تا این که به بهشت درآیی. امّا اگر بنـده‌ای خطاکار باشـد و نافرمانی خداونـد بلندمرتبه را کرده باشد و بدون توبه و تحوّل جان داده باشد، چنین انسان فریب خورده بیچاره‌ای از گور بیرون می‌آید و عمل ناپسندی که در دنیا انجام داده و در گور به همراه داشـته، با او سر بر می‌آورد. در آن هنگام این بنده گمراه به عملش می‌نگرد و آن را سیاه و نفرت انگیز می‌یابد و بر هر وادی ترس و آتش و اندوهی که در روز قیامت پا می گذارد، عمل ناپسـندش به او می گوید: ای دشمن خدا! اینها همگی از برای توست و برای تو برپا شده است.

۴) محمّـد بن یعقوب، به اسـنادش، از عبـد الله بن جعفر حمیری روایت کرده است که وی گفت: من و شـیخ ابو عمرو- که رحمت خدا بر او باد- نزد احمد بن اسـحاق گرد هم آمدیم. احمد بن اسـحاق به من اشاره کرد که درباره جانشین (امام حسن عسـکری علیه السـلام) از شـیخ بپرسم. من به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از تو چیزی بپرسم که نسـبت به آن هیچ شـکی نـدارم؛ چرا که اعتقـاد و دین من این است که زمین هیـچ گـاه از حجّت خـالی نمی‌مانـد، مگر در آن هنگام که تا قیامت چهل روز باقی مانده است. چون آن روز فرا رسد، حجّت برداشـته و در توبه بسـته می‌شود، در آن گاه کسـی که پیشتر ایمان نیاورده یـا در ایمـان خود به نیکی دست نیـافته، دیگر ایمان آوردنش سودی برایش نخواهـد داشت، چنین کسانی بـدترین آفریـدگان خداوند عزّ و جل می‌باشند و قیامت به زیان اینان برپا می‌شود. (۱)

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ...بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹)»

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ

ص:۸۹۸

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱.

بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ (۶۹)»

[و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه (اعمال در میان) نهاده شود و پیامبران و شاهـدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند.]

۱) علی بن ابراهیم، از محمّد بن ابی عبد الله، از جعفر بن محمّد، از قاسم بن ربیع، از صبّاح مدائنی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: از حضـرت امـام جعفر صادق علیه السـلام شـنیدم که درباره کلام خداونـد متعال: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمود: پروردگار زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: چون بیرون آیـد چه می‌شود؟ فرمود: در آن گاه مردم از تابش خورشید و نور ماه بی نیاز می‌شوند و به نور امام ره می‌نوردند. (۱)

۲) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سـهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده حذّاء، از ثُوَیر بن ابی فاخته روایت کرده است که وی گفت: حضـرت امام سـجاد علیه السـلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گفت، شـنیدم که ایشان فرمود: پـدرم برایم نقل کرد که از پـدرش علی بن ابی طالب علیه السـلام شـنیده که ایشان با مردم سـخن می گفت و می‌فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند تبارک و تعالی مردم را ختنه ناشده و تندرست و بی مو و بی ریش، همه را بی هیـچ تفاوتی از گورهاشان بر می‌انگیزد و روشـنی، آنان را به پیش می‌برد و تاریکی گردشان می‌آورد؛ تا این که بر ورطه محشر می‌ایستند و بر هم دگر سوار و به هم دگر فشرده می گردند و از ره سپردن بازداشته می‌شوند، پس نفس کشـیدنشان سـخت و عرق بر تنشان بسـیار و کار بر آنان دشوار می‌شود و آه و ناله‌شان بالا می‌رود و فریادشان بر می‌آید و این نخسـتین هراس از هراس‌هـای روز قیـامت است. آن گـاه خداونـد جبّار تبـارک و تعـالی، از فراز عرش خـود و در سـایه انبـوه فرشـتگان بر آنان مشـرف می‌شود و فرشته‌ای از فرشتگان را فرمان می‌دهد تا در میان آنان ندا سر دهد: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به منادی خداوند جبّار گوش فرا دهید. در آن دم همه سراسر گوش می‌شوند و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

آوایشان به خاموشی و قلب‌هایشان به خاکساری و تن‌هایشان به لرزه و دل‌هایشان به هراس می‌افتد و سر به سوی ندا بر می‌آورند و گردن به سوی فراخواننده می‌چرخانند. در آن هنگام کافر می‌گوید: به راستی این روز، روز سختی است. خداوند جبّار داور دادگر، مشرف بر آنان می‌فرماید: منم الله که هیچ خدایی جز من نیست و من آن داور دادگرم که هیچ ستم نمی‌ورزد و امروز با عدل و داد خود، میانتان حکم می‌کنم و امروز هیچ کس نزد من ستم نمی‌بیند و امروز حقّ ناتوان را از توانمند می‌گیرم و داد ستمدیده را به تاوانی از کردار نیک و کردار ناپسند از ستمگر می‌ستانم و پاداش دهش‌ها را می‌دهم و امروز هیچ ستمگری نزد من این گردنه محشر را پشت سر نمی‌گذارد و آن کس که حقّ دیگری نزد اوست، بیرون نمی‌رود، جز آن که حقدار از حق خود بگذرد و من بر این کار، پاداشش دهم و آن را به هنگام حساب برایش به شمار درآورم؛ پس ای آفریدگان! گرد هم آیید و داد خود را از آن کس که در دنیا بر شما بیداد کرده، بخواهید و من بر آن گواهتان هستم و گواهی من بس است. پس اهل محشر با یکدیگر روبرو می‌شوند و گرد هم می‌آیند و هیچ داد و هیچ حقّی از برای کسی نزد دیگری بر جای نمی‌ماند، جز آن که به او بر می‌گردد.

آنان هر آن قدر که خدا بخواهد بر جای می‌مانند و حالشان بد و عرق بر تنشان بسیار و اندوهشان سخت می‌شود و صدای آه و ناله دردناکشان بلند می‌شود و آرزو می‌کنند حقّی را که از دیگری می‌خواهند، رها کنند تا از آن گردنه رهایی یابند، چون خداوند عزّ و جل بر رنج آنان نظر می‌افکند، ندادهنده‌ای از جانب خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد و همه سراسر گوش می‌شوند: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به فراخواننده‌ای از سوی خداوند تبارک و تعالی گوش فرا دهید، خداوند تبارک و تعالی به شما می‌فرماید: من بسی بخشنده‌ام، اگر دوست می‌دارید، یکدیگر را ببخشید وگرنه داد شما را خواهم گرفت. آن گاه اهل محشر به سبب رنج سخت و راه تنگ و انبوهی شمار خود، از این خبر شادمان می‌شوند و برخی به امید رهایی از آن گردنه، از حقّ خود می‌گذرند و برخی دگر بر جای می‌مانند و عرض می‌کنند: پروردگارا! حقّ ما بزرگتر از آن است که از آن بگذریم. در آن دم ندادهنده‌ای از سوی عرش ندا سر می‌دهد: کجاست رضوان، نگاهبان باغ‌های بهشت؟ پس خداوند عزّ و جلّ به او فرمان می‌دهد تا از بهشت، قصری از نقره با بناها و خادمان بسیارش به نمایش گذارد. آن گاه رضوان، قصری آکنده از خادمان

و کنیزان را به آنان می‌نمایاند و ندادهنده‌ای از سوی خداوند تبارك و تعالی ندا سر می‌دهد: ای جماعت آفریدگان! سر بلند کنید و به این قصر بنگرید. آنان سر بر می‌آورند و همه آرزوی آن قصر می‌کنند. سپس ندادهنده‌ای از سوی خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد: ای جماعت آفریدگان! این از برای کسی است که از مؤمنی بگذرد. این چنین تمامی آنان عفو پیشه می‌کنند، جز شمار اندکی. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: امروز هیچ ستمگری به بهشت من راه نمی‌یابد و امروز هیچ ستمگری و نیز هیچ مسلمانی اگر حقّ کسی نزدش باشد، به دوزخ من نمی‌رود تا این که آن حق را به هنگام حساب از او بگیرم، پس ای آفریدگان! برای حساب آماده شوید.

در آن دم راه پیش پایشان باز می‌شود و رو به سوی گردنه محشر می‌گذارند و یکدیگر را کنار می‌زنند تا به آن جایگاه می‌رسند، حال آن که خداوند جبّار تبارک و تعالی بر عرش استقرار یافته و نامه‌های عمل باز شده و میزان‌ها برپا شده و پیامبران و گواهان حاضر گشته‌اند؛ اینان امامان هستند و هر یک بر اهالی دنیای (روزگار) خود گواهی می‌دهند که در میان آنان فرمان خداوند عزّ و جلّ را برپا داشته‌اند و به راه خدا دعوتشان کرده‌اند. چون سخن به این جا رسید، مردی از قریش برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! اگر حقّی از مؤمن نزد کافر باشد، چه چیزی از کافر گرفته می‌شود، در حالی که او در دوزخ است؟ حضرت امام سجاد علیه السلام به او فرمود: از گناهان آن مسلمان به اندازه حقّی که نزد آن کافر داشته، برداشته می‌شود و آن کافر افزون بر عذاب کفرش، عذاب گناهان آن مسلمان را به اندازه حقّی که از او بر عهده داشته، می‌کشد. آن قریشی عرض کرد: حال اگر حقّ مسلمانی نزد مسلمان دیگری باشد، چگونه آن حق از او گرفته می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: از نیکی‌های ستمگر به اندازه حقّ ستمدیده از برای او برداشته می‌شود و این گونه نیکی‌های آن ستمدیده افزون می‌شود. آن قریشی عرض کرد: حال اگر آن ستمگر کار نیکی نداشت چه؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر ستمگر کار نیکی نداشته باشد، ستمدیده گناهانی دارد، بنابراین از گناهان ستمدیده برداشته و بر گناهان ستمگر افزوده می‌شود. (۱)

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۱۰۴، ح ۷۹.

۳) علی بن ابراهیم درباره کلام خداونـد متعال: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاء» گفت: گواهان، امامان علیه السلام می‌باشند و دلیل این سخن، کلام خداوند متعال است در سوره حج: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا» [تا این که پیامبر بر شما گواه باشد و] شما ای گروه امامان « شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» [بر دیگرمردم گواه باشید].(۱)

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى...سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) »

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) »

[و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته انـد، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شونـد تا چون بدان رسـند و درهای آن (به رویشان) گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند: سلام بر شما، خوش آمدید، در آن درآیید (و) جاودانه (بمانید).]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» [گوید:] یعنی گروه گروه «حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» یعنی به پاکی زاده شدیـد؛ چرا که تنها پاک زادگان به بهشت راه می‌یابند «فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ».(۲)

۲) امیر مؤمنان، حضـرت علی علیه السلام فرمود: همانا فلان کس و فلان کس و فلان کس، حقّ ما را غصب کردند و با آن کنیز خریدند و با زنان وصلت کردند، بدانید ما شیعیانمان را از این حرام به دور داشتیم تا به پاکی زاده شوند.(۳)

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا...وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵) »

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاء فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

۱- [۱] - حج/ ۷۸ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ربِّ الْعَالَمِينَ (٧٥) »

[و گوینـد: سپاس خـدایی را که وعـده اش را بر ما راست گردانید و سـرزمین (بهشت) را به ما میراث داد. از هر جای آن باغ (پهنـاور) که بخواهیم جای می گزینیم. چه__نیک است پاداش عمل کننـدگان.*و فرشـتگان را می بینی که پیرامون عرش به سـتایش پروردگـار خود تسبیـح می گوینـد__و میانشـان__به _حق داوری می گردد و گفته می شود: سـپاس ویژه پروردگار جهانیان__است]

۱) و در روایت ابو جارود، از حضـرت امام محمّد باقر علیه السـلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاء» فرمود: یعنی زمین بهشت. (۱)

۲) و علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسـماعیل بن همّام، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون گاه جان سپردن علی بن حسـین علیه السلام فرا رسید، ایشان سه بار از هوش رفت و در بار آخر فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاء فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ» و سپس جان سپرد. (۲)

۳) علی بن ابراهیم: سـپس خداونـد عزّ و جـل فرمود: «وَتَرَی الْمَلَائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» یعنی پیرامون عرش را در میان گرفته‌انـد «یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ» کنایه از بهشتیان و دوزخیان است. این آیه از جمله مواردی است که لفظ آن به صورت ماضـی آمده یعنی این چنین بوده است و معنای آن به صورت آینده می‌باشد؛ یعنی این چنین خواهد بود، «وَقِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».(۳)

۴) شیخ مفید در اختصاص، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در پاسخ به سؤال عبد الله بن سلّام آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: و امّا شانزده، منظور از آن، شانزده صف از فرشتگان است که گرد عرش حلقه زده... اند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ».(۴)

ص:۹۰۳

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴- [۴] - اختصاص، ص ۴۷.

۵) ابن شـهر آشوب، از احادیث علی بن جعد، از شُـعبه، از قَتاده در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَتَرَی الْمَلَائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»، روایت کرده است که اَنَس گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج، به زیر عرش، پیش رویم را نگریستم، ناگاه علی بن ابی طالب را دیـدم که پیش روی من به زیر عرش ایستاده و خدا را تسبیح می گوید و او را به بزرگی می‌خواند. گفتم: ای جبرئیل! آیا علی بن ابی طالب علیه السـلام بر من پیشـی گرفته است؟ عرض کرد: نه، امّا تو را از آن باخبر می کنم؛ خداوند عزّ و جلّ بر فراز عرش خود، بسـیار علی علیه السـلام را می‌ستاید و بر او درود می‌فرستد، از این رو عرش به دیدار علی بن ابی طالب علیه السـلام مشتاق شد، پس خداوند متعال این فرشته را به زیر عرش، به شکل علی بن ابی طالب علیه السـلام آفرید تا عرش او را ببیند و شوقش آرام گیرد و تسبیح و تقدیس و تحمید او را پاداشـی از برای شیعیان اهل بیت تو ای محمّد قرار داد». (۱)خبر ادامه دارد.

و این از طریق مخالفان است، در این که خداوند سـبحانه فرشـته‌ای را به شـکل حضـرت علی بن ابی طالب علیه السـلام آفرید، روایات بسیار زیادی از طریق خاصّه و عامّه (شیعه و سنّی) نقل شده که مجال یاد کردن از آنها در این جا نیست.

در این جا جلد هفتم به پایان رسید و جلد هشتم به سرآغاز سوره غافر، در ادامه می‌آید.

ص:۹۰۴

۱- [۱] - مناقب، ج ۲، ص ۲۳۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹